

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَكَايِنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.

آیه ۱۴۶ سوره مبارکه آل عمران

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب‌هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد.





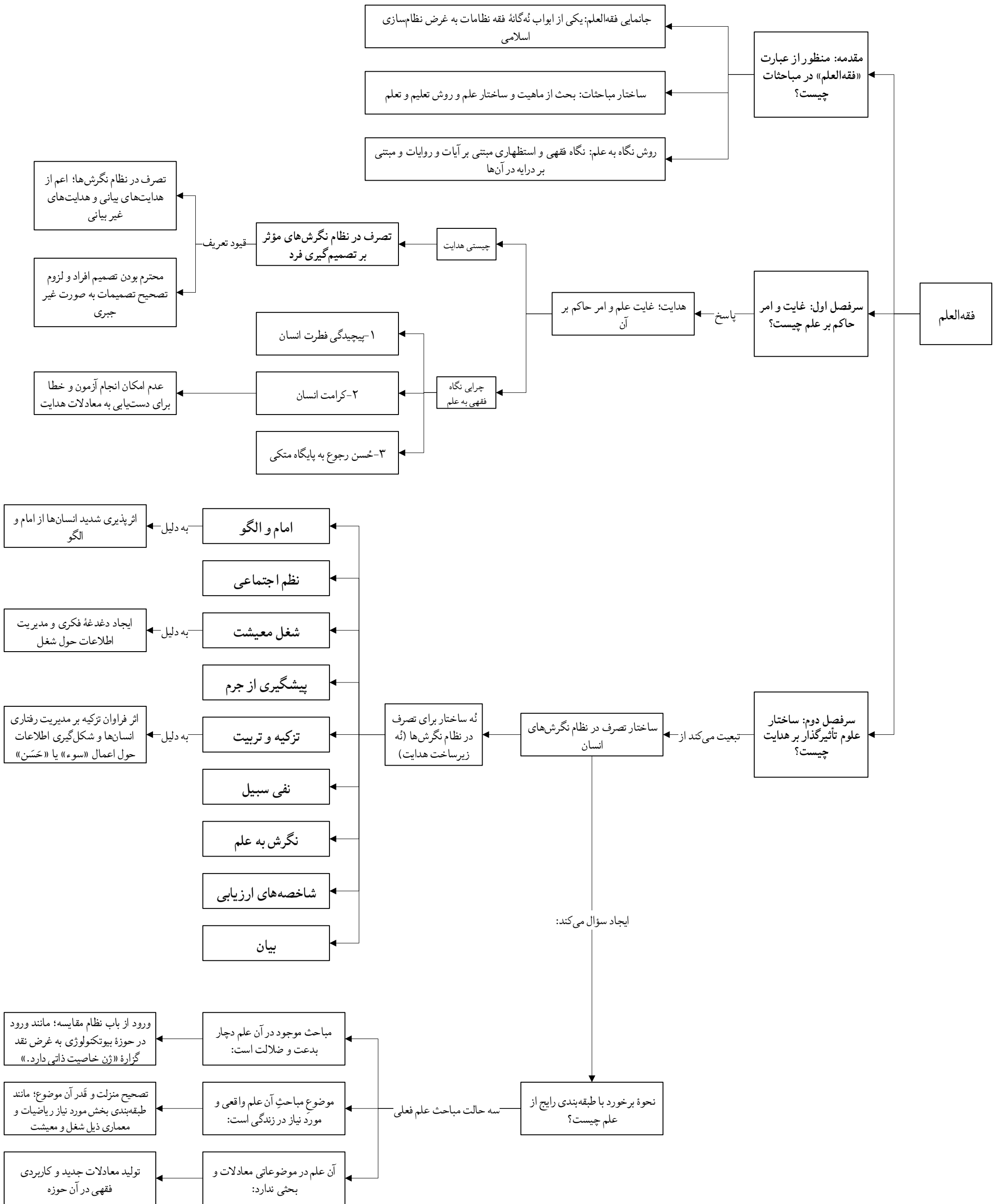
# فقه العلم

## دوره دوازده جلسه

عنوان دوره: فقه العلم؛ تبیین استظهاری و فقهی مفهوم علم  
ارائه دهنده: حجت الاسلام والمسلمین کشوری  
تاریخ برگزاری: شهریور (محرم الحرام) ۱۳۹۷  
مکان برگزاری: مدرسۀ رکن الملک اصفهان  
مخاطبین دوره: طلاب شهر اصفهان  
مشخصات اثر: ۳۰۳ صفحه رحلی  
تاریخ انتشار: شهریور ۱۳۹۸  
ویراست اول



# فقه‌العلم؛ یکی از ابواب نه‌گانه فقه نظامات





## مقدمه: (معرفی ساختار محصول)

جزوه پیش‌رو حاوی متن پیاده‌شده سخنرانی حجت‌الاسلام علی کشوری همراه با ده بخش تبیینی در حول متن است که خوانش متن را بهبود بخشیده و همراهی خواننده را با سیر استدلالی بحث تسهیل نموده و به پرسش‌های احتمالی حول مطالب جلسه پاسخ می‌دهد.

توضیح بخش‌های مختلف این محصول:

### ۱- نمودار و فهرست

هر متن علمی باید دارای مجموعه‌ای از مهره‌های اصلی و فرعی نسبت به سیر اصلی بحث باشد. فهرست جزوه، نشانگر سیر بحث در میان ساختارهای اصلی و فرعی است؛ نمودار نیز ساختار کل بحث را در یک نگاه تصویر می‌کند.



### ۲- پاورقی و توضیحات تکمیلی (پیوست)

پیوست و پاورقی ارائه‌دهنده بخشی از مستندات و تحلیل‌های پشتیبان متن اصلی است. پیوست‌ها شامل سه دسته پیوست‌های رجالی، ادبی و توضیحی هستند:



**الف) پیوست رجالی؛** اولین دسته از پیوست‌هایی است که به غرض احراز موثوق‌الصدور بودن روایت یا روایاتی محوری که ساختار بحث جلسه بر آنها ابتناء دارد، ضمیمه می‌شود. این پیوست‌ها شامل پاسخ به دفترچه‌ای حاوی یازده سؤال است که اثبات موثوق‌الصدور بودن روایت را بر اساس دو مبنای «وثوق صدوری بر مبنای مشهور» و «وثوق صدوری بر مبنای تکاملی» نشان می‌دهد.

**ب) پیوست ادبی؛** دومین دسته از پیوست‌هایی است که به غرض تبیین تفاوت مبنای «عربی دانستن ادبیات قرآنی و روایی» با «عربی مبین دانستن ادبیات قرآنی و روایی» در فهم از آیه یا روایت محوری مطرح شده در جلسه، ضمیمه شده است. (این جزوه دارای پیوست ادبی نیست)

**ج) پیوست توضیحی؛** سومین دسته از پیوست‌هایی است که به غرض نشان‌دادن ارجاعات و استنادات سیر استدلالی بحث، ضمیمه شده است.

### ۳- نظام سؤالات

نظام سؤالات شامل مجموعه سؤالاتی است که ساختار متن جزوه در مقام پاسخگویی به آنها و تحلیل این سؤال‌هاست.



این سؤالات بر اساس «الگوی استخراج سؤال» طراحی شده‌اند؛ خروجی الگوی استخراج سؤال، «حسن السؤال» است. حسن السؤال عبارت است از سؤال خوبی که بین مخاطب و مباحث ارتباط ایجاد می‌کند. حسن السؤال یا سؤال خوب باید حائز سه ملاحظه باشد تا بتواند با ذهن مخاطب ارتباط عمیقی پیدا کند؛ پایه، رکن و شرح سؤال.

**الف) پایه سؤال؛** مسئله و دغدغه مشترک میان گوینده و شنونده است. اگر سؤالی دارای «پایه سؤال مشترک» نباشد، شنونده انگیزه‌ای برای فکر کردن درباره آن سؤال و ادامه گفتگو نخواهد داشت و در همین نقطه ارتباط قطع می‌شود.

**ب) رکن سؤال؛** نقطه و تحلیلی که طراح سؤال در نظر دارد مخاطب خود را به آن مقصد برساند.

**ج) شرح سؤال؛** مجموعه استدلال‌ها، ارجاعات و مطالبی که مخاطب را از «پایه سؤال» به «رکن سؤال» می‌رساند.

نظام سؤالات این جزوه شامل سؤالات اصلی و فرعی متن و همچنین تطبیق این سؤالات بر «الگوی استخراج سؤال» در بخش سؤالات اصلی و یک بخش از سؤالات فرعی است.

#### ۴- نظام اصطلاحات

نظام اصطلاحات بیانگر نظام مقایسه‌هایی است که در متن جلسه بین اصطلاحات نقشه راه الگوی پیشرفت اسلامی با اصطلاحات مکاتب فکری دیگر انجام شده است.



#### ۵- نظام ارجاعات

ارائه‌دهنده عناوین مراجع، تعداد ارجاعات و صفحاتی از جزوه که در آنها ارجاعی به مراجع مکتوب و غیر مکتوب داده شده است.



منابع ارجاعات سه نوع هستند: منابع پژوهشی، پرورشی و پردازشی.

الف) ارجاعات پژوهشی؛ شامل ارجاعات به قرآن کریم، کتب روایی و دیگر کتب شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی به غرض بیان داشتن اجمالی حجیت مباحث مطرح شده در جلسه است.

ب) ارجاعات پرورشی؛ شامل ارجاعات به متفکرین اسلامی و غیر اسلامی به غرض مقایسه نظریات شورای راهبردی با افکار و نظریات دیگر متفکرین است.

ج) ارجاعات پردازشی؛ شامل ارجاعات به سخنان مسئولین و آمارهای رسمی کشوری و بین‌المللی به غرض نشان دادن کاربردی و واقعی بودن تحلیل‌های مطرح شده در جلسه است.

#### ۶- نظام محصولات مرتبط

نظام محصولات مرتبط بیانگر مکتوبات دیگری است که از لحاظ علمی با مباحث مطرح شده در این جلسه ارتباط تنگاتنگی دارد. با توجه به محدودیت



زمان جلسه، برخی از مفاهیم و اصطلاحات به کار رفته شده در جلسه به طور اجمالی مطرح شده است؛ رجوع به محصولات مرتبط با مباحث این جلسه، باعث تبیین بیشتر این مفاهیم خواهد شد و این مهم لازمه فهم صحیح و کامل از معادلات جامع علمی مطرح شده در اولین نقشه راه الگوی پیشرفت اسلامی است.

#### ۷- شناسنامه محتوایی:

شناسنامه محتوایی ارائه دهنده نظام سؤالات، اصطلاحات، ارجاعات و محصولات مرتبط جلسه در یک نگاه است.



#### ۸- گزارش نشست‌های شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی

در این بخش گزارشی تصویری از تعداد نشست‌های گفتمانی برگزار شده در اقصی نقاط کشور به تفکیک استان‌ها و مصاحبه‌های تلویزیونی و رادیویی درباره ابر مسئله الگوی پیشرفت اسلامی ارائه شده است.



#### ۹- گزارش محصولات منتشر شده شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی

در این بخش گزارشی درباره محصولات نه‌گانه انتشارات الگوی پیشرفت اسلامی ارائه شده است. توضیح کارکرد هر یک از محصولات در خود این بخش آمده است.





## جلسه اول

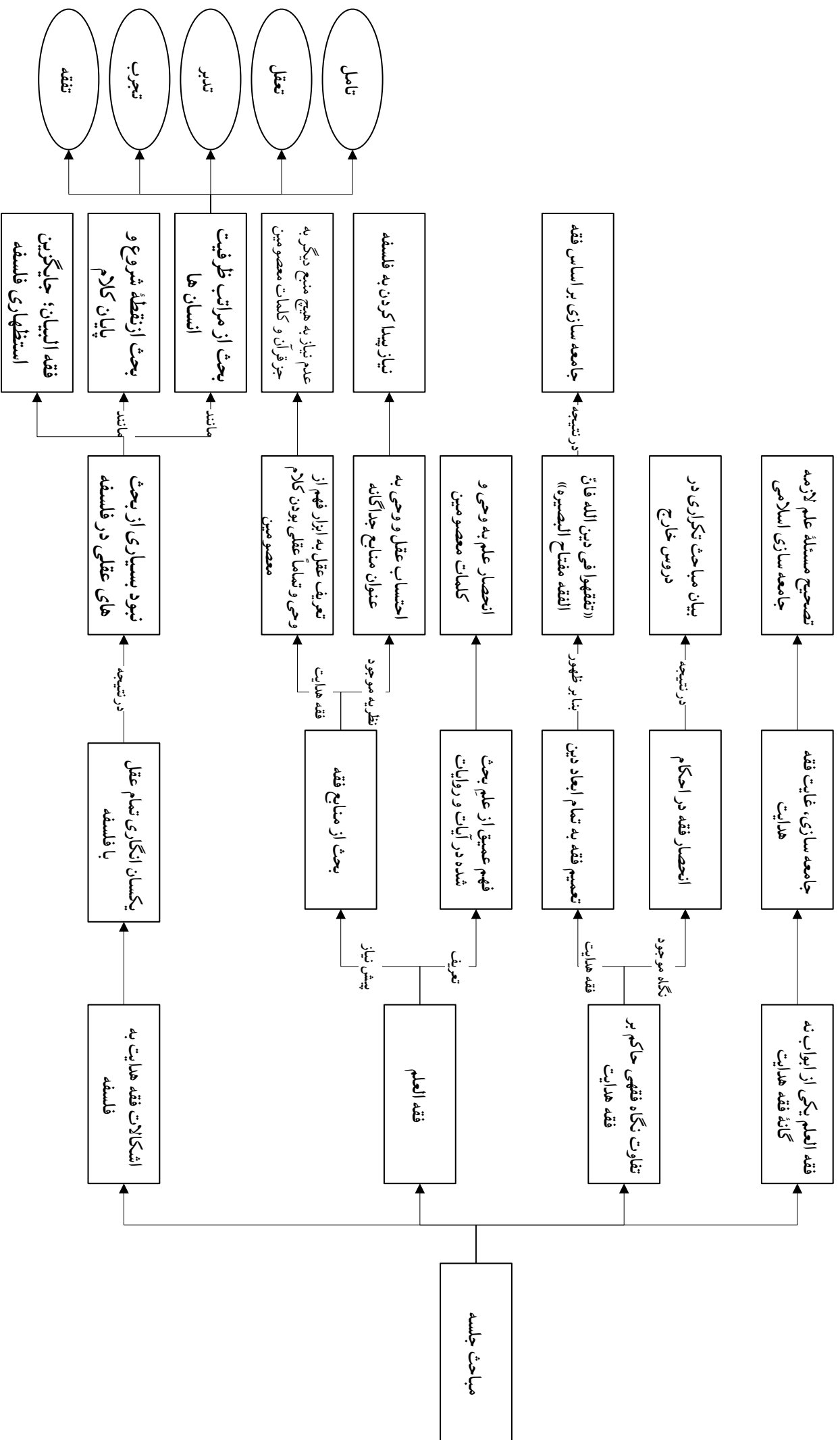
### سؤالات جلسه

قواعد مقدماتی بر مباحثه فقه‌العلم چیست؟  
جانمایه فقه‌العلم در مباحثات فقه‌هدایت چیست؟  
تفاوت اولیه فقه‌العلم با فلسفه و فقه موجود چیست؟

### عنوان جلسه

تبیین قواعد فقهی مباحثه و تشریح مقدماتی از فقه‌العلم

# فقه العلم (جلسه اول)



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته. بسم الله الرحمن الرحيم. مقدماتی را عرض می‌کنم تا انشاء الله اگر خدای متعال توفیق داد از روزهای آینده وارد بحث شویم.

### ۱. تقدم حسن الاستماع بر تضارب در مراحل یادگیری علم؛ مقدمه ورود به بحث فقه العلم

نکته اول اینکه شکل برگزاری این دوره بر اساس مراحل تعلیم و تعلم استظهاری که استنباط کردیم تنظیم شده است؛ به این معنا که مراحل پنج‌گانه‌ای برای کارشناس شدن تعریف شده است که اولین مرحله حسن الاستماع، دومین مرحله تضارب، سومین مرحله کتابت، چهارمین مرحله نظام مقایسه و پنجمین مرحله هم مرحله حسن السؤال است. یعنی در مجموع، وقتی روایات را جمع‌بندی می‌کنیم، باید این پنج مرحله - من حسن الاستماع الی حسن السؤال - طی شود تا به اصطلاح رکیک، یک علمی در ذهن آداپته (adapte) و پخته شود.

حالا دو مرحله اول را در این جلسه اجرا می‌کنیم؛ یعنی من جلسه را جلسه حسن الاستماع تعریف می‌کنم. یک گزارشی از بحث را محضر عزیزان ارائه می‌دهم. به دلیل اینکه ممکن است طرح مسئله به این شکلی که عرض می‌کنم، سابقه نداشته باشد، برای همین هم دوستان سعی داشته باشند که این مرحله را رعایت کنند و انشاء الله بعد از آن هم وارد تضارب می‌شویم. بعضی از دوستان گام اول را تضارب تعریف می‌کنند برای همین همیشه کار به چالش کشیده می‌شود؛ در روایات، تضارب گام اول نیست بلکه گام اول حسن الاستماع است. لذا این یک نکته که باید به آن بپردازیم.

## ۲. فقه‌العلم یکی از ابواب نه‌گانه فقه نظامات؛ جانمایی فقه‌العلم در فقه هدایت

نکته دیگر اینکه بحث فقه‌العلم - که پیشنهاد شده است موضوع مباحثات باشد - یکی از ابواب نه‌گانه فقه هدایت<sup>۱</sup> است. در فقه هدایت یا به اصطلاح امروزی فقه حکومتی، مسئله تنظیم نظامات اجتماعی را بر اساس فقه بحث می‌کنیم و همان‌طور که عرض کردم<sup>۲</sup> باب و نه مسئله که لازمه جامعه‌سازی و اداره جامعه است را بحث خواهیم کرد. یک مسئله از آنها بحث تلقی صحیح از علم است؛ یعنی چیستی علم. خلاصه ادعای ما این است که هر علمی منجر به جامعه‌سازی نمی‌شود؛ یعنی اگر می‌خواهید جامعه‌سازی دینی کنید، نمی‌توانید همه معادلات را علم تلقی کنید. ما با پدیده علم صحیح یا غیر صحیح، علم نافع یا غیر نافع روبه‌رو هستیم<sup>۳</sup> لذا باید این موضوع را بحث کنیم. علمی که با آن می‌توان جامعه‌سازی کرد، چه تفاوتی با سایر علوم دارد؟ این موضوع را باید محل بحث قرار بدهیم؛ یعنی متفاوت با تعریف بیکنی از علم<sup>۴</sup>، یا آن تعریفی که می‌گوید «حضور صور۵ الشیء عند العقل»<sup>۶</sup> است. ظاهراً این تعاریف کهنه‌ای که در دسترس ماست به درد جامعه‌سازی

۱. در مباحثات فقهی خودمان سه دسته فقه [که ابواب نه‌گانه یکی از این سه دسته است] را پایه‌گذاری کردیم که این سه دسته فقه کمک میکند تا مسئله تحریک فکر نسبت به مسئله حق و ربوبیت الهی یک قدم نسبت به وضعیت فعلی ارتقا پیدا کند.  
این سه دسته فقه عبارت است از: باب اول فقه‌الحیة است، باب دوم فقه‌التقدير و باب سوم فقه‌النظام.

پیشخوان فقه آینده (۱۳/۳/۱)، ۴ اسفند ۱۳۹۷، صص ۲۵، ۱۵، ۱۴ و ۳۱

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي مَرْزِيمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ كَهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ شَرْفًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ به سلمة بن كهيل و حکم بن عتيبه (که هر دو زیدی مذهب و ملعون امام بودند) فرمود: به مشرق روید و به مغرب روید، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند، پیدا نکند. [ترجمه مصطفوی]

الكافي، ج ۱، ص ۳۹۹

[الامام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ]: ... فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ ...

... پس بهترین قول آن چیزی است که نفع رساند و بدان که در علمی که نفعی در آن نیست، خیری وجود ندارد و نفع رساننده نمیشود توسط علمی که تعلم آن را حقی نیست ...  
نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۱

۳. human knowledge and human power meet in one: for where the cause is not known the effect cannot be

produced

nature to be commanded must be obeyed: and that which in contemplation is as the cause is in operation as the rule.

فرانسسیس بیکن: علم انسان با تصرف او در طبیعت، با یکدیگر مترادفند؛ زیرا وقتی علت شناخته‌شده نیست اثری ایجاد نمی‌شود. برای حکومت کردن بر طبیعت باید از آن اطاعت نمود؛ و آنچه در عالم تفکر، علت است؛ در عالم عمل نیز یک قاعده است.

نوارغنون، ص ۳۴

۴. وقد تسأل على أي نحو تحصل للانسان هذه الادراكات؟ ونحن قد قربنا لك فيما مضى نحو حصول هذه الادراكات بعض الشيء، ولزيادة التوضيح نكلفك أن تتنظر إلى شيء أمامك ثم تطبق عينيك موجهة نفسك نحوه، فستجد في نفسك كأنك لا تزال مفتوح العينين تنظر إليه، وكذلك إذا سمعت دقات الساعة مثلاً - ثم سددت أذنيك موجهة نفسك نحوها، فستحس من نفسك كأنك لا تزال تسمعها وهكذا في كل حواسك. إذا جربت مثل هذه الأمور ودققتها جيداً يسهل عليك أن تعرف أن الإدراك أو العلم إنما هو انطباع صور الأشياء في نفسك ولا فرق بين مدركتك في جميع مراتبها، كما تطبع صور الأشياء في المرأة. ولذلك عرفوا العلم بأنه: «حضور صورة الشيء عند العقل» أو قفل انطباعها في العقل، لا فرق بين التعبيرين في المقصود.

ممکن است بپرسید چگونه این ادراکات برای آدمی حاصل می‌شود؟ البته ما تاکنون نحوه پیدایش این ادراکات را تا حدودی روشن ساختیم؛ اما برای توضیح بیشتر به آنچه می‌گوییم عمل کنید: چشم خود را بکشاید و به کتابی که در پیش روی دارید نگاه کنید، آنگاه چشم خود را ببندید و در همین حال متوجه همان کتاب باشید، [و آن را در نظر داشته باشید]. ملاحظه می‌کنید که گویا همچنان چشم گشوده آید و آن کتاب را نگاه می‌کنید. همچنین هنگامی که مثلاً به صدای تیک‌تیک ساعت گوش فرامی‌دهید، و آنگاه گوش خود را می‌گیرید، ولی در عین حال به همان صدا توجه می‌کنید، باز هم گویا هنوز آن صدا را می‌شنوید. در همه حواس، وضع به همین شکل است. اگر مواردی مانند آنچه بیان شد را تجربه کنید، و به دقت در آن تأمل نمایید، به سهولت خواهید یافت که ادراک و یا علم عبارت است از «نقش بستن صورتهای اشیاء در نفس انسان»، همانگونه که

نمی‌خورد. یا تقسیم علم به علم حضوری و حصولی<sup>۵</sup> که شاید علم حضوری در این حوزه قابل دفاع نباشد. این موارد چالش‌هایی است که ان شاء الله به آن‌ها می‌پردازیم.

بنابراین یک غرض بالادستی به اسم هدایت جامعه یا جامعه‌سازی است که این غرض یک سفارشی را به ما داده است؛ در واقع گفته است که من علم موردنظر خود را نیاز دارم. یعنی علم در اینجا باید یک خروجی به نام هدایت یا جامعه‌سازی به ما دهد که آن را بعداً بحث خواهیم کرد. این هم یک نکته دومی که باید در رابطه با آن بحث کنیم و به آن بپردازیم.<sup>۶</sup>

از دوستان تقاضا می‌کنم که در مرحله حسن الاستماع، قواعد آن را رعایت کنند و اجازه بدهند بحث شکل بگیرد و بعد وارد اشکال شوند. نباید به بلای مباحثات فلسفی و منطقی که الان رایج است مبتلا شوید؛ وقتی هنوز بحث شکل نگرفته است ان قلت وارد کردن، هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. مسئله دوم هم این است که ما در اینجا می‌خواهیم از خروجی تعریف علم، جامعه‌سازی را به دست بیاوریم - این نکته خیلی مهمی است - علمی که به تنظیم روابط انسانی و هدایت کمک کند، نه علمی که مثلاً آن‌چنان که بیکن گفته است تصرف در طبیعت کند یا مثلاً علمی که مرحوم علامه طباطبایی و سلف ایشان در مباحث فلسفی خود تعریف کرده‌اند. این‌ها را باید بحث و گفتگو کنیم تا ببینیم این تعاریف چه چالش‌هایی دارند.

صورت‌های اشیاء در آینه نقش می‌بندد. و از این جهت فرقی میان علوم و ادراکات انسان در مراتب مختلف آن وجود ندارد. و از این رو در تعریف آورده‌اند: علم همانا حاضر آمدن صورت شیء نزد عقل است؛ و یا بگو نقش بستن صورت شیء در عقل است؛ فرقی میان این دو تعبیر نیست.

المنطق (للمظفر)، ص ۱۳

۵. فنقول: قد تقدّم في بحثِ الوجودِ الذهنيّ أن لنا علماً بالأموالِ الخارجيّةِ عتّاً في الجملة، بمعنى أنّها تحضّل لنا و تحضّر عندنا بماهياتها، لا بوجوداتها الخارجيّة التي ترتب عليها الاثار، فهذا قسمٌ من العلم، و يسمى «علماً حصولياً».

در بحث وجود ذهنی گفتیم؛ ما اجمالاً به امور خارج از خود آگاهی داریم؛ بدین معنا که برای ما حاصل شده و نزد ما حضور می‌یابد. البته آن‌چه از آنها نزد ما حاضر می‌شود، ماهیات آنهاست، نه وجود خارجیشان که آثار بر آن مترتب می‌گردد و این يك قسم علم است، که آن را علم حصولی می‌نامند. [ترجمه شیروانی]

ومن العلم: علم الواحدٍ متاً بذاته، التي يشيّر إليها ب «أنا»، فانه لا يغفل عن نفسه في حالٍ من الأحوال؛ سواءً في ذلك الخلاء و الملاء، و النوم و اليقظة، و أبة حالٍ اخرى. وليس ذلك بحضور ماهيةٍ ذاتها عندنا حضوراً مفهوماً و علماً حصولياً؛ لأنّ المفهومَ الحاضرَ في الذهنِ كيفما فرض لا يأتي الصدقَ على كثيرين و إنما يتشخص بالوجود الخارجي و هذا الذي نشاهدُه من أنفسنا و نعبرُ عنه ب «أنا» أمرٌ شخصيٌّ لذاته لا يقبلُ الشركة، و التشخصُ شأنُ الوجود، فعلمنا بذواتنا إنما هو بحضورها لنا بوجودها الخارجي الذي هو ملاكُ الشخصيّة و ترتبِ الاثار؛ و هذا قسمٌ آخرٌ من العلم و يسمى «العلم الحضورى».

قسم دیگر، علم هر يك از ما به ذات خویش است، همان که بالفظ «من» به آن اشاره می‌کنیم. انسان در هیچ حالی از خود غفلت نمی‌ورزد، در تنهایی باشد یا با دیگران، خواب باشد یا بیدار و یا در هر حال دیگری. اما این آگاهی بدین نحو نیست که ماهیت ذات ما، حضور مفهومی نزد ما داشته باشد و علم ما به آن، علم حصولی باشد، زیرا مفهوم حاضر در ذهن، به هر صورت فرض شود، از انطباق بر موارد متعدد ابا ندارد و فقط با وجود خارجی، تشخص پیدا می‌کند، ولی آن‌چه ما از خود می‌پاییم و از آن به «من» تعبیر می‌کنیم، امری است که ذاتاً تشخص داشته و شرکت‌ناپذیر می‌باشد و تشخص هم فقط از آن وجود است. بنابراین، علم ما به ذات خویش به واسطه حضور وجود خارجی آن نزد ما می‌باشد، همان وجودی که ملاک شخصیت و ترتب آثار است. و این قسم دیگری از علم است به نام علم حضوری. [ترجمه شیروانی]

بداية الحكمة، ص ۱۳۸، ۱۳۹

۶. نکته سوم هم اینکه اگر می‌خواهیم این جلسات به نتیجه برسد، باید هر روز ادامه پیدا کند و حتی شاید روز عاشورا هم بعد عزاداری جلسه داشته باشیم. حداقل ده، الی دوازده جلسه مباحثه احتیاج است یعنی اگر کمتر از این به بحث بپردازیم، بحث اتر (بی نتیجه) خواهد ماند. شاید بیشتر از این نیاز باشد اما کمتر از این برای تولد بحث در اذهان امکان ندارد. باید در حدود ده، الی دوازده ساعت بحث ارائه دهم و طبیعتاً شما هم باید به همین مقدار ساعت وارد بحث شوید. مثلاً هر جلسه را یک ساعت و نیم الی دو ساعت تنظیم کنیم پس باید تا یازدهم، دوازدهم محرم الحرام مباحثات را ادامه دهیم. این در مجموع نکات مقدماتی بود که می‌خواستم محضر دوستان عرض کنم. پس سه تا نکته را عرض کردم.

انتقال از متن

احتمالاً چالش‌های علم حضوری یا چالش‌های علم حصولی بحث جالبی باشد و یا نقد مسائلی مانند ام‌القضایا بودن اصل تناقض<sup>۷</sup> هم بحث‌های جالبی هستند. این‌ها ادعاهایی است که تا حالا در حوزه‌های علمیه مقبول افتاده است. باید این‌ها را بحث کنیم و ببینیم آیا واقعاً این‌گونه است و سعی کنیم - به اصطلاح رکیک - به یک اپیستمولوژی (معرفت‌شناسی) و یک نگاه معرفتی جدیدی برسیم<sup>۸</sup>. عرایض مقدماتی بنده بیش از این‌ها نیست، حال اگر دوستان فرمایشاتی دارند، از محضرشان استفاده کنیم تا ان شاء الله بعد وارد بحث شویم.

یکی از حضار: می‌توانید عنوان را بگویید؛ عنوان چیست؟

حجت‌الاسلام کشوری: فقه العلم است.

یکی از حضار: یعنی چه؟

حجت‌الاسلام کشوری: یعنی علم را از دل روایات و آیات بحث می‌کنیم. مراد از فقه در اینجا، یعنی منبع بحث ما آیات و روایات است. البته ما طلبه‌ها هم سر منبر یا به‌عنوان درس اخلاق و یا در کتب روایی، روایات باب علم را جمع کرده‌ایم ولی به نظر بنده به آن کمتر به صورت فقه‌ای پرداخته شده است. تا به حال این‌ها را بر اساس آیات و روایات نظام‌مند دیدن و با یک درک جدیدی علم را مباحثه کردن خیلی محل بحث نبوده است.

۲/۱. فهم عمیق از علم بحث شده در آیات و روایات؛ معنای عنوان مباحثات

همه فکر می‌کنند که ما سه منبع معرفتی داریم - الان در حوزه‌های علمیه این‌گونه است - یک منبع وحی، یک منبع شهود و یک منبع عقل است<sup>۹</sup>. اما ظاهراً این دسته‌بندی محل خدشه هست؛ عقل ابزار استنباط - نه به‌عنوان یک منبع مستقل - است؛ یعنی دستگاه کاوشگر است و خدای متعال هم به همین دلیل عقل را حجت قرار داده است. اما آقایان می‌گویند: «نه! عقل مستقلاً قابلیت فهم دارد». لذا می‌خواهیم این موضوعات را بحث کنیم تا ببینیم آیا این‌گونه است یا خیر؛ زیرا بعداً خیلی از این تعاریف منشأ مشکلاتی خواهند شد. مثلاً اگر گفتید عقل منبع مستقل است - این‌هایی که

۲/۱/۱. لزوم بحث در منابع فقه و لوازم آن، قبل از ورود به موضوع مباحثه

۷. اصل امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین که برای رعایت اختصار از آن اصل به اصل امتناع تناقض تعبیر می‌کنیم اول الاوائل و ام‌القضایا خوانده می‌شود.

سید محمد حسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۱۱۴

۸. بعد هم از الان برای زمان جلسه توافقی کرده تا به یک برنامه مشترک پیدا کنیم.

انتقال از متن

۹. شناخت انسان انواع و مراتبی دارد که عبارت است از: الف) شناخت تجربی و علمی که با اندام‌های حسی بدست می‌آید؛ هر چند عقل نیز نقش خود را در تجرید و تعمیم ادراکات حسی ایفا می‌کند و قلمرو آن علم فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی و... است. ب) شناخت عقلی که به وسیله مفاهیم انتزاعی (معقولات ثانی) شکل می‌گیرد و قلمرو آن منطق، علوم فلسفی و ریاضی و... است. ج) شناخت تعبدی که جنبه ثانوی دارد و بر اساس شناخت قلبی از منبع مطمئن و مخیر صادق حاصل می‌شود که از چنین شناختی از پیشوایان دینی برای ما حاصل می‌شود. د) شناخت شهودی و عرفانی که بدون وساطت صورت و مفهوم ذهنی به ذات عینی معلوم تعلق می‌گیرد و نوعی رؤیت باطنی است.

می‌گوییم، مشهور بحث‌های علماست - بعد در اصول، یک چیزی به نام «بناء عقلا»<sup>۱۰</sup> پیدا می‌کنید. بناء عقلا هم یک زمین فوتبال است و هر کس می‌خواهد، در آن فوتبال بازی می‌کند. هرکسی دلیلی پیدا نمی‌کند - حتی اهل فحوص و تتبع در دلایل هم نیست - مثلاً ارجاع می‌دهد به اینکه این عقلایی است و عقلای عالم «بما هم عقلاء» چنین عمل می‌کنند. بعد حرف بدتر از این هم آن است که می‌گویند «شارع احد من العقلاء»<sup>۱۱</sup> است؛ یعنی شارع را هم در حد عقل خودمان تنزل می‌دهیم. این حرف‌ها زیاد زده شده است لذا باید مبانی ایشان را دید و مشاهده کرد که بحث‌هایشان چیست. بحث به معنا واقعی کلمه یک بحث پرحاشیه و پرچالشی است برای همین من اول این مقدمات را عرض کردم که بعداً دیگر به جدال‌های بیخود نپردازیم. حالا بالاخره اگر دلیلی باشد مقبول می‌افتد اگر هم دلیلی در میان نباشد، طبیعتاً بحث به پذیرش شما نمی‌رسد و بحث علمی مختومه می‌شود.<sup>۱۲</sup> لذا فقه به معنای «فهم عمیق از مسئله» است. همان معنایی که آیات و روایات به آن دعوت کردند.<sup>۱۳</sup>

یکی از حضار: به نظرم بهتر است منظور خود از فقه و نیز تفاوت آن با فقه رایج را بفرمایید؛ ظاهراً با این دسته‌بندی که حضرت عالی ارائه می‌دهید؛ فقه هدایت، فقه نظام، فقه البیان، فقه العلم، فقه تربیت و غیره، شما معنای خاصی از فقه را اراده کرده‌اید. قبل از ورود به علم، شما چگونه خود فقه را تعریف می‌کنید و با آنچه در اذهان بوده و رایج است چه تفاوتی دارد؟

حجت‌الاسلام کشوری: البته این جزء موضوع بحث است اما حالا که حضرت عالی می‌فرمایید؛ به ۲/۲. اعم بودن معنای استظهاری از فقه نسبت به معنای ارتکازی موجود از آن

۱۰. بنای عقلا، اصطلاحی در علم اصول فقه و فقه، به معنای روش و سلوک عملی خردمندان بر انجام دادن یا ترک کاری بدون دخالت و تأثیر عوامل زمانی، مکانی، نژادی، دینی و گروهی است. از این عنوان در اصول فقه سخن رفته است؛ به عنوان مثال از بناء عقلا در رجوع جاهل به عالم و اهل خبره و عمل به ظاهر کلام اشخاص و غیره استفاده می‌شود.

۱۱. مرحوم غروی اصفهانی: «أن الشارع أحد العقلاء بل رئيسهم»

نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۳، ص ۲۵۰

مرحوم مظفر: «أن الشارع من العقلاء بل رئيسهم، بل خالق العقل»

أصول الفقه، ج ۲، ص ۲۸۳

شهید صدر: «أن الشارع هو سيد العقلاء و رئيسهم»

بحوث في علم الأصول، ج ۴، ص ۵۸

۱۲. لذا نیازی به حاشیه‌سازی نیست. ما سال قبل در مدرسه چهارباغ به آقای جوادی آملی یک اشکالی را مطرح کردیم اما بعد در غروب آن روز به سراسر کشور پیامک شد که «چرا به آیت‌الله جوادی آملی اشکال وارد شده است؟» خب اشکال وارد بود؛ دلیل آن هم به نظر ما علمی بود. پاسخ آن اشکال هم - اگر باشد - باید پاسخ علمی باشد. در حوزه علم باید با منطقی خود علم ورود پیدا کرد.

انتقال از متن

۱۳. یکی از حضار: جلسه به چه شکل برگزار می‌شود؟

حجت‌الاسلام کشوری: هرگونه که شما مصلحت بدانید، شما باید به یک وفاقی برسید و انتخاب با شماست. من مشکلی ندارم فقط در روز عاشورا جلسه از صبح به بعد از ظهر انتقال پیدا می‌کند. اساتید ما در بروجرد در روز عاشورا به سر خود - ما در آنجا به زبان محلی ختّه یعنی گل می‌گوییم - گل می‌زدند، بعد هنوز گل‌ها را پاک نکرده فقه را مباحثه می‌کردند. به هر حال منافاتی ندارد؛ عزاداری‌ها را بفرمایید و جلسه روز عاشورا را در غروب آن روز برگزار خواهیم کرد.

انتقال از متن

یکی است یا خیر؟ بحث را باید این شکلی شروع کرد. مثلاً با آیه نفر که می‌فرماید: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»<sup>۱۴</sup> بحث را شروع می‌کنید، این «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» کاملاً معلوم است که عنوان گسترده‌تری از مسئله احکام را شامل می‌شود. از آقایان که معنای تفقه را به احکام تنزیل داده‌اند باید پرسید نه از ما! چون قرآن شریف می‌فرماید تفقه در دین کنید یا مثلاً روایت هست از امام کاظم علیه السلام: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»<sup>۱۵</sup>. حضرت می‌فرماید خروجی فقه این است که آغاز بصیرت در شما اتفاق می‌افتد. پس اصلاً خروجی فقه کشف احکام به معنایی که شما می‌گویید «کشف معذور و منجز» نیست. اینکه عرض می‌کنم ما دچار یک سری مسائلی شدیم که این‌ها را باید دوباره بازخوانی و بحث کنیم، یکی از آن‌ها همین است؛ ظهور معنایی فقه در آیات و روایات، اعم از تعریفی است که ما از فقه در کتب فقهی داریم. شما می‌گویید که فقه مجموعه قواعدی است که در استنباط به کار می‌آید - حالا با هر قرائتی که شما بحث می‌کنید - آن‌هم استنباط حکم. اما در روایت می‌فرماید که خروجی فقه بصیرت است، «فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ». و در آیه می‌فرماید «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» تفقه در دین خدا، دین خدا اعم از احکام است و شامل مسائل دیگر مثل مسائل اعتقادی هم می‌شود.

این‌ها آینده حوزه‌های علمیه است؛ یعنی اگر ما به دنبال دین فهمی هستیم، باید ضمن احترام به گذشتگانمان و توقیر و تعظیم آن‌ها - که این راه را برای ما باز کردند که درب خانه اهل بیت علیهم السلام و درب خانه وحی برویم - یک حرّیتی هم داشته باشیم و مبانی و مباحث آن‌ها را دوباره با منابع اولیه بازخوانی کنیم. ببینیم که آیا آقایان درست گفتند؟ و وقتی بحث مطرح کردند، استدلال‌ها قوی بوده است؟ واقعیت حوزه علمیه این است. اما الآن حوزه علمیه به تکرار تبدیل شده است، شاید حرف‌های تلخی باشد، ولی واقعیت دارد؛ در حال حاضر اکثر فقهای ما تکرار می‌کنند. شما می‌دانید که مثلاً درس‌های خارج چطوری است؛ مثلاً صد بار - مسامحتاً - صلاة گفته می‌شود. خیلی صلاة گفته شده است و صد جزوه هم دارد. اگر شما شب ده تا از این جزوه‌ها را مرور کرده سیر استدلال را مرور کنید، ادله و نحوه استدلال را در آنجا پیدا خواهید کرد. حالا در یک بخش فرعی از آن ان قُلْتی هم به ذهنتان می‌آید و فردای آن خودتان درس خارج می‌گذارید. یعنی این طور نیست

۲/۲/۱. مبتلا شدن حوزه به تکرار مباحث گذشته بدون دقت در آن‌ها؛ دلیل عدم بازخوانی دوباره فقه با منابع اولیه

۱۴. وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ / توبه، ۱۲۲

و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند. [ترجمه انصاریان]

۱۵. وَ قَالَ [الامام کاظم] علیه السلام تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرَّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ فَضَّلَ الْفَقِيهَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَلَ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

امام کاظم علیه السلام فرمود: در دین خدا تفقه پیدا کنید زیرا فقه و اطلاعات دینی بیش و بصیرت است و موجب کمال عبادت و علت رسیدن به مقامات عالی و درجات بلند دین و دنیا است. برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان. هر کس تفقه در دنیا نداشته باشد خداوند عملی را از او نمی‌پسندد. [ترجمه خسروی]

تحف العقول، ص ۴۱۰ و بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۴۷ / مشابه: الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۳۳۷

برای مشاهده پیوست رجالی مربوط به روایت شریفه ر.ک پیوست رجالی دو در انتهای جزوه.



که در بحث نوآوری باشد بلکه همان تکرار است؛ لذا بعد از مرحوم شیخ انصاری<sup>۱۶</sup> یا مرحوم آخوند صاحب کفایه<sup>۱۷</sup> یا بعضی از بزرگان دیگر که در زمان حاضر هم می‌شود به آن‌ها اشاره کرد خیلی نوآوری‌ها کم است، خصوصاً نوآوری‌های ساختاری و مبنایی کم است. یکی از آن چیزهایی که محل اشکال بوده - من تا حالا در هر جلسه‌ای که مطرح کردم، از هیچ طلبه‌ای دفاع ندیدم، خیلی هم زیاد این بحث را مطرح کردم - این است که به چه دلیل ما در اصول و فقه، با یک معنای تنزلی از فقه روبه‌رو هستیم؟ تفقه در آیات و روایات یک معنا دارد اما در کتاب‌های فقهی یک معنای تنزل‌یافته‌ای دارد. این به‌هرحال یکی از آن سؤالاتی است که آقایان باید جواب دهند. لذا آن وقت اگر شما گفتید که فقه معنای گسترده‌تری دارد و به معنای فهم دین است، پس باید بررسی کنید که معنای دین در روایات چیست؟ پس معنای تفقه در دین معلوم می‌شود. کلمه دین را هم استظهاری بررسی کنید که چه معنایی دارد. مثلاً در روایت آمده است که هیچ چیزی در عالم وجود ندارد الا اینکه در کتاب و سنت راجع به آن بحث شده است<sup>۱۸</sup>؛ بنابراین تفقه در دین به معنای تفقه در همه امور عالم می‌شود، حتی اطلاق این روایت موضوع شناسی<sup>۱۹</sup> را هم می‌گیرد؛ یعنی این‌طور نیست که شما بگویند موضوع شناسی هم یک امر واگذار شده به عرف است. پس خیلی از مسائل را شامل می‌شود.

۱۶. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۲۱۴-۱۲۸۱ ق) ایشان پس از وفات مرحوم صاحب جواهر، به مرجعیت عام شیعه رسیدند و در علم اصول فقه تأسیساتی داشتند. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به کتب: المکاسب، فراندالاصول (معروف به رسائل)، اثبات التسامح فی ادلة السنن و غیره اشاره کرد.

برگرفته از: ریحانة الادب، ذیل «انصاری شیخ مرتضی بن محمد امین»، ج ۱، صص ۱۸۹-۱۹۳

۱۷. آخوند خراسانی، ملامحمدکاظم (۱۲۵۵-۱۳۲۹ ق) فقیه اصولی و مرجع تقلید شیعه و رهبر سیاسی عصر مشروطیت. ... از آثار مهم آخوند کتب و رسائل زیر شهرت بیشتری یافته‌اند: کفایة الاصول، تعلیقه علی المکاسب، درالفوائد فی شرح الفرائد ...

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۱۵۱

۱۸. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَكُلُ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ قَالَ بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ.

سماعة به امام کاظم علیه السلام عرض کرد: همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش موجود است یا شما هم در آن گفتاری دارید؟ فرمود: همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش میباشد. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۶۲

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُثَنَّرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئاً يَخْتِاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةَ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يُدَلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.

امام باقر علیه السلام می‌فرمود: خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت جز آنکه آن را در قرآنش فر فرستاد و برای رسولش بیان فرمود و برای هر چیز اندازه و مرزی قرار داد و برای رهنمائی آن رهبری گماشت و برای کسی که از آن مرز تجاوز کند کیفری قرار داد. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۵۹

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ: ... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا جَاءَ فِي الْكِتَابِ وَ جَاءَ فِيهِ السُّنَّةُ.

الاختصاص، ص ۲۸۱ و بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۱

۱۹. شناخت متعلق حکم؛ مثلاً در حکم «شرب خمر حرام است» شناخت اینکه «خمر» شامل چه چیزهایی می‌شود را شناخت موضوع می‌گویند. اکثر فقها شناخت موضوع را بر عهده مکلف می‌دانند و نه فقیه.

شهید صدر: متعلق متعلق، عبارت است از اشیا خارجی که متعلق آن، بر آن تعلق گرفته است، مانند قبله و وقت نماز، خمر در لاشراب الخمر و عقد در اوفوا بالعقود و این همان چیزی است که موضوع نامیده می‌شود. [محمود شهابی]

تقریرات درس خارج اصول شهید سید محمد باقر صدر، ج ۲، ص ۷۷

پس آن نکته‌ای که مسئله را حل می‌کند این است که موضوعات مختلف را با منابع اولیه بازخوانی کنید. این حرف را استبعاد نکنید و چیز بعیدی ندانید، در روایت آمده است که اسلام در آخرالزمان ظرف واژگون است<sup>۲۰</sup> لذا چیزی در ظرف واژگون نمی‌ماند. مثلاً شما ظرف آبی را واژگون کنید دیگر جز اندک آبی چیزی در آن باقی نمی‌ماند. اتفاقی که در آخرالزمان می‌افتد این است که التقاط گسترش پیدا کرده و مرجعیت علمی امام به چالش کشیده شده است؛ لذا وقتی حضرت ولی‌عصر - ارواحنا فِداه - می‌آید، همه تعجب می‌کنند که این اسلامی که ایشان مطرح می‌کند، با آن چیزی که ما مباحثه و بحث می‌کردیم خیلی متفاوت است.<sup>۲۱</sup> حالا تا وجود شریف ایشان تشریف بیاورند، ما باید راه را از همین مسیر استنباط - همین مسیری که الان فقها بحث می‌کنند - دنبال کنیم.

به نظرم با یک تسامح تا حالا شانزده دوره فقهی [در تاریخ تشیع] داشته‌ایم - که اگر وقت شد آن‌ها را بحث می‌کنیم -؛ یعنی این دوره فقهی که الان داریم، [همانند دوره فقهی که قبلاً بوده، نیست]. قبلاً این طور نبوده که فقها به شکل فعلی باشند؛ تفقهات متفاوت و تطوراتی بوده است. تبیین تطورات فقه خود یک دوره بحثی می‌طلبد. مثلاً شما ببینید که مرحوم شیخ مفید<sup>۲۲</sup> - اعلی‌الله مقامه - چطور وارد بحث می‌شد؟ بعد مثلاً در یک دوره‌ای با مکتب فقهی شیخ طوسی<sup>۲۳</sup> روبه‌رو هستید. مرحوم شیخ طوسی در حوزه فقه کارهای فراوانی کرد از جمله اینکه تبویب فقه را ناظر به مقایسه با فقه اهل تسنن، عوض کرد.<sup>۲۴</sup> این کار هم در مسائل اصولی‌شان، هم در مسائل فقهی‌شان خیلی تأثیر پذیرفت. چون در دوره بنیان‌گذاری حوزه نجف مشکل اصلی شیعه این بود که اهل تسنن، تشیع را به رسمیت نمی‌شناخت و تشیع خیلی تحت فشار بود. مرحوم شیخ چاره را در این دید که در حوزه نجف مبانی علمی اهل تسنن را در فقه و اصول به چالش بکشد. ورود به این کار لازم بود یعنی برای اثبات تشیع این کار لازم بوده است ولی وقتی ایشان رفت و وارد این بحث شد، یکسری مباحث از

۲/۲/۲. وجود دوره‌های فقهی متفاوت در تاریخ تطور فقه شیعی و لزوم توجه به تفاوت‌های آن‌ها؛ راهی برای طرح سؤالات جدید

۲۰. ... أَهْيَا النَّاسُ سَيَاتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يَكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ ...

ای مردم، زود است که زمانی بر شما بیاید که اسلام در آن سرازیر شود مانند برگشتن ظرف که آنچه در آنست بریزید [ترجمه فیض الاسلام]

نهج البلاغة، خطبه ۱۰۳، ص ۱۵۰

۲۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ كُنَّا قَائِمًا بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السِّيفِ فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السِّيفِ جَاءَ بِأَمْرٍ غَيْرِ الَّذِي كَانَ.

از ابی خدیجه از امام صادق (ع) که پرسش شد از قائم (ع)، و در پاسخ فرمود: ما همه قائم به امر خدا هستیم، یکی پس از دیگری تا آنکه شمشیردار بیاید، و چون امام شمشیردار آمد، به دستوری آید جز اینکه بوده است. [ترجمه کمره‌ای]

الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶

۲۲. محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (۳۳۶ یا ۳۳۸-۴۱۳ق) از بزرگترین فقها و متکلمین شیعه و مرجع علمی شیعه در زمان خود بود. از استادان وی می‌توان شیخ صدوق، ابن قولویه و احمد بن ولید را نام برد و از شاگردان نیز نجاشی، سید رضی و سید مرتضی، ابوالفتح کراچی، شیخ طوسی. از جمله کتب او الاختصاص، الامالی، تصحیح اعتقاد الامامیه، جوابات الفیلوسوف فی الاتحاد، کشف السرائر، المزار، المقنعة فی الامامة، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد و ... است.

برگرفته از: ریحانة الادب، ذیل «مفید- محمد بن محمد بن نعمان»، ج ۵، صص ۳۶۱-۳۶۵

۲۳. محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ طوسی و شیخ الطائفة (۳۸۵-۴۶۰ق) نویسنده دو کتاب از کتب اربعه و بزرگان فقه‌است. او شاگرد شیخ مفید و علم الهدی بوده است. وی از اولین کسی بود که نجف را مرکز علمی قرار داد. از کتب وی می‌توان اختیار الرجال، الاستبصار فی ما اختلف فیهِ من الاخبار و تهذیب الاحکام (دو کتاب از کتب اربعه)، التبیان الجامع لعلوم القرآن، مسائل الخلاف و ... نام برد.

برگرفته از: ریحانة الادب، ذیل «شیخ طوسی محمد بن حسن بن علی»، ج ۳، صص ۲۲۵-۲۲۸

۲۴. برای مشاهده مقایسه اصول شیخ طوسی با اصول اهل تسنن ر.ک پیوست شماره یک.

ایشان تأثیر پذیرفت و در مباحثات شیعه آمد. مثلاً ما در مباحثاتمان بعد از دوره شیخ طوسی فتواهای بسیاری داریم که نص در آن ضعیف است. این یک اتفاق تاریخی بوده که افتاده است و به دلیل عظمت شیخ طوسی - که مثلاً یک عظمتی مثل امام خمینی رحمة الله علیه در دوران ما دارد - خیلی از فقها شاید تا صد سال یا دویست سال بعد متعرض این مباحث نشده‌اند. حتی مثل ابن ادریس‌ها<sup>۲۵</sup> هم که وارد اشکال می‌شدند، فشار سیاسی به آن‌ها می‌آمد که چرا آراء شیخ را به چالش کشیدند<sup>۲۶</sup>. حال الغرض می‌خواهم بگویم که تفقه یک تطوراتی دارد؛ مثلاً ما در دوره اخیر با مکتب رجالی مرحوم آیت‌الله خویی روبه‌رو هستیم<sup>۲۷</sup>. خب این مکتب رجالی سخت‌گیرانه، بسیاری از منابع ما را از دایرة استنباط خارج کرده است. آیا ما باید همین مکتب رجالی ایشان را بپذیریم؟ یعنی وقتی می‌خواهیم توثیق کنیم، آیا به سمت این برویم که سلسله روایات را بسنجیم و بحث کنیم؟ باید این‌ها را بحث کنیم یا خیر اطمینان به صدور کفایت می‌کند؟ اطمینان به صدور الزاماً از راه توثیق راوی به راوی در هر مرحله نیست؛ ممکن است که حتی روایت شما مرفوع باشد، ولی از طرق دیگر اطمینان به صدور پیدا کنید<sup>۲۸</sup>. لذا همه باید این موارد را محل بحث قرار دهند. دنیای تفقه، یک دنیای پیچیده‌ای است. می‌شود راجع به این‌ها گفت‌وگو کرد.

یا حتی در دوره اخیر در قم، آقایانی پیدا شدند و می‌گویند که حتی در مورد روایات متواتر - دقت بفرمایید -، تواتر مربوط به هر طبقه از سند نیست؛ یعنی در بعضی از طبقات سند یک راوی واحد دارید که آنجا در واقع خبر واحد بوده و مثلاً در طبقه بعد متواتر است. لذا همه آن‌هایی که نقل کردند از این راوی واحد نقل کردند پس در آن بخش از سند خبر واحد است. لذا بر این اساس ما خبر متواتر هم نداریم، خبر واحد هم که از اساس حجت نیست، بنابراین کل روایات حجت نیستند. - این‌ها که می‌گویم در کره مریخ بحث نشده است بلکه یک آقایی در حوزه علمیه قم بحث می‌کند -

۲۵. محمد بن منصور بن احمد بن ادریس معروف به ابن ادریس (۵۴۳-۵۷۸ یا ۵۹۸ هـ) از بزرگان علمای شیعه اواخر قرن ششم و فقیه اصولی است. جدّ مادری او شیخ طوسی است. در فتاوی و نظرات او آرای شاذ و مخالف عموم فقها زیاد دیده می‌شود. از کتب او التعليقات که حواشی و ایرادات بر تفسیر تیبان شیخ طوسی بوده، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی و مختصر التیبان را می‌توان نام برد.

برگرفته از: ریحانة الادب، ذیل «ابن ادریس - محمد بن احمد»، ج ۷، صص ۳۷۷-۳۷۹

۲۶. ریحانة الادب: «ابحاث و اعتراضات بسیاری بر مصنفات و احکام فقهیه جدّ مادری خود شیخ طوسی داشت و بعضی از فتاوی نادره از وی ناشی شده و گویند بهمین جهت اسائه ادب که درباره شیخ الطائفة معمول داشته در حال جوانی، در سنّ و سال کمتر از بیست و پنج سالگی وفات یافت لکن این مطلب دور از تحقیق و منافی قول مشهور در مدت عمر او است.

ریحانة الادب، ذیل «ابن ادریس - محمد بن احمد»، ج ۷، ص ۳۷۸

۲۷. آیت‌الله مددی در مورد تفاوت‌های مکتب استاد خود آیت‌الله خویی و آیت‌الله بروجردی چنین بیان می‌کند:

آقای بروجردی روی تلقی اصحاب بسیار تأکید می‌کردند؛ به ویژه روی فتاوی علمای قدیم همچون شیخ مفید، شیخ صدوق و شیخ طوسی که آقای بروجردی این فتاوا را عین روایت می‌دانستند اما آیت‌الله خویی اصلاً به فتاوی قدما توجهی نمی‌کردند؛ نه خبر ضعیف را بر اساس مشهور قدما قبول می‌کردند و نه فتاوی قدما را که سندش موجود نیست می‌پذیرفتند. بنابراین برخی نجفی‌ها حساب کرده‌اند که بیش از ۳۰۰ فتوا از آقای خویی وجود دارد که خلاف مشهور است.

نگاهی به دریا، جلد ۱، ص ۲۲۰

۲۸. آية الله سيد عبد الأعلى سبزواری در این باره می‌گوید: قرائن پذیرش روایت عبارتست از: الف) وجود روایت در یکی از اصول اربعه؛ ب) ذکر یک حدیث در یک اصل به چند سند یا در دو یا چند اصل به یک سند؛ ج) وجود روایت در کتاب‌هایی که بر امامان (ع) عرضه شده است؛ د) وجود حدیث در یکی از کتاب‌های مشهور اصحاب ائمه (ع) که انتساب آن کتاب به نویسنده واضح است. ه) نقل روایت توسط اصحاب جلیل القدر و اصحاب اجماع. و) استناد فقها و محدثان به یک خبر.

مذهب الاحکام، ج ۳، ص ۲۱۵

[طبق نظر ایشان] قرآن هم حجیت ندارد؛ زیرا در سند قرآن هم کلاً به خبر واحد می‌رسیم. می‌گویید: «پس چه کار کنیم؟» می‌گویند: «شهود قلبی حجیت دارد؛ بالأخره هدایت خدا از طریق قلب هم اتفاق می‌افتد». در آنجا ما یک مباحثاتی را مطرح کردیم که اساساً شما دارید هدایت خدای متعال را زیر سؤال می‌برید. اصلاً بحث از تواتر و خبر واحد و این‌ها شروع نمی‌شود؛ بلکه بحث از این شروع می‌شود که هدایت فعل خداست و فعل خدا در این دنیا برای افراد بلکه در همه عوالم اتفاق می‌افتد. این قطعی است یعنی قدر متیقن‌ترین گزاره همه انبیاست که «خدای متعال هدایت می‌کند»؛ بنابراین وقتی خدای متعال هدایت می‌کند، لوازمی بر آن بار می‌شود. خداوند از طُرُق هدایتش را اعمال می‌کند و جلو می‌برد. اصلاً ما بحث جامعه‌شناسی نداریم که شما می‌آید و می‌گویید بحث از تواتر یا خبر واحد شروع می‌شود. به هر حال یک دنیا مباحثه است، اینکه فرمودند راجع به فقه صحبت کنید این است که مسئله فقه را باید به منابع اولیه برگردانیم و حل کنیم. اگر درجایی از آیات قرآن آمده که فقه اعم از احکام است، باید آقایان فقها را سر کلاس مؤاخذه کرد؛ برای چه مرتب این تعریف را مرتب می‌گویید و تکرار می‌کنید؟ اینکه فقه، علم به احکام شرعی است یعنی چه؟! یعنی علم به احکام جزئی است؟! این تعاریف را از کجا آوردید؟ این‌ها از کجا حاصل شد؟ شاید دلایلی باشد که باید راجع به آن بحث و گفت‌وگو کنیم. فقهی که ما می‌گوییم یعنی افزایش بصیرت، افزایش آگاهی، ابزار رشد انسان‌ها و غیر آن‌ها هم چیزی نیست. مثلاً می‌فرماید: «الْعِلْمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»<sup>۲۹</sup> راه به دست آوردن حق در هر حوزه‌ای، علم است؛ در حقیقت علم ابزار دستیابی به حق است. حال این‌ها را باید بحث کنیم. ان‌شاءالله بینیم خدا چه می‌خواهد، امیدوارم در میان شما آقایان فلاسفه هم باشند که یک چالش خوبی داشته باشیم. اگر بحثی هست بفرمایید.<sup>۳۰</sup>

۲/۳. لزوم نگاه جدی و بلندمدت به تعلیم

باید دقیق‌ترین قواعد، قواعد بحث‌های علمی باشد. دیدید که حوزه علمیه چه کاری انجام می‌دهد؟ مدیریت طلبه‌هایش را با حضور و غیاب انجام می‌دهد؛ یعنی نیت دانش‌آموز و طلبه را به چالش می‌کشد؛ یعنی شما به خاطر حضور و غیاب درس می‌خوانید. در حالی که اگر نیت به هم بخورد، باب رزق علم بسته می‌شود. ببینید در حال حاضر این اتفاق در حوزه می‌افتد. شما باید جذبه و شوق ایجاد کنید.

یک استاد در یکی از حوزه‌های علمیه تهران است که مدیر مدرسه و سایر اساتید دارند فعالیت می‌کنند که دیگر به او کلاس ندهند و همه علیه او هستند؛ علت هم محبوبیت ایشان بین طلبه‌هاست. چند تا کار خوب می‌کند؛ یکی اینکه به طلبه‌ها نمره می‌دهد. بنده هم اگر یک جایی

۲۹. الْعِلْمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ.

عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۹، حدیث ۱۲۵۵ و غرر الحکم، ص ۸۵

برای مشاهده پیوست رجالی مربوط به روایت شریفه ر. ک پیوست رجالی یک در انتهای جزوه.

۳۰. پیشخوان جلسه را که به آقایان دادند، خواندید؟ ما یک پیشخوان بیست الی سی صفحه‌ای برای این دوره دادیم. این دوره یک مدیری داشته است که اگر دستم به او می‌رسید به ایشان انفرادی می‌دادم (خنده حضار). ببینید همین کارها شده که جامعه خراب می‌شود.

کلاس داشته باشم، نمره را به همه می‌دهم و خیال طلبه را راحت می‌کنم. می‌گویم که آقا این نمره شما! تو قبولی، برو، تمام شد؟ خیالت راحت شد؟ این ترم تو نمره را گرفتی. تمام؟ حال نمره را کنار بگذار. تمام شد، آرام باش؛ دیگر هیچ مشکلی برای تو از این ناحیه پیش نمی‌آید. اما حال بیا بنشینیم و فکر کنیم که اگر تو در جامعه رفتی، چطور می‌خواهی مشکلات جامعه را حل کنی؟ این را موضوع بحث و مباحثه و گفت‌وگو قرار می‌دهیم. آن استاد این کارها را انجام می‌دهد و وقتی ترم تمام می‌شود، ارتباط طلبه‌ها با او برقرار است. به این آدم، آدم حکیم می‌گویند؛ به جای اینکه چهار ماه استادی بکند، چهل سال استادی می‌کند. ارتباط طلبه‌ها با او برقرار است؛ به طلبه‌ها پیامک می‌دهد؛ گاهی اوقات به آبگوشت دعوتشان می‌کند، تشویق به ازدواجشان می‌کند. سعی دارد کمکشان بکند تا هزینه‌های زندگی‌شان را مدیریت کنند. قبلاً اساتید ما در حوزه این‌گونه بودند.

علم که در چهار ماه منتقل نمی‌شود آن‌هم چیزهای پیچیده‌ای مثل فقه و امثال آن. یک فضای این شکلی باید حاکم شود؛ یک فضای پر از محبت، پر از انگیزه، پر از شوق. حوزه‌های علمیه این شکلی خوب است. حال اگر بعضی از شما اساتید هستید، خواهش می‌کنم که خیلی سخت نگیرید و سر کلاس یک طرح مسئله‌ای هم داشته باشید. حالا یک سؤالی بپرسم؛ من خیلی از طلبه‌ها را سراغ دارم که در آن طرف داستان نمره ۱۸-۱۹-۲۰ هم می‌گیرند اما آیا واقعاً ملأ شدند؟ خدا مرحوم قلی پور<sup>۳۱</sup> را رحمت کند؛ شرح و خلاصه ایشان را می‌خواندند و امتحان می‌دادند. مرحوم مسلم قلی پور<sup>رحمه الله</sup> به خاطر همین کار خیرش هم در منا شهید شد. در حوزه خیلی به ایشان بد می‌گفتند؛ زیرا علم این‌طور درست نمی‌شود. حال حوزه علمیه آمده و ده سال را دوازده سال کرده است. اگر دوران تحصیل را بیست سال هم کنی، علم درست نمی‌شود. مادامی که با دل‌ها و قلب‌ها ارتباط برقرار نکنی علمی متولد نمی‌شود. مهم‌ترین مسئله برای طلبه نیتش است. حال این‌ها مشکلات حوزه‌های علمیه ما هستند. لذا نمی‌خواهم فضای بحثی به این شکل باشد.<sup>۳۲</sup>

یکی از حضار: حسن الاستماع یعنی بیایم بشنویم یا قرار است ابهامات متن را بپرسیم. شما توقع پرسشگری ابهامات متن را دارید؟

حجت الاسلام کشوری: روایت می‌فرماید: حسن الاستماع<sup>۳۳</sup>. مثلاً در برخی از شروط حسن ۲/۳/۱. حسن الاستماع؛ یکی الاستماع انصات است.<sup>۳۴</sup> انصات یعنی صفر کردن اطلاعات درونی؛ یعنی موقتاً در مقام برخورد با از قواعد تعلیم در روایات

۳۱. حجت الاسلام مرحوم مسلم قلی پور از روحانیون عضو مجمع مدرسین حوزه علمیه قم که به نوشتن تلخیص‌هایی برای طلاب مشهور است و از همین جهت طرفداران و منتقدینی داشت. وی در نهایت در فاجعه‌ی منا به شهادت رسید.

۳۲. برای همین یک پیشخوانی هست که اگر مصلحت می‌دانید به خاطر این مشکلات جامعه آن را مطالعه کنید. ما مدیر جامعه‌ام، طلبه‌ها مدیر جامعه‌اند.

انتقال از متن

۳۳. برای مشاهده روایات حسن الاستماع رک پیوست شماره دو.

۳۴. عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْعِلْمُ قَالَ الْإِنْصَاتُ قَالَ تُمْ مَهْ قَالَ الْإِسْتِمَاعُ قَالَ تُمْ مَهْ قَالَ الْحِفْظُ قَالَ تُمْ مَهْ قَالَ الْعَمَلُ بِهِ قَالَ تُمْ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَشْرُهُ.

یک حرف جدید، اطلاعات قبلی‌تان را صفر فرض کنید؛ چون واقعاً نمی‌شود آدم درک خودش را صفر فرض کند. یا از جمله بحث‌هایی که حُسن بودن را محقق می‌کند این است که شما با ابزارهایی مانند کتابت با بحث آشنایی پیدا کنید. آن وقت این گفت‌وگو عمیق‌تر می‌شود. مثلاً شما یک متن دارید و این متن را زحمت می‌کشید و می‌خوانید. بعد یک بار هم راجع به آن گفت‌وگو می‌کنید. آن استماع از یک استماع اولیه تبدیل به استماع حَسَن می‌شود. مسئله سومی که به‌غیر از انصاف و پیش مطالعه به اصطلاح استماع را استماع حسن می‌کند، این است که سؤال‌های تبیینی پرسیده شود. سؤال‌های تبیینی، مصداق تضارب نیست و غیر از سؤال اشکالی است. مثلاً یک جایی بحث مثل فرمایش جناب مقیمی<sup>۳۵</sup> است که فرمود در اینجا فقه چه معنایی می‌دهد؟ این اشکال نیست بلکه سؤال تبیینی است. در مجموع آن واژه حَسَن و حُسن که به واژه استماع اضافه شده است، یک الزاماتی مثل انصاف، مثل پیش مطالعه و مثل طرح سؤالات تبیینی را ایجاد می‌کند. به‌رحال خیلی سخت نیست. ان شاء الله از فردا وارد بحث می‌شویم و به مصاف آقایان فلاسفه می‌رویم و اشکالاتی که بحث کردند و بحث‌هایی که در اصول و فقه مطرح شده است را بررسی می‌کنیم.

یکی از حضار: یعنی در این فقهی که در مورد آن بحث می‌کنید خطاب شما با فلاسفه است؟

حجت الاسلام کشوری: بله؛ از هگل گرفته تا کانت و بیکن و غیره.

یکی از حضار: این فقهی که ما داریم دغدغه فلسفه است. آیا فقهی که به زعم شما ناکارآمد است و قدر آن کم دیده شده است یا هر چیز دیگری، حاصل غلبه فلسفه بوده است؟

حجت الاسلام کشوری: حداقل از صد سال اخیر تفقه ما متأثر از کفایه<sup>۳۶</sup> است، کفایه هم کتاب یکی از دلایل نگاه حداقلی به اصول [با نگاه] فلسفی است. می‌دانید که مکتب قم با مکتب سامرا بر سر همین بحث اصول اختلافاتی دارند؛<sup>۳۷</sup> مثلاً مرحوم امام و یا در حال حاضر جناب آیت الله سبحانی یا بعضی از آقایان

فقه

مردی خدمت رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله علم چیست؟ فرمود: سکوت کردن، گفت سپس چه؟ فرمود: گوش فرادادن، گفت سپس چه؟ فرمود: حفظ کردن، گفت سپس چه؟ فرمود بآن عمل کردن، گفت سپس چه ای رسول خدا: فرمود: انتشارش دادن. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۴۸

۳۵. از حاضرین در جلسه.

۳۶. کتاب کفایه الاصول اثر محمد کاظم خراسانی (آخوند خراسانی) (متوفی ۱۳۲۹ ق) کتابی اصولی است که در دو بخش مباحث الفاظ و ادله عقلیه تقسیم شده است. برگرفته از: الذریعة إلى تصانیف، ذیل «۸۱۰: کفایة الأصول»، ج ۱۸، ص ۸۸

در حال حاضر این کتاب از جمله اصلی‌ترین کتب تدریسی در سطوح عالی حوزه و درس خارج اصول است.

۳۷. از آنجا که شیخ انصاری، در نزد ملاهادی سبزواری در خراسان فلسفه خوانده، همانطور که ملاهادی سبزواری پیش شیخ انصاری اصول فرا گرفته، لذا شیخ انصاری تحت تأثیر فلسفه مرحوم سبزواری قرار گرفته است. از این رو، وقتی شیخ انصاری به نجف می‌آید و حوزه اصولی نجف تحت تأثیر شیخ انصاری قرار می‌گیرد، اصول فقه شیخ انصاری با فلسفه حاجی سبزواری عجین می‌شود. آخوند خراسانی در کفایه نیز همین شیوه را دارد و حرف‌های فلسفی حاجی سبزواری را در علم اصول فقه جاری کرده است. صاحب کفایه آنچنان مبهور فلسفه شده که علم اصول را با علم فلسفه خلط کرده است. بنابراین، اصولی که در نجف مطرح می‌شود، فلسفه زده شده و تا چندین سال ادامه داشت.

فقه و جامعه، ص ۱۱۹

اصول فقه در مکتب نجف - به‌خلاف مکتب قم و سامرا - با فلسفه درآمیخته شده است. دوپهلونویسی، مغلق‌نویسی همراه مختصر نویسی ویژگی‌های دیگر مکتب نجف است. مکتب قم و مکتب سامراء نیز تفاوت‌هایی دارند؛ ویژگی‌های شاخص مکتب قم مختصر نویسی، ساده‌نویسی و بحث از مسائل کاربردی است و در مقابل آن در مکتب سامرا مفصل نویسی و عرفی نویسی است.

ر.ک: فقه و جامعه، ص ۱۱۸ تا ۱۲۴

شاخص مکتب قم با این نوع اصول مخالف‌اند.<sup>۳۸</sup> یا حضرت آقای صافی در مباحثاتشان [با این موضوع مخالف‌اند].<sup>۳۹</sup> در کفایه وقتی وارد بحث می‌شوید، اصول را کاملاً مشحون از اصطلاحات فلسفی می‌بینید.

یکی از حضار: تعریف فقه به احکام شرعی چه ارتباطی با فلسفه پیدا می‌کند؟

حجت‌الاسلام کشوری: اصول تفقه را که بحث می‌کنید، مثلاً آنجا نحوه معرفت را به شکلی بحث می‌کنید که [عقل] در فلسفه و معرفت‌شناسی یک منبع مستقل تلقی می‌شود. همین مسئله، بنای عقلا را در اصول تقویت می‌کند. حتی بعضی از آقایان در قم می‌گویند: وقتی نص یعنی صریح روایت با بنای عقلا در تعارض باشد، بنای عقلا را حاکم می‌دانند.<sup>۴۰</sup> یعنی با واسطه این نگرش‌ها رخ می‌دهد.

یکی از حضار: جزئیات فلسفی را نمی‌دانم اما به نظر می‌آید علمی همچون فلسفه و عرفان به دنبال این هستند که یک روح کلی از دین در بیاورند و به دین یک مشربی بدهند تا با قواعد کلی استنباط کنند و اتفاقاً کسی چنین مرام و مشربی پیدا کند و از اینکه دین را صرفاً یک دستورالعمل ببیند دور می‌کند. الآن دین را به صورت یک دستورالعمل نگاه می‌کنند؛ نماز چند رکعت است، حدنصاب زکات چه قدر است. به نظر می‌آید این کار به گونه‌ای غفلت از نگاه کلی است، انگار دین یک نخ تسبیح و یک روح کلی ندارد و دین یک دستورالعمل است. من اصلاً کاری به یک فلسفه یا عرفان خاص ندارم اما اگر نگاه ما به دین این باشد که یک روح کلی و یک ذاتی دارد شاید دیگر این

۳۸. امام خمینی (ره) در کتاب انوارالهدایه می‌فرماید: اینی قد ترکت البحث فی هذه الدورة عن الأدلة العقلية مطلقاً؛ لقلة فائدتها، مع طول مباحثها. والمرجو من طلاب العلم و علماء الأصول -أيهم الله- أن يضتوا على أوقاتهم و أعمارهم الشريفة، و يتركوا ما لا فائدة فقهية فيه من المباحث، و يصرفوا همهم العالی فی المباحث المفيدة الناتجة. ولا يتوهم متوهم: أن فی تلك المباحث فوائد علمية، فإن ذلك فاسد؛ ضرورة أن علم الأصول علم آلی لاستنتاج الفقه، فإذا لم يترتب عليه هذه النتيجة فآية فائدة علمية فيه؟! والعلم ما يكشف لك حقيقة من الحقائق -دینیة أو دنیویة- و إلا فالاشتغال به اشتغال بما لا یعنی والله ولی التوفيق...<sup>۴۰</sup>

بنده در این دوره بحث از ادله عقلیه را به طور مطلق رها کردم؛ به دلیل کم فائده بودن آن، و در عین حال طولانی بودن مباحث آن. امید است از طالبان علم و علماء اصول -آیدهم الله- که در گذراندن اوقات و عمرهای شریف خود دقیق باشند و هر آنچه از مباحث که هیچ فائده فقهی ندارد رها کنند و همت‌های والای خود را صرف مباحث مفید نتیجه‌دار کنند. و نباید هیچ‌کس توهم کند که در این مباحث فائده علمی وجود دارد، که همانا این تفکر باطل است؛ زیرا که علم اصول علمی آلی برای استنتاج فقه است، پس اگر بر آن این نتیجه مترتب نشود، پس چه فائده علمی در آن خواهد بود؟! در حالی که علم، حقیقتی را از حقائق دینی یا دنیایی - برای تو روشن می‌سازد و الا اشتغال [به آنچه این دو فائده را ندارد]، اشتغال به امری بی فائده است.

انوارالهدایه، ج ۱، ص ۳۱۷

۳۹. آیت‌الله صافی: تدریس و تدرّس فلسفه و عرفان مصطلح بطور آزاد مانند فقه و تفسیر و حدیث و علوم دیگر در حوزه‌ها و خصوصاً قرار دادن آن در برنامه دروس حوزوی و دانشگاهی بسیار خطرناک است و اجرای این برنامه‌ها و تشویق و تأیید آنان قابل توجیه نیست و اگر کسی در این حوزه‌ها گمراه شود علاوه بر این که خودش مسئول است، مدرس و استاد نیز مسئول خواهند بود

نگرشی در فلسفه و عرفان، ص ۱۲۴؛ زندگانی آیت‌الله بروجردی، تألیف علی دوانی، ص ۳۸۸

۴۰. برخی از روایات یا فتاوایی که تبعیض علیه زنان را تشدید می‌کند و آنان را از بخشی از حقوقشان باز می‌دارد مبنای محکمی ندارد و حتی از جعلیاتی است که به پای دین نوشته می‌شود. برعهده عالمان دین است که روایات و نظرات مربوط به زنان را آسیب‌شناسی کنند و برخی روایاتی که قابل دفاع عقلانی و حقوقی نیست و زنان را از حقوقشان محروم می‌کند به حساب قانون همیشگی دین نگذارند. نظام خانواده براساس عرف زمان شکل می‌گیرد و تنظیم قواعد و قوانین آن برعهده عقلای هر جامعه است. احکامی مربوط به خانواده، همان طور که آمد، ملاحظاتی پنهان و غیبی ندارد و مصالح آن قابل کشف و درک است. اسلام در زمان ظهور خود مرفقی‌ترین نظیر و حکم را در مورد زنان تشریح کرده است ولی این به معنای کامل‌ترین احکام در همه زمان‌ها نیست؛ زیرا پاره‌ای از موضوعات خانواده در این روزگار تغییر یافته و طبعاً هرگاه موضوعی تغییر یافت حکم آن نیز تغییر می‌کند.

اتفاق نیفتد. شاید دیگر تعریف ما از فقه، فقط علم احکام نباشد. حالا چیزی که سؤال من به طور خاص از شما بود این است که فقه به اشتباه به احکام شرعی و عملیه تعریف شده است؛ این چه ارتباطی با غالب شدن فلسفه در حوزه دارد؟ فکر می‌کنم ارتباط معکوسی باید داشته باشد.

۲/۲/۳/۱. تلاش صادقانه اما اشتباه فلاسفه و عرفا برای پوشاندن خلأهای فقه موجود

**حجت الاسلام کشوری:** شما در بخش انگیزه‌ها درست می‌گویید، خصوصاً در مورد فلاسفه فقیه یا عرفای فقیه - یعنی آن‌هایی که فقیه هستند، نه آن طایفه‌ای که فقهت را قبول ندارند - حرفتان درست است. آن‌ها از ابزار فلسفی و ابزار شهود و عرفان نظری استفاده می‌کنند تا خلأهای فقه موجود را پر کنند. وقتی شما فقه را تنزل می‌دهید، همین اتفاق می‌افتد؛ شما یکسری احکام را بحث می‌کنید که حتی خود گوینده هم با آن ارتباط نمی‌گیرد؛ بنابراین نیاز دارید به اینکه همین احکام را به یک شکل دیگری درونی‌سازی کنید و توضیح دهید. بعد آقایان آمدند و یک عنوانی به اسم «فقه اکبر»<sup>۴۱</sup> را درست کردند؛ یعنی آن فقه اکبر این خلأها را پر کند. ولی دقت کنید که راهش این نیست که این انگیزه درست را محقق کنند بلکه راهش این است که خود آن تعریف فقهی را - که آقایان تنزل یافته مطرح کردند - تکامل بدهیم تا این مشکل حل شود. لذا آقایان فلاسفه و عرفا «کَلِمَةُ حَقِّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»<sup>۴۲</sup> انجام داده‌اند؛ در مسئله اول حرف حقی می‌زنند و می‌گویند که دین عقل بنیان است و تفاهم عقلی احتیاج دارد. این حرف درستی است زیرا با امر ونهی نمی‌توان دین را جا انداخت؛ ولی آیا الزام این حرف درست آن است که برای تفاهم دین برویم و مثلاً از «شکل اول»<sup>۴۳</sup> یا از قیاس منطقی و نحوه ایجاد برهان فلسفه استفاده کنیم؟ بله من در این حرف با شما همراه هستم؛ یعنی در تعارض نیستیم. ولی به نظرم باطن این قضیه هم، یک نوع تنزل دادن به دین است؛ زیرا باید در خود دین قابلیت درونی‌سازی باشد. از جمله مزخرفاتی که آقایان فلاسفه می‌گویند این است که می‌گویند: «ما می‌خواهیم دین را اثبات کنیم». من یک سؤالی دارم؛ مگر پیامبران قدرت اثبات خود را نداشتند که شما می‌خواهید با فلسفه دین را اثبات کنید؟! در خود قرآن اثبات خود قرآن هست، در خود روایات هم اثبات خود روایات هست. همان‌ها را درمی‌آوریم و تبویب می‌کنیم و یک باب فقه ساخته می‌شود. لازم نیست با استدلال‌های در تردد بین امکان و وجوب، ممکن را وابسته به وجوب

۴۱. فقه اکبر به مجموعه اعتقادات و اخلاق که از احکام فردی اعم باشند اطلاق می‌شود و غالباً به عرفان و فلسفه هم اطلاق می‌شود. این واژه جعل اصطلاح در لسان آیات و روایات است.

۴۲. وَ قَالَ [الامام علی] عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ كَلِمَةُ حَقِّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: و چون گفته خوارج را شنید که حکومت جز از آن خدا نیست، فرمود: سخن حقی است که بدان باطلی را خواهند. [ترجمه شهیدی]

نهج البلاغه، حکمت ۱۹۸، ص ۵۰۴

۴۳. الشكل الاول: وهو ما كان الاوسط فيه محمولاً في الصغرى موضوعاً في الكبرى. أي يكون وضع الحدین في المقدمتين مع الاوسط بین وضع احدهما مع الآخر في النتيجة: فكما يكون الاصغر موضوعاً في النتيجة يكون موضوعاً في الصغرى وكما يكون الاكبر محمولاً في النتيجة يكون محمولاً في الكبرى.

در شکل اول حد وسط در صغری، محمول و در کبری، موضوع قرار می‌گیرد؛ یعنی موقعیت حد اصغر و اکبر با حد وسط در دو مقدمه، عین وضعیتی است که هر یک از آن‌ها نسبت به دیگری در نتیجه دارد؛ یعنی همان‌گونه که اصغر در نتیجه، موضوع است، در صغری نیز موضوع است؛ و همان‌گونه که اکبر در نتیجه، محمول است در کبری نیز محمول می‌باشد. [ترجمه شیروانی]

المنطق، ج ۱، ص ۲۱



تعریف کرده و برهان صدیقین را متولد کنید.<sup>۴۴</sup> بنابراین در انگیزه‌ها فرمایش شما صحیح است ولی در مَشی که انتخاب کردند، همان اشکال فقها به فلاسفه وارد است؛ یعنی باید از فلاسفه پرسید: «چرا شما برای اثبات دین بر روی مناظرات امام رضا ع کار فقهی نکردید؟ چرا بر روی مناظرات پیامبر ص کار فقهی نمی‌کنید؟» پیامبر ص که آنجا نگفت من پیامبرم بلکه عقلی محض وارد بحث شده است و استدلال‌های عقلی کرد. بسیاری از آیاتی که خداوند متعال از دهان مبارک پیامبران ع نقل کرده است هم به این شکل بوده است.<sup>۴۷</sup>

یکی از حضار(۱): یعنی هیچ فیلسوفی به سراغ این‌ها نرفته است؟

حجت الاسلام کشوری: چرا؛ به صورت موردی رفته‌اند.

یکی از حضار(۱): شما به شکلی بحث می‌کنید که انگار فلاسفه با سنت اصلاً رابطه نداشته‌اند!

حجت الاسلام کشوری: بله؛ روش فلسفی به این شکل است.

یکی از حضار(۱): حاج آقا به این شکل نیست.

حجت الاسلام کشوری: حالا بر سر این مسئله بحث خواهیم کرد.

یکی از حضار(۱): این کار شما گزاره کلی صادر کردن است.

حجت الاسلام کشوری: نه. بحث گزاره کلی نیست، مسئله، روش بحث فلسفی است؛ یعنی شما می‌گویید که روش فلسفه تفقه است! کُلُّ الْعَجَبِ از این حرفی که شما زدید.

یکی از حضار(۱): نه اصلاً من چنین چیزی نگفتم. گفتم با سنت یک نسبتی داشته است.

حجت الاسلام کشوری: پس اثبات شد. نسبت گزاره‌ای است؛ مثلاً شما می‌گویید فلان فیلسوف فلان روایت را شرح کرده است. من هم می‌گویم آن را شرح کرده است.

یکی از حضار(۱): نه من نمی‌گویم که شرح کرده است.

حجت الاسلام کشوری: فلان آیه را شرح کرده، فارغ از اینکه شرحش درست است یا خیر؛ زیرا خود این یک بحثی است که شرحی که زده درست است یا خیر. مثلاً مرحوم ملاصدرا<sup>۴۸</sup> غفر الله له

۴۴. برای مشاهده محتوای برهان صدیقین سینیوی (وجوب و امکان) ر.ک پیوست شماره سه.

۴۵. برای مشاهده نمونه‌هایی از مناظرات امام رضا ع ر.ک پیوست شماره چهار.

۴۶. برای مشاهده نمونه‌هایی از مناظرات پیامبر اکرم ص ر.ک پیوست شماره پنج.

۴۷. برای مشاهده برخی از استدلال‌های قرآنی از زبان پیامبران در اثبات نبوت ر.ک پیوست شماره شش.

۴۸. صدرا محمد بن ابراهیم بن یحیی شیرازی معروف به ملاصدرا (۹۷۹-۱۰۵۰ق) از مشهورترین فلاسفه اسلامی که بر عرفان هم آگاه بود. او از شاگردان شیخ بهایی، میرداماد و میرفندرسکی بود و شاگردانی مانند ملامحسن فیض کاشانی و ملاعبدالرزاق قیاض لاهیجانی (دو داماد وی) تربیت کرد. وی با کتاب الاسفار الاربعه فی حکمة المتعالیة پایه‌گذاری مکتب حکمت متعالیه را در برابر مشائیان و اشراقیان انجام داد. از جمله کتب او می‌توان الاسفار الاربعه، اتحاد العاقل و المعقول، الحکمة العرشیه، التصور و التصدیق و شرح اصول الکافی را نام برد.

برگرفته از ریحانة الادب ذیل «صدرا محمد بن ابراهیم بن یحیی»، ج ۳، ص ۴۱۹

راجع به ملائکه صحبت کرده و گفته است که ملائکه مجردند.<sup>۴۹</sup> مرحوم امام جواب داده که ملائکه در قرآن «أُولِي أَجْنِحَةٍ» اند؛<sup>۵۰</sup> «أُولِي أَجْنِحَةٍ» هم یعنی غیر مجرد.<sup>۵۱</sup> لذا بعضی وقت‌ها که وارد توصیف عالم معنا شده‌اند چون عالم ملائکه جزو مسلمات مباحث آیات و روایات ماست و این با استدلال عقلی اثبات نمی‌شود. ایشان که می‌خواستند ملائکه را توصیف کنند، با یک بحث عقلی ملائکه را مجرد معنی کرده است؛ یعنی خلاف نص قرآن که می‌فرماید ملائکه «أُولِي أَجْنِحَةٍ» اند و بعضی دو بال، بعضی سه و بعضی چهار بال دارند. اگر اول سوره فاطر مشاهده بفرمایید، چنین است. لذا حتی به این صورت هم که موردی هم وارد شدند [اشتباه کرده‌اند]. مثلاً ایشان فرمودند، اماناتی که آسمان‌ها و زمین نتوانستند تحمل کنند، امانت وجود بود.<sup>۵۲</sup> خب این حرف را از کجا آوردید؟ وقتی تفسیر قرآن می‌کند، تفسیر به فلسفه کرده است درحالی‌که در روایت دارد که این امانت، ولایت امیرالمؤمنین علی عليه السلام است.<sup>۵۳</sup> - من نمی‌خواهم مناقشه جدی کنم و بعداً وارد بحث می‌شوم - اما می‌خواهم بگویم که اگر هم جایی ورود پیدا کردند، ورود مصداقی و موردی بوده است نه اینکه گفته باشند فلسفه یعنی تعقل و تعقل نوعی از تفقه است؛ یعنی به این معنا که ما به سراغ آیات و روایات برویم و بحث کنیم.

یکی از حضار: آن طوری که من فهمیدم منظور شما این است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و می‌خواست خود را اثبات کند، طوری خودش را اثبات کرد که مستند به قول خود نبوده است و

۴۹. ملاصدرا: اما العلم بملائکته فهو العلم بوجود صور روحانية مقدسة عن المواد مجردة عن الاجساد.

علم به ملائکه: علم به وجود صور روحانية مقدسه از مواد مجردة از اجساد است.

مجموعه الرسائل التسعة، ج ۱، ص ۲۸۱

۵۰. أَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنِيٍّ وَثَلَاثٍ وَزُبَاعٍ يَرِيذُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ / فاطر، ۱.

همه ستایش‌ها و بیزه خداست که آفریننده آسمان‌ها و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بالهایی دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند رسولانی [برای انجام دادن فرمان‌های تکوینی و تشریحی اش] قرار داده است. هرچه بخواهد در آفرینش می‌افزاید؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست. [ترجمه انصاریان].

۵۱. و بایست دانست که اجنحه و ریاش و اعضای دیگر در جمیع اصناف ملائکه نیست، بلکه از ملائکه مهمیمن گرفته تا سکنه ملکوت اعلی منزله و مبرا هستند از امثال این اعضا و اجزای مقداریه. و آنها مجرد از جمیع مواد و لوازم آن و تقدرات و عوارض آن هستند. و اما ملائکه عوالم مثال و موجودات ملکوتیه برزخیه در جمیع آنها اجزا و اعضا و اجنحه و ریاش و غیر آن ممکن التحقق [است].

کتاب شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)؛ ص ۴۱۴

۵۲. ملاصدرا: المراد بالامانة في قوله تعالى: انا عرضنا الامانة \_ الالية، الوجود؛ فان كل موجود سوى الانسان فله وجود ثابت لا يتحول ولا يتقلب من نشأة الى أخرى، و لا من وجود الى [وجود] آخر، و الانسان من حيث هو انسان فهو في الترقى دائماً من وجود الى وجود آخر و من نشأة الى [نشأة] أخرى، و ليس بثابت على مرتبة منه.

ملاصدرا: مراد از امانت در آیه «انا عرضنا الامانة» وجود است؛ پس همانا هر موجودی غیر از انسان وجودی دارد که ثابت است و تحول و انقلاب از یک نشئه به نشئه دیگر و از یک وجود به وجود دیگر ندارد و انسان از آن جهت که انسان است، دائماً در پیشرفت از وجودی به وجود دیگر و از نشئه‌ای به نشئه‌ای است و هرگز در مرتبه‌ای از آنها ثابت نمی‌ماند.

مجموعه رسائل فلسفی، ص ۳۶۱

۵۳. مُحَمَّدٌ بَنِي يَحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ زَجَلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا قَالَ هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

مردی گوید: امام صادق عليه السلام راجع بقول خدای عز و جل: «اما امانت را باسماهن و زمین و کوهها عرضه کردیم، آنها از برداشتنش سرباز زدند و از آن بترسیدند، و انسان آن را برداشت، همانا انسان ستم پیشه و نادانست- فرمود: آن امانت ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است.

الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳

نگفت: قال رسول الله ﷺ فلان چیز، پس نبوت من اثبات شد. پیامبر ﷺ به گونه ای صحبت کرد که اتفاقاً قبل از اینکه مخاطبش او را رسول الله بداند بر او اثبات شده است. حالا می گوید ما هم باید به این متن مراجعه کنیم و یاد بگیریم که چگونه رسول الله خود را اثبات کرده و ما هم همان روش را انجام دهیم. به نظر من فلاسفه نیز همین کار را کردند. من وقتی فارابی را با روایات باب حدوث العالم مقایسه می کنم، می بینم که آن بنیان اصلی که امام به مخاطبش تذکر می دهد، فارابی هم همان بنیاد اصلی را بدون «قال الصادق علیه السلام» آن گفته است. آن بنیاد که وقتی من با کافر مواجه شوم بدون اینکه نیاز شود که بگویم پیامبرم این حرف را زده، فارابی طرح کرده است. این موضوع به وضوح شباهت هایی با آیات و روایات دارد. البته تنها از لحاظ محتوایی چنین است زیرا فارابی اصطلاح سازی کرده است. فارابی فهم در روایت داشته و این کار را کرده است؛ یکی این است و دیگری اینکه نتایج را بسنجیم؛ مثلاً کتاب [صوت واضح نیست] تا جایی که دیدم، محتوای آن اینگونه است که گفته این روایات است، می توان از آن اینها را استنباط کرد. بعد اشعری این را گفته است. بعدش معتزله این را گفته، متکلم هم این را گفته و صدرا، ابن سینا و عرفا هم این را گفته اند. وقتی نتایج را مقایسه می کنیم، شباهت هایی جدی بین روایات و بعضی بحث های فلسفه وجود دارد. بعضی اوقات هم دیدم که اتفاقاً مباحث کلامی بعضاً تضاد جدی با روایات دارد.

حجت الاسلام کشوری: فرمایش شما را - به اصطلاح رکیک - آنالیز کنم؛ شما سه بحث را هم زمان فرمودید؛ یک بحث این است که درست فرمودید قرآن «بَيِّنَاتٍ لِلنَّاسِ»<sup>۵۴</sup> است؛ اینجا ناس، ظهور در مؤمن و غیر مؤمن و همه مردم دارد. من با این فرمایش شما همراهم؛ یعنی قرآن برای مردم - بدون قید ایمان - تبیین کننده است. می توانیم با قرآن و روایات با همه مردم صحبت کنیم؛ با مردم آمریکا و با مردم سایر کشورها هم صحبت کنیم. این یک بحث است و من این فرمایش شما را متین می دانم و این حرف درستی هم است. یک بحث دیگر این است که شما الهیات بالمعنی الاخص را با الهیات عام یا فلسفه عام مخلوط می کنید. اشکال من به الهیات بالمعنی الاخص آن نیست، اتفاقاً در اینجا این چیزها فراوان است. بحث در دستگاه فلسفی است؛ اینکه شما می گوید اصالت با وجود است<sup>۵۵</sup>، اینکه شما می گوید قیاس منطقی تنها شکل اول است<sup>۵۶</sup>، اینکه شما علم را به حضوری و

۵۴. هَذَا بَيِّنَاتٍ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ / آل عمران، ۱۳۸

این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعات] و برای پرهیزکاران، سراسر هدایت و اندرز است. [ترجمه انصاریان]

۵۵. الوجود هو الأصيل، دون الماهية؛ أي إنه هو الحقيقة العينية التي تثبت بها بالضرورة.

وجود اصیل است نه ماهیت، بدین معنی که وجود آن حقیقت عینی است که به عنوان واقعیت خارجی موجودات، تحقق ندارد. [مهدی تدین]

نهاية الحكمة، ج ۱، ص ۴۱

۵۶. الشكل الاول: وهو ما كان الاوسط فيه محمولا في الصغرى موضوعا في الكبرى. أي يكون وضع الحدین في المقدمتين مع الاوسط بين وضع احدهما مع الآخر في النتيجة: فكما يكون الاصغر موضوعا في النتيجة يكون موضوعا في الصغرى وكما يكون الاكبر محمولا في النتيجة يكون محمولا في الكبرى. ولهذا التفسير فائدة تريد أن تتوصل اليها. فانه لأجل ان الاصغر وضعه في النتيجة عين وضعه في الصغرى وان الأكبر وضعه في النتيجة عين وضعه في الكبرى كان هذا الشكل على مقتضى الطبع وبين الاتساق بنفسه لا يحتاج الي دليل وحجة بخلاف البواقي ولذا جعلوه أول الاشكال. وبه يستدل على باقيا.

شکل اول: در شکل اول حدّ وسط در صغری، محمول و در کبری، موضوع قرار می گیرد. یعنی موقعیت حدّ اصغر و اکبر با حدّ وسط در دو مقدمه، عین وضعیتی است که هر یک از آنها نسبت به دیگری در نتیجه دارد. یعنی همانگونه که اصغر در نتیجه موضوع است در صغری نیز موضوع است؛ و همانگونه که اکبر در نتیجه، محمول است در کبری نیز

حصولی تقسیم می‌کنید<sup>۵۷</sup> و به بحث‌هایی که در فلسفه دارید. بعد آقایان آن دستگاه را برای تولید فقه اکبر استفاده می‌کنند اما دقت داشته باشید آن دستگاهی که برای فهم روایات استفاده می‌شود، آن دستگاه عقلی به معنای عقلایی در عالم است؛ یعنی این معنایی که حضرت عالی می‌فرمایید در آن جریان ندارد.

یکی از حضار: با مردم بر چه اساسی صحبت می‌کنیم؟

حجت‌الاسلام کشوری: صبر کنید؛ آیا این تفکیک را می‌پذیرید؟ شما نمی‌توانید بگویید فلسفه بالمعنی الاعم آن، روایی و فقهی و استنباطی است؛ این حرف هیچ قائلی ندارد. وقتی هم پذیرفتید که فلسفه بالمعنی الاعم، این نیست، شما می‌گویید فیلسوف آن دستگاه فلسفی را در تولید فلسفه بالمعنی الاخص یا الهیات به‌کارگیری می‌کند. خب بحث ما اثبات شد؛ من به فلسفه بالمعنی الاعم اشکال می‌کنم و می‌گویم که چرا باید فلسفه بالمعنی الاعم شما را بپذیرم؟ یعنی چرا باید دستگاه فلسفی را بپذیرم؟

یکی از حضار: اگر پیامبر با مردم گفت‌وگو می‌کرد و آن گفت‌وگو قبل از ایمان بود، پس بر مبنای دستگاهی است.

حجت‌الاسلام کشوری: حالا آن دستگاه چیست؟

یکی از حضار: اگر آن دستگاه، دستگاه عقلایی باشد که فلاسفه هم توانسته باشند آن دستگاه عقلایی را درآورده باشند، پس...

حجت‌الاسلام کشوری: نه این حرف را که دیگر مرحوم آقای مطهری هم قبول ندارد و می‌گوید فلسفه ما اسکندرانی است.<sup>۵۸</sup> این حرف قائل ندارد مگر آقایانی که می‌گویند ارسطو شاگرد انبیاء بوده است<sup>۵۹</sup>؛ مگر این حرف را اثبات کنیم.

محمول می‌باشد. این امر بیانگر نکته‌ای است که می‌خواهیم از آن استفاده کنیم. و آن اینکه: چون موقعیت اصغر در نتیجه عین موقعیت آن در صغری است، و جایگاه اکبر در نتیجه نیز همان جایگاهی است که در کبری دار، لذا این شکل بر مقتضای طبع است و منتج بودن آن خود به خود روشن و بین است، و برخلاف شکل‌های دیگر نیازی به دلیل و حجیت ندارد. و از این روست که آن را نخستین شکل قرار داده‌اند، و دیگر شکل‌ها را با آن اثبات می‌کنند. [شیروانی]

المنطق (للمظفر)، ص ۲۴۷

۵۷. ر.ک پاورقی ۵ جلسه یک.

۵۸. مسائل عقل و معقول سابقه یونانی و اسکندرانی دارد و سپس وارد جهان اسلام شده است، لهذا شایسته است تطورات و تحولات این مسائل مورد توجه قرار گیرد.

مقالات فلسفی، ص ۶۳

همه میدانیم اسکلت اصلی فلسفه اسلامی فلسفه یونانی و اسکندرانی است. باید ببینیم مسلمین از زمانی که تنها به ترجمه و تدریس گفته‌های پیشینیان قناعت نکردند و خود به عنوان محقق و شارح وارد میدان شدند یعنی از زمان «الکندی» به بعد چه کردند؛ آیا تحقیقاتشان از حدود بازگو کردن آنچه از دیگران آموختند تجاوز نکرد و حداکثر تلفیق و ترکیبی از نظرات مختلف به عمل آوردند یا بیش از اینها بود؟

مقالات فلسفی، ص ۲۰۷

۵۹. آیت‌الله جوادی آملی: تاریخ مدرن خاورمیانه نشان می‌دهد ارسطو و سقراط و ... همه از شاگردان حضرت ابراهیم بودند، چون تا آن زمان خاورمیانه یا ملحد بود یا مشرک. وجود آن حضرت برهان را اقامه کرد و دنیا فهمید چه خیر است، بنابراین فکر ابراهیمی تمام خاورمیانه و یونان را فرا گرفت و ارسطو و سقراط ها تربیت شدند.

روزنامه شرق - شنبه ۱۷ مهرماه ۸۹

یکی از حضار: یک سؤال جدی در این وسط است؛ خداوند که این عالم را خلق کرد، پیامبر را برای این طرف بفرستد، یک عقلی هم برای یونان بفرستد. حتی آن عقل یونانی هم که نمی‌تواند واهی باشد.

**حجت الاسلام کشوری:** اجازه دهید. ما که می‌خواهیم وارد این بحث‌ها شویم [پس الآن مطرح نکنید]. اما قرار شد که با حسن‌الاستماع و مکث جلو برویم. استدلال قبلی شما را به سه چیز تجزیه کردم؛ فردا که وقت شما شد فیش‌هایی را بیاوردید و بخوانید و اثبات کنید که فلسفه بالمعنی الاعم، فقهی بوده است. همین ادعایی که الآن از آن دفاع کردید؛ یک جایی شما فرمودید ما روایات باب حدوث عالم را بررسی کردیم بعد دیدیم که فارابی یک استنباط‌هایی بر آن اساس کرده است. خب این فلسفه به معنای اخص آن است اما من در حال صحبت از فلسفه بالمعنی الاعم هستم؛ یعنی دستگاه فلسفی. در حال حاضر بحث ضرورت فلسفه را نداریم بلکه اول می‌خواهیم فلسفه را توصیف می‌کنیم؛ شما هم خلاف واقع، فلسفه را توصیف نکنید. طرف برای خودش فکر و توصیفی کرده و گفته است که باید این‌گونه استدلال کرد، منطق ارسطو این است.

البته در کلمات قدمای ما هم حرف‌هایی پیدا می‌شود؛ مثلاً می‌گویند این‌ها شاگردان پیامبران بودند. معلوم است انتهای وجودشان درگیری بوده است که بالاخره باید به یک صورتی فلسفه را به پیامبران وصل کنیم برای همین شواهد بسیاری درست کردند برای اینکه بگویند آن‌ها شاگردان پیامبران بودند. قبل از اینکه بحث کنیم که چه ضرورتی دارد که این دستگاه را به فقه برگردانیم - این‌ها بحث‌هایی است که ما باید بحث و استدلال کنیم - ولی می‌گویم توصیف غیرواقعی و دفاع غلط از فلسفه نداشته باشید. این فلسفه، اسکندرانی است؛ بهتر است راه کسانی را بروید که می‌گویند فلسفه، اسکندرانی است و ارسطو شاگرد فلانی بوده و می‌گویند فلانی پیغمبر بوده است. تازه اگر این هم درست باشد، منسوخ است؛ زیرا پیغمبر خاتم آمده است و دیگر نیازی به بحث‌های پیغمبران قبلی نداریم.

یکی از حضار: فلسفه فارابی که هیچ، حتی خود کتب ترجمه شده یونان هم، اسکندرانی نیست.

**حجت الاسلام کشوری:** اشکالی ندارد؛ می‌گویید متعلق پیامبران است؟

یکی از حضار: می‌خواهم بگویم یونانی و اسکندرانی نیست. اگر شهید مطهری هم گفته یونانی است به خاطر این بوده که در آن زمان ترجمه‌های دقیقی از متون یونانی نبوده ترجمه‌های عربی از یونانی بوده است که در آن‌ها همه تغییر داده شده‌اند.

تألفی و دریافتی که حکمای اسلامی از این راه نسبت به افلاطون به دست آورده‌اند این است که او حکیمی موحد است که در روزگار گسترش کثرت‌های اساطیری و دیدگاه‌های مشرکانه، بر گذر از ظواهر طبیعی و مادی، و وصول به حقایق و صور ازلی همت ورزیده، و علاوه بر طریق تصفیه و شهود قلبی، با استعانت از برهان و استدلال مفهومی، به حراست از مرزهای توحید که حاصل تعالیم انبیاء سلف بوده پرداخته است.

**حجت‌الاسلام کشوری:** اشکالی ندارد، این‌ها جزئیات بحث است. شما قائل به این نیستید که این از پیامبران است؟! پس تمام است. حالا اسکندرانی هم نباشد. قائل نیستید که این املائی یک پیامبری از پیامبران گذشته است؟! یکی از حضار: نمی‌دانم.

**حجت‌الاسلام کشوری:** صبر کنید؛ صرفاً الآن داریم توصیف می‌کنیم؛ الآن به فردی می‌گوییم اینجا را توصیف کند؛ می‌گوید اینجا ده هزار طلبه وجود دارد. شما می‌گویید غلط است؛ زیرا در اینجا ده هزار طلبه وجود ندارد بلکه بیست سی طلبه وجود دارد. بحث بنده بر روی توصیف واقعیت است. الآن بنده می‌خواهم گزاره‌هایی را اثبات کنم؛ فلسفه بالمعنی الاعم املائی پیامبران نیست. اگر شما می‌گویید هست، دلایلیش را بیاورید و مرا هدایت کنید، مسئله ما با شما این است. آن وقت اگر با شما به توافق برسیم که املائی پیامبران است، یک‌طور دیگری بحث را جلو می‌برم؛ به شما می‌گویم پیامبر خاتم آمده و پیامبر خاتم جامع سایر پیامبران است پس ما به امضا و املائی پیامبران گذشته احتیاجی نداریم. اگر شما گفتید املائی پیامبران نیست، از مجموعه روایاتی استفاده می‌کنم که رجوع به غیر پیامبران موجب ضلالت است. بنده باید تکلیفم با شما در مباحثه مشخص شود.

**یکی از حضار:** این گزاره‌ای که شما می‌فرمایید از اصول است یا از فروع؟

**حجت‌الاسلام کشوری:** چه چیزی از اصول یا از فروع است؟

**یکی از حضار:** این از اصول است و طبق اجماع، در اصول، تقلید جایز نیست. یونانیت و عربیت برای ما ارزشی ایجاد نمی‌کند بحث ما هم به جایی نرسید که از یونانیت یا از اسکندریه گرفته شده است. آیا شما کسی را شما سراغ دارید که بگوید منطق منبع معرفت است؟

**حجت‌الاسلام کشوری:** اجازه بدهید؛ این بحث خیلی مهم است.

**یکی از حضار:** سؤال ایشان این بود که ...

**حجت‌الاسلام کشوری:** نمی‌شود با سؤال کردن هر کس، موضوع جلسه عوض شود.

**یکی از حضار:** در مورد فلسفه یونانی سلّمنا تعریف شما درست است و الآن سعی می‌کنیم با شما همراه شویم. سلّمنا که شما فلسفه را مشرکانه می‌بینید. حالا به این سؤال جواب دهید ...<sup>۶۰</sup>

۶۰. حجت‌الاسلام کشوری: تا غروب و شب که منبر است، بنده هستم و به این سؤال هم جواب می‌دهم اما از جمله آداب بحث این است که محل نزاع حفظ شود.

یکی از حضار: شما قبول دارید وارد فلسفه به معنای اعم بشویم و با شما بحث کنیم ...

**حجت‌الاسلام کشوری:** باید در مورد محل نزاع به وفاق برسیم. هنوز بحث شما پخته نشده است. وقتی شما حضور در یک جلسه را می‌پذیرید، طرفین بحث از لحاظ منزلت مساوی نمی‌شوند. مثلاً سوار یکی ماشین می‌شوید، راننده فرد دیگری است. اصلاً نمی‌دانم شما فلسفه خواندید که به بدیهیات اشکال می‌کنید؟! وقتی شما خواستید محل نزاع را معلوم کنید، یک پوستری می‌زنید، یک پیامک هم به بنده می‌دهید. بنده اگر آن محل نزاع را مفید دیدم، خدمت شما می‌ایم. اینکه هرکس محل نزاع را مشخص کند، تنها فرض عقلی دارد.

حجت‌الاسلام کشوری: الآن محل نزاع، حجیت فلسفه است. من می‌خواهم بگویم برای فلسفه وقت بگذاریم یا نگذاریم؟

در بحث باید بسیار جدی و مستدل وارد شوید؛ همانند آن مباحثه سال قبل که سه چهار ساعت با دوستان «شها» می‌کردیم.<sup>۶۱</sup> آن بحث هم هست و پیاده شده است؛ اگر آن را ببینید متوجه می‌شوید ما چگونه استدلال می‌کنیم و دوستان چگونه استدلال می‌کنند - پیاده‌اش کردیم که دیگران قضاوت کنند. من می‌پرسیدم فلسفه در مورد ظرفیت چه گفته است؟ سؤال و محل نزاع بنده این بود؛ بنده فلسفه را قبول ندارم، چون ظرفیت را تحلیل نکرده است. کاملاً عقلی وارد شدم. البته این عقل هم به نقل تعبد داشته که توانستم این سؤال را مطرح کنم اما چون این «بیانٌ لِلنَّاسِ» است و هنوز آقایان فلاسفه به دستگاه عقلی پیامبران ایمان نیاورده‌اند، ما نمی‌گوییم این حرف از پیامبران است بلکه فقط آن را نقل می‌کنیم. می‌گوییم چه چیزی ظرفیت را تحلیل می‌کند [فلسفه یا فقه متکامل]؟ یکی از آقایان - خدا حفظشان کند - گفت: من به یاد دوران یونان افتادم که فلسفه انکار می‌شد! من هم میکروفون را به دستم آوردم و گفتم من هم یاد دوران امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ افتادم که بیت العترة انکار می‌شد! من اینگونه‌ام که اگر شما با بنده جدل کنید، با شما جدل می‌کنم، استدلال کنید، استدلال می‌کنم، نقلی بحث کنید، من هم نقلی بحث می‌کنم و عقلی بحث کنید، من هم عقلی بحث می‌کنم. یعنی شما باید برای این حرف استدلال بیاورید. جلسه هم برای موضوع فقه العلم است؛ پس محل نزاع این مسئله است و هرکس نمی‌تواند محل نزاع تعیین کند. لذا موضوع جلسه این است و شما می‌توانید به محل نزاع اشکال کنید...

یکی از حضار (۲): دوستان می‌گویند که فلسفه این‌گونه نیست و از هر خواستگاهی از لحاظ جغرافیایی و تاریخی برخاسته باشد، در حق و باطل بودن آن تأثیری ندارد و فکر نمی‌کنم شما این حرف را رد کنید. این حرف هم که در حدیث آمده است که هر چیزی از ما نگرفتید باطل و غلط است؛ اولاً قابل تأویل و تفسیر است؛ قطعاً نمی‌خواهند بگویند که اگر شما از فلانی مکانیک یاد گرفتید، این حرام است. این حرف قابل تفسیر است. این حرف جزء اصول است و هرکسی می‌داند که این مسئله که منابع معرفت چه چیزی هستند جزو فروع فقهی نیست. مثلاً اگر پیامبر نگفته بود که عقل شما جزو منابع معرفت است، آیا این به آن معناست که عقل جزو منابع معرفت نیست؟ خیر؛ چون اصول است. اگر عقل منبع معرفت نباشد به محضر پیامبر نمی‌رسم تا او را حق یا باطل بیایم.

یکی دیگر از حضار (۳): به نحوی حرف شما این است که فلسفه غیر عقلی است، نه اینکه فلسفه یونانی است، پس باطل است. در ادبیات دینی ما عقل، حجت باطن معرفی شده و تمسک به مطلق آن بحث شده است، ما یک حجت ظاهر و یک حجت باطن داریم. بحث این نیست که برای یونان

۶۱. اشاره به نشست «نسبت میان فلسفه و بیان مبتنی بر ظرفیت» در جمع اعضای سرای هنر و اندیشه اصفهان «شها» در تاریخ ۷ مهرماه ۱۳۹۶.

است یا برای اسکندرانیه بلکه بحث این است که یک عقلی است، آیا این عقل در این ادبیات حجت شمرده شده است یا خیر.

یکی از حضار (۲): مطلب دوم هم اینکه شما فرمودید منطق را به جای روایت گذاشتند اما من فکر نمی‌کنم حتی خود ارسطو بگوید منطق، منبع معرفت است. تعریف منطق منبع معرفت نیست. بعد شما گفتید «شکل اول» استفاده می‌کنند و شکل اول فلان است. شما یک استدلال از امام صادق علیه السلام، از امام رضا علیه السلام یا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای بنده بیاورید که در اشکال منطق قابل طبقه‌بندی نباشد. یک استدلال بیاورید که این گونه باشد. البته اگر کسی بگوید که روایت حضرت را کنار گذاشته و به شکل سوم تمسک جوئیم این اشتباه است، اصلاً شکل سوم مگر چه چیزی هست که بخواهیم به آن تمسک جوئیم! بحث سر این است که هر استدلال - حداقل ادعای آقایان این است و شما اگر می‌خواهید منطق را رد کنید، باید در این ادعا مناقشه کنید - را صورت‌بندی منطقی کنیم به یکی از این چهار شکل درمی‌آید. بعضی از این اشکال معتبر و بعضی معتبر نیستند. اگر می‌خواهید رد کنید باید ببینیم شما می‌خواهید کجا را رد کنید؟ یا بگوید فلان استدلالی که پیامبر فرمودند یک شکل پنجمی است - اگر بشود چنین حرفی زد - کسی این ادعا را نکرده است که ما می‌خواهیم از منطق، خداوند را بشناسیم. از اینکه هر الف ب است و هر ب ج است نمی‌توان به چیزی رسید. بحث سر این است که هنگام مواجهه با استدلال، منطق می‌گوید این شکلی با آن مواجه شوید. لذا محل نزاع باید مشخص باشد؛ ببینیم چه چیزی با چه چیزی رقابت می‌کند؟ منطق با حدیث رقابت می‌کند و یا فلسفه با فلان جا. ببینیم هر علمی متکفل چه چیزی است؟ لذا اگر شما بخواهید خیلی عام و بی‌مقدمه وارد بحث شوید، باید بگویید مکانیک هم علم بسیار مزخرفی است؛ چون در احادیث ما نیامده است. اما هیچ عاقلی این حرف را نمی‌زند - البته به بحث مدرنیته کاری ندارم - کسی هم نمی‌گوید این با حرف پیامبران تناقض دارد. مثلاً پیامبر گفته باشد پیچ را این‌گونه سفت کنید. لذا باید ببینیم وقتی شما نقد منطق می‌کنید دقیقاً کجای منطق منظور شماست؟ دارید می‌گویید این شکل استدلال اشتباه است یا می‌گویید کافی نیست و یک شکل پنجمی وجود دارد. این‌ها باید مشخص باشد. اینکه شما می‌گویید فلاسفه می‌گویند «شکل اول»، بعد می‌گویید این حرف خنده‌داری است. این یعنی چه؟ انتقاد شما به صورت دقیق به منطق چیست؟ این سؤال دوم بنده است.

حجت‌الاسلام کشوری: محضر شما عرض کنم که مدعای خودم را در سه الی چهار دقیقه اول گفتم. در مورد دوم گفتم ما می‌خواهیم هدایت ایجاد کنیم حال آیا «شکل اول» به درد هدایت می‌خورد؟ آیا علم با تعریف موجود به درد هدایت می‌خورد؟ آنجا خیلی صریح و به زبان روشن گفتم. حال فردا هم که با قواعد خودمان وارد بحث می‌شویم و من که ملترم به این قواعد هم هستم خیلی دقیق‌تر می‌گویم.



منتها این جلسه، جلسه خش‌گیری است؛ من می‌دانم که طلبه‌ها به چه شکل هستند؛ طلبه‌ها در ۲/۲/۳/۳. ایجاد تفاوت در مباحثه انضباط ندارند. فعلاً می‌خواهیم در بحث به یک تعادلی برسیم. این بحث‌هایی که می‌فرمایید کارکرد و روش کسب علوم را جواب دهیم - به همین روش معیوبی که همه‌مان به آن مبتلا هستیم - دعوا بر سر اینکه (فلاسفه و) مختلف؛ نتیجه تفاوت هدف منطقی‌ها عقلی بحث کردند یا خیر) نیست، بلکه دعوا بر سر این است که ما در اینکه فلسفه را با علوم مختلف عقل برابر بدانیم اشکال می‌کنیم؛ یعنی مدل‌های عقلانیت مدل‌های متفاوتی هستند. مثلاً شما منطق سیستمی را بحث کنید - منطق سیستمی با انواع و اقسام گرایش‌های خودش - بعد بگویید این منطق سیستمی منشأ پیدایش یکسری معادلات در عالم شده است. کسی که منطق سیستمی می‌خواند می‌تواند در طبیعت تصرف کند اما کسی که منطق صوری می‌خواند نمی‌تواند این کار را بکند؟ در کجا این تفاوت ایجاد شده است؟ یکجایی هم می‌گویید که اشتراک دارد؛ مثلاً منطق صوری به ادعای شما بر منطق سیستمی و نحوه استدلال آن حاکم است. مسئله منطق و شکل استدلال - و به تعبیر شما صور قضیه - حاکم بر تولید معرفت است. شما یک صور دارید که می‌گویید «شکل اول»، خوب یک صور بحث کردید دیگر و یک شکل خاص و یک صورت دادید. می‌گویید که این گونه باشد؛ مثلاً کبرا کلی، صغرا موجبه و حد وسط تکرار شود. یک قواعدی را وضع کردید که اگر این گونه باشد، قیاس منتج می‌شود. این را بحث کردید. خوب چرا می‌گویید «[منطق با] معرفت [فرق می‌کند]»؟ می‌گویید: «معرفت را در این چارچوب ریختیم و بحث کردیم».

حال ما یکسری روایات می‌خوانیم که اهل بیت علیهم‌السلام می‌فرمایند یکسری کارهای دیگری کنید تا در شما معرفت پیدا شود. «جَرَتْ يَتَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ<sup>۶۲</sup>»؛ حرف هم می‌زند و تفاهم هم می‌کند و در کل یک‌طور دیگری هم تصرف می‌کند. حالا شما بگویید او با «شکل اول» این کارها را می‌کند و بر این حرف خود اصرار کنید اما من می‌گویم شما که استاد «شکل اول» هستید، بلد نیستید و آن نحوه از معارف اصلاً در قلب شما نیست. یعنی اشغال و انحصار در اذهان اتفاق می‌افتد. بنابراین حرف اصلی من این است که می‌توان نحوه مدل‌های متفاوتی از عقلانیت را تصور کرد. بیایید این‌ها را بحث کنیم. لذا حوصله کنید. الان ما صد نظریه دادیم که در جامعه روی میز است و با برائت از فلسفه و منطق این کار را کردیم. بر روی آن هم تفاهم اتفاق می‌افتد. حال چرا به قواعد حاکم بر این‌ها - که فقه البیان<sup>۶۳</sup> هست - توجه نکنیم؟

۶۲. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام بالإنشاء إلى دارم عن الرضا عن آتائه عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما أخلص عبداً لله عز وجل أزيغ صباحاً إلا جرت يتابيع الحكمة من قلبه على لسانه.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هیچ بنده‌ای چهل روز را با اخلاص بسر نیابد جز آنکه چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبان جاری می‌شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹

۶۳. در این باره می‌توان به دوره ۹ جلسه‌ای فقه‌البیان در مدرسه رکن‌الملک اصفهان (دوره سی‌وسومین دانشنامه‌گوی پیشرفت اسلامی) رجوع کنید.

فقه‌البیان یک نحوه استدلال دیگری دارد؛ مثلاً در نحوه استدلال‌مان تناسب نقطه شروع بحث با فطرت سنجیده شده است. در صورت بحث این‌گونه بحث می‌کنیم؛ نقطه شروع را این‌گونه انتخاب کن. حالا شما بگویند این شکل اول است، خوب من می‌گویم باشد اصلاً این شکل اول شماست و من اصلاً بحثی ندارم و تسلیم! تمام! ولی من یک نکته جدید اضافه کردم و می‌گویم: نقطه شروع چگونه و با چه قواعدی انتخاب شود که متناسب با فطرت باشد؟ شاید همین یک بحث پنجاه جلسه توضیح دارد. وقتی بر آن مسلط می‌شوید، نحوه استدلال شما عوض می‌شود.

یا مثلاً باید نقطه ختم بحث هم با فطرت تناسب داشته باشد؛ یعنی اولین مواظبت هر کس که وارد استدلال شد، باید نقطه شروع و نقطه ختمش باشد. باید ملاحظه کند که بحث از کجا آغاز و به کجا ختم می‌شود. [این قواعد] در حرف زدندان با مردم [باید رعایت شود]. در استدلال کردن شما ممکن است از شکل اول استفاده کنید، ولی اگر نقطه شروع و ختم شما متناسب با فطرت نباشد درونی‌سازی و هدایت اتفاق نمی‌افتد.

یکی از حضار: سؤال من اینجاست که شما با چه چیز شکل اول مخالف هستید؟

حجت‌الاسلام کشوری: آقا جان! هنوز بحث من تمام نشده! الان بحث ایشان را بگویم یا بحث شما را؟!

یکی از حضار: با هدف تفکر شما که می‌گویید تفکر فقط فلسفی نیست، موافقم ولی با روش شما مخالفم. می‌گویم با صورت شکل اول [چرا مخالفت دارید؟] - شکل اول یک صورت است - آن چیزی که شما با آن مخالفت می‌کنید، مواد و ماده استدلال است. بله! هر چیزی می‌تواند ماده استدلال ما باشد که در آن قسمت شما می‌توانید بگویید که آن ماده شیطانی یا فطری است. اما شکل اول یک صورت است، تمام شد و رفت. شما این صورت را یک ماده‌ای می‌بینید که من باید با آن مخالفت کنم، اما این نیست و این نباید باشد. من این حرف شما را قبول دارم که می‌گویید «تفکر، فقط فلسفی نیست». ما انحاء تفکر و عقلانیت داریم، ولی می‌گویم این روش آن نیست.<sup>۶۴</sup>

یکی از حضار: شما فرمودید که فلاسفه از اشکال منطقی و شکل اول استفاده کردند، ولی شما استدلال‌ات پیامبر را ببینید؛ استدلال‌های پیامبر این‌گونه نیست. من هم دستم را همین‌جا گذاشتم و نکته مطلب همین جاست. شما بفرمایید فلاسفه چگونه از این صور چهارگانه استفاده کردند و چگونه پیامبر استفاده نکرده است؟

حجت‌الاسلام کشوری: داشتم همین را توضیح می‌دادم!

۶۴. حجت‌الاسلام کشوری: آقا شما هم موضعتان را بفرمایید. جلسه، جلسه مجلس شورای اسلامی شده است و هیچکس به جا حرف نمی‌زند.

یکی از حضار: ببخشید پس من نفهمیدم... [صوت واضح نیست] من همیشه در بحث همیگونه جدی هستم و لبخند نمیزنم...

حجت الاسلام کشوری: پیامبر حدیث دارند، می فرمایند: «لَيْتُوا» [نسبت به] به کسی که درس یاد می دهید و از کسی که درس یاد می گیرید لیتن باشید<sup>۶۵</sup> اما شما خلاف روایت عمل می کنید؛ در بحث جدیت نداریم، اتفاقاً در بحث باید لبخند باشد.

در جلسات پارسال که این گونه شد، من گفتم طرف مباحثه من، آقای جوادی آملی است. الان هم همین را تکرار می کنم. این گونه نیست که این مسئله را برای اولین بار اینجا مطرح کرده باشم؛ تاریخ مناظرات با این نگاه فقه علمی که مطرح کردیم، جاهای دیگر هم هست، نوارهایش هم پیاده شده است. یک مقدار حوصله کنید.

البته الان جلسه خش گیری است؛ فردا بحث این گونه نیست فردا جلسه تضارب نیست بلکه جلسه حسن الاستماع است. شما هنوز نمی دانید من چه می گویم آن وقت می خواهید اشکال کنید! من بیست سال فلسفه خواندم و اتفاقاً در بعضی بخش ها صاحب نظر بودم و بحث های دیگری داشتم. باید با قواعد بحث جلو برویم. حالا هم که مبنای جلسه مبنای غیر منضبط در مباحثه است، حداقل یک انضباط را رعایت کنید؛ بگذارید که همین سؤال برادرمان را شکل دهیم. آقا می فرمایند صورت «شکل اول» با صورت استدلال پیامبران چه تفاوتی دارد؟ می خواهم تفاوت را بحث کنم اما هنوز وسط بحث نیامده، آقا می فرمایند سؤال ما را نفهمیدید! سؤال شما را نفهمیدم! اصلاً تمام موضوع بحث من در چند سال گذشته همین است که اکتفا به «شکل اول» منجر به هدایت نمی شود و بحث بنده در صورت است. این را می خواهم بحث کنم و اصلاً بحث مواد که نیست. الان از نظر شما سؤال را نفهمیدم؟ اجازه دارم وارد بحث بشوم؟

یکی از حضار: من که نگفتم نفهمیدید.

یکی دیگر از حضار: برادر من! وسط بحث نپرید! این آقا و آن آقا می پرد، می گویند نه منظورم این نیست؛ این حرف یعنی آقای کشوری سؤال را نفهمیدی!...

حجت الاسلام کشوری: حالا البته خوب است! آقای کلباسی<sup>۶۶</sup> به بنده می گفتند که فلان آقا در اصفهان - که مقلدین و طرفدارانی دارد - علیه فلان آقا - که او هم مقلدین و طرفدارانی دارد - بیانیه عمومی می دهند. می گفتند حوزه قم رفتم و یکی از آقایان مراجع از من پرسید که: «چرا این دو تا آقای بزرگوار باهم دعوا می کنند؟» آقای کلباسی گفت من به ایشان گفتم: «این ها در حوزه

۶۵. وَ عَنهُ [الرسول] ﷺ: لَيْتُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ وَ لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ.

از رسول خدا ﷺ که فرمود: نرم باشید بر کسی که از او می آموزید و بر کسی که از او علم را می آموزید.

منية المرید، ج ۱، ص ۱۹۳ و با مضمون مشابه الكافي، ج ۱، ص ۳۶

۶۶. آیت الله کلباسی اشتری، نوه مرحوم میرزا محمد ابراهیم کلباسی (احیاگر حوزه علمیه اصفهان) و حوزه علمیه رکن الملک اصفهان تحت اشراف ایشان می باشد.

حرف‌هایشان را به هم نزدند». - با همه بی‌انضباطی‌ها - من این را چیز خوبی می‌دانم؛ ما باید در درون حوزه باهم بحث کنیم و آن را به عوام نکشانیم. چون اگر عوام این اختلافات را میان ما ببینند، سرنوشت بدی پیدا می‌کنند.

### ۳. منجر شدن بیان به تحریک فکر؛ قاعده بیان مبتنی بر روایات و یکی از خلأهای بحثی موجود در فلسفه

بنابراین دعوا بر سر این است که تفاوت‌های صورت و قالب استدلال را در دستگاه منطقیون با دستگاه پیامبران مقایسه کنیم. ما در مباحثاتمان در فقه البیان - نه در فقه العلم - یک بایی داریم که باب دوم فقه البیان است؛ باب بیان مبتنی بر تأمل. آنجا می‌گوییم که بیان باید تحریک‌کننده فکر باشد و تفکر ایجاد کند. بیانی که تفکر ایجاد نکند، بیان هدایت‌آفرین نیست. اصلاً عنوان آن همین عبارت است. اینجا در منطق هم عنوانی دارید که می‌گوید: «آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر»<sup>۶۷</sup> بنده هم در اینجا در حال جلوگیری از خطای در تفکر هستیم. این تعریف منطق است: می‌گوید یک قواعد قانونی است که جلوی خطای در تفکر را می‌گیرد. آنجا هم عنوان ما این است - بنده در حال مقایسه‌ام - و قواعدی را بحث می‌کنیم که منجر به تحریک فکر می‌شود؛ یعنی هردوی آن‌ها ناظر به شکل استدلال است. حالا بنده این قواعد را با آن مقایسه می‌کنم و شما ببینید تفاوت دارد یا ندارد. نقطه اشتراک هم پیدا کردید بحثی ندارم. عمده‌اش این است که قواعد تفکر و قواعد تحریک فکر خیلی تفصیلی‌تر از آن چیزی هستند که آقایان منطقی‌ها گفته‌اند.

اولین قاعده‌ای که ما در بحث تحریک فکر داریم، شناخت ظرفیت طرف مقابل است؛ زیرا اصل متیقن (یعنی غیرقابل انکار یقینی) در دستگاه پیامبران تقدیر است؛ یعنی ما در عالم، موجودات برابر نداریم. تعبیر بنده دقیق است؛ ما موجودات برابر نداریم، به عبارتی هیچ‌چیز برابر نداریم. یک گفت‌وگوی جدی بین خدا و حضرت آدم عليه السلام است که در کافی شریف نقل شده است. این گفت‌وگو در عالم ذر است و هنوز خلقت اتفاق نیفتاده است. خداوند متعال همه نسل حضرت آدم عليه السلام را به او نشان می‌دهد و ایشان متوجه تفاوت‌ها می‌شود. از خداوند تقاضا می‌کند که خدایا این‌ها را از حیث زیبایی، از حیث عمر، از حیث رزق و غیره برابر خلق کن. آنجا خداوند متعال می‌فرماید: «حکمت من این است که متفاوت و مبتنی بر تقدیر خلق کنم».<sup>۶۸</sup> پس در دستگاه پیامبران یک اصل مسلم است. ما پدیده شب قدر هم داریم و به صورت مفصل در آیات قرآن به بحث قدر هم پرداخته شده است.<sup>۶۹</sup> غیر از این‌ها، درک عمومی هم از آن هست؛ می‌بینیم بعضی‌ها زیباترند، یا از لحاظ قوه عقل،

۳/۱. عدم توانایی فلسفه در درک ظرفیت انسان‌ها؛ اشکال بزرگ فلسفه

۶۷. تعریف علم المنطق ولذلك عرفوا علم المنطق بأنه «آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ في الفكر»

تعریف علم منطق: ازین روست که در تعریف علم منطق آورده‌اند: «منطق ابزاری از سنخ قانون است که رعایت کردن [و به کارگیری] آن ذهن را از لغزش در اندیشه مصون می‌دارد.

المنطق للمظفر، ص ۸

۶۸. برای مشاهده روایت ر.ک پیوست شماره هفت.

۶۹. برای مشاهده برخی آیات ر.ک پیوست شماره هشت.

حلم، مدیریت، عمر و علم بهره بیشتری دارند. پس این یک اصل مسلم است؛ عالم بر تقدیر و قدرهای مختلف خلق شده است.

حال اینجا یک سؤال به وجود می‌آید؛ تحریک فکر در همه ظرفیت‌ها یک‌شکل است؟ یا چند شکل؟ اصلاً بحث مواد نیست بلکه بحث شکل استدلال است. بنده می‌خواهم برای یک ظرفیت پایین استدلال کنم، آیا شکل استدلالم باید برابر با ظرفیت بالاتر باشد؟ یا باید از یک قالب و یک چارچوب استفاده کنیم؟ این سؤال اول است که به وجود می‌آید که اصلاً در منطق به آن پرداخته نشده است.

بالاتر از آن فرضاً که پرداخته شده است، حال چطوری می‌خواهد به صورت منطقی تشخیص دهد که تفاوت ظرفیت فلان آقا از دیگری چیست؟ الآن در این جلسه ما حدود سی‌چهل نفر هستیم، حالا چگونه ظرفیت‌هایمان را تشخیص دهیم؟ قواعد تشخیص چیست؟ اصلاً بحث نشده است. خوب اگر می‌گویید چنین عمل نکنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ بیان خلاف ظرفیت اتفاق می‌افتد و افراد، با بیان خلاف ظرفیت ارتباط نمی‌گیرند. از حیث شکل اول، استدلال شما درست است، ولی او با بیان ارتباط نمی‌گیرد پس درونی‌سازی اتفاق نمی‌افتد. این اولین تفاوت و اولین اشکال است.

بنابراین شما باید در روش و بحث استدلال خود یک قواعدی داشته باشید که بگویید این شخص در چه ظرفیتی است که اگر من برای او استدلال کردم به اصطلاح استدلال من برای او درونی‌سازی می‌شود یا خیر؛ یعنی مورد توجه طرف قرار می‌گیرد یا خیر. این اولین تفاوت است. روایت فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».<sup>۷۰</sup> پیامبران قدر عقول را مبنا قرار می‌دهند و بعد وارد تکلم می‌شوند؛ یعنی با همه یک‌گونه حرف نمی‌زنند و شکل حرف زدن با همه یک‌گونه نیست.

جلوتر بروم تا بحث فنی‌تر شود؛ ما دست به دامان دستگاه پیامبران شدیم زیرا گفتیم از هگل تا ۳/۱/۱. عدم توانایی فلسفه بر ارسطو تا هرکسی که ادعا می‌کند، به عالم و خلقتش اشراف ندارند تا تقدیر را توصیف کنند حال شما که اشراف دارید به ما بگویید چند نوع خلق وجود دارد؟ همان‌طور که عرض کردم از ظهور برخی از روایات برمی‌آید اولاً تقدیر، شامل همه چیز می‌شود؛ مثلاً در روایت هست که به همسر دیگران غبطه نخورید<sup>۷۱</sup>، به رزق دیگران غبطه نخورید زیرا مثل قطرات باران که بر صورت شما می‌بارد و از روی

۷۰. جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ‌گاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می‌فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم باندازه عقل خودشان سخن گوئیم. [مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۲۳

۷۱. وَ زَوْيَ أَنَّهُ [الامام علی] كَان جَالِساً فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ وَ إِنَّ ذَلِكَ سَبَبٌ هَبَابِهَا فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تَعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَاتِهِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِراً مَا أَفْقَهُهُ فَوَتَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: زُوَيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ أَوْ عَقُوٌّ عَنْ ذَنْبٍ!

حساب و کتاب است، انتخاب همسر و رزق هم تقدیر است. خداوند ظرفیت شما را از همه حیث دانسته و همسری را متناسب با آن نصیب شما کرده است یا اینکه رزق مشخصی به شما داده است. رزق شامل همسر، علم، خوراک و پوشاک، مسکن و رفیق خوب هم می‌شود.<sup>۷۲</sup> رزق در روایات یک هرم دارد و وقتی بحث می‌کنید همه چیز رزق است. بعضی‌ها دعاها را به معیشت متصور تنزل داده‌اند، اما رزق شامل همه چیز می‌شود و این بحث در روایات بحث شده است.<sup>۷۳</sup> منتها همه این اشکال رزق تابعی از رزق عقلی - همین قدر عقول - هستند. قدر عقول هرکسی متفاوت باشد بقیه ارزشش تابع قدر عقلش، طبقه‌بندی می‌شود و بافتش تغییر می‌کند. این حرف اصلی است. بنابراین اگر خواستید بفهمید قدر یک فرد چقدر است، قدر عقل او را شناسایی کنید. این حرف اول.

پس درست است که قدر - به معنای عامش - توسعه دارد ولی تشخیص قدر که چرا فرزندان این آقا با فرزندان آن آقا متفاوت است - چون فرزندان هم جزء رزق است<sup>۷۴</sup> - این به قدر عقل آدم‌ها

و درود خدا بر او، فرمود: (اصحاب امام پیرامونش نشسته بودند که زنی زیبا از آنجا گذشت، حاضران دیده به آن زن دوختند. امام فرمود: همانا دیدگان این مردان به منظره شهوت آمیز دوخته شده و به هیجان آمده اند، هر گاه کسی از شما با نگاه به زنی به شگفتی آید، با همسرش بیامیزد که او نیز زنی چون زن وی باشد. (مردی از خوارج گفت: خدا این کافر را بکشد چقدر فقه می‌داند مردم برای کشتن او برخاستند، امام فرمود) آرام باشید، دشنام را با دشنام باید پاسخ داد یا بخشیدن از گناه. [ترجمه دشتی]

نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰، ص ۵۵

۷۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ مَطَرٍ مَوْلَى مَعْنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَلَائَةُ لِلْمُؤْمِنِ فِيهَا رَاحَةٌ دَائِرَةٌ وَاسِعَةٌ تُؤَارِي عَوْرَتَهُ وَ سُوءَ حَالِهِ مِنَ النَّاسِ وَ امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ ابْنَةٌ يُخْرِجُهَا إِمَامًا بِمَوْتٍ أَوْ بِتَرْوِيجٍ.

مطر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز مایه راحتی مؤمن است: خانه بزرگ و وسیعی که عیب او را پوشاند و تنگدستی‌اش را از دید مردم پنهان دارد؛ زن شایسته‌ای که او را در امور دنیا و آخرتش یاری دهد و دختری که او را - یا با مرگش، و یا با شوهر دادنش - از خانه بیرون کند.

الکافی، ج ۵، ص ۳۲۷

و زَوْيٍ [عن الصادق او الباقر عليه السلام]: أَنَّهُ سَأَلَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَبَا بصيرٍ إِذَا تَرَوَجَ إِذَا تَرَوَجَ كَيْفَ يَصْنَعُ فَقَالَ مَا أَذْرِي قَالَ إِذَا هَمَّ بِذَلِكَ فَلْيَصِلْ رُكْعَتَيْنِ وَ لِيُحْمَدِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِيَقُلَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَرَوَجَ فَفَدَّرْ لِي مِنَ النِّسَاءِ أَحْسَنَهُنَّ خُلُقًا وَ خَلْفًا وَ أَعْفَهْنَ فَرْجًا وَ أَحْفَظَهُنَّ لِي فِي نَفْسِيهَا وَ مَالِي وَ أَوْسَعَهُنَّ رِزْقًا وَ أَعْظَمَهُنَّ بَرَكَةً وَ إِقْضِ لِي مِنْهَا وَلَدًا طَيِّبًا تَجْعَلُهُ لِي خَلْفًا صَالِحًا فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي.

امام صادق یا امام باقر علیه السلام از ابو بصیر پرسید: اگر کسی از شما بخواهد ازدواج کند چه می‌کند؟ عرض کرد: نمی‌دانم. حضرت فرمود: هرگاه کسی قصد ازدواج داشت دو رکعت نماز بگذارد و خدا را سپاس کند و بگوید: «خداوند! من قصد ازدواج دارم، پس زیباترین و خوش‌خوترین و پاکدامن‌ترین زنان را روزی من کن که عفت خود و مال من را بهتر از همه حفظ کند و روزی و برکت او بیشتر از همه زنان باشد و از او فرزندی نیکو روزی من کن که در زمان حیات و پس از مرگ من خلف صالح من باشد». [ترجمه احمدزاده]

مکارم الاخلاق، ص ۲۰۵

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرْبَعَةٌ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْخُلَطَاءُ الصَّالِحُونَ وَ الْوَلَدُ الْبَارُّ وَ الْمَرْأَةُ الْمُؤَايِبَةُ وَ أَنْ تَكُونَ مَعِيشَتُهُ فِي بَلَدِهِ.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار چیز از سعادت انسان است: دوستان صالح، فرزندان خوب و مفید، زن موافق و سازگار، و این که محل کسب و کار انسان، در شهر خود او باشد. [ترجمه اردستانی]

النوادر (لراوندی)، ص ۱۱

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ: قَالَ أَمَلَى عَلَيَّ هَذَا الدُّعَاءَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ جَامِعٌ لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَقُولُ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ ... وَ أَرْزُقْنِي عِلْمًا نَافِعًا وَ يَتِينًا صَادِقًا ...

عمرو بن ابی المقدم گوید: حضرت صادق علیه السلام این دعا را که جامع حاجت‌های دنیا و آخرت است به من دیکته فرمود: که پس از حمد و ثنای خداوند می‌گویی: ... و به من روزی کن دانشی سودمند و اعتقادی درست ... [کمره‌ای]

الکافی، ج ۲، ص ۵۸۳

۷۳. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَنْ الْعَبْدَ لَا يُصِيبُ إِلَّا مَا رَزَقَ وَ قُسِمَ لَهُ ...

حضرت صادق علیه السلام فرمود: ... هر آنچه به بنده می‌رسد رزق اوست و برای او از قبل قسمت شده است ...

بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۷۹ / مصباح الشریعه، ص ۱۷۷

۷۴. ... فآرزقني منها ولداً مباركاً سوياً ...

برمی‌گردد. چرا درآمد این بیشتر است، این به قدر عقل آدم‌ها برمی‌گردد. خداوند عقل را داده و بقیه چیزها را تابع عقل طبقه‌بندی کرده است.

حال قدر عقل چند نوع است؟ ما که نمی‌دانیم عقل چه کسی بیشتر، عقل چه کسی کمتر است؟ در روایات مفصل از شواهد و قرائن و علامات وجود دارد که قدر عقل را بحث کردند. مثلاً فرمودند مدارا نصف عقل است.<sup>۷۵</sup> یعنی هرکسی حوصله بیشتری دارد این نشانه عقل اوست. مثلاً در گفت‌وگو هم معلوم است که چه کسی حوصله بیشتری دارد، لذا این شخص خیلی عقل دارد، مدارا کردن علامت عقل است.

یکی از حضار: در روایت است که به کسی تیکه نیندازید. (خنده حضار)

حجت الاسلام کشوری: غرض اصلاح این وضعیت بد در حوزه است. یا یکی دیگر از علامت‌هایی که برای عقل گفته‌اند این است که اگر دیدید کلام کسی بیش از سکوتش است به عقل او زیاد اعتماد نکنید. لذا در روایات از جمله علامت تشخیص عقل انسان‌ها سکوت است<sup>۷۶</sup>. پس در روایات هم شاخص گفتند. اگر خواستید ظرفیت‌ها را تشخیص دهید باید این شاخص‌ها را جمع‌بندی کنید.

حالا من جمع‌بندی کنم و آن بحث نهایی فقهی خودمان را بگویم. محضر مبارک برادران خودم ۳/۲. وجود پنج ظرفیت بگویم که پنج نوع درجه عقلی وجود دارد و این جمع‌بندی ماست. بعضی از آدم‌ها در مرحله تأمل عقلی از تأمل تا تفقه بنا بر هستند؛ یعنی هنوز نسبت به یک مسئله توجه پیدا نکردند. بعضی از آدم‌ها این گونه‌اند؛ برای مثال استظهار از آیات و روایات؛ مبنای تحریک فکر در فقه

خدا یا از او فرزندی پر برکت و کامل نصیب فرما

هدایت

بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۷۷

۷۵. قال الحسن عليه السلام حسن السؤال نصف العلم و مداراة الناس نصف العقل و القصد في المعيشة نصف المنونة.

امام حسن عليه السلام می‌فرماید سوال خوب نصف علم است و مدارا با مردم نصف عقل است

شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۸، ص ۱۰۸

وَ بِإِسْنَادِهِ [شيخ صدوق] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ: وَ أَحْسَنُ إِلَى جَمِيعِ النَّاسِ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَ إِزْضَ لَهُمْ مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ وَ اسْتَقْبِحْ لَهُمْ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ حَسِّنْ مَعَ النَّاسِ خُلُقَكَ حَتَّى إِذَا غَبَتْ عَنْهُمْ حُتُوا إِلَيْكَ وَ إِذَا مِتَّ بَكَوْا عَلَيْكَ وَ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَا تُكُنْ مِنَ الَّذِينَ يُقَالُ عِنْدَ مَوْتِهِمُ الْخُدُّ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ اعْلَمْ أَنَّ زَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُدَارَاةُ النَّاسِ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَعَاشِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا بُدَّ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ إِلَى الْخَلَاصِ مِنْهُ سَبِيلًا فَإِنِّي وَ جَدَّتْ جَمِيعَ مَا يَتَعَايَشُ بِهِ النَّاسُ وَ بِهِ يَتَعَاشَرُونَ مِلءَ مَكْيَالٍ ثَلَاثَةَ إِسْتِحْسَانٍ وَ ثَلَاثَةَ تَعَاْفُلٍ.

علی عليه السلام در وصیت خود به فرزندش محمد حنفیه فرمود: به همه مردم نیکی کن آن چنان که می‌خواهی که تو نیکی کنی، آنچه را که برای خود می‌پسندی برای آنان نیز بیسند، و آنچه که برای خویشان نمی‌پسندی برای دیگران نیز بیسند، اخلاقت را با مردم نیکی کن تا در غیابت به تو محبت ورزند، و اگر مردی برایت اشک ریزند، و «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گویند، و از کسانی مباش که در مرگش بگویند: الحمد لله رب العالمین، بدان که مدارا کردن با مردم پس از ایمان به خدای عز و جل سرآمد عقل است، کسی که با همنشینانش خوب معاشرت نکند، خیری در او نیست، و آنان که ناچارند با وی معاشرت نمایند، خداوند برای رهایی از شر او راه نجاتی قرار می‌دهد. -انگاز فرمود: -من تمام زندگی و معاشرت مردم با یک دیگر را به منزله پیمانیه پر می‌بندارم که دو جزء آن جلب محبت و نیکی کردن، و یک جزء دیگرش در غفلت به سر بردن است. [ترجمه فارابی]

وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۲ و مشابه: تحف العقول، ص ۴۲

۷۶. مُحَمَّدٌ بْنُ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبرَاهِيمَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ عَلِمَ مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَقْلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ.

جعفر بن ابراهیم گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که موقعیت سخن خود را نسبت به درک و اندیشه‌اش بداند، سخن و کلامش در جایی که مربوط به او نشود و سودی برایش نباشد، کم شود. [ترجمه صالحی نجف‌آبادی]

الزهد، ص ۴

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: ... يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا وَ دَلِيلَ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلَ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ ...

امام کاظم عليه السلام: ... ای هشام همانا برای هر چیزی نشانه و راهنمایی است و نشانه و راهنمای عقل، فکر است و نشانه و راهنمای فکر سکوت است ...

کافی، ج ۱، ص ۱۶

بعضی وقت‌ها می‌گویید: «تا حالا به این موضوع توجه نکرده بودم!». این حالت برای همه ما به وجود آمده است. این مرحله تأمل است که یک ظرفیت فکری است. یک ظرفیت فکری، مرحله تعقل است؛ تعقل به معنای «الْعُقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»<sup>۷۷</sup> یعنی نسبت بین اسم رحمانیت خدا که اسم عام است<sup>۷۸</sup> و همه امور را بحث می‌کند. به عبارتی خدا را در همه امور بحث می‌کند. بعضی‌ها این‌گونه نیستند؛ مثلاً در مسئله رزقشان، خداوند را نمی‌بینند، در یک ابتلائی که پیدا کردند خداوند را نمی‌بینند یا در یک خلقتی که اتفاق می‌افتد، خداوند را نمی‌بینند. اما بعضی‌ها این‌گونه نیستند و واقعاً در هر مسئله‌ای حکمت خداوند برایشان قابل درک است. این آدم در مرحله تعقل است. بعضی در مرحله تدبرند؛ یعنی نسبت افعال خودشان را با رضوان‌الله می‌سنجند؛ یعنی غیر از امور نسبت افعال [خود را با رضوان‌الله می‌سنجند]. حضرت فرمود: «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُنْ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُنْ غَيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ»<sup>۷۹</sup>. اگر وقتی خواستی تصمیمی بگیری، «فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ». بعضی‌ها قدرت تدبر دارند؛ قبل از اینکه یک‌راهی را بروند عاقبتش را می‌سنجند و بعد می‌روند. اما بعضی‌ها می‌روند و در انتها می‌فهمند اشتباه بوده است. لذا ظرفیت تدبر خیلی ظرفیت بالایی است. بعضی‌ها ظرفیت تجرب دارند؛ یعنی علاوه بر اینکه عقلی بحث می‌کنند، آن را چشیده‌اند. البته تجرب دستگاه انبیاء با تجربه پوزیتیویستی متفاوت است و بعداً آن را بحث می‌کنم. لذا در روایات ما به آدم پیر و شیخ ارجاع داده شده است.<sup>۸۰</sup> چون شیخ و پیر دارای تجرب هم هست. مثلاً شما گاهی اوقات نظری بحث می‌کنید و می‌گویید صلاة این آثار را دارد؛ «فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ تَزْيِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ»<sup>۸۱</sup>. می‌فرماید صلاة تکبر را از بین می‌برد. اما یک‌وقتی یک نفر چهل سال نماز خوانده است؛

۷۷. رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا الْعُقْلُ؟ قَالَ: «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ». قَالَ: قُلْتُ: فَأَلَذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: «تِلْكَ التَّكْرَاهُ، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ، وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعُقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعُقْلِ»

شخصی از امام ششم پرسید: عقل چیست؟ فرمود: چیزی است که به وسیله آن خدا بپرستند و بهشت به دست آرند. راوی گوید: گفتم: آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: نیرنگ و شیطنت بود، آن مانند عقل است ولی عقل نیست. [ترجمه کمره‌ای]

کافی، ج ۱، ص ۱۱

۷۸. وَ رُوِيَ عَنِ الْأَصَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الرَّحْمَنُ لِسْمٍ خَاصٍّ بِصِفَةِ عَامَّةٍ وَ الرَّحِيمُ لِسْمٍ عَامٍّ بِصِفَةِ خَاصَّةٍ.

از امام صادق علیه السلام روایت شد: الرحمن اسم خاص و صفت عام است و الرحیم اسم عام است و صفت خاص.

نورالقلین، ج ۱، ص ۱۴

۷۹. قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَهَلْ أَنْتَ مُسْتَوْصٍ إِنْ أَنَا أَوْصَيْتُكَ حَتَّى قَالَ لَهُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَ فِي كُلِّهَا يَقُولُ لَهُ الرَّجُلُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُنْ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُنْ غَيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ.

مسعدة بن صدقة از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی به نزد پیغمبر اکرم ﷺ آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا مرا وصیتی و سفارشی بفرما! رسول خدا ﷺ به آن مرد فرمود: اگر من سفارشی به تو بکنم آیا سفارشم را می‌پذیری؟ - و سه بار این سخن را تکرار فرمود، و آن مرد هر سه بار در پاسخ می‌گفت: آری ای رسول خدا- رسول خدا ﷺ (دربار چهارم) به او فرمود: من تو را سفارش می‌کنم که هر گاه آهنگ کاری کردی سرانجام آن را به خوبی بیندیش پس اگر دیدی صلاح است آن را انجام ده و اگر دیدی گمراهی و ضلال است صرف نظر کن.

الکافی، ج ۸، ص ۱۵۰. مشابه: المحاسن، ج ۱، ص ۱۶ / من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰ / بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۴۲

۸۰. وَ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبْلَةِ الشَّبَابِ.

امیرالمومنین علیه السلام: رای پیر را دوستتر دارم از چاره‌جویی و تلاش جوانان [ترجمه کمره‌ای]

بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۰۵

۸۱. ... فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشَّرْكِ وَ الصَّلَاةَ تَزْيِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ وَ الزَّكَاةَ زِيَادَةً فِي الرِّزْقِ ...

پس خداوند ایمان را برای پاک‌کنندگی از شرک و بت‌پرستی مقرر فرمود، و نماز را برای دوری از کبر و نخوت، و زکات را برای فراوانی و افزونی روزی دستور داد. [غفاری]



یعنی تجرب این کار در او اتفاق افتاده است و همان وعده داده شده توسط پیامبران در وجود او متبلور شده است. لذا کسی که چیزی را چشیده است خیلی از علم و ظرفیت عقلی بالاتری برخوردار است. مثلاً حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در آن امتحان معاد می فرماید: «لِيُظْمِرَنَّ قَلْبِي».<sup>۸۲</sup> تقاضای تجرب در معاد را کرد و می خواست داستان معاد را تجربه کند. در نهایت هم ظرفیت تفقه است. ظرفیت تفقه برای افرادی است که در طول دوره‌ای از زندگی -حالا بعضی زودتر و بعضی دیرتر- به این نتیجه می رسند که: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»<sup>۸۳</sup> و به این نتیجه می رسند: «يَا كُمَيْلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا»<sup>۸۴</sup>. به این نتیجه می رسند که «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ»<sup>۸۵</sup> امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند؟ اولوالألباب این را تذکر می دهند که این‌ها برابر نیستند». بعد فرمود: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ فَقَطْ مَا أَهْل بَيْتِ هَسْتِيمٍ. وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مَخَالِفِينَ مَا أَهْل بَيْتِ هَسْتِيمٍ. انَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ شِيعِيَانِ مَا هَسْتِيمٌ. شِيعِيَانِ تَفَاوُتَ مَا بَا دِيْغِرَانَ رَا مِي فَهْمِنْدَا». <sup>۸۶</sup> نه محبین ما، شیعیان ما؛ یعنی می توانند این موضوع را جا بیندازند و تذکر دهند. یک جمعیتی این گونه اند؛ مثلاً راوی خدمت امام رفت و عرض کرد: یا بن رسول الله اگر شما این سبب را نصف کنید و بگویند نصفش حلال و نصفش

من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۶۸

۸۲. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۶۰؛ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُؤْمِنُ قَال بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَزْبَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَيْنَا كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ اذْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

به [یاد آرید] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده می کنی؟ خداوند فرمود: آیا [به قدرتم در مورد زنده کردن مردگان] مؤمن نیستی؟ گفت: چرا، ولی می خواهم [با مشاهده کیفیت زنده شدن مردگان] دلم آرامش یابد. خداوند خطاب کرد: چهار پرند بگیری و [پس از ذبح کردن و پاره پاره نمودن آن‌ها] مخلوطشان کن، آن گاه بر هر کوهی بخشی از آن را قرار بده، سپس آن‌ها را فراخوان! [خواهی دید که] شتابان نزدت می آیند، و بدان که بی تردید خداوند توانای شکست ناپذیر و حکیم است. [انصاریان]

۸۳. لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ حَرَّتْ يَغْمُثُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِيَةُ وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِيَةُ احدی از این امت را نمی توان با آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقایسه کرد، و هیچ گاه کسی را که نعمت آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طور دائم بر او جاری است نمی شود همپایه آنان دانست. آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایه دین و ستون یقین اند. افراط گرایان به آنان باز گردند، و عقب مانده‌ها به ایشان رسند (تا هدایت شوند). [ترجمه انصاریان]

نهج البلاغه، ص ۴۷

۸۴. وَعَنْهُ [امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام] أَنَّهُ قَالَ لِكُمَيْلِ بْنِ زَيْدٍ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا كُمَيْلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا.

ای کمیل؛ به جز از ما [علمی را] دریافت نکن، تا از ما تا شوی.

وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۰۳

۸۵. سوره مبارکه زمر، آیه ۹؛ أَمْثَلُ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّثُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ. [آیا چنین انسان کفرانکننده‌های بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است، از آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانشند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می شوند.

۸۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّمَا تَحُحُّ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عَدُوَّتًا وَ شِيعَتَنَا أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام راجع بقول خدای عز و جل «آیا کسانی که دانند با کسانی که ندانند یکسانند، تنها خردمندان بیاد میگیرند» فرمود: ما هستیم کسانی که میدانند و آنها که نمیدانند دشمنان مایند و شیعیان ما خردمنداند. [مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۲۱۲

حرام است من به شما إن فُلتی ندارم.<sup>۸۷</sup> این اوج تعقل است که شما می‌گویید حرف آن‌هایی که معدن علم خداوند هستند، با بقیه متفاوت است. حالا خداوند در تقدیر به بنده یک نصف عقلی داده اما معلوم نیست در چه ظرفیتی هستیم. این راه [استفاده از ادبیات وحی] یک منبع معرفتی و آن‌هم یک منبع معرفتی است. پس تفقه هم یک مرحله‌ای است.

این مراحل نص بسیاری دارند؛ مثلاً به این روایت عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام توجه بفرمایید که حضرت فرمود: می‌خواهید از ما اهل بیت علیهم السلام باشید، «لَا تَأْخُذُ إِلَّا عَنَّا» فقط از ما اخذ کن. یک باب روایت این‌گونه داریم و یکی دو تا هم نیست. مجموعه آیاتی هم این‌گونه است که آن‌ها هم باید بحث شود. ولی نمی‌شود همه را به این حرف دعوت کرد. همان‌طور که در روایت آمد است که در آخرالزمان حضرت می‌فرماید عمده شیعیان ما به خاطر عدم اعتماد به این حرف در فتنه‌های آخرالزمان حذف می‌شوند و از بین می‌روند و از نصرت امام بازمی‌مانند. ولی خداوند به جمعیتی کمک می‌کند؛<sup>۸۸</sup> یعنی بین تفقه و سایر مرتبه‌های عقلی تفاوت می‌گذارند. علت آن چیست؟ علت آن، بحث‌هایی است که در زیارت جامعه کبیره وجود دارد؛ «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ»<sup>۸۹</sup> رسالت تنها در این خانه آمده و برای این خانه است. رسالت که توصیف عالم بوده و قرآن جزئی از آن است و چند کتاب دیگر هم در اختیار معصومین علیهم السلام و در این خانواده است.<sup>۹۰</sup> علم این خانواده با بقیه برابر نیست. برای مثال حضرت فرمود: «ما در حرف زدن، هفتاد ملاحظه

۸۷. حَمْدُوهُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مُسْكِينِ النَّقْفِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَمْرَةَ مَعْقِلُ الْعَجَلِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَاللَّهِ لَوْ فَكَلْتُ زَمَانَةً بِنَضْفَيْنِ، فَقُلْتُ هَذَا حَرَامٌ وَ هَذَا حَلَالٌ، لَسَهَدْتُ أَنَّ الَّذِي قُلْتُ حَلَالٌ وَ أَنَّ الَّذِي قُلْتُ حَرَامٌ حَرَامٌ، فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ رَحِمَكَ اللَّهُ.

عبدالله بن ابی یعفور می‌گوید که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به خدا قسم اگر انار را دو نیم کنی و بگویی که این نصفه حرام است و این نصفه دیگر حلال، قطعاً شهادت میدهم که آنچه گفתי حلال است، حلال است و آنچه گفתי حرام است، حرام است. پس امام دو بار فرمود خدا رحمت کند تو را.

رجال الکنتی، ص ۲۴۹

۸۸. سَنَكُونُ قَتْرًا يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَ يُمَسِّي كَافِرًا إِلَّا مَنْ أَحْيَا اللَّهُ بِالْعِلْمِ.

فتنه‌ها خواهد بود که در اثنا آن مرد به صبح مؤمن باشد و به شب کافر شود مگر آنکه خدایش به علم زنده دارد.

نهج الفصاحة، ص ۵۲۲، ح ۱۷۳۴

۸۹. السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ وَ حُرَّانِ الْعِلْمِ وَ ...

سلام بر شما ای اهل بیت نبوت، و جایگاه رسالت، و عرصه رفت و آمد فرشتگان، و مرکز فرود آمدن وحی، و معدن رحمت، و خزانه داران بهشت، و ... [انصاریان]

من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۰

۹۰. حَدَّثَنَا السَّنْدِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ فَقَالَ صَدَقَ وَ اللَّهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا مَا عِنْدَ النَّاسِ وَ لَكِنْ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ الْجَامِعَةُ فِيهَا الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ أَيْدِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ مَا الْجَفْرُ مِسْكَ مِعْزِ أَمْ مِسْكَ سَاءٌ وَ عِنْدَنَا مُصْحَفٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَمَا وَ اللَّهُ مَا فِيهِ حَرْفٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ لَكِنَّهُ إِمْلَاءٌ رَسُولِ اللَّهِ وَ حُطَّ عَلَيَّ كَيْفَ يَضَعُ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ وَ يَسْأَلُونَهُ.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: عبد الله بن حسن مدعی است که در نزد او علمی بیش از آنچه نزد مردم است نیست فرمود: بخدا قسم عبد الله بن حسن درست گفته نزد او نیست مگر آنچه نزد مردم است ولی نزد ما بخدا قسم «جامعه» است که در آن حلال و حرام است و «جفر» است آیا عبد الله بن حسن میدانند جفر چیست؟ پوست شتر است یا گوسفند؟ در نزد ما مصحف فاطمه است بخدا قسم در آن يك حرف از قرآن نیست ولی املاء بیک خدا و خط علی است عبد الله بن حسن چه خواهد کرد وقتی مردم از هر طرف بیایند و از او سؤال کنند (در صفحه بعد همین روایت نقل می‌شود باضافه اینکه میفرماید شما راضی نیستید که دامن ما را بگیرید و ما دامن پیامبر و او چنگ بلفظ خدا بزند).

[خسروی]

بصائر الدرجات، ص ۱۵۷ و بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۴۶

داریم».<sup>۹۱</sup> این‌ها که به منطق صوری ختم نمی‌شود. هفتاد ملاحظه می‌کنیم و سپس کلامی را می‌گوییم؛ لذا فرمود: «لَا يَكُونُ فَقِيهًا فَفِيهَا» مگر اینکه معاریض کلام ما را بداند؛<sup>۹۲</sup> یعنی محل عروض کلام ما را بداند؛ چون محل عروض کلام ما یکجا نیست؛ یعنی به اصطلاح ما در نسبت پیچیده‌ای وارد گفت‌وگو شده‌ایم که مبتنی بر تقدیر است پس این هم بحث ظرفیت است. بنده تمام این‌ها را به اجمال گفته‌ام.

اولین تفاوت این است که -یک مقدار برای شما واضح شد که من چه می‌گویم- شکل استدلال باید تابع تقدیر باشد. بنابراین ما یک‌شکل ایجاد تأمل، یک‌شکل ایجاد تعقل، یک‌شکل ایجاد تدبر، یک‌شکل ایجاد تجرب و یک‌شکل ایجاد تفقه داریم. بعداً این‌ها را ما بحث می‌کنیم که مثلاً شکل تأمل یا تعقل چگونه است؟ یعنی اگر خواستید در کسی تأمل ایجاد کنید چه قواعدی را باید رعایت کنید.

بنده کاملاً نرمش قهرمانانه می‌کنم و می‌گویم که فرض بفرمایید که بر همه این اشکال، شکل اول ۳/۲/۱. سطوح پنج‌گانه حاکم است -گرچه این‌گونه نیست فقط برای اینکه بحث به یک سرانجامی برسد، نرمش کاملاً تفکر؛ دسته‌ای از قواعد قهرمانانه می‌کنم-. قبول کردم که در همه این اشکال شکل اول حاکم است، ولی ببینید تنوع زیادی صورتی مخاطب مانند قواعد پیدا کرد و یک قواعد دیگری اضافه شد. شما برای اینکه بتوانید ارتباط بگیرید حتماً باید ظرفیت را قیاس منطقی در نظر بگیرید و استدلال کنید. مثلاً اگر خواستید با فقیهی با ظرفیت تفقه، وارد بحث شوید یک شکل و قواعد دیگری را باید رعایت کنید که اگر اجازه دهید شما را به کتاب این قواعد ارجاع می‌دهم. مثلاً ما در فقه البیان بحث کردیم که قواعد تفقه چیست، همین قدر مباحثه داریم که مثلاً قواعد تجرب چیست. در آن مباحثات، تجرب را با نگاه پوزیتویست‌ها مقایسه کردیم و توضیح دادیم. مثلاً تجربه پوزیتویستی اول دلالت است، درحالی‌که تجرب دینی مکمل دلالت است. بنده در نه جلسه برای طلبه‌های حوزه علمیه مروی، روش تدبر را بحث کردم.<sup>۹۳</sup> این‌ها بحث منطق و صورت است و مواد نیست. اگر می‌خواهید تدبر ایجاد کنید باید مواد را در این قالب بریزید.

۹۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّا لَنَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ بِهَا سَبْعُونَ وَجْهًا لَنَا مِنْ كَلِمَاتِهَا الْمَخْرُجِ.

ما کلمه ای را تکلم می‌کنیم که هفتاد وجه برای ما دارد که همه آن وجه‌ها، محل خروجی دارد.

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۹

۹۲. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكُرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: حَدِيثٌ تَدْرِيهِ حَيْزٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرَوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَفِيهَا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجِ.

سخنی (از ما آل محمد عليه السلام) را بدانی بهتر است از هزار (حدیث) که آن را (ندانسته و آگاه نشده) روایت نموده و نقل نمائی، و مردی (کسی) از شما فقیه و دانای باحکام شرعیه نمیباشد تا اینکه مفهوم و دانسته‌شده‌های سخن ما را بشناسد، و محققاً یک سخن از سخن ما بهفتاد معنی باز میگردد (دارای معانی بسیار است) و از همه آنها برای ما مخرج و جای بیرون آمدن است (در بیان آن معانی باز نیمیمانیم). [فیض الاسلام]

معانی الأخبار، ص ۲

۹۳. اشاره به دوره گزارش راهبردی (دوره بیست و پنجمین دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی).

یک وقت هم اصلاً موضوع تدبر نیست و مثلاً تعقل است؛ یعنی شما فقط می‌خواهید نسبت یک مسئله با خدا را بحث کنید؛ چون فرمود: «الْعَقْلُ مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» نفرمود «العقل ماعبد به الرحيم» یا «العقل ماعبد به سبحان»؛ یعنی عقل آن قوه‌ای است که به ما توجه می‌دهد همه عالم ذیل اسم رحمانیت است. چون اسم رحمانیت، اسمی است که خداوند همه عالم را با آن خلق کرده است.<sup>۹۴</sup> این روایت مسئله رحمانیت خدا را جا می‌اندازد. اما چگونه این را جا بیندازیم؟ این روایات شرح و بسط دارند. در حال حاضر ما گرفتار این بحث‌های عقلی محدود شدیم و اصلاً به شرح این احادیث نمی‌پردازیم و فکر می‌کنیم فقط دنیا همین هست.

از همه مهم‌تر هم آنچه الآن به درد ما می‌خورد، قواعد تأمل است؛ یعنی چه کار کنیم طرف مقابل ما به فکر فرو برود؟ این‌ها را باید بحث کرد. این یک قاعده از نه قاعده، بیان مبتنی بر تأمل بود که فقط به آن اشاره کردم. قواعد دیگری هم وجود دارد. مثل اینکه نقطه شروع و نقطه ختم چه چیزهایی باشند؟ ان شاء الله بعداً این‌ها را بحث می‌کنیم. پس ببینید این‌ها همه‌اش شکل استدلال است. خودتان مسلط هستید که شکل منطق صوری چیست. این اجمالی از جواب حقیر بود.

یکی از حضار: سؤال این بود که به اشکال استدلال چه ایرادی وارد است؟ البته اینکه این اشکال کفایت نمی‌کنند و تصور من نیز - تا امروز که رشته فلسفه غرب را خوانده و در حوزه هم کمی از فلسفه صدرا خوانده‌ام - واقعاً این بوده است که صورت استدلال کفایت نمی‌کند و فقط مقدمه است. هر کس از بنده سؤال می‌کرد که آیا دانستن صورت استدلال کافی است به او پاسخ می‌دادم که کفایت نمی‌کند. استدلال سهولت در چینش معارف را ایجاد می‌کند و به ما می‌گوید که چگونه مواد را بچینیم تا به نتیجه برسیم.

حجت الاسلام کشوری: یعنی شما می‌گویید آقایان گفته‌اند این صورت کفایت نمی‌کند؟

یکی از حضار: این صورت کفایت نمی‌کند.

حجت الاسلام کشوری: [آیا می‌گویند که] این تنها یک صورت از صورت‌هاست؟

یکی از حضار: نه. اینکه صرفاً من سعی می‌کنم صورت استدلال را درست کنم...

حجت الاسلام کشوری: نه صبر کنید! همه صورت استدلالی که آقایان می‌گویند، همه‌اش همین

[منطق صوری] است، یا چیز دیگری هم گفته‌اند؟

یکی از حضار: نه صورت استدلال همه‌اش همین است.

حجت الاسلام کشوری: خوب این چیزهایی که ما گفتیم مواد نبود بلکه همه‌شان صورت بود.

۹۴. وَ أَكْتُبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا لِإِيَّكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْثِرُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ / اعراف، ۱۵۶

و برای ما در این دنیا و آخرت، نیکی مقرر کن که ما به سوی تو بازگشته ایم. خدا فرمود: عذابم را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس به زودی آن را برای کسانی که [از شرک، کفر، بت پرستی و ارتداد] می‌پرهیزند و زکات می‌پردازند و به آیاتم ایمان می‌آورند، مقرر و لازم می‌دارم. [ترجمه انصاریان]

یکی از حضار: تصور من این است که اینها مواد بود؛ شما می‌گویید باید مواد و قواعد را ببینیم و مثلاً وقتی می‌خواهیم نقطه شروع را انتخاب کنیم ظرفیت طرف مقابل را در نظر بگیریم.

حجت الاسلام کشوری: این مواد است؟!

یکی از حضار: بله.

حجت الاسلام کشوری: فکر می‌کنم باید بحث را به بدیهیات ببریم.

یکی از حضار: به عنوان مثال - تفاوت مراتب را می‌خواهم بگویم - صدرا می‌گوید کسی که تقوای دینی کسب نکرده و به آداب شرعی ملتزم نشده است و تقوا ندارد و اصلاً این فرد نمی‌تواند وارد حکمت شود اگر هم وارد حکمت شود «ضَلَّ مَضَلَّ» است یعنی هم برای خودش و هم برای دیگران مضر است. ولی این در منطق ارسطویی نیامده است. منطق می‌گوید چگونه باید حرف بزیم، اما اینکه چگونه وارد گفتگو شویم؛ مثلاً با سیمای خوش وارد گفت‌وگو شویم و لبخند به لب داشته باشیم این قطعی است. بهترین صورت استدلال هم با خشم به طرف مقابل منتقل نشده و مطلب را متوجه نمی‌شود. مثلاً اگر می‌بینید کسی ظرفیت‌های لازم را ندارد - فلاسفه مخصوصاً خود ملاحظه می‌گویند بعضی‌ها به مراتب عقلانی نمی‌رسند - نباید این مباحث عقلانی صرف را به فردی که از لحاظ رفتاری و تجرب هنوز به مرتبه عقل نرسیده منتقل کرد. تا الآن تصور من این بوده است که این‌ها یعنی بحث‌های ظرفیت که در حکمت موجود هستند.

حجت الاسلام کشوری: خب اشکال ندارد. یک بحثی را بیاورید که صدرا مراحل تقدیر را مثلاً تفصیلاً بحث کرده است.

یکی از حضار: بله بحث نشده است و از این لحاظ بحث شما برای من جالب است. خیلی از مباحثی را که صدرا مطرح کرد مرحوم میرداماد مطرح نکرده است اما بدین معنا نیست که فلسفه غلط است. آخرین کتابی که صدرا تمام کرده، کتاب حکمة العرشیه است - چون بقیه‌اش را تمام نکرده است - در انتهایش می‌گوید که آنچه گفته‌ام آن حرفی است که تا اینجا توانستم برسانم و شما بقیه‌اش را بسازید. یعنی تمام و کامل نیست، شکی در آن نداریم. اما این بحث جدای از آن است که بگویم صورت استدلال یک امر غلطی است، صورت استدلال هم یک بخشی از علم است؛ مانند این است که کسی بگوید من اصول فقه را می‌خوانم و فقیه می‌شوم. اما این حرف اشتباه است زیرا هرچه اصول فقه بخوانید تا زمانی که وارد فقه نشوید فقیه نخواهید شد.

حجت الاسلام کشوری: الآن نتیجه بحث بنده این بود که صورت‌ها تابع ظرفیت تغییر می‌کند.

یکی دیگر از حضار: در بحث صورتی که شما می‌فرمایید بله.

حجت الاسلام کشوری: مثلاً ما الآن پنج مرحله برای تفکر بحث کرده‌ایم اما این بحث مواد نیست.

یکی از حضار: مثلاً همین قاعده که شیخ اشراق در مقدمه حکمت اشراق می‌گوید: «باید حتماً چله سکوت و چله ریاضت بگیری تا بعد حقیقتاً وارد فلسفه شوی» پس در فلسفه هم قواعد بیش از قواعد ارسطویی است. چون از قواعد جدی‌شان همین تهذیب نفس است.

حجت‌الاسلام کشوری: خوب است. در اینجا با شما همراه هستم؛ یعنی در روایات یکی از چیزهایی که بحث شده است [روش ازدیاد علم به روش عملی است]. مثلاً می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ عَلَّمَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»<sup>۹۵</sup>. این روایت روشی است، می‌گوید: آقایان طلبه که دنبال علم هستید، همه چیز در مباحثه نیست، اگر به علمتان عمل کنید - روایت روش ازدیاد علم را بحث می‌کند - خود خداوند بدون معلم به شما علم می‌دهد. این یک روش است و ظهور روایت در روش معلوم است.

پس نقد بنده بر اینکه در اول منطق صوری گفته شده است «آلة قانونية تعصم مراعتها عن الخطأ في الفكر» - اگر این قواعد را رعایت کنیم، جلوی خطای در تفکر گرفته می‌شود - واضح شد. اگر ظرفیت را نبینید خطای در تفکر کرده‌اید. این چگونه متفکری است که به دلیل عدم شناخت ظرفیت طرف مقابلش نمی‌تواند او را به فکر فروبرد؟! آیا خطا بالاتر از این خطا هم متصور است؟! یعنی غرض مباحثات، هدایت است، آنوقت چون شما ظرفیت و لوازم آن را رعایت نمی‌کنید، در تحریک فکر طرف مقابل به خطا رفته‌اید [و هدایت را به چالش کشیده‌اید]. خود همین امر خطای در تفکر است. پس این قاعده را که من به عنوان مثال بحث کردم، در منطق صوری نیست؛ پس اجمال مدعای ما اثبات شد که قواعد صورت خیلی بیشتر از این بحث‌ها هستند. اگر از این توافق عبور کنیم، بنده اشکالات به شکل اول را هم بعداً مطرح می‌کنم.

یکی از حضار (۵): یعنی شما می‌فرمایید قبل از اینکه پیامبر ﷺ بفرمایند قدر عقول انسان‌ها متفاوت است، هیچ‌کس این را نفهمیده بود و هیچ‌کس نمی‌دانست انسان‌ها متفاوت‌اند؟! بالاخره با یک شخصی باید کودکانه، با شخص دیگر فلسفی و با یکی هم باید عالمانه سخن گفت یعنی همه اتوماتیک و به صورت خیلی دستگاه‌وار استدلالشان را پرتاب می‌کردند؟! شاید انسان‌های دیگر بفهمند که انسان‌ها در ادبیات و در قدر فهم متفاوت‌اند و زبان‌های متفاوت به کار ببرند. مگر سقراط که قبل از ارسطو است با همه یک‌طور سخن می‌گویند؟ با برده به یک شکل، با سوفسطایی به یک شکل و با آن فیلسوف به یک شکل دیگر حرف می‌زند. من مشکلی ندارم با اینکه این‌ها

۹۵. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ التَّخَعِي الْقَاضِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُنِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

حضرت صادق ﷺ فرمود که هر که عمل کند بآنچه دانسته کفایت شود آنچه را که ندانسته باشد. [اردکانی]

التوحيد، ص ۴۱۶

فِيمَا قَالَ ﷺ: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

«هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند به او علم ندانسته را هم تعلیم می‌دهد». [محرمی]

الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸

هست و شاید لازم باشد وارد منطق کنیم، ولی اینکه می‌فرمایید: «فقط اهل بیت علیهم‌السلام این حرف‌ها را زدند»، برای من قابل فهم نیست.

حجت الاسلام کشوری: شما به طور اجمالی درست می‌گویید؛ انسان با تجربه صرف تفاوت ۳/۲/۲. فهم تفصیلی و غیر ظرفیت‌ها را می‌فهمد، ولی اینکه تفصیلاً توضیح دهد اولاً انسان‌ها در چند درجه ظرفیتی هستند را نمی‌فهمد، ثانیاً در هر درجه چه قواعدی داریم، این تفصیل را غیر از اهل بیت علیهم‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تفاوت اصلی فهم عقلایی ظرفیت با فهم فقهی از ظرفیت بحث نکرده است. اما اجمالاً معلوم است؛ مثلاً ما در سفر تبلیغی وقتی با یک طلبه خوش‌سینما روبرو می‌شویم در دل می‌گوییم خدا را شکر یک هم بحث پیدا کردیم. ساعاتی که می‌گذرد می‌گوییم اگر می‌شود حجره ما را عوض کنید. این‌گونه ما باید تجربه کنیم تا بتوانیم تشخیص دهیم. اما ما می‌خواهیم منطق درست کنیم و در آن باید همه چیز قاعده‌مند باشد. سؤال را از آقای ملک‌ی<sup>۹۶</sup> این‌گونه می‌پرسم: «آیا غیر ارسطو کسی نمی‌دانست که منطق لازم داریم؟ کسی نمی‌دانست فی‌الجمله به یک قواعدی نیاز داریم؟ فقط ارسطو این‌ها را می‌فهمید؟» خیر! همه فی‌الجمله می‌فهمیدند ولی کسی که آن را تدوین کرد ارسطو بود. این همانند سؤال شما بود که معکوسش کردم. همه اجمال تفاوت ظرفیت را می‌فهمند حال چه کسی آن را منقح کرد؟ کسی که اتکا او به علم و حیانی بود و گزارش‌هایش گزارش‌های پوزیتیویست به معنی موجود نبود.

یکی از حضار (۵): پوزیتیویست همین را می‌گوید؛ می‌گوید ما به معنای دقیق انواع نداریم. در عالم هر موجودی یگانه است.

حجت الاسلام کشوری: اگر این‌ها را هم نفهمند که اصلاً نمی‌توانند با افراد ارتباط بگیرند؛ یعنی شما می‌فرمایید که اقل فهم در کفار هم وجود دارد، من هم قبول دارم که یک اقل وجود دارد اما ما بر اکثر فهم و راجع به منطق بحث می‌کنیم. برای همین است که من دارم شما را دعوت می‌کنم بیایید در حوزه بر اساس آیات و روایات، فقه‌العلم درست کنیم، حالا بخشی از فقه‌العلم منطق است؛ چون ما نمی‌خواهیم در جامعه‌سازی به اجمال‌گویی اکتفا کنیم. برای جامعه‌سازی نیاز به یک دستگاه تفصیلی داریم؛ بنابراین حتماً فقه‌العلم عنوان درستی است.

یکی از حضار (۵): اگر شما می‌فرمایید اهل بیت علیهم‌السلام یک صورت‌بندی خاصی کرده‌اند که مثلاً می‌فرمایند، با کسبه دقیقاً این‌گونه سخن بگو و با طلاب به شکل دیگر سخن بگو. این را باید نشان دهید.

حجت الاسلام کشوری: خیر این برای اصناف نیست ...

یکی از حضار: آیا اهل بیت علیهم‌السلام یک منطق و صورت‌بندی جدیدی ساختند یا فرموده‌اند که با هر کسی قدر عقلش سخن بگویید. این را که عقل می‌فهمد؛ یعنی ارشاد به حکم عقل است.

حجت‌الاسلام کشوری: خیر؛ آیا در روایات دیگر نفرمودند قدر عقل چند طبقه است؟ همین است دیگر! اینکه بگویند «ارشاد الی حکم العقل» بوده، یک ظلم به وحی است! چون حکم عقل همیشه اجمالی و وحی همیشه تفصیلی است. «ارشاد الی حکم العقل» یعنی چه؟! یعنی این دو باهم برابرنند؟! خود شما الآن پذیرفتی که در مانحن‌فیه اجمال و تفصیل است. بله شما گفتید اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام طوری وارد بحث شدند که فی‌الجمله، نقطه شروع قابل‌فهم است. اینکه نقطه شروع قابل‌فهم است، معنایش این نیست که نقطه ختم و انتهای بحث هم همین است که عقل‌ها می‌فهمند. بنابراین ما قاعده «ارشاد الی حکم العقل» را به این دلایل قبول نداریم. هر روایتی را که می‌بینید یک باب و دنیایی از علم است. «آيَاتُ الْقُرْآنِ حَزَائِنُ الْعِلْمِ»<sup>۹۷</sup> وقتی وارد آن می‌شوید خواهید دید که دنیایی از خزائن علم است؛ لذا دیگر «ارشاد الی حکم العقل» معنی نمی‌دهد. شما یک چیز دیگر را خلط مبحث کردید که وقتی بعداً بیان مبتنی بر تأمل را توضیح دهم این امر واضح می‌شود؛ می‌گویند آقا نقطه شروع بیان مبتنی بر هدایت برای آدم‌ها قابل‌فهم و متناسب با فطرت است. اینکه اهل‌بیت علیهم‌السلام از نقطه شروع قابل‌فهم شروع به استدلال کردند، نباید شما را به اشتباه بیندازد که این‌ها «ارشاد الی حکم العقل» است، خیر اینگونه نیست اصلاً بیان منطقی درست این است که نقطه شروع متفاوت باشد.

۳/۳. وجود نقطه شروع و من این آیه را آخر این بحث بخوانم که اگر توفیق بود فردا وارد بحث شویم. حضرت یوسف علیه‌السلام را به پایان مبتنی بر فطرت افراد در قول مرحوم سلحشور<sup>۹۸</sup> به زندان زاویرا بردند. دو همراه ایشان هم که علیه پادشاه توطئه کردند به بیان حضرت یوسف در زندان زندان افتادند. این‌ها باهم ملاقات می‌کنند که قرآن این ملاقات را روایت می‌کند. خب این‌ها که زندان آمدند از یک جایگاه برتر اجتماعی به آنجا آمدند؛ یعنی غذا، منزلت و ثروتشان خوب بوده است. حالا که زندان افتادند شرایط برایشان خیلی سخت است. حضرت یوسف علیه‌السلام می‌فرماید: «يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».<sup>۹۹</sup> خیال کنید شما شروع به صحبت کردن می‌کنید، نقطه شروع را چه قرار می‌دهید؟ [در قرآن نقطه شروع را] کلمه «أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ» قرار داده است. گزارش‌های تاریخی می‌گویند حدود ۳۶۰ بت تا زمان نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود داشته است.<sup>۱۰۰</sup> این بت‌ها همگی مظهر ربوبیت یا شریک ربوبیت در امور خاص تلقی می‌شدند. همه معابد

۹۷. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَهْدِ الْجَلِّيِّ فِي عُدَّةِ الدَّاعِي، عَنِ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ حَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فَتَحَتْ حَزَائِنَهُ قَبِنِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ [مَا] فِيهَا.

آیه‌های قرآن گنجینه‌های علم هستند پس اگر گنجینه‌ای را باز کنی پس برای تو آنچه را که درونش می‌بینی باقی می‌گذارد.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص ۲۳۸ و مشابه: الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹

۹۸. فرج‌الله سلحشور (۱۳۳۱-۱۳۹۴ش)، بازیگر، نویسنده و کارگردان ایرانی. او از طرفداران سینمای دینی بود و آثارش دارای مضمون اسلامی است. فیلم‌های متعدد و سریال‌های مذهبی ایوب پیامبر، مردان آنجلس و یوسف پیامبر به کارگردانی او در ایران تولید و پخش شد.

۹۹. سوره مبارکه یوسف، آیه ۳۹؛ يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟ [انصاریان]

۱۰۰. قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: ... وَ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَدْ نَكَسَ عَنِ الْكُفَّةِ ثَلَاثِمِائَةً وَ سِتِّينَ صَمًا .



بت‌ها آیین‌نامه‌های مربوط به خود را ارائه می‌دادند. لذا مثلاً اگر کسی دوره نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زندگی می‌کرده است، باید ۳۶۰ آیین‌نامه را رعایت می‌کرد. هرکدام از این‌ها هم کاهنانی داشته که از آن‌ها انتظاراتی داشتند. خیلی زندگی سخت بود! مثل همین قوانین و آیین‌نامه‌هایی که مجلس شورای اسلامی ما می‌دهد؛ ما در کشور ۱۰۸ مرکز قانون‌گذاری داریم. «أَزْيَابٌ مُتَفَرِّقُونَ» است و هر کس یک چیزی می‌گوید. خود مجلس شورای اسلامی ۱۱۰ سال است که هرروز در حال قانون‌گذاری است. هرروز یک قیام و قعودی می‌کنند و یک مقرراتی می‌دهند که شبیه همان معابد است. حضرت می‌فرماید: «أَزْيَابٌ مُتَفَرِّقُونَ» و سؤال خود را ازینجا شروع می‌کند. دقت زیادی بر روی نقطه شروع می‌کند؛ حال آن دو به‌هم‌ریخته شده و کاملاً آماده هستند؛ در این وضعیت حضرت می‌فرماید: «آقا این ربوبیت‌های چندگانه بهتر است یا ربوبیت واحد؟ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ؟» طرف مقابل به فکر فرو می‌رود؛ می‌گوید اگر خدا یکی باشد که خیلی راحت‌تر است. چون یک آیین‌نامه و یک دستور دارد لذا خیلی راحت‌تر است.

بعد هم از ظلم آن ارباب در رنج است؛ لذا به الْفَهَّارُ ختم می‌کند. نمی‌فرماید «أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الرَّحْمَنُ». آن «واحد» بر این‌ها غلبه پیدا کرده و بساطشان را جمع می‌کند. چه کسی گفته این نقل است؟ این استدلال است؛ استدلالی که یک نقطه شروع و یک نقطه ختم دارد، استدلالی که نقطه شروع و نقطه ختم آن‌هم متناسب با فطرت است.

لذا به این بیانی که بنده عرض می‌کنم این گزاره‌ای که در تاریخ حوزه‌های علمیه ما تکرار شده، غلط ۳/۴. عدم تفکیک عقل از است که می‌گویند فلانی جامع معقول و منقول است. می‌گویند: «یک سری از چیزها عقلی و یک نقل در کلام اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سری نقلی‌اند». تمام آیات قرآن و روایات ما گزاره‌های لَبِّی‌اند؛ در اوج عقل قرار دارند. ما در آن‌ها درایه نمی‌کنیم و بعد فکر می‌کنیم این‌ها فقط نقل‌اند و باید به این‌ها تعبد کنیم. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تمام عمر با قوانین منطقی خود استدلال می‌کرد. حال آن قواعد منطقی را از خود روایات استنباط کنید تا شما هم قدرت استنباط پیدا کنید.

برای اینکه این ادعای بنده واضح شود من یک مثال می‌زنم. شما اگر به یک هیئت تشریف ببرید مردم عادی نخبه و غیر نخبه غیر طلبه را یک‌یک صدا کنید و به آن‌ها بگویید: «النقيضان لا يجتمعان و لا يرتفعان»<sup>۱۰۱</sup> و برای او تکرار کنید، مثلاً اولی می‌پرسد این حدیث است؟ دیگری می‌گوید این چه چیزی بود که شما گفتی! هیچ‌کس نمی‌فهمد «النقيضان لا يجتمعان و لا يرتفعان» یعنی چه! اما وقتی

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سبید و شصت بت از بالای بیت الله الحرام و جزیره العرب شکسته و نابود گردانید [ترجمه غفاری]

الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۱۴

۱۰۱. و النقيضان لا يصدقان معا ولا يكذبان معا - و إن شئت فقل لا يجتمعان و لا يرتفعان - فمآل تقابل التناقض - إلى قضية منفصلة حقيقية هي قولنا - إما أن يصدق الإيجاب و إما أن يصدق السلب -

نقيضان نه هر دو باهم صادقند و نه هر دو باهم کاذب می‌باشند؛ و به دیگر سخن: نه با یکدیگر جمع می‌شوند و نه باهم رفع می‌شوند. بنابراین بازگشت تقابل تناقض به يك قضية منفصلة حقیقی است به این صورت: «یا ایجاب صادق است و یا سلب صادق است». [شیروانی]

نهاية الحكمة، ج ۲، ص ۵۶۱

او را آورده در حوزه این را برای او درس می‌دهید بعد از آن می‌گوید: بله؛ این امّ الفضایای مقام رسم است. اصلاً ارتسام قائم به این است. بدیهی‌ترین بدیهی‌ها را هم اگر شرح ندهید، مردم نمی‌فهمند که این یک قاعده عقلی است بلکه باید توضیح دهید که مثلاً تقیضان و ضدین چه تفاوتی دارد. باید این‌ها را برای طرف مقابل توضیح دهید. آن وقت اگر توضیح دادید او هم می‌فهمد. روایات هم همین گونه‌اند.

در حال حاضر حوزه به عدم درایه در روایات مبتلاست برای همین نیازهای عقلی‌اش برطرف نمی‌شود، لذا به این عقل‌های بشری که در حال حاضر موجود است پناه می‌برد. به نظر می‌رسد اگر ما فقه بیان و درایه داشته باشیم می‌فهمیم که همه آیات قرآن و روایات لیبی‌اند یعنی همه در اوج عقل‌اند. می‌فرماید: «حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرَوِيهِ»<sup>۱۰۲</sup> برای چه مدام روایت می‌کنید؟ «عليكم بالدراية لا بالرواية»<sup>۱۰۳</sup>. بنشین و روی یک روایت فکر کن.

ما هم کاری غیر از این نکرديم. خدا رحمت کند آن اساتیدی که این فکر را در ذهن ما ایجاد کردند و به ما گفتند بنشینید روی روایت فکر کنید. من الآن بیست سال است که بر روی بعضی از روایات فکر می‌کنم. در مجموعه فقه هدایت که ما بحث کردیم، حدود پانصد آیه یا روایت را استناد کردیم ولی پخت و پزیشان کردیم یعنی در آن‌ها درایه کردیم. این اختصاصی به ما هم ندارد و همه طلبه‌ها می‌توانند این گونه کار کنند.

پس ببینید صور بحث را می‌توانیم استظهاری بحث کنیم. معرفت‌شناسی استظهاری با توضیحاتی که دادم الآن اندکی متصور است. مثلاً معرفت‌شناسی استظهاری، قواعد ظرفیت را هم تفصیلاً به شما یاد می‌دهد.

یکی از حضار: ما یک مقام تفکر و تعقل در این مقام بحث داریم که از ذهنیات ماست؛ اینکه ذهن ما چگونه مراحل را طی می‌کند تا به نتیجه برسد. و یک مرحله دوم داریم مربوط به نحوه بیان است.

۱۰۲. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَشْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكُرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرَوِيهِ وَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمُخْرَجُ.

سخنی (از ما آل محمد، صلوات الله عليهم) را بدانی بهتر است از هزار (حدیث) که آن را (ندانسته و آگاه نشده) روایت نموده و نقل نمائی، و مردی (کسی) از شما فقیه و دانای باحکام شرعیه نمی‌باشد تا اینکه مفهوم و دانسته‌های سخن ما را بشناسد، و محققاً يك سخن از سخن ما بهفتاد معنی باز میگردد (دارای معانی بسیار است) و از همه آنها برای ما مخرج و جای بیرون آمدن است (در بیان آن معانی باز نمی‌مانیم). [ترجمه فیض الاسلام]

معانی الاخبار، ص ۲

۱۰۳. وَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِالدَّرَايَاتِ لَا بِالرَّوَايَاتِ هِمَّةُ الشُّهَاءِ الرَّوَايَةُ وَ هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدَّرَايَةُ.

بر شما باد بگفتارهای سنجیده با خرد نه بهر چه روایت شود، همت کم‌خردان جمع روایات است و همت دانشمندان درایت و فهم، هم را دیدار کنید و حدیث را یادآور شوید با هم و اگر نکنید کهنه شود و از دست برود. [ترجمه کمره ای]

کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۱

حجت الاسلام كشورى: سيدنا! كدام ذهن؟ ذهن كدام ظرفيت؟ الان با اين توضيحاتى كه دادم  
نمى‌توانيد با وحدت بگوييد كدام ظرفيت است. كدام ذهن و عقل منظورتان است؟ عقل ظرفيت اول  
يك‌گونه سير دارد و عقل ظرفيت دوم يك‌گونه ديگر سير مى‌كند. ادامه بحث براى فردا باشد.  
اللهم صل على محمد و آل محمد

### پیوست‌ها

#### پیوست شماره یک: مقایسه اصول شیخ طوسی با اصول اهل تسنن

العدة فی اصول الفقه نوشته شیخ محمد بن حسن طوسی (متوفی ۴۶۰ ق) که در پاسخ به کتاب العدة فی اصول الفقه، نوشته القاضی ابویعلی محمد بن حسین بن محمد خلف بن فرا (متوفی ۴۵۸ ق) نوشته شده است.

العدة فی اصول الفقه المؤلف: القاضی أبو یعلی، محمد بن الحسین بن محمد بن خلف ابن الفراء (المنوفی: ۴۵۸ ق)	العدة فی اصول الفقه المؤلف: شیخ طوسی (ره) (وفات: ۴۶۰ ق)
باب ذکر حدود	۱ الباب الأول ..... ص ۵
باب الأوامر	۲ الباب الثاني الکلام فی الأخبار ..... ص ۶۱
باب النواهی	۳ الباب الثالث الکلام فی الأوامر ..... ص ۱۵۷
باب العموم	۴ الباب الرابع الکلام فی النهی ... ص ۲۵۳
باب النسخ	۵ الباب الخامس الکلام فی العموم و الخصوص ... ص ۲۷۱
باب الأخبار	۶ الباب السادس الکلام فی بیان و المجمل ... ص ۴۰۱
باب الإجماع	۷ الباب السابع الکلام فی النسخ و المنسوخ ... ص ۴۸۳
باب الکلام فی القیاس	۸ الباب الثامن الکلام فی الأفعال ... ص ۵۶۱
باب العلة	۹ الباب التاسع الکلام فی الإجماع ... ص ۵۹۹
باب أقسام السؤال والجواب والمعارضات	۱۰ الباب العاشر الکلام فی القیاس ... ص ۶۴۵
باب الاجتهاد	۱۱ الباب الحادی عشر الکلام فی الاجتهاد ..... ص ۷۲۱
	۱۲ الباب الثاني عشر الکلام فی الحظر و الإباحة .. ص ۷۳۷

تأثیرپذیری اصول فقه شیعه از اصول فقه اهل سنت، ص ۳۷

#### پیوست شماره دو: برخی روایات حسن الاستماع

... کَلَامَةً يُسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى إِصَابَةِ الرَّأْيِ حُسْنُ اللَّقَاءِ وَ حُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ وَ حُسْنُ الْجَوَابِ ...

سه چیز راهنمای رسیدن به رأی درست است: ۱- خوش برخوردی، ۲- خوب گوش دادن، ۳- و خوبی پاسخ [ترجمه جعفری]

تحف العقول، ص ۳۲۳

وَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ فَالتَّعْظِيمُ لَهُ وَ التَّوْقِيرُ لِمَجْلِسِهِ وَ حُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ الإِقْبَالُ عَلَيْهِ وَ الْمُعُونَةُ لَهُ عَلَى نَفْسِكَ فِيمَا لَا غِنَى بِكَ عَنْهُ مِنَ الْعِلْمِ بِأَنْ تَفْرَغَ لَهُ عَقْلَكَ وَ تُحَضِّرَهُ فَهَمَّكَ وَ تَزَكِّيَ لَهُ قَلْبَكَ وَ تُجَلِّيَ لَهُ بَصَرَكَ بِتَرْكِ اللَّذَاتِ وَ نَقْصِ الشَّهَوَاتِ وَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ فِيمَا أَلْقَى إِلَيْكَ رَسُولُهُ إِلَى مَنْ لَقَيْكَ مِنْ أَهْلِ الْجَهْلِ فَلَرِمَكَ حُسْنُ التَّأْدِيبَةِ عَنْهُ إِلَيْهِمْ وَ لَا تَخُنْهُ فِي تَأْدِيبَةِ رِسَالَتِهِ وَ الْقِيَامِ بِهَا عَنْهُ إِذَا تَقَلَّدَتْهَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

و اما حق کسی که عهده دار تعلیم تو می باشد: تعظیم او، احترام محضر او، خوب گوش دادن به سخنانش، و توجه و رو کردن به اوست. و کمک تو به استادت برای رفع حاجات علمی که هرگز از آن بی نیاز نخواهی بود، به این است که عقل و خردت را برایش فارغ سازی، و فهم و هوش را برای او حاضر، و قلبت را پاک گردانی، و توسط ترک خوشیها و کاهش شهوات بینش و دیده ات را برایش جلا دهی. و اینکه باید همچون رسول و فرستاده میان او و افراد نادان عمل نمائی، و پیام استاد را به وجهی نیکو بدیشان برسانی، و چون از جانب او عهده دار ابلاغ پیام و مأمور قیام بدان گشتی در ادایش خیانت مکنی، و لا حول و لا قوه الا بالله [ترجمه جعفری]

تحف العقول، ص ۲۶۰ - مشابه: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۰

عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِذَا جَلَسْتَ إِلَى عَالِمٍ فَكُنْ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ أَخْرَصَ مِنْكَ عَلَى أَنْ تَقُولَ وَ تَعَلَّمَ حُسْنَ الإِسْتِمَاعِ كَمَا تَعَلَّمَ حُسْنَ الْقَوْلِ وَ لَا تَقْطَعْ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شد که فرمود: هر گاه نزد عالمی نشستی بر شنیدن حریص تر باش تا بر حرف زدن، و یاد بگیر خوب شنیدن را همان طور که خوب گفتن را یاد می‌گیری، و گفتار و سخن هیچ کس را قطع مکن [ترجمه هوشمندی و محمدی]

المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۳ مشابه: الاختصاص، ص ۲۴۵

عود آذکن حسن الإستماع و لا تصغ إلا إلى ما يزيد في صلاحك إستماعه فإن ذلك يصدي القلوب و يوجب المذام. عادت فرما گوش خود را نیکوئی شنیدن، و گوش مینداز بسوی چیزی که زیاد نمی‌کند در صلاح حال تو شنیدن آن، پس بدرستی که این زنگدار می‌سازد دلها را، و واجب می‌سازد نکوهش را. [ترجمه آقا جمال خوانساری]

غرر الحكم و درر الکلم، ص ۴۵۷

### پیوست شماره سه: برهان امکان و وجوب

المقصد الثالث في: إثبات الصانع تعالى و صفاته و آثاره و فيه فصول: الأول في وجوده تعالى. قال [الخواجه نصير الدين الطوسي]: المقصد الثالث في إثبات الصانع تعالى و صفاته و آثاره و فيه فصول: الأول في وجوده تعالى الموجود إن كان واجبا و إلا استلزمه لاستحالة الدور و التسلسل.

أقول [العلامة الحلي]: يريد إثبات واجب الوجود تعالى و بيان صفاته و ما يجوز عليه و ما لا يجوز و بيان أفعاله و آثاره و ابتدا یا ثبات وجوده لأنه الأصل في ذلك كله و الدليل على وجوده أن نقول هنا موجود بالضرورة فإن كان واجبا فهو المطلوب، و إن كان ممكنا افتقر إلى مؤثر موجود فإن كان واجبا فالمطلوب و إن كان ممكنا تسلسل أو دار و قد تقدم بطلانها و هذا برهان قاطع أشير إليه في الكتاب العزيز بقوله "أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ" و هو استدلال لمي.

و المتكلمون سلکوا طريقا آخر فقالوا العالم حادث فلا بد له من محدث فلو كان محدثا تسلسل أو دار و إن كان قديما ثبت المطلوب لأن القدم يستلزم الوجوب و هذه الطريقة إنما تتمشى بالطريقة الأولى فلماذا اختارها المصنف -رحمه الله- على هذه.

اثبات صانع تعالى، صفات و آثار او: فصل اول: اثبات هستی صانع.

متن [خواجه نصیرالدین طوسی]: موجود اگر واجب باشد [مطلوب ما ثابت است] وگرنه [ممکن می‌باشد و موجودی که ممکن است] مستلزم واجب خواهد بود، به خاطر محال بودن دور و تسلسل.

شرح [علامه حلی]: مؤلف می‌خواهد وجود واجب الوجود تعالی را اثبات کرده، صفات او را و این که چه چیزهایی بر او جایز و چیزهایی غیر جایز است و نیز افعال و آثار او را بیان دارد. مؤلف سخن خود را با اثبات وجود واجب آغاز کرد، زیرا این پایه مباحث بعدی به شمار می‌رود. دلیل بر وجود واجب تعالی آن است که بگوییم: در خارج بالضرورة موجودی تحقق دارد. پس آن موجود اگر واجب باشد، مطلوب ما ثابت است، زیرا در مقام اثبات این هستیم که در عالم هستی واجب الوجودی تحقق دارد، و اگر ممکن باشد، آن موجود ممکن بالضرورة نیازمند علت و مؤثر موجودی است [که هستی خود را و امدار اوست] پس آن علت و مؤثر اگر واجب باشد مطلوب ما ثابت است، و اگر ممکن باشد تسلسل و یا دور لازم خواهد آمد، که بطلان آن در بحث‌های پیشین بیان شد. این استدلال، برهان استواری است که در قرآن کریم در ضمن این آیه به آن اشاره شده است: «أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ آیا این بس نیست که پروردگار تو بر هر چیزی گواه و آگاه است» (فصلت/ ۵۳) این استدلال از نوع استدلال لمی [=سیر علت به معلول] است.

متکلمان [برای اثبات واجب تعالی] راه دیگری را پیموده‌اند، به این صورت که: عالم حادث است [=نبوده و سپس پدید آمده است]، پس باید پدید آورنده‌ای داشته باشد. حال اگر آن پدیدآورنده، خود نیز [حادث باشد و] پدیدآورنده‌ای داشته باشد [و هرگز به یک موجود قدیم که بی‌نیاز از پدیدآورنده باشد، نسیم] تسلسل و یا دور لازم می‌آید. و اگر آن پدیدآورنده قدیم باشد [=موجودی که همیشه و در همه زمانها بوده است و هرگز زمانی نبوده که او در آن زمان معدوم باشد] مطلوب ما ثابت می‌شود، زیرا قدیم بودن مستلزم واجب بودن است، [و هر موجود قدیمی واجب نیز هست]. از آنجا که این استدلال متکلمان بر اثبات واجب تعالی تنها با استمداد از بیان نخست [که متعلق به حکیمان است] تمام می‌شود، مؤلف آن را [=استدلال حکیمان را] بر این [=استدلال متکلمان] ترجیح داد و برگزید. [ترجمه شیروانی]

کشف المراد، ص ۲۸۰

### پیوست شماره چهار: برخی مناظرات امام رضا علیه السلام

برای نمونه می‌توان به مناظرات زیر اشاره کرد:

۱- مناظره حضرت در مجلس مأمون با متکلمین مشهوری مانند جانلیق مسیحی، رأس الجالوت یهودی، نسطاس رومی، هر بزد اکبر زردشتی، عمران صابی ماتریالیست و دانشمندان دیگر ادیان و فرق:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهَ الْقَمِيٍّ ثُمَّ الْإِبِلَاقِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ صَدَقَةَ الْقَمِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيَّ الْكُجِّيَّ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ التُّوفَلِيَّ ثُمَّ الْهَاشِمِيَّ يَقُولُ: لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام عَلَى الْمَأْمُونِ أَمَرَ الْفَضْلَ بْنَ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ مِثْلَ الْجَابَلِيَّيِّ وَ رَأْسِ الْجَالُوتِ وَ رُؤَسَاءِ الصَّابِيَّيْنِ وَ الْهَزْبِذِ الْأَكْبَرِ وَ أَصْحَابِ زَرْدَهَشْتِ وَ نِسْطَاسِ الرُّومِيَّ وَ الْمُتَكَلِّمِيْنَ لِيَسْمَعَ كَلَامَهُمْ وَ كَلَامَهُمْ فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ثُمَّ عَلَّمَ الْمَأْمُونِ بِاجْتِمَاعِهِمْ فَقَالَ أَدْخِلْهُمْ عَلَيَّ فَفَعَلَ فَرَحَّبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ إِنِّي إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِخَيْرٍ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَتَنَاظَرُوا إِنَّ عَمِّي هَذَا الْمَدَنِيَّ

الْقَادِمِ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بَحْرَةً فَأَعْدُوا عَلَيَّ وَلَا يَتَخَلَّفْ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَقَالُوا السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبَكِّرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ التُّوفَلِيُّ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ فِي حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْخَادِمِ وَكَانَ يَقُولُ أَمْرُ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا سَيِّدِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُغْرِيكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ فِدَاكَ أَهْوَاكَ إِنَّهُ اجْتَمَعَ [اجْتَمَعَ] إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَأَهْلُ الْأَدْبَانِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمَلِكِ قَرَأْتُكَ فِي الْبُكُورِ الْبِنَا إِنْ أَحْبَبْتُمْ كَلَامَهُمْ وَإِنْ كَرِهْتُمْ ذَلِكَ فَلَا تَتَجَسَّسُوا وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تُصِيرَ إِلَيْكَ حَفٌّ ذَلِكَ عَلَيْنَا فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ أَبْلَغُهُ السَّلَامَ وَفُلٌ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ مَا أُرَدْتُ وَأَنَا صَاحِبُ إِلَيْكَ بِحُكْمِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ التُّوفَلِيُّ: فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ التَّفَتُّ الْبِنَا ثُمَّ قَالَ لِي يَا تُوْفَلِيُّ: أَنْتَ عِرَافِي وَرِفَّةُ الْعِرَافِي عَزِيْزٌ غَلِيظَةٌ فَمَا عِنْدَكَ فِي جَمْعِ إِبْنِ عَمِّكَ عَلَيْنَا أَهْلَ الشَّرِكِ وَأَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يُرِيدُ الْإِمْتِحَانَ وَيُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا عِنْدَكَ وَقَدْ بَنَى عَلَى أَسَاسٍ غَيْرِ وَثِيقِ الثُّبْتَانِ وَبَسْ وَاللَّهِ مَا بَنَى فَقَالَ لِي وَمَا بِنَاؤُهُ فِي هَذَا الْبَابِ فُلْتُ إِنَّ أَصْحَابَ الْكَلَامِ وَالْبِدْعَةَ خِلَافٌ لِلْعُلَمَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْعَالِمَ لَا يُنْكَرُ غَيْرَ الْمُنْكَرِ وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ وَأَهْلُ الشَّرِكِ أَصْحَابُ إِنْكَارٍ وَمُبَاهَاةٍ إِنْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالُوا صَح [صَحَّح] وَخَدَائِقَتِهِ وَإِنْ قُلْتُ إِنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا أَتَيْتُ رَسُولَهُ ثُمَّ يُبَاهِشُونَ الرَّجُلَ وَهُوَ يُبْطِلُ عَلَيْهِمْ بِحُجَّتِهِ وَيُعَالِطُونَهُ حَتَّى يَثْرَكَ قَوْلُهُ فَأَحْذَرُهُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَتَبَسَّسْتُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا تُوْفَلِيُّ: أَتَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حَجَّتِي فَقُلْتُ لَا وَاللَّهِ مَا حَفَّتْ عَلَيْنَا قَطُّ وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُظْفِرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ لِي يَا تُوْفَلِيُّ: أَنْتَ حُبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْدُمُ الْمَأْمُونُ فُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا سَمِعَ اجْتِيَاجِي عَلَى أَهْلِ التُّورَاةِ بِتُورَاتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الرَّبُّورِ بِرَبُّورِهِمْ وَعَلَى الصَّابِيَيْنِ بِعِبْرَاتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْهَرَابِذَةِ بِفَارِسِيَّتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الزُّرْمِ بِرُومِيَّتِهِمْ وَعَلَى أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صِنْفٍ وَدَحَضْتُ حُجَّتَهُ وَتَرَكَ مَقَالَتَهُ وَرَجَعْتُ إِلَى قَوْلِي عِلْمُ الْمَأْمُونِ الْمَوْضِعُ الَّذِي هُوَ سَبِيلُهُ لَيْسَ بِمُسْتَحَقٍّ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ التَّنَادُمُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَلَمَّا أَضْحَيْتُنَا أَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ إِبْنِ عَمِّكَ يَنْظُرُكَ [يَنْظُرُكَ] وَدِدِ اجْتِمَاعِ الْقَوْمِ فَمَا رَأَيْتُكَ فِي إِيَابِهِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقْدَمِي فَإِنِّي صَاحِبٌ إِلَى نَاحِيَتِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ تَوَضَّأَ وَضُوءَ لِلصَّلَاةِ وَشَرِبَ شَرِبَةَ سُبُوحٍ وَسَقَانَا مِنْهُ ثُمَّ خَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمَأْمُونِ وَإِذَا الْمَجْلِسُ غَاشَ بِأَهْلِهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الطَّلَابِيِّينَ وَالْهَاشِمِيِّينَ وَالْفُؤَادِ حُضُورٌ فَلَمَّا دَخَلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ الْمَأْمُونُ وَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وَفُوفُوا وَالرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ مُقْبِلًا عَلَيْهِ بِحُدُودِهِ سَاعَةً ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْجَائِلِي فَقَالَ يَا جَائِلِيُّ هَذَا إِبْنُ عَمِّي عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَسِيْنَةَ وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَاحْبَبْتُ أَنْ تُكَلِّمَهُ أَوْ تُحَاجَّهُ وَتُصَفِّهَ فَقَالَ الْجَائِلِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أَحَاجُّ رَجُلًا يُحْتَجُّ عَلَيَّ بِكِتَابٍ أَنَا مُنْكَرُهُ وَنَبِيِّي لَا أُوْمِنُ بِهِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَضْرَانِي إِنْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ أَتَفَرُّ بِهِ قَالَ الْجَائِلِيُّ وَهَلْ أَقْدِرُ عَلَى رَفْعِ مَا نَقَطَ بِهِ الْإِنْجِيلُ نَعَمْ وَاللَّهِ أَقْرَبُ بِهِ عَلَيَّ رَغْمَ أَنْفِي فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ وَاسْمِعِ الْجَوَابَ فَقَالَ الْجَائِلِيُّ مَا تَقُولُ فِي بُنُوَّةِ عَيْسَى وَكِتَابِهِ هَلْ تُشْكِرُ مِنْهُمَا شَيْئًا قَالَ الرَّضَا أَنَا مُفَرِّجُ بُنُوَّةِ عَيْسَى وَكِتَابِهِ وَمَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتُهُ وَأَقْرَبْتُ بِهِ الْخَوَارِجُونَ وَكَافِرِي بُنُوَّةِ كُلِّ عَيْسَى لَمْ يَفَرِّجُ بُنُوَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكِتَابِهِ لَمْ يَبَشِّرْ بِهِ أُمَّتُهُ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَلَيْسَ إِنَّمَا نَقَطَ الْأَحْكَامَ بِشَاهِدِي عَدْلٍ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى قَالَ فَأَقِيمَ شَاهِدِينَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَلَى بُنُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّنْ لَا تُشْكِرُهُ النَّضْرَانِيَّةُ وَسَلْنَا مِنْ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِنَا قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْآنَ جِئْتُ بِالنِّصْفَةِ يَا نَضْرَانِي لَا أَتَقْبَلُ مِثْلِي الْعَدْلَ الْمُقَدَّمَ عِنْدَ الْمَسِيحِ عَيْسَى إِبْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَائِلِيُّ وَمَنْ هَذَا الْعَدْلُ سَمِعْتُ لِي قَالَ مَا تَقُولُ فِي يُوْحَنَّا الدَّبْلِيمِيِّ قَالَ بَعْضُ نَحْوِ ذِكْرِكَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ الْمَسِيحُ قَالَ فَأَقْسَمْتُ عَلَيْكَ هَلْ نَطَقَ الْإِنْجِيلُ أَنْ يُوْحَنَّا قَالَ إِنَّمَا الْمَسِيحُ أَخْبَرَنِي بِدِينِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَبَشَّرَنِي بِهِ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ فَبَشَّرْتُ بِهِ الْخَوَارِجِينَ فَأَمَّنُوا بِهِ قَالَ الْجَائِلِيُّ قَدْ ذَكَرْتُ ذَلِكَ يُوْحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ وَبَشَّرَ بِبُنُوَّةِ رَجُلٍ وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ وَوَصِيَّهِ لَمْ يَلْخُصْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَلَمْ تَسْمَعْ [يَسْمَعْ] لَنَا الْقَوْمَ فَتَعْرِفُهُمْ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَتَلَا عَلَيْكَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأُمَّتِهِ أَوْ تُوْمِنُ بِهِ قَالَ سَيِّدِي قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ لِنِسْطَاسِ الرُّومِيِّ كَيْفَ حَفِظْتُكَ لِلشَّرِّ الثَّلَاثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ قَالَ مَا أَحْفَظُنِي لَهُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ أَلَسْتُ تَهْرَأُ الْإِنْجِيلَ قَالَ بَلَى لَعَمْرِي قَالَ فَحُذِّ عَلَى الشَّرِّ فَإِنْ كَانَ فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأُمَّتِهِ فَاشْهَدُوا لِي وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ ذِكْرُهُ فَلَا تُشْهَدُوا لِي ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشَّرِّ الثَّلَاثِ حَتَّى بَلَغَ ذِكْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَفَّ ثُمَّ قَالَ يَا نَضْرَانِي إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَسِيحِ وَأُمَّهِ أَلْتَعْلَمُ أَنِّي عَالِمٌ بِالْإِنْجِيلِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ تَلَا عَلَيْنَا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأُمَّتِهِ ثُمَّ قَالَ مَا تَقُولُ يَا نَضْرَانِي هَذَا قَوْلُ عَيْسَى إِبْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كَذَّبْتُ بِمَا يَنْطِقُ بِهِ الْإِنْجِيلُ فَقَدْ كَذَّبْتُ مُوسَى وَعَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَتَى أَنْكَرْتَ هَذَا الذِّكْرَ وَجَبَّ عَلَيْكَ الْقَتْلُ لِأَنَّكَ تَكْفُرُ قَدْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ وَنَبِيِّكَ وَكِتَابِكَ قَالَ الْجَائِلِيُّ لَا أَنْكِرُ مَا قَدْ بَانَ لِي فِي الْإِنْجِيلِ وَإِنِّي لَمُفَرِّجٌ بِهِ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِشْهَدُوا عَلَيَّ إِفْرَادَهُ ثُمَّ قَالَ يَا جَائِلِيُّ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَخْبَرَنِي عَنْ حِوَارِيِّ عَيْسَى إِبْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ وَعَنْ غُلَمَاءِ الْإِنْجِيلِ كَمْ كَانُوا قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ أَمَا الْخَوَارِجُونَ فَكَانُوا إِثْمًا عَشَرَ رَجُلًا وَكَانَ أَعْلَمُهُمْ وَأَفْضَلُهُمُ الْوَقَا وَأَمَا غُلَمَاءُ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلَاثَةَ رَجُلٍ يُوْحَنَّا الْأَكْبَرُ بَاجٌ وَيُوْحَنَّا يَفْرَقِيْسِيَا وَيُوْحَنَّا الدَّبْلِيمِيُّ وَبِرَجَازٍ وَعِنْدَهُ كَانَ ذِكْرُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَذِكْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأُمَّتِهِ وَهُوَ الَّذِي بَشَّرَ أُمَّةَ عَيْسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ بِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا نَضْرَانِي وَاللَّهِ إِنَّا لَنُؤْمِنُ بِعَيْسَى الَّذِي آمَنَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا تَتَّبَعَهُمْ عَلَى عَيْسَاكُمُ شَيْئًا إِلَّا ضَعْفَهُ وَقِلَّةَ صِيَابِهِ وَصَلَابَتِهِ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَفَسَدَتْ وَاللَّهِ عِلْمَكَ وَضَعْفَتْ أَمْرَكَ وَمَا كُنْتُ ظَنَنْتُ إِلَّا أَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ الْإِسْلَامِ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ الْجَائِلِيُّ مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ عَيْسَى كَانَ ضَعِيفًا قَلِيلَ الصِّيَامِ قَلِيلَ الصَّلَاةِ وَمَا أَظْفَرَ عَيْسَى يَوْمًا قَطُّ وَلَا تَامَ بِلَيْلٍ قَطُّ وَمَا زَالَ صَاحِبُ الدَّهْرِ وَقَانِمُ اللَّيْلِ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلِمَنْ كَانَ يَضُومُ وَيَصِلِي قَالَ فَخَرِسَ الْجَائِلِيُّ وَانْقَطَعَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَضْرَانِي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلْ فَإِنْ كَانَ عِنْدِي عَلِمْتُهَا أَجِبْتُكَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنْكَرْتُ أَنَّ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الْجَائِلِيُّ أَنْكَرْتُ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ أَنَّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَةَ وَالْأَبْرَصَ فَهُوَ رَبٌّ مُسْتَحَقٌّ لِأَنْ يُعْبَدَ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنَّ الْبَيْعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ مَا صَنَعَ عَيْسَى إِبْنِ مَرْيَمَ فَأَحْيَا خَمْسَةَ وَثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِّينَ سَنَةً ثُمَّ التَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَتَجِدُ هُوْلَاءَ فِي شِبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التُّورَاةِ إِخْتَارَهُمْ بِخُتْمِ مَنْ سَبَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ عَزَا بِنْتُ الْمَقْدِسِ ثُمَّ انْصَرَفَ بِهِمْ إِلَى بَابِلَ فَأَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ فَأَحْيَاهُمْ هَذَا فِي التُّورَاةِ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا كَافِرٌ مِنْكُمْ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ سَمِعْتُهُ بِهَذَا وَعَرَفْتُهُ قَالَ صَدَقْتَ ثُمَّ قَالَ يَا يَهُودِيُّ حُدِّ عَلَيَّ هَذَا السُّفْرُ مِنَ التُّورَاةِ فَتَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنَ التُّورَاةِ آيَاتٍ فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ بِرَجْحٍ لِيَرَاهُ وَيَتَعَجَّبُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ النَّضْرَانِي فَقَالَ يَا نَضْرَانِي أَهْؤُلَاءَ كَانُوا قَبْلَ عَيْسَى أَمْ عَيْسَى كَانَ قَبْلَهُمْ قَالَ بَلْ كَانُوا قَبْلَهُ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ اجْتَمَعَتْ فُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِي لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ إِذْهَبْ إِلَى الْجَبَّاتَةِ فَتَادِ بِأَسْمَاءِ هُوْلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ يَا فُلَانٌ وَيَا فُلَانٌ وَيَا فُلَانٌ يَقُولُ لَكُمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوْمُوا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاقَامُوا يُنْفِضُونَ الثَّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ فَأَقْبَلَتْ فُرَيْشٌ يَسْأَلُهُمْ عَنْ أُمُورِهِمْ ثُمَّ أَحْبَرُوهُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ بَعَثَ نَبِيًّا فَقَالُوا وَدِدْنَا أَنَّ أَدْرَكَتْنَا فِتْنَةٌ بِهِ وَقَدْ لَقِئْنَا أَبْرَأَ الْأَكْمَهَةَ وَالْأَجْرَصَ وَالْمَجَابِينَ وَكَلِمَةَ الْبَهَائِمِ وَالطَّيْرِ وَالْحُجْرَ وَالسَّيَاطِينِ وَ لَمْ تَنْجِدْهُ رَبًّا مِنْ دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ تَنْكِرْ لِأَحَدٍ مِنْ هُوْلَاءِ فَضْلَهُمْ فَمَتَى اتَّخَذْتُمْ عَيْسَى رَبًّا جَزَا لَكُمْ أَنْ تَنْجِدُوا الْبَيْعَ وَجَزِيلَ رَبًّا لِأَنَّهُمْ قَدْ صَنَعُوا مِثْلَ مَا صَنَعَ عَيْسَى إِبْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ إِحْيَاةِ الْمَوْتَى وَغَيْرِهِ وَإِنْ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونَ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَحَطَرُوا

عَلَيْهِمْ حَظِيرَةٌ فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَحَرَتْ عِظَامُهُمْ وَ صَارُوا زَمِيمًا فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ مِنْهُمْ وَ مِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ تُحْسَبَ أَنْ أَحْسِبُهُمْ لَكَ فَتَنْذِرَهُمْ قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادَاهُمْ فَقَالَ أَيُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قُومِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءَ أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ ثُمَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ ﷺ حِينَ أَخَذَ الطَّيْرَ فَقَطَعَهُنَّ قَطَعًا ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَأَقْبَلْنَ سَعِيًا إِلَيْهِ ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ﷺ وَأَصْحَابَهُ السَّبْعُونَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّكَ رَأَيْتَ اللَّهُ شَيْخَانَهُ فَأَرِنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي لَمْ أَرَهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرًا... فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ فَاحْتَرَفُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَ بَقِيَ مُوسَى وَ جِبْرَائِيلُ قَالَ يَا رَبِّ اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ وَ أَرْجِعُ وَ خِدْيِي فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قُومِي بِمَا أَخْبَرْتَهُمْ بِهِ فَلَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِسْرَائِيلَ أ تُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا فَأَحْبَابُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتَهُ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَهْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لِأَنَّ التُّورَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ التَّوْرَةَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ فَإِنِ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أَتْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يَتَّخِذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْ هُوََاءَ كُلُّهُمْ أَرْبَابًا مَا نَقُولُ يَا يَهُودِي فَقَالَ الْجَبَائِلِيُّ الْقَوْلَ قَوْلِكَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ يَا يَهُودِي أَقْبَلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ﷺ هَلْ تَجِدُ فِي التُّورَةِ مَكْتُوبًا بَنِيًا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أُمِّيهِ إِذَا جَاءَتْ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعَ رَاكِبِ الْبَعِيرِ يَسْجُحُونَ الرَّبَّ جِدًّا جِدًّا تَنْسِيحًا جَدِيدًا فِي الْكِنَانِ الْجَدِيدِ فليفرغ [فَلْيَفْرَغْ] بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى مَلِكِهِمْ لِتُظْمِرَ قُلُوبُهُمْ فَإِنِ بَأَيْدِيهِمْ سُيُوفًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَّةِ الْكَافِرَةِ فِي أَفْطَارِ الْأَرْضِ أ هَكَذَا هُوَ فِي التُّورَةِ مَكْتُوبٌ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِلْجَبَائِلِيِّ يَا نَصْرَانِي كَيْفَ عَلِمْتُ بِكِتَابِ سَعِيَا ﷺ قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفًا حَرْفًا قَالَ لِهَذَا أَتَرَفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لَيْسَ جَلَابِيبَ الثَّوْبِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْءَ مِثْلِ ضَوْءِ الْقَمَرِ فَقَالَ قَدْ قَالَ ذَلِكَ سَعِيَا ﷺ قَالَ الرُّضَا ﷺ يَا نَصْرَانِي هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى ﷺ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رُبِّي وَ الْبَارِ قَلِيظًا جَاءَ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتُ لَهُ وَ هُوَ الَّذِي يُعَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ الَّذِي يُبَدِّدُ فُضَايِحَ الْأُمَّةِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عُمُودَ الْكُفْرِ فَقَالَ الْجَبَائِلِيُّ مَا ذَكَرْتَ شَيْئًا مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُفْرَوْنَ بِهِ فَقَالَ أَ تَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ نَابِتًا يَا جَبَائِلِيُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرُّضَا ﷺ يَا جَبَائِلِيُّ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ ائْتَفَقْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَ مَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ فَقَالَ لَهُ مَا ائْتَفَقْنَا الْإِنْجِيلَ إِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا حَتَّى وَجَدْنَاهُ غَضًّا طَرِبًا فَأَخْرَجَهُ إِلَيْنَا يَوْحًا وَ مَتَى فَقَالَ لَهُ الرُّضَا ﷺ مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتِكَ بِسُنَنِ الْإِنْجِيلِ وَ عِلْمَانِيهِ فَإِنِ كَانَ هَذَا كَمَا تَزْعُمُ فَلِمَ ائْتَفَقْتُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وَ إِنَّمَا وَقَعَ الْاِخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيَادِيكُمْ الْيَوْمَ فَلَوْ كَانَ عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ وَ لَكِنِّي مُفِيدُكَ عِلْمَ ذَلِكَ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَمَّا ائْتَفَقَ الْإِنْجِيلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عِلْمَانِيهِمْ فَقَالُوا لَهُمْ قُبِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ﷺ وَ ائْتَفَقْنَا الْإِنْجِيلَ وَ أَتَمَّ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ فَقَالَ لَهُمُ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ إِنَّ الْإِنْجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَ نَحْنُ نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْرًا سِفْرًا فِي كُلِّ أَحَدٍ فَلَا تَحْزَنُوا عَلَيْهِ وَ لَا تُخْلُوا الْكِنَانِ فَإِنَّا سَنَنْتَلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْرًا سِفْرًا حَتَّى نَجْمَعَهُ كُلَّهُ فَقَعَدَ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ وَ يَوْحَنَّا وَ مَتَى فَوَضَعُوا لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا ائْتَفَقْتُمْ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ وَ إِنَّمَا كَانَ هُوَ الْأَرَبِيَّةُ تَلَامِيذُ تَلَامِيذِ الْأَوَّلِينَ أَعْلِمْتُ ذَلِكَ فَقَالَ الْجَبَائِلِيُّ أَمَا هَذَا فَلِمَ عُلِمْتُهُ الْآنَ وَ قَدْ بَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنْجِيلِ وَ سَمِعْتُ أَشْيَاءَ مِمَّا عِلِمْتُهُ شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا حَقٌّ فَاسْتَزِدْتُ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَهُ الرُّضَا ﷺ كَيْفَ شَهِدْتُمْ هُوََاءَ عِنْدَكَ قَالَ جَائِزَةً هُوََاءَ عِلْمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَ كَلَّمْنَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ قَالَ الرُّضَا ﷺ لِلْمَسْأَلُونَ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ لَشَهِدُوا عَلَيْهِ قَالُوا قَدْ شَهِدْنَا ثُمَّ قَالَ ﷺ لِلْجَبَائِلِيِّ بِحَقِّ الْإِبْنِ وَ أُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ مَتَى قَالَ إِنَّ الْمَسِيحَ هُوَ ابْنُ دَاوُدَ بْنِ إِسْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوذَا بْنِ حِزْرُونَ فَقَالَ مَرْقَابُوسُ فِي نَسَبَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ﷺ إِنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِي جَسَدِ الْآدَمِيِّ فَصَارَتْ إِنْسَانًا وَ قَالَ الْوَقَا إِنَّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ﷺ وَ أُمُّهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَ دِمٍ فَدَخَلَ فِيهَا الرُّوحُ الْقُدُسُ ثُمَّ إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ شَهَادَةِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ حَقًّا أَقُولُ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِجِيِّينَ إِنَّهُ لَا يَضَعُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ مِنْهَا إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيرِ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِنَّهُ يَضَعُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ قَالَ الْجَبَائِلِيُّ هَذَا قَوْلُ عِيسَى لَا تُنْكِرُهُ قَالَ الرُّضَا ﷺ فَمَا تَقُولُ فِي شَهَادَةِ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسِ وَ مَتَى عَلَى عِيسَى وَ مَا نَسَبُوهُ إِلَيْهِ قَالَ الْجَبَائِلِيُّ كَذَبُوا عَلَى عِيسَى فَقَالَ الرُّضَا ﷺ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ قَدْ زَكَّاهُمْ وَ شَهِدْتُمْ أَنَّ عِلْمَاءَ الْإِنْجِيلِ وَ قَوْلُهُمْ حَقٌّ فَقَالَ الْجَبَائِلِيُّ يَا عِلْمَاءَ الْمُسْلِمِينَ أَحْسَبُ أَنَّ تُعْتَبِرُنِي مِنْ أَمْرِ هُوََاءَ قَالَ الرُّضَا ﷺ فَإِنَّا قَدْ قَعَلْنَا سَلَّ يَا نَصْرَانِي عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ الْجَبَائِلِيُّ لَيْسَ أَلَيْسَ غَيْرِي فَلَا وَ حَقِّ الْمَسِيحِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي عِلْمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَكَ فَانْتَفَتِ الرُّضَا ﷺ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ تَسْأَلُنِي أَوْ أَسْأَلُكَ فَقَالَ بَلِ أَسْأَلُكَ وَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إِلَّا مِنَ التُّورَةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنَ الزَّبُورِ دَاوُدَ أَوْ بِمَا فِي ضُحْبِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى قَالَ الرُّضَا ﷺ لَا تُقْبَلُ مِنِّي حُجَّةٌ إِلَّا بِمَا تَطِيقُ بِهِ التُّورَةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ الْإِنْجِيلَ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ الزَّبُورَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تُثَبِّتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الرُّضَا ﷺ شَهِدَ بِنُبُوَّتِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ دَاوُدُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ بَشَّ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَقَالَ لَهُ الرُّضَا ﷺ هَلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودِي أَنَّ مُوسَى أَوْحَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ فَضَدُّوا وَ مِنْهُ فَاسْتَمِعُوا فَهَلْ تَعْلَمُ أَنَّ لِسَانِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةٌ غَيْرَ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ إِذْ كُنْتُ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ السَّبَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قِبَلِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا تَدْفَعُهُ فَقَالَ لَهُ الرُّضَا ﷺ هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لَا قَالَ الرُّضَا ﷺ أَوْ لَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنِّي أَحْسَبُ أَنَّ تُصَحِّحُهُ إِلَيَّ مِنَ التُّورَةِ فَقَالَ لَهُ الرُّضَا ﷺ هَلْ تُنْكِرُ أَنَّ التُّورَةَ تَقُولُ لَكُمْ جَاءَ الثَّوْرُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ أَعْرِفْ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا قَالَ الرُّضَا ﷺ أَنَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أَمَا قَوْلُهُ جَاءَ الثَّوْرُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ فَذَلِكَ وَ خِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى ﷺ عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَا قَوْلُهُ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ﷺ وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَذَلِكَ جَبَلُ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَتَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمٌ وَ قَالَ سَعِيَا النَّبِيُّ ﷺ فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فِي التُّورَةِ وَ رَأَيْتَ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهُمَا [لَهُمَا] الْأَرْضَ أَحَدُهُمَا عَلَى حِمَارٍ وَ الْآخَرُ عَلَى جَمَلٍ فَمَنْ رَاكِبِ الْحِمَارِ وَ مَنْ رَاكِبِ الْجَمَلِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَا أَعْرِفُهُمَا فَخَبَّرَنِي بِهِمَا قَالَ أَمَا رَاكِبِ الْحِمَارِ فَعِيسَى ﷺ وَ أَمَا رَاكِبِ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَتُنْكِرُ هَذَا مِنَ التُّورَةِ قَالَ لَا مَا أَنْكَرُهُ ثُمَّ قَالَ الرُّضَا ﷺ هَلْ تَعْرِفُ حَيْفُوقَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ نَعَمْ إِنِّي بِهِ بَعَارِفٌ قَالَ وَ كِتَابِكُمْ يُطِيقُ بِهِ جَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ وَ ائْتَلَّاتِ السَّمَاوَاتِ مِنْ تَنْسِيحِ أَحْمَدَ وَ أُمِّيهِ يُحْمَلُ حَبْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يُحْمَلُ فِي الْبَرِّ يَا بَنِيَا بِكِتَابِ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ بَعْثِي بِالْكِتَابِ الْفُرْقَانَ أَعْرِفْ هَذَا وَ نُؤْمِنُ بِهِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَيْفُوقُ النَّبِيِّ ﷺ وَ لَا تُنْكِرُ قَوْلَهُ قَالَ الرُّضَا ﷺ فَقَدْ قَالَ دَاوُدُ فِي زَبُورِهِ وَ أَنْتَ تَقْرُؤُهُ اللَّهُمَّ ائْتَمِّمْ مَقِيمِ السُّنَّةِ بَعْدَ الْفِتْرَةِ فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيًّا أَقَامَ السُّنَّةَ بَعْدَ الْفِتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ دَاوُدَ تَعْرِفُهُ وَ لَا تُنْكِرُ وَ لَكِنِ عَنَى بِذَلِكَ عِيسَى وَ آيَاتُهُ هِيَ الْفِتْرَةُ قَالَ لَهُ الرُّضَا ﷺ جِهَلْتُ إِنَّ عِيسَى ﷺ لَمْ يَخَالِفِ السُّنَّةَ وَ كَانَ مُوَافِقًا لِسُنَّةِ التُّورَةِ حَتَّى رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ فِي الْإِنْجِيلِ مَكْتُوبٌ أَنَّ ابْنَ التَّوْرَةِ ذَاهِبٌ وَ الْبَارِ قَلِيظًا جَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الَّذِي يَحْفَظُ الْأَصْحَارَ وَ يُعَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ يَشْهَدُ لِي كَمَا شَهِدْتُ لَهُ أَنَا جُنَّتُمْ بِالْأَمْثَالِ وَ هُوَ يَا بَنِيكُمْ بِالتَّوْبِيلِ أ نُؤْمِنُ بِهِذَا فِي الْإِنْجِيلِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ الرُّضَا ﷺ يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَسْأَلُكَ عَنِ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ﷺ فَقَالَ سَلْ قَالَ مَا الْحُجَّةُ عَلَى أَنَّ مُوسَى بَشَّ ثَبُوتُهُ قَالَ الْيَهُودِي إِنَّهُ جَاءَ

بما لم یجئ به أحد من الأنبياء قبله قال له مثل ما ذا قال مثل فلي البحر و قلبه العصا حية تسعى و ضربه الحجر فانفجرت منه العيون و إخراج يده بيضاء للناظرين و علاماته لا يشد الخلق على مثلها قال له الرضا عليه السلام صدقت في أنه كانت حجة على نبيوته أنه جاء بما لا يشد الخلق على مثله و حبب عليكم تصديقه قال لا لأن موسى عليه السلام لم يكن له نظير لمكانه من ربه و قربه منه و لا يجب علينا الإقرار بنبوته من ادعاهما حتى يأتي من الأعلام بمثل ما جاء به فقال الرضا عليه السلام فكيف أقرتم بالأنبياء الذين كانوا قبل موسى عليه السلام و لم يخلقوا البحر و لم ينجروا من الحجر اثني عشرة عنبا و لم ينجروا أيديهم مثل إخراج موسى يده بيضاء و لم يشدوا العصا حية تسعى قال اليهودي قد خبرتك أنه متى ما جاءوا على نبوتهم من الآيات بما لا يشد الخلق على مثله و لو جاءوا بما لم ينجئ به موسى أو كان على غير ما جاء به موسى و حبب تصديفهم قال له الرضا عليه السلام يا رأس الجالوت فما بمنعك من الإقرار بعيسى ابن مريم و قد كان يحيي الموتى و يبرئ الأكمه و الأبرص و يخلق من الطين كهيئة الطير ثم ينفخ فيه فيكون طيرا ياذن الله تعالى قال رأس الجالوت يقال إنه فعل ذلك و لم تشهده قال الرضا عليه السلام أرايت ما جاء به موسى من الآيات شاهده أليس إنما جاءت الأختار من ثقات أصحاب موسى أنه فعل ذلك قال بلى قال فكذلك أيضا أتتكم الأختار المتواترة بما فعل عيسى ابن مريم عليه السلام فكيف صدقتم بموسى و لم تصدقوا بعيسى فلم يجز جواباً قال الرضا عليه السلام و كذلك أمر محمد صلى الله عليه و آله و ما جاء به و أمر كل نبي بعنه الله و من آياته أنه كان يبيما فقيرا زاعيا أجيرا لم يتعلم كتابا و لم يتخلف إلى معلم ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الأنبياء عليهم السلام و أختارهم حرفا و أختار من مضى و من بقي إلى يوم القيامة ثم كان ينجيهم بأسرارهم و ما يعملون في بيوتهم و جاء بآيات كثيرة لا تحصى قال رأس الجالوت لم يصح عندنا خبر عيسى و لا خبر محمد صلى الله عليه و آله و لا يجوز لنا أن نقر لهما بما لا يصح قال الرضا عليه السلام فالشاهد الذي شهد لعيسى و لمحمد صلى الله عليه و آله شاهد رور فلم يجز جواباً ثم دعا الرضا عليه السلام بالهريذ الأكبر فقال له الرضا عليه السلام أخبرني عن زدهشت الذي تزعم أنه نبي ما حدثك على نبوته قال إنه أتى بما لم يأتا أحد قبله و لم تشهده و لكن الأختار من أسلافنا وردت علينا بأنه أحل لنا ما لم يجله غيره فاتبعناه قال أليس إنما أتتكم الأختار فاتبعتموه قال بلى قال فكذلك سائر الأمم السالفة أتتهم الأختار بما أتى به النبيون و أتى به موسى و عيسى و محمد صلى الله عليه و آله فما عذرهم في ترك الإقرار لهم إذ كنتم إماما أقرتم بزدهشت من قبل الأختار المتواترة بأنه جاء بما لم ينجئ به غيره فانقطع الهريذ مكانه فقال الرضا عليه السلام يا قوم إن كان فيكم أحد يخالف الإسلام و أراد أن يسأل فلينسأل غير محشمم فقام إليه عمران الصابي و كان واحداً من المتكلمين فقال يا عالم الناس لو أنك دعوت إلى مسألتك لم أقدم عليك بالمسائل فلقد دخلت بالكوفة و البصرة و الشام و الجزيرة و لقيت المتكلمين فلم أفرغ على أحد يثبت لي واحداً ليس غيره قائما بوحدانيته أفتأذني أن أسألك قال الرضا عليه السلام إن كان في الجماعة عمران الصابي فأتت هو قال سل يا عمران و عليك بالتصفة و إياك و الخطل و الجور فقال و الله يا سيدي ما أريد إلا أن تثبت لي شيئا أعلق به فلا أجوزه قال سل عما بدا لك فادعهم الناس و انضم بعضهم إلى بعض فقال عمران الصابي أخبرني عن الكائن الأول و عما خلق فقال له سألت فافهم أما الواحد فلم يزل واحداً كائنا لشيء معه بلا حدود و لا أعراض و لا يزال كذلك ثم خلق خلقاً خلفاً مبتدعاً مختلفاً بأعراض و حدود مختلفاً لا في شيء و أقامه و لا في شيء و حده و لا على شيء و حده و مثله له فجعل الخلق من بعد ذلك صفوة و غير صفوة و اختلافاً و اختلافاً و ألواناً و ذوقاً و طعماً لا حاجة كانت منه إلى ذلك و لا لفضل منزلة لم يتبلغها إلا به و لا أرى [أرى] لنفسه فيما خلق زيادة و لا نقصاناً تعقل هذا يا عمران قال نعم و الله يا سيدي قال و اعلم يا عمران أنه لو كان خلق ما خلق لاجبة لم يخلق إلا من يستعين به على حاجته و لكان يتبعني أن يخلق أصعاب ما خلق لأن الأعوان كلما كثروا كان صاحبهم أقوى و الحاجة يا عمران لا يسعها لأنه كان لم يحدث من الخلق شيئاً إلا حدثت فيه حاجة أخرى و لذلك أقول لم يخلق الخلق لاجبة و لكن نقل بالخلق الحوائج بعضهم إلى بعض و فضل بعضهم على بعض بلا حاجة منه إلى من فضل و لا قيمة منه على من أذل فلماذا خلق قال عمران يا سيدي هل كان الكائن معلوماً في نفسه عند نفسه قال الرضا عليه السلام إنما يكون المعلمة بالشئ لثقتي بخلافه و ليكون الشئ نفسه بما نفي عنه موجوداً و لم يكن هناك شيء يخالفه فتدعو الحاجة إلى نفي ذلك الشئ عن نفسه بتخديدا ما علم منها أفهمت يا عمران قال نعم و الله يا سيدي فأخبرني بأي شيء علم ما علم أ بضمير أم بغير ذلك قال الرضا عليه السلام أرايت إذا علم بضمير هل يجد بدأ من أن يجعل لذلك الضمير حداً تنتهي إليه المعرفة قال عمران لا بد من ذلك قال الرضا عليه السلام فما ذلك الضمير فانقطع و لم يجز جواباً قال الرضا عليه السلام لا بأس إن سألتك عن الضمير نفسه تعرفه بضمير آخر فإن قلت نعم أفستد عليك قولك و دعوتك يا عمران أليس ينبغي أن تعلم أن الواحد ليس يوصف بضمير و ليس يقال له أكثر من فعل و عمل و صنع و ليس يتوهم منه مذهب و تجرته كمذهب المخلقين و تجزيتهم فاعقل ذلك و ابن عليه ما علمت صواباً قال عمران يا سيدي عن حدود خلقه كيف هي و ما معانيها و على كم نوع يكون قال قد سألت فاعلم أن حدود خلقه على ستة أنواع ملموس و مؤزود و منظور إليه و ما لا ذوق له و هو الروح و منها منظور إليه و ليس له وزن و لا لمس و لا حس و لا لون و لا ذوق و التقدير و الأعراض و الصور و الطول و العرض و منها العمل و الحركات التي تصنع الأنبياء و تعلمها و تعجزها من حال إلى حال و تربدها و تنقصها فأما الأعمال و الحركات فإنها تتطرق لأنه لا وقت لها أكثر من قدر ما يحتاج إليه فإذا فرغ من الشئ انطلق بالحركة و بقي الأثر و يجري مجرى الكلام الذي يذهب و يبقى أثره قال عمران يا سيدي أ لا تخبرني عن الخلق إذا كان واحداً لا شيء غيره و لا شيء معه أليس قد تغير بخلق الخلق قال له الرضا عليه السلام قديم لم يتغير عز و جل بخلق الخلق و لكن الخلق يتغير بتغيره قال عمران يا سيدي قبأي شيء عرفناه قال بغيره قال قبأي شيء غيره قال الرضا عليه السلام مشيئته و إسمه و صفته و ما أنشبه ذلك و كل ذلك محدث مخلوق مبدئ قال عمران يا سيدي قبأي شيء هو قال هو نور بمعنى أنه هاد خلقه من أهل السماء و أهل الأرض و ليس لك على أكثر من توحيدية إياه قال عمران يا سيدي أليس قد كان ساكناً قبل الخلق لا ينطق ثم نطق قال الرضا عليه السلام لا يكون الكسوف إلا عن نطق قبله و المتمل في ذلك أنه لا يقال للسرّاج هو ساكت لا ينطق و لا يقال إن السرّاج ليضيء فيما يريد أن يفعل بنا لأن الضوء من السرّاج ليس يفعل منه و لا كون و إنما هو ليس شيء غيره فلما استضاء لنا فلما قد أضاء لنا حتى استضاءنا به فبهذا تستبصر أمرك قال عمران يا سيدي فإن الذي كان عندي أن الكائن قد تغير في فعله عن حاله بخلق الخلق قال الرضا عليه السلام أحلت يا عمران في قولك إن الكائن يتغير في وجهه من الوجوه حتى يصيب الذات منه ما يعجزه يا عمران هل تجد النار تغيراً تغير نفسها و هل تجد الحرارة تحرق نفسها أو هل رأيت بصيراً قط رأى بصره قال عمران لم أر هذا إلا أن تخبرني يا سيدي أ هو في الخلق أم الخلق في عمران قال الرضا عليه السلام أجل يا عمران عن ذلك ليس هو في الخلق و لا الخلق في عمران عن ذلك و ساء علمك ما تعرفه و لا قوة إلا بالله أخبرني عن الميزة أنت فيها أم هي فيك فإن كان ليس واحد منكما في صاحبه قبأي شيء استندلت بها على نفسك يا عمران قال بضوء يبي و بينه قال الرضا عليه السلام هل ترى من ذلك الضوء في الميزة أكثر مما تراه في عينك قال نعم قال الرضا عليه السلام فأرناه فلم يجز جواباً فلا أرى الثور إلا و قد ذلك و دل الميزة على أنفسكما من غير أن يكون في واحد منكما و لهذا أمثال كثيرة غير هذا لا يجد الجاهل فيها مقالا و لله المتمل الأعلى ثم التفت إلى المؤمن فقال الصلاة قد حضرت فقال عمران يا سيدي لا تطع علي مسألتي فقد رقت قلبي قال الرضا عليه السلام نصلي و نعوذ فنهض و نهض المؤمن فصلى الرضا عليه السلام داخلاً و صلى الناس خارجاً خلف محمد بن جعفر ثم خرجا فماد الرضا عليه السلام إلى مجلسه و دعا بعمران فقال سل يا عمران قال يا سيدي أ لا تخبرني عن الله عز و جل هل يوجد حقيقة أو يوجد بوصف قال الرضا





إِلَى عَمْرَانَ الصَّابِي فَأَتَيْتِي بِهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ وَهُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشَّيْبَةِ قَالَ فَلَا بَأْسَ قَرَّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً فَصَرْتُ إِلَى عَمْرَانَ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَرَحَبَ بِهِ وَدَعَا بِكِسْوَةٍ فَتَلَمَّهَا عَلَيْهِ وَحَمَلَهُ وَدَعَا بِعَشْرَةِ آلَافٍ دَرَاهِمٍ فَوَضَعَهُ بِهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَكَيْتَ فِعْلَ جَدِّكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَكَذَا نُحِبُّ ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا بِالْمَشَاءِ فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَأَجْلَسَ عَمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا قَرَعْنَا قَالَ لِعَمْرَانَ انْصَرِفْ مُصَاحِبًا وَبُكْرٌ عَلَيْنَا نَلْعِمَنَّكَ طَعَامَ الْمَدِينَةِ فَكَانَ عَمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَيَبْطِلُ أَمْرُهُمْ حَتَّى اجْتَنَبُوهُ وَوَضَعَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دَرَاهِمٍ وَاعْتِظَاهُ الْفَضْلُ مَالًا وَحَمَلَهُ وَوَلَّاهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَقَاتٍ بَلَّغَ فَأَصَابَ الرَّغَائِبَ.

از حسن بن محمد نوفلی مروی است که گفت چون حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شد در بلد مأمون آن ملعون امر کرد فضل بن سهل را که جمع کند اصحاب مقالات در توحید را مثل جاثلیق که رئیس نصاری است و رئیس بنی الجالوت که بزرگ یهود است و رؤساء صائنین که کسانی هستند که بهیچکلی فلکیه و بحلول و تاسخ و بخدایان علیحده در آسمان‌ها قائلند و کواکب را مدبر عالم دانند و رئیس آتش پرستان و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین تا بشنوند آن ملعون کلام آن جناب و گفتگوی این‌ها را و فضل بن سهل جمع نمود اینها را پس از آن مأمون را اعلام نمود باجتماع ایشان مأمون گفت این‌ها را حاضر کن نزد من پس از حضور آنها مأمون نوازش نمود آن‌ها را و به آنها مرحبا گفت پس از آن به آنها گفت که من مثل شما را بجهت عمل خیری جمع کرده‌ام و دوست دارم که مباحثه و مناظره و مجادله کنید با پسر عم این شخص که مدتی بر من وارد شده است و احدی از شما تخلف نکنند گفتند سمعا و طاعة یا امیر المؤمنین ما فردا صبح را ان شاء الله می‌آئیم. حسن بن محمد التوفلی گوید که: حضرت ابی الحسن الرضا (علیه السلام) حدیثی از برای ما میفرمود که ناگاه یاسر که متولی امر حضرت بود داخل شد و بحضرت رضا (علیه السلام) عرض کرد ای سید و آقای من امیر المؤمنین بشما سلام رسانیده گفته که برادرت فدای تو جمع شده‌اند اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمون از جمیع ملت‌ها در نزد من اگر میل داشته باشی گفتگوی با آن‌ها را فردا صبح را نزد ما بیا و اگر کراهت داری مشقت بر خودت قرار مده و اگر میل داری که ما بیائیم نزد تو آسانست بر ما حضرت ابی الحسن (علیه السلام) فرمودند بیاو که بمأمون بگو که من میدانم تو چه اراده کرده و من فردا ان شاء الله در مجلس تو می‌آیم حسن بن محمد التوفلی گوید که چون یاسر رفت حضرت رو کرد بما پس از آن فرمود ای نوفلی تو عراقی هستی و رقت و مهربانی عراقی سخت نیست یعنی مهربانی دارد و در دل او رحم پیدا می‌شود پس چه بنظر تو میرسد در جمع نمودن پسر عم ما اهل شریک و اصحاب مقالات را یعنی کسانی که گفتگوی علمی کنند در مجالس و محافل من عرض کردم فدای وجودت می‌خواهد امتحان کند و میل دارد بفهمد علم تو را و عملی کرده است در بنای غیر محکمی و سوگند بخداوند که بنای زشتی است آن جناب بمن فرمود که چیست بناء او در این باب عرض کردم که اصحاب بدعت و گفتگو بخلاف علما هستند زیرا که عالم انکار نمی‌کند قول صواب را و اصحاب گفتگو از غیر اهل اسلام و متکلمین و اهل شریک اصحاب انکار و دروغند و اگر از برای ایشان دلیل یابوری که خدا بیکسبت می‌گویند ثابت کن یگانگی خدا را و اگر بگوئی محمد رسول خدا است می‌گویند اثبات کن پس حیران می‌کنند شخص را و چون شخص بدلیل گفته آنها را باطل می‌کنند آنها مغالطه می‌کنند تا اینکه شخص گفته خود را واگذارد و از قول خود دست بردارد پس از آنها حذر کن فدای وجودت. حضرت تبسم کرد پس از آن فرمود ای نوفلی آیا می‌ترسی که قطع کنند بر من دلیل مرا عرض کردم نه بخدا قسم من هرگز چنین گمانی در حق شما نمی‌برم و امیدوارم که حقتعالی شما را ظفر بدهد بر آنها ان شاء الله حضرت بمن فرمود ای نوفلی آیا دوست میداری بدانی مأمون چه وقت از عمل خود پشیمان می‌شود عرض کردم بلی فرمود در وقتی که بشنود دلیل آوردن مرا بر رد اهل توریة بتوریة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زیور بزبور ایشان و بر کسانی که بر دین نوح هستند بزبان عبرانی ایشان و بر آتش پرستان بزبان فارسی ایشان و بر اهل روم بزبان رومی ایشان و بر کسانی که گفتگو میکنند هر یک را بزبان ایشان. پس چون که بند آوردم زبان هر صنفی را و باطل کردم دلیل آنها را و هر یک گذاشتند قول خود را و قول مرا گرفتند مأمون میفهمد که این عمل بد عملی بود مرتکب شد در آن وقت پشیمان می‌شود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس چون که صبح شد فضل بن سهل آمد و عرض کرد بآن جناب قربانت شوم پسر عم تو منتظر تست و قوم جمعیت کرده‌اند پس چیست رأی تو در آمدن. حضرت فرمود تو پیش میروی من هم بعد می‌آیم انشا الله پس از آن وضوئی گرفت از برای نماز و یک شربت از سویق آشامید و بما از آن سویق آشامانید پس از آن بیرون رفت و ما با او بیرون رفتیم تا اینکه بر مأمون داخل شدیم دیدیم مجلس مملو است از مردم و محمد بن جعفر در میان جماعت بنی طالب و بنی هاشم نشسته و سر عسگران در حضور ایستاده پس چون حضرت رضا (علیه السلام) وارد شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر نیز برخاست و جمیع بنی هاشم برخاستند و حضرت رضا (علیه السلام) با مأمون نشستند و همه ایستاده بودند تا آن جناب امر فرمودند همه نشستند و مأمون پیوسته رویش بآن جناب بود و با او گفتگو میکرد تا یک ساعت پس از آن رو کرد بجاثلیق عالم نصاری و گفت ای جاثلیق این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر (علیهما السلام) است و از اولاد فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیغمبر ما است و فرزند علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و من دوست میدارم که با او تکلم کنی و محاجه کنی و با انصاف گفتگو کنی. جاثلیق گفت یا امیر المؤمنین چگونه من محاجه کنم با شخصی که دلیل می‌آورد بر من بکتابی که من منکر آن کتاب هستم و پیغمبری که من ایمان بآن پیغمبر نیاورده‌ام حضرت رضا فرمود ای نصرانی اگر صحبت و دلیل آوردم بر تو بانجیل تو آیا اقرار و اعتراف بآن دلیل میکنی جاثلیق عرض کرد آیا قدرت دارم بر رد آنچه در انجیل ثبت شده است بلی سوگند بخدا که اقرار میکنم بآن اگر چه بآن سبب بینی من بچاک بمالد حضرت رضا (علیه السلام) فرمود بجاثلیق که سؤال کن از آنچه بر تو ظاهر شده است و جواب آن را بدان جاثلیق عرض کرد چه میگوئی در نبوت و پیغمبری عیسی و کتاب او آیا چیزی از این دو را انکار میکنی، حضرت رضا (علیه السلام) فرمود که من اقرار میکنم به نبوت عیسی و کتاب او و آنچه را بشارت داد بآن امت خود را و حواریون بآن اقرار کردند و قبول ندارم پیغمبری و نبوت هر عیسی را که اقرار نکرد پیغمبری و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و کتاب او و بشارت و مژده نداد بامت خود وجود آن بزرگوار را جاثلیق عرض کرد آیا چنین نیست که قطع میکنی کلام را بدو شاهد عادل یعنی چون دو شاهد عادل شهادت داد ادعاء طرف مقابل قطع می‌شود. حضرت فرمود بلی چنین است عرض کرد پس دو شاهد اقامه کن از غیر اهل ملت خود به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و باید دو شاهد از کسانی باشند که در ملت نصرانی مقبول الشهادة باشند بعد از آن سؤال کن از ما دو شاهد را که از غیر ملت باشند حضرت رضا (علیه السلام) فرمود ای نصرانی الآن از راه انصاف آمدی آیا قبول نداری از پیشینیان شخصی را که نزد مسیح عیسی بن مریم عادل باشد جاثلیق عرض کرد کیست و نام او چیست. حضرت فرمود چه میگوئی در حق یوحنا دیلمی عرض کرد یخ یخ ذکر کردی کسی را که دوست‌ترین مردم است نزد مسیح فرمود که قسم میدهم بتو که آیا در انجیل هست که یوحنا گفت مرا مسیح خبر داده است بدین محمد عربی و مرا مژده داده است باین که محمد (صلی الله علیه و آله) بعد او است و من باین خبر حواریان را مژده داده‌ام و آن‌ها ایمان آوردند بمحمد و قبول کردند او را. جاثلیق عرض کرد که یوحنا این مطلب را از مسیح نقل کرده است و مژده داده است به نبوت مردی و باهل بیت او و وصی او و لیکن تشخیص نکرده است که این در چه زمان است و نام آن‌ها را نگفته است تا من آن‌ها را بشناسم. حضرت رضا (علیه السلام) فرمود اگر ما بیاوریم کسی را که قرائت کند انجیل را و بر تو تلاوت کند ذکر محمد و اهل بیت و امت او را آیا باو ایمان می‌آوری عرض کرد بلی این حرفی است محکم حضرت رضا (علیه السلام) رو کرد به نسطاس رومی و فرمود چگونه حفظ کرده‌ای سفر سیم انجیل را عرض کرد چه نوع من آن را حفظ می‌کردم یعنی حفظ نکرده‌ام آن را حضرت رو کرد بر رئیس بنی جالوت و فرمود آیا انجیل نمیخوانی عرض کرد چرا بجان خودم سوگند که میخوانم فرمود پس توجه کن تا من

سفر را بخوانم اگر در آن ذکر شده است محمد و اهل بیت او و امت او پس گواهی دهید از برای من و اگر ذکر نشده است گواهی ندهید از برای من پس آن جناب سفر سیم را قرائت نمود تا اینکه رسید بجائی که ذکر شده بود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایستاد پس از آن فرمود ای نصرانی بحق مسیح و مادر او از تو می‌پرسم آیا میدانی که من دانا هستم بانجیل عرض کرد بلی پس از آن تلاوت نمود بر او ذکر محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او و امت او را پس از آن فرمود ای نصرانی چه میگوئی این قول عیسی بن مریم است پس اگر تکذیب کنی آنچه را که در انجیل نوشته است موسی و عیسی (علیهما السلام) را تکذیب نموده و اگر منکر شوی این ذکر محمد و اهل بیت و امت او را قتل تو واجب است زیرا که تکذیب کرده خدا و پیغمبر و کتاب خود را جائلیق عرض کرد آنچه در انجیل بر من ظاهر شده است انکار نمیکنم و بآن اقرار میکنم حضرت رضا (علیه السلام) فرمود گواه باشید بر اقرار او پس از آن فرمود ای جائلیق سؤال کن از آنچه میدانی جائلیق عرض کرد خبر ده مرا از حوارین عیسی بن مریم چند تن بودند و علماء انجیل چند نفر بودند حضرت رضا (علیه السلام) فرمود بر شخص بینائی گرفتار شده اما حوارین دوازده مرد بوده‌اند و افضل و اعلم آنها الوقا بود اما علماء نصاری سه نفر بودند یوحنا الاکبر در اخا ساکن بود و یوحنا در قرتیسا ساکن بود و یوحنا الدیلمی در دجاز ساکن بود و نزد او بود ذکر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ذکر اهل بیت او و امت او و او کسی بود که بشارت داده شد بوجود او امت عیسی و بنی اسرائیل پس از آن فرمود ای نصرانی سوگند بخدا که ما تصدیق میکنیم بآن عیسی که ایمان آورد و تصدیق نمود بوجود محمد (صلی الله علیه و آله) و قائل نیستیم بر عیسیای شما چیزی را مکر ضعف او و کم روزه گرفتن او و کم نماز خواندن او. جائلیق عرض کرد بخدا قسم که علم خود را فاسد کردی و امر خود را ضعیف نمودی و من گمان ندارم که تو داناترین اهل اسلام باشی حضرت رضا (علیه السلام) فرمود از چه جهت جائلیق عرض کرد از این گفتار تو که عیسی ضعیف بود و کم روزه و کم نماز بود حال آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزی را و پیوسته روزه بود و هرگز شبی را نخوابید و علی الدوام روزها روزه بود و شبها نماز میگذازد حضرت رضا (علیه السلام) فرمود پس از برای چه کس روزه میگرفت و نماز میخواند پس جائلیق لال شد و کلام او منقطع شد حضرت رضا (علیه السلام) فرمود ای نصرانی من از تو مسأله میپرسم عرض کرد پیرس اگر بدانم جواب میگویم فرمود انکار نمیکنی که عیسی مرده زنده میکرد باذن خدا جائلیق عرض کرد که این مطلب را انکار میکنم زیرا که کسی که مرده را زنده میکند و بسازد کور مادرزاد و پیس را او خدا است و مستحق ستایش و بندگی است. حضرت فرمود که یسع پیغمبر مثل عیسی بود و آنچه از عیسی صادر شد از وی صادر شد چون روی آب راه رفتن و مرده زنده کردن و بساختن کور مادرزاد و پیس چرا امت او خدایش ندانستند و احدی بندگی او نکرد از امت او و بجز بندگی خداوند بندگی کسی را نکردند و از حزقیل پیغمبر صادر شد آن چه از عیسی معجزه صادر شد و سی و پنج هزار نفر مرده را زنده کرده بعد از این که شصت سال بود مرده بودند. پس از آن رو کرد برأس الجالوت و فرمود ای رأس الجالوت آیا می‌بایی در توریه که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند و بخت النصر این‌ها را از میان اسیران بنی اسرائیل جدا کرد هنگامی که در بیت المقدس جنگ کرد و این‌ها را آورد در بابل و کشت آن‌ها را پس از آن حقتعالی حزقیل را فرستاد آن‌ها را زنده کرد این مطلب در توریه است و انکار نمیکنی این مطلب را مگر کافر از شما رأس الجالوت عرض کرد ما این مطلب را شنیده‌ایم و دانسته‌ایم حضرت فرمود راست گفتی ای یهودی توجه کن تا من این سفر از توریه را بخوانم. پس آن جناب چند آیه از توریه را تلاوت نمود آن یهودی هوش از سرش رفت متحیرانه نظر میکرد بحضرت و تعجب مینمود که چگونه آن جناب این‌ها را تلاوت میفرماید پس از آن حضرت رو کرد بنصرانی و فرمود ای نصرانی آیا این سی و پنج هزار نفر پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان آن‌ها عرض کرد بلکه آن‌ها پیش از زمان عیسی بودند حضرت فرمود طائفه قریش جمعیت نموده رفتند خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از آن بزرگوار مسألت نمودند که از برای ایشان مردگان ایشان را زنده کند آن بزرگوار رو کرد بعلی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرمود باو که برو در قبرستان و با علی صوت نامهای این طائفه و گروهی که اینها میخواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان. محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میفرماید بشما برخیزید باذن خداوند عز و جل پس بیک مرتبه همه برخاستند در حالتی که خاک را از روی سر خود میافشاندند پس طائفه قریش رو کردند بآنها و از آنها می‌پرسیدند امورات آنها را پس از آن بقریش خبر دادند که محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبری مبعوث شده است و گفتند که ما دوست میداشتیم درک خدمت او نماییم و ایمان آوریم و پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله) به میساخت کور مادرزاد و پیس و دیوانه‌ها را و با حیوانات و مرغان و جن و شیاطین تکلم نمود و ما او را پروردگار فرا نگرفتیم و خدایش ندانستیم و غیر از خداوند عز و جل کسی دیگر را ستایش نکردیم و ما انکار نمیکنیم فضیلت احدی از اینها را اما نه اینکه خدایش بدانیم و شما که عیسی را خدا میدانید چرا یسع و حزقیل را خدا نمیدانید و حال اینکه این دو نفر هم مثل عیسی بودند در عمل از مرده زنده کردن و غیر آن نشنیده‌ای که چندین هزار از قوم بنی اسرائیل از شهرهای خود فرار کردند بجهت خوف از طاعون و ترس از مردن. پس حقتعالی همه آنها را در يك ساعت هلاک کرده و اهل قریه که اینها در آنجا مردند اندوهگین شدند و دیواری گردآرد آنها ساختند و پیوسته چنین بود تا اینکه استخوانهای آنها ریزه شده و پوسید پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بآنها گذشت تعجب کرد از آنها و از بسیاری استخوانهای کهنه و پوسیده پس از جانب پروردگار وحی رسید بآن پیغمبر که میل داری زنده کنم اینها را تا بآنها نظر کنی. عرض کرد بلی پروردگارا وحی رسید که آنها را بخواه و فریاد کن. آن پیغمبر گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدا پس بیک مرتبه جمیعاً زنده شدند در حالتی که خاکها را از روی سر خود میافشاندند و نشنیده‌ای ابراهیم خلیل الرحمن هنگامی که مرغان را گرفت و آنها را ریزه کرد و هر جزئی را بر سر کوهی گذاشت پس از آن ندا کرد بآن مرغان يك مرتبه همه بسوی او آمدند و موسی بن عمران (علیه السلام) با هفتاد نفر از اصحاب خود که آنها را برگزیده و اختیار نموده بود از میان قوم رفتند بسوی کوه پس آن اصحاب بموسی عرض کردند که تو خداوند را دیده‌ای بنما او را بنما چنانچه تو دیده‌ای او را موسی بآنها فرمود که من او را ندیده‌ام عرض کردند که هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه آشکارا خدا را بنما نمائی پس صاعقه آنها را فرو گرفت و مجموع سوختند موسی تنها ماند عرض کرد پروردگارا من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدیم و با آنها آدمم الحال تنها مراجعت کنم و جواب آنها را چه بگویم و چگونه تصدیق خواهند کرد مرا اگر این خبر را بآنها دهم اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و مرا نیز هلاک میکنی ما را بسبب آنچه سفیهان و بی‌خردان ما کردند یعنی بجهت بعضی از هفتاد کس که این جرأت کردند و طلب رؤیت نمودند همه ما را هلاک میکنی. پس حقتعالی همه ایشان را زنده نمود بعد از مردن ایشان، ای جائلیق تمام اینها را که از برای تو ذکر کردم قدرت نداری بر رد هیچ يك از آنها زیرا که اینها در توریه و انجیل و زبور و قرآن مذکور است پس اگر هر کس زنده کند مرده را و به سازد کور مادر زاد و پیس و دیوانه‌گان را سزاوار عبودیت و بندگیست و باید او را ستایش نمود نه خداوند عز و جل را پس تمام اینها را خدایان خود بدان چه میگوئی ای نصرانی جائلیق عرض کرد که قول قول تست لا اله الا الله پس از آن حضرت رو کرد برأس الجالوت و فرمود ای یهودی اقبال کن و توجه نما بر من از تو سؤال میکنم بحق ده معجزه که بر موسی بن عمران نازل شد آیا یافته در توریه که نوشته شده باشد خبر محمد (صلی الله علیه و آله) و امت او که هر گاه بیایند امت اخیره که اتباع شتر سواری باشند و علی الاتصال تسبیح کنند پروردگار را بتسبیح تازه یعنی بغیر آن تسبیح که امت سابق بر آن تسبیح می‌نمودند و در مساجد تازه که تازه بسازند تسبیح کنند. پس باید بنی اسرائیل آهنگ کنند بسوی آنها و در ملک آنها بروند تا این که مطمئن و مستحکم شود قلوب آنها چه در دست آنها شمشیر باشد که بآن شمشیرها از امتهای کافره در اطراف زمین انتقام کشند ای یهودی آیا چنین است آنچه در توریه نوشته شده است رأس الجالوت عرض کرد بلی ما چنین یافته‌ایم پس از آن بجائلیق فرمود ای نصرانی چگونه است علم تو نسبت بکتاب شعیا میدانی آن

را عرض کرد حرف بحرف آن را میدانم فرمود به جاثلیق و رأس الجالوت آیا میدانید این کلام او را ای قوم من دیدم صورت سوارشونده بر حمار را در حالتی که لباس نور پوشیده بود و دیدم سوارشونده شتر را که روشنایی او گفتند بلی شعیا (علیه السلام) مثل روشنایی ماه بود چنین گفته است. فرمود ای نصرانی آیا میدانی قول عیسی (علیه السلام) را در انجیل که من بسوی پروردگار شما و پروردگار خود خواهم رفت و فارقلیطا یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) می‌آید و اوست کسی که گواهی دهد بر من بحق چنانچه من از برای او گواهی دادم و او است کسی که تفسیر کند از برای شما هر چیزی را و او است که ظاهر کند فضیلتها و رسوائیهای امت‌ها را و او است کسی که می‌شکند ستون کفر را پس جاثلیق عرض کرد ذکر فرمودی چیزی را در انجیل مگر آنکه ما اقرار و اعتراف میکنیم بآن آن جناب فرمود آیا میبایی این مذکورات را در انجیل عرض کرد بلی فرمود ای جاثلیق آیا خبر نمیدهی مرا از انجیل اول هنگامی که او را مفقود نمودید نزد چه کس یافتید آن را و کیست آن کسی که این انجیل را از برای شما ساخت. عرض کرد ما مفقود نکردیم انجیل را مگر یک روز و بعد از یک روز بافتیم انجیل را و لیکن این انجیل تازه بود و نو درست شده بود و یوحنا و متی این انجیل را بیرون دادند از برای ما حضرت رضا (علیه السلام) فرمود چقدر کم است معرفت تو بسر انجیل و علمای انجیل پس اگر چنان باشد که تو گمان داری چرا اختلاف کردید در انجیل و اختلاف در این انجیل واقع شد که امروز در دست شما است پس اگر این بر عهد اول باقی بود و انجیل اول بود در آن اختلافی ظاهر نمیشد و لیکن من این سر را از برای تو میگویم بدان که چون انجیل اول مفقود شد نصاری اجتماع کردند بسوی علماء خود و گفتند که عیسی بن مریم (علیهما السلام) کشته شد و ما انجیل را مفقود نمودیم و گم کردیم و شما علماء ما هستید پس چه کنیم و نزد شما چقدر است از این انجیل الوفا و مراقبوس گفتند که انجیل در سینه ما نقش است و میدانم آن را بیرون می‌دهیم سفر سفر آن را در حق هر کس که نازل شده بود از برای شما تا این که تمام آن جمع شود. پس الوفا و مراقبوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما ساختند بعد از این که انجیل اول از نظر شما مفقود شده بود و این چهار نفر شاگردهای عالمان پیشینان بودند من این واقعه را بتو اعلام نمودم جاثلیق عرض کرد که من این قضیه را مطلع نبودم و الآن به آن دانا شدم و بر من ظاهر شد زیادتی علم تو بانجیل و چیزهای چند از آن چه میدانی شنیدم و قلب من گواهی میدهد بر حقیقت آن و طلب می‌کنم زیادتی و بسیاری فهم را حضرت فرمود شهادت این‌ها نزد تو چگونه است عرض کرد جائز و مسموح است این‌ها علماء انجیل هستند و هر چه شهادت دهند حق است پس حضرت رضا (علیه السلام) بمأمون و و حضار از اهل بیت خود و غیر ایشان فرمود گواه و شاهد باشید بر او عرض کردند گواه هستیم. داستان از برای شما آوردم و از او برای شما معنی و تأویل می‌آورد یعنی من لفظ آوردم او حقیقت و معنی از برای شما می‌آورد آیا ایمان می‌آوری و تصدیق میکنی اینها را که در انجیل است. عرض کرد بلی انکار نمیکنم اینها را پس از آن آن حضرت فرمود ای رأس الجالوت سؤال میکنم از تو از پیغمبر تو موسی بن عمران عرض کرد سؤال کن فرمود چه دلیل داری بر اثبات نبوت و پیغمبری موسی آن یهودی عرض کرد دلیل من آنست که موسی معجزه آورد از برای نبوت خود بجزی که احدی از پیغمبران قبل از او نیاوردند فرمود چه معجزه آورد. عرض کرد مثل شکافتن دریا و عضا ازدها شدن و زدن بر سنگ و چشمه از آن جاری شدن و برون آوردن ید و بیضا از برای نظرکنندگان و علامتهای دیگر که خلق بر مثل آن قدرت ندارند حضرت فرمود راست گفתי در اینکه حجت و دلیل او بر نبوتش این بود که آورد چیزهایی که خلق قدرت بر مثل آن نداشتند آیا چنین نیست که هر کس ادعای نبوت کرد پس از آن آورد چیزی را که خلق بر مثل آن قدرت نداشتند واجب است بر شما تصدیق او. عرض کرد قبول ندارم زیرا که موسی نظیری از برای او نبود در مکان او و قرب او نزد پروردگار خود و بر ما واجب نیست اقرار و اعتراف بر نبوت هر کسی که ادعای پیغمبری کند مگر آنکه مثل موسی (علیه السلام) معجزه آورد. حضرت فرمود پس چگونه اقرار نمودید به پیغمبران که قبل از موسی بودند و حال اینکه دریا را نشکافتند و از سنگ دوازده چشمه جاری ساختند و دستهای ایشان مثل دست موسی بیضا بیرون نیاوردند و عضا را ازدهای و زنده نکردند آن یهودی عرض کرد که من میگویم از برای تو که هر وقت آوردند بر نبوت خود علامات و معجزه را که خلق قدرت نداشته باشند مثل آن بیاورند اگر چه معجزه بیاورند که موسی نیاورد و بغیر آنچه موسی مأمور شد که بر خلق برساند مأمور باشند واجبست تصدیق نمودن ایشان و ایمان آوردن، حضرت فرمود ای رأس الجالوت پس چیست باعث منع کردن ترا از اقرار و اعتراف کردن نبوت عیسی بن مریم و حال اینکه زنده میکرد مردگان را و به می‌ساخت کور مادرزاد و پیس را و از گل شکل مرغ می‌ساخت و باد بر آن میدیدم پس باذن خداوند پرواز مینمود، رأس الجالوت عرض کرد میگویند چنین میکرد و لیکن ما آن را مشاهده نمودیم. حضرت فرمود آیا گمان میکنی که آن معجزه‌هایی که موسی آورد مشاهده کرده مگر نه اینست که اخباری از معتمدان اصحاب موسی بتو رسیده که موسی چنین میکرد عرض کرد بلی حضرت فرمود پس عیسی بن مریم هم چنین است اخبار متواتره آمده است که عیسی چنین و چنان آورد پس چگونه شما تصدیق میکنید موسی را و تصدیق نمیکنید عیسی را رأس الجالوت نتوانست جواب بگوید حضرت فرمود همچنین است حکایت محمد (صلی الله علیه و آله) و معجزه‌هایی که آورده و حکایت هر پیغمبری را که خداوند عالم مبعوث نموده و از علامات محمد (صلی الله علیه و آله) این بود که یتیم بود و فقیر بود و شبان بود و اجیر بود و کتابی نیاموخته بود و نزد معلمی نرفته بود که چیزی آموخته شود پس از آن قرآن آورد که در او بود قصه‌های پیغمبران و خبرهای آنها حرف بحرف و خبرهای گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت پس از آن محمد (صلی الله علیه و آله) خبر میداد مردم را باسرار پنهانی آنها و هر عملی که در خانه‌های خود میکردند و این قدر معجزه آورد که بشماره نمایاید رأس الجالوت عرض کرد که صحیح نیست نزد ما خبر عیسی و خبر محمد (صلی الله علیه و آله) و از برای ما جایز نیست که اقرار کنیم از برای دو نفر بجزی که نزد ما صحیح نیست حضرت فرمود پس شهادی که گواهی داده است از برای عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله) شاهد دروغ است آن یهودی بازماند از جواب دادن (مترجم گوید) باعث اینکه از جواب ماند این بود که اگر میگفت شاهد کاذبست آن جناب میفرمود شاهد موسی نیز چنین است و اگر میگفت شاهد صادقست مدعای آن حضرت ثابت میشد پس از آن حضرت نزد خود خواند موبد اکبر را که بزرگ مجوسیان و آتش پرستان بود باو فرمود که خبر بده مرا از زردشت که گمان میکنی پیغمبر تو است چیست دلیل تو بر نبوت او عرض کرد که او معجزه آورد بجزی که کسی پیش از او نیاورد و ما مشاهده نکردیم و لیکن اخبار از پیشینان ما از برای ما وارد شده است باین که او حلال کرده است از برای ما چیزی را که کسی غیر از او حلال نکرده است پس ما او را متابعت کردیم. حضرت فرمود چنین است که چون اخباری از برای شما آمده است و بشما رسیده است متابعت کرده‌اید پیغمبر خود را عرض کرد بلی فرمود سایر امم گذشتگان هم اخباری به آن‌ها رسیده است که پیغمبران چنین و چنان کرده‌اند موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله) فلان خبر آوردند پس چیست عذر تو در این که اقرار نمیکنی به آنها و اقرار کرده بر زردشت از جهت این که اخبار متواتره آمده است که آورد چیزی را که غیر او نیاورده پس موبد در مکانی که بود سخن او منقطع شد و یا این که خودش نیز بیرون شتافت از مجلس. پس از آن حضرت رضا (علیه السلام) فرمود ای قوم اگر در شما کسی باشد که مخالف اسلام باشد و بخواهد سؤال کند مسألت کند و لیکن غضبناک نشود پس از آن برخاست عمران صابی و او یکی از متکلمین بود و عرض کرد ای عالم و دانای مردم اگر خودت دعوت و خواهش نکرده بودی مسألت نمودن از خود را من اقدام نمی‌نمودم که مسائل از تو سؤال کنم و من در کوفه و بصره و شام و جزیره رفته‌ام و متکلمین را ملاقات نموده‌ام و لیکن بر کسی واقف نشده‌ام که از برای من ثابت کند یکتا را که غیر او نباشد و قائم باشد یوحدانیت خود آیا اذن میفرمائی از تو سؤال کنم. حضرت رضا (علیه السلام) فرمود که اگر در این جمعیت عمران صابی باشد تو هستی عرض کرد بلی منم فرمود سؤال کن ای عمران و لیکن انصاف پیشه کن و از کلام فاسد و جور و جفا بگذر عرض کرد ای سید و مولای من سوگند بخدا که من

اراده ندارم که از برای من چیزی ثابت شود که بتوانم دست آویز خود کنم و مرا قانع کند پس تجویز نکنم آن را حضرت فرمود سؤال کن آنچه از برای تو ظاهر شده و میدانی پس مردم ازدحام و جمعیت نموده و بعضی روی بعضی دیگر می‌رفتند عمران صابی عرض کرد خبر بده مرا از کائنات و ثابت اول و از آنچه خلق نمود حضرت فرمود سؤال نمودی پس بفهم اما خداوند واحد و یگانه همیشه یکتا و یگانه بود پیوسته بود و چیزی با او نبود و نیست و چیزی نبود که او را تمیز دهد از غیر او و تشخیص نماید او را پس حدی از برای او نیست یعنی تعقل نمیشود که چیزی عارض او شود و همیشه چنین بوده پس از آن خلفی تازه آفرید که مختلف بودند بعوارض و حدود متفاوته که هر کسی بشکلی متشکل و بلونی متلون و بقسم مخصوصی متصف بود و حقتعالی نه در چیزی اقامه کرده بوجود آورده خلق را و نه در چیزی تحدید و تشخیص و تعیین فرموده آنها را و نه در برابر چیزی خلق کرده که صورت و شکل خلق را از جایی برداشته باشد یعنی هر چه ساخته خود ساخته و هیچ چیز را در آن مدخلیت نبوده پس از خلق مخلوق اقسام مختلفی پدیدار شد بعضی خلق خوب و بعضی زشت بعضی مختلف و بعضی متفق بعضی بلونی و بعضی بلونی دیگر و همچنین در قوه ادراکیه و در طعم که هر آفریده را طعمی خاص و این‌ها نه از برای آن است که حقتعالی احتیاجی داشت باین گونه اختلافات و نه زیادت منزلت بود که حقتعالی بآن منزلت نمیرسید مگر پدید آوردن این نوع اختلاف میان مخلوقات و نه این است که در خود از جهت این مخلوق زیاده یا نقصانی حاصل میشدی عمران آیا تعقل می‌کنی این‌ها را عرض کرد سید من بخدا سوگند که تعقل می‌کنم فرمود ای عمران بدان که اگر حقتعالی این خلق را که آفرید اگر بجهت احتیاج او باین خلق بود خلق نمی‌فرمود مگر کسی که یاری کند او را بر حاجت و احتیاج او و سزاوار بود که چند برابر این خلق بیافریند زیرا که اعوان و انصار هر قدر بیشتر شوند صاحب آنها قوتش زیادتر می‌شود ای عمران خلق دفع حاجت نتوانند نمود زیرا که حقتعالی هر زمان خلق ایجاد می‌فرماید احتیاج در آن‌ها پیدا می‌شود زیرا که مخلوق بی احتیاج محالست پس از این جهت است که من می‌گویم خلق را بجهت احتیاج داشتن به آنها نیافریده و لکن بعضی را محتاج بعضی دیگر قرار داده و بعضی را بر بعضی دیگر فضیلت و مزیت داده بدون احتیاج داشتن بکسی که او را فضیلت داده و نه انتقام کشیدن از کسی که او را ذلیلش کرده پس توسط این فضیلت دادن و ذلیل نمودن از برای امتحان آفریده خلق را عمران عرض کرد ای سید و مولای من آیا حقتعالی که وجود او ثابت بود، نزد خودش معلوم بود وجود او حضرت فرمود که علم پیدا کردن نزد خلق بجهت نفی خلاف او است که جهل باشد پس باید جهل باشد تا بنفی او علم موجود شود و نسبت بحقتعالی جهلی تصور نمیشود که مخالف با علم باشد تا حاجت داشته باشد بنفی این جهل بتشخیص معلومات خود «مترجم گوید» که علم بر دو قسم است یا حصولی است یا حضوری و حصولی آن بود که وجود نداشته باشد و بعد او را تحصیل کنند مثل علم مخلوق و حضوری آن باشد که بالذات وجود داشته باشد پس محتاج بتحصول نباشد مثل علم خدا پس مراد بعلم نسبت بذات پروردگار قسم ثانی است که حضوری باشد نه قسم اول پس از آن حضرت فرمود ای عمران آیا فهمیدی عرض کرد بلی بخدا قسم ای مولای من پس خبر بده مرا که بچه چیز دانست آنچه دانست آیا بضمیر و صورت ذهنیه دانست یا بغیر آن حضرت فرمود خبر بده مرا از اینکه هر گاه بضمیر دانست آیا چاره هست از اینکه از برای این ضمیر حدی و نهایتی باشد که این معرفت بآن منتهی شود عمران عرض کرد لا بد نهایتی می‌خواهد حضرت فرمود این ضمیر چیست عمران جواب نداد حضرت فرمود چه ضرر دارد من از تو سؤال کنم از این ضمیر آیا باید شناخت این ضمیر و خاطر و صورت ذهنیه را بضمیر دیگر عرض کرد بلی فرمود فاسد کردی ادعای خودت را «مترجم گوید» حاصل جواب این باشد که بنا بر این دور لازم آید یا تسلسل زیرا که اگر چنین باشد که معلوم نیست بخدا محتاج باشد بذهنی که این معلوم در آن صورت پذیرد پس ذهن هم یکی از معلوماتست و آن نیز محتاج است بذهنی دیگران نیز چنین است و هكذا پس اگر نهایت نداشته باشد تسلسل است و اگر نهایت داشته باشد یا اینست که نهایت او ضمیر و صورت ذهنیه اول باشد این دو راست و دور و تسلسل بحکم عقل باطل است چنانچه در محل خود مبرهن شده است و یا اینکه نهایت او غیر از ضمیر اول است پس لازم آید که معرفت حق متناهی شود و بعد از تصور تناهی لازم آید که بعضی اشیاء نزد او مجهول باشد و همچنین لازم آید که معرفت و علم حق حادث باشد نه قدیم زیرا که از برای قدیم تناهی متصور نیست. پس از آن حضرت فرمود ای عمران آیا سزاوار نیست که بدانی که واحد یگانه موصوف نخواهد شد بضمیر و صورت ذهنیه زیاده از کردن عمل و صنعت نمیتوان نسبت داد باو و حقیقت آن را نمیتوان فهمید و نسبت باو تو هم و تصور نشود طریقها و صاحب جزء بودن مثل طریقهای مخلوقین جزء جزء شدن ایشان پس تعقل کن آن را و از هر چیز که میدانی حق و صواب آن اینها را مبنای آن قرار ده عمران عرض کرد ای مولای من آیا خبر نمیدهی مرا از حدود خلق او که چگونه است آن و چیست معنی آن و حدود خلق و تشخیص آن بر چند نوع است حضرت فرمود سؤال نمودی پس بدان جواب آن را که حدود خلق خدا بر شش نوع است ملموس و موزون و منظور الیه و ما لا ذوق له و هو الروح و منها منظور الیه و لیس له وزن و لا لمس و لا حس و لا لون و لا ذوق و التقدير و لا عراض و الصور و العراض و الطول و منها العمل و الحركات التي تصنع الاشياء و عملها و تغییرها من حال الی حال و تزیدها و تنقصها فاما الاعمال و الحركات فانها تتطلق لانه لا وقت لها اکثر من قدر ما تحتاج الیه فاذا فرغ من الشيء انطلق بالحركة و بقى الاثر و یجری مجردی الکلام الذی یدهب و یبقی اثره. «مترجم گوید» شاید غرض از این تقسیم چنین باشد که از بحار منقولست که قسم اول آنست که بمالیدن دست و وزن نمودن و نظر کردن بچشم معلوم شود چون اغلب اشیاء، و قسم دوم آنست که باین اوصاف معلوم نشود و باین گونه صفات درک نشود مثل روح. و قسم سیم آنست که بنظر نمودن آثار آن معلوم شود و لیکن بوزن و بمالیدن دست و بدیدن چشم و بزرنگ و بچشیدن معلوم نشود چون هوا و آسمان و یا ملانکه و جن و اشباه آن و قسم چهارم مقدار است و در این قسم داخل شود صور که اشکال باشد و طول و عرض و قسم پنجم اعراض قاره مدرکه بحواس است چون رنگ و روشنایی و قسم ششم اعراض غیر قاره است چون اعمال و حرکات که از موجودات صادر شود و آن را عمل آورند و تغییر دهند آنها را از حالتی بحالت دیگر و زیاد و کم نکنند آنها را چه اعمال و حرکات بگذرد زیرا که وقتی زیاده از قدر احتیاج از برای آن نباشد و بعد از فراغ از عملی آن عمل زایل شود و حرکتی در آن نباشد و لیکن اثر آن باقی باشد و این نظیر سخن گفتن است که زایل خواهد شد و اثر آن باقی است عمران عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا از خالق که اگر یگانه باشد و چیزی غیر از او نباشد و چیزی با او نباشد پس چرا تغییر کند بآفریدن خلق حضرت فرمود که خداوند قدیم است و بآفریدن خلق تغییر نکند و لیکن بسبب تغییر دادن او خلق تغییر کنند عمران عرض کرد پس بچه چیز ما او را بشناسیم حضرت فرمود بغیر او یعنی بمصنوعات او عرض کرد چیست غیر او فرمود اسم او و صفت او و مشیت او و اشباه اینها و تمام اینها حادث باشند و مخلوق باشند و از تدبیر او بوجود آمده باشند عمران عرض کرد ای سید من پس چیست خدا فرمود نور است باین معنی که راه نماینده است مخلوق را از اهل آسمان و زمین و از برای تو زیاده از این نیست بر من که او را یگانه ثابت کنم عمران عرض کرد ای سید من آیا چنین نیست که خدا ساکت بود پیش از آفریدن خلق و تطلق نمیکرد و پس از آفریدن خلق سخن گفت حضرت فرمود سکوت معنی ندارد مگر بعد از تطلق و مثل این مطلب آنست که نمی‌گویند چراغ ساکت است و سخنگو نیست و در صورتی که مقصود صدور فعلی باشد از چراغ نسبت بما نمی‌گویند چراغ روشنایی داد زیرا که روشنایی از برای چراغ فعل و عمل او نیست و ابراز وجودی نیست چه روشنایی از برای چراغ چیزی غیر او نیست تا اینکه وجود و یا عملی غیر از نفس او حاصل شود پس چون که روشنایی دهد گوئیم روشنایی داد از برای ما بسبب آن روشنایی حاصل شد آیا مطلب بتو واضح شد عمران عرض کرد ای سید من چیزی که من میدانم اینست که واجب الوجود چون آفرید خلق را در صدور این عمل از او حال او تغییر یافت حضرت فرمود ای عمران محال پیدا شد در گفته تو که واجب الوجود او بجهتی از جهات

تغییر یافت و این عارض سریان کرد در ذات او پس ذات او بجهت عروض عارض تغییر نمود ای عمران آیا تغییر نمودن خود آتش تغییر میدهد آتش را و می‌یابی حرارت را که بسوزاند خودش را یا اینکه دیده هرگز که چشم به‌بیند خودش را عمران عرض کرد ندیده‌ام این را ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا که خداوند در خلق است یا خلق در خدا فرمود ای عمران خدا منزله و میرا است از اینها نه او در خلق و نه خلق در او بلند است شأن و مرتبه او از این گونه سخنان و الان تعلیم کنم ترا چیزی که بواسطه آن خدا را بشناسی و لا قوة الا بالله خبر بده مرا از آنچه که تو در آینه هستی یا آینه در تو اگر هیچ یک از شما در دیگری نیستید پس بچه چیز راه یافتی بوجود خودت در آینه ای عمران عرض کرد بروشنائی که میان من و میان آینه است یعنی روشنائی از چشم من بیرون آید و بآینه واقع شود و عکس روشنائی از آینه برمیگردد من خودم را می‌بینم حضرت فرمود آیا این روشنائی را در آینه بیشتر از روشنائی در چشم خود می‌بینی عرض کرد بلی حضرت فرمود پس بنما این روشنائی را بما عمران جواب نداد و ظاهر اینست که سبب سکوتش این بود که جواب خود را فهمید که چنانچه این ضوء را نمیشود دید خدا نیز چنین است حضرت فرمود پس نمی‌بینم این روشنائی را مگر اینکه رهنما شده است ترا و آینه را بر دیگری و این روشنائی نه در تست و نه در آینه و از برای این مطلب مثلثهای بسیار است غیر از این مثل که نمی‌یابد جاهل در گفتگو آن را و لله المثل الا علی پس از آن حضرت رو کرد بمأمون و فرمود وقت نماز شد عمران عرض کرد ای مولای من مسأله مرا قطع مکن قلب من رقیق و نازک شده است حضرت فرمود نماز میگذاریم و عود میکنیم پس آن جناب برخاست و مأمون نیز برخاست و آن جناب میان خانه نماز گذارد و مردم بیرون عقب محمد بن جعفر نماز گزارند پس از آن حضرت و محمد بن جعفر از محل نماز خارج شدند و حضرت برگشت در مجلس و عمران را طلبید و فرمود ای عمران سؤال کن عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا که خدای عز و جل بحقیقت و کنه شناخته می‌شود یا بوصف یعنی می‌شود بکنه او پی برد و یا آنکه بوصف محض او را استدراک توان نمود حضرت فرمود خداوند اولاً خلق را آفرید و ثانیاً خلق را از وجود بدم برد و دوباره ایجاد کند او است یکتا و از اول بوده و همیشه یگانه بود چیزی با او نبود و فرد بود و دومی برای او نبود نه معلوم و نه مجهول و نه کسی که حقیقت او مشخص باشد و نه کسی که حقیقت او تشخیص نشده باشد و نه کسی که مذکور باشد در السنه خلق و نه کسی که فراموش شده باشد در افواه خلق و نه چیزی که واقع شود بر او اسم چیز غیر از ذات او یعنی اینها دویم خدا و با خدا نمیتواند بود حق یگانه و یکتا است نه ابتدا وقتی بود و نه منتهی بوقت خواهد شد نه قیام و نصب او بچیزی بود و نه بچیزی قائم و نصب می‌شود نه بچیزی استناد و اعتماد نمود و نه بچیزی پنهان شد و انصاف او بتمام این صفات پیش از خلق نیز بود زیرا که چیزی غیر از ذات بی‌نیاز او نبود و هر چه من گفتم از این صفات حادث است و ترجمه است و لیکن باینها صفات خدا را میداند و میفهمد هر کس باید بداند و بدان که ایجاد و مشیت و اراده بیک معنی هستند و اسماء آنها سه است و اول ابداع یعنی ایجاد اراده و مشیت خداوند حروف است که حقتعالی حروف را اصل هر چیزی و دلیل و رهنما قرار داده از برای هر چیزی که درک گردیده شود و تمیز دهنده هر مشکلی قرار داده و بسبب این حروف است جدا کردن هر چیزی را از حق و باطل و ساختن و ساخته شده و معنی و غیر معنی و تمام امور بحروف فراهم آید و حقتعالی از برای حروف در وقت ایجاد نمودن معنی غیر از خود این حروف قرار نداد که نهایت این حروف بآن باشد و در خارج وجودی از برای حروف نباشد زیرا که حروف ایجاد شدند بایجاد کردن پس چیزی غیر از ایجاد و حروف نبود که محل ظهور و بروز حروف باشد و نور که مراد وجود و ایجاد است در این مقام اول فعل خداوند است که مزین و روشن نمود خداوند آسمان و زمین را بوجود و حروف ساخته شده و مفعول این فعل است و این حروف این گفتگوها و این عبارات است که حقتعالی بخلق تعلیم نموده و این حروف سی و سه حرف است بیست و هشت حرف از آنها دلالت کند بر لغت عربی و از این بیست و هشت حرف دوازده حرف دلالت کند بر لغت‌های سریانی و عبرانی و از این دوازده حرف پنج حرف است که تغییر داده شده است و در سایر لغات از عجم و سایر اقالیم استعمال می‌شود پس آن بیست و هشت حرف با این پنج حرف که از آن بیست و هشت تغییر داده شده است مجموع اینها سی و سه حرف می‌شود و اما آن پنج حرف بسبب حدوث علل و اسباب مثل انحراف لهجه‌های خلق و اختلاف منطوق آنها شده است که ذکر آنها سزاوار نیست زیاده بر آنچه ذکر شد. «مترجم گوید» که چون عبارت در بعضی از نسخ این طور نسخه شده است که و اما الخمسة المختلفة فبحجج. و مرحوم مجلسی میفرماید در بحار که اظهار اینست که این عبارت این نوع نبوده است و روات بجهت اشتباه امر بر آنها تصحیف کرده‌اند و آن پنج حرف کاف فارسیه است مثل اینکه گویند بگو و جیم سه نقطه است مثل اینکه میگویند چه میگوئی و از سه نقطه است مثل اینکه میگویند: ژاله و باء سه نقطه است مثل اینکه میگویند پیاله و پیاده و باء هندیه است و آن مرحوم بآء هندیه را تفصیل نداده است پس از خلقت حروف قرار داده، حقتعالی حروف را بعد از شماره در آوردن و متقن نمودن شماره آن حروف را فعل خود مثل قول او عز و جل کن فیکون پس لفظ کن از حقتعالی صنع و فاعلست و آنچه بلفظ کن بوجود آید موضوع و مفعولست. پس خلق اول اصل ایجاد است که نه وزن دارد و نه حرکت و نه سمع و نه حس و خلق دویم حروف است که نه وزن دارد و نه رنگ و لیکن مسموعست و موصوف بصفات است و محسوس نیست. و خلق سیم همه اقسام خلقت است یعنی آسمان و زمین و اطعمه و اشربه و غیر آنها که محسوس است و بقوه لامسه میتوان آن را درک نمود و همچنین بقوه باصره پس وجود حقتعالی مقدم است بر ایجاد زیرا که نه پیش از او چیزی بود و نه با او چیزی بود و ایجاد مقدمست بر حروف و حروف بر غیر خود دلالت نکند. مأمون عرض کرد چگونه بر غیر خود دلالت نکند حضرت فرمود زیرا که حقتعالی آنچه از این حروف مرکب نمود از برای معنی مرکب نمود یعنی مفردات اینها معنی ندارد پس بر معنی دلالت ندارد و بر غیر خود دلالت نکند پس چون از اینها چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر یا کمتر مرکب نمود از برای غیر از معنی مرکب نمود و نبود مگر از برای معنی که آن معنی حدوث پیدا کرد و قبل از آن چیزی نبود یعنی قبل از حدوث این معنی از ترکیب معنی متصور نبود از برای مفردات این حروف تا دلالت کند بر چیزی غیر از خود عمران عرض کرد چگونه ما باین مطلب معرفت پیدا کنیم حضرت فرمود باب این معرفت و راه این معرفت آنست که هر گاه نخواهی از این حروف غیر خود این حروف را بدانی ذکر میکنی این حروف را فرد فرد ا ب ت ث ج ح خ تا آخر پس نمی‌یابی از برای اینها معنی غیر از خود اینها پس چون مرکب کنی اینها را و چند حرف اینها را در یک جا جمع کنی و اسم قرار دهی یا صفت از برای آنچه خواسته و بآن وجهی که قصد کرده اینها دلیل شوند بر معانی خود و ترا بخوانند بآنچه اینها را وصف از برای آن قرار داده آیا فهمیدی. عرض کرد بلی حضرت فرمود بدان که رهنمای موصوف صفت است و رهنما و دلیل معنی اسم است و رهنما محدود حد است یعنی شخص انسانی چون خواهد بحقیقت اشیا بی برد باسم و وصف و تعریف بی برد و لیکن اسماء و صفات حقتعالی جمیعاً دلالت کند بر کمال و وجود حق جل و علا و دلالت بر کنه ذات بی‌نیاز او نکنند چنانچه دلالت کنند بر حدود که آن چهار بودن و یا سه بودن و یا شش بودن است و یا امثال آن چه حقتعالی بلندتر و عزیزتر است از اینکه کنه و حقیقت او صفات و اسماء درک شود یا اینکه تحدید شود بطول یا عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و مانند آن و سزاوار جلالت شان و نبالت رتبه حقتعالی نیست که خود را بخلق خود بشناساند بطریقی که مخلوق خود را می‌شناسند چه این مطلب بدیهی است و محتاج برهان نیست چنانچه ذکر شد و لیکن صفات حقتعالی و اسماء او رهنمای وجود او باشند و از آنها شخص بی بوجود حق برد و بموضوع و مخلوق او معرفت باو حاصل شود. پس چون بآثار و علامات صفت و قدرت او معرفت باو پیدا شود شخص طالب را که کنجکاو کند احتیاج نباشد بدیدن از چشم و شنیدن از گوش و مالیدن از دست و احاطه نمودن بقلب و اگر صفات او دلالت نکند بر وجود او و اسماء او رهنما نباشند بودن او و اشیا که واسطه باشند در فهمیدن مطالب از قبیل حواص پنجگانه او را بمعنای او درک نکنند پس عبادت و طاعت بندگان

از برای اسماء و صفات نه از برای معنای او باشد و اگر چنین نباشد معبود یگانه غیر از خداوند خواهد بود زیرا که بنا بر این مطلب صفات و اسماء او غیر از ذات او باشند آیا فهمیدی. عرض کرد بلی ای سید من زیاد کن بیان خود را از برای من، حضرت فرمود بترس و بپرهیز از گفته نادان و کور باطن و اهل گمراهی و ضلالت که گمان میکنند حقتعالی در آخرت عیان باشد و مرئی شود از برای حساب و عقاب و ثواب و رسیدگی در امر بندگان و لیکن در دنیا دیده نشود از برای آنکه بندگان طاعت کنند و امیدوار باشند و اگر در وجود حقتعالی نقصی و یا شکستگی بود در آخرت پدیدار نمیشد و لیکن این قوم بمطلب نرسیدند و از راه نادانی کور و کر شدند از حق و اینست قول حقتعالی که میفرماید «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ» یعنی کسی که در این عالم کور باشد از حقیقتهای موجوده و از موضوعهای گوناگون که هر یک برهانست روشن و دلیلی است متقن بر وجود صانع پی نبرد بذات حق پس در آخرت کور است از معرفت و محروم است از آموزش و مغفرت چه بر صاحبان عقل روشن است که درک نمودن ذات پروردگار و حصول معرفت حضرت کردگار در این دنیا راههای بسیار و واسطه‌های بی‌شمار دارد که در عالم بقا نیست یعنی آن زمان موقع این گونه وقایع نیست در این دنیا محل آنست و کسی که خواهد دانستن این قضیه را برای خود اخذ کند و وجود او درک نمودن ذات او را از خود بدون این طریق طلب کند از برای او از این قسم دانستن بغیر از دوری چیزی حاصل نشود چه حقتعالی علم این را مخصوص ساخته بکسانی که عقل دارند و میدانند و میفهمند. «مترجم گوید» شاید این مطلب کنایه از مقربان خاص حضرت احدیت باشد چون ائمه چه آنها و سائط میان خالق و مخلوق باشند و این گونه مسائل باید از این طایفه علیه مسألت شود. عمران عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدی مرا از ایجاد نمودن که آیا مخلوق است یا غیر مخلوق حضرت فرمود بلکه مخلوقی است ساکن یعنی ایجاد نسبت و ربط است میان علة و معلول پس گویا ساکن است در علت و معلول یا اینکه عرض است قائم بمحل پس مفارقت آن ممکن نیست از محل و ساکن است در محل پس این امر اضافی اعتباری درک نشود در خارج و قابل اشاره حسیه در خارج واقع نشود بلکه عقل آن را انتزاع کند و این مخلوق باشد زیرا که چون غیر حق است پس محدث است و حق او را احداث کرده پس مخلوق او است و چیزی را اطلاق وجود بر آن نتوان نمود مگر پروردگار و خلق او و ثالثی میان این دو نباشد و غیر از این دو نشاید هر چیزی را که حقتعالی آفریده است تجاوز از این نکند که مخلوق او باشد و مخلوقات خداوند مختلف باشند بعضی ساکن باشند و بعضی متحرک و بعضی متخلف و بعضی متفق و حقیقت بعضی معلوم و حقیقت بعضی مجهول و آنچه حد و نهایت بر آن روا باشد مخلوق خداوند باشد و بدان که آنچه حواس تو آن را دریابد آن معنی و مرادی باشد که حواس آن را یافته و هر یک از حواس دلالت کنند بر آنچه حقتعالی در ادراک آن از برای آن یک قوه قرار داده و قلب جمیع آنچه را که حواس درک کنند درک کند و بدان که خداوند یگانه قائم است بدون اندازه و نهایتی از برای او و آفرید خلق را که مقرون باندازه و نهایت باشند و آنچه را که در ابتداء امر آفرید یعنی حروف از خلقت آن دو چیز پدید آمد یکی نفس ایجاد و دیگر ایجاد شده و در یکی از این دو یعنی ایجاد رنگی و یا وزنی و یا قوه دراکه نباشد پس بسبب یکی از این دو که موجود باشد دیگری یعنی ایجاد درک شود و اینها را قرار داد که بخودی خود درک شوند چه موجود بخود موجود درک شود و ایجاد بموجود پس این دو چیز بغیر این دو چیز درک نشوند بلکه بنفس این دو چیز درک شدند و نیافریده چیزی را که فرد و مجرد از تحدید باشد و قائم بخود باشد و در درک آن احتیاج بغیر خود نداشته باشد چه مراد او از این آفرینش دلالت و رهنمائی بوجود و اثبات آن بوده پس حقتعالی یکتا و یگانه است و دویمی با او نیست که او را نصب کند و یا اینکه او را یاری کند و یا اینکه او را مخفی کند از نظر و بمشیت حقتعالی و اذن او بعضی از خلق بیرخی متمسک شوند و حقتعالی را بصفات خود متصف نمودند و این سبب کثرت دوری ایشان شد از حق و اگر متصف نموده بودند حقتعالی را بصفات خودش و مخلوق را نیز بصفات مخلوق متصف کرده بودند هر آینه بفهم و یقین گفته بودند و اختلاف نمیکردند و لیکن چون از این راه ضلالت برآمدند در این ورطه گرفتار شدند و خداوند هدایت کند هر کس را که خواهد براه راست رود. عمران عرض کرد ای سید من شهادت میدهم که خداوند اینست که تو وصف نمودی او را و لیکن یک مسأله دیگر از برای من باقی مانده است. حضرت فرمود سؤال کن آنچه اراده کرده عرض کرد سؤال میکنم ترا از خدای حکیم که در چه چیز است آیا چیزی باو احاطه میکند از چیزی بچیز دیگر یعنی از حالی بحالی آیا احتیاج دارد بچیزی. حضرت فرمود ای عمران خبر میدهم ترا و لیکن تعقل کن در این جوابی که بتو میدهم زیرا که این سؤال مشککتر چیزی است که بر مخلوقین وارد می‌شود در مسائل آنها و نمیفهمد آن را کسی که عقل او متفاوت باشد یعنی حواس او جمع نباشد و کسی که او را نادانی فرو گرفته باشد و لیکن صاحبان عقل که انصاف داشته باشند از فهم آن عاجز نباشند اما اول سؤال‌های تو پس اگر حقتعالی آفریده باشد آنچه را که آفریده است بجهت احتیاج آن هر آینه برسد گوینده را که بگوید از کتم عدم بوجود می‌آورد بجهت احتیاج بآن و همیشه وجود او ثابت و برقرار بوده نه در میان چیزی بوده و نه استناد بچیزی نموده اما مخلوق بعضی از آنها بعضی دیگر را نگاهداری کنند و بعضی از آنها داخل بعضی مخلوق شوند و بعضی از آنها از بعضی دیگر خارج شوند و لیکن خداوند مقدس و بزرگست و بقدری خود مخلوق را نگاهداری میکند و در چیزی داخل نشود و از چیزی بیرون نیاید و بر او گران نباشد حفظ آن و عجز ندارد از نگاهداری آن واحدی کیفیت آن را نداند مگر حقتعالی و کسی که حقتعالی او را مطلع ساخته باشد از پیغمبران او و اهل سر او و کسانی که حافظ امر او باشند و نگهبانان امر او که بشریعت او قائم باشند و امر حقتعالی مثل یک چشم بهم زدن یا نزدیکتر باشد پس چون چیزی خواهد خطاب مستطاب نماید بلفظ کن پس فی الفور بمشیه و اراده او بوجود آید و چیزی از خلق او نزدیکتر باو از چیزی نباشد و نه چیزی دورتر باو از چیزی باشد آیا فهمیدی ای عمران. عرض کرد بلی ای سید من فهمیدم شهادت میدهم که خداوند من بر این نوع است که تو وصف نمودی و او را یگانه ثابت نمودی و شهادت میدهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده خاص او است و مبعوث شده است بدین حق و براستی و درستی پس از آن بسجده افتاد روی بقبله و مسلمان شد. حسن بن محمد النوفلی گوید که چون متکلمین نظر بکلام عمران صابی نمودند و حال اینکه مرد جدلی بود که هرگز کسی در سخنوری او سبقت نموده بود نزدیک حضرت رضا (علیه السلام) نیامدند و چیزی از او سؤال نکردند و چون شام شد مأمون با حضرت رضا (علیه السلام) برخاستند و داخل خانه شدند و مردم متفرق شدند و من با جماعتی از اصحاب بودم که ناگاه محمد بن جعفر فرستاد و مرا احضار نمود من نزد او حاضر شدم گفت ای نوفلی دیدی گفتگوی رفیق خود را بخدا سوگند که من چنین گمانی در حق علی بن موسی الرضا نمی‌بردم که هرگز تفکر نموده باشد در هیچ یک از این مطالب که امروز بیان فرمود و عارف نبودیم که در مدینه تکلم کرده باشد و اصحاب کلام نزد او اجتماع یافته باشند من گفتم که حاجیان نزد او می‌آمدند و از مسائل حلال و حرام خود میپرسیدند و او جواب آنها را میداد و بسا بود که نزد او می‌آمدند و با او محاجه میکردند محمد بن جعفر گفت: ای ابا محمد من بر او می‌ترسم که این مرد یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا اینکه در بلیه او را گرفتار کند تو باو اشاره کن که خود را از امثال این سخنان نگاهدارد و این گونه مطالب نفرماید من گفتم از من قبول نمیکند و مراد این مرد یعنی مأمون امتحان او بود که بدانند نزد او چیزی از علوم پدران او هست یا نه گفت باو بگو که عم تو ناخوش دارد این حرکات ترا و بجهت چندین مصالح دوست میدارد که خود را از این گونه سخنان نگاهداری کند چون برگشتم بمنزل حضرت رضا (علیه السلام) آن چه عم او محمد بن جعفر گفته بود باو خبر دادم. حضرت تبسم نمود و فرمود خداوند عم مرا محافظت کند چه خوب نمیشناسم او را که از چه سبب ناخوش دارد این طور سخنان مرا و فرمود ای غلام برو نزد عمران صابی و او را حاضر کن من عرض کردم فدای وجود کردم من میدانم در کجا است او در نزد بعضی از برادران ماست از شیعیان فرمود باکی ندارد و مال سواری برده او را بیاورید من رقتم و او را حاضر نمودم. حضرت باو فرمود مرحبا و او را مخلع نمود بلباس و اسب باو عطا کرد و ده

هزار درهم باو داد من عرض کردم فدایت شوم عمل جد تو امیر المؤمنین حیدر چنان بمن رسیده «مترجم گوید» شاید مراد این باشد که جد تو این مقدار بمردم نمیداد بلکه تقسیم میکرد بفقرا هر چه داشت و با این که مراد این باشد که جد تو نیز در واقعه مخصوصه مثل تو کرد. حضرت فرمود این نوع دوست میداریم ما یعنی عطای ما چنین است پس آن حضرت فرمود شام آوردند و مرا در طرف راست خود نشاندید و عمران را در طرف چپ خود تا این که از شام خوردن فارغ شدیم حضرت بعمران فرمود بمصاحبت نوفلی برو در منزل خود و صبح نزد ما حاضر شو تا ترا اطعام کنیم بطعام مدینه و بعد از این عمران چنین بود که متکلمین از اصحاب مذاهب نزد او اجتماع مینمودند و امر آن‌ها را باطل میکرد تا این که از او دور میشدند و اجتناب میکردند و مأمون ده هزار درهم باو داد و فضل قدری مال و اسب سواری باو داد و حضرت او را متولی صدقات بلخ نمود که ضبط آن صدقات باوی بود تا اینکه بعطای بی‌شماری رسید. [ترجمه آقاجفی]

عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۴

۲- مناظره حضرت با سلیمان مروزی متکلم سنی:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقَمِيّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيِّ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ التُّوفَلِيّ يَقُولُ: قَدِمَ سَلِيمَانُ الْمَرْزُوبِيُّ مُتَكَلِّمٌ خُرَاسَانَ عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَوَضَلَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ إِيْنِ عَمِيّ عَلِيّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدِمَ عَلَيّ مِنْ الْحَجَّازِ وَهُوَ يُحِبُّ الْكَلَامَ وَأَصْحَابَهُ فَلَا عَلَيْنَكَ أَنْ تَصْبِرَ إِلَيْنَا يَوْمَ التَّرْوِيحِ لِنُنَظِرْتَهُ فَقَالَ سَلِيمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ مِثْلَهُ فِي مَجْلِسِكَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَيَنْتَقِضَ عِنْدَ الْقَوْمِ إِذَا كَلَمْتَنِي وَلَا يَجُوزُ الْإِسْتِقْصَاءُ عَلَيْهِ قَالَ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا وَجَّهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقُوَّتِكَ وَلَيْسَ مَرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ فَقَطَّ فَقَالَ سَلِيمَانُ حَسْبُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِجْمَعُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَخَلْنِي وَادْعُ فَوَجَّهَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ قَدِمَ إِلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَرْوَزٍ وَهُوَ وَاحِدٌ خُرَاسَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ فَإِنْ حَفَّتْ عَلَيْنَكَ أَنْ تَنْجَسَ الْمُصِيرَ إِلَيْنَا فَنَهَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْوُضوءِ وَقَالَ لَنَا تَقَدَّمُونِي وَعِمْرَانَ الصَّابِيَّ مَعَنَا فَصَرْنَا إِلَى الْبَابِ فَأَخَذَ يَأْسِرُ وَخَالِدٌ يَسِدِي فَأَدْخَلَانِي عَلَى الْمَأْمُونِ فَلَمَّا سَلَّمْتُ قَالَ أَيْنَ أَخِي أَبُو الْحَسَنِ أَبْنَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا خَلَّفْتُهُ بَلَيْسَ بِنِيَابَهُ وَأَمَرْنَا أَنْ تَتَقَدَّمَ ثُمَّ فُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ عِمْرَانَ مَوْلَاكَ مَعِي وَهُوَ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ وَمَنْ عِمْرَانُ فُلْتُ الصَّابِيَّ الَّذِي أَسَلَّمَ عَلَى يَدِكَ قَالَ فَلْيَدْخُلْ فَدَخَلَ فَحَرَّبَ بِهِ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا عِمْرَانُ لَمْ تَمُتْ حَتَّى صِرْتَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ الْخُنْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَوَّفَنِي بِكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا عِمْرَانُ هَذَا سَلِيمَانُ الْمَرْزُوبِيُّ مُتَكَلِّمٌ خُرَاسَانَ قَالَ عِمْرَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ يُرْغَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ خُرَاسَانَ فِي النَّظَرِ وَبُنْكَرُ الْبَدَاءِ قَالَ فَلَمْ يَلَا تَنَاطُرُونَهُ قَالَ عِمْرَانُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَدَخَلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَالَ عِمْرَانُ يَا إِيْنِ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا سَلِيمَانُ الْمَرْزُوبِيُّ فَقَالَ لَهُ سَلِيمَانُ أَنْتَ رَضِيَ أَبِي الْحَسَنِ وَبِقَوْلِهِ فِيهِ فَقَالَ عِمْرَانُ قَدْ رَضِيْتُ بِقَوْلِ أَبِي الْحَسَنِ فِي الْبَدَاءِ عَلَى أَنْ يَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ أَحْتَجُّ بِهَا عَلَى نَظْرَانِي مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ قَالَ الْمَأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِيمَا تَشَاجَرَا فِيهِ قَالَ وَمَا أَتَّكَّرْتُ مِنَ الْبَدَاءِ يَا سَلِيمَانُ وَاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَوْ لَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكْ سَيْنَا وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الَّذِي يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُهُ وَيَقُولُ بِدِيحِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ وَيَقُولُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ وَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ وَآخِرُونَ مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِنَّمَا يَعْبُدُونَهُ وَإِنَّمَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ اللَّهِ مَا يُؤْمِنُونَ وَبِقَوْلِهِ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنْفَعُ مِنْ عَمَلِهِمْ إِلَّا فِي كِتَابِ سَلِيمَانَ هَلْ رَوَيْتَ فِيهِ مِنْ آيَاتِكَ شَيْئًا قَالَ نَعَمْ رَوَيْتُ عَنْ أَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمًا مَخْرُوجًا مَكْتُوبًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَعِلْمًا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا يَعْلَمُونَهُ قَالَ سَلِيمَانُ أَحِبُّ أَنْ تُتْرَعَهُ لِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِيَبْيَهْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ أَرَادَ هَلَاكَهُمْ ثُمَّ بَدَأَ لِلَّهِ تَعَالَى فَقَالَ وَذَكَرَ فَإِنَّ الدُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ سَلِيمَانُ زِدْنِي جَعَلْتُ ذَلِكَ قَالَ الرِّضَا لَقَدْ أَخْبَرْتَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّهِ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ أَخْبَرَ فَلَانَا الْمَلِكُ أَنِّي مُتَوَفِّيهِ إِلَى كَذَا وَكَذَا فَآتَاهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ فَأَخْبَرَهُ دَعَا اللَّهُ الْمَلِكُ وَهُوَ عَلَى سَرِيرِهِ حَتَّى سَقَطَ مِنَ السَّرِيرِ وَقَالَ يَا رَبِّ أَجْلِنِي حَتَّى تَشَبَّ طِفْلِي وَ قَضَى بَقِيَّةَ أَمْرِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى ذَلِكَ النَّبِيِّ أَنْ لَيْسَ فَلَانَا الْمَلِكُ فَأَعْلَمَ أَنِّي قَدْ أَنْشَيْتُ فِي أَجْلِهِ وَرَدْتُ فِي عُمُرِهِ إِلَى خَمْسَةِ عَشْرَةِ سَنَةً فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَخْذِبْ فَطُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ إِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ فَأَبْلِغْ ذَلِكَ وَاللَّهُ لَا يَسْتَلُ عَمَّا يَقَعُ ثُمَّ ائْتَفَتْ إِلَى سَلِيمَانَ فَقَالَ أَحْسَبُكَ ضَاهِيَةً الْيَهُودِ فِي هَذَا الْبَابِ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ قَالَ فَالَّتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ يَعْنُونَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ فَزَعَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يُحْدِثُ شَيْئًا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عُلْتُ أَبِيدِهِمْ وَ لَعْنُوا بِمَا فَالُوا وَ لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْمًا سَأَلُوا أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْبَدَاءِ فَقَالَ وَمَا يَنْكُرُ النَّاسُ مِنَ الْبَدَاءِ وَأَنْ يَقِفَ اللَّهُ قَوْمًا يُرْجِيهِمْ لِأَمْرِهِ قَالَ سَلِيمَانُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ إِيْنَا أَنْزَلْنَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلْتُ قَالَ يَا سَلِيمَانُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَقْدَرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا مَا يَكُونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ مِنْ حَيَاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ حَيْرٍ أَوْ سُرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَرَهُ فِي بِلْكَ اللَّيْلَةِ فَهَوَ مِنَ الْمَحْثُومِ قَالَ سَلِيمَانُ أَلَا نَقَدْ فَهَمْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَرْدِي قَالَ يَا سَلِيمَانُ إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُورًا مَوْفُوقَةً عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَفْعَلُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَيَمْخُو مَا يَشَاءُ إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ الْعِلْمُ عَلِمَانٌ فَعِلْمٌ عَلِمَةٌ اللَّهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَمَا عَلِمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَإِنَّهُ يَكُونُ وَلَا يَكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ وَلَا رُسُلَهُ وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْرُوجٌ لَمْ يُظْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ يَقْدَمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيَمْخُو مَا يَشَاءُ وَبُيُتُّ مَا يَشَاءُ قَالَ سَلِيمَانُ لِلْمَأْمُونِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَنْكُرُ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا الْبَدَاءَ وَلَا أَكْذِبُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ يَا سَلِيمَانُ سَلِّ أَبَا الْحَسَنِ عَمَّا بَدَأَ لَكَ وَ عَلَيْنِكَ بِحُسْنِ الْإِسْتِمَاعِ وَالْإِنْصَافِ قَالَ سَلِيمَانُ يَا سَيِّدِي أَسْأَلُكَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلِّ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ مَا تَقُولُ فِيمَنْ جَعَلَ الْإِرَادَةَ اسْمًا وَ صِفَةً مِثْلَ حَيٍّ وَ سَمِيْعٍ وَ بَصِيرٍ وَ قَدِيرٍ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا قُلْتُمْ حَدَّثَتِ الْأَنْبِيَاءُ وَ ائْتَفَلَّتْ لِأَنَّهُ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ تَقُولُوا حَدَّثَتِ الْأَنْبِيَاءُ وَ ائْتَفَلَّتْ لِأَنَّهُ سَمِيْعٌ بَصِيْرٌ فَهَذَا دَلِيْلٌ عَلَى أَنَّهُمَا لَيْسَتَا مِثْلَ سَمِيْعٍ وَ لَا بَصِيْرٍ وَ لَا قَدِيرٍ قَالَ سَلِيمَانُ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلِيمَانُ فَإِزَادَتْهُ غَيْرُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ أَثْبَتَ مَعَهُ شَيْئًا غَيْرَهُ لَمْ يَزَلْ قَالَ سَلِيمَانُ مَا أَثْبَتَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهِيَ مُخَدَّتَةٌ قَالَ سَلِيمَانُ لَا مَا هِيَ مُخَدَّتَةٌ فَصَاحَ بِهِ الْمَأْمُونُ وَ قَالَ يَا سَلِيمَانُ مِثْلَهُ يَعْاينَا أَوْ يَكْبُرُ عَلَيْنِكَ بِالْإِنْصَافِ أَمَا تَرَى مِنْ حَوْلِكَ مِنْ أَهْلِ النَّظَرِ ثُمَّ قَالَ كَلَّمْتُمَا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّهُ مُتَكَلِّمٌ خُرَاسَانَ فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ فَقَالَ هِيَ مُخَدَّتَةٌ يَا سَلِيمَانُ فَإِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَرْوِيًّا كَانَ مُخَدَّنًا وَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُخَدَّنًا كَانَ أَرْوِيًّا قَالَ سَلِيمَانُ إِزَادَتْهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَعِلْمَهُ مِنْهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرَادَ نَفْسَهُ قَالَ لَا قَالَ فَلَيْسَ الْمُرِيدُ مِثْلَ السَمِيْعِ وَ الْبَصِيْرِ قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا أَرَادَ نَفْسَهُ كَمَا سَمِعَ نَفْسَهُ وَ أَبْصَرَ نَفْسَهُ وَعِلْمَ نَفْسَهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَعْنَى أَرَادَ نَفْسَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا وَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا أَوْ سَمِيْعًا أَوْ بَصِيْرًا أَوْ قَدِيرًا قَالَ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفِيْزَادَتِهِ كَانَ ذَلِكَ قَالَ سَلِيمَانُ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَرْوَفُوا بِمُتَكَلِّمِ خُرَاسَانَ يَا سَلِيمَانُ فَقَدْ حَالَ عِنْدَكُمْ عَنْ حَالِهِ وَ تَغَيَّرَ عَنْهَا وَ هَذَا مَا لَا يُؤْصَفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَانْقَطَعَ ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلِيمَانُ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ سَلِّ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْكَ وَ عَنْ أَصْحَابِكَ تَكَلِّمُونَ النَّاسَ بِمَا تَفْقَهُونَ وَ تَعْرِفُونَ أَوْ بِمَا لَا تَفْقَهُونَ وَ لَا تَعْرِفُونَ قَالَ بَلْ بِمَا تَفْقَهُونَ وَ تَعْلَمُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالَّذِي يَعْلَمُ النَّاسَ أَنَّ الْمُرِيدَ غَيْرَ الْإِرَادَةِ وَ أَنَّ الْمُرِيدَ قَبْلَ الْإِرَادَةِ وَ أَنَّ الْفَاعِلَ قَبْلَ الْمَفْعُولِ وَ هَذَا يُبْطَلُ قَوْلُكُمْ أَنَّ الْإِرَادَةَ وَ الْمُرِيدَ شَيْءٌ وَاحِدٌ قَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهُ عَلَى مَا يَعْرِفُ النَّاسُ وَ لَا عَلَى مَا يَقْفَهُونَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرَأَيْتُمْ إِذْ عَشِمْتُمْ عِلْمَ ذَلِكَ بِلا مَعْرِفَةٍ وَ قُلْتُمْ الْإِرَادَةَ كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدَكُمْ عَلَى مَا لَا يَعْرِفُ وَ لَا يَقْعَلُ فَلَمْ



يُجِزُ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلِيمَانُ هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ جَمِيعَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قَالَ سَلِيمَانُ نَعَمْ قَالَ أَلَيْسَ مَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا كَانَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا كَانَ أَيْرِيذُهُمْ أَوْ يَطْوِيهِ عَنْهُمْ قَالَ سَلِيمَانُ بَلْ يَرِيدُهُمْ قَالَ فَارَاهُ فِي قَوْلِكَ قَدْ زَادَهُمْ مَا لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ يَكُونُ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَالْمُرِيدُ لَا غَايَةَ لَهُ قَالَ فَلَيْسَ يُحِيطُ عِلْمُهُ عِنْدَكُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا إِذَا لَمْ يَعْرِفْ غَايَةَ ذَلِكَ وَإِذَا لَمْ يُحِيطْ عِلْمُهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِمَا لَمْ يَعْلَمْ مَا يَكُونُ فِيهِمَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا فُلْتُ لَا يَعْلَمُهُ لِأَنَّهُ لَا غَايَةَ لِهَذَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَصَفَهُمَا بِالْخُلُودِ وَ كَرِهَتْ أَنْ تُجْعَلَ لِهَذَا انْقِطَاعًا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عِلْمُهُ بِذَلِكَ بِمَوْجِبٍ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُمْ لِأَنَّهُ قَدْ يَعْلَمُ ذَلِكَ ثُمَّ يَرِيدُهُمْ ثُمَّ لَا يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ كُلَّمَا تَضَجَّتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ وَ قَالَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ عِطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ فَهَؤُورٌ عَزَّ وَجَلَّ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لَا يَقْطَعُ عَنْهُمْ الزِّيَادَةَ أَرَأَيْتَ مَا أَكَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَ مَا شَرِبُوا لَيْسَ يُخْلِفُ مَكَانَهُ قَالَ بَلَى قَالَ أَلَيْسَ يَقْطَعُ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَ قَدْ أَخْلَفَ مَكَانَهُ قَالَ سَلِيمَانُ لَا قَالَ فَكَذَلِكَ كُلَّمَا يَكُونُ فِيهَا إِذَا أَخْلَفَ مَكَانَهُ فَلَيْسَ بِمَقْطُوعٍ عَنْهُمْ قَالَ سَلِيمَانُ بَلَى يَقْطَعُهُ عَنْهُمْ وَ لَا يَرِيدُهُمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا يُبِيدُ فِيهَا وَ هَذَا يَا سَلِيمَانُ إِنِّطَالَ الْخُلُودِ وَ خِلَافَ الْكِتَابِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَكُمْ مَا تَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ وَ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ عِطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ وَ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ وَ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلِيمَانُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِرَادَةِ فِعْلٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ فِعْلٍ قَالَ بَلَى هِيَ فِعْلٌ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهِيَ مُخَدَّتَةٌ لِأَنَّ الْفِعْلَ كُلَّهُ مُخَدَّتٌ قَالَ لَيْسَتْ بِفِعْلٍ قَالَ فَصَحَّ غَيْرُهُ لَمْ يَزَلْ قَالَ سَلِيمَانُ الْإِرَادَةُ هِيَ الْإِنشَاءُ قَالَ يَا سَلِيمَانُ هَذَا الَّذِي عَشِمُوهُ عَلَى ضِرَارٍ وَ أَصْحَابِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ إِنَّ كُلَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ بَحْرٍ أَوْ بَرٍّ مِنْ كَلْبٍ أَوْ خَنْزِيرٍ أَوْ قِرَدٍ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ إِرَادَةَ اللَّهِ وَ إِنَّ إِرَادَةَ اللَّهِ تَحْيَا وَ تَمُوتُ وَ تَذْهَبُ وَ تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ وَ تَنْجِسُ وَ تَلْبَسُ وَ تَلْبَسُ وَ تَنْظِمُ وَ تَفْعَلُ الْفَوَاحِشَ وَ تَكْفُرُ وَ تُشْرِكُ فَيُبْرَأُ مِنْهَا وَ يُعَادَى بِهَا وَ هَذَا حُدُودُهَا قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ رَجَعْتَ إِلَى هَذَا نَائِيَةً فَأَخْبِرُنِي عَنِ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ أَمْ مَصْنُوعٌ قَالَ سَلِيمَانُ لَا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ تَقْشِرُهُمْ فَلْتُمْ لَمْ يَرِدْ وَ مَرَّةً فَلْتُمْ أَرَادَ وَ لَيْسَتْ بِمَفْعُولٍ لَهُ قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا ذَلِكَ كَقَوْلِنَا مَرَّةً عِلْمٌ وَ مَرَّةً لَمْ يَعْلَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ ذَلِكَ سِوَاهُ لِأَنَّ نَفْيَ الْمَعْلُومِ لَيْسَ بِنَفْيِ الْعِلْمِ وَ نَفْيِ الْمُرَادِ نَفْيِ الْإِرَادَةِ أَنْ تَكُونَ إِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يَرِدْ لَمْ تَكُنْ إِرَادَةً فَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ نَائِبًا وَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُومُ بِمَثَلِ الْبَصَرِ فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بِصِيرًا وَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ الْمُبْصِرُ وَ قَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ نَائِبًا وَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُومُ قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا مَصْنُوعَةٌ قَالَ فَهِيَ مُخَدَّتَةٌ لَيْسَتْ كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ لِأَنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ لَيْسَا بِمَصْنُوعَيْنِ وَ هَذِهِ مَصْنُوعَةٌ قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ قَالَ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْإِنْسَانُ لَمْ يَزَلْ لِأَنَّ صِفَتَهُ لَمْ تَزَلْ قَالَ سَلِيمَانُ لَا لِأَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْهَا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حُرَّاسَانِي مَا أَكْثَرَ غَلْطَكَ أَفَلَيْسَ يَرَادُ بِهِ وَ قَوْلُهُ تَكُونُ الْأَشْيَاءُ قَالَ سَلِيمَانُ لَا قَالَ فَإِذَا لَمْ تَكُنْ يَرَادُ بِهِ وَ لَا مَشِيئَةٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا بِالْمُبَاشَرَةِ فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً ثُمَّ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا فَرَبَّيْنَا مِنْهُمْ فِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا يَغْيِي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحَدِّثُ إِرَادَةَ قَالَ لَهُ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا حَدَّثَ إِرَادَةَ كَانَ قَوْلُكَ إِنَّ الْإِرَادَةَ هِيَ هُوَ أَوْ شَيْءٌ مِنْهُ بِاطِلَالٍ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ أَنْ يُحَدِّثَ نَفْسَهُ وَ لَا يَتَغَيَّرَ عَنْ حَالِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَنِّي بِذَلِكَ أَنَّهُ يُحَدِّثُ إِرَادَةَ قَالَ فَمَا عَنِّي بِهِ قَالَ عَنِّي فِعْلُ الشَّيْءِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَبْلُغُ كَمْ تَرَدُّ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ قَدْ أَخْبَرْتَنِي أَنَّ الْإِرَادَةَ مُخَدَّتَةٌ لِأَنَّ فِعْلَ الشَّيْءِ مُخَدَّتٌ قَالَ فَلَيْسَ لَهَا مَعْنَى قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ عِنْدَكُمْ حَتَّى وَصَفَهَا بِالْإِرَادَةِ بِمَا لَا مَعْنَى لَهُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَعْنَى قَدِيمٌ وَ لَا حَدِيثٌ بَطَلْ قَوْلُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا عَنَيْتُ أَنَّهَا فِعْلٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ قَالَ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَا لَمْ يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولًا وَ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا فِي حَالِهِ وَاحِدَةٌ فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بِأَسْ أُنْتُمْ مَسْأَلَتُكَ قَالَ سَلِيمَانُ فَلْتُ إِنَّ الْإِرَادَةَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ قَالَ كَمْ تُرَدُّ عَلَيْهِ أَنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ فَصِفْتُهُ مُخَدَّتَةٌ أَوْ لَمْ تَزَلْ قَالَ سَلِيمَانُ مُخَدَّتَةٌ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهَا صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ لَمْ تَزَلْ قَالَ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَا لَمْ يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولًا قَالَ سَلِيمَانُ لَيْسَ الْأَشْيَاءُ إِرَادَةً وَ لَمْ يَرِدْ شَيْئًا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سُوِسَتْ يَا سَلِيمَانُ فَقَدْ فَعَلَ وَ خَلَقَ مَا لَمْ يَزَلْ خَلَقَهُ وَ فَعَلَهُ وَ هَذِهِ صِفَةٌ مِنْ لَمْ يَذَرِي مَا فَعَلَ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ سَلِيمَانُ يَا سَيِّدِي فَقَدْ أَخْبَرْتَنِي أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الْمَأْمُونُ وَ يَبْلُغُ يَا سَلِيمَانُ كَمْ هَذَا الْغَلْطُ وَ التَّرْدَادُ اِظْفَعْ هَذَا وَ خُذْ فِي غَيْرِهِ إِذْ لَيْسَتْ تَقْشُرُ عَلَى غَيْرِ هَذَا الرَّدِّ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَقْطَعُ عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ فَيَجْعَلَهَا حِجَّةً تَكَلِّمُ يَا سَلِيمَانُ قَالَ قَدْ أَخْبَرْتَنِي أَنَّهَا كَالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بِأَسْ أَخْبِرُنِي عَنِ مَعْنَى هَذِهِ أَمْ مَعْنَى مُخْتَلِفَةٍ قَالَ سَلِيمَانُ مَعْنَى وَاحِدٌ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَحَّ الْإِرَادَاتُ كُلُّهَا مَعْنَى وَاحِدٌ قَالَ سَلِيمَانُ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ كَانَ مَعْنَاهَا مَعْنَى وَاحِدًا كَانَتْ إِرَادَةُ الْقِيَامِ إِرَادَةَ الْفُجُودِ وَ إِرَادَةُ الْحَيَاةِ إِرَادَةَ الْمَوْتِ إِذَا كَانَتْ إِرَادَتُهُ وَاحِدَةً لَمْ تَتَقَدَّمْ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ كَانَتْ شَيْئًا وَاحِدًا قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّ مَعْنَاهَا مُخْتَلِفَةٌ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبِرُنِي عَنِ الْمُرِيدِ أَوْ الْإِرَادَةِ أَوْ غَيْرِهَا قَالَ سَلِيمَانُ بَلْ هُوَ الْإِرَادَةُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْمُرِيدُ عِنْدَكُمْ مُخْتَلِفٌ إِذْ كَانَ هُوَ الْإِرَادَةُ قَالَ يَا سَيِّدِي لَيْسَ الْإِرَادَةُ الْمُرِيدُ قَالَ فَالْإِرَادَةُ مُخَدَّتَةٌ وَ الْإِرَادَةُ غَيْرُهُ فَهَمُّ وَ زِدْ فِي مَسْأَلَتِكَ قَالَ سَلِيمَانُ فَإِنَّمَا اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِهِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ سَمَّيْتَهُ نَفْسَهُ بِذَلِكَ قَالَ سَلِيمَانُ لَا لَمْ يَسْمُ بِهِ نَفْسَهُ بِذَلِكَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِمَا لَمْ يَسْمُ بِهِ نَفْسَهُ قَالَ قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ بِأَنَّهُ مُرِيدٌ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ أَنَّهُ مُرِيدٌ إِخْتِبَارًا عَنْهُ إِرَادَةً وَ لَا إِخْتِبَارًا عَنْ أَنْ الْإِرَادَةَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِهِ قَالَ سَلِيمَانُ لِأَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَاهِلٌ فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْءَ فَقَدْ أَرَادَهُ قَالَ سَلِيمَانُ أَجَلٌ فَقَالَ لَمْ يَرِدْهُ لَمْ يَعْلَمُهُ قَالَ سَلِيمَانُ أَجَلٌ قَالَ مِنْ أَيْنَ فُلْتُ ذَلِكَ وَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ إِرَادَتَهُ عِلْمُهُ وَ قَدْ يَعْلَمُ مَا لَا يَرِيدُهُ أَبَدًا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَيْنَ شَيْئًا لَتَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ فَهَؤُورٌ يَعْلَمُ كَيْفَ يَذْهَبُ بِهِ وَ هُوَ لَا يَذْهَبُ بِهِ أَبَدًا قَالَ سَلِيمَانُ لِأَنَّهُ قَدْ فَتَرَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يَرِيدُ فِيهِ شَيْئًا قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا قَوْلُ الْيَهُودِ فَكَيْفَ قَالَ تَعَالَى أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ قَالَ سَلِيمَانُ إِنَّمَا عَنِّي بِذَلِكَ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيْهِ قَالَ أَفَيْعُدُ مَا لَا يَبْقَى بِهِ فَكَيْفَ قَالَ يَرِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وَ قَدْ فَتَرَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَمْ يُجِزْ جَوَاباً قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَلِيمَانُ هَلْ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِنْسَانَ يَكُونُ وَ لَا يَرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ الْإِنْسَانَ أَبَدًا وَ أَنَّ الْإِنْسَانَ يَمُوتُ الْيَوْمَ قَالَ سَلِيمَانُ نَعَمْ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ يَكُونُ مَا يَرِيدُ أَنْ يَكُونَ أَوْ يَكُونَ أَوْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ مَا لَا يَرِيدُ أَنْ يَكُونَ قَالَ يَكُونُ قَالَ يَكُونُ قَالَ يَكُونُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا يَعْلَمُ أَنَّ الْإِنْسَانَ حَيٌّ مَبْتُ قَائِمٌ فَاعْبُدْ أَعْمَى بِصِيرٍ فِي حَالِهِ وَاحِدَةً وَ هَذَا هُوَ الْمَحَالُ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكُونُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ قَالَ لَا بِأَسْ فَإِنَّمَا يَكُونُ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَوْ الَّذِي لَمْ يَرِدْ أَنْ يَكُونَ قَالَ سَلِيمَانُ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكُونَ فَصَحَّكَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْمَأْمُونُ وَ أَصْحَابُ الْمُتَمَلَّاتِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ غَلِطْتَ وَ تَرَكْتَ قَوْلَكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِنْسَانَ يَمُوتُ الْيَوْمَ وَ هُوَ لَا يَرِيدُ أَنْ يَمُوتَ الْيَوْمَ وَ أَنَّهُ يَخْلُقُ خَلْقًا وَ أَنَّهُ لَا يَرِيدُ أَنْ يَخْلُقَهُمْ وَ إِذَا لَمْ يُجِزْ الْعِلْمُ عِنْدَكُمْ بِمَا لَمْ يَرِدْ أَنْ يَكُونَ فَإِنَّمَا يَعْلَمُ أَنْ يَكُونَ مَا أَرَادَ أَنْ يَكُونَ قَالَ سَلِيمَانُ فَإِنَّمَا قَوْلِي إِنَّ الْإِرَادَةَ لَيْسَتْ هُوَ وَ لَا غَيْرُهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا جَاهِلٌ إِذَا فُلْتُ لَيْسَتْ هُوَ فَقَدْ جَعَلْتَهَا غَيْرَهُ إِذَا فُلْتُ لَيْسَتْ هِيَ غَيْرُهُ فَقَدْ جَعَلْتَهَا هُوَ قَالَ سَلِيمَانُ فَهَؤُورٌ يَعْلَمُ كَيْفَ يَصْنَعُ الشَّيْءَ قَالَ نَعَمْ قَالَ سَلِيمَانُ فَإِنَّ ذَاتَ الْإِنشَاءِ لِلشَّيْءِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَلَّتْ لِأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ حَسِنَ الْبَيْتَ وَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ يَبْنِي وَ يُحْسِنُ الْخِيَابَةَ وَ إِنَّ لَمْ يَخْطُ وَ يُحْسِنُ صَنْعَةَ الشَّيْءِ وَ إِنَّ لَمْ يَصْنَعْهُ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ يَا سَلِيمَانُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ تَعَمَّ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ تَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ قَالَ سَلِيمَانُ لَيْسَ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفَتَعْلَمُ أَنَّكَ ذَاكَ قَالَ تَعَمَّ قَالَ فَانْتِ يَا سَلِيمَانُ إِذَا أَعْلَمَ مِنْهُ قَالَ سَلِيمَانُ الْمَسْأَلَةُ مُحَالٌ قَالَ مُحَالٌ عِنْدَكَ أَنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَيْءَ مَعَهُ وَ أَنَّهُ سَمِيعٌ بِصِيرٍ حَكِيمٌ قَادِرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَكَيْفَ أَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ حَيٌّ سَمِيعٌ بِصِيرٍ حَكِيمٌ قَادِرٌ عَلِيمٌ حَبِيرٌ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ هَذَا رُدُّ مَا قَالَ وَ تَكْذِيبُهُ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ

يُرِيدُ ضَعْفَ مَا لَا يَدْرِي ضَعْفُهُ وَلَا مَا هُوَ وَإِذَا كَانَ الصَّانِعُ لَا يَدْرِي كَيْفَ يَضَعُ الشَّيْءَ قَبْلَ أَنْ يَضَعَهُ فَإِنَّمَا هُوَ مُتَحَيِّرٌ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا قَالَ سَلِيمَانُ فَإِنَّا الْإِرَادَةُ الْقُدْرَةُ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ يَدْرِي عَلَى مَا لَا يُرِيدُهُ أَبَدًا وَلَا يَدْرِي مِنْ ذَلِكَ لِأَنَّهُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ لَيْسَ شَيْئًا نَدْبَتُهُ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ فَلَوْ كَانَتْ الْإِرَادَةُ هِيَ الْقُدْرَةُ كَانَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَدَهَبَ بِه لِذَرَّتِهِ فَاتَّقَطَّ سَلِيمَانُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا سَلِيمَانُ هَذَا أَعْلَمَ هَاشِمِيٌّ ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ.

از حسن بن محمد نوفلی چنین نقل شده است که: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، مأمون او را احترام بسیار نمود و به او هدایایی داد و گفت: پسر عموم علی بن موسی الرضا از حجاز نزد من آمده است و علم کلام و متکلمین را دوست دارد، لذا مانعی ندارد که روز ترویج برای مناظره با او نزد ما بیایی، سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین! دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در بحث با من شکست می خورد، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل کنم، مأمون گفت: من فقط به این دلیل که قدرت تو را در بحث و مناظره می دانستم به دنبالت فرستادم و تنها خواسته من این است که او را فقط در یک مورد مجاب کنی و ادله او را رد نمایی، سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار و خود شاهد باش. مأمون کسی را نزد حضرت فرستاد و گفت: شخصی از اهل مرو - که در مباحث کلامی در خراسان تک است و برابر ندارد - نزد ما آمده است، اگر برای شما مانعی ندارد، نزد ما بیایید، حضرت برای وضوء برخاستند و به ما فرمودند: شما زودتر بروید، عمران صابی هم با ما بود، حرکت کردیم و به در اطاق مأمون رسیدیم، یاسر و خالد دستم را گرفتند و مرا وارد کردند، وقتی سلام کردم مأمون گفت: برادر امیر المؤمنین! خداوند تعالی او را حفظ فرماید، گفتیم: وقتی ما می آمدیم مشغول پوشیدن لباس بودند، دستور دادند ما زودتر بیاییم، سپس گفتیم: یا امیر المؤمنین! عمران! ارادتمند شما نیز در بیرون خانه است، گفت: عمران کیست؟ گفتیم: صابی، که توسط شما مسلمان شد، گفت: داخل شود، مران داخل شد و مأمون به او خوش آمد گفته او را در محل مناسب جای داد، سپس گفت: ای عمران! نمردی تا بالاخره از بنی هاشم شدی! عمران گفت: سپاس خداوندی را که مرا توسط شما تشرف عنایت فرمود، ای امیر، مأمون گفت: ای عمران! این سلیمان مروزی متکلم خراسان است، عمران گفت: ای امیر المؤمنین! او گمان می کند در خراسان از نظر بحث و مناظره تک است و «بداء» نیز منکر است، مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ عمران گفت: این امر بستگی به خود او دارد، در این هنگام امام رضا علیه السلام وارد شدند و فرمودند: در باره چه صحبت می کردید؟ عمران گفت: یا ابن رسول الله! این شخص سلیمان مروزی است، سلیمان (به عمران) گفت: آیا گفته ابو الحسن را در باره بداء قبول داری؟ عمران گفت: بله، به شرط اینکه دلیلی ارائه بدهند تا بتوانم بر امثال خودم در بحث پیروز شوم. مأمون گفت: یا ابا الحسن! در باره آنچه اینان در آن بحث و مشاجره می کنند چه نظری دارید؟ حضرت فرمودند: ای سلیمان! چطور «بداء» را قبول نداری؟ و حال آنکه خداوند می فرماید: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» (آیا انسان نمی بیند که ما او را در گذشته آفریدیم و او هیچ نبود - آیه لفظش در قرآن سوره مریم آیه ۶۷ بدین صورت است «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ - آیه».) و نیز می فرماید: «وَهُوَ الْغَیْبُ بِيَدِ الْخَلْقِ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (و او همان کسی است که خلقت را آغاز می کند (با خلقت مخلوقات را آغاز می کند) سپس آن را (با آنان را) باز می گرداند - روم ۲۷) و نیز فرموده است: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (پدید آورنده آسمانها و زمین [از هیچ] - بقره ۱۱۷) و نیز: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت می افزاید - فاطر ۱) و می فرماید: «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (خلقت انسان را از گل آغاز نمود - سجده ۷) و می فرماید: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الْكَلِمَ إِذَا نَادَىٰ رَبَّهُ وَمِمَّا يُثُوبُ عَلَيْهِمْ» (و دیگران به انتظار امر خدا گذارده شده اند، یا آنان را عذاب می کند یا بر آنان لطف می کند و توبه شان را می پذیرد - توبه ۱۰۶) و نیز فرموده است: «وَ مَا يَعْزَمُ مِنْ مَعْرَفٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» (هیچ کس پیر و سالخورده نمی شود و نیز عمر هیچ کس کم نمی گردد مگر اینکه در کتابی ثبت و ضبط است - فاطر ۱۱). باری سلیمان گفت: آیا در این باره، از پدران خود، روایت به شما رسیده است؟ فرمودند: بله، از حضرت صادق این روایت برایم نقل شده است که ایشان فرمودند: «خداوند دو علم دارد، علمی مخزون و مکنون و پنهان، که کسی بجز خودش از آن علم آگاهی ندارد، و بداء از آن علم نشأت می گیرد، و علمی که به ملائکه و پیامبرانش تعلیم فرموده است و علماء اهل بیت پیامبر ما نیز از آن آگاهند». سلیمان گفت: دوست دارم این مطلب را از کتاب خداوند برایم ارائه دهی، فرمود: خداوند به پیامبرش می فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» (از آنان اعراض کن، مورد ملامت واقع نخواهی شد - ذاریات ۵۴) خداوند در ابتدا می خواست آنان را هلاک کند، سپس تصمیمش عوض شد و فرمود: «وَ ذَكَرْنَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ مِنَ الْغَيْبِ» (تذکر بده، زیرا تذکر دادن برای مؤمنین نافع است - ذاریات ۵۵) سلیمان گفت: باز هم بفرمائید فدایت شوم! حضرت فرمودند: پدرم از پدرانشان علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: خداوند عز و جل به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که به فلان پادشاه خبر بده که در فلان موقع او را قبض روح خواهم کرد! آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن موضوع مطلع کرد، پادشاه بعد از شنیدن این خبر به دعا و تضرع پرداخت به نحوی که از روی تخت خود به زمین افتاد، او از خداوند چنین درخواست کرد: خداوند! به من مهلت بده تا فرزندم جوان شود و کارم را انجام دهد، خداوند به آن پیامبر وحی فرمود که: نزد پادشاه برو و به او اطلاع بده که مرگ او را به تأخیر انداختم و پانزده سال به عمر او اضافه کردم، آن پیامبر عرض کرد: خدایا! تو خود می دانی که من تا بحال دروغ نگفتم ام، خداوند عز و جل به او وحی فرمود که: تو بنده ای هستی مأمون، این مطلب را به او ابلاغ کن، خداوند در باره کارهایش مورد سؤال واقع نمی شود. آنگاه حضرت رو به سلیمان نموده، فرمودند: گمان می کنم در این موضوع، همانند یهودیان فکر میکنی؟! سلیمان گفت: از چنین چیزی به خدا پناه می برم، مگر یهودیان چه می گویند؟ حضرت فرمودند: یهودیان می گویند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ» (دست خدا بسته است) منظورشان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی کند، خداوند هم در جواب می فرماید: «عُلْتُ أُيُوبِيهِمْ وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا» (دست آنان بسته باد، و لعنت شدند به خاطر گفته هایشان - مائده ۶۴). و نیز عده ای از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام در باره بداء سؤال کردند، پدرم فرمودند: چطور مردم بداء را منکرند، و همچنین اینکه خداوند امر عده ای را برای تصمیم در مورد آنان به تأخیر بیندازد، منکر هستند؟ سلیمان گفت: آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم - قدر: ۱) در رابطه با چه موضوعی نازل شده است؟ حضرت فرمودند: ای سلیمان! در شب قدر، خداوند مقدرات امسال تا سال آینده را، از مرگ و زندگی، خیر و شر و رزق و روزی، همه را مقدر می فرماید، آنچه را در آن شب مقدر نماید، محتوم و قطعی است. سلیمان گفت: حال فهمیدم، قربانت گردم، باز هم بفرمائید. حضرت فرمودند: ای سلیمان! بعضی از امور، در نزد خدا است و منوط و موکول به اراده اوست، آنچه را بخواهد جلو می اندازد و آنچه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو می کند، ای سلیمان! علی علیه السلام می فرمود: علم (خدا) دو نوع است، علمی که خداوند به ملائکه و پیامبرانش آموخته است، که آنچه را که به ملائکه و پیامبرانش آموخته باشد، انجام خواهد شد و به خود و ملائکه و پیامبرانش خلاف نمی کند، و علمی دیگر که در نزد خود اوست و مخزون می باشد و احدی از خلق را بر آن آگاه نساخته است، از ناحیه آن علم است که آنچه را بخواهد جلو می اندازد و هر چه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو میکند و آنچه را بخواهد ثبت می نماید. سلیمان به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین! از امروز به

بعد به خواست خدا، بدها را انکار نخواهم کرد، و آن را دروغ نخواهم پنداشت. مأمون گفت: هر چه می خواهی از ابوالحسن سؤال کن، ولی به این شرط که خوب گوش بدهی و انصاف را رعایت کنی! سلیمان (خطاب بحضرت علیه السلام کرد) گفت: ای آقا! اجازه میدهید سؤال کنم؟ امام فرمودند: هر چه می خواهی سؤال کن، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده را همچون «حی»، «سمیع»، «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بداند چیست؟ حضرت فرمودند: شما می گویند: اشیاء پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است ولی نمی گویند: آنها پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند چون او سمیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» نیستند، سلیمان گفت: او از اول و ازل مرید بوده است (یعنی مَتَّصِف به صفت اراده بوده است). حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا اراده اش چیزی است غیر از او؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته ای! سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی دانم، امام فرمودند: آیا اراده حادث است؟ سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با چنین کسی مکابره می کنی و جواب «سربالا» می دهی؟ انصاف را از دست نده، آیا نمی بینی که در اطرافت از اهل نظر و بحث، نشسته اند؟ سپس گفت: یا ابا الحسن! بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است! حضرت مجدداً سؤال خود را از او پرسیده فرمودند: اراده حادث است ای سلیمان! چون چیزی که ازلی نبود قطعاً حادث است، و اگر حادث نبود، ازلی است، سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست کما اینکه سمع و بصر و علم او از خود اوست، حضرت فرمودند: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: پس «مرید» (اراده کننده) مثل سمیع و بصیر نیست، سلیمان گفت: خود را اراده کرده، همان طور که صدای خود را می شنود و خود را می بیند و به خود آگاه است، حضرت فرمودند: «خود را اراده کرده»، یعنی چه؟ آیا یعنی خواسته که چیزی باشد؟ خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا با اراده خود این گونه شده است؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس این که می گویی: اراده کرده تا حی، سمیع و بصیر باشد معنایی ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است، سلیمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان خندیدند، و حضرت رضا علیه السلام نیز خندیدند و فرمودند: بر متکلم خراسان سخت نگیرید و او را اذیت نکنید، سپس فرمودند: ای سلیمان! بنا بر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد، سلیمان ساکت در جای خود باقی ماند. سپس حضرت رضا علیه السلام به او فرمودند: ای سلیمان! سؤالی از تو دارم، سلیمان گفت: بفرمایید قربانت گردم، حضرت فرمودند: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با مردم بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید؟ گفت: البته بر اساس آنچه می دانیم و می فهمیم، حضرت فرمودند: آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که: اراده کننده، غیر از خود اراده است، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده است، و فاعل غیر از مفعول است، و این مطالب گفته شما را که می گویند: اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می کند، سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساس فهم و دانسته های مردم نیست، امام فرمودند: پس بدون اینکه معرفت و اطلاعی داشته باشید، ادعای علم می کنید و می گویند: اراده نیز مانند سمع و بصر است، و لذا این اعتقاد شما بر اساس عقل و علم نیست، سلیمان جوابی نداشت که مطرح کند سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه را که در بهشت و دوزخ است، علم دارد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا آنچه را که خداوند می داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: حال، اگر موجود شد چگونه ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می تواند چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا صرف نظر می کند؟ سلیمان گفت: اضافه می کند، حضرت فرمود: بنا بر گفته تو- که خداوند اضافه می کند- چیزی به آنها اضافه کرده است که خود نمی دانسته ایجاد خواهد شد (چون فرض بر این بود که تمام آنچه را خدا به وجود آنان در آینده علم داشته، موجود شده است و دیگر چیزی باقی نیست). سلیمان گفت: قربانت گردم، اضافه ها غایت و نهایت ندارند، حضرت فرمودند: پس، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (یعنی بهشت و دوزخ) قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد، چون نهایتی برای آن قابل تصور نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته ها و عقائدی منزّه و بالاتر است. سلیمان گفت: من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایتی ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی وصف فرموده است و لذا ما نخوایم پایانی برای آنها قرار دهیم، حضرت فرمودند: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع نمی نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (هر وقت که پوستهای آنها می پخت، پوستهای جدیدی غیر از پوستهای قدیم، جایگزین آنها می کردیم تا عذاب را بچشند - نساء: ۵۶)، و نیز در مورد بهشتیان فرموده است: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» (عطائی بی پایان - هود: ۱۰۸) و نیز: «وَفَاكِهِمْ كَثِيرٌ وَلَا مَقْطُوعٌ وَلَا مَمْنُوعٌ» (و میوه های فراوان، لا ینقطع و همیشه، بدون اینکه کسی از خوردن آنها مانع شود - واقعه: ۳۳). پس خداوند عزّ و جلّ این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خوردند و می آشامند خداوند چیزی جایگزین آن نمی کند؟ گفت: چرا، حضرت فرمود: آیا حال که بجای آن خوردنی ها و نوشیدنی ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس همچنین است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده ها از اهل بهشت منقطع نشده است و نخواهد شد. سلیمان گفت: خوب، اضافات را از آنها دریغ می کند و چیز اضافی به آنان نمی دهد، حضرت فرمودند: در این صورت آنچه در بهشت و جهنم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب- ای سلیمان- بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (برای آنان هر آنچه بخواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز زیادی و اضافی هست- ق: ۳۵) و نیز می فرماید: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» و نیز فرموده است: «وَمَا لَهُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» (آنان از آنجا، بیرون رانده نمی شوند- حجر: ۴۸) و می فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند- یسین: ۸) و نیز فرموده است: «وَفَاكِهِمْ كَثِيرٌ وَلَا مَقْطُوعٌ وَلَا مَمْنُوعٌ» (سلیمان جوابی نداشت، سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟ گفت: بله فعل است، امام فرمودند: پس محدث (حادث) است زیرا افعال محدث هستند، سلیمان گفت: فعل نیست، حضرت فرمودند: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است، سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است، حضرت فرمودند: ای سلیمان! این سخن، همان چیزی است که بر ضرار و هم مسلکانش عیب گرفته اید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه می رود و می خورد، می آشامد، ازدواج می کند، تولید مثل می کند، ظلم می کند، کارهای زشت انجام می دهد، کافر می شود و مشرک می گردد، و ما از این گفته ها بری هستیم و با آن دشمنی می کنیم و این حدّ آن است. سلیمان گفت: «اراده» مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند: دوباره به حرف اول خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم، مصنوع اند؟ سلیمان گفت: نه،

امام فرمودند: پس چطور اراده را نفی می‌کنید و می‌گوئید: اراده نکرده است و گاهی می‌گوئید: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می‌گوئید: «اراده»، ساخته و مفعول خداوند نیست، سلیمان گفت: این مثل این است که می‌گوئیم: گاهی می‌داند و گاهی نمی‌داند، حضرت فرمودند: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی مراد (اراده شده)، نفی وجود «اراده» است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده ای وجود نداشته است، ولی گاه می‌شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد مثل بصر (بینایی) چه بسا انسان بینا است ولی شیء دیدنی وجود ندارد و علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد. سلیمان گفت: خوب، اراده مصنوع است، حضرت فرمودند: پس محدث است و مانند سمع و بصر نیست، زیرا سمع و بصر مصنوع نیستند و این یکی مصنوع است، سلیمان گفت: اراده صفتی از صفات خداوند است که از ازل بوده است، امام فرمودند: پس انسان هم باید ازلی باشد چون صفت او ازلی سلیمان گفت: نه، زیرا او آن صفت را نساخته است، حضرت فرمودند: ای خراسانی! چقدر اشتباه می‌کنی! آیا با اراده و گفته او، اشیاء ایجاد نمی‌شود؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمود: پس اگر نه با اراده و مشیت و دستور خدا است و نه مستقیماً اشیاء را خلق می‌کند، پس این موجودات چگونه ایجاد شده‌اند؟ خداوند برتر و والاتر از اینها است. سلیمان جوابی نداد. حضرت فرمودند: در مورد این آیه شریفه: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمْرُنَا مَتْرُفٌ فِيهَا» (هر گاه اراده کنیم که شهر و سرزمینی را نابود سازیم به مترفین آن دیار دستوری میدهم و آنان در آنجا به فسق و فجور می‌پردازند - اسراء: ۱۶) آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه، این است که خداوند اراده را ایجاد می‌کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر اراده را ایجاد می‌کند، این گفته تو که می‌گوئی: اراده همان خداست و یا جزئی از اوست، باطل خواهد بود، زیرا خدا، خود را ایجاد نمی‌کند، و از حالت فعلی خود تغییر نمی‌نماید، خداوند والاتر از این است، سلیمان گفت: منظور خداوند این نیست که اراده ای ایجاد می‌کند، حضرت فرمودند: پس منظور چیست؟ گفت: منظور این است که کاری انجام می‌دهد، حضرت فرمودند: وای بر تو! چقدر این مطلب را تکرار می‌کنی؟ من که گفتم اراده محدث است، زیرا فعل و ایجاد شیء محدث است، سلیمان گفت: پس اصلاً معنایی ندارد، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، خدا خود را وصف کرده، و اراده را وصف خود قرار داده، اراده ای که معنی ندارد، پس اگر اراده نه معنای ازلی داشته باشد و نه معنای حادث، این حرف شما که می‌گوئید: «خداوند از ازل اراده می‌کرده است» باطل خواهد بود، سلیمان گفت: منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خداوند است، حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی چیزی که ازلی است نمی‌تواند در آن واحد هم مصنوع باشد هم محدث و هم قدیم و ازلی؟ سلیمان جوابی نداد. سپس امام رضا علیه السلام فرمودند: عیبی ندارد، سؤال را تمام کن، سلیمان گفت: آیا اراده صفتی از صفات خداست؟ حضرت فرمودند: چقدر این مطلب را برای من تکرار می‌کنی؟ صفتش محدث است یا ازلی؟ سلیمان گفت: محدث است، حضرت فرمودند: پس اراده محدث است، اگر چه از صفات ازلی و ذاتی خداوند باشد؟ پس خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت علیه السلام فرمودند: چیزی که ازلی باشد مفعول و مصنوع نخواهد بود. سلیمان گفت: اشیاء عین اراده نیستند، (همان طور که ضرار می‌گوید) و خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت فرمودند: وسوسه می‌کنی، آیا چیزی را که آفرینش و ساختن آن را اراده نکرده، آفریده است؟ این حالت، حالت کسی است که نمی‌داند چه می‌کند، خداوند از این سخن منزّه و برتر است. سلیمان گفت: آقا! من که عرض کردم اراده مثل سمع و بصر و علم است. مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر این حرف غلط را تکرار می‌کنی؟! این سخن را قطع کن و به سراغ مطلب دیگری برو چون نمی‌توانی جواب دیگری بدهی، حضرت فرمودند: رهایش کن ای امیر مؤمنین! صحبتش را قطع نکن، چون آن را دلیل حقایق خود قلمداد می‌کند، ادامه بده سلیمان، گفت: عرض کردم که اراده مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، بگو ببینم آیا اراده یک معنی دارد یا دارای معانی مختلف است؟ سلیمان گفت: یک معنی دارد، حضرت فرمودند: پس آیا معنای تمام اراده‌ها یک چیز است؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر معنای تمام اراده‌ها یک چیز باشد، باید اراده قیام، همان اراده قعود باشد، و اراده زندگی نیز همان اراده مرگ، اگر اراده خداوند یک چیز باشد، هیچ کدام از مرادهای خدا بر دیگری تقدّم نخواهد داشت و هیچ یک با آن دیگری تفاوت نخواهد کرد، و همگی یک چیز خواهند بود، سلیمان گفت: معناها با هم متفاوتند، حضرت فرمودند: خوب، حالا بگو، آیا مرید همان اراده است یا چیز دیگری است؟ سلیمان گفت: او، همان اراده است، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است، سلیمان گفت: سرورم! اراده همان مرید نیست، حضرت فرمودند: پس اراده حادث است و گر نه لازم می‌آید که چیز دیگری همراه خداوند باشد، این مطلب را خوب بفهم، و باز سؤال را ادامه بده. سلیمان (در حالی که گوئی سخن خود را پس گرفته بود) گفت: نه، بلکه اسمی است از اسماء خدا، حضرت فرمودند: آیا خود چنین نامی بر خویش نهاده است؟ سلیمان گفت: نه او چنین نامی بر خود نگذاشته است، حضرت فرمودند: پس تو حق نداری نامی بر او بگذاری که او خود با چنین نامی خود را خوانده است، سلیمان گفت: ولی او خودش، خویش را مرید وصف کرده است، حضرت فرمودند: او که خود را مرید وصف نموده است معنایش این نیست که خواسته بگوید: او اراده است، و یا اینکه اراده نامی از نامهای اوست، سلیمان گفت: چون اراده اش عین علم اوست، حضرت فرمودند: ای نادان! اگر خداوند به چیزی عالم است آیا معنایش این است که آن را اراده کرده است؟! سلیمان گفت: بله البته، حضرت فرمودند: حال، اگر آن را اراده نکند آیا بدین معنی است که بدان علم و آگاهی ندارد؟! سلیمان گفت: بله البته، حضرت فرمودند: از کجا چنین سخنی می‌گویی؟ و چه دلیلی داری بر اینکه اراده خدا عین علم اوست؟ و حال آنکه گاه می‌شود خدا چیزی را می‌داند ولی ابد آن را اراده نمی‌کند، از جمله این آیه شریفه: «وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد - اسراء: ۸۶) و خداوند می‌داند چگونه آن را ببرد، ولی هرگز این کار را نخواهد کرد، سلیمان گفت: زیرا خدا از کار فارغ شده و دست از کار کشیده و بر آنچه مقدر فرموده چیزی نخواهد افزود، حضرت فرمودند: این سخن یهود است، اگر حرف شما درست باشد پس چگونه خداوند می‌فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (مرا بخوانید تا خواسته‌های شما را اجابت کنم - مؤمن: ۶۰) سلیمان گفت: منظورم این است که او بر این کار تواناست، حضرت فرمودند: آیا وعده ای می‌دهد که به آن وفا نخواهد کرد؟! پس چطور فرموده است: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (هر آنچه خواهد در خلقت اضافه می‌نماید - فاطر: ۱) و نیز فرموده است: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (خداوند هر آنچه را خواهد محو می‌کند و هر آنچه را خواهد ثابت می‌نماید، و ام الكتاب در نزد اوست - رعد: ۳۹) حال، از کارها فارغ شده است؟! سلیمان جوابی نداشت. حضرت فرمودند: آیا خداوند می‌داند که انسانی موجود خواهد شد و حال آنکه اراده نکرده است که ابد انسانی خلق کند؟ و آیا خداوند می‌داند که انسانی امروز می‌میرد و حال آنکه اراده نکرده است که امروز بمیرد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس آیا آنچه را که اراده کرده می‌داند که موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ سلیمان گفت: میدانند که هر دو موجود خواهند شد، حضرت فرمودند: در این صورت او می‌داند که یک انسان در آن واحد هم زنده است هم مرده، هم ایستاده است هم نشسته، هم نایبنا است و هم بینا، و این محال است. سلیمان گفت: قربانت گردم، او می‌داند که یکی از آن دو موجود خواهد شد، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، حال کدامیک موجود می‌شوند، آنچه را اراده کرده یا آنچه را اراده نکرده است؟! سلیمان گفت: آنچه را اراده کرده است، حضرت رضا علیه السلام و مأمون و علمای حاضر در مجلس خندیدند، حضرت فرمودند: اشتباه کردی و گفته اول خودت

را رها کردی، در اول گفته بودی که: «او می داند که انسانی امروز خواهد مرد و حال آنکه او اراده نکرده است که امروز بمیرد و مخلوقات را خلق می کند و حال آنکه خودش نمی خواهد آنان را خلق کند» پس وقتی که از نظر شما جایز نیست که علم به آنچه که اراده نکرده تعلق گیرد پس فقط آنچه را اراده کرده می داند. سلیمان گفت: حرف من این است که: اراده نه خداست و نه غیر خدا، حضرت فرمودند: ای جاهل! وقتی می گویی: خدا نیست در واقع قبول کرده ای که غیر خداست، و وقتی می گویی: اراده خدا نیست، در واقع قبول کرده ای که آن خداست، سلیمان پرسید: آیا خداوند میدانند چگونه چیزی را خلق کند؟ حضرت فرمودند: بله، سلیمان گفت: معنی این حرف این است که [از ازل] آن چیز وجود داشته است. حضرت فرمودند: حرف محالی می زنی، زیرا چه بسا کسی بتائی بلد است ولی خانه ای نمی سازد، یا خیاطی بلد است ولی خیاطی نمی کند، یا ساختن چیزی را بلد است ولی هرگز آن را نمی سازد، سپس حضرت فرمودند: آیا خدا خودش می داند که واحد است و چیزی بهمراهش نیست؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: مطلب، چیزی را بهمراه خدا ثابت می کند؟ سلیمان گفت: نمی داند که واحد است و چیزی با او نیست، حضرت فرمودند: آیا تو این را می دانی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس تو از خداوند داناتری! سلیمان گفت: اصلاً، این موضوع محال است، حضرت فرمودند: از نظر تو محال است که خداوند واحد باشد و چیزی با او نباشد و میع و بصیر و حکیم و علم و قادر باشد؟ گفت: بله، (۱) حضرت فرمودند: پس خداوند چگونه خود خبر داده است که واحد است، زنده است، سمیع و بصیر است، حکیم، قادر، علیم و خبیر است؟ در حالی که (طبق گفته تو) خودش این مطالب را نمی داند؟ سخن تو رد سخن خود و تکذیب آن است، خداوند از این سخن منزّه است. سپس حضرت ادامه دادند: پس چگونه می خواهد چیزی را که نمی شناسد و ساختنش را بلد نیست، بسازد؟ صانعی که قبل از ساختن یک چیز، نمی داند که چگونه باید آن را بسازد، در واقع حیران است و سرگردان، و خداوند از این موضوع منزّه است و والا تر. سلیمان گفت: اراده همان قدرت است، حضرت فرمودند: خداوند عز و جلّ بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است چون خداوند فرموده: «وَلَيْسَ شَيْئًا لَتَذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی کرده ایم، خواهیم برد- اسراء: ۸۶) و اگر اراده همان قدرت می بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت، سلیمان در جواب درماند. مأمون گفت: ای سلیمان! او عالمترین هاشمی است. و سپس حاضرین مجلس را ترک کردند. [ترجمه مستفید و غفاری]

عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۹

۳- مناظره حضرت با علی بن محمد جهم در عصمت انبیاء:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الهمداني رضي الله عنه و الحسین بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكنث و علي بن عبد الله الوزاعي رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال حدثنا القاسم بن محمد البرمكي قال حدثنا أبو الصلت الهروي قال: لما جمع المأمون بعلي بن موسى الرضا عليه السلام أهل المقالات من أهل الإسلام و الدنات من اليهود و النصارى و المجوس و الصابيين و سائر أهل المقالات فلم يبق أحد إلا و قد أزمه حجة كانه اليم حجراً قام إليه علي بن محمد بن الجهم فقال له يا ابن رسول الله أ تقول بعصمة الأنبياء قال نعم قال فما تعمل في قول الله عز و جل و عصي آدم ربّه فعوى و في قوله عز و جل و ذا التون إذ ذهب مغاضباً فظن أن لن نقدر عليه و في قوله عز و جل في يوسف عليه السلام و لقد همّت به و هم بها و في قوله عز و جل في داود طرّاً داوداً أنما فتناه و قوله تعالى في نبيه محمد صلى الله عليه و آله و تحفي في نفسك ما الله مبديه فقال الرضا عليه السلام و يحك يا علي إنني الله و لا تشب إلى أنبياء الله الفواحش و لا تأول كتاب الله بربك فإن الله عز و جل قد قال و ما تعلم تأويله إلا الله و الزاسخون و أما قوله عز و جل في آدم و عصي آدم ربّه فعوى فإن الله عز و جل خلق آدم حجة في أرضه و خليفة في بلاده لم يخلفه ليجتة و كانت المعصية من آدم في الجنة لا في الأرض و عصمته تجب أن يكون في الأرض ليمت مقادير أمر الله فلما أهبط إلى الأرض و جعل حجة و خليفة عصم بقوله عز و جل إن الله اضطفى آدم و نوحاً و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين و أما قوله عز و جل و ذا التون إذ ذهب مغاضباً فظن أن لن نقدر عليه إنما ظن بعصية ربه أن لا تسمع قول الله عز و جل و إنما إذا ما ابتلاه فقدر عليه ربه أني ضيق عليه ربه و لو ظن أن الله لا يقدر عليه لكان قد كفر و أما قوله عز و جل في يوسف و لقد همّت به و هم بها فإنها همّت بالمعصية و هم يوسف يقتلها إن أجزته لعظم ما تدأخله تصرف الله عنه قتلها و الفاحشة و هو قوله عز و جل كذلك ليصرف عنه السوء و الفحشاء يعني القتل و الزناء و أما داود عليه السلام فما يقول من قبلكم فيه فقال علي بن محمد بن الجهم يقولون إن داود عليه السلام كان في مخرابه يصلي فتصوّر له إبليس على صورة طير أحسن ما يكون من الطيور فقطع داود صلته و قام ليأخذ الطير فخرج الطير إلى الدار فخرج الطير إلى السطح فصعد في طلبه فسقط الطير في دار أوريا بن حناب فأطعم داود في أتر الطير فإذا بامرأة أوريا تعسبل فلما نظر إليها هواها و كان قد أخرج أوريا في بعض عزوانه فكتب إلى صاحبه أن قدّم أوريا أمام الثابوت فقدم فظفر أوريا بالمشرى فصعب ذلك على داود فكتب إليه ثانية أن قدّمه أمام الثابوت فقدم فقتل أوريا فتزوج داود بامرأته قال فصرّب الرضا عليه السلام بيده على جبهته و قال إننا لله و إننا لله زاجعون لقد نسبتم نبياً من أنبياء الله إلى التهاون بصلاته حتى خرج في أتر الطير ثم بالفاحشة ثم بالقتل فقال يا ابن رسول الله فما كان خطيئته فقال و يحك إن داود إنما ظن أن ما خلق الله عز و جل خلقاً هو أعلم منه فبعث الله عز و جل إليه الملكين فتسوّرا المخراب فقالا خصمان يعني بغضنا على بغضنا فاحكم بيننا بالحق و لا تشطط و اهدنا إلى سواء الصراط إن هذا أحيى له تشع و تشعون نعمة و لي نعمة واحدة فقال أكفليها و عزني في الخطاب فعجل داود عليه السلام على المدعى عليه فقال لقد ظلمك بسؤال نعجتك إلى نعاجه و لم يسأل المدعي البيئته على ذلك و لم يقبل على المدعى عليه فيقول له ما تقول فكان هذا خطيئته رسم الحُكم لا ما ذهبتُم إليه أ لا تسمع الله عز و جل يقول يا داود إننا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى إلى آخر الآية فقال يا ابن رسول الله فما قصته مع أوريا فقال الرضا عليه السلام إن المرأة في أيام داود عليه السلام كانت إذا ماتت بغلها أو قتل لا تتزوج بعده أبداً و أول من أباح الله له أن يتزوج بامرأة قتل داود عليه السلام فتزوج بامرأة أوريا لما قتل و انقضت عدتها منه فذلك الذي شق على الناس من قبل أوريا و أما محمد صلى الله عليه و آله و قول الله عز و جل و تحفي في نفسك ما الله مبديه و تحشى الناس و الله أحق أن تحشى الله عز و جل عرف نبيه صلى الله عليه و آله أسماء أزواجه في دار الدنيا و أسماء أزواجه في دار الآخرة و أنهن أمهات المؤمنين و إحداهن من سمي له زينب بنت جحش و هي يومئذ تحت زيد بن حارثة فأحفي اسمها في نفسه و لم يبده لكتلها يقول أحد من المؤمنيين إنّه قال في امرأة في بيت رجل إنّه إحدى أزواجه من أمهات المؤمنين و تحشى قول المؤمنيين فقال الله عز و جل و تحشى الناس و الله أحق أن تحشاه يعني في نفسك إن الله عز و جل ما تولى تزويج أحد من خلفه إلا تزويج حواء من آدم عليه السلام و زينب من رسول الله صلى الله عليه و آله بقوله فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها الآية و فاطمة من علي عليه السلام قال فبكي علي بن محمد بن الجهم فقال يا ابن رسول الله أنا ثابت إلى الله عز و جل من أن أنطق في أنبياء الله عليهم السلام بعد يومي هذا إلا بما ذكرته.

از ابو الصلت هروي مروی است که چون مأمون ملعون سخنوران اهل اسلام و ادیان مختلفه از يهود و نصاری و مجوس و صابین و سایر سخنگویان را در نزد حضرت علی بن موسی الرضا جمع نمود احدی برنخواست سخنوری کند مگر آنکه حضرت او را الزام نموده و ساکتش مینمود و حجت او را رد میفرمود و بطوری او را ساکت میکرد که گویا لقمه

سنگی در دهان او بود که قادر بر تکلم نبود در آن وقت علی بن محمد الجهم برخاست و عرض کرد یا ابن رسول الله آیا قائل هستی باینکه انبیاء عصمت داشتند و هیچ معصیتی از آنها صادر نمیشد حضرت فرمود بلی عرض کرد پس چه میکنی در قول حقتعالی « وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ » حضرت آدم علیه السلام معصیت کرد پس گمراه شد و در قول حقتعالی « وَ ذَا الَّذِي إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ » یاد کن ای پیغمبر صاحب ماهی را که مراد یونس بن متی است چون بیرون رفت از میان قوم خود در حالی که خشمناک بود بر ایشان پس گمان برد که ما قدرت نداریم بر او و در قول حقتعالی در حق یوسف « وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا » و هر آینه قصد کرد زلیخا یوسف را و قصد کرد یوسف زلیخا را و در قول حقتعالی در حق داود « وَ ظَنَّ ذَاوُدُ أَنَّهَا فَتْنَةٌ » و گمان برد داود که ما او را بفتنه انداختیم و در قول حقتعالی نسبت به پیغمبر اکرم خود (صلی الله علیه و آله) « وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ » و پنهان میکنی در قلب خود چیزی را که خداوند ظاهر بسازد آن را یعنی میل کردن بزینت زینت جحش حضرت رضا (علیه السلام) باو فرمود وای بر تو ای علی از خدا بترس نسبت مده به پیغمبران خدا این عملهای شنیعه را و کتاب خدا را برای خود تفسیر مکن حقتعالی خود فرموده « وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أَلَّا يَسْخُوْنَ فِي الْعِلْمِ » و نمیداند تاویل آنچه مشابهاست و حمل آن بر معنی مراد او مگر خدا که آن را فرو فرستاده است و کسانی که ثابت قدماند در دانش و متمکن هستند در بینش که علمای اهل ایمان باشند اما قول حقتعالی در حق آدم (علیه السلام) که فرمود « وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ » حقتعالی آدم را حجت قرار داد در زمین خود و خلیفه قرار داد در بلاد و شهرهای خود و او را از برای بهشت خلق نفرموده بود و معصیتی که از آدم سر زد در بهشت بود نه در زمین و عصمت او باید در زمین باشد تا واجبات الهی را با تمام رساند پس چون آدم (علیه السلام) بر زمین فرود آمد و حجت و خلیفه خدای عز و جل شد معصوم شد بقول حقتعالی « إِنَّ اللَّهَ إِسْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ » و اما قول حق تعالی « وَ ذَا الَّذِي إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ » لفظ ظن در آیه شریفه بمعنی (استیقن) است یعنی یونس یقین پیدا کرد که خدا رزق او را بر او تنگ نگیرد و بنا بر این لن تقدیر معنی او لن تضیق است آیا نشنیده‌ای قول حقتعالی را که میفرماید « وَ أَمَا إِذَا مَا ابْتَلَا فَقَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ » یعنی ضیق علیه و اگر یونس چنین گمان کرده بود که خدا قدرت ندارد البته کافر میشد و اما قول حقتعالی در حق یوسف « وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا » زلیخا قصد معصیت نمود و یوسف قصد کرد کشتن زلیخا را اگر زلیخا اجبار کند او را چه سخت شده بود اصرار زلیخا و رفت و آمد او پس حقتعالی گردانید از یوسف قتل زلیخا و عمل زشت را چنانچه میفرماید « كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشَّوْءَ » القتل و الفحشاء یعنی الزنا همچنین نموده‌ایم یوسف را برهان روشن تا بگردانیم از وی بدی را یعنی قتل زلیخا و عمل را و فحشاء زشت را یعنی زنا را و اما داود پس چه میگویند پیشینیان شما در حق او علی بن محمد الجهم عرض کرد که میگویند داود (علیه السلام) در محراب عبادت نماز میگذازد در آن حال ابلیس بشکل مرغی جلوه‌گر شد که نیکوترین مرغان بود. داود نماز خود را قطع کرد و برخاست که آن مرغ را بگیرد مرغ در اندرون خانه رفت و او از عقب آن مرغ رفت و آن مرغ پرید بروی بام داود در طلب آن مرغ بالا رفت بر بام آن مرغ خود را انداخت در اندرون خانه اوری بن حنان، داود در عقب آن مرغ در خانه اوری روان شد ناگاه زن اوری را دید که غسل میکرد پس چون نظر داود (علیه السلام) بان زن افتاد مایل شد بوی و در بعضی از غزوات اوری را فرستاد تا جدال کند و بسالار و بزرگی که از جانب او مأمور بود نوشت که اوری پیش جنگ قرار دهد او نیز بنا بر فرموده داود اوری را پیش جنگ قرار داد اوری بمشکران ظفر یافت و این مطلب بر داود گران آمد تا نوبت نوشت باو که اوری را در جلو تابوت پیش آهنگ قرار ده او چنین کرد اوری (ره) کشته شد داود زن او را تزویج کرد، راوی گوید که چون حضرت رضا (علیه السلام) این مطلب را استماع نمود دست خود را بر پیشانی مبارک آشنا کرد و فرمود « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » پیغمبری از پیغمبران نسبت دادید که بی اعتنائی کرد بنماز هنگامی که در عقب مرغ بیرون رفت پس از آن او را بعمل زشت نسبت دادید پس از آن بقتل او را نسبت دادید عرض کرد یا ابن رسول الله پس چه چیز بود خطای داود. حضرت فرمود وای بر تو گمان کرد که حقتعالی کسی را دانتر از او نیافریده حقتعالی دو فرشته مبعوث نمود پس بالا رفتند در خانه که محل عبادت او بود و گفتند که ما خصم یک دیگریم بعضی از ما بر برخی دیگر ستم کرده است پس حکم کن در میان ما براستی و درستی و در حکم کردن بر ما جور مکن و از حق دور مشو و راه نما ما را براه میانه که طریق عدلست و یکی از آن دو نفر گفت ای داود بدرستی که این مرد برادر منست در دین و یا در صداقت و الفت و یا در شرکت و خلقت و او را نود و نه میش است و مرا یک میش است و بمن گفته است که مرا کفیل گردان تا از برای خود کفایت کنم آن میش را با سایر اموال خود یعنی آن میش را نصیب من گردان و تملیک من کن تا در تحت تصرف من باشد و غلبه کرده بمن در این مخاطبه و مجادله و نگذاشته که من در آن تعلق کنم و سخنی گویم داود (علیه السلام) تعجیل نموده و بمدعی علیه گفت که ستم کرده است بر تو برادر تو بخواستن میش تو و اضافه کردن آن را بسوی میشهای خود پس داود از مدعی شاهد بر این مطلب نخواست و پس از آن رو نکرد بمدعی علیه که باو بگوید تو چه میگوئی اینست خطای داود در تعجیل کردن حکم نه چیزی را که شما میگوئید نشنیده‌ای قول حقتعالی را که بداود میفرماید « يَا ذَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ » تا آخر آیه‌ی داود بدرستی که ما گردانیم ترا جانشین در روی زمین یعنی تدابیر امور بندگان را در کف کفایت تو نهادیم همچنان که سلاطین غیر خود را خلیفه و جانشین خود میگردانند در بعض بلاد و تدبیر آن بلاد را بدو تفویض میکنند پس حکم کن میان مردمان بحق و راستی یعنی بوفق امر ما اثبیا را در موضع خود وضع نما عرض کرد یا ابن رسول الله پس چیست قصه داود (علیه السلام) با اوری حضرت فرمود در زمان داود (علیه السلام) چنین رسم شده بود که هر وقت زنی شوهر او وفات میکرد یا کشته میشد بعد از شوهر خود هرگز باید بکسی شوهر نکند پس اول کسی را که حقتعالی مباح کرد از برای او که تزویج کند زنی را که شوهر او کشته شده باشد حضرت داود بود پس آن جناب تزویج کرد زن اوری را بعد از آنکه اوری کشته شد و عده آن ضعیفه منقضی شد و این مطلب بر مردم گران آمد اما پیغمبر اکرم محمد (صلی الله علیه و آله) که خداوند عز و جل به او فرمود « وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ » چون که حقتعالی در دار دنیا اسماء زنان پیغمبر را قبل از وقوع باو فرمود چنانچه اسماء زنان او را در آخرت نیز باو شناسانید و باو فرمود که این نسوان مادرهای مؤمنین هستند و حقتعالی یکی از زنهایی را که از برای پیغمبر گرامی خود اسم برد زینب بنت جحش بود و زینب در آن زمان زن زید بن حارثه بود جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نام او را در قلب خود مخفی داشت و اظهار ننمود تا اینکه منافقین بگویند که پیغمبر زنی را که الان در حباله و تصرف کسی دیگر است و در خانه کسی دیگر است یکی از زنهای خودش شمرده است و او را از مادرهای مؤمنین دانسته است چون آن جناب از قول منافقین ترسید حقتعالی این آیه را نازل کرد « وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ » یعنی در قلب خود ترس میداری از مردم و حقتعالی سزاوارتر است باینکه از او خشیت داشته باشی و حقتعالی متولی نشد تزویج احدی از خلق خود را مگر تزویج حوا به آدم و زینب بر رسول بنا فرموده خود « فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا » تا آخر آیه و فاطمه بعلی (علیهما السلام) راوی گوید که علی بن محمد بن الجهم گریه کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله من توبه کردم که بعد از این روز در حق انبیاء سخنی نگویم مگر به آنچه تو فرمودی. [ترجمه آقاجنی]

**ييوست شماره پنج: برخی مناظرات پیامبر اکرم ﷺ**

برای نمونه می توان به حدیث زیر اشاره کرد:

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَلِيٍّ: بَنِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَنْظُرُ الْيَهُودَ وَالْمُشْرِكِينَ إِذَا عَابَتُوهُ وَ يُحَاجُّهُمْ؟ قَالَ بَلَى مَرَارًا كَثِيرَةً مِنْهَا مَا حَكَى اللَّهُ مِنْ قَوْلِهِمْ - وَ قَالَوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَعْشَى فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ؟ إِلَى قَوْلِهِ رَجُلًا مَسْخُورًا وَقَالُوا - لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْفَرَأَنْ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَ قَالَوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْفُجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَكَ إِلَى قَوْلِهِ كِنَابًا تَقْرَأُهُ ثُمَّ قِيلَ لَهُ فِي آخِرِ ذَلِكَ لَوْ كُنْتَ نَبِيًّا كَمَا وَسَّيْنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الصَّاعِقَةَ فِي مَسْأَلَتِنَا إِلَيْكَ لِأَنَّ مَسْأَلَتَنَا أَشَدُّ مِنْ مَسَائِلِ قَوْمِ مُوسَى لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ قَاعِدًا ذَاتَ يَوْمٍ بِمَكَّةَ بِنَاءِ الْكَعْبَةِ إِذِ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ رُؤَسَاءِ قُرَيْشٍ مِنْهُمْ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ الْمَخْزُومِيُّ وَ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ بْنُ هِشَامٍ وَ أَبُو جَهْلٍ وَ الْأَعَاضُ بْنُ وَائِلٍ الشَّهْجِيُّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ وَ كَانَ مَعَهُمْ جَمْعٌ مِمَّنْ يَلِيهِمْ كَثِيرٌ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي تَقَرُّرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَفْرَأُ عَلَيْهِمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ عَنِ اللَّهِ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَقَدْ اسْتَفْضَلْنَا أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَ عَظَمَ حَظُّهُ فَتَعَالَوْا نَبْدًا يَتَّقِرُ بِهِ وَ تَكْبِيهِ وَ تَوْبِيخِهِ وَ الْإِخْتِجَاجِ عَلَيْهِ وَ إِظْطَالِ مَا جَاءَ بِهِ لِيَهْتُونَ حَظُّهُ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ يُصَعِّرَ قَدْرَهُ عِنْدَهُمْ فَلَعَلَّهُ يَنْزِعُ عَمَّا هُوَ فِيهِ مِنْ غَيْهِ وَ بَاطِلِهِ وَ تَمَزُّدِهِ وَ طُغْيَانِهِ فَإِنِ انْتَهَى وَ إِلَّا عَامَلْنَاكَ بِالسَّيْفِ الْبَاطِرِ قَالَ أَبُو جَهْلٍ قَمَنْ ذَا الَّذِي يَلِي كَلِمَتَهُ وَ مَجَادِلَتَهُ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ أَنَا إِلَى ذَلِكَ أَفَمَا تَرْضَانِي لَهُ فَرْنَا حَسِيبًا وَ مُجَادِلًا كَفِيًّا قَالَ أَبُو جَهْلٍ بَلَى فَآتُوهُ بِأَجْمَعِهِمْ فَابْتَدَأَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيُّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ دَعَوَى عَظِيمَةٌ وَ قُلْتَ مَقَالًا هَائِلًا زَعَمْتَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ مَا يَتَّبِعِي رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَالِقِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَنْ يَكُونَ مِثْلَكَ رَسُولُهُ يَشْرِبُ مِثْلَنَا كَمَا تَأْكُلُ وَ تَشْرَبُ كَمَا تَشْرَبُ وَ تَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ كَمَا تَمْشِي - فَهَذَا مَلِكُ الرُّومِ وَ هَذَا مَلِكُ الْفَرَسِ - لَا يَتَّبِعَانِ رَسُولًا إِلَّا كَثِيرَ الْمَالِ عَظِيمَ الْحَالِ لَهُ فَضُورٌ وَ دُورٌ وَ فَسَاطِيطٌ وَ خِيَامٌ وَ عِبِيدٌ وَ حُدَّامٌ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَوْقَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِمْ فَهَمَّ عِبِيدُهُ وَ لَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَكَانَ مَعَكَ مَلِكٌ يَصُدُّكَ وَ نُشَاهِدُكَ بَلْ لَوْ آوَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا نَبِيًّا لَكَانَ إِنَّمَا يَبْعَثُ إِلَيْنَا مَلَكًا لَا بَشَرًا مِثْلَنَا مَا أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَّا رَجُلًا مَسْخُورًا وَ لَسْتُ نَبِيًّا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ يَبِيَّ مِنْ كَلَامِكَ شَيْءٌ؟ قَالَ بَلَى لَوْ آوَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا رَسُولًا لَبَعَثَ أَجَلٌ مَنْ فِيهَا يَبِينُنَا أَكْثَرَهُ مَالًا وَ أَحْسَنَهُ حَالًا فَهَلَّا أَنْزَلَ هَذَا الْفَرَأَنْ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَهُ عَلَيْكَ وَ ابْتَعَنَكَ بِهِ رَسُولًا عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ إِمَّا الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ بِمَكَّةَ وَ إِمَّا عُرْوَةَ بِنْتُ مَسْعُودٍ التَّقْفِيَّ بِالطَّائِفِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ يَبِيَّ مِنْ كَلَامِكَ شَيْءٌ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ بَلَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْفُجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَكَ هَذِهِ قَائِمًا ذَاتَ أَحْجَارٍ وَ عِرَّةٍ وَ جِبَالٍ تَكْسُحُ أَرْضَهَا وَ تُحْفِزُهَا وَ تُجْرِي فِيهَا الْعُيُونُ فَإِنَّمَا إِلَى ذَلِكَ مُخْتَابُونَ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَ عَسَبٌ فَتَأْكُلُ مِنْهَا وَ تُطْعَمُنَا وَ تَفْجَرُ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا خِلَالَ تِلْكَ التَّخْيِيلِ وَ الْأَغْطَابِ تَفْجِرًا - أَوْ تُسْقِطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنا كِسْفًا فَإِنَّكَ قُلْتَ لَنَا وَ إِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يُقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ فَلَعَلَّنَا نَقُولُ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قِيْلًا تَأْتِي بِهِ وَ بِهِمْ وَ هُمْ لَنَا مَقَابِلُونَ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ تُطْعِمُنَا مِنْهُ وَ تُغْنِيْنَا بِهِ فَلَعَلَّنَا نَطْفِي وَ إِنَّا كَفَلْنَا لَنَا - كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفِيٍّ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى ثُمَّ قَالَ أَوْ تَرْفَعِي فِي السَّمَاءِ أَوْ تَصْعَدِي فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّكَ أَوْ لِبُعُودِكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِنَابًا تَقْرَأُهُ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ الْمَخْزُومِيِّ وَ مَنْ مَعَهُ بِأَنْ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ رَسُولِي وَ صَدُوقُهُ فِي مَقَالِهِ إِنَّهُ مِنْ عِنْدِي ثُمَّ لَا أَدْرِي يَا مُحَمَّدُ إِذَا قَمَلْتَ هَذَا كُلَّهُ أَوْ مِنْ بَكَ أَوْ لَا أَوْ مِنْ بَكَ لَوْ رَفَعْتَنَا إِلَى السَّمَاءِ وَ فَتَحْتَ أَبْوَابَهَا وَ أَدْخَلْتَنَاهَا لَقَلْنَا إِنَّمَا سَكَّرْتَ أَبْصَارَنَا وَ سَحَرْتَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ ابْتِي شَيْءٌ مِنْ كَلَامِكَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ رَدِّتَهُ عَلَيْكَ كِفَايَةً وَ بَلَغَ مَا يَبِيَّ شَيْءٌ فَقُلْ مَا بَدَا لَكَ وَ أَصْحَبُ عَنْ نَفْسِكَ إِنْ كَانَ لَكَ حُجَّةٌ وَ إِنَّمَا يَمَّا سَأَلْنَاكَ بِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ السَّمَاعُ لِكُلِّ صَوْتٍ وَ الْعَالَمُ بِكُلِّ شَيْءٍ تَعْلَمُ مَا قَالَهُ عِبَادُكَ فَانْزِلْ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ وَ قَالَوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ إِلَى قَوْلِهِ رَجُلًا مَسْخُورًا ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ تَبَارَكَ الَّذِي إِذَا شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَاتٍ تُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يُجْعَلُ لَكَ فَضُورًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ فَالْعَلَّكَ نَارَكَ بَعْضُ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَ ضَاقَ بِهِ صَدْرُكَ الْآيَةَ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ وَ قَالَوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَفَضِي الْأَمْرَ إِلَى قَوْلِهِ وَ لَلْبَشَرِ عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَمَا ذَكَرْتَ مِنْ آتِي أَكُلِ الطَّعَامِ كَمَا تَأْكُلُونَ وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَجْلِ هَذَا أَنْ أَكُونَ لِلَّهِ رَسُولًا فَإِنَّمَا الْأَمْرُ لِلَّهِ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ وَ هُوَ مَخْمُودٌ وَ لَيْسَ لَكَ وَ لَا لِأَخِي الْإِغْتِرَاضَ عَلَيْهِ يَلْمُ وَ كَيْفَ لَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ كَيْفَ أَفْقَرَ بَعْضًا وَ أَعْرَى بَعْضًا وَ أَدَلَّ بَعْضًا وَ أَصَحَّ بَعْضًا وَ أَسْقَمَ بَعْضًا وَ شَرَفَ بَعْضًا وَ وَضَعَ بَعْضًا وَ كُلُّهُمْ مِمَّنْ يَأْكُلُ الطَّعَامَ ثُمَّ لَيْسَ لِلْفُقَرَاءِ أَنْ يَقُولُوا لِمَ أَفْقَرْتَنَا وَ أَعْنَيْتَهُمْ وَ لَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَصْغَاءِ أَنْ يَقُولُوا لِمَ شَرَّفْتَهُمْ وَ لَا لِلزَّمَنِيِّ وَ الضَّعْفَاءِ أَنْ يَقُولُوا لِمَ أَرْزَقْتَنَا وَ صَحَّحْتَهُمْ وَ لَا لِلدُّلَاءِ أَنْ يَقُولُوا لِمَ أَدَلَّيْنَا وَ أَعَزَّزْتَهُمْ وَ لَا لِغِيَاثِ الصُّورِ أَنْ يَقُولُوا لِمَ قَبَحْتَنَا وَ جَمَلْتَهُمْ بَلْ إِنْ قَالَوا ذَلِكَ كَانُوا عَلَى رَبِّهِمْ رَادِّينَ وَ لَهُ فِي أَحْكَامِهِ مُنَازِعِينَ وَ بِهِ كَافِرِينَ وَ لَكَانَ جَوَابُهُ لَهْمَا أَنَّ الْمَلِكَ الْخَافِضَ الرَّافِعَ الْمُغْنِيَّ الْمُهَفِّزَ الْمُعَزِّزَ الْمُدَبِّرَ الْمُصَحِّحَ الْمُسْفِمْ وَ أَنْتُمْ الْعَبِيدُ لَيْسَ لَكُمْ إِلَّا التَّسْلِيمُ لِي وَ الْإِتْقَانُ لِحُكْمِي فَإِنْ سَلَّمْتُمْ كُنْتُمْ عِبَادًا مُؤْمِنِينَ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ كُنْتُمْ بِي كَافِرِينَ وَ بِعُقُوبَاتِي مِنَ الْهَالِكِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ فَلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ بَعْضِي أَكُلُ الطَّعَامَ وَ يُوْحَى إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ بَعْضِي قُلْ لَهُمْ أَنَا فِي الْبَشَرِيَّةِ مِثْلَكُمْ وَ لَكِنْ رَبِّي خَصَنِي بِالْبُيُوتَةِ دُونَكُمْ كَمَا يَخْصُ بَعْضُ الْبَشَرِ بِالْبَيْتِ وَ الصَّحَّةِ وَ الْجَمَالِ دُونَ بَعْضٍ مِنَ الْبَشَرِ فَلَا تُنْكِرُوا أَنْ يَخْصِيَنِي أَيْضًا بِالْبُيُوتَةِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ آيَةُ مَا قَوْلُكَ هَذَا مَلِكُ الرُّومِ وَ مَلِكُ الْفَرَسِ لَا يَبْعَثَانِ رَسُولًا إِلَّا كَثِيرَ الْمَالِ عَظِيمَ الْحَالِ لَهُ فَضُورٌ وَ دُورٌ وَ فَسَاطِيطٌ وَ خِيَامٌ وَ عِبِيدٌ وَ حُدَّامٌ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَوْقَ هَؤُلَاءِ كُلِّهِمْ فَهَمَّ عِبِيدُهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَهُ التَّذْيِيرُ وَ الْحَكْمُ لَا يَفْعَلُ عَلَى طَنِّكَ وَ حُسْبَانِكَ وَ لَا بِافْتِرَاحِكَ بَلْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ وَ هُوَ مَخْمُودٌ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ لِيُعَلِّمَ النَّاسَ دِينَهُمْ وَ يَدْعُوَهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ وَ يَكْفِي نَفْسَهُ فِي ذَلِكَ آتَاءَ اللَّيْلِ وَ نَهَارَهُ فَلَوْ كَانَ صَاحِبَ فَضُورٍ يَخْتَجِبُ فِيهَا وَ عِبِيدٌ وَ حُدَّامٌ يَسْتُرُونَ عَنْ النَّاسِ أَنْ لَيْسَ كَاتِبَ الرِّسَالَةِ تُصَيِّغُ وَ الْأُمُورُ تَتَّبَطِّأُ وَ مَا تَرَى الْمَلُوكَ إِذَا اجْتَجَبُوا كَيْفَ يَجْرِي الْفَسَادُ وَ الْقَبَاحُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِهِ وَ لَا يَشْعُرُونَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّمَا بَعَثَنِي اللَّهُ وَ لَا مَالٌ لِي لِيُعَزِّقَكُمْ قُدْرَتَهُ وَ قُوَّتَهُ وَ أَنَّهُ هُوَ النَّاصِرُ لِرَسُولِهِ وَ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى قِتْلِهِ وَ لَا مَنَعُهُ فِي رِسَالَتِهِ فَهَذَا بَيْنَ فِي قُدْرَتِهِ وَ فِي عَجْرَتِهِ وَ سَوْفَ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِكُمْ فَاسْعُدْكُمْ قِتْلًا وَ أَسْرًا ثُمَّ يُظْفِرُنِي اللَّهُ بِبِلَادِكُمْ وَ يَسْتَوْلِي عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ دُونِكُمْ وَ دُونَ مَنْ يُؤَافِقُكُمْ عَلَى دِينِكُمْ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ آيَةُ مَا قَوْلُكَ لِي لَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَكَانَ مَعَكَ مَلِكٌ يَصُدُّكَ وَ نُشَاهِدُكَ بَلْ لَوْ آوَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْنَا نَبِيًّا لَكَانَ إِنَّمَا يَبْعَثُ مَلَكًا لَا بَشَرًا مِثْلَنَا فَالْمَلَكُ لَا تُشَاهِدُهُ حَوَاسِكُمْ لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ هَذَا الْهَوَاءِ لَا عِيَانُ مِنْهُ وَ لَوْ شَاهَدْتُمُوهُ بِأَنْ يَزَادَ فِي قُوِّي أَبْصَارَكُمْ لَقَلْتُمْ لَيْسَ هَذَا مَلَكًا بَلْ هَذَا بَشَرٌ - لِأَنَّهُ إِنَّمَا كَانَ يَظْهَرُ لَكُمْ بِصُورَةِ الْبَشَرِ الَّذِي الْفُتْمُوهُ لَتَفْهَمُوا عَنْهُ مَقَالَتَهُ وَ تَعْرِفُوا خِطَابَهُ وَ مُرَادَهُ فَكَيْفَ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ صَدَقَ الْمَلِكُ وَ أَنَّ مَا يَقُولُهُ حَقٌّ بَلْ إِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا وَ أَظْهَرَ عَلَى يَدِهِ الْمُعْجَزَاتِ الَّتِي لَيْسَتْ فِي طَبَائِعِ الْبَشَرِ الَّذِينَ قَدْ عَلِمْتُمْ صَمَاتِرَ قَوْلِهِمْ فَتَعْلَمُونَ بِعَجْرَتِكُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِ أَنَّهُ مُعْجَزَةٌ وَ أَنَّ ذَلِكَ شَهَادَةٌ مِنَ اللَّهِ بِالصِّدْقِ لَهُ - وَ لَوْ ظَهَرَ لَكُمْ مَلَكٌ وَ ظَهَرَ عَلَى يَدِهِ مَا يَعْجِزُ عَنْهُ الْبَشَرُ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ مَا يَدُلُّكُمْ أَنْ لَيْسَ فِي طَبَائِعِ سَائِرِ أَجْنَاسِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى يَصِيرَ ذَلِكَ مُعْجِرًا لَا تَرَوْنَ أَنَّ الطُّيُورَ الَّتِي تَطِيرُ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْهَا بِمُعْجِرٍ لِأَنَّ لَهَا أَجْنَاسًا يَفِغُ مِنْهَا مِثْلَ طَيْرَانِهَا وَ لَوْ أَنَّ آدَمِيًّا

طَارَ كَطَائِرِهَا كَانَ ذَلِكَ مُعْجَزًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَهَّلَ عَلَيْكُمُ الْأَمْرَ وَجَعَلَهُ بَحِيثٌ تَهْوَمُ عَلَيْكُمْ حُجَّتُهُ وَأَنْتُمْ تَقْتَرِحُونَ عَمَلَ الصَّعْبِ الَّذِي لَا حُجَّةَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَّا قَوْلُكَ مَا أَنْتَ إِلَّا رَجُلٌ مَسْخُورٌ فَكَيْفَ أَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي فِي صِحَّةِ التَّمْيِيزِ وَالْعَقْلِ فَوْقَكُمْ - فَهَلْ جَرَّبْتُمْ عَلَيَّ مِنْذُ نَشَأْتُ إِلَى أَنْ اسْتَكْمَلْتُ أَرْبَعِينَ سَنَةً خَزِيَّةً أَوْ ذَلَّةً أَوْ كَذِبَةً أَوْ خِيَانَةً أَوْ عَطَأً مِنَ الْقَوْلِ أَوْ سَمَهَا مِنَ الرَّأْيِ أَتَطَّلُونَ أَنْ رَجُلًا يَتَمَتَّعُ طَوْلَ هَذِهِ الْمُدَّةِ بِحَوْلِ نَفْسِهِ وَفُوتِهَا أَوْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَفُوتِهِ وَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ - أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا إِلَى أَنْ يُبْشِرُوا عَلَيْكَ عَمَى بِحُجَّةٍ أَكْثَرَ مِنْ دَعَاوِيهِمْ بِالْبَاطِلَةِ الَّتِي بَيَّنَّ عَلَيْكَ تَحْصِيلَ بُطْلَانِهَا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمَّا قَوْلُكَ - لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمِ الْوَلِيدِ بْنِ الْفَغِيْرَةِ بِمَكَّةَ أَوْ غُرَّةٍ بِالطَّائِفِ فَإِنَّ اللَّهَ لَيْسَ يَسْتَعْظِمُ مَالَ الدُّنْيَا كَمَا تَسْتَعْظِمُهُ أَنْتَ وَلَا يَخْطُرُ لَهُ عِنْدَهُ كَمَا لَهُ عِنْدَكَ - بَلْ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا عِنْدَهُ تَعْدِلُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى كَافِرًا بِهِ مَخَالِفًا لَهُ شَرِيَّةَ مَاءٍ وَ لَيْسَ قِسْمَةُ اللَّهِ إِلَيْكَ بَلِ اللَّهُ هُوَ الْقَاسِمُ لِلرَّحْمَاتِ وَالْقَاعِلُ لِمَا يَشَاءُ فِي عِبِيدِهِ وَ إِمَائِهِ وَ لَيْسَ هُوَ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يَخَافُ أَحَدًا كَمَا تَخَافُهُ أَنْتَ لِمَالِهِ وَ حَالِهِ فَعَرَفْتَهُ بِالْبُتُوَّةِ لَذَلِكَ وَ لَا يَمَنْ يَطْمَعُ فِي أَحَدٍ فِي مَالِهِ أَوْ فِي حَالِهِ كَمَا تَطْمَعُ أَنْتَ فَتَخْضَعُ بِالْبُتُوَّةِ لَذَلِكَ وَ لَا يَمَنْ يَحِبُّ أَحَدًا مَحَبَّةَ الْهَوَاءِ كَمَا تَحِبُّ أَنْتَ فَتَقْدَمُ مِنْ لَا يَسْتَحِقُّ التَّقْدِيمَ وَ إِنَّمَا مَعَامَلَتُهُ بِالْعَدْلِ فَلَا يُؤْتِي إِلَّا بِالْعَدْلِ لِأَفْضَلِ مَرَاتِبِ الدِّينِ وَ جَلَالِهِ إِلَّا الْأَفْضَلَ فِي طَاعَتِهِ وَ الْأَخْدَى فِي حُدْمَتِهِ وَ كَذَلِكَ لَا يُؤَخَّرُ فِي مَرَاتِبِ الدِّينِ وَ جَلَالِهِ إِلَّا أَنْسَدُهُمْ تَبَاطُؤًا عَنْ طَاعَتِهِ - وَ إِذَا كَانَ هَذَا صِفَتَهُ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى مَالٍ وَ لَا إِلَى حَالٍ بَلْ هَذَا الْمَالُ وَ الْحَالُ مِنَ تَقْضِيلِهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ عَلَيْهِ صَرِيحَةٌ لِرَبِّ لَأَرْمَةَ فَلَا يَقَالُ لَهُ إِذَا تَقَضَّضْتَ بِالْمَالِ عَلَى عِبْدٍ فَلَا يَدَّ أَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيْهِ بِالْبُتُوَّةِ أَيْضًا لِأَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ إِكْرَاهُهُ عَلَى خِلَافِ مِرَادِهِ وَ لَا إِزْمَامُهُ لِقَضَائِهِ لِأَنَّهُ تَقَضَّلَ قَبْلَهُ بِعَمَلِهِ أَوْ لَا تَرَى يَا عَبْدَ اللَّهِ كَيْفَ أَغْنَى وَاحِدًا وَ قَتَحَ صُورَتَهُ وَ كَيْفَ حَسَّنَ صُورَةَ وَاحِدٍ وَ أَفْقَرَهُ وَ كَيْفَ شَرَّفَ وَاحِدًا وَ أَفْقَرَهُ وَ كَيْفَ أَغْنَى وَاحِدًا وَ وَضَعَهُ ثُمَّ لَيْسَ لِهَذَا الْغَنِيِّ أَنْ يَقُولَ هَلَّا أَضِيفَ إِلَى بَسَارِي جَمَالِ فَلَانَ وَ لَا لِلْجَمِيلِ أَنْ يَقُولَ هَلَّا أَضِيفَ إِلَى جَمَالِي مَالِ فَلَانَ وَ لَا لِلشَّرِيفِ أَنْ يَقُولَ هَلَّا أَضِيفَ إِلَى شَرَفِي مَالِ فَلَانَ وَ لَا لِلْوَضِيعِ أَنْ يَقُولَ هَلَّا أَضِيفَ إِلَى ضِعْفِي شَرَفِ فَلَانَ وَ لَكِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يُقَسِّمُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يُعْطِلُ كَمَا يَشَاءُ - وَ هُوَ حَكِيمٌ فِي أَعْمَالِهِ مَخْمُودٌ فِي أَعْمَالِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى - وَ فَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ يَا مُحَمَّدٌ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مِيسِرَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَأَخْرَجْنَا بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ أَمْوَالَهُمْ هَذَا إِلَى مَالِي ذَلِكَ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَى سِلْعَةٍ هَذَا وَ إِلَى حُدْمَتِهِ فَتَرَى أَجَلَ الْمُلُوكِ وَ أَغْنَى الْأَغْنِيَاءِ مُخْتِاجًا إِلَى أَفْقَرِ الْفُقَرَاءِ فِي ضَرْبٍ مِنَ الضَّرْبِ - إِنَّمَا سِلْعَةٌ مَعَهُ لَيْسَتْ مَعَهُ وَ إِنَّمَا حُدْمَةٌ يَضْلُجُ لَهَا لَا يَبْهَتُهَا لِذَلِكَ الْمَلِكِ أَنْ يَسْتَعْفِيهِ إِلَّا بِهِ وَ إِنَّمَا بَابٌ مِنَ الْعُلُومِ وَ الْحِكْمِ هُوَ قَبِيحٌ إِلَى أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنْ هَذَا الْقَبِيحِ فَهَذَا الْقَبِيحُ يَخْتِاجُ إِلَى مَالِ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْغَنِيِّ وَ ذَلِكَ الْمَلِكُ يَخْتِاجُ إِلَى عِلْمِ هَذَا الْقَبِيحِ أَوْ رَأْيِهِ أَوْ مَعْرِفَتِهِ ثُمَّ لَيْسَ لِلْمَلِكِ أَنْ يَقُولَ هَلَّا أَجْتَمَعَ إِلَى مَالِي عِلْمَ هَذَا الْقَبِيحِ وَ لَا لِلْقَبِيحِ أَنْ يَقُولَ هَلَّا أَجْتَمَعَ عَلَى رَأْيِي وَ عِلْمِي وَ مَا أَنْصَرَفَ فِيهِ مِنْ قَتُونِ الْحِكْمَةِ مَالِ هَذَا الْمَلِكِ الْغَنِيِّ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُرُبًا يُثَمَّرُ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْ لَهُمْ - وَ رَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ أَيُّ مَا يَجْمَعُهُ هَؤُلَاءِ مِنْ أَمْوَالِ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ آمَّا قَوْلُكَ - لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا إِلَى آخِرِ مَا قُلْتَهُ فَإِنَّكَ قَدِ افْتَرَحْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ - أَشْيَاءَ مِنْهَا مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ لَمْ يَكُنْ بُرْهَانًا لِنُبُوَّتِهِ وَ /رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرْتَفِعُ عَنْ أَنْ يَنْتَعِمَ بِجَهْلِ الْجَاهِلِينَ وَ يَخْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا حُجَّةَ فِيهِ وَ مِنْهَا مَا لَوْ جَاءَكَ بِهِ كَانَ مَعَهُ هَلَاكُكَ وَ إِنَّمَا يُؤْتَى بِالْحُجَجِ وَ الْبُرْهَانِ لِيُزَكَّى عِبَادَ اللَّهِ الْإِيمَانَ بِهَا لَا لِيَهْلِكُوا بِهَا فَإِنَّمَا افْتَرَحْتَ هَلَاكُكَ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ وَ أَعْلَمُ بِمَصَالِحِهِمْ مِنْ أَنْ يَهْلِكَهُمْ كَمَا تَقْتَرِحُونَ وَ مِنْهَا الْمَحَالُ الَّذِي لَا يَصِحُّ وَ لَا يَجُوزُ كَوْنُهُ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يُعَزِّفُكَ ذَلِكَ وَ يَطْمَعُ مَعَادِيرِكَ وَ يَضِيقُ عَلَيْكَ سَبِيلَ مَخَالِفَتِهِ وَ يُلْجِئُكَ بِحُجَجِ اللَّهِ إِلَى تَصْدِيقِهِ حَتَّى لَا يَكُونَ لَكَ عَنْهُ مَحِيدٌ وَ لَا مَحِيضٌ وَ مِنْهَا مَا قَدِ اعْتَرَفْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَنَّكَ فِيهِ مُعَانِدٌ مُتَمَرِّدٌ لَا تَقْبَلُ حُجَّةً وَ لَا تُضْعِي إِلَى بُرْهَانٍ وَ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَدَوَّاهُ عَذَابُ اللَّهِ التَّأْرُلُ مِنْ سَمَائِهِ فِي حُجْمِهِ أَوْ بِسُيُوفِ أَوْلِيَائِهِ فَمَا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا بِمَكَّةَ هَذِهِ - فَإِنَّمَا دَاثَ أَحْجَابٍ وَ ضُخُورٍ وَ جِنَابٍ تَكْسُخُ أَرْضَهَا وَ تَخْفِزُهَا وَ تُجْرِي فِيهَا الْعَيُونَ فَإِنَّمَا إِلَى ذَلِكَ مُخْتِاجُونَ فَإِنَّكَ سَأَلْتَ هَذَا وَ أَنْتَ جَاهِلٌ بِدَلَالِ اللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ لَوْ فَعَلْتَ هَذَا أَكُنْتُ مِنْ أَجْلِ هَذَا نَبِيًّا قَالَ لَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَأَيْتَ الطَّائِفَ الَّتِي لَكَ فِيهَا بَسَاتِينٌ أَمَا كَانَ هُنَاكَ مَوَاضِعٌ فَاسِدَةٌ صَغْبَةٌ أَصْلَحْتَهَا وَ ذَلَّلْتَهَا وَ كَسَحْتَهَا وَ أَجْرَبْتَ فِيهَا غَيْبًا اسْتَنْبَطْتَهَا؟ قَالَ بَلَى قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هَلْ لَكَ فِي هَذَا نَظْرَاءُ؟ قَالَ بَلَى قَالَ فَصَرَفْتَ أَنْتَ وَ هُمُ بِذَلِكَ أَنْبِيَاءُ؟ قَالَ لَا - قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَذَلِكَ لَا يَصْبِرُ هَذَا حُجَّةً لِمُحَمَّدٍ لَوْ فَعَلَهُ عَلَى نُبُوَّتِهِ فَمَا هُوَ إِلَّا كَقَوْلِكَ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَقُومَ - وَ تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ كَمَا تَمْشِي النَّاسُ أَوْ حَتَّى تَأْكُلَ الطَّعَامَ كَمَا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ آمَّا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَ عِنَبٌ فَتَأْكُلُ مِنْهَا وَ نَظْمَانًا وَ تَفْجُرُ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ لَيْسَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ جَنَاتٌ مِنْ نَجِيلٍ وَ عِنَبٌ بِالطَّائِفِ تَأْكُلُونَ وَ تُطْعَمُونَ مِنْهَا وَ تَفْجُرُونَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا فَهَذَا قَالَ لَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا لِقَاتِرَاحِكُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْيَاءَ لَوْ كَانَتْ كَمَا تَقْتَرِحُونَ لَمَا دَلَّتْ عَلَى صِدْقِهِ بَلْ لَوْ تَعَاظَاهَا لَدَلَّ تَعَاظِهَا عَلَى كَذِبِهِ لِأَنَّهُ يَخْتَجُّ بِمَا لَا حُجَّةَ فِيهِ وَ يَخْتَدِعُ الصُّعَاءَ عَنْ عُثُولِهِمْ وَ أَنْبِيَائِهِمْ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَجِلُّ وَ يَرْتَفِعُ عَنْ هَذَا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ آمَّا قَوْلُكَ أَوْ شَقِطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كَيْفَ فَإِنَّكَ قُلْتَ - وَ إِنْ يَرُوا كَيْسِفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ فَإِنَّ فِي سُفُوفِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ هَلَاكُكُمْ وَ مَوْتُكُمْ فَإِنَّمَا تُرِيدُ بِهَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَهْلِكَ وَ يَهْلِكَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَرْحَمُ مِنْ ذَلِكَ لَا يَهْلِكُكَ وَ لَكِنَّهُ يَغِيْبُ عَلَيْكَ حُجَجَ اللَّهِ وَ لَيْسَ حُجَجَ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ وَحَدَّةٌ عَلَى حَسْبِ افْتِرَاحِ عِبَادِهِ لِأَنَّ الْعِبَادَ جَهَالٌ بِمَا يَجُوزُ مِنَ الصَّلَاحِ وَ مَا لَا يَجُوزُ مِنْهُ مِنَ الْفَسَادِ وَ قَدْ يَخْتَلِفُ افْتِرَاحُهُمْ وَ يَتَضَادُّ حَتَّى يَسْتَجِبِلَ وَفُوعُهُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَبِيبُكُمْ لَا يُجْرِي تَدْبِيرَهُ عَلَى مَا يَلْزَمُ بِهِ الْمَحَالُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ آلِهِ وَ هَلْ رَأَيْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ طَبِيبًا - كَانَ دَوَاؤُهُ لِلْمَرْضَى عَلَى حَسْبِ افْتِرَاحِهِمْ؟ وَ إِنَّمَا يَفْعَلُ بِمَا يَعْلَمُ صِلَاحَهُ فِيهِ أَحَبَّةَ الْعَلِيلِ أَوْ كَرِهَهُ فَأَتَمَّ الْمَرْضَى وَ اللَّهُ طَبِيبُكُمْ فَإِنَّ الْقَدْرَ لِدَوَائِهِ شَفَاكُمْ وَ إِنْ تَمَرَّدْتُمْ عَلَيْهِ أَسْقَمَكُمْ وَ بَعْدَ فَمَتَى رَأَيْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مُدْعِي حَقِّ ٍ مِنْ قَبْلِ رَجُلٍ أَوْجَبَ عَلَيْهِ حَاكِمٌ مِنْ حُكَّامِهِمْ - فِيمَا مَضَى بَيَّنَّهُ عَلَى دَعْوَاهُ عَلَى حَسْبِ افْتِرَاحِ الْمُدْعَى عَلَيْهِ إِذَا مَا كَانَ يُبَيِّنُ لِأَحَدٍ دَعْوَى وَ لَا حَقٌّ وَ لَا كَانَ بَيْنَ ظَالِمٍ وَ مَظْلُومٍ وَ لَا بَيْنَ صَادِقٍ وَ كَاذِبٍ فَفَرَّقَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ آمَّا قَوْلُكَ أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا يَفْقَهُونَهَا وَ يُعَابِهُنَّ فَإِنَّ هَذَا مِنَ الْمَحَالِ الَّذِي لَا خَفَاءَ بِهِ وَ إِنْ رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ كَالْمَخْلُوقِينَ يَجِيءُ وَ يَذْهَبُ وَ يَتَخَرَّكُ وَ يُقَابَلُ شَيْئًا حَتَّى يُؤْتَى بِهِ فَقَدْ سَأَلْتُمْ هَذَا الْمَحَالَّ وَ إِنَّمَا هَذَا الَّذِي دَعَوْتَ إِلَيْهِ صِفَةُ أَصْنَابِكُمْ الصَّحِيفَةِ الْمُنْقُوصَةِ الَّتِي لَا تَسْمَعُ وَ لَا تَبْصُرُ وَ لَا تَعْلَمُ وَ لَا تُغْنِي عَنْكُمْ شَيْئًا وَ لَا عَنْ أَحَدٍ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَوْ لَيْسَ لَكَ حِيَابٌ وَ جِنَابٌ بِالطَّائِفِ وَ عِقَارٌ بِمَكَّةَ وَ فَوَامٌ عَلَيْهِمَا؟ قَالَ بَلَى قَالَ أَفَشَاهِدُ جَمِيعَ أَحْوَالِهَا نَفْسِي أَوْ بِسَفَرَاءِ بَيْنِكَ وَ بَيْنَ مُعَامِلِكَ؟ قَالَ بِسَفَرَاءِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَأَيْتَ لَوْ قَالَ مُعَامِلُوكَ وَ أَكْرَتُكَ وَ خَدْمَتُكَ لِلسَّفَرَاءِ لَا نُصَدِّقُكُمْ فِي هَذِهِ السَّفَارَةِ إِلَّا أَنْ تَأْتُونَا بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمِّيَّةَ لِشَاهِدَةٍ فَتَسْمَعُ مَا تَقُولُونَ عَنْهُ شَهَادَةً كُنْتَ تَسْمَعُ عَنْهُمْ هَذَا أَوْ كَانَ يَجُوزُ لَهُمْ عِنْدَكَ ذَلِكَ؟ قَالَ لَا - قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا الَّذِي يَجِبُ عَلَى سَفَرَاءِكَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عِنْدَكَ بِعَلَامَةٍ صَحِيحَةٍ تَدُلُّهُمْ عَلَى صِدْقِهِمْ يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَصَدِّقُوهُمْ؟ قَالَ بَلَى قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ سَفِيرَكَ لَوْ أَنَّهُ لَمَّا سَمِعَ مِنْهُمْ هَذَا عَادَ إِلَيْكَ وَ قَالَ لَكَ فَمَ عَمِي فَإِنَّهُمْ قَدِ افْتَرَحُوا عَلَيَّ مَجِيئَكَ مَعِي أَلَيْسَ يَكُونُ هَذَا لَكَ مُخَالِفًا وَ تَقُولُ لَهُ إِنَّمَا أَنْتَ رَسُولٌ لَا مَسِيْرٌ وَ لَا أَمْرٌ؟ قَالَ بَلَى قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَيْفَ صَرَفْتَ تَقْتَرِحُ عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا لَا تُسَوِّغُ لِأَكْرَتِكَ وَ مُعَامِلِكَ أَنْ يَفْتَرِحُوا عَلَى رَسُولِكَ إِلَيْهِمْ وَ كَيْفَ أَرَدْتَ مِنْ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ يَسْتَدْرِمَ إِلَى رَبِّهِ بِأَنْ يَأْمُرَ عَلَيْهِ وَ يَنْهَى؟ وَ أَنْتَ لَا تُسَوِّغُ مِثْلَ هَذَا عَلَى رَسُولِكَ إِلَى أَكْرَتِكَ وَ فَوَامِكَ هَذِهِ حُجَّةٌ قَاطِعَةٌ لِإِبْطَالِ جَمِيعِ مَا ذَكَرْتَهُ فِي كُلِّ مَا



اِفْتَرَحْتَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ أَمَا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ - أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ وَ هُوَ الدَّهَبُ أَمَا بَلَغَكَ أَنَّ لِعَظِيمٍ مَضْرُوبًا مِنْ زُخْرِفٍ؟ قَالَ بَلَى قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفَصَارَ بِذَلِكَ نَبِيًّا؟ قَالَ لَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَكَذَلِكَ لَا يُوجِبُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثَبُوتَ لَوْ كَانَ لَهُ ثَبُوتٌ وَ مُحَمَّدٌ لَا يُعْتَمَدُ بِجَهْلِكَ بِخُجْجِ اللَّهِ وَ أَمَا قَوْلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَوْ تَرَقَى فِي السَّمَاءِ ثُمَّ قُلْتَ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ الصُّعُودُ إِلَى السَّمَاءِ أَضْعَبٌ مِنَ النَّزُولِ عَنْهَا وَ إِذَا اعْتَرَفْتَ عَلَيَّ تُنْفِسُكَ أَنْتَ لَا تُؤْمِنُ إِذَا صَعِدْتَ فَكَذَلِكَ حُكْمُ النَّزُولِ ثُمَّ قُلْتَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ثُمَّ لَا أَدْرِي أَوْمِنُ بِكَ أَوْ لَا أَوْمِنُ بِكَ فَأَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مُرِّئٌ بِأَنَّكَ تُعَانِدُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكَ فَلَا دَوَاءَ لَكَ إِلَّا تَأْيِيسَهُ لَكَ عَلَى يَدِ أَوْلِيَائِهِ مِنَ النَّبِيِّ أَوْ مَلَائِكَتِهِ الزَّائِنِيَّةِ وَ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيَّ حِكْمَةً بِالْعِزَّةِ جَامِعَةً لِنُظْلَانِ كُلِّ مَا افْتَرَحْتَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ يَا مُحَمَّدُ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا نَبِيًّا رَسُولًا مَا أَبْعَدَ رَبِّي عَنْ أَنْ يَفْعَلَ الْأَشْيَاءَ عَلَيَّ مَا يَفْتَرِحُهُ الْجَهْلُ مِمَّا يَجُوزُ وَ مِمَّا لَا يَجُوزُ هَلْ كُنْتُ إِلَّا نَبِيًّا رَسُولًا لَا يَلْزَمُنِي إِلَّا إِقَامَةُ حُجَّةِ اللَّهِ الَّتِي أُعْطِيتُ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَمُرَ عَلَيَّ رَبِّي وَ لَا أَنْهَى وَ لَا أَشِيرَ فَأَكُونُ كَالرُّسُولِ الَّذِي بَعَثَهُ مَلِكٌ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مُخَالِفِيهِ فَرَجَعَ إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمْ مَا افْتَرَحُوهُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ يَا مُحَمَّدُ هَاهُنَا وَاحِدَةٌ أَنْ لَسْتُ زَعَمْتُ أَنَّ قَوْمَ مُوسَى احْتَرَفُوا بِالصَّاعِقَةِ لَمَّا سَأَلُوهُ أَنْ يُرِيَهُمْ اللَّهُ جَهْرَةً؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَلَى قَالَ فَلَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَأَخْتَرْتُهَا نَحْنُ أَيْضًا فَقَدْ سَأَلْنَا أَشَدَّ مِمَّا سَأَلَ قَوْمَ مُوسَى لِأَنَّهُمْ كَمَا زَعَمْتَ قَالُوا - أَرَأَيْتَ اللَّهُ جَهْرَةً وَ نَحْنُ نَقُولُ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى ... تَأْتِي بِلِلِّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا تُعَانِيَهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَبَا جَهْلٍ أَمَا عَلِمْتَ قِصَّةَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ لَمَّا رَفَعَ فِي الْمَلَكُوتِ؟ وَ ذَلِكَ قَوْلُ رَبِّي - وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَوَى اللَّهُ بَصْرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ ذُوْنَ السَّمَاءِ حَتَّى أَبْصَرَ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا ظَاهِرِينَ وَ مُسْتَبْرِينَ فَرَأَى رَجُلًا وَ امْرَأَةً عَلَيَّ فَاحْسَبُهُ قَدْ عَا عَلِيَهُمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَى آخَرِينَ قَدْ عَا عَلِيَهُمَا بِالْهَلَاكِ فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَى آخَرِينَ فَهَمَّ بِاللَّدْعَاءِ عَلَيْهِمَا فَأَرْخَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمَ أَكْفَفْتُ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبَادِي وَ إِمَائِي فَ أَيْ أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ الْجَبَّارُ الْحَلِيمُ لَا يُضْرِبِي ذُنُوبَ عِبَادِي كَمَا لَا تَتَفَعَّلِي طَاعَتُهُمْ وَ لَسْتُ أَسْؤُسُهُمْ بِشِمَاءِ الْعَبِيظِ كَسْبِيَّاتِكَ فَأَكْفَفْتُ دَعْوَتَكَ عَنْ عِبَادِي وَ إِمَائِي - فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ نَذِيرٌ لِشَرِيكٍ فِي الْمَلِكِ وَ لَا مَهْتَبِينَ عَلَيَّ وَ لَا عِبَادِي وَ عِبَادِي مَعِيَ بَيْنَ خِلَالٍ ثَلَاثٍ إِمَّا تَأْتُوا إِلَيَّ فَتُبْتُ عَلَيْهِمْ وَ عَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ وَ سَتَرْتُ عُيُوبَهُمْ وَ إِمَّا كَفَفْتُ عَنْهُمْ عَذَابِي لِعِلْمِي بِأَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ أَضْلَابِهِمْ ذُرِّيَّاتٌ مُؤْمِنُونَ فَارْتَفَعُوا بِالْأَبَاءِ الْكَافِرِينَ وَ أَتَأْتِي بِالْمَهْتَابِ الْكَافِرَاتِ وَ أَرْفَعُ عَنْهُمْ عَذَابِي لِخُرْجِ ذَلِكَ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَضْلَابِهِمْ فَإِذَا تَرَابَلُوا حَلَّ بِهِمْ عَذَابِي وَ حَقَّ بِهِمْ بِلَائِي وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا وَ لَا هَذَا فَإِنَّ الَّذِي أَعْدَدْتُهُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِي أَعْظَمُ مِمَّا تُرِيدُهُ بِهِمْ فَإِنَّ عَذَابِي لِعِبَادِي عَلَى حَسَبِ جَلَالِي وَ كِبَرِيَّاتِي يَا إِبْرَاهِيمَ خَلِّ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَإِنَّا أَرْحَمُ بِهَيْمٍ مِنْكَ وَ خَلِّ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَإِنِّي أَنَا الْجَبَّارُ الْحَلِيمُ الْعَلَامُ الْحَكِيمُ أَدِيرُهُمْ بِعِلْمِي وَ أَنْقَذُ فِيهِمْ قَضَائِي وَ قَدَرِي ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَبَا جَهْلٍ إِذَا دَفَعْتَ عَنْكَ الْعَذَابَ لِعِلْمِي بِأَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ ضَلْبِكَ ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ عَكْرِمَةٌ إِنَّكَ وَ سِبْلِي مِنَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مَا إِنْ أَطَاعَ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ فِيهِ كَانَ عَبْدَ اللَّهِ جَلِيلًا وَ إِذَا فَالْعَذَابُ نَارِلٌ عَلَيْنِكَ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ فَرِيضِ السَّالِمِينَ لَمَّا سَأَلُوا مِنْ هَذَا إِنَّمَا أَهْمَلُوا لِأَنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ بَعْضَهُمْ سَيُؤْمِنُ بِمُحَمَّدٍ وَ يَتَّالِ بِهِ السَّعَادَةَ فَهُوَ لَا يَبْطِغُهُ عَنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ وَ لَا يَبْخَلُ بِهَا عَلَيْهِ أَوْ مَنْ يُؤَلِّدُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ فَهُوَ يُنْظَرُ أَبَاهُ لِإِبْضَالِ إِبْنِهِ إِلَى السَّعَادَةِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ الْعَذَابُ بِكَافَرَتِكُمْ فَانْظُرْ إِلَى السَّمَاءِ فَتَنْظُرْ فَإِذَا أَبْوَابُهَا مُفْتَحَةٌ - وَ إِذَا التَّرِيَّاتُ نَارِلَةٌ مِنْهَا مَسَامِيَةٌ لِرُءُوسِ الْقَوْمِ تَدْنُو مِنْهُمْ حَتَّى وَجَدُوا حَرَّهَا بَيْنَ أَكْتَافِهِمْ فَارْتَعَدَتْ فَرَائِضُ أَبِي جَهْلٍ وَ الْجَمَاعَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا تَرَوْعَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْلِكُكُمْ بِهَا وَ إِنَّمَا أَظْهَرَهَا عِبْرَةً لَكُمْ ثُمَّ نَظَرُوا إِلَى السَّمَاءِ وَ إِذَا قَدْ خَرَجَ مِنْ ظُهُورِ الْجَمَاعَةِ أَنْوَارٌ فَابْتَلَّهَا وَ رَفَعَتْهَا وَ دَفَعَتْهَا حَتَّى أَعَادَتْهَا فِي السَّمَاءِ كَمَا جَاءَتْ مِنْهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْأَنْوَارِ أَنْوَارٌ مَنْ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ سَيَسْعِدُهُ بِالْإِيمَانِ بِي مِنْكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ بَعْضُهَا أَنْوَارٌ ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ - سَتَخْرُجُ مِنْ بَعْضِكُمْ مَعْنٌ لَا يُؤْمِنُ وَ هُمْ يُؤْمِنُونَ .

از امام عسکری نقل است که فرمود: از پدرم امام هادی پرسیدم: آیا پیامبر با مشرکان و جهودان هنگامی که مورد ملامت قرار می گرفت احتجاج و مجادله می نمود؟ فرمود: آری، بسیاری. از جمله آنها حکایتی است که خداوند از قول آنان در این آیه فرموده: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده» تا آنجا که «[کفار مکه] گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ- از نظر جاه و مال- از این دو شهر- مکه و طائف- فرو فرستاده نشده است؟» فرقان: ۳۶». و نیز این آیه که: «گفتند: هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکه] چشمه ای روان سازی» تا: «ما کتابی فرو آری که آن را بخوانیم- [اسراء]: آیات ۹۰ تا ۹۳». سپس در احتجاجی دیگر به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفتند: اگر تو پیامبر هستی، همچون موسی در مقابل خواسته ما از آسمان صاعقه ای نازل می کردی، زیرا درخواست ما از تو سنگین تر از پیشنهادی بود که از موسی کردیم. و ماجرای این احتجاج بدین قرار است که روزی رسول خدا با جماعتی از اصحاب خود در نزدیکی خانه کعبه نشستند و به آنان احکام خدا و حقایق آیات کتابش را می آموخت، در این هنگام گروهی از سران قریش، مانند: ولید بن مغیره مخزومی، و ابو البختری عاص بن هشام، و ابو جهل عمرو بن هشام، و عاص بن وائل و عبد الله بن - حدیفه مخزومی، و گروهی دیگر باهم اجتماع نموده و گفتند: کار محمد بالا گرفته، و امر او وسعت و رواج یافته، بیایید تا او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و محدودش سازیم، و نظراتش را باطل نماییم، تا نزد اصحابش زبون و کوچک شود، شاید دست از گمراهی و سرکشی و طغیانش بردارد، در غیر این صورت با شمشیر بزان پاسخش گوئیم! ابو جهل گفت: چه کسی با او مجادله می کند؟ عبد الله مخزومی گفت: من برای مجادله کردن با او حاضرم، آیا مرا در مجاب کردن او کافی و سزاوار نمی دانید؟ ابو جهل گفت: آری. پس قریشیان به اتفاق نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمده و عبد الله مخزومی رشته کلام را بدست گرفته و گفت: تو ادعای بزرگی کرده ای! و دعوی حیرت انگیزی نموده ای! پنداشته ای که تو رسول و فرستاده پروردگار جهانیان هستی، در صورتی که در خور ربّ- العالمین و خالق همه موجودات جهان نیست که همچون تویی- که مانند ما می خورد و می نوشد و چون دیگران در بازارها راه می رود- رسول و فرستاده او باشد. آیا پادشاه روم و سلطان فارس، نماینده و رسولانش را جز از طبقه ثروتمند، و برخوردار از مقام، و قصر و خانه و نوکر و خدمتکار انتخاب می کنند، و پر واضح است که ربّ العالمین ما فوق همه بندگان است، اگر تو نماینده خدایی همو باید بسوی ما فرشته ای می فرستاد تا در حضور ما تو را تصدیق می کرد، با همه اینها اگر خدا قصد ارسال نماینده ای را داشت باید فرشته ای را بعنوان نماینده اش بسوی ما می فرستاد نه بشری عادی مانند ما، و این را بدان ای محمد که تو در نظر ما نه تنها نبی نیستی، که فردی جادو شده و مسحوری! فرمود: آیا سخنت پایان یافت؟ گفت: آری، اگر خدا می خواست برای ما رسولی مبعوث کند می بایست او بیش از همه ما عزّت و حرمت و ثروت داشت، چرا این قرآن که بعقیده ات از جانب خدا به سوی تو نازل شده- بر دو مرد بزرگ مکه و طائف: ولید بن - مغیره و عروه بن مسعود نازل نشد؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟ مخزومی گفت: آری، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین خشک و سنگلاخ و کوهستانی مکه چشمه آبی جاری سازی، زیرا ما سخت نماندیم، یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم، و یا آسمان را تکه تکه کرده و بر سر ما اندازی، همان طور که تو خود [این آیه را] بر ما خوانده ای: «و اگر ببیند که پاره ای از آسمان فرو می افتد گویند: ابری است توده شده- طور: ۶۴» شاید پس از آن تو را تصدیق

کنیم. سپس افزود: هرگز بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما - برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری، یا تو را خانه از زر باشد که از آن باندازه ای بما طلا دهی که بی نیاز گشته و طغیان کنیم، چنان که خود می گویی: «آری، هر آینه آدمی سرکشی می کند و از حد می گذرد. از آن رو که خود را بی نیاز و توانگر بیند- علق: ۶ و ۷»، سپس گفت: یا در آسمان بالا روی- و بالا رفتن و صعودت را هرگز باور نداریم- تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم که [در آن نوشته باشد]: از خدای عزیز و حکیم به عبد الله بن ابی امیه مخزومی و همراهانش، به رسول من محمد، ایمان بیاورید و سخنانش را تصدیق کنید که او از جانب من است. تازه پس از انجام این اعمال و مشاهده این آثار معلوم نیست که آیا بتو ایمان آوریم یا خیر، بلکه در نهایت خواهیم گفت: تمام این معجزات را از راه شعبده و سحر ما انجام داده ای؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟ گفت: ای محمد! آیا آنچه برایت گفتم کافی نبود؟ آری سخنم پایان یافت، حال اگر در مقابل آنها دلیل و برهانی داری بی پرده بیان کن. پیامبر عرضه داشت: خدایا تو هر صدایی را می شنوی و به هر چیزی عالمی، سخنان بندگان را دریافتی! در این هنگام این آیه شریفه نازل شد که: «و [مشکران] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده تا با وی بیم کننده باشد. یا چرا گنجی [از آسمان] به سویش افکنده نمی شود، یا چرا او را بوستانی نیست که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی جادو زده را پیروی نمی کنید- فرقان: ۷ و ۸». سپس خداوند فرمود: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند، پس همراه شدند و از این رو راه توانند یافت- [سراء: ۴۸]، باز فرمود: «بزرگ و بزرگوار است آن [خدای] که اگر خواهد تو را بهتر از این دهد بوستانهایی که از زیر [درختان] آنها گیوهها روان باشد و برای تو قصرها پدید کند - فرقان: ۱۰». سپس این آیه نازل شد: ای محمد- «پس شاید از اینکه [کافران مگه] می گویند: چرا گنجی بر او فرو نیامده، یا فرشته ای با او نیامده، برخی از آنچه را به تو وحی می شود فروگذاری و سینه ات از آن تنگ شود؛ جز این نیست که تو بیم دهنده ای، و خدا بر هر چیز نگاهبان است- هود: ۱۲». و این آیه خطاب به پیامبر نازل شد: «و گفتند: چرا فرشته ای بر او فرو نیامده؟ و اگر فرشته ای می فرستادیم همانا کار گزارده می شد- هلاک می شدند - و دیگر مهلت نمی یافتند. و اگر او را فرشته ای می کردیم بازهم او را [به صورت] مردی می ساختیم و آنچه را [اکنون بر خود و دیگران] پوشیده می دارند بر آنان پوشیده می داشتیم- انعام: ۸ و ۹». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد الله مخزومی فرمود: جواب اینکه- که من همچون شما غذا می خورم؛ و این با رسول خدا بودن هیچ منافاتی ندارد- این گونه است که انتخاب نماینده و رسول فقط در اختیار خداست و بس، و هر چه کند محمود و پسندیده است، و هیچ کس را نشاید که لب به اعتراض گشوده و «برای چه» و «چگونه» گوید، مگر نمی بینی بعضی را فقیر و نادار نموده، و برخی را دارا و غنی، و گروهی را عزیز و محترم فرموده، بعضی را خوار و ذلیل، و جماعتی را مریض و بیمار، و دسته ای را تندرست و سالم، و گروهی را شریف، و جماعتی را خوار فرموده است، و همه آنان غذا می خورند. با این حال هیچ کدام در حکم خدا حقی اعتراضی ندارند، که فقیر و نادار یا غنی و دارا، وضع یا عزیز، یا افراد زمین گیر حقی گله داشته و به درگاه خداوند متعال عرضه نمایند: چرا ما را بدین حال در آوردی و دیگران را سالم و سلامت!.. و وضعیت باقی گروههای اجتماعی از قبیل ذلیل و عزیز، زشت و زیبا، و همان منوال سابق است، و چنانچه هر کدامشان در برابر حکم خدا لب به اعتراض گشایند در این صورت مخالف و معترض مقرران، و کافر به احکام الهی خواهند شد. و پاسخ پروردگار متعال به آنان این خواهد بود که: «من سلطان جهان هستم، پائین - برنده و بالا برنده ایم، فقر و بی نیازی بدست من، و عزت و ذلت درید قدرت من است، منم که مریض می کنم و سلامتی می بخشم، و شما همه بندگان من بوده و باید [در برابر تقدیر و حکم من] تسلیم و مطیع باشید، در این صورت بندگان مؤمن من خواهید بود، و الا عاصی و کافر بوده، و به مجازات من هلاک گردید. سپس این آیه بر آن حضرت نازل شد که: «بگو من آدمی هستم همچون شما» که غذا می خورم «که به من وحی می شود که خدای شما یگانه است - کهف: ۱۱۰. یعنی: به آنان بگو من در ساختار بشری مانند شما هستم، جز آنکه پروردگارم مرا به مقام نبوت اختصاص فرموده، همان طور که برخی از انسانها را به ویژگی خاصی اختصاص داده، و همان گونه شما حقی اعتراض به هیچ یک از آنان - غنی، سالم، زیبا - را ندارید، نسبت به مقام نبوت من نیز حقی اعتراض نداشته و باید مطیع و تسلیم باشید. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله افزود: اما پاسخ این گفتارتان که ←: سلاطین روم و فارس - به فراخور حالشان - فرستادگان خود را جز از افراد صاحب جاه و مال انتخاب نمی کنند، و پروردگار جهانیان از این لحاظ فوق بشریت است، و شایسته تر به رعایت این اصل» این است که: تدبیر و حکم، مخصوص خود خداوند بوده، و بنا به پیشنهاد و فکر و حساب شما عمل نمی کند، بلکه هر طوری که خود تشخیص دهد عمل کرده و حکم می نماید، و در تمام این اعمال محمود و پسندیده است. ای عبد الله! خداوند رسول خود را تنها برای این مبعوث ساخته تا به مردم آداب دینی آموخته و ایشان را به سوی خداپرستی دعوت کند، و در این راه تمام تلاش خود را شبانه روز مصروف دارد، در این حال آیا مأموریتی به این سنگینی از عهده کاخدار و صاحب نوکر و خدمتگار بر می آمد؟ که صد البته رسالت؛ تباه، و کار؛ عقیم می ماند، چرا که قصرنشین پیوسته درون قصرش محجوب و بواسطه خدم و حشم از دسترس مردم دور مانده و میان او و مردم فاصله می افتاد، و همین فاصله و حجاب - که طبع پادشاهان است - فساد و تباهی را - از آنجا که نمی دانند و درک نمی کنند - در مملکت و میان مردم جاری می سازد. ای عبد الله! بی شک خداوند مرا که هیچ مالی ندارم، به مقام نبوت برگزید تا قدرت و قوت خود را به شما بفهماند، زیرا همو یار و حامی رسول خود است، که نه می تواند او را به قتل رسانند، و نه مانع رسالت و مأموریت او شوند، و این خود روشنترین دلیل بر قدرت خدا و ناتوانی شماسست، و در آینده مرا بر شما غالب و چیره ساخته و بر شهرهای شما مسلط می گرداند، و اهل ایمان و مخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می فرماید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما پاسخ این مطلب که می گویند: «اگر تو پیامبری باید همراهت فرشته ای می بود که تو را تایید نموده و ما هم او را مشاهده کنیم، بلکه باید خود پیامبر از جنس فرشتگان باشد نه از جنس بشر» این است که: باید دانست که فرشته با حواس ظاهری قابل رؤیت نیست، چرا که از جنس بشر نبوده و از جنس لطیفی مانند هوا است. و چنانچه در قوه بینایی شما افزوده شود که بتوانید آن را رؤیت کنید، قهرا خواهید گفت: این بشر است و فرشته نیست. زیرا ظاهر شدن فرشته برای شما فقط بصورت بشری خواهد بود که با آن مأنوسید، تا گفتار او را درک کرده، و خطاب و مراد او را دریابید، در این حال چگونه صدق گفتار آن فرشته را دریافته و حقی سخنانش را تشخیص می دادید؟ بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوت برگزید، معجزاتی را که در طبع و سرشت آدمی نیست - همان طور که خود قبول دارید - بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد، و اگر این خوارق عادات آدمی را فرشته ای به شما نشان می داد، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن برای شما باقی نمی ماند، زیرا این اعجاز در صورتی محقق می شود که فرشتگان دیگر از آوردن مثل آن عاجز باشند، همان طور که پرواز پرنده، برای هموعانش معجزه نیست، ولی پرواز بشر، برای دیگر انسانها معجزه است. بنا بر این خداوند متعال کار را بر شما آسان نموده، تا در شناخت رسول دچار زحمت نشده، و براحتی بتوانید با او تماس گرفته و گفتگو نمایید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما اینکه گفتی: «تو آدم سحر شده ای» چگونه این سخن در باره من درست است، در حالی که خود معترفید که من در کمال صحت و سلامتی جسمی و روحی بوده و هستم، و در تمام این

مدت چهل سال که از عمر من می گذرد، کوچکترین خطا و لغزش و کج اندیشی، یا خیانت و دروغی در سخنان من ندیده اید. آیا گمان می کنید - کسی در طول این چهل سال - با نیروی اراده و قدرت خود توانسته در نهایت درستی و امانت خود را حفظ و تامین کند، یا این کار تنها در اثر حمایت و توجه و عنایت خداوند جهانیان بوده؟ و این همان فرمایش الهی است که فرموده: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدن - چگونه تو را وصف کردند - پس گمراه شدند و نتوانند که راهی بیابند - فرقان: ۹». تا آنجا که برای اثبات دعوی باطل خود - که هیچ بر تو پوشیده نیست - دلیل و برهانی ندارند. سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «اما اینکه گفتی: «چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ مگه و طائف، ولید بن مغیره، و عروه بن مسعود؛ نازل نشد؟» باید دانست که جاه و مال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش و اعتبار دارد نیست، و اگر تمام دنیا نزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت داشت دزه ای از آن را به کافر و مخالف خود عطا نمی کرد، بلکه باید دانست که تقسم رحمت بدست خداوند بوده و تنها اوست که هر چه بخواهد در باره بندگان انجام می دهد، و آن طور که می خواهد نظر خود را اعمال می فرماید، و در این راه بر خلاف شما از هیچ کس ترس و واهمه ندارد و ملاحظه ای نداشته، و مال و جاه و تمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت. پس بدین خاطر به نبوت او پی بردید. و شما در انتخاب پیامبر به مال و جاه او طمع کرده و هر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید، و بهمین منوال درستی و دلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می کنید، و ملاک خداوند با همه اینها متفاوت است. و رفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت و حقیقت بوده، و فقط کسی را برای این مقام برمی گزیند که در طاعت و خدمتگزاری او، از برترین و پرتلاش ترین مردم باشد، و نیز کسی را واهی گذارد که در طاعت و فرمانبرداری او از همه کندتر باشد. و چون ویژگی خداوند این گونه است که هیچ توجهی به مال و جاه ندارد - که هر دوی آنها از تفضل اوست - و در این تفضل و عنایت هیچ وجوب و ضرورتی نیست که چون به بنده ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد، و در این امر کسی را شاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده و در انعامش الزام نماید، که خداوند پیش از آن، همه بندگان را غرق نعمات خود ساخته است. ای عبد الله! آیا مشاهده نمی کنی که چطور کسی را ثروت داده و چهره اش را زشت ساخته؟ و دیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ و شخصی را مقام و رتبه داده ولی بروزگار بینوایی انداخته، و دیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام و رتبه تهی داشته؟ سپس هیچ یک از افراد این گروهها نمی تواند دعوی نعمت دیگری را کرده و از نبودش شکایت کند، مثلا: ثروتمند جمال و زیبایی دیگری را بخواهد، و از زشتی صورت خود گله کند، یا زیبارو، ثروت دیگری را بخواهد و از فقر بنالد، و فرد شریف و معتبر چشم براه ثروت دیگری بوده و از نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها از آن خداوند جهانیان است و بس. هر گونه که بخواهد تقسیم می کند و هر طور اراده نماید عمل می کند، او در افعال حکیم است و پسندیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است که: «و گفتند: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مگه و طائف نازل نشد؟» در پاسخشان فرمود: ای محمد «آیا آنان رحمت پروردگار تو - نبوت - را بخش می کنند؟» «مائیم که میان آنان مایه گذرانشان را در زندگی دنیا بخش کرده ایم - زحرف: ۳۱ و ۳۲» پس آنان را از لحاظ مراتب ظاهری طبقه بندی کردیم: جماعتی را محتاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، و آن دیگر را به متاع و خدمتش نیازمند نمودیم، همچنان که می بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردم دنیا محتاج تهیدست ترین افراد به لحاظ متاع و نیروی کار و فکر و تدبیر و علم آنانند، و پادشاهان تا زمانی که به مطلوبیشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند، و فقیران نیز محتاج مال و ثروت پادشاهند. و هیچ کدام از این گروهها حق ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله و شکوه داشته و زبان به اعتراض گشایند. سپس در ادامه آیه شریفه فرمود: «و پایه های برخی را بر برخی برتر داشته ایم - در روزی و جاه - تا برخی دیگر را به خدمت گیرند»، سپس افزود: ای محمد به آنان بگو: «و بخشایش پروردگار تو از آنچه گرد می آورد بهتر است - زحرف: ۳۲»، یعنی: از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده اند بهتر است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما این سخت که: «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مگه] چشمه ای روان سازی» تا آخر کلامت، همه ناشی از جهالت و غفلت شما است که این چنین سفارشات به محمد رسول خدا نمودید. زیرا: جاری شدن چشمه آب در زمین مگه و وقوع آن هیچ دلیلی بر نبوت من نخواهد بود، شأن و مرتبه فرستاده خدا بالاتر از آن است که جهل جاهلان را مغتنم شمرده و با یاه و باطلی بر آنان احتجاج کند. و تگه شدن آسمان و فرو ریختن آن موجب هلاک و نابودی تو است، و خداوند معجزات را برای الزام بندگان به تصدیقش می آورد نه برای نابودی و هلاکشان، ولی تو با این درخواست موجب مرگ خود می شوی، و پروردگار جهانیان مهربانتر به بندگان، و داناتر به مصالح ایشان است، که به خواسته شما آنان را نیست و نابود نماید. و دیگر آنکه معجزاتی که تو خواستی محال و دور از عقل است، ولی رسول رب العالمین آن را بتو می فهماند، و حجت و بهانه ات را باطل ساخته، و راه مخالفت را بر تو می بندد، و در آخر با حجت و برهین الهی تو را مجبور به قبول آن می سازد. و دیگر آنکه تو - همچنان که خود معترفی - فرد سرکش و معاندی هستی که نه حجتی را می پذیری و نه به برهانی گوش می دهی، و دوی چنین فردی تنها عذاب آسمانی است که خداوند فرو فرستد، و یا آتش جهنم، یا در آخر پذیرای شمشیر دوستان او است. ای عبد الله! اما این گفته ای که: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین مگه چشمه آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته و آن را گود نماید که ما به آن محتاج و نیازمندیم»، ناشی از غفلت و جهالت شما به حجت و دلایل خداوند متعال است. ای عبد الله! آیا تو فکر می کنی انجام آن معجزات، دلالت به مقام رسالت من می کند؟ گفت: نه. فرمود: مگر تو در شهر طائف صاحب باغ و بستان نیستی؟ آیا پیش از این زمینهای آنجا سخت و سنگلاخی نبوده و تو آن را با زحمت اصلاح نموده و باغ و بستانی ترتیب داده و چشمه های آب در روی زمینش جاری ساخته ای؟ گفت: آری. فرمود: و آیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده اند؟ گفت: آری. فرمود: آیا با این اصلاحات تو و آنان می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: خیر. فرمود: پس جاری کردن آب، و داشتن باغ و بستان نمی تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، و این پیشنهاد مانند اینست که بگوئید: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه در میان مردم و چون دیگران راه روی و غذا بخوری». اما این سخت که «یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور و خرما ندارید که از وسط آنها آب می گذرد، که هم خود از آن می خورید و هم به دیگران می دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: نه. فرمود: پس این چه درخواست و سفارشی است که به فرستاده خداوند می کنید، با اینکه به تصدیق خود شما نمی توانید دعوی نبوت بر شما باشد، بلکه انجام آنها نشان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، و ناچار عقل و دین ضعفا را می فریبد. و رسول رب العالمین برتر و منزّه از این رفتار است. اما این سخت که گفتی: «یا از آسمان، چنان که دعوی کردی، پاره هایی فرو افکنی، زیرا تو خود گفتی: «و اگر ببیند که پاره ای از آسمان فرو می افتد [باز هم ایمان نیارند و] گویند: ابری است توده شده»، البته شما خود می دانید فرو آمدن آسمان موجب هلاکت و مرگ شماست، و این با مقصود بعثت و رسالت مغایر است، زیرا رسول رب العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند، بلکه او تنها به اقامه حجت و دلالت خداوندی می پردازد، و پر واضح است که این اقامه برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده، و مردم را در آن انتخاب هیچ گونه حقی نیست، زیرا

مردم غالباً در صلاح و فساد خود جاهل و بی‌خبرند و خواسته‌هایشان مختلف و متضاد است، تا آنجا که وقوع آن ناممکن و ناشدنی است. و در صورتی که خواسته‌هاشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو افتادن آسمان را پیشنهاد کنند و دیگران تقاضای بالا رفتن زمین به آسمان و افتادن روی آن را کنند، و این خواسته‌ها هم متضاد بوده و منافات دارد یا وقوع آن محال و ناممکن است، و تدبیر خداوند با عزت و جلال به محال و ناممکن تعلق نمی‌گیرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله! آیا تا بحال سابقه داشته که طیبی داروهای مریضه‌هایش را مطابق دلخواه آنان تجویز کرده باشد؟ پیر واضح است که تجویز دارو تنها بر صلاح‌دید خود طیب می‌باشد، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد. و در این مثال شما مریض، و خداوند طیب حاذق شما است. اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد، و در صورت نافرمانی بیمار و مریضتان کند. ای عبد الله! کی دیده‌ای که شخص مدعی حقی در جایگاه اقامه شاهد و دلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده و طبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده و دیگر هیچ تفاوتی میان ظالم و مظلوم، صادق و کاذب نخواهد بود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله! اما این سخت که «یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما- برای گواهی درستی گفتار خود- بیاری و ما آنها را ببینیم» از جمله امور محال و ناممکنی است که در نهایت سستی و ضعف می‌باشد. زیرا پروردگار جهانیان از تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت و محسوس بودن و مقابل شدن و آمدن منزّه است، پس درخواست شما ریشه در این امور محال و ممتنع دارد، و جز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف و ناقص خود- که عاری از شنوایی و بینایی و ادراک و هیچ نیازی را از شما برطرف نمی‌کنند- مقایسه نموده و چنین پیشنهادی را نموده‌اید. ای عبد الله! مگر تو در مگه و طائف باغ و زمین و ملک نداری و برای آنها مباحثی قرار نداده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا امور مربوط به آن املاک را خودت مستقیماً رسیدگی می‌کنی یا از طریق نمایندگان به آن امور می‌پردازی؟ گفت: توسط نمایندگانم. فرمود: فکر می‌کنی اگر روزی کارگران و مباحثران در آنجا به نمایندگان تو بگویند: «ما این نمایندگی را از شما نمی‌پذیریم مگر اینکه خود عبد الله مخرومی را بیآورید تا در حضور او گفته‌هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می‌کنی، و آیا حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه. فرمود: پس نمایندگان چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت و نشانه‌ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده و اقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری. فرمود: حال بگو ببینم اگر نماینده‌ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته و بگوید: «برخیز و با من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده‌اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو فقط رسول و فرستاده منی، مشیر و آمر؟ گفت: آری [همین را می‌گویم]. فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران و مباحثران جایز نمی‌دانی بر رسول رب العالمین روا می‌داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکند می‌خواهی با امر و نهی بر مولای خود عیب‌گیری کنی، حال اینکه تو خود چنین رفتاری را از نماینده‌ات نه می‌پسندی و نه آن را روا می‌داری، و اصلاً آنان حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر. فرمود: ای عبد الله این حجت و دلیل قانع‌کننده‌ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن و مبرهن می‌سازد. و اما این سخت- ای عبد الله- که: «یا تو را خانه‌ای از زخرف- که همان طلاست- باشد»، بگو ببینم مگر سلطان مصر خانه‌های پر از طلا ندارد؟ گفت: آری. فرمود: آیا بخاطر این طلاها می‌تواند ادعای نبوت کند؟ گفت: نه، نمی‌تواند. فرمود: پس طلا داشتن محمّد نیز نمی‌تواند بر نبوت و صدق دعوی او دلالت کند. و محمّد هرگز از جهل تو برای اثبات نبوت خود استفاده نخواهد کرد. و اما این سخت- ای عبد الله- که: «یا در آسمان بالا روی»، سپس گفتی: «و بالا رفتن را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته‌ای فرو آوری که آن را بخوانیم»، حال اینکه بالا رفتن به سوی آسمان بمراتب دشوارتر از پایین آمدن است، و چون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد، بطور قطع پس از نزول کتاب نیز تسلیم نخواهید شد. سپس گفتی: «تا بر ما نوشته‌ای فرو آوری که آن را بخوانیم» و تصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان آوردن نبوده و اطمینان حاصل نمی‌کنی» پس با این رفتار تو معاند و منکر حجت و دلائل خداوندی بوده و در نتیجه هیچ چاره‌ای بجز عذاب و فشار و گرفتاری به دست اولیای خداوند یا ملائکه مأمور جهت‌نداری. و خداوند حکمت رسا و جامع را بر من نازل فرموده تا پوچی و بطلان تمام پیشنهادات را اثبات نمایم. سپس خداوند [در پاسخ سخنان باطلتان فقط] فرمود: - ای محمّد - «بگو پاک و منزّه است پروردگار من- که کسی بر او تحکم کند- مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟»، منزّه است پروردگارم که مطابق میل و خواهش و دلخواه جاهلان کار کند، و من نیز مانند شما بشر هستم، جز آنکه از جانب خداوند جهانیان مأمور به ابلاغ مطالبی شده‌ام، و دلیل و علامت من همانست که به من عطا فرموده، و من نمی‌توانم تکلیفی برای پروردگار معین نموده و او را از کاری منع و پیشنهادی کنم، و چنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نماینده پادشاه به سوی مخالفین می‌شوم که پس از مواجهه با آنان و شنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته و او را ملزم کند که مطابق میل و خواهش آنان رفتار کند. در اینجا ابو جهل گفت: اینجا یک سؤال باقی می‌ماند، و آن اینکه مگر تو خود نگفتی که قوم موسی هنگامی که درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟ فرمود: آری. گفت: در این صورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده و می‌سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین‌تر است، قوم موسی گفتند: «آشکارا به ما نشان بده» و ما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاری و ما آنها را ببینیم؟». رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابو جهل آیا قصه ابراهیم؛ هنگامی که به مقام ملکوت بالا رفت را در این آیه شنیده‌ای که: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می‌نمودیم [تا گمراهی قوم و یگانگی خدایش را دریابد] و تا از اهل یقین باشد- انعام: ۷۵»، خداوند چون او را به آسمان بالا برد قدرت بینایی و دیدش را قوی گردانید، تا آنجا که ابراهیم بر زمین و بر اعمال ظاهر و پنهان مردم مطلع گردید. در پی آن به مرد و زنی نگریست که مرتکب عمل فحشا بودند. با دیدن این صحنه بر آن دو نفرین کرده و در دم هلاک شدند. سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد و او نیز نفرین نموده و هلاک شدند، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که: «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگانم بردار! زیرا من پروردگاری مهربان و بخشاینده و حلیم هستم، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنان که طاعتشان مرا سودی نمی‌رساند، و من آنان را برای تشقی خاطر مجازات نمی‌کنم، پس خود را در نفرین نمودن بندگانم نگه دار، زیرا [وظیفه تو فقط انذار است و] مرا در حکومت و سلطنت جهان شریکی نیست، و هر گونه اختیار بندگان و جهانیان در دست من است، و عاقبت بندگانم گنه‌کارم از سه حال خارج نیست: (۱) یا توبه کرده و من می‌پذیرم و گناهانشان را بخشیده و آن را می‌پوشانم. و یا بسبب نسل مؤمنی که در آینده از آنان بوجود می‌آید عذابم را از ایشان باز می‌دارم، و والدین کافرشان را مهلت می‌دهم. و همین که آن نسل از اصلایشان خارج شود آنان را عذاب نموده و مشمول گرفتاری و بلا می‌سازم. و در غیر آن دو گروه، اگر بنده‌ای مرتکب گناه شود، در دنیا از عذابش صرف نظر کرده و او را بعذاب سخت و آتش سوزان قیامت وامی‌گذارد. که قهر و عذاب من باندازه جلال و عظمت خود می‌باشد. ای ابراهیم میان من و بندگانم را واگذار، زیرا من به آنان بیش از تو مهربانم! میان من و ایشان را واگذار که من جبار و حلیم، دانا و حکیم هستم، صلاح بندگانم را تشخیص داده، و قضا و قدر خود را بر آنان اعمال می‌کنم سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل بدان که خداوند تنها بدین خاطر عذابش را از تو بازداشته که می‌داند از صلب تو نسل پاکیزه‌ای چون پسرت عکرمه بدنیا آید. و کار مسلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا و

رسول او نزد پروردگار عزیز و محترم گردند و گر نه عذاب بر آنان نازل گردد. و همچنین است کار سائر افراد قریش، با این پیشنهاداتشان فقط مهلت داده شده اند، زیرا خداوند می داند در آینده برخی از آنان به محمد ایمان آورده و خوشبخت می شوند. و پروردگار متعال مانع این سعادت نشده و از آنان دریغ نمی فرماید. و یا بخاطر اینکه شاید فرزند مؤمنی از او متولد شود، پدر را مهلت دهد تا فرزند به سعادت رسد، و اگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همه آنان نازل می شد. ای ابو جهل به آسمان بنگر! او چشم خود به آسمان دوخت و ناگهان درها گشوده گشت و آتشی به خط راست به سمت آنان فرود آمد، بطوری که همه آنان خصوصاً ابو جهل حرارتش را حس کرده و از ترس بخود لرزیده و مضطرب شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نترسید، خداوند نمی خواهد شما را به این عذاب آسمانی هلاک کند، و فقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است. سپس جماعت مشرکین همچنان که سر به آسمان داشتند متوجه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده و آنها را به آسمان راندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخی از این انوار که مشاهده نمودید، نورانیت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد آورد و خداوند او را خوشبخت می نماید، و بعضی از آن انوار، نورانیت جماعتی از شماست که در آینده نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده و از میان کافران مؤمن می شوند. [ترجمه جعفری]

الاحتجاج، ص ۲۹

### پیوست شماره شش: برخی استدلالات انبیا در قرآن

فَالْتَّوَلَّيْتُمْ آلَ اللَّهِ سَائِرَ الْمَشَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيُغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَوِّعَكُمْ إِلَى أَسْفَلِ مَسْجِدٍ فَأَلْوَا إِلَهُكُمْ إِلَّا يَسْتُرْ مَثَلًا لِيُذِيبُوا أَنْ تَصُدُّوا عَنْ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ  
فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ / ابراهيم، ۱۰

پيامبرانشان گفتند: آیا در خدا که آفریننده آسمان ها و زمین است، شکی هست؟ او شما را دعوت [به ایمان] می کند تا همه گناهانتان را بیاورد، و شما را تا زمان معین [عمرتان] مهلت می دهد. پاسخ دادند: شما بشرهایی مانند ما هستید که می خواهید ما را از معبودهایی که پدرانمان می پرستیدند باز دارید؛ پس [شما] دلیل روشنی [بر اثبات رسالت خود که مورد پسند ما باشد] بیاورید. [ترجمه انصاریان]

أَلَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ جَاءَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَيْبِهِ أَنْ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ / البقرة، ۲۵۸

آیا [با دیده عبرت] ننگریستی به کسی که چون خدا او را پادشاهی داده بود [از روی کبر و غرور] با ابراهیم درباره پروردگارش به می ادله و ستیز و گفتگوی بی منطق پرداخت؟! هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارم کسی است که زنده می کند و می میراند [او] گفت: من هم زنده می کنم و می میرانم. [و برای مشتبه کردن کابر مردم، دستور داد دو زندانی محکوم را حاضر کردند، یکی را آزاد و دیگری را کشت.] ابراهیم [برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت: مسلماً خدا خورشید را از مشرق بیرون می آورد، تو آن را از مغرب برآورد! پس آنکه کافر شده بود، متحیر و مبهوت شد. و خدا گروه ستم گر را [به خاطر تجاوز، ستم، پافشاری بر عناد و لجاجشان] هدایت نمی کند. [ترجمه انصاریان]

فَالْقَوْمُ بُرْهَانَ مُوسَى \* فَالَّذِي آتَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى \* فَالْقَوْمُ بِالْأَلْهِيَةِ الْأُولَى \* فَالْعِلْمُ عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسِي \* الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى / طه، ۵۳-۴۹

فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟ \* گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [و بیره] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود. \* فرعون [به جای دنبال کردن بحث خداشناسی، مطلب را منحرف کرد و] گفت: پس حال امت های پیشین چگونه است؟ \* موسی گفت: علم و دانش به [حال] آنان در کتابی [مانند لوح محفوظ] نزد پروردگار من است، که پروردگارم [بر پایه آن در پاداش دادن و کیفر نمودن] نه اشتباه می کند و نه از یاد می برد. \* همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد، و برای شما در آن [به خاطر آسان شدن رفت و آمدتان] راه هایی پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد، پس به وسیله آن انواعی از رویدنی های گوناگون بیرون آوردیم. [ترجمه انصاریان]

وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ نُورَهُ مِنْ قَبْلِ وَ كُنَّا بِهٖ غَالِبِينَ \* إِذْ قَالَ لِأَيُّهٖ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَابِدُونَ (الانبیاء، ۵۲) فَأَلْوَا وَ جَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا غَابِدِينَ \* فَالْقَوْمُ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ \* فَأَلْوَا أَجْنِبًا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتُمْ مِنَ الْإِلَهِينَ \* فَالْبَلِ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ \* وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ \* فَجَعَلَهُمْ جُذَاءً إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ \* فَأَلْوَا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ \* فَأَلْوَا سَمِعْنَا قَتَى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ \* فَأَلْوَا فَأَتُوا بِهٖ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ \* فَأَلْوَا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ \* فَالْبَلِ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَشَرُّوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْظُرُونَ \* فَارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَفَالُو إِنَّكُمْ لَأَلْوَانُونَ \* ثُمَّ تُكْسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هُوَ لِأَنْ يَنْظُرُونَ \* فَالْقَوْمُ أَفْتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ \* أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ / الانبياء، ۵۱-۶۷

و مسلماً پیش از این به ابراهیم، رشد و هدایتی [که سزاوارش بود] عطا کردیم؛ و ما به او دانا بودیم. \* [یاد کن] زمانی را که به پدرش و قومش گفت: این می سمه هایی که شما ملازم پرستش آنها شده اید، چیست؟ \* گفتند: پدرانمان را پرستش کنندگان آنها یافتیم [لذا به پیروی از پدرانمان آنها را می پرستیم!!] \* گفت: به یقین شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید. \* گفتند: آیا حق را برای ما آورده ای یا شوخی می کنی؟! \* گفت: [شوخی نمی کنم] بلکه پروردگارتان همان پروردگار آسمان ها و زمین است، همان که آنها را آفرید و من بر این [حقیقت] از گواهی دهندگانم. \* سوگند به خدا پس از آنکه [به بتخانه] پشت کردید و رفتید، درباره بت هایتان تدبیری خواهم کرد. \* پس [همه] بت ها را قطعه قطعه کرد و شکست مگر بت بزرگشان را که [برای درک ناتوانی بت ها] به آن مراجعه کنند. \* [چون به بتخانه آمدند، با شگفتی] گفتند: چه کسی این کار را با معبودانمان انجام داده است؟ به یقین او از ستمکاران است. \* گفتند: از جوانی شنیدیم که از بتان ما [به عنوان عنصری بی اثر و بی اختیار] یاد می کرد که به او ابراهیم می گویند. \* گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید تا آنان [به این کار او] شهادت دهند. \* گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با معبودان ما چنین کرده ای؟ \* گفت: بلکه [سالم ماندن بزرگشان نشان می دهد که] بزرگشان این کار را انجام داده است؛ پس اگر سخن می گویند، از خودشان بپرسید. \* پس آنان [با تفکر و تأمل] به خود آمدند و گفتند: شما خودتان [با پرستیدن این موجودات بی اثر و بی اختیار] ستمکارید [نه ابراهیم]. \* آنگاه سرافکنده و شرمسار شدند [ولی از روی ستیزه جویی به ابراهیم گفتند]: مسلماً تو می دانی که اینان سخن نمی

گویند. \* گفت: [با توجه به این حقیقت] آیا به جای خدا چیزهایی را می‌پرستید که هیچ سود و زبانی به شما نمی‌رسانند؟! \* آف بر شما و بر آنچه به جای خدا می‌پرستید؛ پس آیا نمی‌اندیشید؟

### پیوست شماره هفت: روایت گفتگوی حضرت آدم و خدای متعال

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ ع مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَبِالنَّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِنُبُوَّتِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَأَدَمُ انظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ فَتَنَظَرَ آدَمَ ع إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَهُمُ ذُرٌّ قَدْ مَلَأُوا السَّمَاءَ قَالَ آدَمُ ع يَا رَبِّ مَا أَكْثَرَ ذُرِّيَّتِي وَ لِأَمْرِ مَا خَلَقْتَهُمْ فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ يَا خَلْقَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُعْبُدُونِي لَا يُشْكُرُونَ بِي شَيْئًا وَيُؤْمِنُونَ بِرُسُلِي وَيَتَّبِعُونَ قَوْلَ آدَمَ ع يَا رَبِّ فَمَا لِي أَرَى بَعْضَ الذَّرِّ أَكْثَرَ مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ قَلِيلٌ وَبَعْضُهُمْ لَيْسَ لَهُ نُورٌ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوهُمْ فِي كُلِّ خَالَاتِهِمْ قَالَ آدَمُ ع يَا رَبِّ فَتَنَادُنِي لِي فِي الْكَلَامِ فَأَتَكَلَّمُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَكَلَّمَ فَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ رُوحِي وَطَبِيعَتُكَ [مِنْ] خِلَافِ كَيْفِيَّتِي قَالَ آدَمُ يَا رَبِّ فَلَوْ كُنْتُ خَلَقْتَهُمْ عَلَى مِثَالِ وَاحِدٍ وَ قَدْرٍ وَاحِدٍ وَ طَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ وَ جِبِلَّةٍ وَاحِدَةٍ وَ أَلْوَانٍ وَاحِدَةٍ وَ أَعْمَارٍ وَاحِدَةٍ وَ أَرْزَاقٍ سَوَاءٍ لَمْ يَتَّبِعْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ تَحَاسُدٌ وَ لَا تَبَاغُضٌ وَ لَا اخْتِلَافٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا آدَمُ بِرُوحِي نَطَقْتَ وَ بَعْضُ طَبِيعَتِكَ تَكَلَّمَتْ مَا لَا عِلْمَ لَكَ بِهِ وَ أَنَا الْخَالِقُ الْعَالِمُ يَعْلَمِي خَلَقْتُ بَيْنَ خَلْقِهِمْ وَ بِمَشِيئَتِي يَمْضِي فِيهِمْ أَهْرِي وَ إِلَى تَدْبِيرِي وَ تَقْدِيرِي صَائِرُونَ لَا تُبَدِّلُ لِخَلْقِي إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجَنَّ وَ الْإِنْسَ لِيُعْبُدُونِ وَ خَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَ عَذَّبَنِي مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ رُسُلِي وَ لَا أَبَالِي وَ خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ كَفَرَ بِي وَ عَصَانِي وَ لَمْ يَتَّبِعْ رُسُلِي وَ لَا أَبَالِي وَ خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُكَ مِنْ غَيْرِ فَاقْبَلْ بِي الْإِسْلَامَ وَ الْيَهُودَ وَ إِنَّمَا خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتَهُمْ لِأَبْلُوكَ وَ أَبْلُوهُمْ أَنْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا\* فِي دَارِ الدُّنْيَا فِي حَيَاتِكُمْ وَ قَبْلَ مَمَاتِكُمْ فَلِذَلِكَ خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ الْحَيَاةَ وَ الْمَوْتَ وَ الطَّاعَةَ وَ الْمَعْصِيَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ كَذَلِكَ أَرَدْتُ فِي تَقْدِيرِي وَ تَدْبِيرِي وَ بِعِلْمِي التَّائِيْدِ فِيهِمْ خَلَقْتُ بَيْنَ صُورِهِمْ وَ أَجْسَامِهِمْ وَ أَلْوَانِهِمْ وَ أَعْمَارِهِمْ وَ أَرْزَاقِهِمْ وَ طَاعَتِهِمْ وَ مَعْصِيَتِهِمْ فَجَعَلْتُ مِنْهُمْ الشَّقِيَّ وَ السَّعِيدَ وَ النَّبِيَّ وَ الْأَعْمَى وَ الْقَصِيرَ وَ الطَّوِيلَ وَ الْجَمِيلَ وَ الدَّمِيمَ وَ الْعَالِمَ وَ الْجَاهِلَ وَ الْغَنِيَّ وَ الْفَقِيرَ وَ الْمُطْعِمَ وَ الْعَاصِيَّ وَ الصَّحِيحَ وَ السَّقِيمَ وَ مَنْ بِهِ الرِّمَاءَةُ وَ مَنْ لَا عَاقِبَةَ لَهُ فِي النَّظَرِ الصَّحِيحَ إِلَى الَّذِي بِهِ الْعَاقِبَةُ فَخَلَقْتَنِي عَلَى عَاقِبَتِهِ وَ يَنْظُرُ الَّذِي بِهِ الْعَاقِبَةُ إِلَى الَّذِي بِهِ الْعَاقِبَةُ فَخَلَقْتَنِي عَلَى عَاقِبَتِهِ وَ يَنْظُرُ الْفَقِيرَ فِي خَلْقِهِ إِلَى الْغَنِيِّ فَخَلَقْتَنِي إِلَى الْغَنِيِّ فَخَلَقْتَنِي عَلَى مَا هَدَيْتَهُ فَلِذَلِكَ خَلَقْتَهُمْ لِأَبْلُوهُمْ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ فِيمَا أُعَافِيهِمْ وَ فِيمَا أُتَبِّعُهُمْ وَ فِيمَا أُعْطِيهِمْ وَ فِيمَا أُتَمَنَعُهُمْ وَ أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَادِرُ وَ لِي أَنْ أَمْضِيَ جَمِيعَ مَا قَدَّرْتُ عَلَى مَا دَبَّرْتُ وَ لِي أَنْ أُغَيِّرَ مِنْ ذَلِكَ مَا شِئْتُ إِلَى مَا شِئْتُ وَ أَقْدَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا أُخَرْتُ وَ أُؤَخَّرُ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدَّمْتُ وَ أَنَا اللَّهُ الْفَعَّالُ لِمَا أُرِيدُ لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَ أَنَا أَسْأَلُ خَلْقِي عَمَّا هُمْ فَاعِلُونَ.

حبیب سجستانی گوید: شنیدم امام باقر فرمود: همانا خدای عز و جل چون ذریه آدم را از پیشش خارج ساخت، تا از آنها برای ربوبیت خود و نبوت هر پیغمبری پیمان گیرد، نخستین کسی که درباره پیغمبری او از انبیاء پیمان گرفت، محمد بن عبد الله ﷺ بود، سپس خدای عزوجل به آدم فرمود: بنگر تا چه می‌بینی؟ آدم ذریه خود که چون موران بودند نگرست، دید آسمان را پرکرده‌اند. عرض کرد: پروردگارا! چه ذریه زیادی دارم؟! اینها را برای چه خلق فرمودی؟ و از پیمان گرفتنشان چه منظور داری؟ خدای عزوجل فرمود: تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من نسازند و به پیغمبران ایمان آورند و از آنها پیروی کنند. آدم عرض کرد: پروردگارا! چرا بعضی از اینها را بزرگتر از بعضی دیگر می‌بینم؟ و چرا برخی نور زیادی دارند و برخی نور کم، و برخی بی‌نورند؟ خدای عزوجل فرمود: ایشان را این گونه آفریدم تا در تمام حالات امتحانشان کنم. آدم عرض کرد: پروردگارا! به من اجازه می‌دهی سخن گویم؟ خدای عزوجل فرمود: سخن گوی که روح تو از روح من است. (یعنی از روحی است که من آفریده‌ام و بخود نسبت داده‌ام) و طبیعتت بر خلاف هستی من است (یعنی خلقت جسمانی و بدنیت با عوارض و طبایعش بر خلاف عالم مجردانست). آدم عرض کرد: ای کاش همه آنها را یکسان و یک اندازه می‌آفریدی که دارای یک طبیعت و یک خلقت می‌بودند، و رنگها و عمرهایشان یک نواخت می‌بود، و از لحاظ ارزاق برابر می‌بودند، تا برخی بر برخی دیگر ستم نمی‌کردند و هیچ گونه حسد و کینه و اختلاف در میانشان پیدا نمی‌شد. خدای عزوجل فرمود: ای آدم بوسیله روح من سخن گفتی و به سستی طبیعتت خود را برحمت انداختی نسبت به چیزی که در آن علم نداری. (یعنی اصل نیروی نطق و بیان و وسیله روحیست که من به تو دادم و آن خیراست و صلاح، ولی مضمون سخنت که عقیده به تساوی ذریه و نسلت می‌باشد، مقتضای اوها و خیالاتیست که از قوای جسمانیت سرچشمه می‌گیرد، از این رو بر خلاف حکمت و صلاحست) من خالق دانا هستم، از روی دانائیم خلقت آنها را مخالف یک دیگر ساختم، و فرمان در میان آنها بسبب مشیتم جاری شود، و به سوی تدبیر و تقدیر من می‌گرانید، خلقت من دگرگونی نپذیرد، همانا من جن و انس را آفریدم تا عبادتم کنند و بهشت را آفریدم برای کسی که اطاعت و عبادتم کند، و از پیغمبران پیروی نماید و باک ندارد، و دوزخ را آفریدم برای کسی که به من کافر شود و نافرمانی کند و از پیغمبران متابعت نکند و باک ندارد، و ترا و ذریه‌ات را آفریدم. بدون اینکه احتیاجی به شما داشته باشم، بلکه تو را و آنها را آفریدم تا آزمایشتان کنم که کدامین شما در زندگی و پیش از مردنتان نیکو کردارتر هستید. از این جهت دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و اطاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم و در تقدیر و تدبیر خود این گونه اراده کردم، به علم نافذی که نسبت به آنها دارم میان صورتهای و پیکرها و رنگها و عمرها و روزیها و اطاعت و معصیتشان تفاوت و اختلاف انداختم، آنها را به شقی و سعید، بینا و کور، کوتاه و بلند، با جمال و پست، دانا و نادان، توانگر و مستمند، فرمانبر و نافرمان، سالم و بیمار، زمین‌گیر و بی‌آفت تقسیم نمودم (هر کس را بقدر استعدادش تکلیف کنم و بقدر اطاعتش پاداش دهم و دسته مشاغل سخت و مشکل را عهده دار شوند و نوع انسان باقی ماند و تا) سالم به نانت درست بنگرد و مرا به سبب عافیتش شکر گزارد و نانت درست به سالم بنگرد و دعا کند و از من بخواهد تا او را عافیت بخشم، و بر بلاء من صبر کند تا از عطاء جزیل خود به او ثواب دهم، و توانگر به فقیر بنگرد و سیاست و شکر من بجا آورد، و فقیر بتوانگر بنگرد و دعا کند و از من بخواهد، و مؤمن بکافر بنگرد و برای آنکه هدایتش کرده‌ام سپاسگزاری من کند. از این جهت آنها را آفریدم تا در خوشی و ناخوشی و عافیت و گرفتاری و عطاء و منعم آنها را آزمایش کنم، من هستم خداوند مالک توانا. من حق دارم همه آنچه را مقدر کرده‌ام، طبق تدبیر مجری سازم، و حق دارم آنچه را خواهم به نحوی که خواهم، تغییر دهم و بعضی از آنچه را مؤخر داشته‌ام مقدم دارم و برخی را که مقدم

داشته مؤخر کنیم، من هستم خدائی که هر چه اراده کنم انجام دهم و از آنچه کنم بازخواست نشوم، و من مخلوقم را از آنچه کنند بازخواست نمایم (زیرا خدای سبحانه و تعالی از لحاظ ذات و صفات کامل و نسبت به هر چه خواهد و کند عادل و عالمست و مصالح نهانی و دقیقی را که عقول مخلوقش به آن نرسد، می‌داند و ملاحظه می‌کند، از این رو بازخواست و حساب کشیدن از او معنی ندارد، ولی مخلوق هر که باشد، در کردار و رفتار خوب و بد و زشت و زیبا یافت می‌شود پس باید مورد بازخواست و حساب کشی قرار گیرد). [مصطفوی]

الکافی، ج ۲، ص ۸

### پیوست شماره هشت: آیات قدر

سوره مبارکه قدر، آیه ۳ و ۴: لَيْلَةُ الْقَدْرِ حَبِيرٌ مِنْ أَلْفِ سَهْرٍ \* تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. شب قدر، بهتر از هزار ماه است. \* فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر و تنظیم] هر کاری نازل می‌شوند. [انصاریان]

سوره مبارکه قمر، آیه ۴۹: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ. ما هر چیزی را اندازه آفریدیم. [انصاریان]

سوره مبارکه اعلی، آیه ۳: وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهْدَى. و آنکه اندازه قرار داد و هدایت کرد [انصاریان]

سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۸: مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مُقَدُّورًا. بر پیامبر در آنچه خدا برای او مقرر و لازم کرده منعی نیست، خدا این روش را درباره کسانی [از پیامبران] که پیش از این گذشته‌اند مقرر داشته است و همواره فرمان خدا نافذ و اندازه گیری شده است. [انصاریان]

سوره مبارکه طلاق، آیه ۳: وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا. و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد، و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته‌اش را [به هر کس که بخواهد] می‌رساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. [انصاریان]

سوره مبارکه فرقان، آیه ۲: الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا. همان که فرمانروایی آسمانها و زمین فقط در سیطره اوست و فرزندی برای خود نگرفته است و در فرمانروایی شریکی ندارد و هر چیزی را آفریده و آن را به اندازه قرار داده، اندازه‌های درست و دقیق. [انصاریان]

سوره مبارکه عبس، آیه ۹۹: مِنْ نُطْقَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. از نطفه‌ای [ناچیز و بی‌مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد. [انصاریان]

سوره مبارکه انعام، آیه ۹۶: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَ اللَّهُ فَالِقُ الْإِضْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. شکافنده صبح [از پرده تاریک شب است] و شب را برای آرامش قرار داد، و خورشید و ماه را وسیله‌های برای محاسبه و اندازه‌گیری زمان مقرر فرمود؛ این است اندازه‌گیری آن توانای شکستناپذیر و دانای. [انصاریان]

سوره مبارکه فصلت، آیه ۱۰: وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكْ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ. و در روی زمین کوه‌های استواری پدید آورد، و در آن منافع فراوانی آفرید و رزق [روزی خوارانش] را در آن به مدت چهار دوره [بهار، تابستان، پاییز و زمستان] تقدیر کرد [آن هم] یکسان و به اندازه برای خواهندگان. [انصاریان]

### نظام سؤالات

۱. قواعد مقدم بر مباحثه فقه‌العلم چیست؟
۲. جانمایی فقه‌العلم در مباحثات فقه‌هدایت چیست؟
  - ۲/۱. منظور از «فقه» در مباحثات فقه‌هدایت چیست؟
  - ۲/۲. آیا فهم مشهور از فقه در حوزه علمیه، قابلیت دفاع مبتنی بر آیات و روایات را دارد؟
  - ۲/۳. آیا تعلیم و تعلم به شیوه موجود توانایی نظام‌سازی دارد؟
۳. تفاوت اولیه فقه‌العلم با فلسفه و فقه موجود چیست؟
  - ۳/۱. آیا فلسفه توانایی تحریک فکر مبتنی بر ظرفیت‌های مختلف مخاطب را دارد؟
  - ۳/۲. بنابر استظهار از آیات و روایات، چند سطح و ظرفیت فکری وجود دارد؟
  - ۳/۳. نقطه شروع و ختم کلام مبتنی بر آیات و روایات باید چه ویژگی داشته باشند؟
  - ۳/۴. آیا می‌توان عقل را از نقل (کلام اهل بیت علیهم‌السلام) تفکیک کرد؟



## فهرست

۱. تقدم حسن الاستماع بر تضارب در مراحل یادگیری علم؛ مقدمه ورود به بحث فقه العلم ..... ۳
۲. فقه العلم یکی از ابواب نهگانه فقه نظامات؛ جانمایی فقه العلم در فقه هدایت ..... ۴
- ۲/۱. فهم عمیق از علم بحث شده در آیات و روایات؛ معنای عنوان مباحثات ..... ۶
- ۲/۱/۱. لزوم بحث در منابع فقه و لوازم آن، قبل از ورود به موضوع مباحثه ..... ۶
- ۲/۲. اعم بودن معنای استظهاری از فقه نسبت به معنای ارتکازی موجود از آن ..... ۷
- ۲/۲/۱. مبتلا شدن حوزه به تکرار مباحث گذشته بدون دقت در آنها؛ دلیل عدم بازخوانی دوباره فقه با منابع اولیه ..... ۸
- ۲/۲/۲. وجود دوره‌های فقهی متفاوت در تاریخ تطور فقه شیعی و لزوم توجه به تفاوت‌های آنها؛ راهی برای طرح سؤالات جدید .. ۱۰
- ۲/۳. لزوم نگاه جدی و بلندمدت به تعلیم ..... ۱۲
- ۲/۳/۱. حسن الاستماع؛ یکی از قواعد تعلیم در روایات ..... ۱۳
- ۲/۲/۳. غلبه مباحث فلسفه، یکی از دلایل نگاه حداقلی به فقه ..... ۱۴
- ۲/۲/۳/۱. تلاش صادقانه اما اشتباه فلاسفه و عرفا برای پوشاندن خلأهای فقه موجود ..... ۱۶
- ۲/۲/۳/۲. غیر فقهی بودن چارچوب‌های کلی فلسفه؛ تفاوت اصلی آن با فقه متکامل ..... ۱۹
- ۲/۲/۳/۳. ایجاد تفاوت در کارکرد و روش کسب علوم مختلف؛ نتیجه تفاوت هدف علوم مختلف ..... ۲۵
۳. منجر شدن بیان به تحریک فکر؛ قاعده بیان مبتنی بر روایات و یکی از خلأهای بحثی موجود در فلسفه ..... ۲۸
- ۳/۱. عدم توانایی فلسفه در درک ظرفیت انسان‌ها؛ اشکال بزرگ فلسفه ..... ۲۸
- ۳/۱/۱. عدم توانایی فلسفه بر شناخت قدر و قواعد تقدیر؛ در نتیجه عدم درک تفصیلی از ظرفیت افراد ..... ۲۹
- ۳/۲. وجود پنج ظرفیت عقلی از تأمل تا تفقه بنا بر استظهار از آیات و روایات؛ مبنای تحریک فکر در فقه هدایت ..... ۳۱
- ۳/۲/۱. سطوح پنج‌گانه تفکر؛ دسته‌ای از قواعد صوری تخاطب مانند قواعد قیاس منطقی ..... ۳۵
- ۳/۲/۲. فهم تفصیلی و غیر اجمالی از ظرفیت فکری؛ تفاوت اصلی فهم عقلایی ظرفیت با فهم فقهی از ظرفیت ..... ۳۹
- ۳/۳. وجود نقطه شروع و پایان مبتنی بر فطرت افراد در بیان حضرت یوسف در زندان ..... ۴۰
- ۳/۴. عدم تفکیک عقل از نقل در کلام اهل بیت علیهم‌السلام ..... ۴۱
- پیوست‌ها ..... ۴۳
- پیوست شماره یک: مقایسه اصول شیخ طوسی با اصول اهل تسنن ..... ۴۳
- پیوست شماره دو: برخی روایات حسن الاستماع ..... ۴۳

۴۴	.....	پیوست شماره سه: برهان امکان و وجوب
۴۴	.....	پیوست شماره چهار: برخی مناظرات امام رضا <small>علیه السلام</small>
۶۱	.....	پیوست شماره پنج: برخی مناظرات پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۸	.....	پیوست شماره شش: برخی استدلالات انبیا در قرآن
۶۸	.....	پیوست شماره هفت: روایت گفتگوی حضرت آدم و خدای متعال
۷۰	.....	پیوست شماره هشت: آیات قدر
۷۱	.....	نظام سؤالات

## جلسه دوم

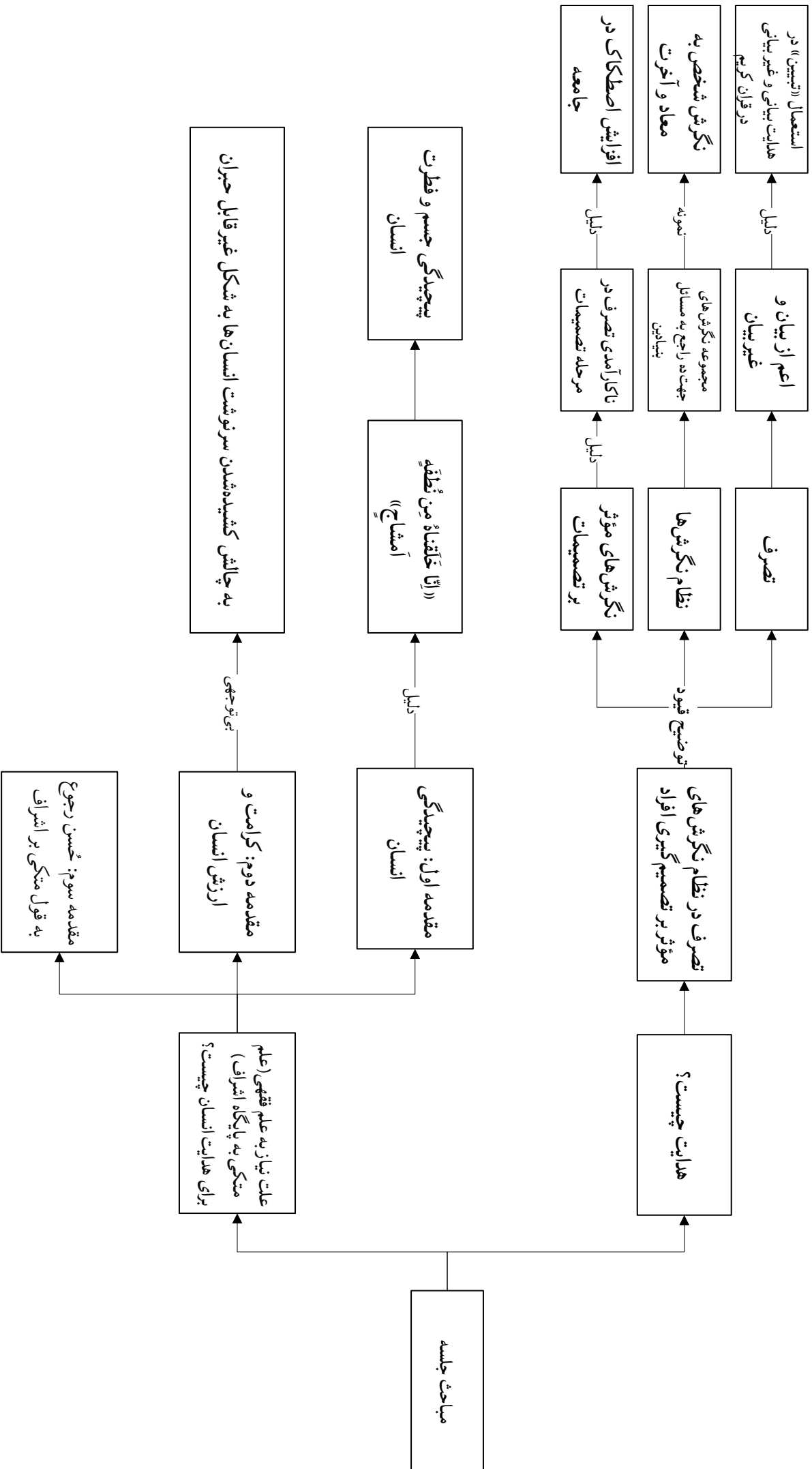
### سؤالات جلسه

معنای هدایت چیست؟  
چه دستگاه علمی توانایی هدایت فطرت پیچیده انسان را دارد؟  
معنای نظام در لسان دینی چیست؟  
اولویت در تصرف نظام نگرشی افراد چیست؟

### عنوان جلسه

فقه‌العلم؛ ضرورتی برای تولید معادلات هدایت انسان

## فقه العلم (جلسه دوم)



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ۱. معنای هدایت: تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد

باید دانست که هدایت به چه معناست؟ قرآن به لسان عربی معمولی نیست بلکه به لسان عربی مبین است؛<sup>۱</sup> آیا این قید «مبین» در معنای هدایت هم یک قید و یک معنای جدیدی را افاده کرده است یا خیر؟ راهش این است که در مجموعه کلماتی که در مورد هدایت است بررسی و تتبع کنیم. باید دقت کنیم و ببینیم که وقتی کلمه هدایت در کتاب شریف و در روایات به کار رفته است، این هدایت دقیقاً حاوی و حامل چه معنایی است؟ راه حل مسئله این است. در مجموع آن کار تتبعی که در کلمات نورانی وحی انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که هدایت یعنی «تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد»؛ یعنی به یک تعریف رسیده‌ایم که ترکیب سه اصطلاح است: اولاً کلمه «تصرف» را استفاده کردیم؛ یک بخش از تعریف ما عبارت از تصرف است؛ هدایت نوعی تصرف کردن است. البته بعداً با توجه به کلمات آیات و روایات توضیح می‌دهم که چه نوع تصرفی است. ثانیاً تصرف در «نظام نگرش‌ها» و در وعاء فکر است؛ یعنی در ظرف فکر تصرف می‌کنید که محل ظرف فکر هم در قلب است.<sup>۲</sup> قلب به معنایی که در روایات

۱. وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ / نحل، ۱۰۳

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَشْبَاطٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ الْعَقْلَ قَالَ: ... وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَّاحِ فِي وَسْطِ الْبَيْتِ.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که پرسیده شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خداوند عقل را چگونه آفریده، فرمود: ... مثال عقل در قلب مانند چراغ است در وسط خانه. [ترجمه مسترجمی]

آمده است نه به معنای این شیء و جسم پمپاژکننده خون. بنابراین وقتی می‌گوییم تصرف در نظام نگرش‌ها؛ یعنی تصرف در بخشی از قلب که این را هم باید بعداً توضیح دهیم. ثالثاً [در قید «تصمیم‌گیری فرد»] فرد و اختیار او هم موضوعیت دارد. شما این سه بخش را در تعریف ما می‌توانید مشاهده کنید.

البته تعریف، یک تعریف اصطلاحی حوزه تخصصی است؛ ظاهرش این است که هیچ روایت و آیه‌ای در این تعریف نیست ولی پشتیبان و مستظهر آن مجموعه‌ای از آیات و روایات است. در حوزه‌های علمیه روش این است که بعد از اینکه آیات و روایات را مرور کرده و مباحثه کردند، یک تعریف تخصصی ارائه می‌دهند؛ مثلاً شما در حوزه‌های علمیه در تعریف وضو می‌خوانید که «عَسَلْتَانِ وَ مَسْحَتَانِ»<sup>۳</sup> خب این تعریف در روایت نیست بلکه جمع‌بندی فقهاست که وضو دو غسل (شستن) و دو مسح است. یعنی اگر مجموعه روایاتی که در مورد وضو است را جمع‌بندی کنید، این تعریف را ارائه می‌دهد. البته معلوم است در این تعریف قید نیت نیامده و به نوعی تنها ارکان وضو را معنا کرده است، آن هم ارکانی که اصطلاحاً فیزیکی و قابل رؤیت هستند. بحث از نیت یا بحث از زمان وضو در این تعریف نیامده است. ممکن است بعدها شما تتبع کنید و ببینید در آن تعریفی هم که ما از هدایت کردیم بعضی از بخش‌ها را ندیدیم. این کار هیچ اشکالی ندارد و بعد این را تکمیل می‌کنیم. مهم این است که ما با رجوع به روایات و آیات این تعریف را به دست آوردیم. این تعریف را متعلق به خود و کار فکری خودمان به تنهایی و بریده از آیات و روایات نمی‌دانیم. خب اگر اجازه دهید من بخشی از آیات و روایاتی که منجر به تولد این تعریف در ذهن ما شده است را در محضر شما بازخوانی می‌کنم.

۱/۱. توضیح عبارت از عبارت اول شروع می‌کنم؛ عبارت «تصرف». خب تصرف در لسان آیات و روایات چیست؟ «تصرف»: کلمه تصرف؛ کلمه تصرف را برای چه استفاده کرده و به کار بردیم؟ برای اینکه تلقی عمومی در حوزه‌های علمیه اعم از بحث‌های نظری و کارهای غیر نظری به منظور هدایت این است که اگر می‌خواهید فکر کسی را تغییر دهید، باید بیان داشته باشید و تبیین کنید. این اصل و تلقی اولی در حوزه‌های علمیه است. مثلاً وقتی به کسی می‌گویید که می‌خواهید کار فکری کنید، یا نگرش‌های کسی را تغییر دهید، در نظر همه یک نگاه نظری می‌آید. چون این نگاه در دل آیات و روایات قابل دفاع نیست، برای اینکه با این نگاه ناقص مقابله کنیم، کلمه تصرف را به کار بردیم که یک کلمه اعم است و هم بحث نظری و هم کارهای غیر نظری را شامل می‌شود، کلمه تصرف را در همه این‌ها می‌توان استعمال کرد. بنابراین حرف اولمان این است که تحریک فکر الزاماً از طریق بیان نیست. استدلالی را که برای این بحث به کار می‌بریم، استعمال واژه «تبیین» و «تبیین» در ادبیات وحی است. ادبیات وحی از کلمه تبیین و مشتقاتش زیاد استفاده کرده است ولی الزاماً این کلمه به معنای بحث نظری نیست. در بعضی جاها بحث نظری است و در بعضی جاها خیر؛ یعنی اصلاً

مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعَقْلُ مُسْكَنُهُ فِي الْقَلْبِ.

امام صادق علیه السلام: عقل و خرد جایگاهش در قلب و دل است.

الکافی، ج ۸، ص ۱۹۰

۳. جواهر الکلام (للنجفی)، ج ۲، ص ۲۸۵.

بحث نظری مراد نبوده اما باز از کلمه «تبیین» استفاده شده است. پس ما از نوع استعمال کلمه «تبیین» و مشتقاتش در قرآن چنین استنباط کردیم که برای هدایت و تحریک فکر افراد نباید فقط کار نظری کرد.

من چند آیه از این آیات را اگر خدای متعال توفیق دهد برای شما قرائت می‌کنم. یکی از آن مجموعه آیاتی که می‌شود در آن دقت کرده و این معنا را آن استفاده کرد، آیاتی است که بلافاصله بعد از آیه الکرسی در سوره بقره نقل شده است. من با مکتب قرائت می‌کنم و شما ببینید کاملاً واضح است از نظر ادبیات وحی، کلمه «تبیین» و «تبیین» فقط معنای بحث نظری ندارد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ\* أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۴</sup>

آیه داستان حضرت عزیر علیه السلام را نقل می‌کند که برای حضرت عزیر علیه السلام یک اتفاقی افتاده است؛ حضرت عزیر علیه السلام «مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» از یک روستایی عبور می‌کند که دیوارهای آن روستا فروافتاده- اند - این روستا، روستای مخروبه‌ای است. - بعد حضرت نه در دلش بلکه به زبان - «قَالَ» - می‌گوید: «أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» خدا چگونه این‌ها را بعد از مردنشان زنده می‌کند؟ با صدای بلند این را مطرح می‌کند - این مرور قلب نبوده است بلکه به زبان حضرت عزیر علیه السلام می‌آید. - بعد بلافاصله که این تقاضا و سؤال را می‌کند؛ «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ» خدای متعال حضرت عزیر علیه السلام را صدسال می‌میراند و از دنیا می‌برد. «ثُمَّ بَعَثَهُ» سپس بعد از صدسال ایشان را زنده می‌کند. «قَالَ كَمْ لَبِثْتَ» از جناب عزیر علیه السلام سؤال می‌پرسد که توقف شما در اینجا چند سال بوده است؟ «قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» من این تلبث و این خواب و این مرگ را یک روز یا نصف روز می‌دانم. بعد خدای متعال می‌فرماید: «بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ» تو صدسال است که از دنیا رفتی و خوابیدی. «فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ» نگاه به غذایت بکن؛ «وَ شَرَابِكَ» نگاه به آبت بکن، «لَمْ يَتَسَنَّهْ» در صد سال تغییری نکردند و ما این را بدون تغییر نگاه داشتیم. «وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ» نگاه به حمارت بکن، این را آیه برای مردم قرار دادیم؛ آن از بین رفته است. «وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا» همان موقع پوست و گوشت و استخوان حمارش شروع به تشکیل شدن کرد و الاغش زنده شد و نشان داد که چگونه زنده می‌کند. بعد اینجا در نهایت می‌فرماید: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ» وقتی مسئله چگونگی زنده شدن مردگان برای حضرت عزیر علیه السلام «تبیین» پیدا کرد.

ببینید کلمه تبیین استعمال شد و اینجا بحث نظری که اتفاق نیفتاده است بلکه یک معجزه اتفاق افتاده است منتها قرآن شریف اثر این معجزه را «تبیین» می‌داند.

۱/۱/۲. آیات روشن شدن استظهار فقط این آیه نیست؛ در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام هم آیاتی است؛ مثلاً آنجایی که برای عمومی خویش طلب دعا می‌کند قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ»<sup>۵</sup> بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام؛ نمونه‌ای دیگر از ابراهیم علیه السلام دیگر این دعا را ادامه نداد. در مجموع وقتی کارها و اقدامات عمومی خود را دید، «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ» فهمید که او همراهی ندارد. چون حضرت ابراهیم علیه السلام او را دعوت می‌کرد [و همراهی با دعوت رخ نمی‌داد]. در اینجا هم تنها بحث نظری نیست؛ یعنی یک بخشش بحث نظری و یک بخش هم اقداماتی بود که عمومی ایشان برای ترانزیت بت‌ها در کل حکومت نمرود انجام می‌داد.<sup>۶</sup> برای حضرت ابراهیم علیه السلام واضح شد که دیگر این گفت‌وگوها بر او اثر ندارد؛ یعنی جناب آزر یک اعمالی خلاف دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام انجام داد که باز هم اینجا بحث نظری نیست.

۱/۱/۳. استعمال کلمه «التَّبَيَّنَاتِ» در معجزات غیر نظری؛ نمونه‌ای دیگر از استظهار کلمه «تبیین» و در موارد غیر بیانی یا در آیه دیگری می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»<sup>۷</sup> این «بِالْبَيِّنَاتِ» مطابق روایات و مباحثاتی که آمده، بخشی از معجزات است؛ یعنی از بیّناتی که همراه پیامبران است، بخشی معجزات غیر نظری بوده است.<sup>۸</sup> پس در اینجا بیّنات اعم است. مثلاً هم قرآن را شامل شده که بحث نظری در آن وجود دارد و هم معجزاتی مثل عصای حضرت موسی علیه السلام و شق القمر را شامل می‌شود. این یک بخش از بحث است که البته ادله دیگری را هم شامل می‌شود. پس این دیدگاهی که در حوزه‌های علمیه است که «اگر می‌خواهید دیدگاه‌ها را تغییر دهید و تحریک فکر ایجاد کنید فقط بحث نظری کنید»؛ خلاف آیاتی است که برای شما قرائت کردم.

گاهی اوقات که توفیق قرائت قرآن دارم بر روی معنای تبیین و مشتقات آن دقت می‌کنم؛ در بسیاری از موارد بر بحث‌های غیر نظری دلالت دارد. مثلاً در آیه دیگری خداوند حکمت قیامت را

۵. وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتَاءَهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. / توبه، ۱۱۴

و آموزش‌خواهی ابراهیم برای پدرش [شخصی که بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام، پدرخوانده یا عمویش بود] جز به سبب وعده‌ای که به او داده بود، نبود [که اگر از بت‌پرستی خودداری کند برای او آموزش بخواهد] چون برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بی‌زاری جست؛ یقیناً ابراهیم بسیار مهربان و بردبار بود. [ترجمه انصاریان]

۶. فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ صَفْوَانَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ آزرَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ كَانَ مُنْجَمًا لِنُمرُودَ بْنِ كَعْنَانَ ...

امام صادق علیه السلام: آزر، (پدر یا عمومی) حضرت ابراهیم، منجم نمرود بن کنعان بود ...

تفسیرالقمی، ج ۱، ص ۲۰۶

[عن الامام الصادق علیه السلام]: ... كَانَ آزرَ صَاحِبِ أَمْرِ نُمُودَ وَ وَزِيرَهُ وَ كَانَ يَتَّخِذُ الْأَصْنَامَ لَهُ وَ لِلنَّاسِ وَ يَدْفَعُهَا إِلَى وُلْدِهِ فَيَبِيعُونَهَا وَ كَانَ عَلَى دَارِ الْأَصْنَامِ ...

... آزر صاحب امر نمرود و وزیر او بود که برای او و مردم بت می‌تراشید و آن را به فرزندان می‌داد تا بفروشند و [وی مسئول] بت‌خانه بود ...

تفسیرالقمی، ج ۱، ص ۲۰۷

۷. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَرْسَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَرْسَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ / حدید، ۲۵

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] ازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند، و آهن را که در آن برای مردم نیرو و قدرتی شدید و سودهایی است پدید آوردیم، تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش در غیاب پیامبران یاری می‌دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است. [ترجمه انصاریان]

۸. وَ إِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَبُوا نَاقَةَ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ / اعراف، ۷۳

و به سوی قوم تمود، برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست، برای شما معجزه‌ای روشن از جانب پروردگارتان آمده است، این ماده شتر [از سوی] خدا برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است، پس او را واگذارید تا در زمین خدا بخورد و آزار و گزند به او نرسانید که عذابی دردناک شما را خواهد گرفت.



تبیین بعضی از مسائل برای مشرکین و کافران می‌داند.<sup>۹</sup> قیامت که بحث نظری نیست بلکه یک حادثه بزرگ در عالم است اما این خاصیت را دارد که در آن خیلی از چیزها تبیین پیدا می‌کند. ما باید به ادبیات وحی رجوع کنیم و اولین معنای این حرف این می‌شود که اگر خواستیم در کار فقهی و تبلیغی خود در وعاء (ظرف) فکر تصرف کنیم، همه‌اش به دنبال قیاس شکل اول<sup>۱۰</sup> و برهانی کردن نباشیم. این فکری است که در حوزه‌های علمیه رواج دارد؛ افراد فکر می‌کنند که اگر برهانی صحبت کنند، تحریک فکر صورت می‌گیرد.

خب این یک اجمالی از آیات پشتیبان برای استعمال لفظ تصرف است که چرا ما لفظ تصرف را به کار بردیم. اگر با درک موجود به دنبال هدایت بودیم، باید می‌گفتیم «تحریک نظری نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد» یا کلمه‌ای را استفاده می‌کردیم که ظهور در بحث نظری داشته باشد اما کلمه تصرف را انتخاب کردیم که بر روی تفاوت نگاه خودمان، تأکید کنیم که فقط به دنبال بحث نظری برای رشد فکری افراد در جامعه‌سازی نیستیم.

کلمه دیگری را که در اینجا استعمال کرده‌ایم «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد» است. این نظام نگرش‌ها که می‌خواهیم در آن تصرف کنیم چیست؟ باید در مورد آیات و روایت این اصطلاح هم گفت و گو کنیم. من اجمالاً چند مسئله را خدمت شما عرض کنم؛ اولاً کجا را باید تصرف کرد؟ باید در نظام نگرش‌ها و نظام تفکرات افراد تصرف کرد، آن هم تفکراتی که منشأ تصمیم‌گیری می‌شوند. نباید خود تصمیمات فرد را تصرف کرد. بعضی در هنگام وقوع فعل، امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌دهند؛ یعنی یک نفر دارد کاری انجام می‌دهد و حال به او می‌گویند این کار را انجام نده. البته ممکن است این کار در بعضی از موارد تجویز شود ولی شما نمی‌توانید در فرایند هدایت و در همه موارد به دنبال این بروید که جلوی تصمیمات فرد را بگیرید.

چرا نمی‌توانیم این کار را انجام دهید؟ زیرا اصطکاک در جامعه گسترش پیدا می‌کند. این یک دلیل عقلی است؛ آدم‌ها وقتی تصمیم به کاری می‌گیرند، شما سر هر تصمیمی به او بگویید این کار را انجام نده ولو اینکه رَحِم او هم باشید از شما نمی‌پذیرد. وقتی تصمیم گرفته شد خیلی سخت است که انسان جلوی تحقق آن را بگیرد. اصطلاحاً از تصمیم تا اجرا فاصله کمی است و فرصت جلوگیری وجود ندارد. خب این فاصله کم علت شده است که ما باید نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیمات افراد را به چالش بکشیم نه خود تصمیمات افراد را.

این نظام نگرش‌ها چیست؟ مثلاً این است که افق زندگی انسان‌ها را بهینه کنید. وقتی آرمان زندگی انسان‌ها متفاوت تعریف شود، خودبه‌خود نظام تصمیماتشان هم تغییر می‌کند. پس اگر توانستید آینده جذاب‌تری برای یک فرد تعریف کنید، پس می‌توانید نگرش و نگاه او را تغییر دهید. مجموعه آیاتی که دعوت به معاد می‌کند، پشتیبان این ادعای بنده است؛ یعنی دعوت به معاد و

۹. لُبَّيْنٌ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَ يُعَلَّمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ / نحل، ۳۹

[یقیناً مردگان را زنده می‌کند] تا حقایقی را که در آن اختلاف می‌کنند، برای آنان روشن سازد. و تا کافران بدانند که همواره [در انکارشان نسبت به زنده شدن مردگان] دروغ می‌گفتند.

۱۰. ر.ک پاورقی ۵۵ جلسه اول.

تبیین معاد در واقع تبیین یک آینده خاص برای تمام ابناء بشر است؛ یعنی دائماً آینده‌ای با ویژگی‌های خاص را در اذهان ترسیم می‌کنید که نتیجه آن هم تغییر تصمیمات می‌شود. یکی از آن نظام نگرش‌هایی که باید تغییر کند نگرش‌های فرد راجع به عاقبت، آخرت و آینده بشر است. همین الآن هم وقتی کارشناسان دنیای سکولار و این دنیای محدود، وارد بحث می‌شوند، وقتی می‌خواهند تحول را مدیریت کنند اول سعی دارند یک آینده مطلوب‌تر از وضعیت فعلی را تصویر کنند. منتها عیبهشان این است که آینده‌شان هم محدود است. مثلاً کلبه‌های الکترونیک<sup>۱۱</sup> «الوین تافلر» در واقع دارد آینده زندگی مدرنیته را توضیح می‌دهد که چطور نیازهای شما در سایه دولت الکترونیک تأمین می‌شود. اساساً یکی از عواملی که شما بر اساس آن می‌توانید تصمیمات را تغییر دهید، تغییر آینده است. عرض کردم مجموعه آیات معاد این کارکرد جدی را دارند که انسان را در مقابل یک آینده خاص قرار می‌دهند.

به صورت طبیعی انسان‌ها خود تصمیماتشان را تغییر می‌دهند. یکی از نگرش‌هایی که کمک می‌کند تصمیمات افراد تغییر پیدا کند، بازخوانی گذشته‌ها و ایجاد عبرت از این نوع بازخوانی‌ها در اذهان است. این هم کمک می‌کند نگرش‌ها تغییر پیدا کند. چون انسان‌ها وقتی تصمیم می‌گیرند، هنوز تصمیم خود را تجربه نکرده‌اند؛ لذا اگر بتوانید برای انسان‌ها تجربه آن تصمیمات را در میان سایر انسان‌ها بازخوانی کنید، باز هم کمک کرده‌اید نگاه آن‌ها تغییر پیدا کند. علت تأکید فراوان قرآن بر أَحْسَنُ الْقِصَصِ هم همین است؛<sup>۱۲</sup> یعنی قصه‌های قرآن، بازخوانی تجربی تصمیماتی است که بشر در تمام دوره‌ها می‌گیرد؛ مثلاً تصمیم مبتنی بر حرص یک عاقبتی دارد که در قالب یک داستان بازخوانی می‌شود، تصمیم مبتنی بر یک حسد یک عاقبتی دارد که در قالب یک داستان دیگر بازخوانی می‌شود و تصمیم مبتنی بر استکبار هم یک عاقبتی دارد که در قالب داستان بازخوانی می‌شود. بنابراین اگر بتوانید عبرت‌آفرینی کنید، یعنی اگر گذشته‌های مرتبط با افراد را احیا کنید، می‌توانید در تصمیمات آن‌ها تصرف کنید.

الآن در مقام احصای نظام نگرش‌ها نیستم و نمی‌خواهم در اینجا بحث کنم ولی به نظر می‌آید که ما یک تقسیم‌بندی خوبی در این قسمت انجام داده‌ایم. البته یک فرصت مستوفایی - تقریباً ده جلسه - احتیاج دارد که تبیی وارد بحث شویم و نشان دهیم که چطور تغییر نظام نگرش‌ها باعث

۱/۲/۳. بازخوانی گذشته‌ها و عبرت‌ها؛ دومین مورد از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد»

۱۱. منظور از کلبه الکترونیک این است که ابزارهای الکترونیک این امکان را به افراد می‌دهند تا از راه دور به شغل‌های متمرکز در خانه روی آورند و این ورود به موج جدید تاریخی است. البته به گفته خود تافلر این مسیر دارای مشکلاتی همچون انگیزش کار و مدیریت، تجدید سازمان اجتماعی، تجدید سازمان‌ها و شرکت‌ها است و همچنین پذیرفته است که هیچگاه نمیتوان تماس رودر رو را قطع کرد. کلبه الکترونیک به عنوان راه حلی برای مدیریت عدم توانایی ارکان دولتی در موضوع کثرت سفرهای درون و بین شهری ادعا شده است.

برگرفته از ترجمه کتاب موج سوم، نویسنده الوین تافلر، مترجم شهیندخت خوارزمی، صفحات ۲۶۹ تا ۲۹۰

۱۲. برای مشاهده کامل این بحث ر. ک کتاب «موج سوم» نویسنده: آلوین تافلر؛ فصل شانزدهم، «کلبه الکترونیک» صص ۲۶۹-۲۹۰  
۱۳. آلوین تافلر، (آلوین یوجین تافلر)، آینده پژوه آمریکایی (متولد ۴ اکتبر ۱۹۲۸، نیویورک - درگذشت ۲۷ ژوئن ۲۰۱۶، لس آنجلس، کالیفرنیا)، کتابهایی همچون Future Shock (۱۹۷۰) و کتاب موج سوم (۱۹۸۰)، که در آن سعی در پیش‌گویی و توصیف تغییرات اقتصادی و اجتماعی که احتمالاً در عصر پسا صنعتی به سرعت تحقق می‌یابد نوشته است.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایره المعارف بریتانیکا: yon.ir/OMM۹Q

۱۳. نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ / يوسف، ۳  
ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی‌خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی. [ترجمه انصاریان]

تغییر در تصمیمات می‌شود. این خود یک بحث فنی است؛ یعنی یک باب فرعی فقهی بسیار کاربردی است که باید در کدام نگرش‌های افراد تصرف کنید تا تصمیمات بهینه شود؛ بنابراین بخشی از آیات و روایات که اجمالاً اشاره کردم، پشتیبان این حرف است. اگر می‌خواهید هدایت ایجاد کنید باید بتوانید تحریک و عاء فکر کنید، نگاه‌های افراد را تغییر دهید. آن وقت تصمیمات به‌طور طبیعی زاینده نگاه‌ها هستند و تغییر می‌کنند. پس این هم یک قید در تعریف هدایت مد نظر قرآن است که اشاره شد.

قید آخر هم کلمه «تصمیم‌گیری فرد» است. همه پیامبران در عمل به تصمیم‌گیری فرد احترام می‌گذاشتند؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»<sup>۱۴</sup> فرد بعد از «هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»، «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» است. «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»<sup>۱۵</sup> یا در آیات دیگری می‌فرماید: «تو وکیل این‌ها نیستی»<sup>۱۶</sup> خیلی تأکید کرده است. یا فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ رُشْدٌ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۱۷</sup>. مجموعه آیات پشتیبان قید سوم هم فراوان است.

بنابراین ما به‌صورت اجمالی به یک تعریفی دست پیدا کردیم و آن اینکه اگر کسی می‌خواهد هدایت کند، باید تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر در تصمیم‌گیری فرد داشته باشد. در حقیقت هدایت طبق آیات و روایاتی که ما بررسی کردیم یعنی همین مطلبی که بیان شد. شاید حدود صد آیه است که در بخش‌های مختلف به آن‌ها پرداختیم تا به این تعریف رسیدیم. بنده آخرین باری که این بحث را توضیح دادم، بیست‌ودو جلسه در قم بود که کتاب آن هم موجود است و در آنجا تفصیلی‌تر این وضعیت توضیح دادم.

یکی از حضار: اسم کتاب چیست؟

حجت‌الاسلام کشوری: کتاب مبانی نظری الگوی پیشرفت اسلامی<sup>۱۸</sup>

## ۲. عدم اشراف ابناء بشر بر فطرت پیچیده انسان؛ علت نیاز به علم فقهی برای هدایت این موجود پیچیده

عرایض را جمع‌بندی کنم؛ بنابراین وقتی بحث را به سمت این می‌بریم که علم ما باید فقهی باشد، علت این است که غرض از علم، هدایت است و موضوع هدایت، انسان و فطرت انسان است. زیرا در مورد هدایت انسان صحبت می‌کنیم و غرض ما این است.

انسان یک موجود پیچیده است؛ «إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ آمِشَاجٍ»<sup>۱۹</sup> تازه وقتی که نطفه است، بسیار پیچیده و ذوابعد و امشاج است. وقتی هم که به عالم تولد و عالم بلوغ می‌رسد، «تَحَسَّبُ أَتْلَكُ

۱۴. انسان، ۳؛ ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار. [ترجمه انصاریان]

۱۵. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ / غاشیه، ۲۲

بر آنان تسلطی نداری [ترجمه انصاریان]

۱۶. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَ مَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ / انعام، ۱۰۷

و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند، و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده‌ایم، و تو وکیل آنان نیستی. [ترجمه انصاریان]

۱۷. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ / بقره، ۲۵۶

در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوای داناست. [ترجمه انصاریان]

۱۸. دهمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی که در جمع برخی از فضلاء حوزه علمیه قم و در مؤسسه فرق و ادیان ارائه گردیده‌است.

۱۹. إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ آمِشَاجٍ تَبَيَّنَ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ / انسان، ۲

جَزْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»<sup>۲۰</sup> یک موجود بسیار پیچیده و ذوابعاد است. لذا اصلاً شناخت این موجود برای انسان‌ها امکان ندارد؛ یعنی تنها خالق انسان می‌تواند فطرت او را توضیح دهد که این در عالم وجود چه اتفاقی می‌افتد.

حتی جسم او را هم نمی‌توانید تحلیل کنید. این همه اختلافاتی که در حوزه پزشکی است، همه ناشی از این است که انسان حتی در شناخت جسم خود هم مانده زیرا جسم او بسیار پیچیده است. حال غیر از جسم قلب هم دارید که حقیقت وجود انسان قلب است. غیر از قلب، در عالم، نفس هم دارید، عالم نفس اماره هم یک عالمی است. لذا وقتی می‌خواهید انسان با این پیچیدگی را هدایت کنید، چطور می‌توانید علم موردنیاز آن را عقلی و عقلائی به دست آورید؟! ببینید یک وقتی علم را برای تصرف در طبیعت استعمال می‌کنید و می‌گویید «(knowledge is power)»<sup>۲۱</sup> «من می‌خواهم تصرف در طبیعت کنم»، خب این یک مقدار مسئله را ساده‌تر می‌کند؛ مثلاً می‌خواهید از امروز کاری کنید که رنگ هندوانه سبز شود و تصرف‌های این شکلی کنید. شاید اینجا بتوانیم بگوییم که شما می‌توانید پوزیتویستی<sup>۲۲</sup> و تجربی وارد کار شوید و معادله آن را به دست بیاورید. البته آنجا هم ما بحث‌هایی داریم که اگر هارمونی کل عالم را در نظر بگیرید، تصرف شما بعداً به ضرر خودتان تمام خواهد شد. کما اینکه الآن هم همین اتفاق افتاده و مشکل محیط‌زیست به وجود آمده است؛ یعنی مرتب تئوری‌هایشان را بهینه کرده و مرتب تصرف می‌کنند، بعد مشکل دیگری به وجود می‌آید.

۲/۱. عدم امکان آزمون و خطای علمی در مورد انسان؛ به دلیل جایگاه رفیع انسان و غیرقابل جبران بودن ضررهای وارد بر او

حال آن قسمت را بحث نمی‌کنیم و می‌گوییم بفرض که شما می‌توانید تصرف مطلوب داشته باشید؛ اما در مورد انسان این مسئله منتفی است؛ زیرا شما اصلاً اشرافی نسبت به فطرت انسان ندارید. مسئله انسان هم به معنای عام مانند مسئله درخت و مسئله طبیعت نیست که اگر تصرف کردید و شکست خوردید، بگویید که خیلی ضرر عمده‌ای اتفاق نیفتاده است، زیرا اگر برای مدیریت انسان یک معادله‌ای دارید و آن معادله غلط از آب درآمد، زندگی یک مجموعه از انسان‌ها به چالش کشیده شده و دیگر هم قابلیت جبران ندارد. تعبیر قرآن این است که اگر شما یک نفر را هدایت کنید، این هدایت برابر با احیای کل عالم است. آن‌سو هم همین‌طور است؛ اگر شما کسی را گمراه

ما انسان را از نطفه‌های اندرآمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. [ترجمه انصاریان]  
۲۰. فکر می‌کنی موجود ضعیفی هستی در صورتی که جهان بزرگ در وجود تو پیچیده است.

دیوان (منسوب به) أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۷۵

۲۱. human knowledge and human power meet in one: for where the cause is not known the effect cannot be produced. nature to be commanded must be obeyed: and that which in contemplation is as the cause is in operation as the rule.

علم انسان با تصرف او در طبیعت، با یکدیگر مترادفند؛ زیرا وقتی علت شناخته‌شده نیست اثری ایجاد نمی‌شود. برای حکومت کردن بر طبیعت باید از آن اطاعت نمود؛ و آنچه در علم تفکر، علت است؛ در عالم عمل نیز یک قاعده است.

نوارغنون (فرانسویس بیکن)، ص ۳۴

۲۲. Positivism, in Western philosophy, generally, any system that confines itself to the data of experience and excludes a priori or metaphysical speculations

پوزیتویسم، در فلسفه غرب به طور کلی به هر سیستمی که خود را محدود به داده‌های تجربی کند و معرفت‌های پیشینی [چیزی شبیه به علم حضوری] یا متافیزیکی را حذف کند گفته می‌شود.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایره المعارف بریتانیکا: yon.ir/qzN-P

کنید، خیلی جرم بزرگی در عالم ملکوت محسوب می‌شود.<sup>۳۳</sup> مثلاً تصور کنید مارکس<sup>۳۴</sup> نظریه‌پردازی کرد و به‌عنوان یک جامعه‌شناس و فیلسوف وارد ارائه راه‌حل شد. در نهایت هم تئوری او شکست خورد؛ خوب فقط حدود ده میلیون نفر در زندان‌های مارکسیسم کشته شدند و زندگی مجموعه‌ای از بشریت تحت شعاع قرار گرفت.<sup>۳۵</sup> بعد همه فهمیدند که نظریه او غلط بود. اما این کار را چه کسی جبران می‌کند؟ آقایان می‌گویند که ما خودمان را ترمیم می‌کنیم ما هم می‌گوییم که معادله‌تان را ترمیم می‌کنید و عیبش را می‌گیرید و یک معادله دیگری می‌دهید اما آن‌هایی که ذیل این معادله و علم زندگی کردند و زندگی آن‌ها از دست رفت را هم می‌توانید ترمیم کنید؟ طبیعتاً پاسخشان منفی است؛ دیگر نمی‌شود آن زندگی‌ها را جبران کرد.

بنابراین وقتی بحث به فطرت انسان رسید به دلیل جایگاه رفیع انسان نزد تفکر پیامبران، پیامبران هم دعوت می‌کنند که در مورد انسان پوزیتویستی حرف نزنید؛ چون پوزیتویست متکی بر اشراف نیست. معادله پوزیتویستی تصرف ایجاد می‌کند ولی تصرفش مبتنی بر اشراف نیست که شما خیالتان راحت باشد و بگویید کسی که این معادله را پیشنهاد داده است به همه مسائل و به همه ابعاد وجودی اشراف دارد. بنابراین ما برای تولید معادلات هدایت انسان نیاز داریم که به یک پایگاه اشرافی و به یک پایگاهی که در آن تسلط است تکیه کنیم.

داخل پراگماتر عرض کنم؛ من همیشه وقتی در مباحثات خود در فقه به تعریف حجیت می‌رسم، یک تعریفی را بحث می‌کنم و می‌گویم: «حجیت یعنی اتکا بر اشراف». شما گاهی اوقات نگاهی از پایگاه اشراف دارید و گاهی اوقات نگاه شما بخشی است. کدامیک عقلی و عقلایی است که انتخاب کنید؟ حجیت یعنی تکیه به کلمات کسی که نگاهش بخشی و پوزیتویستی و محدود نیست بلکه نگاه او از پایگاه اشراف است.

۳۳. مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُشْرِكُونَ / مانده، ۳۲

به این سبب بر بنی‌اسرائیل مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق [قصاص] یا بدون آنکه فساد در زمین کرده باشد، به قتل برساند، چنان است که همه انسان‌ها را به قتل رسانده، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند گویی همه انسان‌ها را زنده داشته است و یقیناً پیامبران دلایل روشنی برای بنی‌اسرائیل آوردند، سپس بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق و فساد و] زیاده‌روی برخاستند. [ترجمه انصاریان]

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ» «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا.

سماعه، گوید: از امام صادق عليه السلام از قول خدای عز و جل را پرسیدم: «هرکس شخصی را بجز بخاطر قصاص بکشد مانند آن است که همه مردم را کشته و هرکس او را زنده سازد مثل اینکه همه مردم را زنده ساخته است (مانده/۳۲)» در پاسخ فرمود: هرکس شخصی را از گمراهی هدایت کند چنان است که او را زنده ساخته است و هرکس او را از راه حق گمراه سازد مانند این است که او را کشته است. [ترجمه آیت‌اللهی]

الکافی، ج ۲، ص ۲۱۰

۳۴. کارل هاینریش مارکس، (زاده ۵ می ۱۸۱۸، در شهر تریر، استان راین، پروس [آلمان] — درگذشت در ۱۴ مارس ۱۸۸۳، لندن، انگلیس)، انقلاب‌آور، جامعه‌شناس، مورخ و اقتصاددان. وی با فردریش انگلس کتاب Manifest der Kommunistischen Partei، معروف به مانیفست کمونیست، مشهورترین جزوه در تاریخ جنبش سوسیالیستی را منتشر کرد. او همچنین نویسنده مهم‌ترین کتاب این جنبش، یعنی Das Kapital بود. این نوشته‌ها و دیگر محصولات توسط مارکس و انگلس پایه و اساس بدنه فکری و اعتقادی مارکسیسم را تشکیل می‌دهد.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایره المعارف بریتانیکا: [yon.ir/SXJ7v](http://yon.ir/SXJ7v)

۳۵. بین ۸۵ تا ۱۰۰ میلیون نفر، میزان تخمینی کشتارهای جمعی توسط حکومت‌های کمونیستی در قرن بیستم را نشان می‌دهد. (۲۰ میلیون نفر در اتحاد جماهیر شوروی، ۶۵ میلیون نفر در چین، ۱ میلیون نفر در ویتنام، ۲ میلیون نفر کره شمالی، ۲ میلیون نفر در کامبوج، ۱ میلیون نفر در اروپای شرقی، ۱۵۰ هزار نفر در آمریکای لاتین، ۱/۷ میلیون نفر در آفریقا، ۱/۵ میلیون نفر در افغانستان)

کتاب سیاه کمونیسم: جنایات، وحشت، سرکوب - بخش معرفی جنایت‌های کمونیسم صص ۱-۳۲

۲/۲. «پیچیدگی وجود انسان»، «جایگاه رفیع انسان» و «حَسَن بودن اتکا به اشراف»: سه پایه استدلال در ضرورت نگاه فقهی به علم (ضرورت مباحثات فقه‌العلم)

خب پس یک مقدار طرح بحث ما روشن شد؛ به دلیل اینکه به دنبال هدایت انسان هستیم و انسان ذوابعاد و پیچیده است و از طریق پوزیتویسم و عقل بشری نمی‌توانیم ابعاد انسان را به دست بیاوریم پس معادله هدایت انسان و علم موردنیاز برای هدایت او را حتماً باید از طریق فقهی به دست بیاوریم نه از طریق روش‌های مرسوم. این کل حرفی است که ما در ضرورت فقه‌العلم مطرح می‌کنیم. در واقع سه پایه استدلال هم بیشتر ندارد؛ یکی پیچیدگی وجود انسان است. اگر بخواهید استدلال ما را به چالش بکشید، پس اثبات کنید انسان موجود بسیطی است، در این صورت ما دیگر خلع ید می‌شویم. یکی دیگر از پایه‌های استدلال این است که انسان کالا نیست، انسان دارای ارزش بسیار والا است<sup>۲۶</sup> پس حق ندارید انسان را موضوع آزمایش قرار دهید بلکه باید حتماً با انسان کریمانه برخورد کرد و باید حتماً عمر انسان‌ها را به رسمیت شناخت. مجموعه آیات و روایاتی که در مورد حق الناس داریم، بخشی از این مسئله است<sup>۲۷</sup> شما نمی‌توانید به اسم اینکه یک معادله‌ای تولید کردید، با زندگی انسان‌ها بازی کنید. تجربه‌ها نشان داده است بسیاری تئوری پرداز می‌کردند و در نتیجه آن زندگی‌ها را به چالش کشیدند. پس این هم یک پایه استدلال است. شما می‌توانید بگویید انسان موجود بی‌ارزشی است پس اشکالی ندارد که هر معادله‌ای، هر علمی را به او بدهیم و تجربه کنیم و ببینیم آخرش چه می‌شود. پس این هم یکی از پایه‌های استدلال ماست که علم حتماً باید فقهی باشد. البته پایه آخری هم که استدلال ما روی آن استوار هست، عقلایی بودن اتکا به اشراف است که اشاره کردم. اگر شما این را هم به چالش بکشید، باز به یک نوعی می‌توانید حرف ما را به چالش بکشید. اما اگر نتوانستید بگویید که اتکا بر اشراف مذموم است و بگویید اتفاقاً حَسَن است [حرف ما اثبات خواهد شد]. حسن و قبحش هم به تعبیر آقایان عقلی است<sup>۲۸</sup> مثلاً همه وقتی می‌خواهند به پزشک هم مراجعه کنند، می‌گویند که چه کسی خبره است؟ زیرا بدون مشورت نزد هر دکتری نمی‌روند بلکه از یک شواهد و قرائنی اعتماد می‌کنند که فلان پزشک اشراف و تسلط بیشتری دارد. این مسئله عقلایی است. اما چرا ما در تنظیم مسئله علم، اتکا به اشراف را سخت می‌دانیم و تفقه را در فعالیت‌های علمی مان تنزل می‌دهیم؟! بنابراین فقه‌العلم برای هدایت بشر موضوعیت پیدا می‌کند که ان‌شاءالله از فردا وارد می‌شوم و بحث می‌کنم که از نظر آیات و روایات اولاً علم یعنی چه. به این مسئله می‌پردازم. شاید این بحث چند جلسه طول بکشد که خود تعریف علم را بحث کنیم. مستحضرید که در باب فلسفه علم<sup>۲۹</sup>

۲۶. سوره مبارکه اسراء آیه ۷۰: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم. [ترجمه انصاریان]

۲۷. برای نمونه: «رُوي عَنْ أَبَانَ عَنْ بَشَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِدُنُوبِهِ إِلَّا الدِّينَ فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ قَضَاؤُهُ بِشَّارِ أَسْلَمِي گويد: امام باقر عليه السلام فرمود: اولین قطره خون شهيد که روی زمین می‌چکد کفاره گناهان اوست مگر بدهی که به مردم دارد، و آن را جز آداء به صاحبش کفاره‌ای نیست. [ترجمه غفاری]

من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۸۳

۲۸. برای توضیح پیرامون «حسن و قبح عقلی» به معنای رایج در حوزه علمیة ر.ک پیوست شماره یک.

۲۹. تعریف مورد وفاقی از فلسفه علم ارائه نشده است؛ اما برای نمونه می‌توان به این تعریف اشاره کرد:

سخن‌ها رانده شده است و خیلی‌ها گفت‌وگو کردند؛ یعنی از حلقه وین<sup>۳۰</sup> در مورد علم بحث شده است تا الآن مثلاً نظریاتی مثل نظریات کوهن<sup>۳۱</sup> و دیگران که در ایران بحث می‌شود. قبلاً هم متأخرین - قبل از این دوره جدید - راجع به ماهیت علم یک بحث‌هایی داشتند. بر روی همه این‌ها می‌شود بحث کرد. در کنار اشاره به این دیدگاه‌های بشری و غیر متکی به اشراف، بخشی از آیات و روایات را هم می‌خوانیم تا ببینیم ماهیت علم از نظر اهل بیت علیهم‌السلام چه است؟ آیا علم ابزار تصرف در طبیعت است؟ یا خیر علم، وسیله تحریک فکر و هدایت است؟ این‌ها را ان‌شاء الله مرور خواهیم کرد.

اگر این مسئله مهم حل شود - که البته در یک جلسه هم حل نمی‌شود زیرا یک بحث مستوفی‌ای است -؛ این بحث به معرفت‌شناسی می‌رسد. ما یک اشکالاتی به روش کشف داریم، اشکالاتی هم به نگاه‌های پارادایمی و نسبیتی<sup>۳۲</sup> داریم و باید این‌ها را به صورت تفصیلی بحث کنیم. باید نگاه معرفت‌شناسی فرهنگستان علوم اسلامی را طرح و نقد کنیم و در نهایت یک معرفت‌شناسی استظهاری، یعنی روش پیدایش معرفت را که خودمان استنباط کردیم، بحث کنیم. نمی‌دانم که بتوانیم این‌ها را بحث کنیم یا خیر اما سعی می‌کنیم یک اشاره‌ای به این‌ها داشته باشیم.

اگر ان‌شاء الله وقت شد و از این دنیای پر دامنه مباحث معرفت‌شناسی در چند جلسه عبور کردیم به بحث مهم روش آموزش و پرورش علمی و مدرسه‌داری از منظر روایات می‌پردازیم؛ یعنی چگونه انسان، کارشناس یا فقیه شود. آنجا هم بحث‌های خیلی مهمی است که متأسفانه ما از آن‌ها فاصله گرفتیم. این هم افق بحث است. عمده مباحث ما اگر این مباحثات جدی شود، ارائه تصویر روشن از ماهیت علم است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

The philosophy of science is concerned with all the assumptions, foundations, methods, implications of science, and with the use and merit of science. This discipline sometimes overlaps metaphysics, ontology and epistemology, viz., when it explores whether scientific results comprise a study of truth. In addition to these central problems of science as a whole, many philosophers of science consider problems that apply to particular sciences (e.g. Philosophy of biology or philosophy of physics). Some philosophers of science also use contemporary results in science to reach conclusions about philosophy.

فلسفه علم به همه فرضیات، مبانی، روش‌ها، پیامدهای علم، استفاده و شایستگی علمی بودن مربوط می‌شود. این رشته گاهی متافیزیک، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی را همپوشانی می‌کند و آن هنگامی است که به بررسی این موضوع می‌پردازد که آیا نتایج علمی شامل یک مطالعه از حقیقت است یا خیر. علاوه بر این مسائل مرکزی علم به عنوان یک کل، بسیاری از فیلسوفان علم، مسائلی را بررسی می‌کنند که به علوم خاص (به عنوان مثال فلسفه زیست‌شناسی یا فلسفه فیزیک) اعمال می‌شود [یعنی به خود ماهیت علم به طور مجزا نمی‌پردازند]. برخی از فلاسفه علم نیز از نتایج معاصر در علم استفاده می‌کنند تا در مورد فلسفه نتیجه‌گیری کنند.

آدرس مطلب از پایگاه رسمی دانشگاه استنفورد: [yon.ir/TT0qj](http://yon.ir/TT0qj)

۳۰. حلقه وین: به گروهی از فیلسوفان، دانشمندان و ریاضیدانان در دهه ۱۹۲۰ گفته می‌شد که به طور مرتب در وین برای بررسی زبان علمی و روش علمی تحقیق می‌کردند. جنبش فلسفی مرتبط با این حلقه را پوزیتیویسم منطقی، تجربه‌گرایی منطقی، تجربه‌گرایی علمی، نئوپوزیتیویسم و وحدت نهضت علمی نامیده‌اند.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایره المعارف بریتانیکا: [yon.ir/I-IrG](http://yon.ir/I-IrG)

۳۱. توماس اس. کوهن، (متولد ۱۸ جولای ۱۹۲۲، سینسیناتی، اوهایو، آمریکا، درگذشت ۱۷ ژوئن ۱۹۹۶، کمبریج) مورخ علم آمریکایی است که به خاطر کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» (۱۹۶۲) یکی از موثرترین آثار تاریخ و فلسفه نوشته شده در قرن بیستم شناخته می‌شود.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایره المعارف بریتانیکا: [britannica.com/biography/Thomas-S-Kuhn](http://britannica.com/biography/Thomas-S-Kuhn)

۳۲. Relativism is the idea that views are relative to differences in perception and consideration. There is no universal, objective truth according to relativism; rather each point of view has its own truth.

نسبیت‌گرایی این ایده است که دیدگاه‌ها در درک و ملاحظه تفاوت دارند. هیچ حقیقت جهانی و عینی مطابق نسبیت‌گرایی وجود ندارد. بلکه هر نقطه نظر، حقیقت خاص خود را دارد.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایره المعارف دانشگاه استنفورد: [yon.ir/o3cMi](http://yon.ir/o3cMi)

### پرسش و پاسخ

یکی از حضار(۱): می‌توانم یک گزاره طرح کنم؟

حجت‌الاسلام کشوری: بله؛ بفرمایید.

یکی از حضار(۱): چیزی که به ذهنم می‌رسد را طرح می‌کنم و اگر خطایی در آن بود شما بفرمایید. این بحثی که امام حسین علیه السلام علاوه بر مباحث منطقی که در صحرائ کربلا داشتند به وسیله یکی از مظاهر هدایت مردم مثلاً علی‌اصغر علیه السلام و در قالبی غیر از کلمات می‌خواستند مردم را هدایت کنند. ماهیت این را بفرمایید.

#### ۱. تصرف الهی، تصرف امام و تصرف فقیه؛ مراتب سه‌گانه هدایت

حجت‌الاسلام کشوری: البته این موضوع از حوصله بحث ما خارج است. وقتی ما بحث تصرف را به صورت تفصیلی بشکافیم، یکسری از تصرفات برای هدایت مردم، ویژه امام علیه السلام و یکسری تصرف‌ها ویژه خداوند متعال است. در اصل، هدایت فعل خداوند است و در مرتبه بعد، مدیر هدایت، پیامبر و امام معصوم است. یک مرتبه‌ای از آن هم برای مؤمنین فقیه است. ما بیشتر در مورد مرتبه سوم بحث می‌کنیم ولی حرف شما از لحاظ مفهومی صحیح است؛ عمده هدایت مربوط به ربوبیت الهی و بعد مدیریت امام ذیل این ربوبیت است. شاید قواعد آن برای ما قابل فهم نباشد. مثلاً به نظر بنده حادثه عجیب اربعین، حادثه‌ای برای هدایت بشر است.

یکی از حضار(۲): و نظری هم نیست.

حجت‌الاسلام کشوری: بله، نظری هم نیست. اساساً شاید با اصول منطق و مبانی فلسفی ما قابلیت توصیف پیدا نکند.

یکی از حضار(۱): روانشناس‌های غربی هم نمی‌توانند تفسیر کنند.

حجت‌الاسلام کشوری: آن‌ها که در اوج ضلالت‌اند و ما با آن‌ها کاری نداریم. می‌خواهم بگویم بعضی از کارها ویژه امام علیه السلام است. می‌شود وارد بحث شد، ولی این جلسه را برای این کار تعریف نکردیم؛ یعنی شما می‌گویید عاشورا روز هدایت کل تاریخ و همه عوالم دیگر است. «لَقَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ»<sup>۳۳</sup> این به انسان‌ها ربطی ندارد بلکه ملائکه هم روز عاشورا متحول شدند. البته این خود موضوع بحث است و خودشان هم قواعدی گفتند و آن‌ها را هم باید بحث کنیم. اتفاقاً در داستان عاشورا حضرت اباعبدالله علیه السلام همه را در تمام عوالم با خود درگیر می‌کنند؛ یعنی تحریک و عاء قلب اتفاق افتاده است. اما در تنزل دادن مفهوم قلب به احساسات توسط شیعه، خدشه است؛ بخش عمده قلبی که در روز عاشورا مورد تصرف حضرت بوده، و عاء فکر و عقل است. شاید آن

۱/۱. واقعه عاشورا؛ نمونه‌ای از هدایت امام معصوم

۳۳. قَالَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ الْمَرْآرِ بَعْدَ إِيرَادِ الزِّيَارَةِ الَّتِي تَقْلُنَاهَا مِنَ الْمُصْبَاحِ مَا هَذَا لَفْظُهُ زِيَارَةُ أُخْرَى فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ بِرِوَايَةِ أُخْرَى: ... قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ

[ای امام حسین علیه السلام] به درستی که از صبر شما فرشتگان آسمان هم تعجب کردند.



بخش‌ها را کسی مورد مباحثه قرار نمی‌دهد. اما این دوره بحثی ما شاید زمینه‌ای برای حرکت به سمت آن بحث‌ها باشد؛ یعنی چون ما گرفتار این عقلانیت‌های محدود هستیم، پس مثلاً اگر کسی در مناسبت‌ها تحلیل عمیق از عاشورا را ارائه دهد، ممکن است مورد استقبال عزاداران حضرت هم واقع نشود. باید سطح عقلانیت شیعه ارتقاء پیدا کند - البته نه به معنای فلسفی آن بلکه به معنای عقلی که در حدیث جنود عقل و جهل<sup>۳۴</sup> امام صادق علیه السلام بحث شده است - تا زمینه بعضی از مباحثات آماده شود. ان شاء الله آن را در یک حوزه دیگری بحث می‌کنیم.

یکی از حضار (۲): در کلمه نظام نگرش‌ها، بر روی این کلمه «نظام» هم دقتی بوده است؟

## ۲. مجموعه‌ای از مفاهیم به هم پیوسته؛ معنای نظام در تعالیم دینی

حجت‌الاسلام کشوری: به معنای مجموعه‌ای از نگرش‌ها که به هم مرتبط‌اند. کلمه نظام معمولاً به این معنا به کار می‌رود. البته کلمه نظام در روایات زیاد استفاده شده است؛ مثلاً «حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ نِظَامَ الدِّينِ»<sup>۳۵</sup> کلمه نظام یعنی مجموعه منظم شده و به هم پیوسته.

یکی از حضار (۲): می‌خواهم بفهمم در این تعریف که گفتید «تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر در تصمیم‌گیری‌ها» مثل همین کلمه تصرف تعریفی که شما از نظام دارید چیست؟ کلمه نظام یا فقه نظام در مباحثی که طرح می‌کنیم، مرتب استفاده می‌شود. «نظام» همین معنایی که الآن متصور است را دارد؟

۲/۱. حب اهل بیت؛ نظام و وصل‌کننده مفاهیم دینی

حجت‌الاسلام کشوری: برای مثال در همین روایتی که محضران خواندم می‌فرماید: «حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ نِظَامَ الدِّينِ». محبت اهل بیت علیهم السلام یک مسئله است ولی می‌گوید این کار نظم ایجاد می‌کند. یک تشبیه تنزل یافته را مطرح کنم؛ مثلاً نخ تسبیح به مهره‌های تسبیح نظمی می‌دهد و آن‌ها را در یک مسیری قرار می‌دهد و از پراکندگی‌شان جلوگیری می‌کند. حالا اینجا هم می‌فرمایند، اگر مردم محبت ما اهل بیت علیهم السلام را داشته باشند، این محبت باعث می‌شود که درک آن‌ها از گزاره‌های دینی درک منقطع و بریده‌ای نباشد و کمک کند تا این گزاره‌ها با هم ارتباط پیدا کنند. چون می‌فرماید: «حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ نِظَامَ الدِّينِ» دین مجموعه‌ای از گزاره‌هاست، حالا محبت اهل بیت علیهم السلام، این گزاره‌ها را به هم وصل می‌کند. چطور این کار را انجام می‌دهد؟ در این حدیث باید درایه‌ای صورت بگیرد؛ - علت آن بسیار روشن است - وقتی بین یک فرد و فرد دیگری یا یک مجموعه دیگری محبت اتفاق بیفتد، این محبت منشأ پذیرش می‌گردد، مثلاً اگر دعوت به تفقه اتفاق می‌افتد این محبت باعث می‌شود این دعوت گسترش یابد. چون قبل از این، یک محبتی هست، پس یکسری از مناسکی را انجام می‌دهیم که در آن‌ها پذیرش رخ داده است. پس یکی از کارکردهای محبت، پذیرش است. ما بدون پذیرش، نمی‌توانیم جامعه‌سازی کنیم. تنها با قانون، نمی‌توان جامعه را اداره کرد. برای مثال در عصر ما مجموعه‌ای از نیروهای انقلاب که پای

۲/۱/۱. حب و بغض؛ اساس هرگونه پذیرش، حرکت و جامعه‌سازی از جمله پذیرش تفقه کردن در دین برای یافتن نظام گزاره‌های آن

۳۴. برای مشاهده حدیث شریف جنود عقل و جهل ر. ک پیوست شماره دو.

۳۵. امالی طوسی رحمته الله علیه ج ۱، ص ۲۹۶

انقلاب ایستادند و دارند هزینه می دهند بیش از آنکه به اصل ۱۱۰ یا ۵۷ قانون اساسی<sup>۳۶</sup> توجه کنند - که بسیاری توجه هم ندارند- یا بیش از اینکه به بعضی از بحث‌های دیگر توجه کنند، به جای آن به شخصیت ولی فقیه محبت دارند و او را قبول دارند که این باعث ایجاد هماهنگی می شود. حالا در یک مرتبه بسیار بالاتری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محور این جذب و ایجاد پذیرش در اسلام اند. وقتی محبت باشد، دعوت به تفقه هم بر سر آن محبت سوار می شود، دعوت به عمل هم در همه حوزه‌ها بر سر آن محبت سوار می شود. -بنده تعبیرهای تنزل یافته به کار می برم تا جا بیفتد- محبت به نوعی روغن کاری کرده و از اصطکاک‌ها در پیمودن این راه سخت جلوگیری می کند. بنابراین می فرماید: «حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ نِظَامُ الدِّينِ» یعنی به گزاره‌های دینی در ذهن‌ها نظم می دهد. چگونه نظم می دهد؟ ارتباط بین گزاره‌ها را باید از طریق تفقه به دست آورد اما اگر دل شما راه نیفتد و محبتی نباشد، اصلاً وارد وادی تفقه هم نمی شوید [تا از طریق تفقه به نظم گزاره‌ها برسید]. خیلی‌ها وارد حوزه علمیه می شوند، ولی یک جمعیتی از آن‌ها کتاب می خوانند و تحقیق و پژوهش می کنند. زیرساخت فعل آن جمعیت، حب است؛ بنابراین ببینید اینجا که کلمه نظام را فرمودید پس معنای آن شد عامل اصلی ایجاد نظم، که با سیستم و بامعنای عرفی نظام متفاوت است.

یکی از حضار(۲): این معنا از نظام را با تعریف تطبیق می فرمایید؟ یعنی در عبارت «تصرف در نظام نگرش‌ها» [چه معنایی می دهد]؟ مثلاً در کلمه نظام یک تعریف هدایتی داریم؟

حجت الاسلام کشوری: بنده اینجا عرض کردم؛ مراد ما از نظام یعنی مجموعه‌ای به هم پیوسته.

یکی از حضار(۲): یعنی سواى اینکه علت این به هم پیوستگی چیست.

حجت الاسلام کشوری: بله؛ یعنی روی این اصل است که شما نظام نگرش‌های فرد را بریده ببینید. مثلاً نگوید یک نگرش او ماهیتی دارد و نگرش یک بخش دیگر او هم ماهیتی دیگر دارد. این‌ها به هم پیوسته است یعنی اگر دل شما در جایی حرکت کند، تفکر شما هم همان‌جا حرکت می کند. اگر جایی تحریک فکر شدید، بعداً حب هم برایتان به وجود می آید.

ما خواستیم به این پیوستگی بین مجموعه‌ها توجه کنیم؛ مثلاً به شما می گویند خدای نکرده- شش ماه دیگر در این دنیا نیستید؛ یک پزشک به صورت قطعی به شما می گوید به دلیل سرطان دیگر شما در این دنیا نیستید. وقتی در ذهن شما آینده تغییر کند تقریباً همه چیز تغییر می کند. همه برنامه‌ها و همه حب و بغض‌ها تغییر می کند. همه چیز تحت تأثیر قرار می گیرد. پس نگوید که اگر شما در آینده تصرف کنید تنها یک عامل است بلکه به دلیل اینکه نگرش‌ها به هم پیوسته هستند، همین یک تصرف، همه نگرش‌های دیگر را هم تحت شعاع خودش قرار می دهد.

یکی از حضار(۲): اولویت‌هایش هم بررسی شده است؟

۲/۲. بریده ندیدن نگرش‌های

فرد از یکدیگر؛ معنای نظام در

تعریف هدایت

حجت‌الاسلام کشوری: بله؛ مثلاً «رَحِمَ اللهُ إِمْرَةً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ»<sup>۳۷</sup> یکی از روایاتی است که می‌فرماید: رحمت بر فهم این سه مسئله نازل می‌شود؛ یعنی همین که شما بدانید «مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ» این نتیجه را می‌دهد که شما در دایره رحمت خاص الهی قرار می‌گیرید. چون رحمت عام که از قبل بوده است و همه در دامنه رحمت عام هستند. این روایت ناظر بر رحمت خاص است که دارد اولویت‌ها را بحث می‌کند.

یکی از حضار (۲): [صوت واضح نیست]. وقتی می‌خواهید تصرف کنید باید از یک اولویتی شروع کنید. نظام فکری انسان چطور و با چه اولویتی تصرف می‌شود؟

حجت‌الاسلام کشوری: این سؤال خیلی عام است و باید جزئی‌تر شود؛ وقتی می‌گویید اولویت، باید بگویید اولویت ناظر به چه شخص و ناظر به چه زمانی است؟ باید یک تخصیصی پیدا کند. چون ما در عالم قدر قرار داریم، اولویت‌ها تابع تقدیرها متفاوت می‌شود. مثلاً شما با بعضی‌ها به علت اینکه از ظرفیت عقل بالاتری برخوردار هستند بعد از یک ربع گفت‌وگو کاملاً به تفاهم می‌رسید بدون اینکه او تعلیمی هم دیده باشد. با بعضی‌ها باید وارد بحث‌های دقیق‌تری شوید ولی برای بعضی‌ها خیر، باید از مسائل بدیهی شروع به بحث کردن کنید. شما بگویید اولویت راجع به چه، تا بشود روی آن بحث کرد.

یکی از حضار (۲): منظور من بیشتر بر روی تعریف بود که خب آن نظام که یک مجموعه به هم پیوسته است با چه اولویتی تصرف می‌شود. حالا من جوابم را گرفتم که اولویتها را در خلأ نمی‌توانیم بحث کنیم بلکه اولویت‌ها ناظر به مکان یا ناظر به زمان یا ناظر به مخاطب شکل می‌گیرد مخصوصاً در زمانی که تصرف غیر نظری است. بنده جوابم را گرفتم.

### ۳. لحاظ شرایط هر فرد برای تصرف در نظام نگرشی او؛ تفاوت عمده میان تحریک فکر انبیاء و تحریک فکر منطقی و فلسفه

حجت‌الاسلام کشوری: خدا شما را خیر دهد. آن وقت اگر این معنا مورد وفاق واقع شود، معلوم می‌شود که فرایند تحریک فکری که ذیل فلسفه و منطق -حالا با هر مکتبی که الان داریم- چقدر ضعیف است؛ یعنی تصویر ما از تحریک فکر، یک تصویر نظری محض است درحالی‌که وعاء فکر انسان‌ها از طریق امور غیر نظری هم متأثر می‌شود. مثلاً یکی از ابزارهایی که ما همیشه در مباحثات بحث کردیم و خدای متعال از آن ابزارها استفاده می‌کند -جزء اختصاصات تصرفات ربوبیت الهی هم است و جزء حوزه‌های تصرف ما نیست- این است که از تقدیر استفاده می‌کند؛ تقدیر سالانه برای تحریک فکر و بیدار کردن. چه بسا انسان‌هایی که برنامه‌هایی برای زندگی خود داشتند و مثلاً یک حادثه بیماری و یا تصادف برایشان به وجود می‌آید و «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ»<sup>۳۸</sup>

۳۷. ما روی عن امیر المؤمنین علیه السلام حيث قال: رَحِمَ اللهُ إِمْرَةً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرَسْمِهِ وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ. امیرالمؤمنین علیه السلام: خداوند، بیمارزد مردی را که ... و دانست از کجا و در کجا و به سوی کجاست.

الوافی، ج ۱، ص ۱۱۶

۳۸. قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَلْهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ \* قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْتَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطَفِقُونَ \* فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ / ابراهیم، ۶۲-۶۴

در آن‌ها اتفاق می‌افتد و مسیر زندگی او تغییر می‌کند. اساساً «تقدیر بالبلاء» و «تقدیر بالرحمة» که اتفاق می‌افتد یا کم‌وزیاد کردن رزق و کم‌وزیاد کردن عمر و اتفاقاتی که در ذیل بحث تقدیر اتفاق می‌افتد، جزء ابزارهای تحریک فکری است که خداوند متعال به کارگیری می‌کند که ان‌شاءالله آن را در بحث فقه‌التقدیر بحث می‌کنیم.

پس ببینید این نگاه تنزل‌یافته فلسفی و منطقی محل نقد فقه‌العلم است. بله حرف آقایان فلاسفه مسلمان را قبول داریم که معتقد هستند باید کار فکری کرد و فکر انسان‌ها را رشد داد و اگر انسان تحریک فکر نشود، اگر عقلش فربه نشود، اسلام و دین را درک نمی‌کند. این کلمه حقی است و ما این را قبول داریم؛ ولی به آن‌ها اشکال می‌کنیم که چرا تحریک فکر را فقط نظری تعریف می‌کنید؟! چرا برای رشد عقلی افراد این‌گونه تنزل‌یافته برنامه‌ریزی می‌کنید؟ مثلاً می‌گویید حتماً باید یک دوره فلسفه بخوانید تا آدم شوید.<sup>۳۹</sup> این آقایی که این جمله را به‌صراحت گفته است که باید حتماً فلسفه خواند تا آدم شد، نظرش به این بوده است که آدم حتماً بدون فکر، آدم نمی‌شود و این وجه درست است منتها اشکال ما به این آقا این است که دعوت پیامبران به تفکر از طریق نظری محض نبوده است و امور غیر نظری هم زیرساخت تفکر و زیرساخت هدایت‌اند.

۳/۱. تحریک فکر از طریق پرداخت صدقات واجب و مستحب؛ نمونه‌ای از تحریک فکر احکام پیامبران

مثلاً اگر شما شغل یک نفری را بهینه کنید؛ یعنی او را در چارچوب احکام قرار دهید و مدیریت شغل داشته باشید، وقتی او در آن فضای شغلی قرار بگیرد یک دنیای فکری برای او شکل می‌گیرد. مثلاً شما دائماً گفته‌اید وجوهاتش را بپردازد. خب انسان‌ها فقیرند و یکی از ویژگی‌های فطرت فقر است. مسئله مال برای موجود فقیر خیلی مهم است؛ چون با آن رفع فقر می‌کند. بعد شما می‌گویید این مال را -چه در وجوهات واجب چه در وجوهات مستحب- در راه خیر به کارگیری کند؛ این یعنی چه؟ یعنی به او می‌گویید که از ابزار رفع فقر خودت رفع ید کن. می‌دانید چه غوغایی در وجود آدم‌ها اتفاق می‌افتد؟ دائماً از خودشان می‌پرسند که «من به این نیاز دارم و باید آن را نگهداری کنم اما این‌ها دائماً به من می‌گویند که این مال را به ذوالارحام بده، این را به مسکین بده، این را در راه توسعه علم خرج کن.»

جانداحتن مقام ربوی ۳/۱/۱ الهی در برآورده‌سازی نیاز انسان‌ها؛ نمونه‌ای از تحریک فکر از طریق حکم صدقات واجب و مستحب

این درگیری درونی، آهسته‌آهسته کار را به «احتساب» و تکیه به ربوبیت می‌رساند. آن طرف قضیه هم وقتی پول را پرداخت می‌کند، به جای آن پولی که پرداخت کرده است، خدای متعال «احتساب عن الله» را جایگزین می‌کند؛ یعنی دادن وجوهات یک مکانیزیم فکری است؛ شما چرا این را تفکر تلقی نمی‌کنید؟ دائماً در درون آدم‌ها درگیری اتفاق می‌افتد. لذا خداوند به پیامبر ﷺ فرمود: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ / توبه، ۱۰۴» از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی، و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است، و خدا شنوای داناست. [ترجمه انصاریان]

گفتند: «ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟» \* گفت: «نه! بلکه آن را این بزرگترشان کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید.» \* پس به خود آمده و [به یکدیگر] گفتند: «در حقیقت، شما ستمکارید.» [ترجمه انصاریان]

۳۹. نامه پدر بزرگ پدر (آیت‌الله العظمی حاج شیخ محمدرضا کلباسی) به فرزند خود (آیت‌الله حاج آقا صدرالدین کلباسی): «... به درس اسفار آقای قاضی و غیره بروید که به فرمایش مرحوم استاد طاب نراه مرحوم جهانگیرخان می‌فرمود تا کسی علم حکمت نخواند، انسان نمی‌شود...»؛ تاریخ نامه حدوداً مربوط به سال ۱۳۲۷ شمسی می‌شود.

۴۰. خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ / توبه، ۱۰۴

از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی، و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است، و خدا شنوای داناست. [ترجمه انصاریان]

شده است؛ خب این یک کار فکری پیچیده است و شما آن را دائماً از طریق یک حکم انجام می‌دهید. تا جایی می‌رسد که می‌فرماید: «مؤمن تا وقتی فقیر است صدقه می‌دهد.»<sup>۴۱</sup> یعنی می‌دانید مؤمن چگونه فکر می‌کند؟ می‌گوید کل رزق دست پروردگار است؛ من الآن دچار فقر شده‌ام یعنی ربوبیت و تقدیر الهی من را به این سمت برده است. شاید دلیلش این باشد که «اتکاء علی الله» من کم شده است لذا من همین دارایی فعلی‌ام را می‌دهم تا «اتکاء علی الله» من بیشتر شود و آن تزکیه مدنظر اتفاق بیفتد؛ بنابراین رزق من هم افزایش پیدا می‌کند.

یکی از حضار (۲): در واقع آن‌ه زیرساختی هم که گفته می‌شود هم به همین شکل است؛ اگر به سراغ یکی از آن‌ها بروید، روی هشت مسئله دیگر هم مؤثر است.

**حجت الاسلام کشوری:** بله، انعکاس زیرساخت‌ها را هم داریم. اما الآن داشتم مثال می‌زدم که آقایان فلاسفه چقدر تنزل یافته وارد حوزه بحث می‌شوند. مثلاً اگر به سمت تزکیه بروید -حالا یک بخش تزکیه همین زکات و مدیریت مالی و مشاغل هست- خب این‌ها خیلی کمک می‌کند تا اینکه آدم‌ها به فکر فرو بروند؛ یعنی چقدر -به تعبیر ساده- کلنجار و درگیری درونی ایجاد می‌شود. آن وقت اگر شما شروع به توضیح دادن کنید که زکات، خمس و سایر اشکال صدقه که محل بحث است، همه این‌ها به دلیل توسعه «احتساب» فرد است، [در نتیجه عمق فکری این احکام را می‌فهمید]. خب این‌ها را کسی بحث نمی‌کند وگرنه حکم خالی که مسئله را حل نمی‌کند؛ شما به طرف می‌گویید برو زکات بده بعد باید حکمت آن را هم بحث کنید؛ خدای متعال می‌خواهد تکیه تو به این مال نباشد و تکیه‌ات به وجود نامحدود خودش باشد؛ یعنی می‌خواهد سطح احتساب تو را بالا ببرد و ببیند در محاسبات تو چقدر خدا حساب می‌شود. چقدر در زندگی‌ات خدا حساب و کتاب دارد. در حقیقت حکم زکات، علم است؛ این یک معادله کاربردی ویژه‌ای -به تعبیر رکیک تکنولوژی- است که اگر کسی بتواند سر جایش از آن استفاده کند، می‌تواند عالم وجودی انسان‌ها را برهم بریزد. پیامبر ﷺ فرمود: «من دوست ندارم یک قیراط از من مال به جا بماند.»<sup>۴۲</sup> یک قیراط نقره حتی! یعنی دوست دارم همه را در راه خدا بدهم. ایشان این‌گونه برخورد کرده و مسئله فکر را مدیریت می‌کردند. خب پس این اشکال بر فلسفه وارد است. ببینید دوباره تأکید می‌کنم این حرف فلاسفه حق است که شما باید تحریک فکر کنید تا ربوبیت و دین در وجود انسان‌ها جا بیفتد اما باید دانست که تحریک فکر فقط نظری نیست بلکه تنها بخشی از آن نظری است.

الحمد لله لله رب العالمین.

۴۱. قال امیر المؤمنین علیه السلام: إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ.

و آن حضرت فرمود: هرگاه تهیدست شدید با خداوند به وسیله صدقه دادن معامله کنید. [ترجمه انصاریان]

۴۲. قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: وَ مَا سَرَّنِي أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ أَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أَمُوتُ يَوْمَ أَمُوتُ وَ لَا أَتْرُكُ مِنْهُ قِيرَاطَيْنِ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «فرمود: آنچه مرا مسرور می‌گرداند این بود که به مقدار احد مال داشتم، همه را در راه خدا انفاق می‌کردم و بعد در روز مردنم می‌مردم و حتی دو قیراط از آنها را به جا نمی‌گذاشتم!» [ترجمه مضمونی]

## پیوست‌ها

### پیوست شماره یک: حسن و قبح عقلی

حسن و قبح عقلی

حَسَنٌ یا قَبِيحٌ یک فعل، به اعتبار حکم عقل حسن و قبیح عقلی مقابل حسن و قبیح شرعی بوده و به این معنا است که عقل به‌طور مستقل و بدون کمک شارع، حسن و قبیح (خوبی و بدی) افعال را درک می‌کند، مانند: درک خوبی و بدی عدالت و ظلم. این مسئله که آیا مدرک حسن و قبح افعال، عقل عملی است یا عقل نظری، محل بحث است. آنچه مسلم است، این است که درک‌کننده حسن و قبح به معنای کمال و نقص، عقل نظری است، زیرا کمال یا نقص از اموری است که شایسته دانستن می‌باشد. درک‌کننده حسن و قبح به معنای ملایمت و منافرت با طبع نیز عقل نظری است، زیرا سازگاری و ناسازگاری با طبع از امور نظری است. اما درک‌کننده حسن و قبح به معنای مدح و ذم، عقل عملی است، چون این دو از امور عملی می‌باشند؛ یعنی از اموری هستند که فعل و یا ترک آنها، سزاوار است؛ «بنبغی ان یفعل او یترك». از این رو، بحث حسن و قبح عقلی، در حوزه مدرکات عقل عملی است؛ «عدل حسن است» یعنی انجام آن سزاوار است و «ظلم قبیح است» یعنی ترک آن سزاوار است.

فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۴۲۲

### پیوست شماره دو: حدیث جنود عقل و جهل

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعُقْلِ وَالْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ اعْرِفُوا الْعُقْلَ وَجُنْدَهُ وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا تَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعُقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَذْبِرُ فَأَذْبِرُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلُ فَأَقْبِلُ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَكَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاكِ ظُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَذْبِرُ فَأَذْبِرُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلُ فَلَمْ يُقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعُقْلِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعُقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَفَوَيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَيْتَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أُخْرِجُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعُقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرُ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعُقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَالْإِيمَانَ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرَ - وَ التَّضَدُّقَ وَ ضِدَّهُ الْجُحُودَ وَ الرَّجَاءَ وَ ضِدَّهُ الْفُتُوحَ وَ الْعُدْلَ وَ ضِدَّهُ الْجُورَ وَ الرِّضَا وَ ضِدَّهُ السُّخْطَ وَ الشُّكْرَ وَ ضِدَّهُ الْكُفْرَانَ وَ الطَّمَعُ وَ ضِدَّهُ الْيَأْسَ وَ التَّوَكُّلَ وَ ضِدَّهُ الْحِرْصَ وَ الرَّأْفَةَ وَ ضِدَّهُ الْقَسْوَةَ وَ الرَّحْمَةَ وَ ضِدَّهَا الْقَضْبَ وَ الْعِلْمُ وَ ضِدَّهُ الْجَهْلَ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدَّهُ الْحُمْقَ وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدَّهَا التَّهْتُكُ وَ الرُّهْدُ وَ ضِدَّهُ الرَّغْبَةَ وَ الرَّفْقُ وَ ضِدَّهُ الْخُرْقَ وَ الرَّهْبَةَ وَ ضِدَّهُ الْجُرْأَةَ وَ التَّوَاضُّعُ وَ ضِدَّهُ الْكِبْرَ وَ التَّؤَدَّةُ وَ ضِدَّهَا التَّسُّوعُ وَ الْحِلْمُ وَ ضِدَّهَا السَّفَهَ وَ الضَّمْتُ وَ ضِدَّهُ الْهَذَرَ وَ الْإِسْتِسْلَامَ وَ ضِدَّهُ الْإِسْتِكْبَارَ وَ التَّسْلِيمَ وَ ضِدَّهُ الشُّكَّ وَ الضَّبْرُ وَ ضِدَّهُ الْجَرَخَ وَ الصَّفْحُ وَ ضِدَّهُ الْإِتْنِقَامَ وَ الْعِنَى وَ ضِدَّهُ الْفَقْرَ وَ التَّدَكُّرَ وَ ضِدَّهُ السُّهُوَّ وَ الْحِفْظَ وَ ضِدَّهُ النَّسِيَانَ وَ التَّعَطُّفَ وَ ضِدَّهُ الْقَطِيعَةَ وَ الْفُتُوحَ وَ ضِدَّهُ الْحِرْصَ وَ الْمُؤَاسَاةُ وَ ضِدَّهَا الْمُنْعَ وَ الْمَوَدَّةُ وَ ضِدَّهَا الْعِدَاوَةَ وَ الْوَفَاءَ وَ ضِدَّهُ الْعُدْرَ وَ الطَّاعَةَ وَ ضِدَّهَا الْمَعْصِيَةَ وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدَّهُ التَّطَاوُلَ وَ السَّلَامَةَ وَ ضِدَّهَا الْبَلَاءَ وَ الْحُبَّ وَ ضِدَّهُ الْبُغْضَ وَ الصِّدْقَ وَ ضِدَّهُ الْكُذْبَ وَ الْحَقَّ وَ ضِدَّهُ الْبَاطِلَ وَ الْأَمَانَةَ وَ ضِدَّهَا الْخِيَانَةَ وَ الْإِحْلَاصَ وَ ضِدَّهُ الشُّؤْبَ وَ الشَّهَامَةَ وَ ضِدَّهَا الْبَلَادَةَ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدَّهُ الْعِبَاوَةَ وَ الْمَعْرِفَةَ وَ ضِدَّهَا الْإِنْكَارَ وَ الْمُدَارَاةُ وَ ضِدَّهَا الْمُكَاشَفَةَ وَ سَلَامَةَ الْعَيْبِ وَ ضِدَّهَا الْأَمَّاكِرَةَ وَ الْكَيْمَانَ وَ ضِدَّهُ الْإِفْسَاءَ وَ الصَّلَاةَ وَ ضِدَّهَا الْإِضَاعَةَ وَ الصُّومَ وَ ضِدَّهُ الْإِنْطَارَ وَ الْجِهَادَ وَ ضِدَّهُ التَّحُولَ وَ الْحَجَّ وَ ضِدَّهُ تَبَدُّلَ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنَ الْحَدِيثِ وَ ضِدَّهُ التَّمِيمَةَ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدَّهُ الْعُقُوقَ وَ الْحَقِيقَةَ وَ ضِدَّهَا الرِّبَاءَ وَ الْمَعْرُوفَ وَ ضِدَّهُ الْمُنْكَرَ وَ الشَّرَّ وَ ضِدَّهُ التَّبَرُّحَ وَ التَّقِيَّةَ وَ ضِدَّهَا الْإِذَاعَةَ وَ الْإِنْصَافَ وَ ضِدَّهُ الْحَمِيَّةَ وَ التَّهْنِيَّةَ وَ ضِدَّهَا الْبُغْيَ وَ التَّظَافَةَ وَ ضِدَّهَا الْقُدْرَ وَ الْحَيَاءَ وَ ضِدَّهَا الْجَلْعَ وَ الْقَصْدَ وَ ضِدَّهُ الْغُدُونَ وَ الرَّاحَةَ وَ ضِدَّهَا التَّعَبَ وَ السُّهُولَةَ وَ ضِدَّهَا الصُّعُوبَةَ وَ الْبِرْكَةَ وَ ضِدَّهَا الْحَقَّ وَ الْعَاقِبَةَ وَ ضِدَّهَا الْبَلَاءَ وَ الْقَوَامَ وَ ضِدَّهُ الْمُكَاتِرَةَ وَ الْحِكْمَةَ وَ ضِدَّهَا الْهُوَاءَ وَ الْوَقَارَ وَ ضِدَّهُ الْحِيفَةَ وَ السَّعَادَةَ وَ ضِدَّهَا الشَّقَاوَةَ وَ التَّوْبَةَ وَ ضِدَّهَا الْإِضْرَارَ وَ الْإِسْتِغْفَارَ وَ ضِدَّهُ الْإِعْتِرَازَ وَ الْمُحَافَظَةَ وَ ضِدَّهَا التَّهَاقُوتَ وَ الدُّعَاءَ وَ ضِدَّهُ الْإِسْتِثْكَافَ وَ التَّشَاطُ وَ ضِدَّهُ الْكَسَلَ وَ الْفَرْحَ وَ ضِدَّهُ الْحَزْنَ وَ الْأَلْفَةَ وَ ضِدَّهَا الْفُرْقَةَ وَ السَّخَاءَ وَ ضِدَّهُ الْبُهْلَ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعُقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍِّّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍِّّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يَدْرُكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعُقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَابَنَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقَتْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ مَرْصَاتِهِ.

کافی ج ۱ صص ۲-۲۳

سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل بمیان آمد حضرت فرمود: عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید، سماعه گوید من عرض کردم قربانت گردم غیر از آنچه شما به ما فهمانیده‌اید نمیدانیم. حضرت فرمود

خدای عز و جل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانین است پس بدو فرمود پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آی، پیش آمد خدای تبارک و تعالی فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تارک و از دریای شور و تلخ آفرید به او فرمود پس رو، پس رفت، فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود: گردن کشی کردی؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل مکرم و عطاء خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و براو توانائی ندارم آنچه از لشکر به او دادی به من هم عطا کن فرمود بلی میدهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی تو را و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می‌کنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا کرد و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است: نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او را بدی قرارداد، که آن وزیر جهل است؛ و ایمان و ضد آن کفر و تصدیق حق و ضد آن انکار حق و امیدواری و ضد آن نومیدی و دادگری و ضد آن ستم و خشنودی و ضد آن قهر و خشم و سپاسگزاری و ضد آن ناسپاسی و چشم داشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش و توکل و اعتماد بخدا و ضد آن حرص و آرزو نرم دلی و ضد آن سخت دلی و مهربانی و ضد آن کینه‌توزی و دانش و فهم و ضد آن نادانی و شعور و ضد آن حماقت و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی و پارسائی و ضد آن دنیاپرستی و خوشرفتاری و ضد آن بدرفتاری پروا داشتن و ضد آن گستاخو فروتنی و ضد آن خودپسندی و آرامی و ضد آن شتابزدگی و خردمندی و ضد آن بی‌خردی و خاموشی و ضد آن پرگوئی و رام بودن و ضد آن گردنکشی و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن شکیبائی و ضد آن بیتابی و چشم‌پوشی و ضد آن انتقام‌جویی و بی‌نیازی و ضد آن نیازمندی و بیاد داشتن و ضد آن بی‌خبر بودن و در خاطر نگاه‌داشتن و ضد آن فراموشی و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره‌گیری و قناعت و ضد آن حرص و آرزو تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری و دوستی و ضد آن دشمنی و پیمان‌داری و ضد آن پیمان‌شکنی و فرمانبری و ضد آن نافرمانی سرفروزی و ضد آن بلندی جستن و سلامت و ضد آن مبتلا بودن و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی و امانت و ضد آن خیانت و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی و چالاکي و ضد آن سستی و زیرکی و ضد آن کودنی و شناسائی و ضد آن ناشناسائی و مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن و بگ روئی و ضد آن دغلی و پرده‌پوشی و ضد آن فاش کردن و نمازگزاردن و ضد آن تباہ کردن نماز و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن‌نگهداری و ضد آن سخن‌چینی و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی و خودپوشی و ضد آن خود آرائی و تقیه و ضد آن بی‌پروائی و انصاف و ضد آن جانبداری باطلو خودآرائی برای شوهر و ضد آن زن‌دادن و پاکیزگی و ضد آن پلیدی و حیا و آزر و ضد آن بی‌حیائی و میانه روی و ضد آن تجاوز از حد و آسودگی و ضد آن خود را برنج انداختن و آسان‌گیری و ضد آن سخت‌گیری و برکت داشتن و ضد آن بی‌برکتی و تندرستی و ضد آن گرفتاری و اعتدال و ضد آن افزون‌طلبی و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی و سعادت و ضد آن شقاوت و توبه و ضد آن اصرار بر گناه و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن و دقت و مراقبت و ضد آن سهل‌انگاری دعا کردن و ضد آن سرباز زدن و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن و سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

پس تمام این صفات (هفتاد و پنج‌گانه) که لشکریان عقلمند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا متدرجا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش به دست نیاید خدا ما و شما را به فرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد. [ترجمه مصطفوی]

### پیوست شماره سه: اصل ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی

اصل پنجاه و هفتم: قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

اصل یکصد و دهم: وظایف و اختیارات رهبر:

- ۱- تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- ۲- نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام.
- ۳- فرمان همه پرسى.
- ۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح.
- ۵- اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها.
- ۶- نصب و عزل و قبول استعفاى: الف - فقهای شورای نگهبان. ب- عالیترین مقام قوه قضائیه. ج - رئیس سازمان صدا و سیماى جمهوری اسلامی ایران. د - رئیس ستاد مشترک. هـ - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. و - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.
- ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.
- ۸- حل معضلات نظام که از طرق عادى قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- ۹- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.
- ۱۰- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم.
- ۱۱- عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه. رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.



### نظام سوالات

۱. معنای «هدایت» چیست؟
  - ۱/۱. آیا تصرف در قلوب (هدایت) منحصر در بحث‌های نظری است؟
  - ۱/۲. آیا برای هدایت افراد باید تصمیمات آنان را تغییر داد یا نگرش‌های آنان را؟
۲. چه دستگاه علمی توانایی هدایت فطرت پیچیده انسان را دارد؟
  - ۲/۱. آیا با آزمون و خطا و تجربه می‌توان بر فطرت پیچیده انسان اشراف یافت و برای آن برنامه‌ریزی کرد؟
۳. معنای نظام در لسان دینی چیست؟
۴. اولویت در تصرف نظام نگرشی افراد چگونه است؟

## فهرست

۱. معنای هدایت: تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد ..... ۷۷
- ۱/۱. توضیح عبارت «تصرف»: کلمه تصرف؛ اعم از بحث‌های نظری و کارهای غیر نظری ..... ۷۸
- ۱/۱/۱. آیات پیامبری که صدسال به مرگ رفت و سپس زنده شد؛ نمونه‌ای از استظهار کلمه «تبیین» و «تبیّن» در موارد غیر بیانی ..... ۷۹
- ۱/۱/۲. آیات روشن شدن عداوت آزر برای ابراهیم علیه السلام؛ نمونه‌ای دیگر از استظهار کلمه «تبیین» و «تبیّن» در موارد غیر بیانی .. ۸۰
- ۱/۱/۳. استعمال کلمه «الْبَيِّنَات» در معجزات غیر نظری؛ نمونه‌ای دیگر از استظهار کلمه «تبیین» و «تبیّن» در موارد غیر بیانی ۸۰
- ۱/۲. توضیح عبارت «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد»: لزوم تصرف در نظام نگرش‌های فرد به جای تصرف در تصمیمات ..... ۸۱
- ۱/۲/۱. گسترش اصطکاک در جامعه؛ اصلی‌ترین ضرر تصرف در سطح تصمیمات افراد به جای تصرف در سطح نگرش‌های افراد ..... ۸۱
- ۱/۲/۲. افق زندگی انسان؛ اولین مورد از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد» ..... ۸۱
- ۱/۲/۳. بازخوانی گذشته‌ها و عبرت‌ها؛ دومین مورد از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد» ..... ۸۲
- ۱/۳. توضیح عبارت «تصمیم‌گیری فرد»: احترام به تصمیم فرد؛ مستظهر از نگاه قرآنی ..... ۸۳
۲. عدم اشراف ابناء بشر بر فطرت پیچیده انسان؛ علت نیاز به علم فقهی برای هدایت این موجود پیچیده ..... ۸۳
- ۲/۱. عدم امکان آزمون و خطای علمی در مورد انسان؛ به دلیل جایگاه رفیع انسان و غیرقابل جبران بودن ضررهای وارد بر او .. ۸۴
- ۲/۲. «پیچیدگی وجود انسان»، «جایگاه رفیع انسان» و «حسن بودن اتکا به اشراف»؛ سه پایه استدلال در ضرورت نگاه فقهی به علم (ضرورت مباحثات فقه‌العلم) ..... ۸۶
- پرسش و پاسخ ..... ۸۸
۱. تصرف الهی، تصرف امام و تصرف فقیه؛ مراتب سه‌گانه هدایت ..... ۸۸
- ۱/۱. واقعه عاشورا؛ نمونه‌ای از هدایت امام معصوم ..... ۸۸
۲. مجموعه‌های از مفاهیم به هم پیوسته؛ معنای نظام در تعالیم دینی ..... ۸۹
- ۲/۱. حب اهل بیت؛ نظام و وصل‌کننده مفاهیم دینی ..... ۸۹
- ۲/۱/۱. حب و بغض؛ اساس هرگونه پذیرش، حرکت و جامعه‌سازی از جمله تفقه در دین برای یافتن نظام گزاره‌های آن ..... ۸۹
- ۲/۲. بریده ندیدن نگرش‌های فرد از یکدیگر؛ معنای نظام در تعریف هدایت ..... ۹۰

- ۲/۲/۱. تغییر اولویت تغییر در نظام نگرشی؛ براساس شرایط متفاوت هر شخص ..... ۹۱
۳. لحاظ شرایط هر فرد برای تصرف در نظام نگرشی او؛ تفاوت عمده میان تحریک فکر انبیاء و تحریک فکر منطقی و فلسفه ..... ۹۱
- ۳/۱/۱. جانداختن مقام ربوبی الهی در برآورده‌سازی نیاز انسان‌ها؛ نمونه‌ای از تحریک فکر از طریق حکم صدقات واجب و مستحب ..... ۹۲
- ۳/۱. تحریک فکر از طریق پرداخت صدقات واجب و مستحب؛ نمونه‌ای از تحریک فکر احکام پیامبران ..... ۹۲
- پیوست‌ها ..... ۹۴
- پیوست شماره یک: حسن و قبح عقلی ..... ۹۴
- پیوست شماره دو: حدیث جنود عقل و جهل ..... ۹۴
- پیوست شماره سه: اصل ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی ..... ۹۶
- نظام سؤالات ..... ۹۷



## جلسه سوم

### سوالات جلسه

علت نیاز به نگاه فقهی برای مسئله علم چیست؟ چگونه بدون اجبار و ورود به تصمیمات از باطل و تصمیم غلط جلوگیری کنیم؟

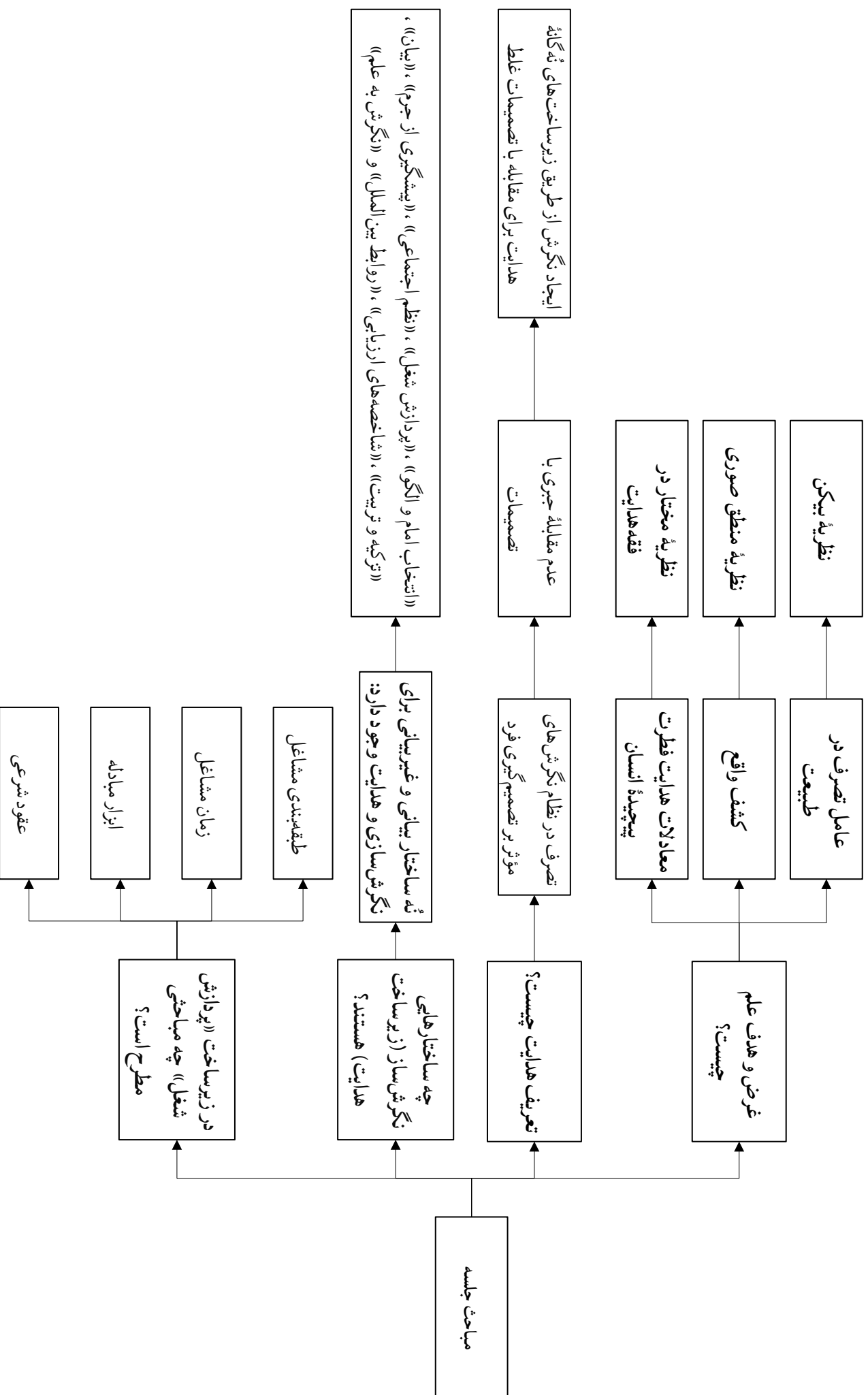
اقامه احکام اسلام به معنای اجرای مورد به مورد احکام است یا اجرای نظاممند و بهم پیوسته؟

لازمه پردازش نظام مشاغل اسلام چیست؟ مبنای اسلام در جامعه‌سازی همان سود اقتصادی بر مبنای غرب است یا سود ارتباطی؟

علت و شیوه ورود الگوی پیشرفت اسلامی به موضوعات متنوع و بسیار زیاد چیست؟

### عنوان جلسه

تصرف در زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت؛ راهکاری برای جلوگیری از باطل در ضمن حفظ اختیار و اقامه همه‌جانبه احکام



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱. مقدمه جلسه گذشته: هدف بودن هدایت فطرت پیچیده انسان در علم و عدم امکان اشراف

**پوزیتیویستی؛ علت نیاز به علم فقهی**

... [در جلسه قبل گفته شد] اگر می‌خواستیم علم متصرف در طبیعت و یک علم تجربی را ایجاد کنیم؛ به صورت طبیعی دیگر لازم نبود که علم را به صورت استظهاری بازخوانی کنیم. اما اگر غرض را ارتقا دادیم و گفتیم غرض، تصرف در طبیعت نیست بلکه غرض تصرف در فطرت، یا به تعبیر دیگر هدایت فرد است. پس تابع این غرض، معادلات علمی هم نیازمند بازخوانی است و باید معادلات علمی را بازخوانی کنیم.

نمونه‌ای را که در همان ابتدای مباحثات به آن اشاره کردیم و به فهم مسئله کمک کرد این بود که مثلاً از نظر ادبیات وحی، تصرف در فطرت برای ایجاد تذکر و هدایت فطرت و برای تحریک فکری فطرت، این مسئله الزام و تنزلی در مباحث نظری ندارد؛ یعنی از ظهور کلمه «تَبیین» این مسئله به دست آمد که می‌توانیم با یک فعل و با یک اتفاقی در عالم معنا هم می‌توان تحریک فکر را انجام داد. این اختصاص به این موضوع ندارد و ده‌ها مورد دیگر هم شامل این اصل کلی می‌شود.

بنابراین چون موضوع رشد فطرت بوده و فطرت هم یک پدیده ذوابعاد است و یک پدیده بسیط نیست که شما بگویید ما هم با یک بررسی پوزیتیویستی، مسلط بر فطرت می‌شویم، بنابراین

معادلات تصرف در فطرت را نیز باید از پایگاه کسی که اشراف بر فطرت دارد به دست آورد. این فضای اصلی استدلال ما بود.

البته این استدلال عقلایی هم هست و قابلیت دفاع عقلایی هم دارد؛ کسی که اشراف به یک موضوع ندارد نمی‌تواند معادلات مرتبط با آن موضوع را تئوریزه کند. یا اگر معادله‌ای را تئوریزه کرد و ادعا داشت که برای موضوعی مفید است ولی از پایگاه اشراف نبود، اطمینان به آن معادله سخت است و ما نمی‌توانیم به کارآمدی آن معادله اطمینان حاصل کنیم. پس همه چیز به پیچیدگی وجود انسان (فطرت) بازمی‌گردد و بحث از اینجا شروع می‌شود.

هدایت انسان، هدایت یک آلیاژ پیچیده است و هدایت یک شیء بسیط نیست. پس معادلات آن هم باید برآمده از یک اشرافی بر آن پیچیدگی باشد. اگر کسی که برای هدایت فطرت معادله تولید می‌کند، دارای اشراف نباشد، حتماً بخشی از پیچیدگی‌ها را در نظر نمی‌گیرد و در نهایت سرنوشت انسان را به چالش می‌کشد همان چیزی که ما در دنیای مدرن به شکل‌های مختلف با آن روبه‌رو هستیم. این کتاب‌های مرجع حوزه پزشکی که در موضوع جسم بحث می‌کنند، سالانه معادلات خود را تغییر می‌دهند؛ یعنی WHO<sup>۱</sup> یا مثلاً کتاب هاریسون<sup>۲</sup> یا سایر کتاب‌های مرجعی که در حوزه طب هستند معادله‌ای را برای درمان فلان بیماری پیشنهاد می‌دهند اما یک سال بعد آن را ترمیم و عوض کرده و خودشان به اینکه آن تئوری، تئوری غلطی بوده است اعتراف می‌کنند. بنابراین پوزیتویسم در دنیای امروز، عملاً به آزمون و خطا تبدیل شده است. البته آزمون و خطایی که تقدیس هم می‌شود و به نام علم مورد تبلیغ و توجه جدی بشر قرار گرفته است. این اصل حرف است.

۱/۱. هدایت انسان: هدف اصلی  
از علم در مباحثات فقه‌العلم

بنابراین شما در ابتدای این مباحثات، در حال بازخوانی هدف علم هستید. قبل از اینکه وارد ساختار معادلات علم شوید، قبل از اینکه نحوه پیدایش معرفت و همه مسائل مرتبط با حوزه علم را بحث کنید، در ابتدا هدف علم را باید بحث کنید. در مورد هدف علم به یک گفتگو جدی نیاز داریم که علم چیست؟ البته قبل از اینکه این سؤال را پاسخ دهیم باید بگویم که هدف علم چیست. این کار مصداق تدبر است. روایتی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شد: «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ»<sup>۳</sup> قبل از اینکه

۱. WHO (World Health Organization) یا سازمان بهداشت جهانی، یکی از آژانس‌های تخصصی سازمان ملل متحد است. از جمله کارهای این سازمان انتشار مکتوباتی در زمینه بهداشت و درمان است مانند کتاب «سلامت در سال ۲۰۱۵ حرکت از MDGs (اهداف توسعه هزاره) به سمت SDGs (اهداف توسعه پایدار)» که در ایران ترجمه شده است

۲. کتاب اصول طب داخلی هاریسون، در زمینه بیماری‌های داخلی است و فشرده‌ای از جدیدترین یافته‌های مورد پذیرش پوزیتویستی را در اختیار قرار می‌دهد. کتاب به نام تینسلی هاریسون که ویراستار ارشد ۵ ویرایش اولیه کتاب بوده است نام‌گذاری شده است. این کتاب از کتب اصلی و قدیمی مورد تدریس در دانشگاه‌هاست.

۳. عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَلْ أَنْتَ مُسْتَوْصٍ إِنْ أَنَا أَوْصَيْتُكَ حَتَّى قَالَ لَهُ ذَلِكَ تَلَانًا وَ فِي كُلِّهَا يُعْوَلُ لَهُ الرَّجُلُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنِّي أُوصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَامْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتَهُ عَنَّهُ.

مسعدة بن صدقه می‌گوید که: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: یا رسول الله! به من سفارش کن. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: اگر سفارشت کنم آن را خواهی پذیرفت؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آن مرد پاسخ آری داد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: من به تو سفارش می‌کنم که هر گاه آهنگ کاری کردی در سرانجام آن بیندیش، اگر درست بود انجام بده و اگر درست نبود از آن دست بکش.



شما همت به امری داشته باشید، ابتدا ببینید عاقبت و آخر آن امر چیست. حالا ما هم باید این کار را انجام دهیم؛ مثلاً ما علم را برای چه می‌خواهیم؟ اگر مانند بیکن معتقد شدیم که علم برای تصرف در طبیعت است و اگر این نگاه معرفتی را انتخاب کردیم، این یک معرفت‌شناسی، یک دستگاه علمی، یک روش تحقیق و یک روش آموزش و پرورش خاصی را ایجاب می‌کند.

۱/۱/۱. تعریف هدف علم به عنوان «کشف واقع» (نظریه منطق اسکندرانی)؛ نظریه رقیب فقه‌العلم

اگر مانند معرفت‌شناسی دستگاه اسکندرانی یونانی قائل شدیم که علم به دنبال کشف واقع است و مراد ما از کشف واقع هم، تطابق و عدم تطابق بود، -کشفی که در معرفت‌شناسی منطق صوری مورد بحث قرار می‌گیرد این است که آیا می‌توانید یک موضوع را ذیل یک «کلی» دسته‌بندی کنید یا خیر؟ اگر ذیل یک «کلی» دسته‌بندی و طبقه‌بندی شد، اصطلاحاً می‌گویند کشف واقع شده است. پس کشف، اینجا هم معنی خاصی دارد. - این هم یک دستگاه علمی و یک روش مباحثه و یک نظم آموزشی خاصی را ایجاب می‌کند. به همین شکل سایر مکاتب فلسفی را هم می‌توانید با این نگاه ببینید. بنابراین باید ابتدا هدف را معلوم کنید. هدف ما در مباحثات معلوم است؛ «هدایت انسان»، هدایت یک آلیاژ پیچیده که قابل مقایسه با هیچ موجود دیگری در عالم نیست. آیا این از نظر شما موضوعیت دارد؟ اگر از نظر شما موضوعیت دارد، پس می‌توانیم وارد بحث فقه‌العلم شویم. چون ما به دنبال این علم خاص هستیم.

اگر انسان را ضال و غیر سعید و شکست خورده حساب می‌کنید، بنابراین این علم هم علم خیلی مهمی می‌شود؛ چون انسان را از شقاوت به سعادت هدایت می‌کند. اینکه بنده اصرار دارم با حوصله و پخته جلو برویم برای این است که این تفاوت معلوم شود. لذا در همه کتاب‌های فلسفی مثلاً اول منظومه حاجی سبزواری<sup>۴</sup> فکر و علم و بحث‌های دیگر را معنا کرده است.<sup>۵</sup> باید آن عباراتی که حاجی سبزواری در آن‌ها به غرض علم پرداخته است را مشاهده کرد و دید غرض علم چیست. یعنی اگر بخواهم نرمش قهرمانانه کنم، می‌گویم از رئوس ثمانیه‌ای<sup>۶</sup> که در هر علمی محل بحث قرار می‌گیرد، باید رأس اول را بحث از هدف قرار دهید؛ اینکه هدف و غرض از یادگیری این علم چیست.

۴. مرحوم ملاحادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) از بزرگترین فلاسفه صدرایی در زمان ناصرالدین شاه قاجار است. از تألیفات او می‌توان عزز الفرائد و شرح آن (مشهور به منظومه)، حاشیه اسفار ملاصدرا، اسرارالحکم و ... را نام برد.

برگرفته از: ریحانة الادب، ذیل «سبزواری حاج ملا هادی بن حاج مهدی»، ج ۲، صص ۴۲۲-۴۲۷

۵. و الفكر المصطلح حركة من المطالب التصورية والتصديقية إلى المبادي و من مبادي إلى المراد أي إلى تلك المطالب ثانياً.

فکر به معنای اصطلاحی، حرکت از تصورات و تصدیقات به مبادی و از مبادی به خواسته یا همان تصورات و تصدیقات برای بار دوم است.

شرح المنظومة، ج ۱، ص ۸۴

إن العلم حصولي و حضوري و الحصولي هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل و الحضور هو العلم الذي هو عين المعلوم لا صورته.

همانا علم، حصولی و حضوری است و علم حصولی همان صورت به دست آمده از شیء نزد عقل است و علم حضوری همان علمی است که عین معلوم است نه صورتی از آن.

شرح المنظومة، ج ۱، ص ۷۶

۶. دانشمندان نیز هرگاه می‌خواستند علمی را تعلیم دهند، هشت مطلب را درباره آن علم به عنوان مقدمه بیان می‌کردند و معتقد بودند دانستن این مطالب باعث می‌شود دانشجو بهتر و با دید صحیح تری آن علم را بیاموزد. به این هشت مطلب "رئوس ثمانیه" یا "موضوعات هشتگانه" می‌گفتند که عبارتند از:

۱. تعریف علم ۲. موضوع علم ۳. فایده علم ۴. مؤلف علم ۵. ابواب و مباحث علم ۶. جایگاه علم در میان دیگر علوم ۷. غرض و مقصود علم ۸. روش های تعلیم علم

منطق صوری، ج ۱، ص ۲

۱/۲. فایده‌رسانی به «هدایت انسان» و نه صرف داشتن کارکردهای دیگر؛ ملاک مفید یا غیر مفید بودن علم

ما هر علمی که برای هدایت انسان مفید باشد را مطلوب و اگر برای هدایت مضر باشد را نامطلوب می‌شماریم ولو اینکه یک کارکردی هم در جای دیگر داشته باشد. اصلاً ارزیابی علوم را به محوریت هدایت یا ضلالت بررسی می‌کنیم.

## ۲. تصرف در زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت؛ راه جلوگیری بدون اجبار از تصمیمات غلط

البته از همین جا بحث را یک بحث جدی‌تری می‌کنم و آن‌هم این است که حالا هدایت دقیقاً و تفصیلاً چیست؟ معنای اجمالی هدایت را دیروز بحث کردیم و گفتیم هدایت به معنای «تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد» است.

عرض کردیم اگر می‌خواهید هدایت داشته باشید، تصمیم‌گیری فرد باید محترم واقع شود و شما نباید تصمیم‌گیری فرد را به چالش بکشید. افراد باید اختیار داشته باشند که بله و نه بگویند و قبول و رد کنند. شما باید این موضوع را به رسمیت بشناسید. خوب یک سؤالی به وجود می‌آید که پس حق و باطل را چه کار کنیم؟ خوب و بد را چه کنیم؟

شما می‌گویید که امر و نهی نداشته باشید خوب ممکن است یک فعلی مصداق باطل و مصداق غلط باشد. شما وقتی از امر و نهی، نهی می‌کنید معنایش این است که حق و باطل هر دو در عمل تحقق پیدا کند؟! آیا معنایش این می‌شود که صحیح و غلط برای بشر موضوعیت نداشته باشد؟! بعضی‌ها این‌گونه برداشت می‌کنند چون در ذهنشان هست که تنها طریق جلوگیری از باطل، گسترش امر و نهی‌های فراوان است! و تنها طریق جلوگیری از گسترش مسائل غلط این است که شما به صورت جبری و قانونی جلوی آن مسئله را بگیرید. این یک نگاهی است که متأسفانه در حال گسترش است. مثلاً حتی در مورد مسئله حجاب هم پیشنهادشان هم این است که تظاهرات علیه بی‌حجاب‌ها راه بیندازیم؛ یعنی در هر پیشنهادی که به ذهنشان می‌آید یک بویی از جبر و تحمیل است.

۲/۱. عدم الزام مقابله با باطل با امر و نهی به صورت جبری

ما دیروز به این سؤال پاسخ دادیم و گفتیم خیر؛ اگر می‌خواهید با باطل و غلط مقابله کنید، بیایید نگرش‌های غلط و نگرش‌های باطل را به چالش بکشید نه تصمیمات برآمده از این نگرش‌ها را. بروید به این سمت که دائماً نگرش‌ها را به چالش بکشید. دیروز این‌ها را بحث کردیم.

۲/۱/۱. به چالش کشیدن نگرش‌های باطل به عوض برخورد جبری؛ یگانه راه هدایت و مقابله با باطل

بعد یک نکته‌ای را هم بحث کردیم که تصرف در نگرش‌ها لزوماً نظری نیست. خوب تصرف در نگرش‌ها اگر نظری نیست، پس چه ساختاری بر آن حاکم است؟ دیشب در جلسه مسجد رکن‌الملک<sup>۷</sup> هم شرح دادم که ما بر اساس تتبع فقهی، نه ساختار برای تصرف در نگرش‌ها و تصرف در روابط انسانی استنباط کردیم. اگر تصرف در این امور نه‌گانه (که ما از آن‌ها به زیرساخت‌های هدایت تعبیر می‌کنیم) داشته باشید، می‌توانید نظام نگرش‌های افراد را تحت تأثیر قرار دهید.

۲/۲. وجود نه‌ساختار بیانی و غیربیانی برای تصرف در نگرش‌ها و روابط انسانی (زیرساخت‌های هدایت)

۷. نشست تبیین ویژگی‌های آموزش و پرورش آینده در دهه اول محرم‌الحرام ۱۴۴۰ هجری قمری (۲۰ تا ۳۰ شهریور ماه ۱۳۹۷) در مسجد رکن‌الملک اصفهان در میان مردم

انقلابی شهر اصفهان برگزار شد.

۲/۲/۱. مواظبت بر مسئله  
انتخاب امام و الگو؛ اولین  
زیرساخت هدایت

آن‌ته امر این است، اول اینکه مواظبت کنیم افراد در انتخاب الگو و امام دچار اشتباه نشوند؛ چون امام و الگوی انسان، ایده‌دهنده و الهام‌بخش او در مسیر زندگی در بخش‌های مختلف است. بنابراین همین‌که یک جریان اجتماعی بنایش را بر این می‌گذارد که افراد دچار انتخاب الگوی غلط نشوند در واقع دارند تصرف در نظام نگرش‌های افراد و تصرف در هدایت افراد می‌کند. انسان بدون الگو، در روی کره زمین و در هیچ فرضی وجود ندارد زیرا همیشه انسان‌ها از همدیگر، الگو می‌گیرند؛ حالا الگوگیری بخشی یا الگوگیری کلان، الگوگیری در یک مسئله یا الگوگیری در جهت زندگی. همه انسان‌ها به این مسئله مبتلا هستند که از دیگران ایده می‌گیرند. لذا شما یک گفتگویی را با انسان‌ها برای تصحیح الگویشان شروع می‌کنید یا در تنظیم اجتماعی، یک معلم خوب برایش انتخاب می‌کنید و اصلاً [با خود فرد] گفتگو نمی‌کنید. مثلاً پدر و مادری هستید که می‌دانید بچه‌هایتان از معلمان خود الگو خواهند گرفت؛ پس در انتخاب معلم فرزندان سخت می‌گیرید. فرزندان هم از این سخت‌گیری شما خبری ندارد و اصلاً مطلع نیست تا اقدام بیانی محسوب شود. یا مثلاً در انتخاب رفیق به فرزندان کمک می‌کنید؛ چون رفیق هم نوعی ایده‌دهی به انسان می‌کند و نوعی تأثیرگذاری بر وجود انسان دارد.

لذا همین‌که شما پردازش مسئله امامت را در دستور کار خود قرار می‌دهید؛ حالا یا در سطح خانواده و فرزند و یا در سطح یک حکومت، وقتی می‌خواهید یک مسئولی را منصوب کنید در انتخاب آن مسئول، اوج ملاحظات را به کار می‌گیرید؛ زیرا وقتی آن مسئول امور را به عهده گرفت، هزاران تأثیر و نگرش‌سازی از او در محیط صادر می‌شود. پس پردازش امامت یکی از زیرساخت‌هاست. البته خود پردازش امامت، ساختاری درونی دارد که باید آن را بحث کرد.

۲/۲/۲. مدیریت شغل؛ دومین  
زیرساخت هدایت

پردازش شغل، یکی دیگر از زیرساخت‌هاست؛ اگر ما بتوانیم بازار و نظام مشاغل را مدیریت کنیم، توانسته‌ایم تأثیر بسیار زیادی بر نگرش‌های افراد داشته باشیم. به دلیل مرتبط بودن مسئله شغل با زندگی همه آدم‌ها، شغل وقت قابل توجهی را از انسان اشغال می‌کند.<sup>۸</sup> وقتی انسان در مورد یک موضوعی وقت اختصاص داد به صورت طبیعی نظام اطلاعات و نظام نگرش‌هایی هم حول آن موضوع در ذهنش شکل می‌گیرد و او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس پردازش مسئله شغل هم یکی از زیرساخت‌هاست.

مسئله دیگری که به نگرش‌سازی کمک می‌کند نظم اجتماعی است و اینکه نظم اجتماعی چگونه باشد هم زیرساخت هدایت است. به‌عنوان مثال اگر نظم اجتماعی جبری باشد و برای

۸. ساعت کار قانونی روزانه ۷ ساعت و ۲۰ دقیقه است.

سایت وزارت کار رفاه و تعاون اجتماعی، بخش سوالات متداول، بخش دوازدهم (تعطیلات و مرخصی‌ها)  
براساس استانداردهای بین‌المللی، مطلوبیت میزان انجام کار، حدود ۴۰ ساعت در هفته است؛ اگرچه این میزان برای انواع فعالیت‌ها نمی‌تواند مطلوبیت داشته باشد و کارفرمایان باید مدت زمان کار کارکنان را تنظیم کند که در این خصوص باید سلامت، ایمنی و مسئولیت خانوادگی شاغلان مد نظر قرار گیرد؛ به طوری که بعضی از کشورها ۳۰ تا ۴۴ ساعت کار در هفته را اشتغال کامل می‌دانند. (میانگین ساعات کاری افراد در ایران طی ۱۰ سال اخیر بنابر آمار منتشر شده در این سایت، ۶/۸ ساعت محاسبه شده است.)  
سایت باشگاه خبرنگاران جوان، گروه وبگردی، ۵ دی ۱۳۹۶

اداره جامعه این بنا را داشته باشد که قوانین جبری را گسترش دهد، این کار جلوی خلاقیت و تفکر در جامعه را می‌گیرد. مردم به صورت شرطی (تازه اگر تمکین کنند) قبول می‌کنند که باید نظامی از قوانین را رعایت کنند و همین کراهت ناشی از قبول اجبارهای متعدد، ذهنیت آن‌ها را به سمت یک مُردابی هدایت می‌کند. شوق و انگیزه تفکر و خلاقیت و ایده‌پردازی را از آن‌ها سلب می‌کند. یکی از علت‌های نهی شارع مقدس از جبر در گسترش دین این است که جبر دائمی و پی‌درپی، ضد خلاقیت و رشد فکری است. بر خلاف آن میدان دادن و اختیار دادن به آدم‌ها در کنار مشورت دادن به آن‌ها در مورد نگرش‌های غلط و نگرش‌های درست، کمک می‌کند که انسان‌ها رشد فکری پیدا کنند؛ بنابراین مسئله نظم اجتماعی هم مسئله مهمی است. در این بخش باید پرسید که «نظم اختیاری یا نظم جبری؟» ما همیشه این سؤال را تکرار می‌کنیم. مخالف نظم نیستیم؛ ولی منحصر دانستن نظم، در نظم جبری و نظم مدنی غربی (که بر محوریت قوانین است) را نمی‌پسندیم.

مسئله پیشگیری از جرم، مسئله بیان، مسئله تزکیه و تربیت، مسئله شاخصه‌های ارزیابی در جامعه، همه جزو زیرساخت‌های هدایت محسوب می‌شود. در مجموع ما نه ریزساخت را به‌عنوان زیرساخت هدایت بحث کردیم. بنابراین وقتی می‌گوییم در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد تصرف کنیم این تصرف ما، به صورت مشخص در این نه امر است؛ یعنی یک حکومت برای تصرف در نظام نگرش‌ها، باید بازار خود را درست کند، باید نظام الگودهی و امامت و مسئولیت دادن به افراد و اصطلاحاً نظام دیوانی‌اش را مدیریت کند. همه این امور نه‌گانه را که مدیریت کند و آن موقع مسائل بیانی هم (که یکی از زیرساخت‌هاست) می‌تواند نقش خودش را به صورت کامل، ایفا کرده و می‌تواند این مسئله را مدیریت کند.

در حال حاضر دقیقاً منظور ما از علم واضح‌تر می‌شود؛ ما علومی می‌خواهیم که این علوم متصرف هستند؛ مثلاً هیچ‌چیز به اندازه شغل، در وجود انسان تصرف ایجاد نمی‌کند؛ چون انسان بدون شغل وجود ندارد. اگر بتوانید دائماً مجموعه معادلات و اطلاعات مربوط به شغل را در جامعه ارتقا دهید (نظام مشاغل را بحث کنید) و آدم‌ها را از حیث درک شغلی ارتقا دهید، در واقع توانسته‌اید آن‌ها را رشد دهید. حال شغل خوب چه شغلی است؟ -دوباره برمی‌گردیم به آن حرف‌ها- انسان چه پیچیدگی‌هایی دارد که با توجه به آن ویژگی‌ها چه شغلی را نیاز دارد؟ یعنی اینجا نمی‌توانیم تجربی و پوزیتیویستی عمل کنیم. مثلاً یکی از بحث‌هایی که ما داریم، نظام طبقه‌بندی مشاغل است؛ کدام شغل، شغل برتر است؟ اصلاً چه چیزی شغل است؟ همه این‌ها را باید محل بحث و گفتگو قرار دهیم.

۲/۲/۴. «پیشگیری از جرم»،  
«بیان»، «تزکیه و تربیت»،  
«شاخص‌های ارزیابی»؛ موارد  
دیگری از زیرساخت‌های نه‌گانه  
هدایت

۲/۲/۱. علم به شاخصه‌های  
شغل مناسب؛ از جمله علوم  
فقهی مورد نیازمند به غرض  
هدایت انسان

۲/۲/۱/۱. مدح شغل‌های کشاورزی، دامداری و خیاطی و ذم شغل‌های معلمی و طبابت؛ بخشی از مدیریت طبقات مشاغل در زیرساخت شغل

مثلاً در روایت این طوری آمده که افضل مشاغل، شغل کشاورزی است<sup>۹</sup> یا شغل دامداری و یا شغل خیاطی است.<sup>۱۰</sup> بعضی چیزها هم اصلاً در نظام روایی و نظام معرفتی ما شغل محسوب نمی‌شوند؛ مانند معلمی، اخذ از علم، منهی عنه است زیرا علم باید تبریعی در اختیار دیگران قرار بگیرد؛<sup>۱۱</sup> الآن شغل بخش عمده‌ای از جامعه معلمی است؛<sup>۱۲</sup> یعنی از محل تعلیم و تعلم ارتزاق می‌کنند اما این کار نهی شده است. البته آن طرفش در روایات آمده که مثلاً اگر خواستید هدیه‌ای به معلم بدهید، اشکالی ندارد<sup>۱۳</sup> اما بحث بر سر این است که به غیر تبرع و به غیر نیت الهی، تدریس و تدارس اتفاق بیافتد؛ چون تأثیرش را کم می‌کند.

۹. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الزَّارِعُونَ كُنُوزَ الْأَنْبَاءِ يَزْرَعُونَ طَيِّباً أَحْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَاماً وَ أَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ.

یزید بن هارون گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کشاورزان، گنج‌های مردم هستند؛ بذر پاکیزه‌ای را کشت می‌کنند که خداوند عز و جل آن را به بار نشانده است، و در روز قیامت بهترین مقام و نزدیک‌ترین جایگاه را در میان مردم دارند، و آنان را «بارکت» خطاب می‌کنند.

الکافی، ج ۵، ص ۲۶۱

۱۰. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سئِلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ قَالَ الزُّرْعُ زَرَعُهُ صَاحِبُهُ وَ أَصْلَحُهُ وَ أَدَى حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الزُّرْعِ خَيْرٌ قَالَ رَجُلٌ فِي عَنَمٍ لَهُ قَدْ تَبِعَ بِهَا مَوَاضِعَ الْقَطْرِ يُعِيمُ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتِي الزَّكَاةَ قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الْعَنَمِ خَيْرٌ قَالَ الْبَقْرُ تَعْدُو بِخَيْرٍ وَ تَرُوحُ بِخَيْرٍ قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الْبَقْرِ خَيْرٌ قَالَ الرَّاسِبَاتُ فِي الْوَحْلِ وَ الْمُطْعَمَاتُ فِي الْمَحَلِّ نَعَمُ الشَّيْءُ التَّخْلُ مِنْ بَاعِهِ فَإِنَّمَا تَمْنُهُ بِمَنْزِلَةِ زَمَادٍ عَلَى رَأْسِ شَاهِقٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ إِلَّا أَنْ يُخْلِفَ مَكَانَهَا قَيْلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ التَّخْلِ خَيْرٌ قَالَ فَسَكَتَ قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيُّ الْإِبِلِ قَالَ فِيهِ الشَّقَاءُ وَ الْجَمَاءُ وَ الْعَتَاءُ وَ بَعْدُ الدَّارِ تَعْدُو مُدْبِرَةً وَ تَرُوحُ مُدْبِرَةً لَا يَأْتِي خَيْرُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَنْبَاءُ أَمَا إِنَّهَا لَا تَعْدُمُ الْأَشْقِيَاءَ الْفَجْرَةَ.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند: بهترین مال کدام است؟ فرمود: زراعتی که انسان به هنگام برداشت محصول، حق خداوند را از آن بپردازد. عرض کردند: پس از زراعت کدام مال بهتر است؟ فرمود: کسی که چند گوسفند داشته باشد و هر جا که آب و علفی بیابد آنها را بچراند و نمازش را بخواند و زکات مالش را بپردازد. عرض شد: بعد از گوسفند کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاو که در صبح و شام شیر می‌دهد. پرسیدند: پس از گاو بهترین مال چیست؟ فرمود: درخت خرما که ریشه در گل فرو برده و در خشکسالی و کم‌آبی میوه دهد. سپس فرمود: درخت خرما سرمایه خوبی است و هر کس (بدون ضرورت) آن را بفروشد، پولش همچون خاکستری است که بر سر کوه بلندی در مسیر تندباد رها شده باشد، مگر اینکه به جای آن، درخت خرما دیگری بخرد. سپس پرسیدند: بعد از درخت خرما کدام مال بهتر است؟ حضرت سکوت کرد و جوابی نداد. شخص عرض کرد: چرا شتر را نفرمودید؟ فرمود: شترداری موجب مشقت و سختی و دوری از خانه می‌شود و هزینه آن سنگین است

الکافی، ج ۵، ص ۲۶۰

السَّيِّخُ وَرَأْمٌ فِي تَنْبِيهِ الْخَاطِرِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: عَمَلُ الْأَجْرَارِ مِنَ الرِّجَالِ الْخِيَاطَةُ وَ كَانَ صَ يَخِيطُ ثَوْبَهُ وَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ وَ كَانَ أَكْثَرَ عَمَلِهِ ص فِي بَيْتِهِ الْخِيَاطَةُ.

کار مردان نیک، خیاطی است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جامه خود را می‌دوخت و کفمش را پینه می‌کرد و بیشترین کار او در خانه اش خیاطی بود.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص ۲۲۷

۱۱. وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ اسْتَأْكَلَ بِعِلْمِهِ افْتَقَرَ فَلْتُ إِىَّ فِي شِبَعَتِكَ قَوْمًا يَتَحَمَّلُونَ غُلُومَكُمْ وَ يَبْشُرُونَهَا فِي شِبَعَتِكُمْ فَلَا يَدْعُمُونَ مِنْهُمْ الْبِرَّ وَ الصَّلَاةَ وَ الْإِحْرَامَ فَقَالَ لَيْسَ أَوْلَيْكَ بِمُسْتَأْكِلِينَ إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يُفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لِيُبْطِلَ بِهِ الْخُفُوقِ طَمَعاً فِي خَطَاةِ الدُّنْيَا.

حمزه بن حمران گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: هر کس علم خود را مایه روزی خود سازد به تهیدستی دچار گردد. عرض کردم: قربانت گردم در میان شیعیان و دوستان شما گروهی هستند که علمی را که از شما فرا گرفته‌اند به مکانهایی که شیعیان شما زندگی می‌کنند می‌برند و میان آنان منتشر می‌سازند، ایشان نیز برای پاداش آن کار، از نیکی و عطا دادن دریغ ندارند و از احترام آنان خودداری نمی‌کنند. امام علیه السلام فرمود: ایشان روزی خوردنگان بوسیله علم خود نیستند، بلکه روزی خور علم خود، آن کسی است که بدون آنکه علمی داشته باشد یا از جانب خدا راهنمایی شده باشد، فتوایی دهد تا با آن حقوقی را پایمال کند، به امید رسیدن به اندک مال دنیا.

وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۱

۱۲. علی فانی، وزیر آموزش و پرورش وقت: «آموزش و پرورش با غریب به یک میلیون همکار شاغل و ۷۶۰ هزار بازنشسته با هیچ دستگاه اجرایی در کشور قابل مقایسه نیست.» دانشگاه شاهرود، ۲۸/۸/۹۴

نشانی مطلب در باشگاه خبرنگاران جوان: [yon.ir/kgGsB](http://yon.ir/kgGsB)

۱۳. ر.ک پاورقی ۱۱ جلسه سوم.

از آن طرف طب هم همین طور و مانند معلمی است. خب یک گفت‌وگویی نیاز دارد و باید این‌ها را بحث کنیم و جا بیندازیم. البته در حال حاضر دیگر جا انداختن این‌ها در داخل نظام معرفتی اسلام سخت است. اما همه مجموعه معارف اسلام به یکدیگر کمک می‌کنند؛ مثلاً وقتی حفظ الصحة<sup>۱۴</sup> اسلام را رعایت می‌کنید بیماری خیلی کم می‌شود. آن وقت تنها مجموعه معدودی از بیماری‌ها وجود دارد که همان‌ها را هم حضرت هم فرمود اطباء از این محل ارتزاق نکرده و آن‌ها هم تبرعی درمان کنند.<sup>۱۵</sup> درحالی که می‌بینید به علت عدم رعایت اصول پیشگیری اسلام در حوزه سلامت، با تولید انبوه بیمار و پدیده بیمارستان روبرو هستید که در چنین شرایطی اصلاً نمی‌شود این حکم را اجرا کرد.

### ۳. ضرورت اقامه همه‌جانبه احکام برای تحقق صحیح جزء به جزء آن‌ها به دلیل نظام‌مند بودن احکام

یک حکم فقط با بیان آن حکم اجرا نمی‌شود بلکه باید اقامه شود و باید زمینه تحقق آن به وجود بیاید و مهم‌ترین عامل برای تحقق یک حکم این است که نظام احکام رعایت شود؛ زیرا یک حکم در میان سایر احکام حیات دارد.

مثلاً همین مثالی که زدم؛ شما می‌گویید درمان یک پزشک بر مبنای کسب درآمد نباشد در آن طرف هم اگر اصول حفظ الصحة بحث و رعایت شود - که حکم دیگری است - اصلاً بیماری کم می‌شود پس اداره کردن یک مجموعه کمی از بیمار در یک شهر هزینه هم نمی‌خواهد و پیچیدگی‌های ساختاری برآمده از ضلالت‌های مدرنیته را هم نیاز ندارد. اصلاً ما در اسلام بیمارستان در نداریم.

البته شبهات جاهلان‌های هم مطرح می‌شود که مثلاً جراحی‌ها را چه کار کنیم؟ خب شما یک نظام اجتماعی متمرکز، تولید کرده‌اید که در آن حمل‌ونقل اصل است. من در بحث‌های مدیریت شهری<sup>۱۶</sup> بحث کرده‌ام که سفر به همه امور و به همه تأمین نیازها ملزم شده است<sup>۱۷</sup> درحالی که نظام اجتماعی اسلام محله محور است و اساساً سفر در آن اصل نیست؛ زیرا در محل زندگی خانواده تقریباً تمامی نیازمندی‌ها تأمین می‌شود. خب وقتی همین یک کار را انجام دهید، یعنی یک مدیریت غیرمتمرکز در تأمین نیازها یا به تعبیر درست‌تر مدیریت محله‌ای در تأمین نیازها را جایگزین مدیریت متمرکز در تأمین نیازها کنید دیگر مسئله حمل‌ونقل و مسافرت کاهش پیدا

۱۴. قواعدی که اسلام برای حفظ سلامتی به انسان سفارش می‌کند.

۱۵. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَدَدٍ اللَّهِ عَنْ الْجَامُورِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام السُّخْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا كَسْبُ الْحَجَّامِ إِذَا شَارَطَ وَ أَجْرُ الرَّائِيَةِ وَ تَمُّنُ الْحَمْرِ فَأَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَهِيَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

سماعه از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن جمله است: درآمد حجامتگر هنگامی که شرط کند، اجرت زانیه و ثمن شراب؛ ولی رشوه در داوری، آن کفر به خدای بزرگ است.»

الکافی، ج ۵، ص ۱۲۷

۱۶. اشاره به کتاب مدیریت شهری (پانزدهمین دوره از دانشنامه گوی پیشرفت اسلامی) که تیرماه ۱۳۹۵ در حوزه علمی مروی دوره آن برگزار شد.

۱۷. با توجه به آمار ارائه شده توسط اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای استان تهران تعداد سفرهای برون استانی سال ۱۳۹۳ در سطح کشور ۵۷۳۸ سفر و تعداد سفرهای درون استانی ۱۱۱۳۳ سفر می‌باشد.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای استان تهران: von.ir/1FTDG

۳/۲/۱. از بسین رفتن  
تصادف‌های رانندگی و به تبع بی  
نیازی از بسیاری از جراحی‌های  
پزشکی؛ آثاری از مدیریت  
شهری اسلامی

۳/۲/۲. کاهش سفرهای  
درون‌شهری و به تبع آن  
بیماری‌های ناشی از آلودگی‌های  
هوایی و صوتی با جایگزین  
کردن مدیریت شهری اسلامی  
محل‌محور

۳/۳. حکمت‌های عمیق نهی از  
خرید نان از بیرون و دستور به  
پختن آن در خانه؛ نمونه‌ای دیگر  
از وحدت میان نظام احکام  
اسلام

خواهد کرد و آن وقت مسئله مسافرت از یک امر هرروزه به یک امر تفریحی یا یک امر ضروری کاهش پیدا می‌کند. آن‌چنان‌که در اسلام بحث شده است که سفر «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ»<sup>۱۸</sup> است و این سفر را باید برای امور خاص انجام داد نه اینکه به یک امر هر روز تبدیل شود. آن وقت شاید ده نوع از چالش‌های جامعه ما کاهش پیدا کند؛ مثلاً یکی از آن‌ها همین مشکلات ناشی از تصادفات رانندگی است. بخش عظیمی از جراحی‌ها که در بیمارستان‌ها اتفاق می‌افتد به خاطر همین موضوع است.<sup>۱۹</sup> لذا وقتی سفر را کاهش دهید این حجم از جراحی‌ها هم کاهش پیدا می‌کند.

یا مثلاً بیماری‌های ناشی از آلودگی هوا<sup>۲۰</sup> و بیماری‌های ناشی از آلودگی صوتی هم کاهش پیدا می‌کند.<sup>۲۱</sup> همچنین ده‌ها مورد دیگر که در جاهای دیگر بحث کرده‌ایم. این است که عرض می‌کنم؛ همه احکام باید با همدیگر پیاده شود.

ما در اسلام زندگی خانوادگی آن هم به معنای بزرگش داریم؛ زندگی در محله داریم. اصلاً حکما و عقلانیت اسلامی چارچوب زندگی را در محیط رحم و خانواده توصیه کرده‌اند لکن در محیطی که رحم و خانواده‌شان حضور دارد محافظت بیشتری از انسان‌ها اتفاق می‌افتد تا در محیط گمنامی. حالا اگر در همین حکم، درایه کنیم خواهیم دید که در سلامت، در کاهش هزینه‌ها و در صدها حکم دیگر هم اثر دارد. البته در حال حاضر نمی‌توان مسئله جراحی‌ها را نادیده گرفت اما در آن حالت دیگر جراحی‌ها و شکسته شدن استخوان‌ها به موارد محدودی تقلیل پیدا می‌کند. این همه ما رشته جراحی و تکنسین‌های مربوط به این علم را نداریم؛ یعنی می‌رویم از تکنیک‌هایی استفاده می‌کنیم که بیماری‌ها را کاهش می‌دهیم.

صد جلسه مباحثه می‌خواهد تا ما مدیریت شهری را به‌عنوان زیرساخت همه احکام اسلام بحث کنیم. احکام اسلام در یک زمینی به اسم زندگی محله‌ای و زندگی خانوادگی تحقق پیدا می‌کنند؛ مثلاً فرض بفرمایید در اسلام توصیه شده است نان را از بیرون نخرید چون فقیر

۱۸. قَالَ [رسول الله ﷺ]: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ سَفْرَهُ فَلْيُشْرِعِ الْإِيَابَ إِلَى أَهْلِهِ»  
فرمود: سفر قطعه‌ای از عذاب است، پس چون یکی از شما سفرش را به پایان برد، در بازگشت به خانواده‌اش شتاب کند. [بلاغی و غفاری]

من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۰۰

۱۹. با توجه به آمار ارائه شده توسط اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای استان تهران تعداد کشته شدگان سفرهای برون شهری در سال ۱۳۹۳ در سطح کشور ۱۰۹۵۱ نفر و تعداد کشته شدگان سفرهای درون شهری ۴۵۸۴ نفر می‌باشد.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده ای استان تهران: von.ir/CdRv۲

۲۰. سالیانه چند میلیون نفر در اثر آلودگی هوا جان خود را از دست می‌دهند که درصد بالایی از آنان در کشورهای توسعه یافته‌اند، گفت: این مرگ‌ومیر به طور خاص مربوط به بیماری‌هایی چون آسم، برونشیت، تنگی نفس، حملات قلبی و آلرژی‌های مختلف تنفسی است. در عین حال باید توجه کرد که آلودگی هوا یعنی افزایش میزان گازهای سمی و ذرات ریز جامد و مایع در هوا در غلظت‌هایی که تهدیدکننده سلامتی هستند و می‌تواند برای انسان یا محیط او مضر باشند.

غلامرضا معصومی، عضو هیئت علمی سلامت در بلایای دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۴ آبان ۱۳۹۶

۲۱. آلودگی صوتی دومین عامل مخرب زیست محیطی تاثیرگذار بر سلامت است. جایگاه اول به آلودگی هوا اختصاص دارد و سازمان جهانی بهداشت در سال ۲۰۱۴ میلادی از آلودگی هوا به عنوان مهمترین عامل بروز سرطان نام برد. برخی از اثرات آلودگی صوتی بر سلامتی عبارتند از:

-آلودگی صوتی احتمال ابتلا به افسردگی را ۲۵ درصد افزایش می‌دهد.

-افزایش فشار خون، کاهش شنوایی، دیابت، بیماری‌های قلبی و چاقی، اختلال خواب.

گروه علمی خبرگزاری ایرنا، ۵ آبان ۱۳۹۵

می‌شود.<sup>۲۲</sup> خرید نان از بیرون موجب گسترش فقر در انسان می‌شود. حالا باید بحث کرد تا مشخص شود که منظور امام صادق علیه السلام از فقر چه فقری است. اول یک بحث موضوع‌شناسی انجام دهیم؛ مثلاً در یک شهری حدود هزار نانوايي وجود دارد. هر نانوايي به‌طور متوسط روزی ده کیسه آرد مصرف می‌کند؛ یعنی ما به ده‌هزار کیسه آرد نیاز داریم که در سیستم متمرکز نمی‌شود این موضوع را به‌صورت روزانه تأمین کرد. مثلاً باید اداره آرد و نان و صنف نانوايي‌ها مثلاً یک برنامه‌ریزی کنند و حداقل از یک ماه قبل آرد داشته باشند. به این دلیل حجم آرد زیاد است اگر یک روز مشکل پیش بیاید یا مثلاً نتوانید به ده نانوايي آرد برسانید نان عده‌ای از مردم به دستشان نمی‌رسد و زندگی‌شان به چالش کشیده می‌شود. لذا باید یک سیستم تولید آردی پیش‌بینی شود. حتی مثلاً من دیده‌ام برای عددهای بالاتر مثلاً برای سه ماه آرد را تأمین می‌کنند. -این عدد را می‌توان به‌روزتر و دقیق‌تر کرد- ما وقتی می‌خواهیم آرد را از سه ماه قبل آماده کنیم خب یکی از مسائل که باید به آن توجه کرد ماندگاری پایین آرد است. آرد نسبت به گندم ماندگاری کم‌تری دارد و ظرف یک مدت کوتاهی غیرقابل استفاده می‌شود. خصوصاً اگر در فضاهای مرطوب و به‌اصطلاح امروزی در فضای غیراستاندار نگاه‌داری شود.<sup>۲۳</sup>

بنابراین باید چه کار کرد؟ باید حتماً افزودنی‌های نگهدارنده آرد را در دستور کار قرار داد. اما با همین علم پوزیتویستی و ناقص امروز اثبات شده است که همه این افزودنی‌ها ضد سلامت هستند. منتها دستگاه سلامت کشور بین بد و بدتر قرار گرفته است؛ بدتر این است که نانی به دست مردم نرسد و بد داستان این است که آردی همراه با افزودنی‌ها را به دست مردم رساند. حالا اگر به این اضافه کنید که دستگاه پزشکی کشور قائل باشد که آردی که خداوند متعال خلق کرده فاقد ارزش غذایی است -[منشأ این اشتباه] هم به دلیل حذف سبوس است- بعد قائل باشد که برخی از مواد غذایی را باید از بیرون به آن اضافه کرد که منشأ بخش دیگری از بیماری‌ها می‌شود. در مجموع یک عددی از افزودنی‌ها و موادی غیر از مواد مطرح در آرد و گندم را از بیرون به آن اضافه می‌کنند.

۳/۳/۱. آسیب‌زا بودن خوردن نان پخته‌شده از آرد کهنه و دارای مواد افزودنی در نانوايي‌ها؛ یکی از حکمت‌های فقرزا بودن تهیه نان از نانوايي

۲۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا أَبَا الصَّبَّاحِ شِرَاءُ الدَّقِيقِ ذُلٌّ وَ شِرَاءُ الْحِنْطَةِ عِزٌّ وَ شِرَاءُ الْخَبْزِ فَقْرٌ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ.

ابو صباح کنانی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا الصباح! خریدن آرد ذلت است و خریدن گندم عزت است، و خریدن نان فقر است؛ از فقر به خدا پناه می‌بریم. الکافی، ج ۵، ص ۱۶۷

۲۳. در خصوص مدت زمان نگهداری انواع آرد پس از تولید، آرد تیره یا کامل را می‌توان در شرایط معمولی حداکثر ۱۱ روز و آرد روشن را ۲ تا ۳ ماه نگهداری نمود. آدرس مطلب در سایت رسمی مرکز پژوهش‌های غلات ایران: [yon.ir/ht-LM](http://yon.ir/ht-LM) بنا به گزارش موسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران میزان نگهداری غلات (از جمله گندم) در دمای ۱۰ تا ۱۲ درجه سانتیگراد یا رطوبت زیر ۱۶/۵ درصد بیش از شانزده ماه [در بعضی منابع تا ۳۰ سال هم گفته شده است] می‌باشد.

آدرس مطلب در سایت رسمی سازمان استاندارد: [yon.ir/YNE۴۳](http://yon.ir/YNE۴۳)

البته با توجه به آموزه‌های طب اسلامی، بهترین زمان استفاده از محصولات غذایی تا زمانی است که تازه باشند و این مدت زمان، الزاماً با مدت زمانی که طول می‌کشد تا ماده غذایی فاسد شود یکسان نیست (معمولاً مدت زمان تازه ماندن محصول کمتر است).



من بعضی وقت‌ها شنیده‌ام - و هنوز تحقیق مورد وثوق من انجام نشده است - که به بهانه‌های مختلف هفده ماده به آرد اضافه می‌شود و این اتفاقات تا قبل از اینکه نان به دست نانوا برسد روی آن انجام می‌شود.<sup>۲۴</sup>

این کار فقر غذایی ایجاد می‌کند؛ اینکه حضرت می‌فرماید وقتی در شهر زندگی می‌کنید نان را در خانه خود درست کنید که در غیر این صورت فقیر می‌شود. این بخشی از دلایل آن بود. درحالی‌که اگر نان را در خانه تولید کنید به اندازه نیاز روزانه آرد و نان تهیه می‌شود و دیگر نیاز به این نگهداری‌های خاص ندارد و ارزش غذایی نان هم باقی است زیرا در این صورت گندم ماندگاری بالاتری خواهد داشت.

۳/۴. زندگی در قالب محیط بزرگ خانوادگی و همسایگی؛ نمونه‌ای دیگر از وحدت میان نظام احکام اسلام

حالا می‌خواهیم این موضوع را اجرا کنیم؛ خب مگر می‌شود یک خانم، تنها در خانه نان درست کند؟ خیلی سخت می‌شود لذا حتماً باید محیط زندگی، محیط زندگی خانوادگی باشد که خانم‌ها به یکدیگر کمک کرده و این مسئله را محقق کنند. مسئله نان نمونه‌ای بود که من عرض کردم احکام اسلام در محیط خانوادگی تحقق می‌یابند. بقیه احکام هم همین‌گونه است؛ مثلاً شما وقتی در یک محیط خانوادگی بزرگ زندگی می‌کنید دیگر در انتخاب همسر کمتر دچار مشکل می‌شوید. چون از کودکی شناخت‌ها و ارتباط‌هایی بوده است. در حال حاضر آن قدر شناخت در مورد همسر کم است که مثلاً می‌خواهند از طریق سایت‌های همسرگزینی و یا از طریق اینترنت و غیره این شناخت را به دست بیاورند. اما شناخت اینترنتی شناختی نیست که بتوان بر اساس آن تصمیمی برای ازدواج گرفت. اینترنت جایی نیست که بتوان از آنجا شناخت را به دست آورد. پس ببینید انتخاب همسر در چنین محیطی نیز با مشکل مواجه می‌شود به خلاف محیط محله‌ای و محیط خانوادگی. همه مسائل این‌طوری است و لذا است که ما در اسلام مسجد محله (قبیله) داریم.<sup>۲۵</sup> اصلاً مسجد سوار بر محله است. این یک اصل کلی است.

۳/۴/۱. انتخاب بهتر همسر و سهولت در پخت‌پز در خانه؛ اثراتی از زندگی در قالب محیط خانوادگی و همسایگی

می‌خواستیم این نکته را بگویم که وقتی یک حکم را می‌گوییم باید به فکر اقامه آن هم باشیم، نه صرفاً به فکر بیان آن. الان ما در بحث شغل گفتیم که شغل باید در معلمی و پزشکی تَبَرُّعی باشد نه محل درآمد ولی آیا در حال حاضر می‌توان این موضوع را عملی کرد؟ خیر. ده‌ها اقدام دیگر که این اقدامات دیگر یعنی اجرای سایر احکام دیگر هم باید در دستور کار قرار بگیرد تا زمینه اجرای این حکم را فراهم بیاورند. بنابراین اجرای حکم نداریم بلکه اجرای نظام احکام داریم.

۳/۵. نگاه جزئی و موردی یا نگاه کلی و نظام‌مند؛ تفاوت اصلی تبلیغ رایج اسلام با اقامه همه‌جانبه اسلام

۲۴. ۱- آرد دی کرنات ۲- استات کلسیم ۳- آسکوربات پتاسیم ۴- اسید ال - آسکوربیک ۵- اسید پیرو فسفات سدیم ۶- اسید سورییک ۷- پراکسید بنزونیل ۸- پراکسید کلسیم ۹- پالمیتات سوربیل ۱۰- پروپیونات کلسیم ۱۱- دی اکسید گوگرد ۱۲- سولفات سدیم آلومینیوم ۱۳- فسفات دی منیزیم ۱۴- فسفات سدیم آلومینیوم ۱۵- فسفات منو منیزیم ۱۶- فسفین ۱۷- کرنات کلسیم ۱۸- کلر.

وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی، فهرست افزودنی‌های مجاز خوراکی، دی ۱۳۸۶/آدرس مطلب در [yon.ir/pwYuC](http://yon.ir/pwYuC)

۲۵. عَنْهُ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِ الْقَبِيلَةِ خُمْسٌ وَعَشْرُونَ صَلَاةً.

در روایت آمده که امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوار، از پدران بزرگوارش، از علی علیه السلام فرمود: «یک نماز در مسجد قبیله بیست و پنج نماز محسوب می‌گردد.»

المحاسن، ج ۱، ص ۵۷

یکی از بحث‌هایی که خیلی فنی است و جواب روشنی دارد این است که خیلی‌ها می‌گویند فرق بین تبلیغ و بیان اسلام و اقامه اسلام چیست؟ پاسخ روشن است؛ تبلیغ اسلام مورد به مورد است اما اقامه اسلام یعنی اجرای تمام احکام با یکدیگر و تلاش برای اجرای نظام احکام. این موضوع خیلی بحث فنی و پیچیده‌ای هم به معنای تعاریف پیچیده - نیاز ندارد؛ یک حکم را که اجرا می‌کنید زمینه برای سایر احکام هم ایجاد می‌شود. اتفاقاً اگر احکام دیگر بخواهد اجرا شود باید یک حکم دیگری کنارش باشد تا بتوانید آن حکم را اجرا کنید. این یک بحث بود.

بنابراین سؤال این می‌شود که شما می‌خواهید شغل را مدیریت کنید - بحث ما در شغل بود - اما چگونه شغل را تعریف می‌کنیم که متناسب با فطرت باشد؟ طبق اصل اولیه خودمان نمی‌توانیم پوزیتیویستی تعریف کنیم بلکه باید برویم به سمت اینکه از ادبیات و مفاهیم کسی استفاده کنیم که انسان را می‌شناسد و او به ما بگوید نظام مشاغل باید چگونه باشد. وگرنه تبدیل به همین نظام مشاغلی که در حال حاضر وجود دارد خواهد شد. من همیشه به دوستان گفته‌ام: از بیشترین چیزی که می‌ترسم این استارت‌آپ‌ها<sup>۲۶</sup> و از این کسب‌وکارهای مجازی است که می‌خواهند آینده مشاغل را تنظیم کنند. این‌ها در آینده بدترین ضربه را به روابط انسانی خواهند زد. ما نمی‌توانیم شغل را در فضای تمرکز بینیم؛ چون شغل مربوط به عواطف و افکار انسان‌هاست. شغل که مسئله درآمد نیست. یک کالا را شما تحلیل کنید؛ این کالا تأثیر فکری هم دارد. الآن مثلاً من مسئله نان را تحلیل کردم - این مسئله را شما می‌توانید با ملاحظات دیگری ببینید - من آن را با ملاحظه سلامت جامعه دیدم. وقتی با ملاحظه سلامت وارد شدم مشاهده شد که ما اصلاً نمی‌توانیم شغل نانوايي داشته باشیم مگر برای مسافران و موارد خاصی که وجود دارد. ما باید نان را در خانه تولید کنیم. یک ملاحظه‌ای که در مسئله نانوايي مطرح کردیم که آن ملاحظه سلامت بود، باعث شد اصلاً نحوه تولید نان عوض شود؛ یعنی یک تصویر جدید معقولی پیدا کند؛ یعنی به جای نانوايي‌هایی که رایج و حتی تولید نان صنعتی که در دستور کار است و آن هم معایبی دیگری دارد، شما حتماً باید نان را در خانه تولید کنید. آن ملاحظه پزشکی این مسئله را توجیه کرد.

حالا در مورد مشاغل دیگر نیز این‌گونه است؛ مثلاً می‌گویید که یکی از ملاحظات مشاغل این است که زمان شغل باید یک چهارم وقت باشد.<sup>۲۷</sup> می‌دانید این کار چقدر بافت مشاغل را عوض

۳/۵/۱. لزوم مدیریت شدن شغل در فضای غیرمتمرکز به دلیل محرک فکر دانستن شغل

۲۶. استارت‌آپ یک کمپانی نوپا است که راه‌حلی نوین را برای یک مسأله ارائه می‌کند؛ درحالی‌که تضمینی برای موفقیت کمپانی از طریق راه‌حل ارائه‌شده وجود ندارد.

۲۷. وَ قَالَ مُوسَىٰ بِن جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمَنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمَعَايِرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّانِقِ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ يَهْدِيهِ السَّاعَةَ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِفَقْرٍ وَ لَا يَطُولُ عُمرُ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ بَخَلَ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ يَحْرُسُ إِجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حَظًّا مِنَ الدُّنْيَا يَأْغِطَانَهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يُثَلِّمُ الْمَرْؤَةَ وَ مَا لَا سَرْفَ فِيهِ وَ اسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فَإِنَّهُ زَوْي لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ.

می‌کند؛ مثلاً شما باید دور مشاغلی که مربوط به عسلویه است را خط بکشید؛ که فرد ۲۱ روز در محیط کار باشد و ۹ روز در کنار خانواده قرار بگیرد. همین یک ملاحظه باعث تغییر بافت آن شغل خواهد شد و مثلاً حداقل باید در آنجا شهرک بسازید. اگر هم بخواهید شهرک بسازید باید ملاحظات محله‌ای را هم لحاظ کنید؛ یعنی محل زندگی درست کنید که این یک بحث است و اگر بخواهید خوابگاه درست کنید یک مشکلات و آسیب‌های اجتماعی دیگری ایجاد خواهد کرد. همین‌که انسان را در مورد شغل اصل قرار می‌دهید، بافت مشاغل عوض می‌شود. حالا در کسب‌وکارهای مجازی این‌گونه است؟! آیا آن‌ها انسان را اصل قرار می‌دهند و بعد می‌آیند کالا را تولید کرده و شغل را ایجاد کنند؟! خیر این‌گونه نیست. بنابراین ما فقط قرار است یک کسب‌وکاری درست کرده و به سود بیشتر دست پیدا کنیم. این‌ها یک مشکلاتی است که ما در جامعه‌مان داریم و باید راجع به آن گفت‌وگو کنیم.

خلاصه عرض بنده این است که چون شما با یک آلیاژ پیچیده به اسم انسان طرف هستید و چون می‌خواهید او را هدایت کنید و هدایت انسان هم فقط نظری نیست - بنا بر بحث‌هایی که دیروز مطرح کردیم - و باید امور غیر نظری را هم در مسئله دخیل کنید مثل شغل و به همه اموری که مؤثر در هدایت هستند این حرف اولیه سرایت می‌کند؛ یعنی تنظیم شغل هم باید استظهاری باشد زیرا شغل در امر هدایت مؤثر است. مثلاً تنظیم نظم اجتماعی هم باید استظهاری باشد پس باید از پیامبران بی‌رسیم که نظم به چه شکلی است نه اینکه مجلس مشروطه را به ایران بیاوریم و ۱۱۰ سال قانون بگذارند<sup>۲۸</sup> و الآن هم همه در جمهوری اسلامی معتقد هستیم مجلس یک پدیده ناکارآمد است. هر دوره یک سری نماینده انتخاب می‌کنیم، یک سری قوانین ناکارآمد وضع می‌کنند؛ بعد آن‌ها دوباره رأی نمی‌آورند و یک عده دیگری رأی می‌آورند. حالا آرام‌آرام باید به این فکر کرد که باید ساختار و شیوه قانون‌گذاری عوض شود. اگر می‌خواهید با همین شیوه عقلایی ادامه دهیم یک نفری که در حد لیسانس تحصیلات دارد باید برای هشتاد میلیون نفر قیام و قعود کرده و قانون وضع کند و بعد از آن مجبور شویم عوارض ضد هدایت و ضد روابط انسانی آن قانون را تحمل کنیم.

#### ۴. توضیح اجمالی نظام مشاغل از دیدگاه اسلام؛ نمایشی از نظام‌مند بودن احکام اسلامی

لذا این اضطراب به فقه موضوعیت پیدا می‌کند؛ ما مضطر به فقه هستیم نه انتخاب آن؛ چون انسان یک پدیده پیچیده‌ای است و هر کاری هم که می‌کنیم از طریق پوزیتیویستی نمی‌توانیم بر آن

امام کاظم علیه السلام: بکشید که وقت خود را چهار بخش کنید: بخشی برای مناجات با خدا. دیگری از برای امرار معاش. سوم برای معاشرت با برادران، و معتمدانی که عیوبتان را معرفی کنند، و قلبا به شما اخلاص ورزند. چهارم برای لذتها و کامیابیهای مشروع و با این بخش است که بر سه بخش دیگر نیرو می‌گیرید (یعنی مایه تجدید حیات و شکفتن استعدادهاست). نه فقر را به خود وعده دهید، نه عمر دراز را که هر که از فقر ترسد بخل ورزد. و هر که به عمر دراز امید بندد حریص شود. سهمی از دنیا برای خود قرار دهید، خواسته‌های نفس را از راههائی که شرف را خلل نرساند، و اسراف نباشد، به او برسانید، و از این راه بر کارهای دینی کمک گیرید که روایت شده، آن که دنیا را برای دین وانهد، یا دین را برای دنیا، از ما نیست.

تحف العقول، ص ۴۰۹

۲۸. اشاره به سال پیروزی مشروطه و تشکیل اولین مجلس قانون‌گذاری در ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ در ایران

مسلط شویم و نمی‌توانیم توضیحش دهیم. منتها خالق انسان و کسانی که ویژگی‌های خلق را از طرف خالق گزارش می‌کنند این موضوعات را به راحتی بحث می‌کنند و مثلاً در قالب مجموعه‌ای از آیات روایات آن‌ها را توضیح داده‌اند.

حالا اگر یک وقتی توفیقی شد و این آیین‌نامه ما - که هیچ وقت اجرا نمی‌شود - در اصفهان اجرایی شد و مکاسب را بحث کردیم بیان می‌کنیم که اهل بیت علیهم‌السلام نه ویژگی را برای کسب بحث کرده‌اند. تازه آن‌هم به استنباط ماست چون ممکن است خیلی بیشتر باشد.

مثلاً یکی از آن‌ها همین طبقه‌بندی مشاغل است که راجع به آن بحث کردیم که از نظر روایات چه چیزی شغل خوب و چه چیزی از آن بد است؛ چه چیزی شغل است و چه چیزی شغل نیست؟ البته این موارد بحث‌هایی است که عقلایی می‌توان آن‌ها را مطرح کرد، - و من نمی‌گویم نمی‌شود - اما این بحث چقدر دقیق است؟ چقدر انسان را در نظر می‌گیرد؟ الآن هم البته همین گونه بحث می‌کنند. مثلاً کسب و کارهای کوچک آقای فلان را می‌آورید و توصیه می‌کنید که آن را بخوانند. منتها او انسان و پیچیدگی‌ها و نیازهای او را در نظر نگرفته است. در این طرف هم ما پیشنهاد می‌کنیم فقه‌المکاسب را بخوانید. آن هم فقه‌المکاسبی که به شما می‌گوید شغل چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا به انسان ضربه نزند. چقدر هم مفصل بحث کرده‌اند؛ من مثال نانش را زدم. مثلاً اهل بیت علیهم‌السلام نحوه تولید نان را به گونه‌ای بحث کرده‌اند که به فقر غذایی مبتلا نشوید. با آن علم ناب و اشراف‌آمیزی که داشته‌اند این موضوع را بحث کرده‌اند. حال چرا ما از این‌ها استفاده نکنیم؟

مثلاً یکی از ویژگی‌های شغل در روایت رعایت زمان شغل است که خیلی مسئله مهمی است. در سازمان بین‌المللی کار خیلی هم به صورت ناقص به مسئله زمان اشتغال پرداخته شده است. کافی است زمان اشتغال را جابجا کنید [بر اثر آن خانواده با چالش روبرو خواهد شد]. برای مثال همان‌طور که عرض کردم افرادی که در کرج هستند در روز دو ساعت در مسیر رفت، دو ساعت در مسیر برگشت و هشت ساعت هم در محل کار هستند یعنی دوازده ساعت به محل کار اختصاص پیدا می‌کند. معنایش هم این نیست که دوازده ساعت دیگر خالی است بلکه این معنا را دارد که دوازده ساعت دیگر هم باید بخوابند و استراحت کنند تا برای دوازده ساعت فردا بتوانند دوباره مشغول شوند. بنابراین با یک انتخاب غلط شغلی، انسان‌ها را کاملاً از تصرف بر مسئولیت‌های خانوادگی و مسئولیت‌های دیگری که در محیط رفقا و در محیط علم دارند محروم کرده‌اند. پس باید همه این‌ها را دید و زمان شغل و یا برخی از قواعد دیگر که در روایت بحث شده است را در نظر گرفت.

موارد مهمی وجود دارد؛ مثلاً ابزار در مبادله شغل خیلی مهم است؛ صاحبان مشاغل بین خودشان و با مردم چگونه مبادله کنند، با پول اعتباری یا با پول حقیقی؟ این یکی از بحث‌هایی است که ما در آن به صورت جدی ورود پیدا کردیم و اهل بیت علیهم‌السلام راجع به نحوه مبادله بحث کرده‌اند.

۴/۱. بحث از زمان شغل؛ یکی از ملاحظات شغلی به دلیل تأثیر زیاد آن بر خانواده

۴/۲. لزوم مالیت داشتن ابزار مبادله؛ یکی دیگر از ملاحظات شغلی به دلیل غیرممکن شدن مدیریت گسترده ارزش کالا توسط سرمایه‌داران

مثلاً از بحث وصف غَرَر<sup>۲۹</sup> در مبادله وارد بحث شدند تا نهی بعضی از مبادلات را هم بحث کردند تا رسیدند به اینکه ابزار مبادله چه باشد. مثلاً در مشاغل خوب یکی از مبادله‌ها، مبادله‌های پایاپای مبتنی بر تراضی و تصالح<sup>۳۰</sup> است. حتماً لازم نیست که ابزار مبادله‌ای باشد؛ اگر هم آن وسط شما خواستید ابزار مبادله‌ای طراحی کنید، آن ابزار مبادله باید مالیت داشته باشد و- برای تحقق پایاپای بودن معامله این شرط لازم است- نباید یک اسکناس یا یک چیزی باشد که خودش ارزش ندارد. وقتی ابزار مبادله خودش مال باشد و دیگران نتوانند به آن ارزش بدهند، مثلاً اتفاقاتی مثل افزایش پایه پولی و تورم در جامعه کم‌تر رخ می‌دهد. در حال حاضر دلار یک ابزار مبادله غیر ارزشمند است و یک جمعیتی با یک تحریکی ارزشش را مثلاً از چهار هزار تومان به دوازده هزار تومان می‌رسانند<sup>۳۱</sup> و چون همه شما پذیرفتید که این ابزار مبادله است، چون ابزار مبادله ارزشش تغییر می‌کند، کلاً ارزش همه کالاها نیز تغییر پیدا می‌کند.

یکی از معایب ابزار مبادله اعتباری این است که مدیریتش توسط سرمایه‌داران و اغنیا راحت اتفاق می‌افتد. درحالی‌که اگر ابزار مبادله امر واقعی باشد، مدیریتش سخت است و نمی‌شود مدیریتش را بیش از حد در دستور کار قرارداد تنها تا یک حدی می‌توان آن را مدیریت کرد.

۴/۲/۱. جاری شدن احکام مدیریت زکات بر بازار؛ یکی از ثمرات مالیت یافتن ابزار مبادله

مثلاً احکامی مانند زکات بر طلا و نقره مسکوک در اسلام وجود دارد.<sup>۳۲</sup> زکات سنگینی هم هست و برای این است که اصلاً پول احتکار نشود. یعنی در اسلام حکم زکات یک حکم قانونی به معنای الزامی است. جزء موارد معدودی است که الزام جدی در آن دارد؛ یعنی اگر نزد یک

۲۹. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ خَطَبْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعْضُ الْمُؤْمِنُ عَلَى مَا فِي بَدَنِهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَ سَيَأْتِي زَمَانٌ يَفْتَدِمُ فِيهِ الْأَشْرَارُ وَ يُنْسَى فِيهِ الْأَخْيَارُ وَ يَبَايَعُ الْمُضْطَرُّ وَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّ وَ عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ احْفَظُوا فِي أَهْلِي.

از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام برای ما خطبه‌ای خواند و در ضمن سخن فرمود: روزگاری برسد که غنی‌بدان چه در دست دارد بخل ورزد و از مستحق آن دریغ دارد با اینکه حق ندارد چنین کند و امر بدان نشده است، خدای تعالی فرموده است: وَ لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ - (فضل و احسان را در میان خود فراموش نکنید زیرا خداوند آنچه می‌کنید آگاه است) و زمانی خواهد آمد که مردم اشرار را در کارهای اجتماعی و حکومتی جلو می‌اندازند، و نیکویان و شایستگان را کنار می‌زنند و عقب می‌رانند، و با مضطر و بیچارگان و کسانی که چاره‌ای جز خرید یا فروش ندارند معامله می‌کنند در صورتی که رسول خدا از معامله اضطراری نهی فرموده، و همچنین از بیع غرر و مغبون کردن طرف معامله، پس بترسید ای مردم و اصلاح نمائید خود و جمعیت خود را، و مرا هم در خانواده‌ام حفظ کنید. (منظور از «بیع الغرر» معامله کالایی است که در آن مشتری فریب خورد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۵

۳۰. یعنی رضایت دو طرف در معامله؛ به طور کلی در صحت عقد، شرایط واقع در آن و نیز فسخ عقد از راه اقاله - که منوط به قصد و اختیار دو طرف می‌باشد - تراضی شرط است.

فرهنگ فقه فارسی، ج ۲، ص ۴۳۲

۳۱. برای مشاهده نوسانات ارزی ر. ک پیوست شماره یک.

۳۲. حَمَادُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقِطِينَ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ يَجْتَمِعُ عِنْدِي الشَّيْءُ فَيَبْتِغِي نَحْوًا مِنْ سَنَةِ أَنْزَكِيهِ قَالَ لَا كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عَلَيْهِ عِنْدَكَ الْحَوْلُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ وَ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازاً فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الرِّكَازُ قَالَ الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ ثُمَّ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَاسْبِكْهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي سَبَاكِكَ الذَّهَبُ وَ يَبَارُ الْفِضَّةَ شَيْءٌ مِنَ الرِّكَازَةِ.

علی بن یقین گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: گاهی مقداری نقدینه نزد من جمع می‌شود و در حدود یک سال، دست‌نخورده برجا می‌ماند، آیا زکات دارد؟ فرمود: نه. آن نقدینه‌ای که یک سال نزد تو برجا نمانده باشد، زکات ندارد. و هرچه رکانز نباشد زکات ندارد. گفتم: رکانز چیست؟ فرمود: مسکوک رایج. آن‌گاه فرمود: اگر خواستی از پرداخت زکات معاف بمانی، نقدینه‌ات را آب کن، زیرا شمش طلا و نقره زکات ندارد.

الکافی، ج ۳، ص ۵۱۸

کاسبی سکه یافت شود، حتماً مشمول زکات می‌شود و آن کاسب‌ها هم به خاطر اینکه احتکار سکه و ابزار مبادله به ضررشان تمام نشود، آن را به کار می‌اندازد. بنابراین اصلاً کسب‌وکار رونق پیدا می‌کند. این کار یکی از فواید اقتصادی حکم زکات است.

یکی از حضار: بحث مالیات هم به این شکل است؟

حجت‌الاسلام کشوری: بله. حالا آنجا هم مالیات به معنای خراج و مالیاتی که در اسلام است را داریم. ولی شاید این نوع مالیات‌ها مثلاً مالیات بر ارزش افزوده<sup>۳۳</sup> و این‌ها اصلاً قابلیت دفاع نداشته باشد. حالا با سرفصل‌های جدید کار ندارم بلکه می‌خواهم بگویم که باید ابزار مبادله را بحث کنیم. به نظر ما نمی‌توانیم ابزار مبادله را یک شیء اعتباری قرار دهیم و بعد با یک معادلاتی به آن اعتبار دهیم. این مسئله‌ای است که باید به آن پردازیم.

البته ده‌ها ملاحظه دیگر هم در شغل است و ما آن‌ها را در نُه سرفصل طبقه‌بندی کردیم و راجع به آن گفت‌وگو می‌کنیم. ولی در همه این ملاحظاتی که داریم انسان اصل است.

مثلاً یکی از ملاحظات حوزه شغل، عقود در شغل است؛ مثلاً عقد شرکت. یکی از خاصیت‌هایی که عقد شرکت دارد، این است که امنیت سرمایه را از بین می‌برد. مثلاً بنده و شما در یک امری مشترکاً صد هزار تومان سرمایه‌گذاری می‌کنیم. سرمایه ما به کار می‌افتد تا یک شرکتی راه می‌افتد. شرکت تولیدی راه می‌افتد ولی سهم من هزار تومان و سهم شما نودوئه هزار تومان است. ولی با اینکه من هزار تومان دادم، علی‌المبنای احکام اسلام اجازه توقف کل کار را دارم. یعنی اسلام اختیار را به صاحب سرمایه بیشتر نداده است تا او هر کاری دلش می‌خواهد بکند، لذا امنیت سرمایه‌دار را از بین برده است. چرا؟ چون برای سرمایه‌دار سرمایه‌اش مهم است و هر کالایی را تولید کرده و به هر نوعی ورود پیدا می‌کند. مثلاً من با اینکه هزار تومان دادم، بر مبنای

۴/۳. رعایت عقود شرعی در مبادلات؛ یکی دیگر از ملاحظات شغلی به دلیل رعایت حقوق افراد

۴/۳/۱. عقد شرکت؛ عامل جلوگیری کننده از اختیار بی‌حد سرمایه‌داران برای گسترش مظالم

۳۳. مالیات بر ارزش افزوده، مالیات فروش پس از کسر مالیات خرید در یک دوره معین می‌باشد.

احکام اسلام اگر ظلمی علیه کارگر ببینم، می‌توانم کل شرکت را متوقف کنم.<sup>۳۴</sup> درحالی‌که الآن اختیار به دست ۵۰+۱ است.<sup>۳۵</sup>

شما می‌گویید امنیت برای سرمایه‌داری درست شده است ولی می‌گویم اگر دقت کنید امنیت برای گسترش مظالم سرمایه‌داران درست شده است؛ چه ظلم‌هایی که در فرایند استخدام کارگر می‌کنند که هنوز در دنیا حل نشده است و حل هم نخواهد شد و چه ظلم‌هایی که در فرایند احتکار می‌کنند؛ کالا را نگه می‌دارند تا سود خودشان تأمین شود. چه ظلم‌هایی که در مرحله تولید کالا می‌کنند. گاهی اوقات یک کالایی را تولید می‌کنند و با تبلیغات آن را تبدیل به نیاز می‌کنند. عمده این ظلم‌ها هم ظلم‌های به حوزه سلامت است؛ مثلاً در حوزه محصولات غذایی با صدها محصول بلکه هزاران محصول روبه‌رو هستید که هیچ‌گونه هم ارزش غذایی ندارند بلکه سرطان‌زا و ضد سلامت هستند ولی همه سبب سلامت<sup>۳۶</sup> هم گرفتند. برای چه؟ برای اینکه فقط سود سرمایه‌دار در آن اصل است. لذا حداقل از سه حیث این حکم شرکت اسلام به نفع بشر و انسان است؛ از حیث مسئله نفع کارگر، از حیث مسئله حبس کالا و احتکار و از حیث مسئله سلامت تولیدات. اما آن طرف در کتاب‌های اقتصاد برعکس است و می‌گویند: سرمایه‌ها قبلاً امنیت نداشت اما ما با تفکیک مدیریت از مالکیت سرمایه و تفویض مدیریت سرمایه به ۵۰+۱ برای سرمایه امنیت درست کردیم. درحالی‌که این حرف، حرف دقیقی نیست؛ امنیت برای سرمایه‌دار و مظالمش درست کردید.

۴/۳/۲. رعایت نشدن «نفع کارگران» و «ایجاد بستر احتکار کالا» و «لحاظ نشدن سلامت محصول تولید شده»؛ سه اشکال اساسی به نظام مشاغل موجود

۴/۴. جلوگیری از ایجاد بنگاه‌های بزرگ تولیدی حول سرمایه‌داران؛ لازمه حتمی اجرای احکام اسلامی در حوزه نظام مشاغل

لذا اصلاً احکام اسلام زمینه شکل‌گیری بنگاه‌های بزرگ تولیدی حول سرمایه‌داران را از بین می‌برد. یعنی اصلاً زمینه بخش خصوصی را از بین می‌برد. بعد شما ممکن است بپرسید که ما مثلاً

۳۴. (مسألة): عقد الشركة من العقود الجائزة فيجوز لكل من الشريكين فسخه، لا بمعنى أن يكون الفسخ موجبا للانفساخ من الأول أو من حينه بحيث تبطل الشركة إذ هي باقية ما لم تحصل القسمة، بل بمعنى جواز رجوع كل منهما عن الإذن في التصرف الذي بمنزلة عزل الوكيل عن الوكالة أو بمعنى مطالبة القسمة. وإذا رجع أحدهما عن إذنه دون الآخر فيما لو كان كل منهما مأذونا لم يجز التصرف للآخر، ويبقى الجواز بالنسبة إلى الأول. وإذا رجع كل منهما عن إذنه لم يجز لواحد منهما. وبمطالبة القسمة يجب القبول على الآخر. وإذا أوقعا الشركة على وجه يكون لأحدهما زيادة في الربح أو نقصانا في الخسارة يمكن الفسخ، بمعنى إبطال هذا القرار، بحيث لو حصل بعده ربح أو خسران كان بنسبة المالين على ما هو مقتضى إطلاق الشركة.

(مسألة): لو ادعى أحدهما على الآخر الخيانة أو التفريط في الحفظ فأنكر، عليه الحلف مع عدم البينة.

مسألة: عقد شرکت از عقود جایزه است که هر کدام از شریکین بخواهند فسخ کنند می‌توانند، نه به این معنا که شرکت به فسخ از اول باطل شود یا در زمان فسخ باطل شود زیرا که تا قسمت نکنند با هم شریکند بلکه به این معنا که هر کدام می‌توانند از ادنی که به تصرف دیگری در آن داده برگردند، نظیر عزل وکیل از وکالت یا به معنا مطالبه کردن قسمت آن. و اگر یکی از آنها از اذن خود برگردد، بدون دیگری، تصرف مأذون جایز و نافذ و تصرف غیر مأذون حرام است. و اگر هر دو از اذن خود برگردند بر هر دو حرام و اگر یک کدام مطالبه قسمت نمایند دیگری باید قبول کند. و اگر در ضمن عقد شرکت قرار داده‌اند که از ربح زیادتیا از خسارت کمتر بر او باشد، می‌توانند که این قرار را به هم زنند که بعد از آن ربح و خسارت به نسبت مالین باشد.

مسألة: اگر احد الشريكين ادعا کند که دیگری خیانت یا تفريط در حفظ را و او منکر باشد بر فرض عدم بینه، قول منکر مقدم است با قسم. [ترجمه محدث قمی]

العروة الوثقى، ج ۵، ص ۲۸۱ و ۲۸۲

۳۵. در مجمع عمومی عادی تصمیمات همواره به اکثریت نصف بعلاوه يك آراء حاضر در جلسه رسمی معتبر خواهد بود. مگر در مورد انتخاب مدیران و بازرسان که اکثریت نسبی کافی خواهد بود. در مورد انتخاب مدیران تعداد آراء هر رای دهنده در عدد مدیرانی که باید انتخاب شوند ضرب می‌شود و حق رای هر رای دهنده برابر حاصل ضرب مذکور خواهد بود رای دهنده می‌تواند آراء خود را به يك نفر بدهد یا آنرا بین چند نفری که مایل باشد تقسیم کند، اساسنامه شرکت نمی‌تواند خلاف این ترتیب را مقرر دارد.

ماده ۸۸ قانون تجارت

۳۶. نشان ایمنی و سلامت، نشانی است که مطابق این آیین‌نامه از سوی سازمان غذا و دارو به فرآورده اعطاء می‌گردد و نگاره آن سیب سبز رنگی است که نماد سلامت بوده و عبارت ایمنی و سلامت در کنار آن نوشته شده است و دارندگان نشان می‌توانند نگاره آن را روی برچسب فرآورده تولیدی خود درج نمایند.

آدرس مطلب در سایت رسمی غذا و دارو: [fda.gov.ir/item/۱۵۲۰](http://fda.gov.ir/item/۱۵۲۰)

برای بنگاه‌های بزرگ و آن مسائلی که در آن‌ها نیاز به بنگاه‌های بزرگ داریم، باید چه کار کنیم؟ مثلاً آنجا پاسخ این است که باید از طریق وقف در اختیار امنای یک شهر قرار بگیرد و آن‌ها تولید کنند که غیر از بخش دولتی است. بخش دولتی انگیزه حفظ بنگاه‌های بزرگ را ندارد و من هم این را می‌پذیرم. ولی مسئله وقف این نیست؛ اصلاً مسئله وقف انگیزه‌های دینی است و اتفاقاً یک انگیزه‌ای است برای اینکه اصل وقف بماند. در وصیت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است که باغ‌های بزرگ و حوزه‌های تصرفی اقتصادی بزرگ را وقف می‌کردند و توصیه داشتند اصل مال بماند.<sup>۳۷</sup> بعضی از این امام‌زاده‌های بزرگی که تا سال‌های بعد زنده بودند - مثلاً تا صد یا دوست سال بعد - مسئول موقوفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و آن‌ها را توزیع می‌کردند. به‌هر حال می‌توان از مدل‌های دیگر تولید را مدیریت کرد. به دلیل اینکه در سرمایه‌دار حرص اصل است، نباید او را بر مردم و زندگی مردم حاکم کرد.

بنابراین وقتی راجع به مشاغل وارد بحث می‌شوید، باید انسان را از حیث‌های مختلف در نظر بگیرید. آیا شما می‌دانید آلیاژ و پیچیدگی‌های انسان چیست که مثلاً بیابید و بافت مشاغل آینده را روی استارت‌آپ‌ها ببینید؟ مثلاً به این سمت برویم که بگویم دنیای آینده دنیای استارت‌آپ‌هاست و مثلاً الآن دیگر، شرکت‌هایی مثل گوگل در بازارهای سهام از بزرگ‌ترین شرکت‌ها هستند نه مثلاً شرکت‌های سیمان و شرکت‌های دیگر.<sup>۳۸</sup> یعنی یک تصویری از آینده مشاغل می‌کنید. تا حالا یک چاهی داشتیم و حالا دوباره دارید یک چاه عمیق دیگری درست می‌کنید که می‌خواهید بشریت را داخل آن چاه بیندازید.

۳۷. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هِيَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ وَ قَضَى بِهِ فِي مَالِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ ابْتِغَاءً وَجْهَ اللَّهِ لِيُولِيَنِي بِهِ الْحِجَّةَ وَ يَصْرِفَنِي بِهِ عَنِ النَّارِ وَ يَصْرِفَ النَّارَ عَنِّي يَوْمَ تَبْيَضُ وَجْهُهُ وَ تَسْوَدُ وَجْهُهُ أَنْ مَا كَانَ لِي مِنْ مَالٍ يَبْتِيعُ يُعْرِفُ لِي فِيهَا وَ مَا حَوْلَهَا صَدَقَةٌ وَ رَقِيقَتَا غَيْرَ أَنْ رِزَاحًا وَ أَبَا تَيْزَرَ وَ جُبَيْرًا عَتَقَاءَ لَيْسَ لِأَخِيهِمْ سَبِيلٌ فَهَمَّ مَوَالِيٌّ يَعْمَلُونَ فِي الْمَالِ حَسْبِ وَ فِيهِ نَفَقَتُهُمْ وَ رِزْقُهُمْ وَ أَرْزَاقُ أَهْلِيهِمْ وَ مَعَ ذَلِكَ مَا كَانَ لِي بِوَادِي الْقُرَى كُلِّهِ مِنْ مَالٍ - لَيْبِي فَاطِمَةَ وَ رَقِيقَتَا صَدَقَةٌ وَ مَا كَانَ لِي بِدَيْمَةَ وَ أَهْلِهَا صَدَقَةٌ غَيْرَ أَنْ رِزْقًا لَهُ مِثْلُ مَا كَتَبْتُ لِأَصْحَابِهِ وَ مَا كَانَ لِي بِأَدْيَنَةَ وَ أَهْلِهَا صَدَقَةٌ وَ الْفَقِيرِينَ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ صَدَقَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ إِيَّ الَّذِي كَتَبْتُ مِنْ أَمْوَالِي هَذِهِ صَدَقَةٌ وَاجِبَةٌ بِنُكْحَانِي أَنَا أَوْ مِثْلًا يُنْفَقُ فِي كُلِّ نَفَقَةٍ يُبْتَعَى بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ ذَوِي الرَّحِمِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَ الْقَرِيبِ وَ التَّبَعِيدِ ...

عبد الرحمان بن حجاج گوید: امام کاظم علیه السلام وصیت امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای من فرستاد و آن چنین بود: بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت و حکمی است که بنده خدا علی علیه السلام به خاطر جلب رضایت خدا در اموال خود نمود تا به خاطر آن، مرا در بهشت داخل نماید و با آن مرا از آتش دور سازد و آتش را نیز از من دور کند؛ در روزی که صورت‌هایی سفید می‌گردند و صورت‌هایی سیاه از این روی اموالی که در منطقه «بنیع» و اطراف آن دارم که همه می‌دانند از آن من است، وقف خواهد بود و بردگان آن - غیر از رباح، ابو نیزر و جبیر - آزادند و هیچ‌کسی به آنان تسلط نخواهد داشت. بنابراین آنان برده آزاد شده‌اند که باید پنج سال در آن اموال به کارگری بپردازند و خرج و روزی آنان و خانواده‌شان از آن اموال برداشته شود. علاوه بر آن اموالی که در منطقه «وادی القری» دارم برای فرزندان فاطمه علیها السلام خواهد بود و بردگان آن وقفی خواهند بود. و اموالی را که در منطقه «دیمه» دارم و بردگان آن وقفی خواهند بود؛ جز این که زریق، حکم رباح و ابو نیزر و... را دارد. و اموالی که در «اذینه» دارم و بردگان آن وقفی خواهند بود. و اموالی که در فقیرین است - همان‌طور که می‌دانید - وقف در راه خداست و این موارد از اموالی را که نوشتم، وقف قطعی و جدا شده از من است، چه زنده باشم و چه از دنیا رفته. در هر خرجی که برای جلب رضایت خداوند و وجه او و ارحام بنی هاشم و فرزندان مطلب و دوستان و آشنایان و غریبه‌ها مصرف گردد...

الکافی، ج ۷، ص ۵۰

۳۸. شرکت‌های آمازون، اپل و گوگل به ترتیب سه شرکت برتر در ارزش هستند.



لذا بنده عرض می‌کنم که ما نیاز [به نگاه فقهی در شغل] داریم. مگر اینکه شما بگویید ما انسان و پیچیدگی‌هایش را نمی‌خواهیم لحاظ کنیم یا قبول نداریم که باید لحاظ کنیم. می‌دانیم که ممکن است بعضی‌ها این را بگویند؛ می‌گویند ما قبول داریم انسان پیچیده است ولی نمی‌خواهیم لحاظش کنیم؛ می‌خواهیم سود اقتصادیمان را لحاظ کنیم. عیب ندارد اما تکلیف ما روشن می‌شود؛ ما در فقه نمی‌توانیم این کار را کنیم و ما به عنوان فقیه و طلبه و مؤمن و انقلابی نمی‌توانیم این خیانت را به انسان‌ها کنیم و ظرایف مرتبط با انسان‌ها را نادیده بگیریم.

بنابراین مضطر به کسی می‌شویم که این ظرایف را می‌داند و اشراف به این پیچیدگی‌ها دارد و او هم کسی نیست به غیر از طبقه فقه‌ها و انبیا که البته طبقه فقه‌ها هم به تبع انبیا هستند.<sup>۳۹</sup> بنابراین علم فقهی و فقه‌العلم معنا پیدا می‌کند و طبقه‌بندی خاص خود را هم دارد و معنایش هم این نیست که استدلال ندارد بلکه استدلال‌هایش را پوزیتویستی به دست نمی‌آورد. حتی معنایش این نیست که نمی‌تواند استدلال‌هایش را تجربی اثبات کند؛ خیر، اتفاقاً می‌تواند تجربی هم اثبات کند بلکه آغاز دلالت و منشأ پیدایش معرفت را تفقه می‌داند؛ یعنی برایش فقاقت خیلی موضوعیت پیدا می‌کند. بنابراین مثلاً چطور امروزه می‌گویند فلان کتاب را بخوانید، ما هم می‌گوییم که مجموعه روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و مجموعه آیات در مورد شغل منبع اصلی ما هستند. چون آن‌ها بر پایه اشراف مسئله شغل را بازتعریف کردند. من می‌خواستم اصل مسئله راه بیفتد.

بنابراین به من بگویید که غرضتان از علم چیست تا من هم به شما بگویم چه نوع معرفت‌شناسی، چه نوع آموزشی و چه نوع مدل تولید معادله‌ای را می‌توانیم قبول کنیم. اگر غرضتان تصرف در طبیعت است؛ خب همین مسیر غرب خوب است اما اگر غرضتان هدایت انسان است، دیگر نمی‌توانید این مسیر را بپذیرید. یعنی اگر غرض تغییر پیدا کند، الزامات حاکم بر غرض به ساختار و به مدل معرفت‌شناسی ما ترشح پیدا می‌کند.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۳۹. مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْخَثَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِسُنَنِهَا فَحَقَّ لَهُ حَقُّهَا وَأَمَّا مَنْ أَخَذَ بِسُنَنِ الْفِرَاقِ فَانظُرُوا عَلِمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ حَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَاتِّخَالَ الْمُنْبَطِلِيْنَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ.

امام صادق عليه السلام فرمود: به راستی علما وارث پیامبرانند و این برای آن است که پیامبران پول و طلا و نقره از خود به ارث نمی‌گذارند و تنها ارث آنها احادیث است و هر کس استفاده کرد بهره فراوانی برده، بنگرید این علم خود را، از چه کسی فرامی‌گیرید زیرا در خاندان ما اهل بیت در هر عصری جانشینان عادل‌ی هستند که جلو تحریف‌گالیان و وابستگی خرابکاران و نادانان را می‌گیرند.

### پرسش و پاسخ

یکی از حضار: درست است که در فقه هدایت آنچه لحاظ می‌شود معرفت و کرامت انسان است؛ چون موضوع هدایت، انسان است. این هم نتیجه زمان‌هایی است که خدمت حضرت عالی بودیم و بحث را شنیدیم. به نظرم آن چیزی که ما به عنوان نقل مطرح می‌کنیم، خالی از عقل که نیست هیچ، یک عقل متصل به وحی هم پشت آن است. تقسیم‌بندی علوم عقلی و نقلی هم یک خطای دیگری است که باید سر این هم بحث کرد. اصلاً چه کسی گفته است که ما یکسری مباحث نقلی داریم که آیه و روایت باشد و یک عقلی هم داریم که کنار این‌ها چیزی گفته است و می‌توان این مباحث عقلی را هم کنار آن مباحث نقلی گذاشت. می‌خواهم بگویم آن نقلی که کنار آیه مطرح می‌شود خود یک خط و سیر مشخص منطقی مستدل عقلایی دارد. بعضی‌ها می‌آیند و خدشه می‌کنند که این منقولات که شما می‌آید و نقل می‌کنید، ممکن است که سندش ایراد داشته باشد. می‌گوییم که اصلاً کاری به سند هم نداریم؛ ولی قال الصادق علیه السلام را در حد یک هگل نمی‌خواهید بپذیرید که اصلاً مورد دقتش قرار دهید؟! چطور وقتی یک آقایی در جایی یک کتاب و مقاله‌ای گفته است، شما آن را روی میز می‌گذارید و بر روی آن حرف می‌زنید؟ چرا این وسط میدان نمی‌آید؟ حالا این هم به عنوان یک نظریه است. حداقل اگر بی‌انصافی کنید، بیایید این را هم نگاه کنید. آن هم با این قاعده، یعنی دقیقاً با سیر منطقی که دارد.

به نظرم رسید که با کم‌ترین زوری این مطلب قابل ارائه است. مگر اینکه افرادی باشند که ذهنشان را از چیزهای دیگر پر کرده و نخواستند باشند جایی برای این بحث گذاشته باشند که این حرف دیگری است. آن‌ها دیگر به اصطلاح شما - به تعبیر رکیکش تعصب دارند زیرا اسمش را چیز دیگری نمی‌شود گذاشت. بعضی اوقات با رفقا بحث می‌کنیم که چهل سال است که به‌هرحال رسانه‌ی ما، کانون‌های قدرت و ثروت ما در فضای لااقل فکری و گفت‌وگو، فیلم ساختن و همه چیز در اختیار فلسفه با همین تعریفی که گفتند و در اختیار فقه با تعریفی که گفتند است. حالا یک بار دیگر هم بگذاریم که حرف‌ها از زاویه دیگری هم مطرح شود. جالب است که خیلی از دوستان نسبت به این‌گونه مباحث حمله‌ور هستند، مدعی‌اند که ما از نبود فضایی برای شنیده شدن رنج می‌بریم. ادعای آن‌ها این است. وقتی خودشان این فضا را ترتیب دادند برای اینکه حرف‌هایشان را بزنند، حاضر به شنیدن حرف‌های دیگران نیستند. به آن‌ها می‌گویم شما دقیقاً همان اشکالی را برای دیگران ایجاد می‌کنید که خودتان به سبب همان مشکل بر سر جایگاهتان قرار گرفتید. به نظر بنده رسید که بحث از این جهت هم خیلی راحت قابل ارائه است.

یک نکته دیگر هم که در مشارکت ۱٪ به ۹۹٪ است؛ چه تضمینی در این دستگاه دارید که من هم برای همان نفع اندک خود با آن ۹۹٪ همراهی نکنم؟ یعنی برای سود ۱٪ خودم بایستم و در برابر ظلم به کارگر و در برابر نبود سلامت سکوت کنم. یا بخش خصوصی که امروز هست؛ خود من

کاملاً در آن سرمایه‌گذاری می‌کنم. اینجا در این دستگاه چه تضمینی برای نظارت بر اینگونه نشدن هست؟ این متصل می‌شود به فقه نظم یا قانون‌گذاری یا فرقان و ارزیابی؟

### ۱. اثبات وجود نه دسته ملاحظه در بیان آیات و روایات؛ نتیجه مباحث فقه‌البیان

**حجت‌الاسلام کشوری:** در مورد نکته اولتان یک بحثی بگویم؛ ببینید فقه‌العلم در بحث‌های ابواب فقهی فقه هدایت باید بعد از فقه‌البیان محل بحث قرار بگیرد. در فقه‌البیان هم مسئله اصلی این است که شما اثبات کنید آنچه تاکنون با نام نقل از آن یاد کردید، گزاره‌های عقلی نقل شده هستند. این اثبات می‌شود نه اینکه فقط ادعا باشد. یعنی مثلاً معلوم می‌شود که در هر کلمه‌ای از کلمات اهل بیت علیهم‌السلام نه دسته ملاحظه وجود داشته است - تازه آن هم به فهم ضعیفی که ما داریم، حتماً آن کلمات پیچیده‌ترند ولی بالأخره - با همین نه دسته ملاحظه واضح می‌شود که اتفاقاً این‌ها گزاره‌ها عقلی‌اند. منتها چون ما در آن دقت و درایه نداشتیم، فکر می‌کردیم که باید آن‌ها را به احترام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کنیم و بعد تنها یک مقدار توضیحشان هم بدهیم. نه واقعاً همان‌طور که از حضرت علیه‌السلام نقل شده است: «(آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ)»<sup>۴۰</sup> خیلی تعبیر، تعبیر جالبی است. می‌فرماید که آیات قرآن خزائن علم‌اند، خزینه‌ها و معدن‌های علم‌اند. اما چه می‌شود که ما وقتی به یک آیه قرآن می‌رسیم، نمی‌توانیم در آن غور و دقت کنیم؟ این برمی‌گردد به مدل نگاه کردن به نقل، مدل نگاه کردن به آیات و روایاتی که ما در حوزه علمیه یاد می‌گیریم. الآن بالاترین استفاده‌ای که از آیات و روایات می‌شود، دو چیز است؛ یکی سر منبر به عنوان ماده منبر این را می‌خوانیم و همین‌طور خودمان شرح می‌دهیم. حالا خیلی قاعده‌ای هم بر منبر حاکم نیست؛ یعنی مثلاً دیدید که منبرها از حیث موضوع، از حیث محتوا بیشتر از تشخیص سخنران تبعیت می‌کند یا مثلاً اینکه در مجامع روایی ما کدام روایت را انتخاب کنیم، خیلی در حوزه قواعدش بحث نشده است. یک استفاده دیگری هم که از آن می‌کنیم این است که کشف معذر و منجز<sup>۴۱</sup> و کشف امر و نهی‌های شرعی را در فقه و اصول انجام می‌دهیم.

یکی از حضار: آن هم نه از همه آیات و روایات.

۴۰. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فَهْدٍ الْجَلِّيُّ فِي عُدَّةِ الدَّاعِي، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنِ الرَّهْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكَلَّمَا فَتَحَتْ خَزَائِنَهُ فَيُنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ [مَا] فِيهَا.

آیه‌های قرآن گنجینه‌های علم هستند پس اگر گنجینه‌ای را باز بکنی پس برای تو آنچه را که درونش می‌بینی باقی می‌گذارد.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص ۲۳۸ و مشابه: الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹

۴۱. حجت اصولی عبارت از هر چیزی است که متعلق خود را به حسب جعل شرعی اثبات کند. به بیان دیگر هرگاه مکلف به چنین حجتی عمل کند و عمل او با واقع مطابقت نکند، میتواند بهوسیلهان بر مولی احتجاج کند، و خود را در عمل به آن معذور بداند اگر برطبق آن عمل نکند و در نتیجه واقع از او فوت شده باشد، مولی میتواند بدان وسیله احتجاج کرده، و او را درخور کیفر بداند. (معذرت و منجزیت)

فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص ۱۶۱ و ۱۶۲

## ۲. سود ارتباطی، مبنای اسلام در جامعه سازی و در مقابل سود اقتصادی مبنای تمدن غرب

حجت الاسلام کشوری: بله؛ آن هم نه از همه آیات و روایات. مثلاً در حوزه معروف است که می‌گویند آیات الاحکام پانصد آیه هستند.<sup>۴۲</sup> اصلاً کسی بقیه آیات را در حوزه تفقه بررسی نمی‌کند. نه اینکه نمی‌خوانند بلکه برای ثواب می‌خوانند، می‌خوانند که مثلاً تفسیرش کند. نمی‌خوانند برای اینکه آن را پایه تفقه خود قرار دهد. پس الآن استفاده از آیات و روایات محدود است.

حال با فقه البیان یک قواعدی بحث می‌شود که استفاده شما ارتقا پیدا می‌کند و نحوه استفاده ارتقایافته از آیات و روایات در این بحث تبیین می‌شود. خب این یک بحث است که این فقه العلم هم بعد از آن است.<sup>۴۳</sup>

یک بحثی هم در مسئله شرکت فرمودید. من وقتی شما نبوید توضیح دادم. ببینید هر کدام از احکام اسلام یک زمینه‌ای را برای اجرای احکام‌های دیگر ایجاد می‌کند. مهم‌ترین حکم در اسلام که زمینه اجرای بقیه احکام است، حکم صله رحم است. البته مسئله صله رحم هم به نگاه اخباری و خرد مبتلا شده است؛ مثلاً آقایان می‌گویند: «صله رحم به این معناست که مثلاً تلفنی بزیند». در روایت هم دارد که اگر در حالت اضطرار قرار گرفتید، ولو به اندازه یک شربتی از آب صله رحم کنید.<sup>۴۴</sup> خلاصه دیدار مختصر را از دست ندهید. درحالی که این در شرایط اضطرار است. صله رحم به معنای وصل شدن رحم به همدیگر است؛ یعنی زندگی خانوادگی. اصل این است که خانواده‌ها با هم زندگی کنند و خانواده‌های بزرگ تشکیل شود. وقتی خانواده بزرگ تشکیل شد، زیرساختی برای همه فعالیت‌هاست. مثلاً اهالی خانواده‌های بزرگ می‌توانند اعضای شرکت‌های تولیدی باشند. الگوی تولید خانوادگی را هم [می‌توان به این شکل درست کرد]. الگوی تولیدی خانوادگی به این معناست که وقتی شما در حال طراحی بنگاه تولیدی خودتان هستید، -چه در بخش کشاورزی چه در بخش صنعت- وقتی کارفرما می‌خواهد کارگرهای خود را استخدام کند چه بهتر که این‌ها اهالی

۴۲. والاول من الثالث: العلم بتفسیر الآيات المتعلقة بالاحکام، وبمواقعها من القرآن، أو من الكتب الاستدلالية، بحيث يتمكن من الرجوع إليها عند الحاجة، والمشهور: أن الآيات المتعلقة بالاحکام نحو من خمس مائة آية، ولم أطلع على خلاف في ذلك. اولین علم از سومین علوم [مجتهد]: آگاهی از تفسیر آیات الاحکام و به جایگاه‌های آن در قرآن یا در کتب استدلالی فقه است؛ به گونه ای که هنگام نیاز بتواند به آنها رجوع کند. آیات الاحکام تقریباً ۵۰۰ آیه است که بنده از قول خلاف آن اطلاعی نیافتم.

الواقفة في أصول الفقه (للفاضل التوحي)، ج ۱، ص ۲۵۶

۴۳. منتها عرض می‌کنم که مسئله اجرای آئین‌نامه ما را در این مباحثات آزار می‌دهد. حالا ما مرتب مجبور می‌شویم که برگردیم. دیشب داشتم فکر می‌کردم که اصلاً یک دوره فقه البیان بگویم و بعد وارد فقه العلم شویم. اگر زحمتی نبود صوت‌های دوره‌ی قبل را تقدیم آقایان کنید.

انتقال از متن

۴۴. عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَائِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَلِّ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَثُّ الْأَدَى عَنْهَا وَ صَلَّةُ الرَّحِمِ مَنَسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ.

و فرمود: با رحمت صله کن، اگر چه به يك شربت (آشامیدن) آب باشد، و بهترین صله رحم، آزار نرسانیدن باوست، و صله رحم مرگ را بتأخیر اندازد و دوستی خانواده آورد. [مصطفوی]

الكافي، ج ۲، ص ۱۵۱

فامیل او باشند. بعد می‌گویند که این چه فاینده‌ای دارد؟ می‌گویم این مبنا قرارداد سود ارتباطی به جای سود اقتصادی است. سود ارتباطی مبنای دوم اسلام است.<sup>۴۵</sup>

یکی از حضار: دولتمردان همین کار را می‌کنند! (خنده)

حجت‌الاسلام کشوری: بله الآن تنها آن‌ها این کار را می‌کنند! (خنده حضار). سود ارتباطی به معنای این است که شما بدانید ارتباط خوب میان انسان‌ها حتی منشأ پیدایش سود اقتصادی و سود مادی هم هست. این مبنای جامعه‌سازی ماست. مبنای جامعه‌سازی ما سود ارتباطی یا همان چیزی که شب‌ها بحث می‌کنم،<sup>۴۶</sup> تنظیم روابط انسانی است. اصلاً سود ارتباطی در جامعه‌سازی مبناست. لذا وقتی این را مبنا قرار می‌دهید اقتصاد و شغل را بر آن سوار می‌کنید. این فوایدی دارد؛ یکی از فواید آن ارتقا کیفیت کار است؛ زیرا با کار بدکیفیت به دیگران ضربه نمی‌زنید بلکه ضربه به محیط ارتباطی خود می‌زنید. شاید بیش از ده یا دوازده خاصیت دارد. یکی دیگر از آن‌ها این است که اصطکاک میان کارگر و کارفرما - که در علم اقتصاد نتوانستند آن را حل کنند - تا بخش قابل توجهی حل می‌شود. شما دیگر نمی‌توانید با کارگر برخورد جدی داشته باشید. کارگر مثلاً پسردایی یا پسرخواهر توست؛ یعنی اگر شما انسان حریص به دنیا هم باشید - ممکن است در بعضی اعضای خانواده حرص تقویت شده باشد - هزینه اعمال حرص بالا می‌رود؛ چون محیط خانوادگی شما محیط حیات شماست. بنابراین زیرساخت اسلام وصل کردن رحم یا زندگی خانوادگی است.

حالا حکم شرکت و حکم مسجد هم همین‌جا سوار است. مثلاً در روایت دیدیم که می‌فرماید: یک نوع از مسجد مسجد قبیله است. مسجد قبیله به معنای مسجد فامیل بوده و مسجد محل اجتماعات فامیل است. اما تصویری که ما از مسجد داریم، این نیست. آن نوع مسجد، مسجد خانوادگی است و برای یک خانواده است. از طرفی هم می‌فرماید: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَنْتَفَقَهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ»<sup>۴۷</sup> یعنی همه چیز بر روی خانواده است. احکام اسلام آمده تا خانواده‌ها را - یعنی همان سود ارتباطی را - مبنای جامعه‌سازی قرار می‌دهد. حالا شرکت هم اینجاست که معنا می‌شود.

۴۵. ما در شورای راهبردی پیشرفت اسلامی، اصطلاح «سود ارتباطی» را وضع کردیم و معنای آن هم به صورت ساده عبارت است از: «سودی که انسان‌ها از ناحیه ارتباط تکاملی و ارتباط بهینه از یکدیگر می‌برند» گاهی اوقات ارتباط انسان‌ها، ارتباطی غیر بهینه و ارتباطی پر از چالش است ولی گاهی اوقات ارتباط انسان‌ها، ارتباطی است که در وضعیت تکاملی قرار دارد و به اصطلاح به آن «ارتباط بهینه و مطلوب» می‌گویم. ما اینجا یک مفهومی را مطرح کردیم و گفتیم ارتباط مطلوب بین انسان‌ها، منشأ پیدایش سود برای انسان‌هاست. این حرف اصلی و پایه‌ای ماست.

پیشخوان نشست تخصصی تبیین نقش بانک مرکزی در توسعه فقر معیشتی (۲/۳/۱)، ص ۵

۴۶. ر. ک پاورقی ۷ جلسه سوم.

۴۷. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲۲: «وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَنْتَفَقَهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ» و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند. [انصاریان]

یکی از عیب‌های ما در حوزه، ابتلاء به منطق انتزاعی است؛ احکام اسلام را به عنوان عضو بریده از سایر احکام می‌بینیم و راجع به آن بحث می‌کنیم. مثلاً حکم شرکت نحوه مشارکت اعضای خانواده یا محیط همسایگی را شرح می‌دهد. آن وقت وقتی زندگی‌ها خانوادگی می‌شود، کمتر از این خانواده به آن خانواده می‌روند تا شرکت تشکیل دهند. حالا اگر هم رفتند و این مشکلی که شما می‌فرمایید به وجود بیاید، چون واحدها را غیرمتمرکز طراحی کردید دیگر زمینه پیدایش شرکت‌های بزرگ نیست. اینکه شما روح فقه را درک کرده باشید مهم است؛ فقه به دنبال ایجاد سبک زندگی مبتنی بر تنظیم روابط انسانی است.

یکی از حضار: تازه واحد به واحد هم ماجرای همسایگی است.

حجت‌الاسلام کشوری: بله؛ آن هم ملاحظه همسایگی است. در مجموع کل فقه به دنبال ایجاد یک سبک زندگی بر اساس تنظیم و ارتقاء روابط انسانی است. چرا؟ چون انسان‌ها از زندگی جمعی مفّری ندارند.

یکی از حضار: متهم به بازگشت به زندگی قبیله‌ای نمی‌شویم؟

حجت‌الاسلام کشوری: پاسخ آن همین است؛ انسان‌ها از زندگی جمعی مفّری ندارند. اینجا دو فرض است؛ شما زندگی جمعی را با رحم و آشنایان انتخاب می‌کنید که شما آن‌ها را بهتر می‌شناسید و آن‌ها هم شما را بهتر می‌شناسند و ملاحظات بهتر است، یا با کسانی که اساساً نسبت به آن‌ها تعرّف و ترحمی ندارید زندگی کنید. بنده کار به استثناء ندارم اما اصل اولیه این است که انسان در محیط خانوادگی راحت‌تر می‌تواند زندگی کند. بنابراین ما به سود ارتباطی بازگشت دادیم در حالی که دنیای مدرن می‌گوید خیر. مثلاً الآن بیشترین عمر انسان مدرن با همدیگر در محیط شغلشان است؛ یعنی اصناف جامعه ما را طبقه‌بندی می‌کنند؛ یعنی طبقه‌بندی در دنیای مدرن بر اساس صنف است؛ اولین سؤال که می‌پرسد این است که شما چه کاره‌ای؟ می‌گوید که من معلم هستم، می‌گوید که من کارگرم. شما چه کاره‌ای؟ می‌گوید که من نظامی هستم. یعنی در نظم مدرن، شغل‌ها منشأ پیدایش هویت است. در حالی که منشأ پیدایش هویت در نظم مبتنی بر سود ارتباطی، خانواده است. لذا در روایت است که انسان‌ها را با کنیه‌شان - با اسم پدرشان - صدا کنید.<sup>۴۸</sup> زیرا این کار جزو احترام و ادب است؛ یعنی حیث وصل او به آن خانواده را بحث می‌کنید. مثلاً الآن که مهمان این خاندان محترم هستیم، می‌گویند فلانی جزو خاندان کلباسی‌هاست.<sup>۴۹</sup> این خانواده یک هویتی دارد و خانواده اصل است. این را باید منشأ هویت قرارداد. ولی در مورد سایر مردم این‌گونه

۲/۱. «الزام زندگی انسان‌ها در قالب جمعی» و «لزوم ایجاد زندگی جمعی مبتنی بر تعرّف»؛ دو پایه استدلال بر حسن زندگی در قالب رجم و قبیله

۴۸. عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مِنَ السُّنَّةِ وَالْبُرِّ أَنْ يَكْتَبِيَ الرَّجُلُ بِاسْمِ أَبِيهِ.

امام صادق عليه السلام فرمود: از سنت و احسان به پدر این است که مرد با اسم پدرش کنیه گیرد (یعنی اگر نام پدرش مثلاً محمد بوده، به پسرش کنیه ابومحمد یا نام محمد دهد و یا برای خود بن محمد کنیه گیرد و خود را به نام پدر معرفی کند چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام از خود به ابن ابیطالب معرفی می‌فرمود).

الکافی، ج ۲، ص ۱۶۲

۴۹. خاندان کلباسی اهل علم و فضل، دارای شأن و اعتبار، از علمای بزرگ اصفهان و مروجین شرع مقدس بوده‌اند، که نسب خود را به مالک اشتر می‌رسانند.

نیست و این روابط از بین رفته است. در روایت می‌بینید که فرموده‌اند طرف را به اسم پدر صدا کنید، یعنی ارتباط خانوادگی را منشأ تسمیه و تبرز و هویت او قرار دهید. این یک فضای دیگری است. لذا باید برای خودمان نظام مقایسه ایجاد کنیم؛ مثلاً بینیم زندگی بر مبنای شغل و هویت شغلی یا زندگی بر مبنای رحم و هویت خانوادگی کدام بهتر است؟ زندگی بر مبنای سود اقتصادی یا زندگی بر مبنای سود ارتباطی کدام بهتر است؟ هر دوی آن‌ها سود هستند و بگذارید آدم‌ها خودشان مقایسه کنند و تصمیم بگیرند.

**یکی از حضار:** در اصفهان آقایانی هستند که شدیداً به بحث ایل و تبار معتقدند. اعتقاد به این تبارها الآن واقعاً چقدر بین مردم جایگاه دارد؟ اساساً الآن کلونی‌های موجود چه تعداد هستند؟ چند درصد جامعه ما را می‌توان بدین شکل جامعه‌سازی کرد که واقعاً هویتشان بر مبنای رحم و خانواده آن‌ها باشد. اصالتی که لازم باشد واقعاً با این پراکندگی جغرافیایی و فرهنگی چگونه می‌توان این کار را محقق کرد.

در همین استان اصفهان نزدیک به پنج میلیون نفر جمعیت زندگی می‌کنند، شاید در شهرستان‌ها یک مقدار بتوان این کار را انجام داد. مثلاً در نائین، سادات شکلی دارند اما در مراکز استان‌ها - مثلاً در شهر اصفهان که دو میلیون نفر جمعیت دارد - چه مقدار می‌توان بازسازی کرد؟ آیا این کار امکان دارد؟ در حالی که از بعضی شهرهای دیگر به اینجا آمده‌اند. عملاً آمدن آن‌ها به سن بنده قد نمی‌دهد. از طرف دیگر تقریباً ترجیح می‌دهیم که از کسانی که ما را می‌شناسند، فاصله داشته باشیم و در حد یک صله رحم حداقلی در حد یک سلام و احوال‌پرسی ارتباط بگیریم. اتفاقاً برای استخدام کارگر سعی می‌کنیم آشنایان را استخدام نکنیم؛ برای اینکه نمی‌توان با او برخورد کرد و به او گفت بالای چشم تو ابروست. دقیقه شما همان مهندسی را معکوس تراز کنید. البته ما نمونه هم داریم؛ مدیر کارگاه تولیدی در اصفهان گفته است تا وقتی در شهرمان (اژه) بیکار وجود دارد، من کارگر از غیر اژه‌ای نمی‌آورم. ولی این فرهنگ عمومی که گرفتارش هستیم، طول می‌کشد تا این نمونه به بار بنشیند. برای ذائقه‌ای که الآن خلاف صحبت شما هست را چه می‌گویید؟

**یکی از حضار:** در ادامه همین صحبت: معیار مبنای شما در قبیله، عشیره، فامیل و غیره سؤالی که وجود دارد و از دل همین سؤال قبلی بیرون می‌آید این است که در همین نظامی که الآن هستیم که تا بخواهد طرح مورد نظر شما محقق شود، عمر ما شاید کفاف ندهد، اگر همان مبنای عشیره و قبیله و فامیل را اتخاذ کنیم، آیا رشد اجتماعی واقعاً محقق می‌شود؟ در حالی که ما موارد نقضش را می‌بینیم. مثلاً حتی در شهرهای بزرگ مثل تهران و اصفهان افرادی که در یک جمع فامیل رشد کردند، وقتی وارد اجتماع می‌شوند پختگی لازم و توان ارتباطی لازم را ندارند. حالا

بماند که دلیل آن چیست. ولی احساس می‌شود که در محیط‌های بزرگ‌تر اتفاقاً رشد بهتری اتفاق می‌افتد تا محیط‌های کوچک فامیلی و عشیره‌ای.

**حجت‌الاسلام کشوری:** بگذارید به اصطلاح ریکیک آنالیزش کنیم تا بحث جلو بیفتد. اینجا سه بحث است؛ یک بحث این است که شما باید خود مفهوم خانواده و زندگی خانوادگی را بر مبنایی جا بیندازید، نه اینکه صرفاً بگوییم: «خانواده». درست است که همگی از آن درکی داریم ولی این درک آن قدر عمیق نیست که آن را سلول و واحد اولیه قرار دهیم و با آن، اصل ده قانون اساسی<sup>۵۰</sup> را اجرایی کنیم که همه امور را به محوریت خانواده تنظیم شود.

**یک از حضار:** شما قائل به بازتعریف جدی هستید؟

**حجت‌الاسلام کشوری:** بله؛ یعنی الآن درک عمومی ما از خانواده یک درک ناقصی است. پیشنهاد ما این است که شما مفهوم سود ارتباطی را با سود اقتصادی مقایسه کنید؛ یعنی این را در حل مشکلاتی که الآن هست مبنا قرار دهید؛ مثلاً اگر سود اقتصادی مبنا قرار گیرد پدیده تعدیل کارگر، تعارض منافع کارگر و کارفرما، تا ابد باقی خواهد ماند. مثلاً اگر سود اقتصادی مبنا قرار گیرد، شما با پدیده کیفیت پایین روبرو هستید و مجبورید با مدل‌های دیگری - که معلوم نیست دوام داشته باشد یا نه - کیفیت را تحقق ببخشید. بنابراین باید سود ارتباطی را در ذهن‌ها پردازش کرد. این یک بحث است. بعد وقتی پردازش کردیم، مقابل دو مبنا قرار می‌گیرید. می‌گویید ساختار سود ارتباطی و ساختار سود اقتصادی چیست؟ ساختار سود ارتباطی نهاد خانواده است. ساختار سود اقتصادی شرکت است. پس اگر شما به دنبال این هستید که سودتان را از ناحیه سود اقتصادی و ارزش‌افزوده تنظیم کنید، باید به عنوان اصل اولی، عضو یک شرکت باشید. اما اگر به دنبال این هستید که سود ارتباطی را در زندگی خود مبنا قرار دهید، در صورتی که مزیت‌های آن را احراز کردید به عنوان اصل اولی باید عضو یک خانواده باشید.

انسان‌هایی که عضو شرکت هستند خانواده هم دارند ولی اصل اولیه آن‌ها خانواده‌شان نیست؛ مثل مثال‌هایی که در مورد شغل زدم که مثلاً زمان شغل یک فرد دوازده ساعت است. خوب پیداست که عملاً خانواده او مسئله فرعی اوست. بنابراین یک اصل اولیه درست می‌شود برای کسانی که سود ارتباطی دارند که نهاد سود ارتباطی را حفظ کنند. بنابراین یک اصل اولی هم برای آدم‌هایی درست می‌شود که به دنبال سود اقتصادی‌اند این‌ها باید نهاد سود اقتصادی را حفظ می‌کنند.

حالا تمدن مدرنیته چه کار کرده است؟ مجموعه امور را بر روی نهاد مبتنی بر سود اقتصادی هماهنگ کرده است. مثلاً آموزش را با سود اقتصادی و نهاد آن هماهنگ کرده است، نظام قوانین را با سود اقتصادی و نهاد آن هماهنگ کرده است، قضا و قضاوت را و دستگاه امنیتی کشور را با سود

۲/۲. لزوم بازتعریف اساسی در مفهوم خانواده و قبیله؛ برای اجرای نظریه سود ارتباطی

۲/۳. هماهنگی تمام امور بر مبنای سود اقتصادی یا بر مبنای سود ارتباطی و خانواده؛ یکی از تفاوت‌های اسلام با مدرنیته

۵۰. اصل دهم قانون اساسی: از آن جا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد.



اقتصادی و نهاد آن هماهنگ کرده است و وزارت خارجه و ارتباطات بین الملل را با این هماهنگ کرده است. یعنی تعدیل همه امور حول سود اقتصادی که یک تمدنی را شکل داده است. این کار قابلیت بررسی دارد.

آن طرف هم اگر شما گفتید سود ارتباطی و نهاد آن را اصل قرار دهیم باید تعدیل همه امور حول نهاد خانواده شکل بگیرد. پس مثلاً باید شرکت‌های اقتصادی متناسب با نهاد خانواده را بحث کنیم، آموزش متناسب با نهاد خانواده را بحث می‌کنیم. - ان شاء الله شب‌های آینده اگر خدا به ما توفیق دهد مدل آموزش متناسب با نهاد خانواده را بحث می‌کنیم. - همچنین قضا و قضاوت مربوط به نهاد خانواده را هم باید بحث کنیم. همه چیز مرتبط با همین است؛ یعنی شما یک تعدیل درست می‌کنید. لذا فرمود: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»<sup>۵۱</sup> یعنی شما می‌آید و واحد اولیه را شعبه و بعد قبیله قرار می‌دهید. شعبه به معنا قوم است و قبیله به افرادی می‌گویند که پشتِ همدیگر هستند و همدیگر را حمایت می‌کنند. قبیله در لغت به این معناست.<sup>۵۲</sup>

مثلاً فرض کنید دیگر دستگاه قضایی نمی‌خواهد؛ فرض کنید یک نفر در زندگی اجتماعی ده‌ها برادر و خواهر پشتیبان دارد. این موضوع در زندگی برای انسان خیلی قوت قلب است. یعنی باعث کاهش قتل‌ها و نزاع‌ها می‌شود.

یکی از حضار: تالی فاسدهایی ندارد؟

حجت‌الاسلام کشوری: بله البته آن‌ها سر جای خود هستند ولی در مجموع می‌خواهم بگویم انسان را از تفرّد خارج می‌کند درحالی‌که وقتی شما عضو شرکت هستید فقط تأمین معاش شما مطرح است و یک حقوقی هست.

یکی از حضار: فقط قانون حکمرانی می‌کند دیگر؟

حجت‌الاسلام کشوری: بله اگر مشکلاتی برای شما پیش بیاید قانون حل می‌کند. منتها اینجا نه. اینجا همه چیز شما مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. یعنی در همه ابعاد زندگی. مثلاً اینجا شما می‌گویید اگر طرف فقیر شد برایش بیمه بگذارید. می‌گویم آنجا اگر کسی فقیر شد مثلاً پدر فقیر شد تکفل او بر عهده پسرش است.<sup>۵۳</sup> یعنی در قبیله و در خانواده می‌آید. می‌خواهم بگویم قبیل

۵۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا / حجرت، ۱۳

ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است [انصاریان]

۵۲. قَبِيلَةٌ: و هي الجماعة المجتمعّة التي يقبل بعضها على بعض.

مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۵۴

۵۳. مسئله ۵۷۹- بر پسر واجب است که هزینه زندگی پدر و مادرش را بپردازد.

رساله آیت الله سیستانی، مسئله ۵۷۹

بودن و پشت هم بودن به این معناست. تاء قبيله برای اختصاص است؛<sup>۵۴</sup> مثل علامه، یعنی خیلی حمایت در آن هست. البته باید بازخوانی لفظی شود.

نکته فنی بحث بنده این است که دعوا بر سر سود ارتباطی و سود اقتصادی است. اینها قابل مقایسه است. بحث شما این است که این موضوع را چگونه در فضای موجود محقق کنم؟ آن یک بحث دیگری است؛ الآن بحث من این است که شما از دو نوع زندگی و دو تمدن تصویری پیدا کنید. خب من از قسمت دوم یعنی اجرای...

یکی از حضار: آقایان زیاد بحث می کنند که آرمان شهر اتفاقاً خوب است و این مسائل خوب است اما...

حجت الاسلام کشوری: اگر صبر کنید به قسمت دوم بحث می رسیم و اینها را هم بحث خواهیم کرد. اما الآن در جمع خودمان هستیم و لذا است که می گویم بحث را تجزیه کنیم. اول تصویر خودمان را بهینه کنیم، این تمام شد. البته چون وقت نداریم بنده اکتفا کردم، باید تفصیلی تر باز هم بحث کنیم ولی روح بحث را گفتم.

باید بین سود ارتباطی و سود اقتصادی بحث کنید. من بعضی وقتها با بچه ها که جلسه دارم به ایشان می گویم که شما دو تا بستنی دارید، می توانید این دو تا بستنی را خودت بخوری یا یکی از آن-ها را خودت بخوری یکی دیگر را به دوستت بدهی بعد با هم مقایسه می کنیم که چه اتفاقی می افتد. می گویم که اگر دوتایش را خودت بخوری بعد ممکن است تو فردا بستنی نداشته باشی اما دوستت داشته باشد. او هم فردا دو تا بستنی را خودش می خورد. تو پس فردا حسرت می خوری. اما اگر یکی را خودت بخوری و یکی را بدهی به طرف مقابل، ممکن است او هم به تو کمک کند. بعد مقایسه می کنم. اگر دوتا را خودت بخوری دوتا زیاد است و ممکن است ضرر به تو بزند. همین طور شروع به مقایسه ساده می کنم.

مشکل ما از عدم شناخت دستگاه پیامبران علیهم السلام است. این دستگاه را باید بشناسید. مثلاً توصیه شده در نمازها سوره والعصر را بخوانید.<sup>۵۵</sup> اصلاً سوره عصر راجع به سود و ضرر صحبت می کند. در حقیقت دستگاه اهل بیت یا دستگاه انبیاء علیهم السلام راجع به سود و ضرر بحث می کنند و مفهوم سود را بحث کرده اند.

۲/۴. لزوم نظام مقایسه بین سود اقتصادی و سود ارتباطی؛ گامی اساسی برای جااندازی نظریه سود ارتباطی

۵۴. أبو عبید عن أبي زيد: القبيل: الجماعة يكونون من الثلاثة فصاعداً من قوم شتى؛ و جمعه قُبل. و القبيلة: بنو أبٍ واحد.

تهذيب اللغة، ج ۹، ص ۱۳۸

۵۵. وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ قَرَأَ وَ الْعَصْرَ فِي نَوَافِلِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُشْرِقاً وَ جُوهَهُ ضَاحِكاً سِنَّهُ قَرِيراً عَيْنُهُ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ.

امام صادق عليه السلام فرمود: هر که سوره عصر را در نمازهای مستحب خویش تلاوت کند خداوند او را در روز رستاخیز با رخساری تابناک، لبی خنده ناک و دیده ای روشن برانگیزاند تا به بهشت در آید. [حسن زاده]

وسائل الشيعة، ج ۵، ص ۳۷۴

یکی از حضار: اشکال ما آن وقتی است که مستقیماً بخواهیم سراغ نهاد خانواده برویم و این مشکلات پیش می‌آید. ولی در نظام مقایسه با سود اقتصادی کار لنگ نمی‌زند.

**حجت‌الاسلام کشوری:** احسنتم. بله عرض کردم باید فقه‌البیان بلد باشید. این را از بحث‌مان کنار بگذاریم. این یک مبنا بود که شما سعی کنید مفهوم این دو سود را جا بیندازید. در مقام اول اصلاً کار با تحقق آن هم نداشته باشید؛ همین که ذهن فی‌الجمله احساس کند که سود اقتصادی واقعاً سود نیست، بلکه سود ارتباطی واقعاً سود است.

فرمود: «وَالْعَصْرُ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»<sup>۵۶</sup> نوع انسان در ضرر است. «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» ببینید هر دو آن تواصی (توصیه به یکدیگر) است؛ یعنی بعد از الذين آمنوا و عملوا الصالحات خودش را وارد وادی توحید می‌کند؛ -چهار بحث است- دوتای آن تواصی دارد یعنی سود ارتباطی. یعنی من نمی‌توانم تواصی بالصبر و تواصی بالحق را که راجع به دیگران است حذف کنم. این مجموعه مفاهیم مربوط به سود را باید بحث کنیم. منتها این آیه را ما می‌خوانیم، در نماز هم می‌خوانیم اما در آن درایه نمی‌کنیم. جا نمی‌اندازیم که سود ارتباطی چه خاصیت‌هایی دارد. حالا این بحث‌ها را کنار می‌گذاریم.

یک بحث این است که حالا چگونه این را ببریم و در جامعه محقق کنیم و عرض کردم که راه آن پردازش زیرساخت‌های هدایت است؛ مثلاً لازم نیست آخر کار را برای مردم بحث کنیم. این برای تیم مدیریت کننده است. تیمی که می‌خواهد جامعه را مدیریت و هدایت کند باید بداند که در انتها می‌خواهد به چه جایی برسد. در انتها می‌خواهد به یک نظام مدیریت شهری محله‌محور برسد.

مثلاً می‌گوید که ایران الآن چهارصد شهر است<sup>۵۷</sup> -واحد را این‌گونه بحث می‌کنیم- و هر شهر را می‌گوییم چند منطقه است. می‌گوییم در آینده اصفهان مثلاً سی صد محله می‌شود، بعد محله را هم به محل تأمین نیازهای خانواده تعریف می‌کنیم. یک کاری که ابتدای کارهای الگو انجام دادیم، این بود که آینده الگوی پیشرفت اسلامی و تمدن اسلامی را تعریف کردیم. الآن کتابش هم موجود است؛ یعنی یک نوع زندگی شهری جدید را پیشنهاد دادیم و تصویب کردیم.

یکی از حضار: قدیم هم همین‌طور بود. دوستان در همین اصفهان احصاء کرده بودند که اصفهان قدیم با آن جمعیت، نزدیک به ۲۱۴ محله بود و هر محله‌ای برای خودش بازارچه و مسجد داشته است؛ مثلاً محله‌ای مسجد، زورخانه، بازارچه، حمام و بازارچه تأمین مایحتاج

۵۶. وَالْعَصْرُ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ / عصر، ۱-۳ به عصر سوگند، که انسانها همه در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده، و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نمود. [مکارم شیرازی]

۵۷. ۴۰۰ شهر تاریخی در ایران وجود دارد.

داشته است و یک محله این‌گونه تعریف می‌شود. حتی مُرده‌های ما هم همین‌طور در تخت فولاد<sup>۵۸</sup> تکیه‌محور است. بخشی از این تکیه‌ها فامیل‌محور و بخشی از آن آخوندمحور است. یعنی آخوندی که فوت کرده است مریدان و علاقه‌مندان که حیات دنیایی‌شان به پایان می‌رسید باز حول همین‌ها وصیت می‌کردند که خاک‌سپاری شوند. اصفهان قدیم دقیقاً این فضاها را داشته است.

**حجت‌الاسلام کشوری:** اشکالش این است که درکی که قدیم از محله بوده است یک مقدار فاصله دارد با درکی که در روایات است. اگرچه آن درک جلوتر از این وضعیت شهری است ولی ما نمی‌خواهیم گذشته را بازسازی کنیم؛ چون در بحث محله مقایسه می‌کنیم که محله‌ای که ما بحث می‌کنیم حداقل سی کارکرد دارد و محله‌های دوران صفویه حداکثر هفت یا هشت کارکرد داشته است. علت آن هم این است که ظرفیت رجوع به وحی در آن دوره در همین حد بوده است. بنابراین ما به دنبال بازسازی یک مدل‌های بدیعی هستیم.

**یکی از حضار:** آن موقع، مبنی بر رجوع وحی نبوده است.

**حجت‌الاسلام کشوری:** نه، شواهد جدی وجود دارد که متأثر از وجود تفکرات و حیانی بوده است. ما حتی در هند هم در بعضی جاها با مفهوم محله روبرو هستیم. آن‌ها هم باید مقایسه کنیم تا فرقی‌شان معلوم شود.

پس هر وقت تصویر پیدا شد شما می‌گویید مدیران دیگر می‌دانند چه کار کنند. مثلاً من الآن نماینده مجلس شدم، دیگر می‌دانم چگونه زندگی مردم را تنظیم کنم که این مردم راحت‌تر زندگی کنند و مشکلاتشان کمتر شود. این یک درک تفصیلی است که اگر لازم باشد صدها ساعت هم راجع به آن گفت‌وگو می‌کنم. خب این یک قسمت کار است.

قسمت دوم کار این است که می‌گویید آقا ورودی تفاهم با مردم را از وضعیت مطلوب قرار نمی‌دهم بلکه از نیازهای زندگی‌شان قرار می‌دهم. مثلاً از شغل به بحث کردن شروع می‌کنم و وقتی آرام‌آرام گفت‌وگوهای در مورد شغل را پررنگ کردیم و معایب مشاغل موجود را بحث کردیم، میل عمومی به تحقق آن شغل مطلوب به دست می‌آید. گفت‌وگو را از زیرساخت‌هایی که بحث کردیم، شروع می‌کنیم. مثلاً گفت‌وگو را از تربیت شروع می‌کنیم. بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ آرام‌آرام علاقه‌مندی به آن نوع تربیت پیدا می‌شود و سپس الزامات آن پذیرفته می‌شود. یا گفت‌وگو را از نظم، امامت، نفی سبیل شروع می‌کنیم آن‌ها آرام‌آرام این زمینه را به ما می‌دهند وگرنه همین فرمایش شما می‌شود.

۲/۱/۱. قرارداد نیازهای  
زندگی مردم به عنوان نقطه  
شروع تفاهم در نظام  
مقایسه

**یکی از حضار:** شروع آن انتزاعی است.

**حجت الاسلام کشوری:** ما نمی‌توانیم تحول را یک شبه ایجاد کنیم، بلکه باید ابتدا درک آن را ایجاد کنیم. یک نکته فنی‌تری که در نقشه الگو<sup>۵۹</sup> وجود دارد این است که در آنجا گفتیم حتی از این نه موضوع هم نمی‌توان بحث را شروع کرد بلکه باید بحث را از امور متعارض با این نه موضوع شروع کرد. مثلاً می‌گوییم چون این نه تا اجرا نشده است محرومیت در کشور گسترش پیدا کرده است؛ پس اصلاً بحث را از محرومیت شروع می‌کنیم. می‌گوییم چرا این نظم حکومتی این همه مستضعف و محروم تولید کرده و فاصله طبقاتی ایجاد می‌کند؟ از آنجا بحث را شروع می‌کنیم؛ یعنی از چالش‌ها و آسیب‌های اجتماعی شروع می‌کنیم. مثلاً الآن در شهر اصفهان از آموزش و پرورش شروع کردیم. همه هم قبول دارند آموزش و پرورش یک مشکلاتی دارد. وقتی گفت‌وگوهای آموزش و پرورش را که بحث می‌کنید به مردم می‌گویید این آموزش و پرورش این نه موضوع را نمی‌بیند و برای همین است که به هم ریخته است. پس از مشکل به این نه موضوع می‌رسیم. لذا استدلال ما اصطلاحاً یک سیری دارد که اگر این سیر رعایت نشود همین مشکلی که حضرت‌عالی می‌گویید به وجود می‌آید و حتی بحث برای خودمان هم جا نمی‌افتد. برای همین هم ما از صد مسئله بحث را آغاز می‌کنیم.

### ۳. الگوی پیشرفت اسلامی؛ متکفل تنظیم روابط انسانی و به تبع آن همه موضوعات مرتبط با آن

البته مداوم به من اعتراض می‌کنند و می‌گویند چرا شما راجع به همه چیز حرف می‌زنید. این اعتراض خیلی پررنگ و بی‌مبنایی است. ما هم می‌گوییم راجع به همه چیز نیست بلکه راجع به تنظیم روابط انسانی حرف می‌زنیم.

یکی از حضار: و تنظیم روابط انسانی یک ابعادی دارد.

**حجت الاسلام کشوری:** بله یک ابعادی دارد، خوب پس من باید چه کار کنم؟ مثلاً موضوعات مرتبط با تنظیم روابط انسانی و هدایت افراد موضوعات متنوعی است. من همان طلبه سابق هستم و به دنبال فربه کردن امر هدایت هستم حالا امر هدایت زیرمجموعه‌هایی پیدا کرده است. مثلاً من باید در تراریخته‌ها<sup>۶۰</sup> هم دخالت کنم؛ چون غذا هم زیرمجموعه زیرساخت هدایت است. می‌دانید غذاها ذیل اسماء خاص خلق و تولید می‌شوند. هر خلق خداوند متعال ذیل یک اسم و ذیل

۳/۱. تاثیر غذا در امر هدایت؛  
علت ورود الگوی اسلامی  
پیشرفت به مسئله تراریخته‌ها

۵۹. حجت الاسلام علی کشوری دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی: در اولین نقشه الگوی پیشرفت اسلامی با نگاهی فقهی و غیر اقتباسی از الگوهای معیوب و ناکارآمد غربی به بیش از ۱۰۰ مسئله در حوزه های مختلف معیشتی، تربیتی، پیش گیری از جرم، قانون گذاری، سیاسی، معرفت شناسی، پولی و مالی، کشاورزی، طب، شاخص های ارزیابی جامعه، محرومیت زدائی، مدیریت شهری، برنامه ریزی، بودجه، ساخت یابی، الگوی تخصیص تکنولوژی، الگوی مطالعات تاریخی، الگوی جدید نگرشانی از نظام، الگوی تنظیم و تحلیل خبر و... پاسخ گفته ایم / نظریات بخشی الگوی پیشرفت اسلامی مسیر تحقق آرمانهای انقلاب اسلامی را تئوریزه می‌کند...

yon.ir/nrmpv آدرس مطلب در وبلاگ شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی:

۶۰. Transgenic یا همان تراریخته که به GMO هم مشهور است. به فرایند اضافه کردن ژن برونزاد یا تغییر دادن ژن جانداران زنده گفته می‌شود.

ترکیبی از اسماء است. خاصیت بعضی اسماء این است که سایر متصرفین در عالم خلقت را از انسان دور می‌کند.<sup>۶۱</sup>

۳/۱/۱. وجود سه دسته  
متصرف اصلی در طبیعت و  
تاثیر آن‌ها در غذا

محیط عالم خلقت یک مجموعه‌ای از تصرف‌هاست؛ تصرف اجنه، ملائکه و همچنین انسان‌ها. نگاه تنزل‌یافته مدرنیته می‌آید همه تصرف‌ها را به محوریت انسان تحلیل می‌کند در حالی که جزو مسلمات روایی ما این است که ملائکه و اجنه هم متصرف در عالم‌اند. خب این یک نگاه تنزل یافته‌ای است، مدرنیته به ما تحمیل کرده است. ولی واقعیت‌ها چیز دیگری است. مثلاً آنچه ما از ملائکه فکر می‌کنیم -همین نقاشی‌های دوره صفویه است- مثلاً تصویر یک دختر زیبایی را به‌عنوان ملائکه معرفی می‌کنند و همان درک هم به ما انتقال پیدا کرده است. این درک ما از مسئله ملائکه است. در حالی که ملائکه در دستگاه الهی توزیع رزق را بر عهده دارند.<sup>۶۲</sup> ما یک تقدیر رزق داریم که سالیانه اتفاق می‌افتد و در آن تقدیر رزق، ارزاق همه امور در شب قدر به‌اندازه مشخص به ملائکه ابلاغ می‌شود. «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا يَأْذَنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»<sup>۶۳</sup> یعنی رزق عمر، رزق به معنای مصطلحش که خوراک و پوشاک و مسکن و این‌ها باشد، رزق به معنای جمال انسان‌ها، رزق به معنی توان جسمی انسان‌ها، رزق به معنای قوت عقلی آدم‌ها، رفیق خوب و همسر خوب رزق است، در دستگاه پیامبران رزق همه چیز را شامل می‌شود.<sup>۶۴</sup> کارهایی که دعانویس‌ها کردند رزق را به پول و معنی محدود آن تنزل دادند.

حال این رزق در سال تقدیر شده و به ملائکه ابلاغ می‌شود. ملائکه در طی سال این رزق را روزانه، سر زمانی که قرار است توزیع می‌کنند. مثلاً شما در روایت دیده‌اید که در رحم مادر در وقت

۶۱. وَ عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خُنَيْشٍ كَيْفَ صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَادَّةَ الشَّيَاطِينِ قَالَ تَعَمَّ تَحَدَّرَتِ الشَّيَاطِينُ مِنَ الْجِبَالِ وَالْأَوْدِيَةِ يُرِيدُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيهِمْ شَيْطَانٌ مَعَهُ شُعْلَةٌ مِنْ نَارٍ يُرِيدُ أَنْ يُحْرِقَ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَرَعَ مِنْهُمْ وَ جَاءَهُ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْ مَا أَقُولُ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ اللَّاتِيَّاتِ لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّْ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ بَرَأَ وَ ذَرَأَ وَ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مِنْ شَرِّ مَا يُعْرَجُ فِيهَا وَ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ فِي الْأَرْضِ وَ مِنْ شَرِّ مَا يُخْرَجُ مِنْهَا وَ مِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَارِقٍ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَانُ قَالَ فَطُفِفَتْ نَارُ الشَّيَاطِينِ وَ هَزَمَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

مردی با عبد الرحمن بن حنیش گفت: رسول خدا ﷺ در برابر نیرنگ شیاطین چه کرد؟ گفت آری شیاطین از هر کوه و وادی سرازیر شدند و آهنگ رسول خدا داشتند، به دست دیوی شعله‌ای آتش بود که میخواست با آن رسول خدا را بسوزاند، چون رسول خدا آنها را دید به هراس افتاد و جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای محمد بگو، آنچه بگویم: «اعوذ بکلمات الله التامات اللاتی لا یجاوذهن بر و لا فاجر من شر ما خلق و برأ و ذرأ و من شر ما یازل من السماء و من شر ما یعرج فیها، و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما یرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر کل طارق الا طارقا یطرق بخریر یا رحمان» گفت پس آتش دیوان خاموش شد و خدا عز و جل آنها را شکست داد.

بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۸۲

۶۲. سورة مبارکه قدر، آیه ۴: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا يَأْذَنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای هر کاری نازل می‌شوند. [ترجمه از انصاریان]

همچنین در روایتی داریم:

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْبَةَ عَنِ الْفَضِيلِ وَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ حُمْرَانَ: قَالَ أبا جَعْفَرٍ ﷺ يَقْدَرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلِّ شَيْءٍ يَكُونُ فِي تِلْكَ اللَّسَنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ وَ مَوْلُودٍ وَ أَجَلٍ أَوْ رُزْقٍ.

فضیل، زراره و محمد بن مسلم گویند: حمران از امام باقر ع درباره گفتار خداوند عز و جل که می‌فرماید: «ما آن (قرآن) را در شب مبارک فرو فرستادیم» پرسید. حضرتش فرمود: آری، آن شب قدر است. آن شب در هر سال در دهه پایانی ماه رمضان است و قرآن جز در شب قدر نازل نشده است. خداوند عز و جل می‌فرماید: «در آن شب هر امر حکیمانه‌ای تدبیر و جدا می‌شود. فرمود: در شب قدر همه امور خیر، شر، طاعت، معصیت، مولود، اجل، رزق در آن سال تا سال آینده تدبیر می‌گردد.»

الکافی، ج ۴، ص ۱۵۷

۶۳. سورة قدر آیه ۴: فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر و تنظیم] هر کاری نازل می‌شوند [انصاریان]

۶۴. برای مشاهده برخی روایات در باب رزق ر. ک پاورقی ۷۱ جلسه یک.

مناسبی ملائکه موکل شکل انسان‌ها را به وجود می‌آورند.<sup>۶۵</sup> ابروی انسان‌ها، چشم‌ها و رنگ چشمانشان در یک فعل و انفعالات طبیعی اتفاق نمی‌افتد بلکه در آنجا یک مدیری دارد که آن را طبق رزقی که به انسان‌ها اعطاء شده است انجام می‌دهد.

حالا تفاوت این نگاه با آراء دیگران چیست؟ این است که عرض کردم تملیق سه اراده، تقدیر را شکل می‌دهد. یعنی اراده انسان هم در آن مؤثر است. تقدیر خاص انسان هم هست؛ لذا انسان نوعی از اختیار هم دارد. مثلاً در روایت دارد وقتی پدر به یا گلابی مصرف می‌کند -مخصوصاً به- این به در جمال فرزندش مؤثر است. این جزو اختیار آدم است.<sup>۶۶</sup>

با این اختیار مثلاً با فوایدی که در به وجود دارد مثلاً می‌توان شرایط جسمی فرزند را مدیریت کرد. منتها مشروط به اینکه حداقل چهل روز قبل از انعقاد نطفه به مصرف کند که آن را هم بعداً بحث می‌کنیم. پس ببینید با اموری که فرمودید تفاوت می‌کند.

پس یک تصرفی ملائکه دارند؛ ملائکه موکل آب، موکل باد و غیره وجود دارند و ملائکه اولی اجنحه هستند و این عالم را مدیریت می‌کنند.<sup>۶۷</sup> باید این‌ها را بحث کنیم. البته آقایان از ملائکه ثبت

۶۵. مُحَمَّدٌ بُنُّ بِحَيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَصَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجُهْمِ قَالَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِذَا كَمَلَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ بَعَثَ اللَّهُ مَلَكَ يَخْلُقُ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى فَيُؤَمِّرَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ شَقِيئًا أَوْ سَعِيدًا فَيُؤَمِّرَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا أَجَلُهُ وَ مَا رِزْقُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ خَالِهِ وَ عَدَدٌ مِنْ ذَلِكَ أَشْيَاءٌ وَ يَكْتُبَانِ الْمِيثَاقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَإِذَا أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُ الْأَجَلَ بَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا فَرَجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَ قَدْ نَسِيَ الْمِيثَاقَ فَقَالَ الْحَسَنُ بُنُّ الْجُهْمِ قُلْتُ لَهُ أَلَيْسَ يُدْعَى اللَّهُ فَيَحْوِلُ الْأُنْثَى ذَكَرًا وَ الذَّكَرُ أُنْثَى فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

نطفه ۴۰ روز در رحم بماند و آنکه علقه شود تا ۴۰ روز و آنکه مضغه باشد تا ۴۰ روز و چون ۴ ماه بپایان رسد خدا عز و جل دو فرشته آفریننده فرستد و گویند: پروردگارا چه آفرینیم؟ دختر یا پسر و فرمان گیرند پس گویند: پروردگارا خوشبخت باشد یا بدبخت؟ و فرمان گیرند، باز گویند: پروردگارا عمرش چیست و روزیش چه؟ چه وضعی دارد و از این باره چیزها شمرد و میان دو چشمش نویسند، و چون مدت را به سر زد خدا فرشته‌ای فرستد و او را نهیبی زند و وی پیمان را فراموش کرده بیرون آید. حسن بن جهم گفت: به او گفتم: رواست به درگاه خدا عز و جل دعا کند تا دختر را پسر کند یا پسر را دختر؟ فرمود: البته خدا هر چه خواهد کند. [کمره‌ای]

الکافی، ج ۶، ص ۱۳

۶۶. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَكَلَ سَفْرَجَلَةً عَلَى الرَّيْقِ طَابَ مَاؤُهُ وَ حَسُنَ وُلْدُهُ.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که به ناشنا بخورد، آب منی او پاکیزه می‌شود و فرزندش وجیه می‌شود.

الکافی، ج ۶، ص ۳۵۷

۶۷. وَ عَنْ عِكْرَمَةَ قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَبْرِئِيلَ عَنِ أَكْرَمِ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ فَعَرَجَ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَأَمَّا جَبْرِئِيلُ فَصَاحِبُ الْحَرْبِ وَ صَاحِبُ الْمُرْسَلِينَ وَ أَمَّا مِيكَائِيلُ فَصَاحِبُ كُلِّ قَطْرَةٍ تَسْقُطُ وَ كُلِّ وَرْقَةٍ تَتَبَثُّ وَ كُلِّ وَرْقَةٍ تَسْقُطُ وَ أَمَّا مَلَكُ الْمَوْتِ فَهُوَ مُوَكَّلٌ بِقَبْضِ رُوحِ كُلِّ عَبْدٍ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ وَ أَمَّا إِسْرَافِيلُ فَأَمِينُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ.

بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۲۶۰

الامام علی علیه السلام: ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَارًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ: مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ، وَ صَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ، وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعِيُونِ، وَ لَا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَ لَا فِتْرَةُ الْأَبْدَانِ، وَ لَا عَقْلَةُ النَّسِيَانِ وَ مِنْهُمْ أَمْنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَسِنَّةٌ إِلَى رُؤْسِهِ، وَ مُخْتَلِفُونَ (مُتَرَدِّدُونَ) بِقَضَائِهِ وَ أَمْرٍ وَ مِنْهُمْ الْحَفِظَةُ لِعِبَادِهِ، وَ السَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَائِهِ وَ مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِيْنَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ، وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ، وَ الْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَائِهِمْ، وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْفَانُهُمْ، نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفَعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ خُجْبُ الْعِزَّةِ وَ أَسْنَانُ الْقُدْرَةِ، لَا يَتَوَكَّمُونَ رَهْتَهُمُ بِالتَّصْوِيرِ، وَ لَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ (المخلوقين)، وَ لَا يُحْدِثُهُ بِالْأَمَاكِنِ، وَ لَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالْأَنْظَارِ.

امام علی علیه السلام: آن گاه، بین آسمان‌های بلند را شکافت و آن جاها را از گونه‌های فرشتگانش پر کرد. گروهی در سجده اند که رکوع نمی‌کنند، و گروهی در رکوع اند که قامت راست نمی‌کنند؛ گروهی در صف ایستاده اند و متفرق نمی‌شوند. گروهی تسبیح گویایی اند که خسته نمی‌شوند، نه خواب، دیدگانشان را فراموش می‌گیرد و نه خطای خرد یا سستی بدن و یا غفلت فراموشی، آنها را در می‌زباید. گروهی از آنان، امین وحی او و ترجمان او به سوی فرستادگانش هستند که با حکم و فرمان او درآمد و رفت اند. گروهی از آنان، نگهبانان بندگانش و پاسبان درهای بهشتش هستند، و گروهی از آنان، ثابت قدم در زمین‌های زیرین اند که گردن‌هایشان از آسمان برین، گذشته است و اعضایشان بیرون از کرانه‌های جهان است، و شانه‌هایشان متناسب با پایه‌های عرش است، دیده‌هایشان از هیبت او بر هم، و پرهایشان جمع شده است که بین آنان و غیر آنان، حجاب

اعمال زیاد بحث کردند که گناهانتان را می‌نویسند. یا نکیر و منکر را هم بحث کرده‌اند در حالی که یک نظامی از ملائکه است که جزو بخشی از معارف ماست. هم چنین موجودات دیگری هم در عالم وجود دارند که این‌ها هم خیلی تصرف دارند، اجنه هستند.<sup>۶۸</sup> البته سایر عوالم و موجودات دیگر هم وجود دارند که آن‌ها منشأ بعضی تصرفات هستند و تأثیر دارند. مثلاً برخی از پرندگان یا بعضی از حیوانات خاص که آن‌ها هم تصرفاتی دارند. مثلاً در روایت دارد که «اگر می‌توانید در خانه بز نگهداری کنید» خب نگهداری بز آثاری دارد که در روایات توضیح داده شده است.<sup>۶۹</sup> نگهداری کبوتر نیز توصیه شده است.<sup>۷۰</sup> حالا ممکن است برخی از پوزیتویست‌ها حرف ما را بشنوند و برای اینکه یک مقداری فهم برایشان حاصل شود این را عرض می‌کنم؛ مثلاً الآن بیماری MS که زیاد شده توصیه اصلی اطباء این است که مبتلای به بیماری MS یک مقداری از وقتش را با حیوانات بگذرانند. با کبوتر با گربه مقداری از وقتش را بگذرانند تا این بیماری رفع شود.

### یکی از حضار: هر حیوانی؟

حجت‌الاسلام کشوری: حالا در روایات حیواناتی که در خانه هست، شمرده شده است؛ مثل بز، کبوتر و گربه.<sup>۷۱</sup> گربه یکی از حیواناتی است که در سلامت اثر دارد. همچنین مرغ و خروس به شرطی که محل غذا نشود؛<sup>۷۲</sup> خصوصاً مرغ.

عزت و پرده قدرت زده شده است. آنان، پروردگارشان را به تصویر نمی‌پندارند، و صفات آفریده‌ها را بر او روا نمی‌شمارند، و او را در چارچوب مکان، جای نمی‌دهند، و به او به عنوان نمونه اشاره نمی‌کنند.

نهج البلاغة: الخطبة ۱

۶۸. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: سَكَرَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَالَ أَخْرَجْتُنَا الْجِنُّ عَنْ مَنَازِلِنَا فَقَالَ اجْعَلُوا سُوقَ بُيُوتِكُمْ سَبْعَةَ أَذْرُعٍ وَاجْعَلُوا الْحَمَامَ فِي أَكْتَافِ الدَّارِ قَالَ الرَّجُلُ فَقَعَلْنَا ذَلِكَ فَمَا رَأَيْنَا شَيْئاً نَكْرَهُهُ بَعْدَ ذَلِكَ.

از حضرت باقر عليه السلام: مردی بنزد وی بشکایت آمد که جن ما را از خانه‌هایمان بیرون رانده، فرمود: سقف خانه‌ها را هفت ذراع کنید، و حمام را دور از خانه بسازید، آن مرد گوید چنین کردیم و دیگر چیزی که ناراحت‌کننده باشد ندیدیم. [ترجمه میرباقری]

الکافی، ج ۶، ص ۵۲۹

از این روایت برمی‌آید که اجته تصرفاتی در این دنیا دارند.

۶۹. عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَكُونُ فِي مَنَزِلِهِ عَنُزُّ حَلُوبٍ إِلَّا قُدْسَ أَهْلِ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ وَ بُورِكَ عَلَيْهِمْ فَإِنْ كَانُوا اثْنَيْنِ قُدْسُوا وَ بُورِكَ عَلَيْهِمْ كُلُّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ قَالَ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَ كَيْفَ يَقْدَسُونَ قَالَ يَقِفُ عَلَيْهِمْ كُلُّ صَبَاحٍ مَلَكٌ أَوْ مَسَاءً فَيَقُولُ لَهُمْ قُدْسْتُمْ وَ بُورِكَ عَلَيْكُمْ وَ طَابَ إِذَا مَكْتُمْ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى قُدْسْتُمْ قَالَ طَهَّرْتُمْ

محمد بن مارد روایت کرده است که از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در خانه خود بز شیردهی داشته باشد مگر آنکه همه افراد آن خانه مورد تقدیس قرار می‌گیرند و برکت بر آنان فرود می‌آید؛ و چنانچه دو بز باشند، روزی دو بار مورد تقدیس و دو بار برکات خداوندی بر آنان فرود می‌آید. یکی از شیعیان پرسید: چگونه مورد تقدیس قرار می‌گیرند؟ حضرت فرمود: در هر بامدادان و شامگاهان فرشته‌ای نزد آنان آمده می‌گوید: مقدس باشید! و برکت از آن شما باد! و خوشا بر شما و بر خوراکتان باد. و من از آن حضرت پرسیدم: مقدس باشید، یعنی چه؟! فرمود: یعنی پاک و پاکیزه باشید. [ترجمه مجاهدی]

المحاسن، ج ۲، ص ۶۴۰

۷۰. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَيْهَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنْ أَضَلَّ حَمَامٌ الْحَرَمَ بَيْتَهُ حَمَامٍ كَانَ لِإِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِتْخَذَهَا كَأَنَّ يَأْتِسُ بِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسْتَحَبُّ أَنْ تَجِدَ طَيْراً مَفْضُوصاً تَأْتِسُ بِهِ مَخَافَةَ الْهَوَامِ.

امام صادق عليه السلام فرمود: کبوتران حرم مکه از نسل آن کبوترانی به وجود آمده‌اند که اسماعیل، فرزند ابراهیم خلیل علیهما السلام به آنها آب و دانه می‌داد و با آنها مأنوس بود. امام صادق علیه السلام فرمود: مستحب است انسان پرندۀ پرچیده‌ای نگه‌داری کند و با آن از بیم حشرات گزنده مأنوس شود.

الکافی، ج ۶، ص ۵۴۶

۷۱. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّفْوَانِيُّ فِي كِتَابِ التَّعْرِيفِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تَتَخَلَّوْا الْبَيْتَ مِنْ ثَلَاثَةٍ وَ هِيَ عِمَارَةُ الْبَيْتِ الْهَرَّةِ وَ الْحَمَامِ وَ الدَّبِكِ وَ إِنْ كَانَ مَعَ الدَّبِكِ أَيْسَةٌ فَلَا بَأْسَ إِلَّا أَنْ يَكْرَهُ قَدْرَهَا.



## یکی از حضار: یعنی نگشیم؟

**حجت‌الاسلام کشوری:** بله چون طبع انسان را سرد می‌کند. پس می‌خواهم بگویم مجموع موجودات عالم یک تصرفاتی دارند و من سه متصرف اصلی را می‌گویم.

خواستم بگویم اجنه هم در وجود انسان متصرف‌اند؛ شیطان‌ها متصرف‌اند. در روایت دارد که وقتی مؤمن از دنیا می‌رود، چند هزار شیطان از بدنش خارج می‌شوند.<sup>۷۳</sup> این عالم یک ویژگی‌هایی دارد که ما نمی‌توانیم از آن‌ها بگذریم زیرا آن‌ها هم تصرفاتی دارند. بنابراین وقتی تغذیه خاصی مثل خوردن انار در شب جمعه اتفاق می‌افتد باعث می‌شود که چهل روز تصرف آن شیاطین از وعاء قلب شما برداشته شود.<sup>۷۴</sup> لذا الآن آقایان بر مبنای متابولیسم،<sup>۷۵</sup> الگوی تغذیه می‌دهند که مثلاً فلان غذا را بخورید و سوخت‌وساز بدن شما تضمین می‌شود چون ریزمغذی‌ها<sup>۷۶</sup> در آن وجود دارد.

خانه را از سه چیز خالی نگذارید که وجود آنها موجب آبادانی خانه است: گربه و کبوتر و خروس و اگر با خروس انیسه (مرغ) باشد مانعی ندارد جز آنکه فضله اش مکروه است. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۸، ص ۲۸۴

عَلَيْهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حُفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَصْلَ حِمَامِ الْحَرَمِ بَيْتُهُ حِمَامٌ كَانَ لِإِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِتَّخَذَهَا كَانِ يَأْتِسُ بِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسْتَحَبُّ أَنْ تَتَّخِذَ طَيْرًا مَقْضُوصًا تَأْتِسُ بِهِ مَخَافَةَ الْهَوَامِّ

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: کبوتران حرم مکه از نسل آن کبوترانی به‌وجود آمده‌اند که اسماعیل، فرزند ابراهیم خلیل علیهما السلام به آنها آب و دانه می‌داد و با آنها مأنوس بود. امام صادق علیه السلام فرمود: مستحب است انسان پرندۀ پرچیده‌ای نگه‌داری کند و با آن از بیم حشرات گزنده مأنوس شود.

الکافی، ج ۶، ص ۵۴۶

۷۲. عَنْهُ عَنِ السَّيَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: ذَكَرْتُ اللَّحْمَانَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عُمَرَ حَاضِرًا فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ أَطْيَبَ اللَّحْمَيْنِ لَحْمُ الدَّجَاجِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَّا إِنَّ ذَلِكَ خَنَازِيرُ الطَّيْرِ وَ إِنَّ أَطْيَبَ اللَّحْمِ لَحْمُ فَرَسٍ حِمَامٍ قَدْ نَهَضَ أَوْ كَادَ يَنْهَضُ.

نام گوشتها را نزد آن حضرت بردند و عمر هم بود و او گفت: بهترین گوشت از آن مرغ است و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: نه هرگز، آنان خوکان پرندۀ‌ها‌یند و بهترین گوشت از آن جوجه کبوتر نو خاسته است.

المحاسن، ج ۲، ص ۴۷۵

۷۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَجْشُوبٍ عَنْ عُمَرَ وَ بَنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ خَلَى عَلَى حَبْرَاتِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ عِدَّةٌ رَبِيعَةٌ وَ مُضَرٌّ كَانُوا مُسْتَعْلِبِينَ بِهِ.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمود: هر گاه مؤمن بمیرد، به شماره ربیعه و مضر (که دو قبیله بزرگ عربند) شیاطین بر همسایگان‌شان راه یابند و اینها به گمراهی او مشغول بوده‌اند. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۲، ص ۲۵۱

۷۴. عَنْهُ عَنِ التَّهْمِيكِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْزُوقَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ أَكَلَ رُمَانَةً يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الرَّيْقِ نَوَّرَتْ قَلْبَهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَإِنْ أَكَلَ رُمَانَتَيْنِ فَتَمَانِينَ يَوْمًا فَإِنْ أَكَلَ ثَلَاثًا فَتَمَانِينَ وَ عَشْرِينَ يَوْمًا وَ طَرَدَتْ عَنْهُ وَسْوَسةُ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ طَرَدَتْ عَنْهُ وَسْوَسةُ الشَّيْطَانِ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ وَ مَنْ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ.

ابا الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ: هر کس [در] روز جمعه در حالت ناشتا انار بخورد، خداوند تا چهل روز قلب او را نورانی می‌کند؛ اگر دو انار [با این حالت بخورد] تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد تا ۱۲۰ روز [خداوند قلب او را نورانی می‌کند] و شیطان را از او دور می‌سازد و هر کس که شیطان از او دور شود خدا را معصیت نکند و هر کس خدا را معصیت نکند، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند.

المحاسن، ج ۲، ص ۵۴۴ و مشابه: مکارم‌الاحلاق، ص ۱۷۸

۷۵. متابولیسم (Metabolism) عبارت است از فرآیندهای شیمیایی که در تمام و یا بخشی از یکپاره موجودات زنده روی می‌دهد.

فرهنگ زیست‌شناسی، ص ۶۱۹

۱. micronutrient, in biology, any chemical element required by living organisms in minute amounts (that is less than ۰.۱ percent by volume), usually as part of a vital enzyme (a cell-produced catalytic protein).

عنصر مغذی، در زیست‌شناسی به هر عنصر شیمیایی مورد نیاز موجودات زنده در مقادیر کم گفته می‌شود (که از حجم آن کمتر از ۰/۱ درصد است) و معمولاً به عنوان بخشی از آنزیم حیاتی (پروتئین کاتالیزوری تولید شده توسط سلول) هستند.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دایره المعارف بریتانیکا: [yon.ir/Micro](http://yon.ir/Micro)

۳/۱/۱. لزوم تحلیل مسئله سلامت بر محور قلب به جای محور متابولیسم؛ به دلیل تأثیر بسیار قلب در هدایت

ما می‌توانیم الگوی تغذیه را بر مبنای کنترل قلب و نفس هم تنظیم کنیم؛ یعنی الگوی تغذیه‌ای به شما بدهیم که قلب شما راحت‌تر شود. قلب نه به معنای آن شیء صنوبری بلکه به معنی محل تصمیم‌گیری. آن وقت اگر شما غذای خاصی را مصرف کنید تصمیم‌گیری شما دیگر متأثر از شیاطین و القائاتشان نیست و تصمیم را راحت‌تر می‌گیرید و بدون وسوسه و بدون ریب (شک) تصمیم می‌گیرید. همین چیزهایی که بلاهای همه انسان‌هاست. مثلاً اگر بعضی از غذاها تغییر پیدا کند و خواصشان ظاهرتر شود، دودلی انسان‌ها در تصمیم‌گیری رفع می‌شود و محکم‌تر تصمیم می‌گیرند.<sup>۷۷</sup> همه چیز که اندیشه نیست [اراده هم مهم است]. خوب این‌ها را بحث می‌کنیم. ممکن است این معارف را پوزیتویست‌ها هضم نکنند. البته ما هم انتظار نداریم که آن‌ها شعور داشته باشند و سطح تفکر انبیاء را بفهمند ولی سؤالات و بحث‌هایمان را که می‌توانند جواب دهند.

بنابراین در پاسخ به این سؤال که ورودی بحث را چه چیزی قرار دهیم تا به آن سمت برویم؟ می‌گوییم ما نه زیرساخت داریم که امور نامتوازن با این زیرساخت‌ها را ورودی بحث قرار می‌دهیم. مثلاً اگر دیدید اینجا یک اتفاقی می‌افتد که ضد تربیت است با آن اتفاق درگیر شوید. مثلاً شما می‌گویید زن‌ها دارند شاغل می‌شوند بلافاصله پیرسید پس تربیت را چه کسانی بر عهده دارد؟! تولید انسان را چه کار کنیم؟ یعنی شما می‌گویید مهم‌ترین تولید در عالم که تولید اخلاق و تولید انسان است را از زن بگیریم و او را وارد تولید پلاستیک و کالاهای محدود کنیم. تازه آنجا نظام مقایسه کنیم نه اینکه تحکم باشد. مثلاً شما می‌گویید ما نیاز به تنظیم روابط انسانی داریم، ما هم می‌گوییم پس چرا فقط فیزیک و ریاضی و زیست درس می‌دهید! امور نامتوازن با آن‌ها را بحث کنید. ما در نقشه الگوی پیشرفت اسلامی صد امر نامتوازن با آن زیرساخت‌های هدایت را بحث کرده‌ایم. هرکدامشان را که بحث کنید به اندازه همان سطح از مباحثه تذکری نسبت به این زیرساخت‌ها درست می‌شود. در آن صورت هر وقت کسی این زیرساخت‌ها را درک کند خودش تصمیم می‌گیرد که نوع زندگی خود را عوض کند. مثلاً ما مجموعه دوستانی در تهران داریم که بعد از مباحث دوره مدیریت شهری<sup>۷۸</sup> - بعضی‌شان آدم‌های متمکنی بودند - همه از آن زندگی آپارتمانی فاصله گرفتند و به زندگی محله‌ای رفتند. خودشان این تصمیم را گرفتند. خوب اگر مباحثات این موضوعات فراگیرتر شود این تبدیل به یک خواست عمومی می‌شود و مثلاً ما می‌توانیم کالبد و فیزیک محله را در طرح‌های بازآفرینی شهری لحاظ کنیم. یا مثلاً الآن یک اقداماتی بر ضد ماهیت محله‌ای به اسم اینکه محله‌ها

۷۷. أخبرنا أبو الفتح هلال بن محمد بن جعفر الحفار قال أخبرنا أبو القاسم إسماعيل بن علي بن علي الدعلي قال حدثني أبي أبو الحسن علي بن علي بن بدیل بن رزین بن عثمان بن عبد الرحمن بن عبد الله بن زيد بن ورقاء أخو دعبل بن علي الخزاعي ببغداد سنة اثنتين وسبعين ومائتين قال حدثنا سيدي أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام بطوس سنة ثمان وتسعين ومائة... قال حدثني أبي موسى بن جعفر عليه السلام قال حدثنا أبي جعفر بن محمد عليه السلام قال حدثنا أبي محمد بن علي عليه السلام عن أبيه علي بن الحسين عليه السلام عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام عن النزال بن سبرة عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال: إِنَّ أَلْرَيْبَ يَشُدُّ أَلْقَلْبَ، وَ يَذْهَبُ بِالْمَرْضِ، وَ يُطْفِئُ أَلْحَرَارَةَ، وَ يُطَيِّبُ أَلنَّفْسَ. حضرت علي عليه السلام فرمود: همانا کشمش قلب را تقویت کرده، بیماری را از بین می‌برد. تب را فرونشاند و نفس را پاک می‌کند.

الامالی (للطوسی)، ص ۳۶۲

۷۸. پانزدهمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی، ارائه شده در جمع پژوهش‌گران الگوی پیشرفت اسلامی و برخی از فضایی حوزه علمیه مروی، تهران (مدرسه علمیه مروی)

فرسوده‌اند در حال رخ دادن است. خیلی خب قبول داریم فیزیک آن‌ها فرسوده است ولی شما در بازآفرینی دوباره محله بسازید نه آپارتمان و زندگی آپارتمانی. این کار باعث می‌شود این ماهیت‌های فعلی حفظ گردد.

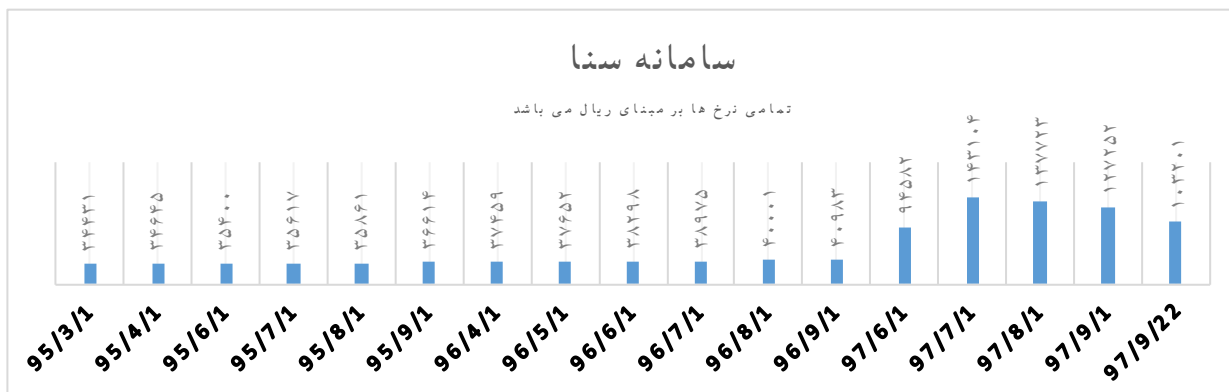
الحمد لله رب العالمین.

## پیوست‌ها

پیوست شماره یک: کاهش ارزش پول ملی در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی و مخصوصاً دوران پذیرفتن

### برجام

نرخ ارز از مرداد سال ۹۲ شروع به افزایش کرده است. [۱] بنابر آمار بانک مرکزی، نرخ ارز مبادلاتی در اواخر خرداد ۱۳۹۵ (ژانویه ۲۰۱۶ و روز اجرایی شدن برجام) شروع به افزایش کرد و از آذر ماه ۱۳۹۵ (زمان انعقاد قرارداد داد با شرکت خدمات نفتی خارجی با موضوع نفت و گاز بعد از اجرا شدن برجام) تا تاریخ در ۱ آذر ۱۳۹۷ این افزایش حدود ۱/۳ محاسبه شد. [۲] و در مدت مشابه، در سامانه سنا (سامانه نظارت ارز، متعلق به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران) از آذر ماه ۱۳۹۵ تا تاریخ ۱ مهر ۱۳۹۷ نرخ ارز مبادلاتی را ۳/۹ برابر محاسبه کرد. [۳] این بدان معنا است که دولت یازدهم و دوازدهم نرخ ارز مؤثر اسمی [۴] را به عنوان نرخ ارز انتخاب کرده و نرخ ارز مؤثر حقیقی [۵] را کنار گذاشته است. [۶]



تمامی آمارها استخراج شده ازسایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران به نشانی [www.cbi.ir](http://www.cbi.ir) است.

تمامی آمارهای موجود ازسایت نیما با نشانی [www.sanarate.ir](http://www.sanarate.ir) استخراج شده .

[۱] ۱ مرداد ۱۳۹۲، سامانه اطلاع رسانی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، نرخ ارز

[۲] ۱ آبان ۱۳۹۷ و ۱ آذر ۱۳۹۷، سامانه اطلاع رسانی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، نرخ ارز

[۳] ۱ مهر ۱۳۹۷، سامانه میانگین موزون سنا

[۴] نرخ ارز مؤثر اسمی ارزش پول یک کشور را برحسب یک میانگین وزنی از پول سایر کشورها اندازه‌گیری می‌کند که در آن وزن‌ها انعکاس دهنده سهم هر کشور در تجارت بین‌المللی این کشور می‌باشد. به همین دلیل به آن نرخ ارز با وزن تجاری هم می‌گویند.

[۵] نرخ ارز مؤثر حقیقی از تقسیم یک میانگین وزنی از قیمت سبد کالایی در کشورهای طرف تجاری بر حسب پول داخلی نسبت به قیمت آن

در کشور به دست می‌آید.

[۶] ۸ مرداد ۱۳۹۷، خبرگزاری فارس، مجله فارس پلاس، گزارش ویژه

### نظام سوالات

۱. علت نیاز به نگاه فقهی برای مسئله علم چیست؟
  - ۱/۱. هدف از علم برای انسان چیست؟
۲. چگونه بدون اجبار و ورود به تصمیمات از باطل و تصمیم غلط جلوگیری کنیم؟
  - ۲/۱. آیا مقابله با باطل و تصمیم غلط الزامی در امرونهی جبری دارد؟
  - ۲/۲. ساختارهای بیانی و غیربیانی‌ای که از تصمیمات غلط به صورت غیرجبری جلوگیری می‌کند چیست؟
۳. اقامه احکام اسلام به معنای اجرای مورد به مورد احکام است یا اجرای نظام‌مند و به هم پیوسته؟
  - ۳/۱. آیا در مثال‌های «نگاه غیرشغلی به طبابت»، «پخت نان در خانه» و «مدیریت غیرمتمرکز» می‌توان این احکام را جزئی اقامه کرد؟
  - ۳/۲. تفاوت تبلیغ رایج در حوزه عملیه با اقامه دین چیست؟
۴. لازمه پردازش نظام مشاغل اسلام چیست؟
  - ۴/۱. زمان مشاغل، چه تأثیری بر نهاد خانواده دارد؟
  - ۴/۲. ابزار مبادله اسلامی چگونه از مدیریت ارزش کالا توسط سرمایه‌داران جلوگیری می‌کند؟
  - ۴/۳. عقود شرعی اسلام در شغل، چگونه از حقوق افراد محافظت می‌کند؟
  - ۴/۴. در اسلام سرمایه در بنگاه‌های سرمایه‌داری جمع می‌شود یا به گونه‌ای دیگر؟
۵. مبنای اسلام در جامعه‌سازی همان سود اقتصادی بر مبنای غرب است یا سود ارتباطی؟
  - ۵/۱. پایه‌های استدلال بر لزوم زندگی در قالب رَحِم و قبيله چیست؟
۶. علت و شیوه ورود الگوی پیشرفت اسلامی به موضوعات متنوع و بسیار زیاد چیست؟

## فهرست

۱. مقدمه جلسه گذشته: هدف بودن هدایت فطرت پیچیده انسان در علم و عدم امکان اشراف پوزیتیویستی؛ علت نیاز به علم فقهی..... ۱۰۳
- ۱/۱. هدایت انسان؛ هدف اصلی از علم در مباحثات فقه‌العلم ..... ۱۰۴
- ۱/۱/۱. تعریف هدف علم به عنوان «کشف واقع» (نظریه منطق اسکندرانی)؛ نظریه رقیب فقه‌العلم ..... ۱۰۵
- ۱/۲. فایده‌رسانی به «هدایت انسان» و نه صرف داشتن کارکردهای دیگر؛ ملاک مفید یا غیر مفید بودن علم ..... ۱۰۶
۲. تصرف در زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت؛ راه جلوگیری بدون اجبار از تصمیمات غلط ..... ۱۰۶
- ۲/۱. عدم الزام مقابله با باطل با امر و نهی به صورت جبری ..... ۱۰۶
- ۲/۱/۱. به چالش کشیدن نگرش‌های باطل به عوض برخورد جبری؛ یگانه راه هدایت و مقابله با باطل ..... ۱۰۶
- ۲/۲. وجود نه‌ساختار بیانی و غیربیانی برای تصرف در نگرش‌ها و روابط انسانی (زیرساخت‌های هدایت) ..... ۱۰۶
- ۲/۲/۱. مواظبت بر مسئله انتخاب امام و الگو؛ اولین زیرساخت هدایت ..... ۱۰۷
- ۲/۲/۲. مدیریت شغل؛ دومین زیرساخت هدایت ..... ۱۰۷
- ۲/۲/۳. نظم اجتماعی؛ سومین زیرساخت هدایت ..... ۱۰۷
- ۲/۲/۴. «پیشگیری از جرم»، «بیان»، «تزکیه و تربیت»، «شاخص‌های ارزیابی»؛ موارد دیگری از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۰۸
- ۲/۲/۱. علم به شاخصه‌های شغل مناسب؛ از جمله علوم فقهی مورد نیازمند به غرض هدایت انسان ..... ۱۰۸
- ۲/۲/۱/۱. مدح شغل‌های کشاورزی، دامداری و خیاطی و ذم شغل‌های معلمی و طبابت؛ بخشی از مدیریت طبقات مشاغل در زیرساخت شغل ..... ۱۰۹
۳. ضرورت اقامه همه‌جانبه احکام برای تحقق صحیح جزء به جزء آنها به دلیل نظام‌مند بودن احکام ..... ۱۱۰
- ۳/۱. رعایت حفظ‌الصحه اسلام و در نتیجه کاهش میزان رجوع به طبیب؛ نمونه‌ای از وحدت میان نظام احکام اسلام ..... ۱۱۰
- ۳/۲. رفع بسیاری از مشکلات با رعایت نظام مدیریت شهری محله‌محور اسلام؛ نمونه‌ای دیگر از وحدت میان نظام احکام اسلام ..... ۱۱۰
- ۳/۲/۱. از بین رفتن تصادف‌های رانندگی و به تبع بی‌نیازی از بسیاری از جراحی‌های پزشکی؛ آثاری از مدیریت شهری اسلامی ..... ۱۱۱
- ۳/۲/۲. کاهش سفرهای درون‌شهری و به تبع آن بیماری‌های ناشی از آلودگی‌های هوایی و صوتی با جایگزین کردن مدیریت شهری اسلامی محله‌محور ..... ۱۱۱

- ۳/۳. حکمت‌های عمیق نهی از خرید نان از بیرون و دستور به پختن آن در خانه؛ نمونه‌ای دیگر از وحدت میان نظام احکام اسلام  
 ۱۱۱.....
- ۳/۳/۱. آسیب‌زا بودن خوردن نان پخته‌شده از آرد کهنه و دارای مواد افزودنی در نانواپی‌ها؛ یکی از حکمت‌های فقرزا بودن تهیه نان  
 از نانواپی ..... ۱۱۲.....
- ۳/۴/۱. انتخاب بهتر همسر و سهولت در پخت‌پز در خانه؛ اثراتی از زندگی در قالب محیط خانوادگی و همسایگی ..... ۱۱۳.....
- ۳/۴. زندگی در قالب محیط بزرگ خانوادگی و همسایگی؛ نمونه‌ای دیگر از وحدت میان نظام احکام اسلام ..... ۱۱۳.....
- ۳/۵. نگاه جزئی و موردی یا نگاه کلی و نظام‌مند؛ تفاوت اصلی تبلیغ رایج اسلام با اقامه همه‌جانبه اسلام ..... ۱۱۳.....
- ۳/۵/۱. لزوم مدیریت شدن شغل در فضای غیرمتمرکز به دلیل محرک فکر دانستن شغل ..... ۱۱۴.....
۴. توضیح اجمالی نظام مشاغل از دیدگاه اسلام؛ نمایشی از نظام‌مند بودن احکام اسلامی ..... ۱۱۵.....
- ۴/۱. بحث از زمان شغل؛ یکی از ملاحظات شغلی به دلیل تأثیر زیاد آن بر خانواده ..... ۱۱۶.....
- ۴/۲. لزوم مالیت داشتن ابزار مبادله؛ یکی دیگر از ملاحظات شغلی به دلیل غیرممکن شدن مدیریت گسترده ارزش کالا توسط  
 سرمایه‌داران ..... ۱۱۶.....
- ۴/۲/۱. جاری شدن احکام مدیریت زکات بر بازار؛ یکی از ثمرات مالیت یافتن ابزار مبادله ..... ۱۱۷.....
- ۴/۳. رعایت عقود شرعی در مبادلات؛ یکی دیگر از ملاحظات شغلی به دلیل رعایت حقوق افراد ..... ۱۱۸.....
- ۴/۳/۱. عقد شرکت؛ عامل جلوگیری‌کننده از اختیار بی‌حد سرمایه‌داران برای گسترش مظالم ..... ۱۱۸.....
- ۴/۳/۲. رعایت نشدن «نفع کارگران» و «ایجاد بستر احتکار کالا» و «لحاظ نشدن سلامت محصول تولید شده»؛ سه اشکال  
 اساسی به نظام مشاغل موجود ..... ۱۱۹.....
- ۴/۴. جلوگیری از ایجاد بنگاه‌های بزرگ تولیدی حول سرمایه‌داران؛ لازمه حتمی اجرای احکام اسلامی در حوزه نظام مشاغل ..... ۱۱۹.....
- پرسش و پاسخ ..... ۱۲۲.....
۱. اثبات وجود نه دسته ملاحظه در بیان آیات و روایات؛ نتیجه مباحث فقه‌البیان ..... ۱۲۳.....
۲. سود ارتباطی، مبنای اسلام در جامعه سازی و در مقابل سود اقتصادی مبنای تمدن غرب ..... ۱۲۴.....
- ۲/۱. «الزام زندگی انسان‌ها در قالب جمعی» و «لزوم ایجاد زندگی جمعی مبتنی بر تعارف»؛ دو پایه استدلال بر حسن زندگی در  
 قالب رجم و قبیله ..... ۱۲۶.....
- ۲/۲. لزوم بازتعریف اساسی در مفهوم خانواده و قبیله؛ برای اجرای نظریه سود ارتباطی ..... ۱۲۸.....
- ۲/۳. هماهنگی تمام امور بر مبنای سود اقتصادی یا بر مبنای سود ارتباطی و خانواده؛ یکی از تفاوت‌های اسلام با مدرنیته ..... ۱۲۸.....
- ۲/۴. لزوم نظام مقایسه بین سود اقتصادی و سود ارتباطی؛ گامی اساسی برای جاناندازی نظریه سود ارتباطی ..... ۱۳۰.....

- ۲/۱/۱. قراردادن نیازهای زندگی مردم به عنوان نقطه شروع تفاهم در نظام مقایسه ..... ۱۳۲
۳. الگوی پیشرفت اسلامی؛ متکفل تنظیم روابط انسانی و به تبع آن همه موضوعات مرتبط با آن ..... ۱۳۳
- ۳/۱. تاثیر غذا در امر هدایت؛ علت ورود الگوی اسلامی پیشرفت به مسئله تراریخته‌ها ..... ۱۳۳
- ۳/۱/۱. وجود سه دسته متصرف اصلی در طبیعت و تاثیر آن‌ها در غذا ..... ۱۳۴
- ۳/۱/۱. لزوم تحلیل مسئله سلامت بر محور قلب به جای محور متابولیسم؛ به دلیل تاثیر بسیار قلب در هدایت ..... ۱۳۸
- پیوست‌ها ..... ۱۴۰
- پیوست شماره یک: کاهش ارزش پول ملی در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی و مخصوصاً دوران پذیرفتن برجام ..... ۱۴۰
- نظام سؤالات ..... ۱۴۱



## جلسه چهارم

### سوالات جلسه

آیا هدایت در زندگی انسان نقش پررنگی دارد؟

آیا علم، برای هدایت زیرساخت حساب می‌شود و در آن اثرگذار است؟

آیا علوم «متصرف در طبیعت» و علوم «کاشف از واقع (طبقه‌بندی اشیاء در مفاهیم کلی)» توانایی ایجاد علم متناسب با هدایت را دارند؟

اتمام حجت و دستیابی به حقیقت بر عهده انسان (آن هم با روش‌های فلسفی) است یا خدای متعال؟

علوم که در حال حاضر زندگی ما را مدیریت می‌کند کدام دسته از علوم است و راه مقابله با آن چیست؟

معنای ظاهر و باطن عالم در لسان قرآن چیست؟

### عنوان جلسه

اهمیت جایگاه هدایت و تأثیر عمیق مسئله علم در هدایت؛ دو پایه برای قراردادن هدایت به عنوان هدف علم



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ۱. اهمیت و ضرورت بسیار بالای مسئله هدایت در زندگی؛ پایه اول استدلال بر ضرورت قرار دادن مسئله هدایت به عنوان هدف علم

در جلسات گذشته عرض کردیم که ساختار اول مباحثاتِ فقه العلم به بررسی نسبت میان علم و هدایت اختصاص دارد. سعی کردیم با یک نگاه استظهاری مسئله هدایت را توضیح دهیم. شرح دادیم که مراد و تعریف ما از هدایت، تعریف لغوی نیست؛ بلکه از کلمه هدایت، تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد را متوجه می‌شویم. مجموعه آیات و روایاتی که با استفاده از آن‌ها به این تعریف رسیده بودیم را اشاره کرده و عرض کردیم ما از علم این انتظار را داریم که به هدایت دست پیدا کنیم. بنابراین غرض ما از ورود به حوزه علم مسئله هدایت است. در واقع به دنبال این نوع از علم هستیم و معتقدیم که نگاه‌های دیگر به مسئله علم، ما را به هدایت نمی‌رسانند.

۱/۱. نگاه بیکنی و کشف واقع؛ دو نظریه مورد اشکال در فلسفه علم به دلیل عدم توجه به مسئله هدایت و در نتیجه هدف‌گذاری اشتباه در مسئله علم

بحث کردیم و گزارش دادیم که مثلاً در نگاه بیکنی به علم، غرض از علم تصرف در طبیعت است و غرض هدایت به سمت حق نیست. در آن نگاه، نتیجه کار به این شکل است که شما نحوه پیدایش معرفت را به شکلی تعریف می‌کنید که تصرف در طبیعت و معادلاتش را به دست بیاید. نحوه آموزش آن هم تابع تعریف خاص شما تغییر پیدا می‌کند، سرفصل‌ها هم تغییر پیدا می‌کند. در واقع همه چیز، تابع تعریف و فلسفه‌ای که برای علم تعریف کردید، مورد تغییر قرار می‌گیرد. همچنین اشاره کردیم که در مسئله «کشف»، هدف از علم، اصطلاحاً کشف واقع است؛ بنابراین معرفت‌شناسی کشف و تابع این نظریه ساختار علوم مرتبط با کشف را نیز باید بحث کرد.

۱/۱/۱. نزع خصوصیت شخصی از شی (ساخت مفهوم کلی) و طبقه‌بندی آن در ذیل یک مفهوم کلی دیگر؛ خلاصه‌ای از فرایند حصول علم در نظریه کشف

پس ابتدائاً یک دعوی با این موضوع راه می‌اندازیم که اصلاً علم را برای چه چیزی احتیاج دارید و از نظر شما کارکرد علم چیست؟ امروز یک مقداری نظریه کشف را توضیح می‌دهم [تا مشخص شود] که نظریه کشف چه می‌گوید و علم را چگونه تعریف می‌کند تا به وسیله این کار مقداری تفاوتش با نگاهی که ما در فقه العلم مطرح کردیم، واضح شود. در نظریه کشف، ما چند مرحله را طی می‌کنیم تا علم به دست بیاید (اصطلاحاً کشف یا تطابق با واقع به دست بیاید)؛ مرحله اول این است که از واقعیات پیرامون خود، نزع (جدا کردن) خصوصیت شخصی می‌کنیم. واقعیاتی که در بیرون هستند، مانند انسان‌هایی که در محیط پیرامون ما هستند. همه این‌ها انسان‌هایی همراه با خصوصیات شخصی هستند؛ مثلاً یکی از انسان‌ها قد بلندتری دارد، یکی سن و سال بیشتری دارد، یکی عقل متفاوتی دارد، یکی جمال بیشتری دارد. انسان‌های خارجی با خصوصیات شخصی همراه هستند. اولین کاری که در نظریه کشف، اتفاق می‌افتد این است که ما در ذهنمان این خصوصیات شخصی را می‌کنیم و یک انسان کلی را در ذهن خودمان به وجود می‌آوریم. پس این اولین مرحله است؛ یعنی اصطلاحاً نزع خصوصیت شخصی اتفاق می‌افتد و یک مفهوم کلی از انسان یا یک مفهوم کلی از درخت یا یک مفهوم کلی از آب در ذهن ما به دست می‌آید. این گام اول است.

گام دوم این است که وقتی در تشکیل قضیه به یکی از این موجودات شخصی می‌رسیم، او را ذیل این مفهوم کلی طبقه‌بندی می‌کنیم، یعنی وقتی قید دوم را بحث می‌کنیم. قید دوم این است که صغرای ما در قضیه اولاً موجه باشد. صغرای ما جزئی است یعنی راجع به یک مورد مشخص بحث می‌کنیم. با شرط تکرار حد وسط، اگر این صغرای موجه در آن کلی که قبلاً ساختیم، اندراج پیدا کند، اصطلاحاً قیاس ما منتج می‌شود و به علم دست پیدا می‌کنیم. بنابراین وقتی در نظریه کشف، در مورد کشف صحبت می‌شود، مراد اندراج صغرا در کبراست. کدام صغرا؟ صغرای که موجه است. کدام کبرا؟ کبرایی که کلی است. پس معنای لفظی کشف مدنظر نیست؛ درواقع اهل منطق، اندراج صغرا در کبرا با عدم تکرار حد وسط را به عنوان کشف نام‌گذاری کردند و در حقیقت ماهیت کار انطباق است. این هم اجمالاً نظریه کشف بود. البته اینجا شاید ده‌ها ساعت بحث حاشیه‌ای هم وجود دارد که من از همه آن‌ها صرف‌نظر می‌کنم. ولی اصل موضوع این است.

۱/۱/۲. عدم کارآیی نظریه کشف واقع (نظریه طبقه‌بندی اشیاء) در تصرف بر طبیعت و زندگی کردن واقعی؛ آفت اصلی این نظریه در غرض هدایت

خب اینجا چند سؤال به وجود می‌آید؛ ما در عالم بیرون و در عالم واقعیت، انسان کلی نداریم بلکه انسان‌هایی داریم که همه دارای خصوصیت شخصی هستند و این خصوصیت شخصی، در کاربرد و زندگی، موضوعیت دارند. درست است که شما برای ارائه طبقه‌بندی، نزع می‌کنید و مفهوم کلی را می‌سازید ولی اگر قصد ما تصرف در طبیعت و زندگی کردن باشد - و هر قصدی غیر از قصد طبقه‌بندی را مدنظر داشته باشیم - نیاز به این خصوصیات شخصی داریم. بنابراین

اولین اشکال نظریه کشف این است که خصوصیات شخصیه که منشأ کاربرد هستند را در فرایند قیاس منطقی خود نزع می‌کند.

ممکن است شما بگویید که اساساً نمی‌خواسته است [تصرف در طبیعت یا کار دیگری کند]؛ یعنی غرضش طبقه‌بندی یا اندراج بوده است اما من هم می‌گویم به‌هر حال این غرض، باعث می‌شود که این آفت به وجود بیاید؛ یعنی شما از محاسبه جزئیات که در زندگی واقعی مؤثرند رفع ید می‌کنید و نمی‌توانید آن‌ها را در منطق خودتان، محاسبه کرده و از آن‌ها استفاده کنید. لذا بر روی همین اشکال هم بعداً منطق سیستمی شکل می‌گیرد و بر اساس آن منطق باید یک بحث دیگری کنیم. البته اشکالات منطق سیستمی را هم از حیث دیگری باید بررسی کنیم.

پس وقتی در مورد نظریه «کشف واقع» و نظریه معرفت‌شناسی حاکم بر آن صحبت می‌کنید باید بدانید که کشف واقع در حقیقت همراه با جزئیات است. ما تسامح می‌کنیم که به نظریه «تطابق» نظریه «کشف واقع» می‌گوییم؛ واقعیت عالم همراه با جزئیاتش است درحالی‌که شما اینجا در فرایند ساخت یک قیاس منطقی، نزع خصوصیت شخصیه کرده و ادعای کشف واقعیت کردید؛ بنابراین کلمه اطلاق نظریه کشف واقع - که من می‌بینم سر زبان طلبه‌ها هم هست که «علم، کشف واقع می‌کند» - یک اطلاق تسامحی به این نظریه است. این نظریه در نهایت خودش به طبقه‌بندی امور ختم می‌شود اما نه به معنای واقعی کلمه یعنی کشف واقع و واقعیت‌های بیرونی. پس نمی‌توانیم از این نظریه استفاده کنیم و به سمت این برویم که به حقیقت دست پیدا کنیم. این هم یک اجمالی از مباحث بود.

حالا این مسیر را ما می‌توانیم ادامه دهیم و مثلاً بگوییم نگاه هایدگر<sup>۲</sup> و تابعین او به علم چیست؟ و آن‌ها چه آفتی برای دستیابی به هدایت و حقیقت ایجاد می‌کنند؟ این یک بحث مستوفی است. من در این دوره به صورت اجمالی به آن پرداختم تا واضح شود ما نمی‌توانیم نسبت بین علم و هدایت را بررسی نکنیم. هدایت هدف بزرگ دستگاه پیامبران است و اگر هدایت نباشد، عدم سعادت اخروی، عدم آرامش فردی و عدم حل مشکلات اجتماعی وجود دارد. هدایت از نگاه دستگاه پیامبران، یک ابر مسئله است.

## ۲. تأثیر علم در هدایت؛ پایه دوم استدلال بر ضرورت قرار دادن مسئله هدایت به عنوان هدف علم

پس ما حتماً باید نسبت علم و هدایت را بررسی کنیم؛ بنابراین به تبع آن مجبور شدیم به نسبت میان علم و سایر اهدافی را که دستگاه‌های دیگر تعریف کردند هم اشاره کنیم. این سرفصل اول مباحثات

۲. مارتین هایدگر، (متولد ۱۸۸۹ سپتامبر ۲۶، مسکیرش، شوارزوالد، آلمان-درگذشت ۱۹۷۶ مه ۲۶، مسکیرش، غرب آلمان)، فیلسوف آلمانی، جزو شارحان اصلی آگزیستانسیالیسم (هستی‌گرایی) بود. کار پیشگامانه او در هستی‌شناسی (مطالعه فلسفی بودن یا وجود) و متافیزیک راه فلسفه قرن بیستم را در اروپا تعیین کرده و تأثیر زیادی بر تقریباً هر رشته انسانی دیگر از جمله نقد ادبی، هرمنوتیک، روانشناسی و الاهیات گذاشت. ... وی یکی از طرفداران حزب نازی بود.

است. پس من در پایان این چند روز مباحثه سؤال خودم را تکرار می‌کنم؛ آیا میان علم و هدایت در ذهن شریف شما نسبتی است یا خیر؟ آیا شما قائل هستید هدایت بدون علم تحقق پیدا می‌کند یا نقش علم در ذهن شما در ایجاد هدایت یک نقش پررنگی است؟ آیا با هر نگاهی به علم - در صورت پذیرش فرض دوم - می‌توان هدایت را فربه کرد یا خیر؟

شما در سرفصل اول از دو حیث می‌توانید به مباحث ما اشکال کنید؛ حیث اول این است که نقش هدایت را به چالش بکشید و آن را در ذهن مخاطب کم‌رنگ جلوه دهید. این یک راهی است که شما می‌گویید: هدایت یک مسئله فرعی است. یک بار دیگر هم می‌گویید: هدایت مسئله اصلی است اما نقش علم را در هدایت بحث نکنید. اصطلاحاً پایه استدلال‌های ما در اینجا، مسئله هدایت است. پس اگر هدایت برای ما مهم است، شما به من بگویید علم، چگونه هدایت را لجستیک می‌کند؟ چگونه هدایت را پشتیبانی می‌کند؟ باید این موضوع را محل بحث قرارداد.

### ۳. عدم کار آبی «علوم متصرف در طبیعت» و «علوم کاشف از واقع (طبقه‌بندی کننده)» در زیرساخت‌گذاری و لجستیک کردن هدایت

خب سرفصل سومی شکل می‌گیرد و آن این است که ظاهراً نتوانیم با علمی که به وسیله آن تصرف در طبیعت اتفاق می‌افتد و با علمی که به وسیله آن کشف واقع یا همان تطابق و عدم تطابق اتفاق می‌افتد، مسئله هدایت را لجستیک کنیم. علم همان‌طور که در روایات آمده، «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»<sup>۳</sup> است و کارکرد علم، هدایت به سمت حق است. پس می‌توان تصور کرد که یک معرفت‌شناسی متفاوت، یک نحوه آموزش جدید و همچنین لوازم خاص خود را طلب داشته باشد. این جمع‌بندی بنده از بحث اول بود. اگر دوستان محترم در این بخش جمع‌بندی - چون راجع به آن دو سه روز مباحثه کردیم - پرسشی دارند، مطرح کنند؛ چون در روزهای آینده ما وارد ساختارهای دیگر بحثمان می‌شویم. ساختارهای دیگر در این دوره عبارت است از: ساختار علوم تأثیرگذار بر مسئله هدایت را بحث می‌کنیم؛ یعنی اگر هدف را هدایت قراردادیم، الزاماً به تبع مسئله هدایت، یک ساختار متفاوت در علم نیاز داریم و این‌گونه نیست که ساختار فعلی علوم را بپذیریم و تعریف کفایه<sup>۴</sup> و تعریف طبقه‌بندی علوم رایج را در بحث ساختار علم به چالش می‌کشیم.

سرفصل بعدی این است که روش آموزش و انتقال علوم متناسب با هدایت چگونه است؛ آیا با همین تدریس و تدارس و مباحثه‌های عرفی می‌توانیم به علوم متناسب با هدایت دست پیدا کنیم؟ یا روش کسب آن علوم، قواعد خاصی دارد که من این‌ها را هم بحث خواهیم کرد. در نهایت هم نقش معلم و مدرسه‌ای که می‌خواهد علوم متناسب با هدایت را جا بیندازد را هم مباحثه می‌کنیم. آن معلمی که

۳/۱. بحث از روش آموزش و انتقال علوم متناسب با هدایت؛ سرفصل بعدی مباحثات فقه‌العلم به دلیل تفاوت‌های اساسی این روش با روش‌های

دیگر

۳. ر.ک پاورقی ۲۹ جلسه یک.

۴. ر.ک پاورقی ۳۶ جلسه یک.

می‌خواهد علم متناسب با هدایت و قوانین مدرسه‌ای که می‌خواهد چنین طلبه‌ای را تربیت کند، چه تفاوتی با وضعیت فعلی دارد؟ که آن را هم محل بحث قرار خواهیم داد. ولی به‌رحال این سه ساختار مهم - که ان‌شاء‌الله در روزهای آینده وارد بحث آن خواهیم شد - همه از آن ساختار اول تبعیت می‌کنند؛ آن سنگ بنای اولی این است که بپذیرید بررسی نسبت میان علم و هدایت، یک بررسی علمی و عقلی و عقلاتی و قابل دفاع است یا خیر؟ این مسئله اصلی ماست. اگر مثلاً طلبه‌ای مثل بنده دغدغه‌اش دغدغه هدایت نبود در حال حاضر همین تعاریف موجود از علم را پذیرفته بود.

پس مسئله اصلی، مسئله هدایت است و این مسئله است که به ما می‌گوید آیا علم موجود کمک می‌کند یا خیر؟ اینکه من همیشه مکرر گفته‌ام منطق ضد تفاهم و ضد هدایت است بر این اساس است که مسئله هدایت تعریف متفاوتی پیدا کرده است و گرنه اگر در ذهن من هم تعریف کشف واقع بود احتمالاً همین تعریف منطق را از قواعد جلوگیری از خطای فکر می‌پذیرفتیم.<sup>۵</sup> یا اینکه مثلاً ما همیشه اشکال کرده و گفته‌ایم: تعریف علم به حصولی و حضوری<sup>۶</sup>، از ریشه یک تعریف دارای مشکلی است و اصلاً این تعریف علم نیست. البته می‌توانیم چنین تقسیم‌بندی‌ای را برای علمی که به سمت کشف واقع می‌رود انجام دهیم. لذا در آن دوره مباحثاتی مراحل پیدایش علم حضوری و نقد آن را هم بحث خواهیم کرد. پس اصل داستان این بحث است که ما را به اینجا می‌رساند.

والحمدلله رب العالمین.

۵. ر.ک پاورقی ۶۶ جلسه یک.

۶. ر.ک پاورقی ۵ جلسه یک.

### پرسش و پاسخ

یکی از حضار(۱): الان محل بحث من آن جایی است که می‌گویید: «بحث هدایت و علم، و نسبت بین این‌ها و نقش علم در هدایت را پذیرفتیم.» اما من فکر می‌کنم همان پله اول (نسبت میان هدایت و علم) را - که مدعای شما است - باید باز شود تا سر آن بحث کنیم.

**حجت‌الاسلام کشوری:** همه روزهای گذشته که همین را بحث کردیم.

یکی از حضار(۱): الان اجمالاً همه ما معتقدیم که اصلاً فلسفه علم برای این است که هدایتی صورت بگیرد. حتی در مورد آن علمی که شما فرمودید: «کشف نیست، بلکه تطبیق است» بعید می‌دانم کسی ادعایش این باشد که منطق با همان تعریف، علم را برای خود علم پیگیری می‌کند. اگر بحث سر کشف واقع یا تطبیق با واقع است، شما این را حرکت به سمت هدایت نمی‌دانید؟

**۱. پاسخ‌گویی به شبهات (خصوصاً شبهات سوفسطایی)؛ غرض اصلی ایجاد منطق و متفاوت بودن پاسخ به شبهه با ایجاد هدایت**

**حجت‌الاسلام کشوری:** ببینید علمای شیعه یک دغدغه‌ای داشتند مبنی بر اینکه شبهات را پاسخ دهند. بعد یکی از شبهاتی که ممکن است به وجود بیاید همین شبه معروف سوفسطایی‌هاست<sup>۷</sup> - که همه دوستان از بس تکرار شده آن را از بر هستند - یعنی امکان دارد که اساساً یک نفر اصل واقعیت را انکار کند. پس از این منطق موجود استفاده کرده و اثبات کرده‌اند که واقعیتی هست و واقعیتی نیست، این‌ها نقیض‌اند و نقیضان لا یجتمعان و لا یرتفعان<sup>۸</sup>. بنابراین نمی‌شود ما این دو وضعیت را برابر بدانیم و طبق همین استدلال آن شبهه را پاسخ دادند. اینکه از منطق صوری، از اصل تناقض و از قیاس منطقی می‌شود استفاده کرد و یک سری شبهات را جواب داد، من بحثی ندارم و آن قدری که بنده متوجه می‌شوم، در فلسفه و منطق این کار در بحث معرفت‌شناسی اتفاق افتاده است.

یکی از حضار(۱): یعنی این‌ها پاسخ‌گویی به شبهات کرده‌اند؟

**حجت‌الاسلام کشوری:** بله یک شبهه‌ای مطرح می‌شود که حالا این شبهه بعضی وقت‌ها عود می‌کند؛ یعنی گرچه اصلش مال دوره یونان باستان است، ولی گاهی وقت‌ها آدم احساس می‌کند که در بعضی از استدلال‌ها مسئله نقیضین هم [لحاظ نشده است].

۷. شهید مطهری: در میان دانشمندان یونانی قبل از سقراط گروهی هستند که «سوفسطایی» یا «سوفیست» خوانده می‌شوند و نام اشخاصی به این عنوان برده می‌شود. مطابق آنچه از تواریخی که در دست هست استفاده می‌شود، پیدایش سفسطه در یونان در قرن پنجم قبل از میلاد در اثر دو چیز صورت گرفت؛ یکی ظهور آراء و عقاید فلسفی گوناگون و ضد و نقیض و حیرت‌آور و یکی دیگر رواج فوق العاده فن خطابه و مخصوصاً خطابه قضائی. ... معتقد شدند حق و باطل و راست و دروغی در واقع نیست که گاهی با رأی و نظر انسان مطابقت کند و گاه نکند، بلکه حق آن چیزی است که انسان او را حق بداند و باطل آن چیزی است که انسان او را باطل پندارد، و به تدریج این عقیده در سایر امور عالم نیز سرایت کرد و گفتند حقیقت به طور کلی تابع شعور و ادراک انسان است و هر کسی از امور عالم هر چه ادراک می‌کند درست است و اگر دو نفر بر خلاف یکدیگر ادراک می‌کنند هر دو درست است.

اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، صص ۵۵-۵۷

۸. ر.ک پاورقی ۱۰۰ جلسه یک.



یکی از حضار(۱): هدف از پاسخ شبهه، هدایت نیست؟

حجت الاسلام کشوری: خب اینکه کسی شبهه‌ای را پاسخ بدهد و یک مسئله‌ای را حل کند -ولو اینکه خیلی شبهه مهمی باشد- معنایش این نیست که آن فرد را هدایت کرده است، شاید معنایش این است که مثلاً به او جواب جدلی داده است.

۱/۱. نبود التزام قطعی میان پاسخ به شبهه و ایجاد هدایت در افراد؛ دلیل ضدهدایت خواندن منطق

یکی از حضار(۱): با مبنای تصرف در نظام نگرش مؤثر بر تصمیم فرد، چه بسا با همان ساختار یک شبهه پاسخ داده می‌شود و در هدایت فرد هم مؤثر باشد.

حجت الاسلام کشوری: نه توجه کنید که هدایت به این مسئله محدود نمی‌شود. موضوع برمی‌گردد به آن نگاهی که ما به بحث هدایت داشتیم. در کلمه هدایت یک غرضی به نام فهمیدن حق خوابیده است؛ غرض «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» است، هدایت، «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۹</sup> است. دو مسئله همراه پیامبران هست؛ یکی مسئله هدایت و یکی هم مسئله دین حق است. در این مثالی که برای شما نقل کردم «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» اتفاق می‌افتد، پس موضوع اصلی فهم حق است. حالا حق چیست؟ می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»<sup>۱۰</sup>. این آیه دایره حق را بحث کرده است. می‌فرماید که ما آسمان و زمین و مابین آسمان و زمین را خلق نکردیم مگر بر حق. گستره حق به گستره خلقت وابسته است؛ یعنی هر بخشی از خلقت را که شما بحث می‌کنید، می‌توانید در آن بخش از خلقت گزاره حق یا همان دین حق داشته و می‌توانید گزاره و گزارش باطل داشته باشید. خب حالا اگر ما آمدیم و وارد گفت‌وگو شدیم و شبهه‌ای را پاسخ دادیم، آیا می‌توانیم از این منطق تطابق و عدم تطابق استفاده کنیم تا مثلاً دایره مسئله حق را بحث کنیم؟ پیدا است که دایره مسئله حق را نمی‌توان اینجا بحث کرد.

یکی از حضار(۱): اینجا هم غرض هدایت است.

حجت الاسلام کشوری: خب هدایت به سمت حق است دیگر.

یکی از حضار(۱): اشکال ندارد. در سیره اهل البیت علیهم‌السلام هست که شخصی با یک شبهه می‌آید و آن را سؤال می‌کند و پاسخ همان را می‌گیرند.

۹. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ / توبه، ۳۳

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. [ترجمه انصاریان]

۱۰. مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْزَلْنَا مُعْرَضُونَ / احقاف، ۳

ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دوست، جز به حق و تا سرآمدی معین نیافریدیم، و کافران از آنچه بیمشان داده اند، روی گردانند. [ترجمه انصاریان]

حجت الاسلام کشوری: خیلی خوب؛ چون نمی‌خواهم اینجا مناقشه کنم، حداکثر می‌گویم که ما در این مسئله خاص از باطل به حق انتقال پیدا می‌کنیم. ولی دایره حق که محدود به اینجا نیست؛ بنابراین نمی‌توانیم از این منطق استفاده کنیم و مثلاً گزارش حقی از آسمان بدهیم...

یکی از حضار(۱): حداقل کارکرد جزئی آن را که منکر نیستید؟

حجت الاسلام کشوری: اینکه «عِضِينَ»<sup>۱۱</sup> کردن است دیگر؛ یعنی شما دارید یک بخشی را برجسته می‌کنید در حالی که یک نظامی از گزاره‌ها وجود دارد.

یکی از حضار(۱): بالاخره دعوا بر سر نسبت بین علم و هدایت است. من می‌خواهم بگویم اینکه خود حضرت عالی بحث نظریه کشف را باز کردید؛ یعنی با این توضیحی که شما راجع به نظریه کشف دادید - حالا آقایان منطقی که به بحث مسلط‌ترند بهتر می‌دانند - که «کشف به معنای تطبیق است.»؛ می‌خواهم ببینم این نمی‌تواند منتج به هدایت شود؟

حجت الاسلام کشوری: خب من الآن دارم سؤال می‌کنم؛ می‌گویم شما برای بنده تصویر کنید که مثلاً دایره حق کجاست؟ یکی از پرسش‌ها این است که حق چه گستره‌ای دارد؟ خب با این نظریه توضیح دهید. یکی از بحث‌های جدی همین است. مثلاً در روایات یک بایی به نام حقوق داریم. یکی از بخش‌های حق، حقوق در روابط انسانی است؛ یعنی حق یا باطل در روابط انسانی وجود دارد. مثلاً در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام<sup>۱۲</sup> و جاهای دیگر مفصلاً بحث شده است. یک بخش دیگر حق این است که کارکرد مطلوب خلاق در عالم - اعم از ملائکه و اجنه و انسان‌ها - چیست؟ ما می‌توانیم کارکردهای غلط داشته باشیم؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى»<sup>۱۳</sup> آن‌هایی که ایمان به آخرت ندارند، ملائکه را غلط توصیف می‌کنند در حالی که کارکرد و ویژگی‌های ملائکه در اول سوره فاطر توضیح داده شده است.<sup>۱۴</sup> وقتی شما دارید می‌گویید که هر جا خلق هست، این خلق، بالحق اتفاق افتاده است؛ یعنی چه؟ یعنی بعضی از مخلوقات آمده‌اند یک توصیفات و کارکردهای باطلی را

۱۱. الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ / حجر، ۹۱

همانان که قرآن را بخش بخش کردند [بخشی را پذیرفتند و از پذیرفتن بخشی دیگر روی گرداندند]. [ترجمه انصاریان]

۱۲. برای مشاهده رساله حقوق امام سجاد علیه السلام ر.ک پیوست شماره ۵.

۱۳. إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى / نجم، ۲۷

مسلماً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام زن نامگذاری می‌کنند.

۱۴. الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ / فاطر، ۱

همه ستایش‌ها ویژه خداست که آفریننده آسمان‌ها و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بالهایی دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند رسولانی [برای انجام دادن فرمان‌های تکوینی و تشریحی اش] قرار داده است. هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست. [ترجمه انصاریان]

مدنظر خود قرار داده اند - مثل آیه‌ای که تلاوت کردم - که مورد اعتراض قرار گرفتند؛ بنابراین شما از این روش معرفت‌شناسی نمی‌توانید به حق و دین حق دست پیدا کنید. این اصل بحث است.

یکی از حضار (۲): این تصویری که شما از نظریه کشف گفتید این بود که - حالا ببیند این تعریفی که من می‌گویم درست است یا خیر - قاعدتاً این‌طور فهمیده می‌شود که اگر من تصور درستی از مجموع اشیاء داشته و علم به آن‌ها داشته باشم، علم از حق دارم. درست است؟ شما اسم این را هرچه گذاشتید فرق نمی‌کند اصلاً اسم آن را انطباق می‌گذاریم. شما این حرف را نقد کردید و فرمودید که خیر؛ ممکن است من این‌ها را دانه‌دانه بشناسم ولی تصویر کلی آن‌ها روشن نباشد. یا اگر هم بخواهم به لسان خودتان بگویم؛ من موقعی می‌توانم علم را - به معنای درستی که می‌فرمایید - داشته باشم که رابطه آن را با حق بفهمم. در حقیقت یک رابطه‌ای با حق دارد که همان هدایت از دل آن زاده می‌شود؛ بنابراین من موقعی می‌توانم بگویم این شیء را شناختم که بتوانم رابطه‌اش را با حق بفهمم نه موقعی که فقط جزءها را کنار هم گذاشتم. آیا این حرف، نظر شماست؟

۱/۲/۱. لزوم بحث از موضع امور؛ یکی از شروط توصیف حق از امور

حجت‌الاسلام کشوری: تکمیل کنم و به فرمایش شما حاشیه بزنم. یک باب جدیدی را باز کنم تا مفهوم حق تصویر شود که اصلاً چیست؟ مثلاً در تعریف عدل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»<sup>۱۵</sup> عدل این است که شما هر امری را در موضع و جایگاه خود قرار بدهید. این یعنی چه؟ مثلاً در زیارت می‌خوانیم «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ»<sup>۱۶</sup> می‌گوییم که شما جایگاه رسالت هستید؛ یعنی رسالت در خانه شما آمده است. این عدل می‌شود؛ رسالت یک امر است و یک موضعی دارد، موضعش چیست؟ اهل بیت علیهم السلام و خانه پیامبر بزرگوار اسلام است. رسالت در خانه دیگران نیامده و موضع رسالت جای دیگری نیست. بنابراین وقتی شما دارید مثلاً رسالت را توصیف می‌کنید، می‌توانید توصیف عادلانه کنید؛ یعنی چه؟ یعنی بگویید جای رسالت کجاست. یا می‌توانید توصیف غیرعادلانه و غیر حقیقی هم داشته باشید؛

۱۵. وَ سَبَّلَ عَلَيْهِ [أَيْمَا] أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ ع الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا.

از حضرت سؤال شد: کدام برتر است عدل یا جود؟ آن حضرت فرمود: عدل امور را در جای خود قرار می‌دهد، و جود آنها را از جایگاه خود بیرون می‌برد. عدل حافظ عموم است، و جود سودبخش به عده‌ای خاص. پس عدالت شریفتر و برتر است. [انصاریان]

نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷، ص ۵۵۳

۱۶. رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخَعِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَّمَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقْوَلُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَالَ: ... ثُمَّ قُلْ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ ... محمد بن اسماعیل برمکی گفت: «موسی بن عبد الله نخعی در حدیث خود برای ما گفت: به علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا سخن بلیغ کاملی به من تعلیم نمای که چون یکی از شما را زیارت کنم آن را بر زبان آورم. پس آن بزرگوار فرمود: ... سپس بگو: «سلام بر شما ای خاندان نبوت، و موضع رسالت ...» [ترجمه بلاغی و غفاری]

من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹ و مشابه: تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۹۵

یعنی فقط راجع به رسالت صحبت کنید ولی نگویید رسالت در کجا قرار دارد و خانه رسالت را محل بحث قرار ندهید.

مثلاً راجع به مسئله تربیت وارد بحث شوید و مسئله تزکیه را بحث کنید و بگویید تزکیه چیست، منتها نگویید که نهاد اصلی تزکیه نهاد خانواده است؛ یعنی موضع تزکیه را بحث نکنید؛ در این صورت هم بحث و توصیف شما، توصیف باطل است. نه از حیث اینکه شما تزکیه را درست یا غلط توصیف کرده‌اید بلکه از این حیث که موضع تزکیه را بحث نکرده‌اید. -البته این باب ششم فقه البیان است که من سال گذشته در اصفهان بحث نکردم. ۱۷- هر چیزی را که بحث می‌کنید باید موضع و جایگاهش را هم بحث کنید. اگر این کار را کردید، بیان مبتنی بر منزلت و بیان مبتنی بر عدل داشته‌اید. وقتی می‌گوییم که حق را بگو، یک مصداقش این می‌شود. خب حالا وقتی همه امور در عالم محل بحث قرار می‌گیرند، برای آن‌ها از طرف دستگاه خدای متعال یک منزلت مطلوب تعریف شده است. خب ما اگر غیر از تفقه و غیر از ادبیات وحی را انتخاب کنیم، نمی‌توانیم منزلت مطلوب امور را بحث کنیم. پس یک بحث باطلی می‌شود.

۱/۲/۲. ناتوانی منطق در کشف موضع امور؛ مثالی بر ناکارآمدی منطق در ایجاد هدایت نسبت به حق

خب حالا با منطق صوری و با روش قیاس منطقی چطور می‌شود منزلت‌ها را کشف کرد؟ -من بحث را روشن‌تر کردم- چطور شما می‌توانید منزلت امور و موضع امور را به تعبیر روایت تشخیص دهید؟ حتماً باید به سراغ خالق امور بروید. خدای متعال هر چیزی را که خلق کرده، در یک موضع و در یک جایگاهی خلق کرده است. فقط کافی است که شما آن موضع را جابجا کنید تا به ظلم مبتلا شوید و ظلم هم جزء مصادیق باطل و عدل هم جزء مصادیق حق است. این بحث بنده است.

بنابراین وقتی ما می‌گوییم که نسبت بین علم و هدایت را ببینید! هدایت «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» است. هدایت یعنی چه؟ یعنی ما را به سمت حق می‌برد. پس علم آن معادله‌ای است که این حق را برای شما توصیف می‌کند که حالا من در قالب یک مثال بحث کردم. بنابراین شما به من کمک کنید و بگویید که چگونه با قیاس منطقی هدایت ایجاد می‌شود. شما می‌گویید قیاس، یقین ایجاد می‌کند! بله یقین در مقابل شبهه سوفسطایی ایجاد می‌کند که او منکر حقیقت است و اصلاً می‌گوید اینکه حقیقتی هست با حقیقتی نیست، برابر است. مرحوم علامه طباطبایی در آن مباحثات فلسفی‌شان می‌گویند او را تشبیه کنید،<sup>۱۸</sup> بعد او مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرد بعد بگویید آیا اذیت و آزاری هست با اذیت و آزاری نیست،

۱۷. اشاره به به دوره ۹ جلسه‌ای فقه البیان در مدرسه رکن الملک اصفهان (دوره سی‌وسومین دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی).

۱۸. وإن لم يعترف بأنه يعلم أنه شاك، بل أظهر أنه شاك في كل شيء، وشاك في شكه لا يدري شيئاً، سقطت معه المحاجة ولم ينجع فيه برهان، وهذا الإنسان إما مبتلى بمرض، أوره اختلالاً في الإدراك، فليراجع الطبيب، وإما معاند للحق يظهر ما يظهر لدحضه، فليضرب وليؤلم وليمنع مما يقصده ويربده، وليؤمر بما يبغضه ويكرهه، إذ لا يرى حقيقة لشيء من ذلك.

ولی اگر نپذیرد که علم به شك خود دارد، و فقط می‌گوید که در همه چیز شك دارد، و در شك خود هم شك دارد، در این صورت برایش استدلال امکان ندارد و برهان دردش را درمان نمی‌کند. چنین انسانی یا به يك نوع بیماری مبتلاست که موجب به هم خوردگی اعصاب ادراکی اش شده و باید به پزشك رجوع کند و یا از سر عناد، با حقیقت در افتاده است، در این

برابر نیست؟! - البته مرحوم علامه طباطبایی از پایگاه عقل عمل می‌خواست سوفسطایی را تشبیه کند درحالی‌که جواب او باید در عقل نظر داده شود - حالا فرضاً شما جوابش را در عقل نظر هم دادید؛ من عرض می‌کنم که حق برای ما واضح نمی‌شود. یکی از مصادیق حق، قرار دادن امور در مواضع و در منزلش است. مثلاً یک زمینی غصبی است، خب شما می‌آیید در آن سکونت می‌کنید، خانه یا باغ می‌سازید، می‌گویید شما ظلم و غصب کردید چون این زمین موضع شما نیست، این زمین موضع صاحب و محل تصرف اوست. ببینید این در همه مسائل هست. ما اساساً با روش‌های عقلی و روش‌های عقلی نمی‌توانیم به حق دست پیدا کنیم. پس باید راجع به خود حق و هدایت یک مباحثه‌ای کرد که اصلاً ما به دنبال چه هستیم تا آن وقت این معنایی که بنده می‌گویم کم‌کم واضح شود.

یکی از حضار (۳): شما فرمودید با منطق اصلاً نمی‌توان به حقیقت رسید. خب راه رسیدن به حقیقت چه بود؟

حجت‌الاسلام کشوری: اصلاً موضوع مباحثات ما در فقه العلم این است که تنها طریق دستیابی به حقیقت یا هدایت، فقه است.

یکی از حضار (۳): من یک سؤال دارم؛ شما دین را چیزی که از قبل نزد ما حاضر است می‌دانید؟ یا اینکه خیر، ما از طریق یک ابزار و وسیله‌ای باید به آن حقیقت برسیم. این طوری است که الآن فقه و حقیقت یک جایی است - البته اگر ابتدا قائل شویم که حقیقتی هست و انسان می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند - که من می‌خواهم بروم به آن دسترسی پیدا کنم، خب این یک وسایلی می‌خواهد. شما همان مثالی که در فقه البیان زدید گفتید باید موضع هر چیز مشخص باشد، خب ما هم یک رئیس ثمانیه در منطق خواندیم. منطق در مورد این صحبت می‌کند که جایگاه علم باید مشخص باشد. فلذا شما برای رسیدن به حقیقت و شریعت، یک وسایلی نیاز دارد. پس صد درصد باید یک مؤلفه‌هایی را ترجیح دهید حتی اگر نگوئیم که این ما را کامل به حقیقت می‌رساند؛ اما خب باید یک مؤلفه‌هایی را ما ترجیح دهیم که یکی از آن‌ها علم است.

## ۲. در دست خدای متعال بودن اتمام حجت و رسیدن به حقیقت؛ نظری در برابر ادعای منطقیون و فلاسفه بر روش دستیابی به حقیقت

حجت‌الاسلام کشوری: خب فرمایش شما پر از پیش‌فرض‌های باطل است؛ یکی از پیش‌فرض‌ها این است که حقیقت دین در جای دیگری است و ما باید به سمت آن برویم در صورتی که برعکس است؛ دین خورشید است و نور دین به ما می‌رسد؛ یعنی هدایت، فعل خدا و جزء ارزاق و جزء

صورت باید تشبیه شود، از آنچه می‌خواهد منع گردد و به آنچه تنفر دارد فرمان داده شود... او که هیچ حقیقتی را باور ندارد باید برایش فرق نکند! وی تنها به این صورت حقیقت را در خواهد یافت. [ترجمه گرامی]

ساختار رزق است. خدای متعال خودش هدایت را به ابناء بشر می‌رساند. قرآن می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ»<sup>۱۹</sup> ما این کار را می‌کنیم نه اینکه شما می‌آیید. شما در مرحله قبول و عدم قبول هستید؛ «إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». این حرف‌های شما پیش‌فرض‌هایی است که اهل فلسفه و اهل منطق دارند و ما اتفاقاً برای نقد همین ضلالت‌ها آمدیم و وارد بحث شدیم که برای چه شما به‌عنوان یک طلبه فاضل این پیش‌فرض‌ها را قبول کردید؟ یعنی انسانی که فقر سراسر وجودش را فراگرفته و ناتوان محض است و اگر یک روز بخشی از رزق او قطع شود مستأصل می‌شود، حالا موظف شده‌است که برود و حقیقت را کشف کند؟! خیر در دستگاه انبیا برعکس است؛ «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»<sup>۲۰</sup> به تعبیر هدایت در قرآن شریف توجه کنید؛ هدایت مثل خورشید است و نورش می‌تابد. منتها بعضی‌ها مثل گل آفتاب‌گردان هستند؛ به سمت خورشید رو برمی‌گردانند و رشد می‌کنند و بعضی‌ها به این نور پشت می‌کنند. اختیار است؛ می‌توانید بپذیرید و می‌توانید نپذیرید. «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»<sup>۲۱</sup> اصلاً وقتی پیامبری هم می‌آید او نزد شما خواهد آمد.

یکی از حضار(۳): اگر این حرف را شما بزنید، پس حقیقت به شکل نوری به ما می‌رسد و این هم که یک بحث شهودی است.

حجت‌الاسلام کشوری: شهود نیست.

یکی از حضار(۳): شما می‌گویید این نوری است، خب آن نور را چطور می‌گیرید؟ از طریق اصول می‌گیرید؟ از طریق فقه می‌گیرید؟

حجت‌الاسلام کشوری: این یک بحث خوبی است و آن را بحث خواهیم کرد؛ یعنی در حوزه دریافت، بحث می‌کنم.

یکی از حضار(۳): خب بحث ما بر سر دریافت است دیگر؛ من باید بروم شبئی را به دست بیاورم اما برای به دست آوردن یک شیء ابزارهای مختلفی وجود دارد؛ باید از اصول و فقه و فلسفه و منطق استفاده شود.

۱۹. إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا / انسان، ۳

ما راه را به او نشان دادیم؛ یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس. [ترجمه انصاریان]

۲۰. وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ / البلد، ۱۰

و دو راه را به او نمایانیم.

۲۱. وَ مِنْهَا طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عَمِيٍّ وَ آذَانٍ صَمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَّبِعٍ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَقْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَبِيزَةِ...

او (پیامبر) پزشکی است که با طب خویش، پیوسته در گردش است داروها و مرهم‌های خود را به خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است تا بر هر جا که نیاز داشته باشد بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ. او با داروهای خویش بیماران غفلت زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند...

نهج‌البلاغه، ص ۱۵۶

حجت الاسلام کشوری: صبر کنید. عرض کردم که من تقیه‌ای ندارم و ما اصلاً آمدیم که این ضلالت‌ها را نقد کنیم. اینکه شماها در توصیف‌های علمی‌تان هدایت که فعل خداست انکار می‌کنید - ولو به لازمه - اشتباه است. مثل هوا؛ هوا اینجا هست و ما فقط این هوا را به درون شش خود می‌بریم. بعد شما یک توضیحی هم می‌دهید که راجع به این هوایی که به درون فرستاده شد، این اتفاقات می‌افتد. می‌گویم، حالا خیلی توضیح هم ندهی، آن اتفاقات می‌افتد؛ یعنی این طور نیست که وابسته به توضیح شما باشد. علم اصول و علوم می‌گویند حداکثر این نقش را دارد؛ یعنی حتی اگر شما علم هم نخوانید، درس هم نخوانید، خدای متعال حجت را برای شما تمام کرده است؛ شما «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ»<sup>۲۲</sup> را ببینید. اگر کسی هلاک می‌شود، «عَن بَيِّنَةٍ» هلاک می‌شود و حجت بر او تمام است وگرنه اصلاً معاد موضوعیت ندارد.

حالا شما می‌گویید یک فاضل فقیه این را توصیف می‌کند. عیبی ندارد توصیف کند ولی اگر آن فاضل فقیه این توصیف را نکند، پس یعنی فرایند هدایت در جریان نیست؟ قبول و انکار در جریان نیست؟ مثلاً آن آقای بازاری که الان دارد احتکار می‌کند، خدای متعال بنا بر روایت او را هم درجه قاتل‌ها و قتل‌ه انفس محشور می‌کند.<sup>۲۳</sup> خب حالا شما تحلیل کنید که چرا احتکار هم درجه قتل نفس است؟ یعنی می‌توانیم با توجه به سایر روایات و آیات تحلیل کنیم. حالا اگر تحلیل نکردیم، یعنی جرم واقع نشده و ضررش به عامه مسلمین نخورده است؟ اصلاً محل بحث ما همین است.

البته من فکر می‌کنم ما خیلی بیشتر از منطق و فلسفه فعلی وارد حوزه معرفت‌شناسی شدیم ولی نه از این باب که می‌خواهیم بگویم با این توضیحات ماست که مسئله هدایت را درک می‌شود؛ خیر بلکه از باب اینکه دیدگاه‌های غلط و ضال و دیدگاه‌های ناقص را نقد کنیم. یعنی اگر توضیحات ما هم نباشد، فرایند هدایت و فرایند قبول و انکار هم در جریان است. توصیف ما موجد هدایت نیست همان‌طور که عرض کردم تنها توصیف و گزارش است. اگر بخواهم تشبیه کنم مانند اخبار است؛ شما تلویزیون را روشن می‌کنید مثلاً شبکه یک از حادثه آزادسازی سوریه یک گزارشی می‌دهد. بر روی

۲۲. إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدُوِّ الْفُصُوءِ وَالرَّكْبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاتِّخَالْفَتُمْ فِي الْمَيْعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ. / انفال، ۴۲

و [یاد کنید] هنگامی را که شما [در جنگ بدر] بر دامنه ای نزدیک تر به سطح زمین بودید [که برای جنگ جایی نامناسب بود] و دشمن در دامنه ای بالاتر [و مناسب برای جنگ] قرار داشت، و کاروان [تجاری قریش] در مکانی پایین تر از شما بود [که توانست دور از دید شما بگریزد]؛ و اگر [برای رویاری] با دشمن [زمانی معین و جایی مشخص] وعده می‌گذاشتید، نسبت به وعده گاه اختلاف می‌کردید [ظاهر امر نشان می‌داد که شکست حتمی با شما و پیروزی قطعی با دشمن است، ولی این پیروزی به صورتی غیر عادی نصیب شما شد] تا خدا پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده اش] انجام شدنی بود تحقق دهد، تا هر که هلاک می‌شود از روی دلیلی روشن هلاک شود، و هر که زندگی می‌کند از روی برهانی آشکار زندگی کند؛ و یقیناً خدا شنوا و داناست. [ترجمه انصاریان]

۲۳. [عَنِ النَّبِيِّ ﷺ] يُخَشِّرُ الْحَكَازُونَ وَقَتْلَةُ الْأَنْفُسِ إِلَىٰ جَهَنَّمَ فِي دَرَجَةٍ وَاحِدَةٍ.

پیامبر ﷺ: محتکران و آدم‌کشان در جهنم هم ردیف و هم درجه‌اند.

زمین که آن گزارش وجود ندارد، بلکه تنها یک گزارشی از آن واقعیت است. در مسائل معرفت‌شناسی و این‌ها هم دعوا این است؛ واقعاً این است که مثلاً یک پیرزنی که در یک روستاست به شکلی برای او هدایت می‌رسد.

### ۳. قلب به معنای حقیقت اصلی وجود انسان؛ ابزار اصلی زندگی و محوریت آن در توصیف عالم

یکی از حضار (۳): ما با اصل هدایت مخالف نیستیم بلکه ما با گزارش شما از هدایت مخالفیم. ما با عالم طبیعت زندگی می‌کنیم.

حجت‌الاسلام کشوری: این طور نیست، ما با عالم طبیعت زندگی نمی‌کنیم؛ ما با عالم قلب زندگی می‌کنیم. بخش اصلی وجود انسان قلب است و قلب، «عَرْشُ الرَّحْمَانِ»<sup>۲۴</sup> است. خدای متعال با تقدیرش، با هدایت‌های روزانه‌اش و با ملائکه‌اش مستقیماً در قلوب همه انسان‌ها متصرف است.<sup>۲۵</sup> این طور نیست که ما با عالم طبیعت زندگی کنیم. این‌ها همه حرف‌های انحرافی سوفسطایی‌ها و اهل یونان است.

یکی از حضار (۳): [صوت واضح نیست].

حجت‌الاسلام کشوری: یعنی فضای بحث باید درست دیده شود؛ مثلاً روایت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد توصیف شرایط امام را ببینید؛ می‌فرماید: «امام باید چهار شرط داشته باشد و اولین شرط این است که باید قلب عقول (قلب بسیار عاقل) داشته باشد.»<sup>۲۶</sup> خب اصلاً این توصیف را هیچ‌کدام از فلاسفه امروز ندارند. در حقیقت توصیف حضرت از وجود عالم به محوریت قلب است؛ می‌فرماید بعضی از قلب‌ها احمق و بعضی از قلب‌ها عاقل‌اند و یک توصیف دیگری از واقعیت می‌گویند. حالا که این توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام به شما نرسیده است؛ یعنی قلب‌های بیرونی - باز تأکید می‌کنم نه قلب به معنای موجود پمپاژکننده خون؛ مراد حقیقت انسان است - وجود ندارند؟ خیر. خداوند متعال قلبی آفریده است، منتها بعضی‌ها «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا

۲۴. رُؤْي: أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ.

قلب مؤمن عرش الهی است.

بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹

۲۵.

۲۶. الإمام علی علیه السلام: يحتاج الإمام إلى قلب عقول و لسان قول و جنان على إقامة الحق صول.

امام علی علیه السلام: محتاج میباشد امام به دلی بسیار دربانده، و زبانی بسیار کامل در گفتار، و دلی بر اقامت حق و بر پای داشتن آن بسیار بر جهنده (دلیر). [ترجمه آقا جمال الدین خوانساری]

غردالحکم و دررالکلم، ص ۸۰۹



۳/۱. قعود اصلی‌ترین عامل از بین رفتن درک و فهم؛ نمونه‌ای از مناسک متفاوت و مبتنی بر قلب قرآن در روش آموزش و انتقال علوم

یَسْمَعُونَ بِهَا»<sup>۲۷</sup> یا «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ»<sup>۲۸</sup> هستند. خدای متعال خود گزارش می‌دهد که من این کارها را می‌کنم. ما می‌گوییم خدایا! تو چرا بر قلب فلانی مهر نهاده‌ای؟ جواب می‌دهد: «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»<sup>۲۹</sup> یک روزی قرار بود در دفاع از حق قیام کند اما تبلی کرده و راضی شده است که با نشستگان بنشیند. مجازاتش کردیم؛ «وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» بر قلبش مهر نهادیم و از آن به بعد دیگر چیزی نفهمید. ما می‌گوییم خدایا! ما طبق منطق و فلسفه فکر می‌کردیم که اگر درس بخوانیم، می‌فهمیم. می‌گوید خیر؛ اصلاً این طوری نیست بلکه در فلان تاریخ در یکجایی باید از حق دفاع می‌کردی اما دفاع از حق نکردی و نشستستی. از همان تاریخ بر قلبت مهر زدند و هرچقدر هم درس بخوانی دیگر نمی‌فهمی. یعنی خدای متعال یک مناسک دیگری را بحث کرده است و ما هرروز این آیات را می‌خوانیم [ولی توجه نمی‌کنیم]. منتها ما این‌ها را جدا کردیم و نام فقه‌العلم روی آن گذاشتیم. می‌گوییم نگاه کن؛ خدای متعال می‌گوید بزرگ‌ترین عاملی که باعث می‌شود فهم انسان از بین برود، قعود است. اگر دیدی یک اهل حق، اگر دیدی یک پیامبری، اگر دیدی یک فقیهی پرچم را برداشت و تو نسبتی بین خودت و او تعریف نکردی [یعنی او را یاری نکردی]، خدای متعال نعمت حیات را از تو سلب نمی‌کند بلکه نعمت فهم را از تو سلب می‌کند و از آن به بعد دیگر نخواهی فهمید. خب توجه کنید که این آیه در مقام بیان چیست؟ در مقام بیان مناسک است؛ در مقام مناسک فهم است. حالا روایات ذیل و بقیه بحث‌هایش را هم باید ببینیم.

۳/۲. ارائه حقیقت به تمام قلوب توسط خدای متعال و سپس پذیرش یا انکار آن توسط انسان؛ فهم صحیح از روش رسیدن به حقیقت

پس برای چه شما مرتب می‌گویید که ما باید به سمت حقیقت برویم؟ خیر؛ این‌گونه نیست بلکه یک قلب وجود دارد و خدای متعال حقیقت را در آن قلب به همه انسان‌ها عرضه می‌کند. حالا شما بسته به تصمیمتان و بسته به انکارتان آن را کم و زیاد می‌کنید. مثلاً در آن آیه شریف فرمود: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۳۰</sup> نفرمود: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَ عِلْمَكُمْ». یا فرمود: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»<sup>۳۱</sup> نفرمود: «رَبِّ زِدْ

۲۷. وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ / اعراف، ۱۷۹

و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند. [ترجمه انصاریان]

۲۸. حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ / بقره، ۷  
خدا [به کيفر كفرشان] بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر [تیره‌بختی] نهاده، و بر چشم‌هایشان پرده‌ای [از تاریکی است که فروغ‌هدایت را نمی‌بینند]، و برای آنان عذابی بزرگ است. [ترجمه انصاریان]

۲۹. رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ / توبه، ۸۷  
آنان راضی شده‌اند که با خانه نشینان باشند!! بر دل‌هایشان مهر تیره‌بختی زده شده پس [به همین سبب] آنان [منافع جهاد در راه خدا و بهره‌های آخرتی آن را] نمی‌فهمند. [ترجمه انصاریان]

۳۰. وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ / ابراهیم، ۷

علماً؛ یعنی خدایا مرا بزرگ بکن؛ ظرفیت مرا از حیث علم بزرگ بکن. قلب انسان‌ها بزرگ و کوچک می‌شود، یعنی دقیقاً خودشان بزرگ و کوچک می‌شوند، بعد اگر شاکر باشند، دعا و عمل کنند، اگر تدریس کنند - تدریس و نشر علم هم جزء مناسک است و این‌ها را در آینده به تفصیل و منظم‌تر بحث می‌کنم<sup>۳۲</sup> - ظرف وجودی‌شان بزرگ‌تر می‌شود؛ بنابراین علم بیشتری در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد. لذا اولین حرف ما بعداً در بحث روش انتقال مفاهیم، این است که باید وعاء علم (ظرف علم)، بزرگ شود. همان بحث بیان مبتنی بر ظرفیتی که داریم. اگر این مناسک را انجام ندهید، وعاء علمتان بزرگ نمی‌شود. حتی نزد عارفی هم بروید اما وعاء علم برایتان رخ نداده است.

مشاهده کرده‌اید که بعضی اوقات اتفاق افتاده است که مثلاً ده سال بعد منظور یک نفر را می‌فهمید با اینکه ده سال پیش به گوشتان خورده است ولی درک برایتان حاصل نشده بود. زیرا در آن موقع، وعاء علم و وعاء قلب شما، استعداد پذیرش آن را نداشته است. بعد یک سری اتفاقات می‌افتد و استعداد در شما ایجاد می‌شود، تازه در اینجا، برایتان فهم حاصل می‌شود. لذا مناسک توسعه ظرفیت، اصل در علم‌آموزی است. اول باید طلبه‌ها این را بخوانند که «چگونه وعاء فکر و عقلشان گسترش یابد.» مثلاً فرمود: «من عمل بما علم، علم الله علم ما لم یعلم»<sup>۳۳</sup> طلبه‌ای که به علمش عمل می‌کند، ظرفیت وجودی‌اش بزرگ می‌شود.

بارش رزق علم الهی هم هرروز است؛ فرمود: «مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَأَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ»<sup>۳۴</sup>. مرحوم آیت‌الله بهجت - خدا ایشان را رحمت کند - می‌فرمود: درودیوار علم آموزند، همه اتفاقات پیرامون شما، معلم شما هستند.<sup>۳۵</sup> این‌ها حدیث است که ایشان می‌فرمود. دریافت ما دچار مشکل است؛ مثلاً اینجا امواج رادیویی وجود دارد ولی گیرنده ما خراب است؛ یا باتری ندارد، یا تنظیم نیست، یا فقط روی موج FM

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس‌گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می‌افزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی‌تردید عذابم سخت است. [ترجمه انصاریان]

۳۱. فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا / طه، ۱۱۴

برتر و بلند مرتبه است خدا [ی یگانه] که فرمانروای هستی و حق محض است؛ و پیش از آنکه وحی کردن قرآن بر تو پایان گیرد در خواندنش شتاب مکن، و بگو: پروردگارا! دانش مرا بیفزای. [ترجمه انصاریان]

۳۲. عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن أبيه عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ.

امام باقر عليه السلام فرمود: زکاة علم اینست که آن را به بندگان خدا بیاموزی. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۴۱

۳۳. ر.ک پاورقی ۹۴ جلسه یک.

۳۴. وَقَالَ عليه السلام: مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَأَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ.

و فرمود: اسباب عبرت چه بسیار ولی عبرت‌گیرنده کم است.

نهج البلاغة، حکمت ۲۹۷، ص ۵۲۸

۳۵. معرفة الله، اعظم العبادات است، و همه ی تکالیف مقدمه ی معرفت خدا هستند، ولی معرفت خدا واجب و مطلوب نفسی است. اگر کسی اهلیت داشته باشد، یعنی طالب معرفت باشد و در طلب، جدیت و خلوص داشته باشد، در و دیوار به اذن الله معلمش خواهند بود؛ و گرنه سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در او اثر نخواهد کرد، چنان که در ابوجهل اثر نکرد!

در محضر حضرت آیت‌الله العظمی بهجت (محمد حسین رخشاد)، نکته ۲۲، ص ۳۸

تنظیم می‌شود. بنابراین شما دریافت‌های SW و MW<sup>۳۶</sup> را ندارید و فقط یک نوع خاصی از موج را می‌توانید تعریف کنید.

حالا کاری که خداوند در عالم کرده این است: خداوند عالم را بر مبنای هدایت و «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۳۷</sup> خلق کرده است. درودیوار و معلم درس‌آموزند. شما در درونت چه اتفاقی می‌افتد؟ درونت را درست بکن، دریافت‌های شما زیاد می‌شوند. بله بنده هم قبول دارم که فرمود: «خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ»<sup>۳۸</sup> بعضی از دریافت‌ها، دریافت‌های گفت‌وگویی و تضارب<sup>۳۹</sup> محورند. ولی همین هم تابع ظرفیت شما عمل می‌کند. حالا در رئوس ثمانیه<sup>۴۰</sup> یک چیزهایی گفتند. خوب گفتند، من چه کار کنم که گفتند؟! مگر من ملتزم به تدریس رئوس ثمانیه هستم! ما «ابناء الدلیل»<sup>۴۱</sup> هستیم، ما باید فکر کنیم. شما می‌گویید دو بیست سال تدریس شده، خب دو بیست سال، غلط تدریس شده است. شما باید خودتان را مواخذه کنید که چرا سؤال نکردید که اصلاً چرا هشت تا؟ اصلاً هشت تا وجود ندارد، اولش یک‌دانه است؛ اول آن‌ها غرض علم بوده و همان است که همه را تعریف می‌کند. این‌ها در عرض یک‌دیگر نیستند! اول باید دعوا کنیم که «چرا من می‌خواهم علم یاد بگیرم؟ ماهیت علم چیست؟» این‌ها را باید بحث کنیم. وقتی این‌ها را بحث و گفت‌وگو کردیم، آن هفت تای دیگر هم [مشخص می‌شود]. آقایان گفتند: «غرض علم تبویبی است» و یک حرف‌های عجیبی زدند. ما در حوزه این کنکاش‌ها را از دست دادیم؛ لذا فقط تکرار می‌کنیم؛ مثلاً بنده حرف ملاصدرا<sup>۴۲</sup> را تکرار می‌کنم حضرت عالی هم

۳۶. SW, FM, MW انواعی از امواج رادیویی مختلف هستند.

۳۷. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ / بقره، ۲۵۶

در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد]. مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است. پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان‌گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی تردید به محکم‌ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است؛ و خدا شنوا و داناست. [ترجمه انصاریان]

۳۸. وَقَالَ ﷺ: خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ.

پیامبر ﷺ: علم را از دهان مردان بگیرید.

عوالي اللئالی، ج ۴، ص ۷۸

۳۹. امیرالمؤمنین (علیه السلام): اضربوا بعض الزَّوْاِیِ بِبَعْضِ بَتَوْلَدُ مِنْهُ الصَّوَابُ.

امیرالمؤمنین (علیه السلام): بعض نظرات را به بعض دیگر نظرات بزیند که از آن حرف صحیح زاده می‌شود.

غرالحکم، ص ۱۵۸

۴۰. ر.ک پاورقی ۶ جلسه سه.

۴۱. منظور این است که ما پیرو دلیل و استدلال هستیم و نه تقلید کورکورانه.

۴۲. صدرا محمد بن ابراهیم بن یحیی شیرازی معروف به ملاصدرا (۹۷۹-۱۰۵۰ق) از مشهورترین فلاسفه اسلامی که بر عرفان هم آگاه بود. او از شاگردان شیخ بهایی، میرداماد و میرفندرسکی بود و شاگردانی مانند ملامحسن فیض کاشانی و ملاعبدالرزاق قیاض لاهیجانی (دو داماد وی) تربیت کرد. وی با کتاب الاسفار الاربعه فی حکمة المتعالیة پایه‌گذاری مکتب حکمت متعالیه را در برابر مشائیان و اشراقیان انجام داد. از جمله کتب او می‌توان الاسفار الاربعه، اتحاد العاقل و المعقول، الحکمة العرشیه، التصور و التصدیق و شرح اصول الکافی را نام برد.

برگرفته از ریحانة الادب ذیل «صدرا محمد بن ابراهیم بن یحیی»، ج ۳، ص ۴۱۹

حرف سهروردی<sup>۴۳</sup> را تکرار می‌کنید. یک نفری هم بیرون نشسته و فکر می‌کند که ما دو تا عالم هستیم اما نمی‌داند که هر دوی ما تقلید و کپی کردیم.

#### ۴. حاکم بودن هدایت بر مسئله علم؛ موضوع بسیار جدی و مقدمه‌ای برای ورود به مسئله علم

دوباره به بحث برگردم؛ عرض کردیم که از نظر شما این سؤال که «آیا بین علم و هدایت ارتباطی هست؟» سؤال منطقی است یا خیر؟ قابل‌پذیرش است؟ دو طرف هم دارد؛ طرف حاکم و طرف محکوم دارد. طرف حاکم، علم نیست بلکه طرف حاکم، هدایت است. در همه نگاه‌ها هم همین‌گونه است؛ مثلاً در نگاه کشف هم، طرف حاکم، تطابق است. اگر شما در نظریه کشف، تطابق را به ما تحویل ندهید به ما علم نداده‌اید. همچنین در نگاه بیکن<sup>۴۴</sup> هم، امر حاکم، تصرف در طبیعت است. هدف، همیشه امر حاکم است. همچنین در نگاه‌های معناگرایانه این‌گونه است که شما ضد نگاه‌های ساختارگرایانه وارد بحث می‌شوید.

باید اجازه دهید تا این امر حاکم را بحث کنیم [تا ماهیت علم مشخص شود]. عرض کردم بنده در سال ۹۲ یا ۹۳ در ۲۲ جلسه با جمعی از طلبه‌ها، در مورد مسئله هدایت گفت‌وگو کردم.<sup>۴۵</sup> ما این کار را در حوزه انجام نمی‌دهیم و امر حاکم را بحث نمی‌کنیم. وقتی آن را بحث نکردیم، از حیز انتفاع در مباحثات علمی برای ما خارج می‌شود و تبدیل به کلمه‌ای می‌شود که مدام تکرارش می‌کنیم. راجع به هدایت، همه کثیرالاستعمال و قلیل‌التأمل‌اند. باید این را بحث کنیم که «هدایت چیست؟»

یک بحثی که امروز - به لطف سؤالات خوب دوستان - مطرح شد، این است که «هدایت الی الحق است»؛ یعنی حق موضوعیت دارد. هدایت، مسیر رسیدن به این حق است؛ در واقع هدایت یک بحث روشی است. آن چیزی که موضوعیت دارد، حق است. پس الآن به‌عنوان یک طلبه پژوهش‌گر می‌توانیم فکر کنیم که «دامنه حق کجاست». برای هر حوزه‌ای که حق متصور شدید، باید هدایت هم به آن حوزه راه پیدا کند. آنجا هم باید هدایت باشد و بحث شود. مثلاً حق این است که سمع و بصر، تنها ابزارهای دریافت انسان نیستند؛ انسان یک خلق است و ابزارهای دریافت او فقط سمع و بصر نیستند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا نَعُدُّ الْفَقِيهَ مِنْهُمْ فَفِيهَا حَتَّى يَكُونَ مُحَدَّثًا»<sup>۴۶</sup> یا «مفهما» می‌فرماید فهم حدیث

۴۳. شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی مشهور به شیخ اشراق (۵۴۹-۵۸۱ تا ۵۸۸ ق) یکی از فلاسفه بزرگ شافعی مذهب و کسی بود که مسلک اشراق (مسلکی مبتنی بر ذوق و شهود) در فلسفه را به مانند مسلک مشاء از کتب یونان برگرفت و مجدداً آن را احیا کرد. از تألیفات منسوب به وی می‌توان آواز پر جبرئیل، حکمة الاشراق، المعارج، العشق و صغیر سیمرخ را نام برد. مرگ وی بنا بر مشهور در زندان و به اتهام مخالف شرایع بودن از طرف علمای حلب بوده است.

برگرفته از ریحانة الادب ذیل «شیخ اشراقی یحیی بن حبش»، ج ۳، صص ۲۹۸-۳۰۰

۴۴. ر.ک پاورقی ۳ جلسه یک.

۴۵. اشاره به دوره مبانی نظری الگوی پیشرفت اسلامی، دهمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی که در جمع برخی از فضلاء حوزه علمیة قم و در مؤسسه فرق و ادیان ارائه گردیده‌است.

۴۶. محمد بن سعد الکشی بن مزید و أبو جعفر محمد بن ابی عوف البخاری، قالوا حدثنا أبو علی محمد بن أحمد بن حماد المرزوی المحمودی، رفعه، قال قال الصادق علیه السلام: إغرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسبون من روایاتهم عنّا فإنّا لا نعدُّ الفقیه منهم فقیهاً حتّی یكون محدثاً فقیل له أ و یكون المؤمن محدثاً قال یكون مفهماً و المؤمن محدث.

امام صادق علیه السلام: قدر و منزلت شیعیان ما را به روایت نیکویشان از ما بشناسید. ما فقیه را آنگاه فیه می‌دانیم که محدث باشد. به حضرت عرض شد: آیا مومن می‌تواند محدث باشد فرمود: که باید با درک و فهم نیز باشد.

اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۳

از طریق ملائکه و طرق غیر مباحثه به فقیه داده می‌شود، والا از نظر ما فقیه نیست. این هم در روایت بحث شده است که «اگر کسی در دنیا زهد داشته باشد، خداوند بدون معلم به او علم می‌دهد»<sup>۴۷</sup> یکجایی خود خداوند مستقیماً وارد می‌شود و علم می‌دهد. منتها شرط آن زهد است. چطور شرط علم‌آموزی از طریق تدریس، مباحثه و تضارب است، [به همان شکل، زهد هم شرط تعلم بدون معلم است]. اگر شما خواستید از طریق تدریس بروید، باید خوب مباحثه کنید، انصاف در بحث داشته باشید<sup>۴۸</sup>، کلام هم مباحثه‌ای خود را قطع نکنید<sup>۴۹</sup> و بقیه مناسکی که بحث کرده‌اند. از این طریق این علم به دست می‌آید؛ اما این‌ها، همه طرق نیستند بلکه مباحثه و تضارب بخشی از طرق هستند؛ بخشی از طرق این است که شما در دنیا زهد به خرج دهید. به همان میزان که شما در دنیا زهد داشته و چسبندگی ندارید، خداوند از آن طریق به شما علم می‌دهد. این‌ها همگی باهم ابزار دریافت علم است.<sup>۵۰</sup>

یکی از حضار (۱): اصل همان هدایت است دیگر.

حجت‌الاسلام کشوری: واقعاً خیلی سخت نگیرید؛ به آن فکر کنید. من هیچ ابایی از نقد ندارم. اما گاهی اوقات دوستان به فلان کتاب ارجاع می‌دهند اما من خودم سی کتاب دارم. خب بنده هم به

۴۷. وَ قَالَ [امیرالمؤمنین علیه السلام] مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ يَجْرَعْ مِنْ ذُلِّهَا وَ لَمْ يُنَافِسْ فِي عَزِّهَا هَدَاهُ اللَّهُ بِغَيْرِ هِدَايَةٍ مِنْ مَخْلُوقٍ وَ عِلْمَهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ وَ اثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَ أَجْرَاهَا عَلَيَّ لِسَانِهِ.

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر که در دنیا زاهد و پارسا باشد از خواری در دنیا ناراحت نمیشود و پیوسته مباحثات و افتخار بموقعیت دنیا نمی‌کند. خداوند او را بدون ارتباط با مخلوقی هدایت نموده و بی‌ارتباط با معلمی علم آموخته. حکمت را در دلش جای داده و آن را بر زبانش جاری ساخته. [ترجمه خسروی]

تحف‌العقول، ص ۲۲۳ و بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۴

وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُذْهِبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَى وَ يُجْعَلَهُ بَصِيرًا إِلَّا أَنَّهُ مَنْ رَغِبَ فِي الدُّنْيَا وَ طَالَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَيَّ قَدْرَ ذَلِكَ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ قَصَرَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بِغَيْرِ تَعْلَمٍ وَ هَدَىٰ بِغَيْرِ هِدَايَةٍ إِلَّا أَنَّهُ سَيَكُونُ بِعَدِي قَوْمٌ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمُ الْمَلِكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجْبِيرِ وَ لَا الْغِنَىٰ إِلَّا بِالْفَخْرِ وَ الْبُخْلِ وَ لَا الْمَحَبَّةَ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْهَوَىٰ إِلَّا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ مِنْكُمْ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَىٰ وَ صَبَرَ عَلَى الْبُغْضَاءِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ وَ صَبَرَ عَلَى الدُّلِّ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صِدْقًا

از انس نقل کرده‌اند که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود، بیرون رفتند، آن حضرت رو به آنها کرد و فرمود: کدام يك از شما حاضر است که خداوند کوردلی او را از بین ببرد، و او را بینا و بصیر گرداند؟ بدانید که هر کس شیفته دنیا باشد، و آرزوی دراز داشته باشد به همان اندازه، او را کوردل می‌سازد و هر که در دنیا پارسا بوده آرزوی دراز نداشته باشد، خداوند - بدون آموزش - او را علم و آگاهی دهد، و - بدون راهنمایی - او را هدایت کند. آگاه باشید که پس از من گروهی بیایند که سلطنت - جز با کشتار و ستمکاری - برای آنها فراهم نشود، و بدون خودخواهی، و بخل، توانگر نشوند، و جز به دلیل هواپرستی به يك دیگر محبت نکنند، بدانید که هر کس از شما آن زمان را درک کند، و بر تنگدستی بسازد، در حالی که می‌توانسته است، توانگر شود و خصوصیت دیگران را تحمل کند در حالی که امکان محبت بوده است، و بر ذلت و خواری بسازد، در صورتی که می‌توانست، عزیز شود، و در این کارها تنها رضای خدا را در نظر داشته باشد، خداوند اجر و پاداش پنجاه تن از صدیقین را به او مرحمت کند. [ترجمه عطایی]

مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۲

۴۸. وَ قَالَ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: وَ أَنْصَبُوا مِنْ حَاصِمِكُمْ

حضرت مسیح علیه السلام به یارانش فرمود: ... در حق آن که با شما مرافعه دارد، انصاف دهید. [ترجمه جنتی]

تحف‌العقول، ص ۵۰۳

۴۹. عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التُّوْقَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ عَرَّضَ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ الْمُنْتَكَلِمِ فِي حَدِيثِهِ فَكَأَنَّمَا حَدَّثَ وَجْهَهُ.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس در میان سخن برادر مسلمانانش [که مشغول سخن گفتن است] بدود و سخن او را ببرد مانند این است که روی او را خراشیده است. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۲، ص ۶۶۰

۵۰. اگر دوستان مایل باشند می‌توانیم بحث را دوباره از اول انجام دهیم؛ یعنی از اول دوباره منظور از هدایت را بحث کنیم که چیست و بعد بحث‌های دیگر. الان وقت برای بحث بعدی وجود ندارد؛ چون این ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت خودش یک بحث تفصیلی است و احتیاج به یک زمان مجزایی دارد.

کتاب‌های خودم ارجاع می‌دهم (خنده). در جلسه می‌گویند فلان بزرگ فلان حرف را زد. خب ما هم قبلاً آرای فلان بزرگ را دیده‌ایم.

یکی از حضار(۱): باید روی حرف‌ها فکر کرد.

**حجت‌الاسلام کشوری:** بله. این جلسه باید به معنای واقعی درس خارج و جلسه آزاد باشد. یعنی حُرّ باشید و از آن دفاع کنید. اینکه شما به بنده می‌گویید رئوس ثمانیه در فلان کتاب نوشته شده است، خب من هم می‌دانم نوشته است، از نظر بنده غلط هم نوشته است. شروع علم از این بحث‌ها نیست. همین یک جمله را بگویم و استفاده ببرم؛ ما آمده‌ایم که بگویم «فقه العلم، یکی از ابواب هدایت است». مراد ما هم تنها این است که مباحثه کنیم که «ماهیت علم چیست؟».

یکی از حضار(۴): حاج آقا، ماهیت علمی که می‌گویید بحث کنیم، علم را چه علمی می‌گویید؟ چون یک نوع علم که نداریم، بلکه انواع مختلف داریم. حالا یک وقت ماهیت علم جدید را می‌گوییم که چیست در این صورت با علمی که قدما در رئوس ثمانیه بحث کردند، متفاوت می‌شود.

**حجت‌الاسلام کشوری:** خب این‌ها را به تفصیل بحث کردیم و گفتیم علم با نگاه بیکنی، علم ذیل نظریه کشف، علم ذیل نگاه‌های معناگرا، هایدگری، گادامری<sup>۵۱</sup>، کوهنی<sup>۵۲</sup>، لاکاتوش<sup>۵۳</sup> و امثال این‌ها همگی تصویری از علم دادند. من به عنوان طلبه از علمی دفاع می‌کنم که به هدایت انسان‌ها کمک می‌کند. موضوع علم ما این است. آن وقت شما ممکن است بگویید: «این هم مکتبی در کنار سایر مکتب‌هاست» بله! در عالم واقعیت، این مکتب هم در کنار آن‌هاست ولی نفع این علم برای بشر بیشتر است.

یکی از حضار(۴): علمی که شما راجع به آن گفت‌وگو می‌کنید با توجه به همان نگاه الهی، همین است. اما من می‌خواهم بگویم که ماهیت علم جدید این نیست. اصلاً کاری نداریم که بیکن یا هرکس دیگری چه چیزی گفته است. علمی که امروزه دارد زندگی روزمره‌مان را با تکنولوژی جلو می‌برد، این نیست.

۵۱. هانس جورج گادامر (متولد ۱۱ فوریه ۱۹۰۰، ماریورگ، آلمان - درگذشت ۱۳ مارس ۲۰۰۲، هایدلبرگ) فیلسوفی آلمانی است که سیستم هرمنوتیک فلسفی را از بخشی از مفاهیم ویلهلم دیلتی، ادموند هوسرل و مارتین هایدگر اخذ کرد. وی یکی از تأثیرگذاران در فلسفه، زیبایی‌شناسی، الهیات و نقد قرن بیستم بود.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دانشنامه بریتانیکا: [yon.ir/Gadamer](http://yon.ir/Gadamer)

۵۲. ر.ک پاورقی ۳۱ جلسه دو.

۵۳. Imre Lakatos (۱۹۲۲-۱۹۷۲) فیلسوف ریاضیات و علم مجارستانی بود که در انگلیس به شهرت رسید. در سال ۱۹۵۶ هنگامی که قیام مجارستان توسط تانک‌های شوروی سرکوب شد، از سرزمین مادری خود گریخت. او به دلیل فلسفه ضدفرمالیستی ریاضیات (که "فرمالیسم" فقط فلسفه هیلبرت و پیروانش نیست بلکه شامل منطق گرای و شهودگرایی نیز می‌شود) و "روش شناسی برنامه‌های تحقیقاتی علمی" یا MSRP برحسته بود که این نظریه تجدید نظری اساسی در معیار مشخص کردن پوپر بین علمی و غیر علمی بود که به تئوری جدیدی از عقلانیت علمی دامن زد.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دانشنامه فلسفی استنفورد: [yon.ir/lakatos](http://yon.ir/lakatos)

حجت الاسلام کشوری: بله این نیست.

یکی از حضار (۴): خب حالا من می‌خواهم بگویم قلبِ ماهیت علم را هم که نمی‌توانیم درک کنیم [صوت واضح نیست] یعنی خود ما هم دچار تفکر بیکنی هستیم.

حجت الاسلام کشوری: متأسفانه.

یکی از حضار (۴): اینکه چگونه می‌شود که اگر این علم نباشد زندگی روزمره‌ام تعطیل است؛ اگر گوشی موبایلم شارژ نباشد، نصف معادلات زندگی‌ام به هم می‌ریزد. آن قدر محتاج آن هستم که اگر خاموش شود، نصف کارهایم به هم می‌ریزد. به این تکنولوژی به این پیشرفت، محتاجم حال چطوری می‌شود بر روی آن بحث کرد؟

##### ۵. حاکم شدن نگاه بیکنی به علم و لزوم ایجاد نظام مقایسه با آن در سطح گفتمانی؛ راه ازین بردن آن ضلالت و گسترش نگاه فقهی به علم در فضای غیر جبری

حجت الاسلام کشوری: الان دوباره بحث مقداری جلو رفت. در حال حاضر سازنده این زندگی اجتماعی، نه نظریه کشف است و نه نظریه‌ای که ما الان داریم مطرح می‌کنیم؛ سازنده این زندگی اجتماعی، نگاه بیکنی است. این یک بحث مجزاست. یک بحث دیگر این است که ما در کلاس درس و مباحثه آمدیم یک پیشنهادی به طلبه‌های محترم مطرح کردیم؛ می‌گویم که شما هرکجا می‌رسید بین این دو نوع علم [بیکنی یا فقه‌العلم]، نظام مقایسه ایجاد کنید و اختیار و انتخاب را به مردم واگذار کنید. به مردم بگویید: «آیا این نوع علم -طبقه‌بندی و معادلاتش را هم بحث کنید- برای شما مفیدتر است یا آن؟» خود مردم انتخاب می‌کنند. من دیشب، -در اندازه منبر- در مورد علم تربیت صحبت می‌کردم.<sup>۵۴</sup> دیشب بعد از منبر، چندین نفر به من گفتند که «ما می‌خواهیم بچه‌هایمان را از این مدرسه بیرون بیاوریم چه کار کنیم؟» من که بر آنها تحکم و جبری ندارم فقط توضیح دادم که «تفکر از نظر ما این خاصیت‌ها را دارد و تفکر پوزیتیویستی هم این معنا را دارد. شما ببینید برای زندگی خودتان کدام مفیدتر است؟» مردم باید اختیار کنند. یا حتی در این مباحثات نیز شما باید انتخاب کنید.

یکی از حضار (۴): این دیگر غیرسیاسی می‌شود -منظورم از سیاست چیز دیگری است- من می‌گویم اگر یک تفکر می‌خواهد محقق شود، باید سیاسی شود -سیاست به معنای قدرت- اینی که شما الان می‌گویید توصیه‌ای می‌شود.

۵۴. اشاره به جلسات آموزش و پرورش آینده در تاریخ دهه اول محرم سال ۱۳۹۷ در جمع مردم اصفهان در مسجد رکن‌الملک اصفهان. در این باره می‌توان به دوره آموزش و پرورش آینده، سی و پنجمین دوره از دانشنامه‌الگوی پیشرفت اسلامی رجوع کرد.

**حجت الاسلام کشوری:** نه اینگونه نیست. اتفاقاً الآن دائماً به من فشار می‌آورند که فیتیله بحث‌های شب درمورد آموزش و پرورش را پایین بیاور. بحث ما نظام مقایسه است. همه حیات این تمدن بر مبنای نگاه علمی‌اش است. شما به مردم می‌گویید: «نفع این علم، صنعت و تکنولوژی و تصرف در طبیعت است اما نفع علم مورد بحث بنده تنظیم روابط انسانی است». سپس شروع کنید این‌ها را مقایسه کنید. حضرات اهل بیت علیهم‌السلام این‌گونه مدیریت می‌کردند. دو، سه اصطلاح داشتند؛ علم صحیح، علم غیر صحیح.<sup>۵۵</sup> این را برای خواص از شیعیان نشان می‌گفتند و دائماً در ذهن‌ها میان علم صحیح و غیر صحیح تمیز ایجاد می‌کردند. برای محبین هم از نفع شروع می‌کردند؛ علم نافع، علم غیر نافع.<sup>۵۶</sup> دائماً هم پرهیز می‌کردند از اینکه جبر کنند و می‌فرمودند اختیار در نهایت با شماست ولی این علم، نفع ندارد. حالا ما هم به محوریت نفع و عدم نفع وارد بحث شدیم. نفع صنعتی یک نفع و نفع در تنظیم روابط انسانی هم یک نفعی است و مقایسه می‌کنیم.

**یکی از حضار (۵):** این نگاه کلی شما و امر حاکم به علم، قطعاً درست و متناسب با آن چیزی است که می‌گویید اما به نظر می‌رسد وقتی ادبیات قرآنی را که نگاه می‌کنیم معنای دیگری از علم را هم باید در نظر بگیریم. مثلاً شما فرمودید «اگر کسی هدایت را با اختیار خودش نپذیرفت، این شخص علم ندارد» درست می‌گوییم؟

**حجت الاسلام کشوری:** «مَنْ اِذْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ اِلَّا بُعْدًا» یا «لَمْ يَزِدْهُ زَهْدًا لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ اِلَّا بُعْدًا»<sup>۵۷</sup> بله جهل است و علم نیست.

۵۵. عَدَّةٌ مِنْ اَصْحَابِنَا عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوُثَّاءِ عَنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ سَرَقًا وَ عَزَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَاحِبًا اِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ.

امام باقر عليه السلام سلمه بن كهيل و حکم بن عثيبه (که هر دو زیدی مذهب و ملعون امام بودند) فرمود: بمسروق روید و بمغرب روید، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند، پیدا نکنید. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹

اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْاَحْسَنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودِ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: كُلُّ مَا لَمْ يُخْرَجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ باطِلٌ.

امام باقر عليه السلام می‌فرمود: هر آنچه از غیر این خانه (اهل بیت) خارج شود باطل است.

مختصر البصائر، ص ۱۹۸

۵۶. حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ اَحْمَدَ الْمَالِينِيِّ الْهَرَوِيُّ بِالرَّمْلَةِ فِي سَوَالٍ سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةَ وَ اَرْبَعِيْنَ قَالَ اَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو اِسْمَاعِيْلُ بْنُ مَجِيْدٍ اِمْلَاءُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْجُنَيْدِ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا النُّعْمَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جِبْرَةَ اَنَّ اَبَانَ حَدَّثَهُ قَالَ حَدَّثَنِي اَنْسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَدْعُو فِي اَثَرِ الصَّلَاةِ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ نَفْسٍ لَا تَتَّقِعُ وَ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ مِنْ هَوْلَاءِ الْاَرْبَعِ.

رسول خدا صلى الله عليه وآله دنبال هر نمازی دعا میکرد میگفت. بار خدایا راستی من بتو پناه میبرم از دانشی که سود ندارد و از دلی که خشوع ندارد و از نفسی که سیری ندارد و از دعائی که اجابت ندارد، پروردگارا من بتو پناه میبرم از این چهار همه [ترجمه کمره‌ای]

کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۶

۵۷. [عدة الداعي] ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَنْ اِذْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ اِلَّا بُعْدًا.

و پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: هر کس بر علم خود بیفزاید و بر هدایتش نیفزاید، جز دوری از خدا چیزی افزون نکرده است. [ترجمه عطائی]

بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۷



یکی از حضار(۵): درعین حال ما تعابیر قرآنی داریم که این فرد، با اینکه هدایت ندارد اما معنایی از علم را دارد. حالا بنده دقیق یادم نیست؛ «اسْتَيْقَنَتْهَا»؛ حتی یقین را به این فرد نسبت می‌دهید حتی یقین هم دارد یا «عَلَى عِلْمٍ» این با علمش دارد دور می‌شود.

### ۶. ماهیت علم غیر نافع و تعبیر اطلاق علم بر آن‌ها در قرآن؛ موضوعی برای مباحثه در باب علم

حجت‌الاسلام کشوری: بله آن‌هم هست؛ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»<sup>۵۸</sup>. اینجا باید بحث کنیم که مراد چیست؟ مثلاً مانند همین آیه‌ای که خواندم می‌گوید: «این‌ها به‌ظاهر حیات دنیا علم دارند.»

یکی از حضار(۵): منظورم این بود که شاید حتی بتوانیم بگوییم که این‌ها یک حظی از علم را برایشان قائل هستیم.

حجت‌الاسلام کشوری: بله همین‌طور است.

یکی از حضار(۵): آن‌وقت آن چیزی که شما فرمودید: تعبیر ظاهر و باطن؛ شاید به ما خیلی کمک کند. ما با یک ادبیاتی می‌گوییم فقط یک چیزی یا علم است و یا جهل؛ و با یک ادبیات دیگر می‌توانیم بگوییم چیزی یا علم ظاهر است و یا علم باطن.

حجت‌الاسلام کشوری: خیر؛ زیرا در بعضی تعابیر آیات قرآن دارد که آن‌ها علم دارند و آن‌ها علم ندارند؛ یعنی بلافاصله خداوند می‌فرماید که این‌ها علم نیست.<sup>۵۹</sup> -من با شما موافق هستم- باید همه این آیات و روایات را باهم دید و همه این‌ها را باید گفت. در مجموع، علم به معنای آن حدی که اتمام حجت بر کافر و منافق می‌شود را آن‌ها دارند. اما آیه دارد «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُ»<sup>۶۰</sup> یعنی خودشان هم یقین دارند. یا مثلاً می‌فرماید پیامبر را می‌شناسند همان‌طور که فرزندان‌شان را می‌شناسند.<sup>۶۱</sup> این جزء

۶/۱. اعطای سطحی از علم به قصد اتمام حجت به تمام انسان‌ها؛ تحلیلی از تعبیر علم در مورد اهل ضلال در لسان قرآن

و قَالَ ﷻ مِّنْ إِزْدَادِ فِي الْعِلْمِ زُجْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا.

پیامبر ﷺ: آنکه هر چه علمش افزایش یابد زهدش نسبت به دنیا افزایش نیابد، جز دور شدن از خدا بهره‌ای ندارد. [ترجمه آرام]

بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۷ و مشابه: الإختصاص، ص ۲۴۳

۵۸. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ / روم، ۷

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت‌های جاودانی و حیات سرمدی است] بی‌خبرند. [ترجمه انصاریان]

۵۹. هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ خَاجِبُكُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ / آل عمران، ۶۶

شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفتگو و ستیز کردید؛ چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفتگو می‌کنید؟! و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید. [ترجمه آیت‌الله مکارم]

۶۰. وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُتُوًّا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ / نمل، ۱۴

و آنها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، ستمکارانه و برتری جویانه انکار کردند. پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدان چگونه بود؟! [ترجمه انصاریان]

۶۱. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ / بقره، ۱۴۶

اهل کتاب، پیامبر اسلام را [بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده‌اند] می‌شناسند، به گونه‌ای که پسران خود را می‌شناسند؛ و مسلماً گروهی از آنان حق را در حالی که می‌دانند، پنهان می‌دارند. [ترجمه انصاریان]

همین بخش از علوم است. خدای متعال یک سطحی از علم را به همه می‌دهد تا با آن اتمام حجت کند. اگر شما آن را انکار نکردید، بالاتر از آن هم به شما علم می‌دهد ولی به بقیه نمی‌دهد. در غیر این صورت فرایند اتمام حجت اتفاق نمی‌افتد.

یکی از حضار(۱): پس این چیست؟

حجت الاسلام کشوری: دیگر فقه و به معنای فهم عمیق نیست.

یکی از حضار(۱): یعنی همان چیزی که از مباحثه و تدریس حاصل می‌شود؟ واقعاً دیگر کفار که با زهد و دعا و غیره به این علم نرسیده‌اند؛ یعنی با ابزاری که شما قائل هستید به علم می‌رسند، نرسیده‌اند؛ چون اگر با آن‌ها رسیده باشد که خود آن‌ها برای او بازدارنده است. پس طبق تعریف شما نباید اصلاً علم حساب شود.

حجت الاسلام کشوری: خیر؛ می‌بینید که الآن افرادی هستند که یک دور خوب اصول می‌گویند ولی اصلاً مخاطب، پای بحث او صیقل پیدا نمی‌کند و تأثیر در قلوب را ندارد.

یکی از حضار(۱): نه من بعدش را می‌گویم؛ می‌فرمایید یک یقینی، یک علمی، یک چیزی اینجا وجود دارد - طبق نکاتی که فرمودید - این را چگونه به دست آورده است؟ علم ظاهر است دیگر؟

حجت الاسلام کشوری: خیر؛ ممکن است بخشی از آن، تجربه باشد. مناسب آموزش دین را در روزهای آینده بحث می‌کنم.

یکی از حضار(۱): شما برای مناسب دسته‌بندی ندارید؟

حجت الاسلام کشوری: بله. جزء بحث‌های آینده ماست.

یکی از حضار(۱): پس مثلاً مناسب در حد تدریس و تجربه یک چیزی است که اگر هم به دست بیاید، ممکن است ایستگاه آخر آن علم باشد. ولی زهد و دعا و دیگر مناسبی که به دست آورید، بعید است که آنجا علم آموزی متوقف شود و دائماً رشد می‌کند.

حجت الاسلام کشوری: بله. ساختار مناسب انتقال مفاهیم در دین، یک ساختار چندبخشی است. در آن تضارب وجود دارد، ولی در آن منحصر نیست، در آن زهد وجود دارد، ولی در آن منحصر نیست، در آن عمل وجود دارد، ولی در آن منحصر نیست. تا جایی که اگر به استاد احترام نداشته باشید، رزق

علمی‌تان بسته می‌شود.<sup>۶۲</sup> یک مناسکی چندبخشی را بحث کردند که در هیچ‌یک از کتاب‌های منطقی و فلسفی محل بحث نبوده است. در نهایت خود علم هم، جزء رزق و جزء اعطاهای مقام ربوبیت است.<sup>۶۳</sup> باید مناسک آن را رعایت کنید تا به شما اعطا شود. یک استادی داشتیم به من می‌گفت: «نپرس تا بدانی» اوایل خیلی برای بنده سخت بود. بعد فهمیدم گاهی پرسیدن تبرّز نفس است؛ در واقع وقتی ایشان می‌گفت نپرس، می‌گفت سعی کن خودت را مطرح نکنی. گاهی وقتی انسان تزکیه کند، منشأ پیدایش علم برای او می‌شود. این‌ها در روایات بحث‌های دقیقی دارد که باید به آن‌ها بپردازیم.

حالا در آینده به این می‌پردازیم که ساختار انتقال مفاهیم و انتقال علم، در روایات ما چیست و چه تفاوتی با ساختارهایی که الآن نسبت به آن‌ها درکی داریم، دارد؟ این جزء بحث‌های آینده است. ولی اصل دعوا، همان چیزی بود که عرض کردم؛ شما برای هدایت چه نسبتی با علم تعریف می‌کنید؟ آیا هر علمی هدایت آفرین است؟ آیا بعضی از علوم هدایت آفرین‌اند؟ اساساً هدایت چیست؟ این‌ها در حوزه بحث نشده است که ما نمی‌توانیم در فقه العلم کار را جلو ببریم.

یکی از حضار (۶): من با همان ادبیات ظاهر و باطن می‌خواهم یک نتیجه‌ای بگیرم و ببینم که شما تأیید می‌کنید یا خیر؛ اگر همین ظاهر و باطن را که شما فرمودید مدنظر قرار دهیم، شاید در منطق و امثال آن، دغدغه‌شان همین ظاهری بوده که به معنایی می‌توان گفت مشترک است. این ظاهر را هم فرد فقیه دارد و هم فرد غیر فقیه؛ بنابراین شاید این دغدغه اشتراک بوده که باعث شده است روی ظاهر متمرکز شوند. اگر با همین ادبیات ظاهر و باطن برویم، آیا می‌توانیم ادعا کنیم که رسیدن به باطن از همین ظاهر است؟ بنابراین کسی که می‌خواهد به باطن فهم خلق برسد، باید بتواند ظاهر را درست بفهمد. این دو نتیجه‌ای که من گفتم از نظر شما درست است؟

#### ۷. طبقات ربوبیت و تقدیر الهی؛ احتمالی برای تحلیل مسئله ظاهر و باطن در لسان دین

حجت الاسلام کشوری: ببینید در آن مثالی که بنده زدم، بحث ظاهر بود؛ مشخص کردن موضع امور، یک بحث باطنی نیست بلکه بحث ظاهری است. اتفاقاً همه بحث بنده این است که ما یک سر-

۶۲. وَقَالَ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ أَرْبَعًا فِي أَرْبَعٍ: بَرَكَةَ الْعِلْمِ فِي تَعْظِيمِ الْأُسْتَاذِ، وَبَقَاءَ الْإِيمَانِ فِي تَعْظِيمِ اللَّهِ، وَلَدَّةَ الْعَيْشِ فِي بِرِّ الْوَالِدَيْنِ، وَالتَّجَاةَ مِنَ النَّارِ فِي تَرْكِ إِيْذَاءِ الْخَلْقِ. خداوند متعال چهارچیز را در چهارچیز قرار داد: برکت علم را در تعظیم استاد، بقای ایمان را در تعظیم خداوند، لذت زندگی را در نیکی کردن به والدین و رها شدن از آتش را در ترک آزار خلق.

المواعظ العددية، ج ۲، ص ۱۲۲

۶۳. عِدَّةٌ مِنْ أَضْحَانِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ خَمَّادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ: قَالَ أَمَلَى عَلَيَّ هَذَا الدُّعَاءَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ جَامِعٌ لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَقُولُ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالتَّنَائُفِ عَلَيْهِ أَللَّهُمَّ... وَارْزُقْنِي عِلْمًا نَافِعًا وَبَيِّنًا صَادِقًا...

عمرو بن ابی المقدام گوید: حضرت صادق علیه السلام این دعا را که جامع حاجت‌های دنیا و آخرت است به من دیکته فرمود: که پس از حمد و ثنای خداوند می‌گویی: ... و به من روزی کن دانشی سودمند و اعتقادی درست ... [کمره‌ای]

الكافي، ج ۲، ص ۵۸۳

فصلی داریم به نام «تکیه‌گاه مدرسه اقامه»، آنجا چند اصل را بررسی می‌کنیم. یکی اصل اشرف و یکی هم همین بحث معنای ظاهر و باطن است.

یکی از حضار (۶): این حرفتان در حقیقت به یک شکلی تأیید همان حرف دوم من است!؟

حجت‌الاسلام کشوری: منظورتان را می‌فهمم؛ ما ظاهر و باطنی داریم اما بنده مدعی هستم که تمام فقه، در ظاهر است. مثلاً این‌گونه نیست که تفقه ما مربوط به عالم باطن باشد. شاید اسم آن چیز دیگری است [و تفقه نیست].

یکی از حضار (۱): «وضع فی موضعه» هم شما ظاهر می‌دانید؟

حجت‌الاسلام کشوری: بله برای ظاهر روایت تعابیر دیگری به کار می‌بریم. اصلاً همین تفقه‌ی هم که به معنای فهم عمیق بحث می‌کنیم، خود امام علیه السلام به همین ملتزم بود؛ می‌فرمود: «اگر من یک چیزی گفتم از من بپرسید که این بحث کجای قرآن بحث شده است؟»؛<sup>۶۴</sup> یعنی همان عبارت خود را هم مستند می‌کردند، نمی‌گفتند این از علم امامت است؛ یعنی بالأخره همین ظاهر قرآن و روایات پیچیدگی‌هایی دارد که بدون یک معرفت‌شناسی خاص و منطقی فهم خاص، نمی‌توانیم به آن‌ها دست پیدا کنیم.

۷/۱. حرکت «شاء» و «تقدیر»  
 باید در مورد دنیای باطن هم بحث کنیم. ما همیشه سؤالی پرسیدیم: «باطن عالم دقیقاً یعنی چه؟»  
 الهی در آسمان‌های مختلف یا همان طبقات ربوبیت الهی  
 بنا بر بعضی از آیات و روایات پاسخی دادیم: باطن و ظاهر عالم، طبقات مسئله ربوبیت است.  
 مسئله ربوبیت یک مسئله مدیریت چندلایه است که یک لایه از ربوبیت، آن لایه‌ای است که وارد آسمان اول می‌شود و همان موقع - هنگام ورود به آسمان اول - گزارشش را در عالم رؤیا و عوالم دیگر به بعضی انسان‌ها می‌دهند. ولی همین ربوبیت در آسمان چهارم حقیقتی دارد که بیت‌المعمور<sup>۶۵</sup> است و یک

۶۴. عَلِيٌّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَزَّادِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ الْفِيلِ وَالْقَالَ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِضْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَقَالَ وَ لَا تَوْتُوا الشَّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَقَالَ لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ بُدِّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ.

ابو جازود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چون بشما از چیزی خبر دهم از من بپرسید کجای قرآنست آنگاه حضرت ضمن گفتارش فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله از قبل و قال و تباہ ساختن مال و زیادی سؤال نهی فرموده است، به حضرت عرض شد، پسر پیغمبر! همین که فرمودید در کجای قرآنست؟ فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: (سوره ۴) در بسیاری از سرگوشیهای مردم خیری نیست جز آنکه به صدقه یا نیکی یا اصلاح میان مردم دستور دهد. و فرمود (سوره ۴) امواتان را که خدا اقوام کار شما قرار داده به کم‌خردان مدهید، و فرموده (سوره ۱۰۱) از چیزهایی که اگر بر شما عیان شود غمگینتان کند سؤال نکنید. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۶۰

۶۵. الْكَتْفَعِيُّ وَ الْأَنْزَبِيُّ يَأْتَانِيهِمَا عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ قَالَ جَبْرِئِيلُ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سِتُّونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ يَخْرُجُونَ مِنْهُ وَ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

کفعمی و برسی بسند خود از پیغمبر روایت کردند که جبرئیل گفت: سوگند بدان که تورا برآستی مبعوث کرده خدا در آسمان چهارم خانه‌ای ساخت که بدان بیت المعمور گویند، در هر روزی ۷۰ هزار فرشته در آن درآیند و برون شوند و تا روز قیامت بدان باز نگردند. [ترجمه کمره‌ای]

بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۵۸



نمی‌توانید [به فهم درست برسید]. مادامی که science<sup>۶۸</sup> حکومت می‌کند، همین اوضاع ساختارها حاکم‌اند. لذا باید با ایجاد یک گفتمان عمومی، science را به چالش بکشید.

یکی از حضار (۷): آیا می‌توان گفت حتی همان علمی که منجر به هدایت می‌شود، اگر در آن طمع باشد یا اگر به آن عمل نشود، خود همان ممکن است حجاب شود؟

حجت‌الاسلام کشوری: بله همینطور است. ولی آن علمی که گفته شده است باید عمل شود، «knowledge is power» نیست؛ هرچقدر هم به «knowledge is power» عمل کنید، هدایت افزایش نمی‌یابد. یک معادله علمی خاص این اثر [افزایش در صورت عمل] را دارد. یعنی می‌خواهم بگویم باید ابتدا تعریف علم را در ذهن تصحیح کرد سپس وارد آن بحث‌ها شد.

یکی از حضار (۷): یعنی اگر علم با تعریف درست را هم به دست آوریم ولی به آن عمل نکردیم، همان [حجاب] می‌شود.

حجت‌الاسلام کشوری: بله حرف شما درست است؛ یعنی آمیخته با وجود انسان نمی‌شود.

یکی از حضار: آیا در این صورت او عامل گمراهی می‌شود؟

حجت‌الاسلام کشوری: بله. در روایت می‌فرماید که علم بر فرزند آدم حجت است؛<sup>۶۹</sup> یعنی به وسیله همان علم او را مواخذه می‌کنند.

یکی از حضار (۷): یعنی همیشه انسان‌ها رو به پایین سقوط نمی‌کنند و بعضی انسان‌ها رو به بالا سقوط می‌کنند.

حجت‌الاسلام کشوری: این یک قضیه پارادوکسیکال است؛ سقوط به بالا که سقوط نیست!<sup>۷۰</sup>

یکی از حضار: در بحث science که فرمودید، خب بعضی از بزرگان مانند ابن سینا روششان science بوده است ولی به نتایج خوبی هم رسیده‌اند به خصوص در [صوت واضح نیست].

۶۸. اصطلاحی که عمدتاً بر علوم پوزیتیویستی اطلاق می‌شود.

۶۹. عَنِ النَّبِيِّ ﷺ الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ عَلَى اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةٌ عَلَى ابْنِ آدَمَ وَ عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ. پیامبر ﷺ: علم دو علم است: علمی بر زبان، که حجتی است بر پسر آدم، و علمی در قلب که علم سودمند همان است. [ترجمه احمد آرام]

بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۳

۷۰. یکی از حضار: مثل شرشره‌ها در شهر بازی است.

حجت‌الاسلام کشوری: آنکه باز صعود است، دیگر معانی لغات را عوض نکنید. من این قدر هرمنوتیک ندیده بودم. (خنده حضار)

حجت‌الاسلام کشوری: در بحث لایه‌های تفکر، ما لایه‌ای به نام تجرب را بحث کردیم -البته بنده الآن راجع به ابن‌سینا قضاوت نمی‌کنم - در آنجا تفاوت میان تجربه پوزیتیویستی<sup>۷۱</sup> با تجرب دینی را بحث کردیم. در اینکه تجربه یکی از مناشئ (جمع منشأ) پیدایش علم است، اما آیا با ویژگی‌هایی که پوزیتیویسم برای آن گفته یا خیر؟ مثلاً آنجا یک مباحثه‌ای کردیم و گفتیم «تجرب دینی مکمل دلالت است» درحالی‌که تجربه پوزیتیویستی آغاز دلالت است. بحث‌های دیگری هم مطرح کردیم. به‌هرحال بین آن‌ها تفاوت هست اما روش تجرب هم وجود دارد.

یکی از حضار: یعنی تجربه پوزیتیویسمی با تجرب دینی متفاوت است.

حجت‌الاسلام کشوری: بله؛ مثلاً حضرت ابراهیم علیه السلام در قضیه معاد، طلب تجرب کرد؛ «لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي»<sup>۷۲</sup> خواست که کامل ببیند و تجربه کند. پس برای افزایش یقین، تجربه موضوعیت دارد اما برای افزایش یقین [نه ایجاد آن] مثلاً در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام برای افزایش یقین فرمود: «من قلبم مطمئن شود» پیداست حضرت علم داشته است و می‌خواست به درجه بالاتری از یقین برسد. از ظهور این آیه برمی‌آید که تجربه محل بحث در این آیه، مکمل دلالت است؛ یعنی افزایش‌دهنده یقین است. این خودش بحث دارد، ما پنج نوع تفکر را بحث کردیم و برای آن‌ها هم روش شمردیم؛ روش اول، روش تأمل است که دیشب<sup>۷۳</sup> اجمال آن را بحث کردیم و در دوره برنامه‌ریزی شریف<sup>۷۴</sup> هم بحث کرده بودیم. روش تأمل، روش تعقل، روش تدبر، روش تجرب و روش تفقه این‌ها پنج نوع فکر کردن هستند و پنج نوع روش دارند و هرکدام هم یک خروجی به انسان می‌دهند.

یک اشکال اصلی به تفکر غربی این است که چرا در پوزیتیویسم انحصار ایجاد کرده است؛ مثلاً شما همان روش تأمل را نگاه کنید؛ روش تأمل در ارتباطات انسانی بسیار مفید است. در بسیاری از موارد میان شما و طرف مقابلتان تعارف (شناخت) وجود ندارد. یا خیر، حتی در بعضی از موارد بدتر است؛ شرایط تعارف هست ولی واقعاً تعارف نیست. مثلاً دو عضو فامیل هستند انگار که باهم غریبه‌اند و همدیگر را نمی‌شناسند. اگر این آدم‌ها روش تأمل بلد باشند، می‌توانند یکدیگر را درگیر مسئله

۷۱. ر.ک پاورقی ۲۲ جلسه دو.

۷۲. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُظْمِنَنَّ قَلْبِي فَخَذَ مِنْ أَزْوَاجِهِ مِنْ أَطْيَرِ فَضْرَهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا أَبَتِكَ سَعِيًّا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ / بقره، ۲۶۰

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ [خدا] فرمود: آیا [به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان] ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: چرا، ولی [مشاهده این حقیقت را خواستم] تا قلم آرامش یابد. [خدا] فرمود: پس چهار پرند بگير و آنها را [برای دقت در آفرینش هر یک] به خود نزدیک کن، و [بعد از کشتن، ریز ریز کردن و مخلوط کردنشان به هم] بر هر کوهی [در این منطقه] بخشی از آنها را قرار ده، سپس آنها را بخوان که شنابان به سویت می‌آیند؛ و بدان که یقیناً خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. [ترجمه انصاریان]

۷۳. اشاره به جلسه چهارم آموزش و پرورش آینده در تاریخ ۲۳ شهریور سال ۱۳۹۷ در جمع مردم اصفهان در مسجد رکن‌الملک اصفهان. در این باره می‌توان به دوره آموزش و پرورش آینده، سی و پنجمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی رجوع کرد.

۷۴. اشاره به جلسه هجدهم از جلد دوم دوره برنامه‌ریزی با نگاه الگوی پیشرفت اسلامی، بیست و چهارمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی.

موردنظر خود کنند. تأمل غُلقه ایجاد می‌کند؛ وقتی شما موضوع مشترکی پیدا می‌کنید که وجودتان باهم درگیر است، باعث ارتباط می‌شود. این به درد پدرها با فرزندان‌شان می‌خورد، به درد روابط زن و شوهر و غیره می‌خورد.

والحمدلله رب العالمین

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم



بيوست

بيوست شماره يك: رساله حقوق امام سجاد عليه السلام

رَوَى إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ أَنْ تَعْبُدَهُ وَ لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِحْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيذُهُ الْخَيْرَ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَايِدَةَ لَهَا وَ الْبُرِّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ حَقُّ السَّمْعِ تَنْزِيهُهُ عَنِ سَمَاعِ الْغَيْبَةِ وَ سَمَاعِ مَا لَا يَحِلُّ سَمَاعُهُ وَ حَقُّ الْبَصَرِ أَنْ تَغْضَهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ تَعْتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ وَ حَقُّ يَدِكَ أَنْ لَا تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ حَقُّ رِجْلَيْكَ أَنْ لَا تَمْشِي بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فِيهِمَا تَقِفْ عَلَى الصَّرَاطِ فَانظُرْ أَنْ لَا تَرَلَّ بِكَ فَتُرَدَّى فِي النَّارِ وَ حَقُّ بَطْنِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَهُ وَعَاءً لِلْحَرَامِ وَ لَا تَرِيدَ عَلَى الشَّيْخِ وَ حَقُّ فَرْجِكَ أَنْ تُحْصِنَهُ عَنِ الرِّزَا وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ وَ حَقُّ الصَّلَاةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ فِيهَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ قُمْتَ مَقَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ الْحَقِيرِ الرَّاعِبِ الرَّاهِبِ الرَّاجِي الْخَائِفِ الْمُسْتَكِينِ الْمُنْتَضِعِ الْمُعْظَمِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسُّكُونِ وَ الْوَقَارِ وَ تَقَبَّلَ عَلَيْهَا بِقَلْبِكَ وَ تَقِيمُهَا بِخُدُودِهَا وَ حُقُوفِهَا وَ حَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وَفَادَةٌ إِلَى رَبِّكَ وَ فِرَاقٌ إِلَيْهِ مِنْ دُنُوبِكَ وَ فِيهِ قَبُولُ تَوْبَتِكَ وَ قَضَاءُ الْفَرَضِ الَّذِي أَوْجَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكَ وَ حَقُّ الصَّوْمِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ حِجَابٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى لِسَانِكَ وَ سَمِعِكَ وَ بَصَرِكَ وَ بَطْنِكَ وَ فَرْجِكَ لِيَشْرَكَ بِهِ مِنَ النَّارِ فَإِنْ تَرَكْتَ الصَّوْمَ خَرَقْتَ سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ حَقُّ الصَّدَقَةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا دُخْرُكَ عِنْدَ رَبِّكَ وَ وَدِيعَتُكَ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى الْإِشْهَادِ عَلَيْهَا وَ كُنْتَ لِمَا تَسْتَوِدُّعُهُ سِرّاً أَوْشَقَ مِنْكَ بِمَا تَسْتَوِدُّعُهُ عَلَانِيَةً وَ تَعْلَمَ أَنَّهَا تَدْفَعُ عَنْكَ الْبَلَايَا وَ الْأَسْقَامَ فِي الدُّنْيَا وَ تَدْفَعُ عَنْكَ النَّارَ فِي الْآخِرَةِ وَ حَقُّ الْهَدْيِ أَنْ تُرِيدَ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تُرِيدَ بِهِ خَلْقَهُ وَ لَا تُرِيدَ بِهِ إِلَّا التَّعَرُّضَ لِرُحْمَةِ اللَّهِ وَ نَجَاةَ رُوحِكَ يَوْمَ تَلْقَاهُ وَ حَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ جَعِلْتَ لَهُ فِئْتَةً وَ أَنَّهُ مُتَبَلِّئُ فِيكَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ أَنْ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَّعَرَّضَ لِسَخَطِهِ فَتُلْقِيَ يَدَكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ تَكُونَ شَرِيكاً لَهُ فِيمَا يَأْتِي إِلَيْكَ مِنْ سُوءٍ وَ حَقُّ سَانِسِكَ بِالْعِلْمِ التَّعْظِيمِ لَهُ وَ التَّوْقِيرِ لِمَجْلِسِهِ وَ حُسْنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ الْإِقْبَالَ عَلَيْهِ وَ أَنْ لَا تَرْفَعَ عَلَيْهِ صَوْتَكَ وَ لَا تُجِيبَ أَحداً بِسَأَلِهِ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُجِيبُ وَ لَا تُحَدِّثَ فِي مَجْلِسِهِ أَحداً وَ لَا تُغْتَابَ عِنْدَهُ أَحداً وَ أَنْ تَدْفَعُ عَنْهُ إِذَا ذَكَرَ عِنْدَكَ بِسُوءٍ وَ أَنْ تَسْتُرَ عُيُوبَهُ وَ تُظَهِّرَ مَنَاقِبَهُ وَ لَا تُجَالِسَ لَهُ عَدُوّاً وَ لَا تُعَادِي لَهُ وَلِيّاً فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ مَلَكَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنَّكَ قَصَدْتَهُ وَ تَعَلَّمْتَ عِلْمَهُ بِاللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ اسْمُهُ لِالنَّاسِ وَ أَمَّا حَقُّ سَانِسِكَ بِالْمَلِكِ فَإِنَّ نُطِيعَهُ وَ لَا نَعْصِيهِ إِلَّا فِيمَا يُسَخِّطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ وَ أَمَّا حَقُّ رِعْيَتِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُمْ صَارُوا رِعْيَتِكَ لِضَعْفِهِمْ وَ قُوَّتِكَ فَيَجِبُ أَنْ تَعْدِلَ فِيهِمْ وَ تَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ وَ تَغْفِرَ لَهُمْ جَهْلَهُمْ وَ لَا تُعَاجِلَهُمْ بِالْعُقُوبَةِ وَ تَشْكُرْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى مَا آتَاكَ مِنْ الْقُوَّةِ عَلَيْهِمْ وَ أَمَّا حَقُّ رِعْيَتِكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا جَعَلَكَ قِيماً لَهُمْ فِيمَا آتَاكَ مِنَ الْعِلْمِ وَ فَتَحَ لَكَ مِنْ خَزَائِنِهِ فَإِنْ أَحْسَنْتَ فِي تَعْلِيمِ النَّاسِ وَ لَمْ تَخْرُقْ بِهِمْ وَ لَمْ تَضْجُرْ عَلَيْهِمْ زَادَكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ إِنْ أَنْتَ مَنَعْتَ النَّاسَ عِلْمَكَ أَوْ خَرَقْتَ بِهِمْ عِنْدَ طَلِبِهِمُ الْعِلْمَ مِنْكَ كَانَ حَقّاً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُسَلِّبَكَ الْعِلْمَ وَ يَهَاءَهُ وَ يُسْقِطَ مِنَ الْقُلُوبِ مَحَلَّكَ وَ أَمَّا حَقُّ الرُّوْحَةِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا لَكَ سَكناً وَ أُنْساً فَتَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكَ فَتَكْرِمُهَا وَ تَرْفُقُ بِهَا وَ إِنْ كَانَ حَقُّكَ عَلَيْهَا أَوْجَبَ فَإِنَّ لَهَا عَلَيْكَ أَنْ تَرَحَّمَهَا لِأَنَّهَا أُسِيرُكَ وَ تُطْعِمُهَا وَ تَكْسُوها وَ إِذَا جَهَلْتَ عَفُوتَ عَنْهَا وَ أَمَّا حَقُّ مَمْلُوكِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ خَلَقَ رَبُّكَ وَ ابْنُ أَبِيكَ وَ أُمَّكَ وَ لِحُمُكَ وَ دَمُكَ لَمْ تَمْلِكْهُ لِأَنَّكَ صَنَعْتَهُ دُونَ اللَّهِ وَ لَا خَلَقْتَ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِهِ وَ لَا أَخْرَجْتَ لَهُ رِزْقاً وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَفَاكَ ذَلِكَ ثُمَّ سَخَّرَهُ لَكَ وَ اسْتَمَنَّكَ عَلَيْهِ وَ اسْتَوْدَعَكَ إِياهَ لِيَحْفَظَ لَكَ مَا تَأْتِيهِ مِنْ خَيْرٍ إِلَيْهِ فَاحْسِنِ إِلَيْهِ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ إِنْ كَرِهْتَهُ اسْتَبَدَلْتَ بِهِ وَ لَمْ تُعَذِّبْ خَلْقَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَّا حَقُّ أُمَّكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهَا حَمَلَتْكَ حَيْثُ لَا يَحْتَمِلُ أَحَدٌ أَحداً وَ أَعْطَتْكَ مِنْ ثَمَرَةِ قَلْبِهَا مَا لَا يُعْطِي أَحَدٌ أَحداً وَ وَقَّتَكَ بِجَمِيعِ جَوَارِحِهَا وَ لَمْ يُبَالِ أَنْ تَجُوعَ وَ تُطْعَمَكَ وَ تَغْطَشَ وَ تَسْقِيكَ وَ تَعْرِى وَ تَكْسُوكَ وَ تَضْحَى وَ تُظَلِّكَ وَ تَهْجُرَ النَّوْمَ لِأَجْلِكَ وَ وَقَّتَكَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ لِتَكُونَ لَهَا فَإِنَّكَ لَا تُطِيقُ شُكْرَها إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ وَ أَمَّا حَقُّ أَبِيكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَضَلَّكَ فَإِنَّكَ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ فَهَمُّهُمَا رَأَيْتَ مِنْ نَفْسِكَ مَا يُعْجِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَضَلَّ النَّعْمَةَ عَلَيْكَ فِيهِ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ اشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَعُونَةِ عَلَى طَاعَتِهِ فَاعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مِنْ عَمَلِ مَنْ يُعْلَمُ أَنَّهُ مُنَابٌ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقَبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ وَ أَمَّا حَقُّ أُخِيكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ يَدُكَ وَ عِرْوَتُكَ فَلَا تَسْخِذْهُ سِلَاحاً عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَا عُدَّةً لِلظُّلْمِ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَدْعُ نَصْرَتَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ النَّصِيحَةَ لَهُ فَإِنَّ أَطَاعَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِلَّا فَلْيَكُنِ اللَّهُ أَحْرَمَ عَلَيْكَ مِنْهُ وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَّا حَقُّ مَوْلَاكَ الْمُتَمَعِّمِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَنْفَقَ فِيكَ مَالَهُ وَ أَخْرَجَكَ مِنْ دُلِّ الرِّقِّ وَ وَحْشِيَتِهِ إِلَى عِزِّ الْحُرِّيَّةِ وَ أُنْسِهَا فَأُطْلِقَكَ مِنْ أَسْرِ الْمَلَكَةِ وَ فَكَّ عَنْكَ قَيْدَ الْعُبُودِيَّةِ وَ أَخْرَجَكَ مِنَ السَّجْنِ وَ مَلَكَكَ نَفْسَكَ وَ فَرَعَكَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ وَ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَوْلَى الْخَلْقِ بِكَ فِي حَيَاتِكَ وَ مَوْتِكَ وَ أَنْ نُصْرَتَهُ عَلَيْكَ وَاجِبَةٌ بِنَفْسِكَ وَ مَا إِحْتِاجَ إِلَيْهِ مِنْكَ وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَّا حَقُّ مَوْلَاكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ عِنْتَكَ لَهُ وَ سِبْطَهُ إِلَيْهِ وَ حِجَاباً لَكَ مِنَ النَّارِ وَ أَنَّ تَوَابِكَ فِي الْعَاجِلِ مِيزَانُهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ رِجْمٌ مُكَافَأَةً لِمَا أَنْفَقْتَ مِنْ مَالِكَ وَ فِي الْآجِلِ الْجَنَّةُ وَ أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرُهُ وَ تَذْكُرُ مَعْرُوفَهُ وَ

تَكْسِبُهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ وَ تُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً ثُمَّ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى مُكَافَأَتِهِ يَوْمًا كَافَأْتَهُ وَ أَمَا حَقُّ الْمُؤَدِّنِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مُدَكَّرٌ لَكَ رَبِّكَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَاعٍ لَكَ إِلَى حَطِّكَ وَ عَوْنِكَ عَلَى قَضَاءِ فَرَضِ اللَّهِ عَلَيْكَ فَاشْكُرْ عَلَى ذَلِكَ شُكْرَكَ لِلْمُحْسِنِ إِلَيْكَ وَ أَمَا حَقُّ إِمَامِكَ فِي صَلَاتِكَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ تَقَلَّدَ السَّفَارَةَ، فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ رَبِّكَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَكَلَّمَ عَنكَ وَ لَمْ تَتَكَلَّمْ عَنهُ وَ دَعَا لَكَ وَ لَمْ تَدْعُ لَهُ وَ كَسَاكَ هَوْلَ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ كَانَ نَقِصٌ كَانَ عَلَيْهِ دُونَكَ وَ إِنْ كَانَ تَمَامًا كُنْتَ شَرِيكُهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْكَ فَضْلٌ، فَوْقَى نَفْسِكَ بِنَفْسِهِ وَ صَلَاتِكَ بِصَلَاتِهِ فَشْكُرْ لَهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ أَمَا حَقُّ جَلِيسِكَ فَأَنْ تَلِينَ لَهُ جَانِبَكَ وَ تَنْصِفَهُ فِي مُجَازَاةِ اللَّفْظِ وَ لَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ مَنْ تَجَلَّسَ إِلَيْهِ يَجُوزُ لَهُ الْقِيَامُ عَنكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ وَ تَسْسَى زِلَافَتَهُ وَ تَحْفَظُ خَيْرَاتِهِ وَ لَا تُسْمِعُهُ إِلَّا خَيْرًا وَ أَمَا حَقُّ جَارِكَ فَحِفْظُهُ غَايِبًا وَ إِكْرَامُهُ شَاهِدًا وَ نُصْرَتُهُ إِذْ كَانَ مَظْلُومًا وَ لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً فَإِنْ عَلِمْتَ عَلَيْهِ سُوءَ اسْتِرْتِهَ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ يَقْبَلُ نَصِيحَتَكَ نَصَحْتَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ وَ لَا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ وَ تَقْبِلُ عَثْرَتَهُ وَ تَعْفُو ذَنْبَهُ وَ تَعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةً كَرِيمَةً وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَا حَقُّ الصَّاحِبِ فَأَنْ تَضَحَّ بِهَ بِالْفَضْلِ وَ الْإِنصَافِ وَ تُكْرِمَهُ كَمَا يُكْرِمُكَ وَ لَا تَدْعُهُ يَسْبِقُ إِلَى مَكْرَمَةٍ فَإِنْ سَبَقَ كَافَأْتَهُ وَ تَوَدَّهَ كَمَا يُؤَدُّكَ وَ تَرْجُرُهُ عَمَّا يَهُمُّ بِهِ مِنْ مَعْصِيَةٍ وَ كُنْ عَلَيْهِ رَحِيمَةً وَ لَا تُكُنْ عَلَيْهِ عَدَابًا وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَا حَقُّ الشَّرِيكِ فَإِنْ غَابَ كَفَيْتَهُ وَ إِنْ حَضَرَ رَعَيْتَهُ وَ لَا تُحْكُمُ دُونَ حُكْمِهِ وَ لَا يَرَأِيكَ دُونَ مُنَاطَرَتِهِ وَ تَحْفَظُ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ لَا تُخْنَهُ فِيمَا عَزَّ أَوْ هَانَ مِنْ أَمْرٍ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الشَّرِيكِينَ مَا لَمْ يَتَخَاوَنَا وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَا حَقُّ مَالِكَ فَإِنْ لَا تَأْخُذَهُ إِلَّا مِنْ جِلِّهِ وَ لَا تُفْتَقَهُ إِلَّا فِي وَجْهِهِ وَ لَا تُؤْتِرَ عَلَى نَفْسِكَ مَنْ لَا يَحْمَدُكَ فَاعْمَلْ بِهِ بِطَاعَةِ رَبِّكَ وَ لَا تَبْخَلْ بِهِ فِتْبُوءَ بِالْحَسْرَةِ وَ التَّدَامَةِ مَعَ التَّبِعَةِ، وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَا حَقُّ غَرِيمِكَ الَّذِي يُطَالِبُكَ فَإِنْ كُنْتَ مُوسِرًا أَعْطَيْتَهُ وَ إِنْ كُنْتَ مُعْسِرًا أَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَ رَدَدْتَهُ عَنْ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيفًا وَ أَمَا حَقُّ الْخَلِيطِ أَنْ لَا تَعُزَّهُ وَ لَا تُغَشَّهَ وَ لَا تُخَدَعَهُ وَ تَقْبَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي أَمْرِهِ وَ أَمَا حَقُّ الْخَصْمِ الدَّمْعِيِّ عَلَيْكَ فَإِنْ كَانَ مَا يَدْعِي عَلَيْكَ حَقًّا كُنْتَ شَاهِدَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَمْ تَنْظِلْمَهُ وَ أَوْفَيْتَهُ حَقَّهُ وَ إِنْ كَانَ مَا يَدْعِي بِاطِّلَاقٍ رَفَقْتَ بِهِ وَ لَمْ تَأْتِ فِي أَمْرِهِ غَيْرَ الرِّفْقِ وَ لَمْ تُسْخِطْ رَبَّكَ فِي أَمْرِهِ وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ أَمَا حَقُّ خَصْمِكَ الَّذِي تَدْعِي عَلَيْهِ فَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا فِي دَعْوَاكَ أَجْمَلْتَ مَقَاوِلَتَهُ وَ لَمْ تَجْحَدْ حَقَّهُ وَ إِنْ كُنْتَ مُبْطِلًا فِي دَعْوَاكَ إِتَّقَيْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ثَبَّتَ إِلَيْهِ وَ تَرَكْتَ الدَّعْوَى وَ أَمَا حَقُّ الْمُسْتَشِيرِ فَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ رَأْيًا حَسَنًا اشْرُتْ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ لَهُ أَزْشَدْتَهُ إِلَى مَنْ يَعْزَمُ وَ حَقُّ الْمُسْتَشِيرِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ فِيمَا لَا يُؤَافِقُكَ مِنْ رَأْيِهِ وَ إِنْ وَافَقَكَ حَمِدْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَقُّ الْمُسْتَنْصِحِ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ التَّصِيحَةَ وَ لِيَكُنْ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةَ لَهُ وَ الرِّفْقَ بِهِ وَ حَقُّ النَّاصِحِ أَنْ تَلِينَ لَهُ جَنَاحَكَ وَ تُضْغِي إِلَيْهِ بِسَمْعِكَ فَإِنْ أَتَى بِالصَّوَابِ حَمِدْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ لَمْ يُؤَافِقْ رَحْمَتَهُ وَ لَمْ تَتَّهَمَهُ وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ أَخْطَا وَ لَمْ تُؤَاخِذْهُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُسْتَحِقًّا لِلتَّهْمَةِ فَلَا تَعْبَأْ بِسَيِّئِهِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى حَالٍ وَ «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» وَ حَقُّ الْكَبِيرِ تَوْقِيرُهُ لِسَنِّهِ وَ إِجْلَالُهُ لِتَقْدِيمِهِ فِي الْإِسْلَامِ قَبْلَكَ وَ تَرَكَ مُقَابَلَتَهُ عِنْدَ الْخِصَامِ وَ لَا تُسَبِّحْهُ إِلَى طَرِيقٍ وَ لَا تُتَقَدَّمْهُ وَ لَا تُسْتَجْهَلْهُ وَ إِنْ جَهَلَ عَلَيْكَ إِحْتَمَلْتَهُ وَ أَكْرَمْتَهُ لِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَ حُرْمَتِهِ وَ حَقُّ الصَّغِيرِ رَحْمَتُهُ فِي تَعْلِيمِهِ وَ الْعَفْوُ عَنهُ وَ السُّرْرَةُ عَلَيْهِ وَ الرِّفْقُ بِهِ وَ الْمَعُونَةُ لَهُ وَ حَقُّ السَّائِلِ إِعْطَاؤُهُ عَلَى قَدْرِ حَاجَتِهِ وَ حَقُّ الْمَسْئُولِ إِنْ أُعْطِيَ فَاقْبَلْ مِنْهُ بِالشُّكْرِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِفَضْلِهِ وَ إِنْ مَنَعَ فَاقْبَلْ عُذْرَهُ وَ حَقُّ مَنْ سَرَكَ لِلَّهِ تَعَالَى أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ تَعَالَى أَوْلَا تُمْ تَشْكُرُهُ وَ حَقُّ مَنْ أَسَاءَكَ أَنْ تَعْفُوَ عَنهُ وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ يَضُرُّ لِتَنْصَرَفَتْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَلَمَنْ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» وَ حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ إِضْمَارُ السَّلَامَةِ وَ الرَّحْمَةِ لَهُمْ وَ الرِّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ وَ تَأَلُّفُهُمْ وَ اسْتِصْلَاحُهُمْ وَ شُكْرُ مُحْسِنِهِمْ وَ كَفُّ الْأَدْيِ عَنْهُمْ وَ تَحِبُّ لَهُمْ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ أَنْ يَكُونَ شَيْوَحُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَيْبِكَ وَ شُبَّانُهُمْ بِمَنْزِلَةِ إِخْوَتِكَ وَ عَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أُمَّكَ وَ الصَّغَارُ بِمَنْزِلَةِ أَوْلَادِكَ وَ حَقُّ الدَّمَةِ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُمْ وَ لَا تُتَّظَلِمُهُمْ مَا وَقَّوْا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَهْدِهِ».

ثابت بن دینار (ابو حمزه ثمالی) گوید: امام سجاد علیه السلام فرمود: حق خدای اکبر، بر تو این است که: او را عبادت کنی و چیزی را شریک او قرار ندهی. پس اگر تو با اخلاص، این عمل را به جای آوری، خداوند بر خود چنین قرار داده که امر دنیا و آخرت را کفایت کند. حق جان تو، بر خودت این است که: آن را در طاعت خداوند به کارگیری. حق زبان، گرامی داشتن آن از دشنام و عادت دادنش به خیر و ترک یاهو گویی که فایده‌ای در آن نباشد. و نیکی با مردم و خوش گفتاری با آنان است. حق گوش، منزه داشتن آن از غیبت، و آنچه که نباید بشنوی. حق چشم، این است که آن را از محرمات فروبندی، و نگاه کردن با آن را وسیله عبرت قرار دهی. حق دست، این است که آن را به سوی چیزی که بر تو حلال نیست، نگشایی. حق پایت، این است که به سوی محرمات راه نسپاری، چرا که با این پاها بر صراط می‌ایستی. پس بنگر، تا تو را نلغزاند تا در دوزخ افتی. و حق شکم، آن است که آن را ظرفی برای حرام نسازی، و بیشتر از حد سیری نخوری. حق نماز، این است که: بدانی راه یافتن به درگاه خداوند عَزَّ وَ جَلَّ است. و تو در حال نماز در پیشگاه خدای عَزَّ وَ جَلَّ ایستاده‌ای. چون این را دانستی، چنان بایستی که یک بنده ذلیل، کوچک، مشتاق، ترسان، امیدوار، خائف، بیچاره، ملتمس، می‌ایستند. در پیشگاه بزرگی، با آرامش و وقار که او را بزرگ می‌دارد. آنگاه، با قلب خود به نماز رو کنی، و آن را با حدود و حقوق آن، به پای داری. حق حج، این است که: بدانی که در آن مهمان خدای خود هستی، و به سبب آن از گناهانت، خود به سوی خدای عَزَّ وَ جَلَّ می‌گریزی. به آن توبهات پذیرفته است، و آنچه خدای تعالی بر تو واجب ساخته، انجام می‌دهی. حق روزه، این است که: بدانی آن قفلی است که خدای عَزَّ وَ جَلَّ بر زبانت، گوشت، چشمت، شکمت و شهوت زده، تا بدان حجاب تو را از آتش بیوشاند. اگر روزه را رها کردی، پرده‌ای را که خدا بر تو کشیده دریده‌ای. حق صدقه، این است که: بدانی

صدقه، ذخیرهٔ تو نزد پروردگار توست. و امانت توست که برای آن به گواه گرفتن نیاز نداری. و سپرده‌ای را که در پنهانی به امانت گزارده‌ای به آن مطمئن‌تری، تا آنچه که به آشکار امانت می‌گذاری. و بدانی که این صدقه در دنیا، بلاها و بیماریها را از تو دفع می‌کند. و در آخرت، آتش دوزخ را از تو دور می‌دارد. حق کسی که با علم، تو را تربیت می‌کند. این است که: او را بزرگ بداری، وقار محضر او را نگاه داری. به کلامش خوب گوش بسپاری. به سوی او رو کنی. صدایت را بر او بلند نگردانی. اگر کسی از معلم تو سؤالی پرسید، تو پاسخ ندهی، تا معلم، خود جواب گوید. در مجلس او، با دیگری سخن نگوئی. نزد او از دیگران، غیبت نکنی. اگر کسی از او، نزد تو بدگویی کرد، حریم او را پاس داری. زشتی‌های او را بیوشانی. و نیکی‌های او را آشکار کنی. با دشمن او همنشینی ننمایی، و دوست او را دشمن نداری. چون چنین عمل کنی، فرشتگان خدای عزّ و جلّ به نفع تو گواهی می‌دهند، که تو او را برای خدای عزّ و جلّ خواستی. و برای خدا از محضر او کسب علم کردی، نه برای مردم. و اما حق کسی که در علم، زیر دست تو است. این است که: بدانی - خدای عزّ و جلّ، در علمی که به تو بخشیده، تو را قیّم بر آنان قرار داده است. و از خزائن خود بر تو گشوده است. پس اگر در تعلیم مردم بکوشی، و با ایشان بدرفتاری ننمایی. و بر آنان دلتنگ نشوی؛ خدای از فضل خود، بر تو زیاده می‌کند. و اما اگر علم خود را از مردم، دریغ داری، یا با مردم هنگامی که از تو کسب دانش می‌کنند، مهربان نباشی، بر خدای عزّ و جلّ حق است که «علم» و «نور علم» را از تو سلب کند، و جایگاه تو را از دلها پایین بیاورد. حق مادرت، این است که: بدانی، او تو را در شکم خود حمل کرد، به گونه‌ای که هیچ کس بار دیگری را نکشید. از ثمرهٔ قلب خود، به تو غذایی داد که هیچ کس به کسی ندهد. با تمام اعضای خود، در نگهداری تو کوشید. در این اندیشه نیست که گرسنه و تشنه بماند، تا تو سیر و سیراب شوی. بی لباس بماند تا تو را بیوشاند؛ در آفتاب بماند تا تو در سایه باشی، از خواب خود چشم بپوشد تا تو راحت بخوابی. از گرما و سرما تو را نگاه داشت، تا فرزند او باشی. پس نمی‌توانی او را شکرگزاری، مگر به توفیق و یاری و کمک خداوند. حق پدرت، آن است که: بدانی او اصل وجود تو است، که اگر نمی‌بود، تو هم نبود. پس هر نیکی در خودت دیدی که از آن شگفت‌زده شدی، بدان که پدرت، اصل نعمت بر تو در آن خیر بوده است. پس خدا را به اندازهٔ آن حمد و شکر کن. و نیرویی جز به سبب خدا نیست. حق فرزندت، این است که: بدانی از تو است، و در دنیای گذرا، به خیر و شرّ خود، وابستهٔ تو است. و تو در برابر سرپرستی او مسئولی که او را نیکو ادب نمایی، به سوی خدای عزّ و جلّ راهنمایی کنی، و در طاعت خدا به او کمک رسانی. پس در کارهای او بکوش، مانند کوشیدن کسی که می‌داند در نیکی به او پاداش می‌گیرد. و اگر با او بدرفتاری کنی، عقاب می‌شود. حق برادرت، این است که: بدانی دست تو و مایهٔ عزّت و قدرت تو است، پس او را سلاحی بر معصیت خدا مگیر، و برای ظلم کردن بر آفریدگان خدا، او را وسیله‌ای مساز. و در برابر دشمنش، یاری او را رها مکن. و از خیرخواهی نسبت به او دریغ مدار. اگر او امر خدای تعالی از پیروی کرد، چه بهتر. و اگر چنین نکرد، خدا را گرامی‌تر از او نزد خودت بدان. و نیرویی جز به سبب خدا نیست. حق کسی که به تو نیکی کرده، این است که: او را سپاس گوئی، و احسان او را به یاد داشته باشی، و میان خود و خدا برایش خالصانه دعا کنی. هنگامی که چنین کردی، در نهان و آشکار، او را شکرگزارده‌ای. سپس اگر قدرت یافتی، به او عوض هم بدهی. حق همنشین تو، این است که: با او به نرمی رفتار کنی، و با او نیکو سخن گوئی، از مجلس خود، جز به اجازهٔ او برنخیزی، و کسی که پیش تو بنشیند، بی اجازهٔ تو می‌تواند برخیزد. باید لغزشهای همنشین خود را فراموش کنی. نیکی‌های او را در یاد خود نگاه داری. و جز سخن خیر با او نگوئی. حق همسایه‌ات، این است که: او را در غیابش حفظ کنی. و در حضورش بزرگ داری. و اگر به او ستم شد یاریش کنی. در پی عیب او نباشی. و اگر زشتی در او سراغ داشتی، بر او بیوشانی. اگر می‌دانی که نصیحت تو را می‌پذیرد، در خلوت به خیر خواهی او بنشین. او را در سختی‌ها رها نکنی. از لغزش او درگذری. گناهِش را ببخشی، با او کریمانه معاشرت کنی، و قوتی جز به یاری خدا نیست. حق رفیق، این است که: با تفضل و انصاف با او مصاحبت کنی. او را بزرگ بداری، چنان که تو را بزرگ می‌دارد. نگذاری در نیکی‌های به یک دیگر، بر تو سبقت بجوید. اما اگر از تو سبقت گرفت، در ازای کار نیک بهتر از او پاسخ دهی. دوستش بداری، آن گونه که تو را دوست می‌دارد. اگر ارادهٔ گناهی کرد، او را از ارتکاب به آن باز داری. بر او رحمت باش و عذاب مباح. و لا قوّة الاّ بالله. اما حق شریک، آن است که: اگر غایب شد، او را کفایت کنی. و اگر حاضر بود، حرمتش را پاس داری. بدون مشورت و همفکری با او، به تنهایی حکم نکنی و رأی ندهی. مال او را حفظ کنی. در کار سخت یا آسان به او خیانت نکنی. چرا که دست خداوند تبارک و تعالی بر دو شریک است، تا زمانی که به یک دیگر خیانت نکنند. و لا قوّة الاّ بالله. حق خیر خواه تو، این است که: نسبت به وی تواضع کنی. به سخنانش خوب گوش فرا دهی، اگر درست گفت، خدای عزّ و جلّ را حمد گوئی، و اگر درست نگوید، بر او رحمت آوری، و او را متهم نسازی، و بدانی که او خطا کرده است. (و از روی عمد سخن نگفته است)، و او را بر آن خطا مؤاخذه نکنی، مگر اینکه واقعا شایستهٔ توبیخ باشد. که در این حالت باید به کار او اعتنا نکنی و توفیق تنها از خداست. حق بزرگسال، این است که: او را به جهت سنّ او، بزرگ بداری. برای تقدّم در اسلام - که پیش از تو مسلمان بوده - در اجلال او بکوشی، نزد دشمنان با او روبرو نشوی، در راه بر او سبقت نگیری، با او کودکانه رفتار نکنی، او را به نادانی نسبت ندهی. و اگر با تو سبکی کرد، تحمل کنی. و به جهت حقّ و حرمت اسلام، به او اکرام کنی. حق کوچکتر، از تو در سن، این است که: در تعلیم به او رحم آوری، بر او ببخشی. و بر زشتی او پرده پوشی کنی، با او مهربان باشی و به کمکش بشتابی. حق کسی که از تو

چیزی می‌خواهد، این است که: به اندازه نیازش به او ببخشی. حق کسی که از وی درخواست می‌کند، این است که: اگر خواسته تو را به تو ببخشد، با تشکر و معرفت فضلش از او بپذیری. و اگر از تو دریغ داشت، عذر او را بپذیری. حق کسی که تو را در راه خدا خشنود سازد، این است که: اول خدای تعالی را حمد گویی، سپس از او تشکر کنی. حق کسی که با تو بد می‌کند، این است که: او را عفو کنی. و اگر بدانی که این عفو تو ضرر دارد، از دیگران (در برابر بد رفتاری او) کمک بخواهی، که خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَلَمَنِ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ، فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ». و هر کس، پس از ظلمی که بر او شده است، برای دفع ظلم از دیگران یاری طلبد، بر او هیچ حرجی نیست. [ترجمه صفاخواه]

من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۸ و همچنین الخصال، ج ۲، ص ۵۶۴

### پیوست شماره دو: برخی روایت در باب مراحل «شاء» و «تقدیر» الهی

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ أَرَادَ اللَّهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا قَدَرَهُ فَإِذَا قَدَرَهُ قَضَاهُ فَإِذَا قَضَاهُ أَمَّضَاهُ. امام صادق علیه السلام: هر گاه خداوند چیزی را اراده کند، تقدیرش می‌نماید و وقتی تقدیرش نمود، به آن حکم می‌کند و وقتی حکم نمود، آن را حتمی می‌سازد.

المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۳

- از این روایت به دست می‌آید که «شاء» الهی منجر به «تقدیر» الهی و سپس منجر به «قضاء» الهی می‌شود.

فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ وَالْكَتَبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا، فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُقَدِّمَ أَوْ يُؤَخَّرَ، أَوْ يَنْقُصَ شَيْئًا أَوْ يَزِيدَهُ، أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُنْحَوَ مَا يَشَاءُ، ثُمَّ أَتَبَتِ اللَّيْلُ أَرَادَ، قُلْتُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ مُثَبَّتٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ بَعْدَهُ، قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ، ثُمَّ يُخَدِّثُ اللَّهُ أَيْضًا مَا يَشَاءُ تَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى.

تفسیر القمی - به نقل از عبد الله بن مسکان - : امام صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه شب قدر شد، فرشتگان و روح و نویسندگان، به آسمان دنیا فرود می‌آیند و هر چه را از حکم (قضای) خدای - تبارک و تعالی - در این سال رخ می‌دهد، می‌نویسند. پس، خداوند، هر گاه اراده کند که چیزی را مقدم یا مؤخر بدارد، یا بکاهد یا بیفزاید، فرمان می‌دهد که آنچه را می‌خواهد، محو کنند. سپس آنچه را می‌خواهد، ثبت می‌نماید». گفتم: هر چیزی نزد او به اندازه [ی معینی] در کتابش ثبت شده است؟ فرمود: «بله». گفتم: پس، چه چیزی پس از آن خواهد بود؟ فرمود: «خداوند، منزه است. سپس خداوند، هر چه را بخواهد، باز هم ایجاد می‌کند. خداوند، خجسته و والاست».

تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۶

- در این روایت بیان شده است که «قضاء» الهی توسط ملائکه در این دنیا ثبت می‌شود.

### نظام سوالات

۱. آیا هدایت در زندگی انسان نقش پررنگی دارد؟
۲. آیا علم برای هدایت زیرساخت حساب می‌شود و در آن اثرگذار است؟
۳. آیا علوم «متصرف در طبیعت» و علوم «کاشف از واقع (طبقه‌بندی اشیاء در مفاهیم کلی)» توانایی ایجاد علم متناسب با هدایت را دارند؟
  - ۳/۱. دلیل ورود علمای اسلام به علم منطق چیست؟
  - ۳/۲. آیا لزوماً پاسخ به شبهه منجر به هدایت افراد می‌شود؟
۴. اتمام حجت و دست‌یابی به حقیقت بر عهده انسان (آن هم با روش‌های فلسفی) است یا خدای متعال؟
  - ۴/۱. محوریت عالم و زندگی انسان طبیعت و اشیاء درون آن است یا قلب (به معنای دینی آن)؟
۵. علمی که در حال حاضر زندگی ما را مدیریت می‌کند کدام دسته از علوم است و راه مقابله با آن چیست؟
  - ۵/۱. راه مقابله با علوم پوزیتیویستی موجود به صورت غیر جبری چیست؟
۶. معنای ظاهر و باطن عالم در لسان قرآن چیست؟

## فهرست

۱. اهمیت و ضرورت بسیار بالای مسئله هدایت در زندگی؛ پایه اول استدلال بر ضرورت قراردادن مسئله هدایت به عنوان هدف علم ..... ۱۴۷
- ۱/۱. نگاه بیکنی و کشف واقع؛ دو نظریه مورد اشکال در فلسفه علم به دلیل عدم توجه به مسئله هدایت و در نتیجه هدف گذاری اشتباه در مسئله علم ..... ۱۴۷
- ۱/۱/۱. نزع خصوصیت شخصی از شیء (ساخت مفهوم کلی) و طبقه بندی آن در ذیل یک مفهوم کلی دیگر؛ خلاصه ای از فرایند حصول علم در نظریه کشف ..... ۱۴۸
- ۱/۱/۲. عدم کارایی نظریه کشف واقع (نظریه طبقه بندی اشیاء) در تصرف بر طبیعت و زندگی کردن واقعی؛ آفت اصلی این نظریه در غرض هدایت ..... ۱۴۸
۲. تأثیر علم در هدایت؛ پایه دوم استدلال بر ضرورت قراردادن مسئله هدایت به عنوان هدف علم ..... ۱۴۹
۳. عدم کارایی «علوم متصرف در طبیعت» و «علوم کاشف از واقع (طبقه بندی کننده)» در زیرساخت گذاری و لجستیک کردن هدایت ..... ۱۵۰
- ۳/۱. بحث از روش آموزش و انتقال علوم متناسب با هدایت؛ سرفصل بعدی مباحثات فقه العلم به دلیل تفاوت های اساسی این روش با روش های دیگر ..... ۱۵۰
- پرسش و پاسخ ..... ۱۵۲
۱. پاسخ گویی به شبهات (خصوصاً شبهات سوفسطایی)؛ غرض اصلی ایجاد منطق و متفاوت بودن پاسخ به شبهه با ایجاد هدایت ..... ۱۵۲
- ۱/۱. نبود التزام قطعی میان پاسخ به شبهه و ایجاد هدایت در افراد؛ دلیل ضدهدایت خواندن منطق ..... ۱۵۳
- ۱/۲. «حق»؛ موضوع اصلی هدایت و گستردگی مفهوم حق فراتر از دایره پاسخ به شبهات ..... ۱۵۳
- ۱/۲/۱. لزوم بحث از موضع امور؛ یکی از شروط توصیف حق از امور ..... ۱۵۵
- ۱/۲/۲. ناتوانی منطق در کشف موضع امور؛ مثالی بر ناکارآمدی منطق در ایجاد هدایت نسبت به حق ..... ۱۵۶
۲. در دست خدای متعال بودن اتمام حجت و رسیدن به حقیقت؛ نظری در برابر ادعای منطقیون و فلاسفه در روش دستیابی به حقیقت ..... ۱۵۷
- ۲/۱. توصیف هوایی که به درون شش می رود؛ مثالی با تسامح از غیر کاربردی بودن مباحث منطق ..... ۱۵۹
- ۲/۲. ورود تفصیلی به حوزه معرفت شناسی؛ به دلیل نقد نظرات باطل در این حوزه و نه توضیح از چگونگی درک هدایت خدای متعال ..... ۱۵۹
۳. قلب به معنای حقیقت اصلی وجود انسان؛ ابزار اصلی زندگی و محوریت آن در توصیف عالم ..... ۱۶۰

- ۳/۱. قعود اصلی‌ترین عامل از بین رفتن درک و فهم؛ نمونه‌ای از مناسک متفاوت و مبتنی بر قلب قرآن در روش آموزش و انتقال علوم  
 ۱۶۱.....
- ۳/۲. ارائه حقیقت به تمام قلوب توسط خدای متعال و سپس پذیرش یا انکار آن توسط انسان؛ فهم صحیح ابرویش رسیدن به حقیقت  
 ۱۶۱.....
۴. حاکم بودن هدایت بر مسئله علم؛ موضوع بسیار جدی و مقدمه‌ای برای ورود به مسئله علم ..... ۱۶۴.....
۵. حاکم شدن نگاه بیکنی به علم و لزوم ایجاد نظام مقایسه با آن در سطح گفتمانی؛ راه از بین بردن آن ضلالت و گسترش نگاه  
 فقهی به علم در فضای غیر جبری ..... ۱۶۷.....
۶. ماهیت علم غیر نافع و تعبیر اطلاق علم بر آنها در قرآن؛ موضوعی برای مباحثه در باب علم ..... ۱۶۹.....
- ۶/۱. اعطای سطحی از علم به قصد اتمام حجت به تمام انسان‌ها؛ تحلیلی از تعبیر علم در مورد اهل ضلال در لسان قرآن ..... ۱۶۹.....
۷. طبقات ربوبیت و تقدیر الهی؛ احتمالی برای تحلیل مسئله ظاهر و باطن در لسان دین ..... ۱۷۱.....
- ۷/۱. حرکت «شاء» و «تقدیر» الهی در آسمان‌های مختلف یا همان طبقات ربوبیت الهی ..... ۱۷۲.....
- پیوست ..... ۱۷۷.....
- پیوست شماره یک: رساله حقوق امام سجاده علیه السلام ..... ۱۷۷.....
- پیوست شماره دو: برخی روایت در باب مراحل «شاء» و «تقدیر» الهی ..... ۱۸۰.....
- نظام سؤالات ..... ۱۸۱.....





## جلسه پنجم

### سؤالات جلسه

ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایست چیست؟  
بحث توحید و ربوبیت الهی در زیرساخت‌های نُه‌گانه هدایت (علوم  
تأثیرگذار بر هدایت) چه جایگاهی دارند؟

راه مقابله با حوزه سـکولار چیست؟  
مبنای طبقه‌بندی و اولویت‌بندی زیرساخت‌های نُه‌گانه هدایت  
چیست؟

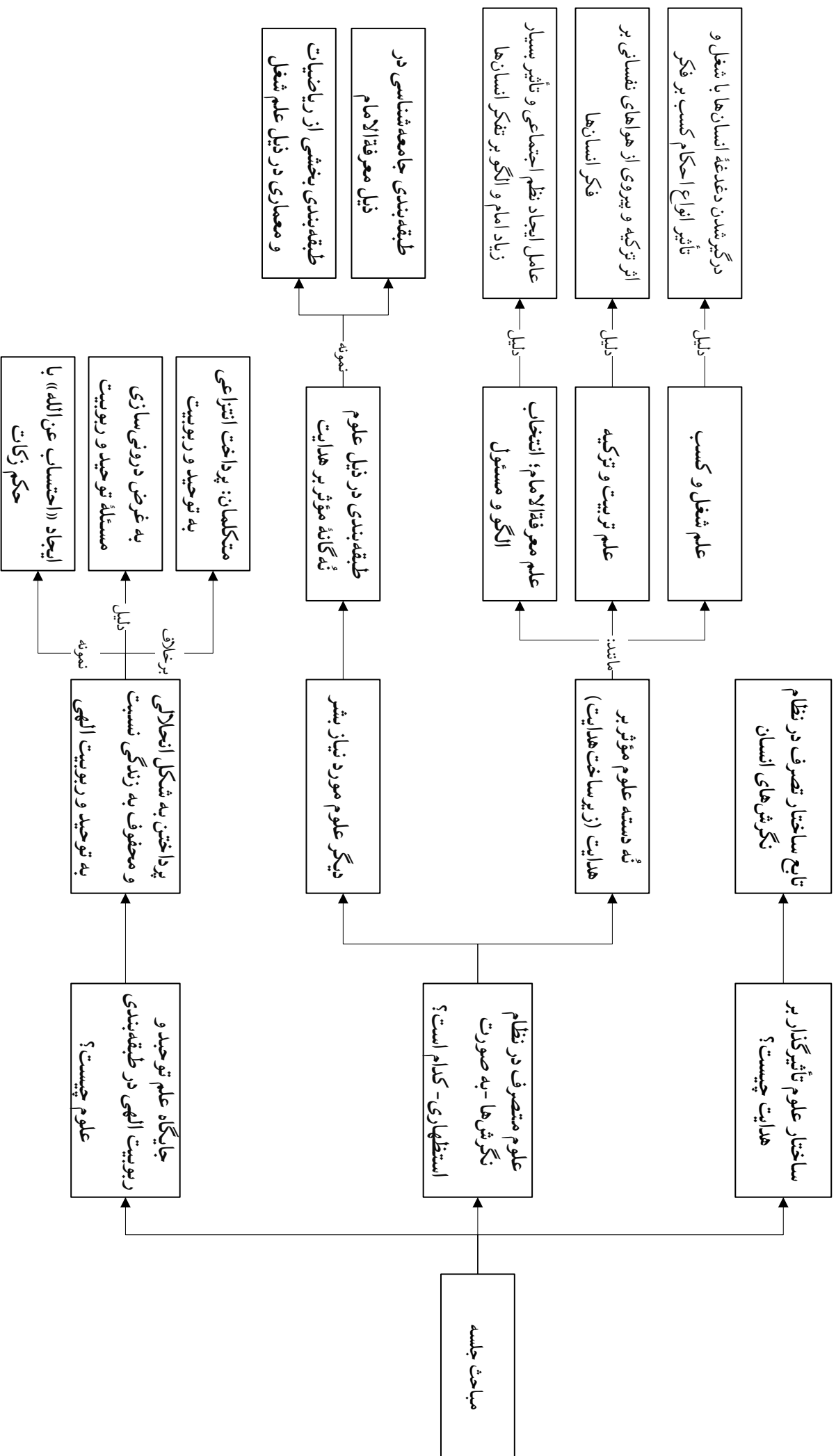
تفاوت تنقیح مناط نقطه شروع و ختم در فقه‌البیان با تنقیح مناط  
حکم در فقه رایج چیست؟

شرایط زمانی و مکانی در فقه‌هدایست چه جایگاهی دارد؟

### عنوان جلسه

تبیین مقدماتی ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت

## فقه العلم (جلسه پنجم)



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسات گذشته محضر شما گزارش دادم که معادلات ایجادکننده هدایت، با معادلات متصرف در طبیعت و با معادلاتی که مدعی کشف از واقع هستند، متفاوت است. مهم‌ترین ویژگی آن معادلات هم این بود که برای انسان «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» ایجاد می‌کند؛ یعنی در ذهن‌ها حق را از باطل تمییز می‌دهند.

### ۱. نحوه تصرف در نظام نگرش‌ها (هدایت)؛ مبنای ساختار علوم تأثیرگذار بر مسئله هدایت

إن شاء الله امروز یک سرفصل جدید را باز می‌کنم و آن این است که «ساختار علوم تأثیرگذار بر مسئله هدایت چیست؟» آیا ساختار آن شبیه ساختارهای علوم موجود است، یا خیر یک ساختار تأسیسی لازم دارد؟ به نظر ما ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت، از ساختار تصرف در نظام نگرش‌های انسان تبعیت می‌کند. اگر تصویری از نظام نگرش‌های انسان و نحوه تصرف در نظام نگرش‌های انسان ارائه دهید، پس ساختار علوم مبتنی بر هدایت هم از همان ساختار تصرف در نظام

نگرش‌ها تبعیت می‌کند؛ چون غرض اصلی همان تصرف در نظام نگرش‌ها یا همان مسئله هدایت است. بنابراین ما باید مفهوم هدایت را مبنا قرار دهیم و ساختار علوم را بازتعریف کنیم. در قسمت قبلی گفتگوها، مفهوم هدایت را مبنا قرار دادیم و اجمالاً ماهیت علم و معرفت‌شناسی را بحث کردیم. حالا همان مفهوم را مبنا قرار می‌دهیم و وارد بحث ساختار علم خواهیم شد.

۱/۱. وجود نه زیرساخت برای تصرف در نظام نگرش‌ها (هدایت) و در نتیجه نه ساختار علم مؤثر بر هدایت

آن کاری که ما در حوزه علمیة قم به صورت استظهاری انجام دادیم این است که گفتیم مسئله هدایت و تصرف در نظام نگرش‌ها - همان طوری که مکرر بنده در این روزها بحث کردم- دارای نه زیرساخت است؛ یعنی اگر به نه موضوع نپردازید، زمینه تصحیح نگرش‌های انسان آماده نمی‌شود و نمی‌توانید در نظام نگرش‌ها تصرف کنید. اجمالاً آن نه علم و نه موضوعی که به تصحیح نگرش‌ها کمک می‌کند را بازخوانی می‌کنیم. البته چون کاری که ما انجام دادیم یک کار تبعی و استظهاری است، پس باب تکامل آن همچنان باز است؛ یعنی به خلاف علوم عقلی - به معنای مصطلح آن - که به دنبال حصر می‌گردند<sup>۳</sup>، ما حصر را سُکر<sup>۳</sup> عقل می‌دانیم. ما از حیث بررسی برای موضوعات خود در روایات و آیات یک جمع‌بندی داشتیم، اما ممکن است شما هم بررسی کرده و جمع‌بندی ما را تکمیل کنید یا حتی نقض کنید و این کار امکان دارد. ولی [حقیقت این است که] ما برای این نه دسته، دلیل عقلی داریم البته عقلی به معنای فقه‌البیان؛ یعنی به پشتوانه ده‌ها گزاره از آیات و روایات، این جمع‌بندی را انجام دادیم که این نه موضوع، زیرساخت هدایت‌اند؛ یعنی در واقع هدایت بر روی این موارد سوار است.

۱/۱/۱. زیرساخت معیشت و کسب؛ یکی از زیرساخت‌های نه گانه هدایت

یکی از آن موضوعات زیرساخت هدایت، مسئله معیشت و کسب است؛ بدون ساماندهی مسئله معیشت و کسب، نمی‌توانید فرد را هدایت کنید. مسئله معیشت و کسب و اکل و ملحقات آن، تأثیری بر فطرت انسان می‌گذارند که اگر آن تأثیر به سمت سُحت<sup>۴</sup> و غَرَر<sup>۵</sup> و حرام سوق پیدا کند، زمینه فهم از بین می‌رود.<sup>۶</sup> به عنوان مثال اگر در مسئله شغل به سمت مناسک ظالمانه حرکت کرده و به هم‌نوع خود ظلم

۲. طريقة القسمة الثنائية: وهي طريقة الترديد بين النفي والإثبات، والنفي والإثبات (وهما النقيضان) لا يرتفعان أي لا يكون لهما قسم ثالث ولا يجتمعان أي لا يكونان قسماً واحداً، فلا محالة تكون هذه القسمة ثنائية أي ليس أكثر من قسمين، وتكون حاصرة جامعة مانعة.

در این شیوه، شیء از راه دوران بین نفی و اثبات تقسیم میشود. و نفی و اثبات، نقیض یکدیگرند، و لذا ارتفاعشان با هم محال است. یعنی قسم سومی ندارند. و نیز اجتماعشان محال می‌باشد، یعنی مجموعاً یک قسم را تشکیل نمی‌دهند. بنابراین، چنین تقسیمی حتماً ثنائی [= دوتایی] خواهد بود، یعنی بیش از دو قسم نخواهد داشت، و ناگزیر حاصر بوده و جامع افراد و مانع اغیار می‌باشد. [ترجمه شیروانی]

المنطق (للمظفر)، ص ۱۳۴

۳. مستی؛ در اینجا منظور تنزل عقل و محدود ساختن آن است.

۴. مال به دست آمده از طریق نامشروع.

۵. معامله کلایی که در آن مشتری فریب بخورد.

۶. به عنوان مثال می‌توان به این روایت مشهور اشاره کرد:

وفي المناقب روى يابسانه عن عبد الله بن محمد بن سليمان بن عبد الله بن الحسن عن أبيه عن جده عن عبد الله قال: لَمَّا عَبَأَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ لِمُحَارَبَةِ اللَّهِ وَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى جَعَلُوهُ فِي مِثْلِ الْحَلْفَةِ فَخَرَجَ اللَّهُ حَتَّى أَتَى النَّاسَ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُبْصِتُوا حَتَّى قَالَ لَهُمْ: وَيَلِكُمْ! مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْصِتُوا إِلَيَّ فَنَسَمَعُوا قَوْلِي؟! وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ... وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئَتْ بَطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ.

کنید این ظلمی که در حوزه شغلی اتفاق می‌افتد، باعث قفل شدن حوزه فهم شما خواهد شد؛ بنابراین حتماً باید بر اساس احکام، حوزه شغل را بازسازی کرد تا ظلم در زمینه شغل محقق نشود. از جمله مواردی که خدای متعال در توسعه یا ضیق رزق فرد لحاظ می‌کند، مسئله تنظیم غلط روابط انسانی یا تنظیم روابط انسانی به شکل ظالمانه است.<sup>۷</sup> لذا فقط این نیست که وقتی ظلم می‌کنید، روابط طرف مقابل را به چالش می‌کشید و او دچار عدم رفاه و عدم سکینه می‌شود بلکه حتی باب رزق هم - که مهم‌ترین نوع رزق، رزق علمی است<sup>۸</sup> - به چالش کشیده می‌شود.

از جمله مواردی که در باب معیشت و کسب مهم است، این است که معیشت و کسب مورد دغدغه انسان‌هاست؛ یعنی انسان‌ها دائماً به موضوع معیشت و شغل خود مشغول‌اند. شغل اصطلاحاً - به تعبیر ما در نقشه راه<sup>۹</sup> - سرچشمه تأمل است؛ هیچ انسانی را در هیچ مکان جغرافیایی، در هیچ دوره تاریخی پیدا نمی‌کنید که در مورد مسئله شغل، تأمل و تفکر نداشته باشد. شغل یکی از موضوعاتی است که برای انسان درگیری فکری ایجاد می‌کند، بنابراین کانون جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل‌ها برای انسان‌هاست؛ یعنی اگر اطلاعات انسان‌ها را آنالیز (تجزیه) کنید، بخش عمده‌ای از اطلاعات آن‌ها مربوط به شغل و کسب است؛ بنابراین بخش مهمی از علم انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. پس اگر شغل را مدیریت نکنید، اطلاعات و تحلیل‌های غلط در مورد شغل در ذهن انسان‌ها شکل می‌گیرد و این باعث جهت‌دهی به رفتار آن‌ها خواهد شد. برای مثال در حال حاضر اطلاعات مربوط به قراردادهای معاملات بانکی، اطلاعاتی است که تقریباً همه، آن‌ها را در اختیار دارند و چون معاملات قراردادهای بانکی رُبوی‌اند،<sup>۱۰</sup> پس این اطلاعات، اطلاعات جهت‌دار و ضد روابط انسانی است؛ بنابراین اگر می‌خواهید هدایت و نگرش ایجاد کنید، باید حوزه شغل را ساماندهی کنید.

امام حسین علیه السلام هنگامی که عمر بن سعد سپاهیان خود را برای جنگ با ایشان آماده کرد و از هر سو آن حضرت را در محاصره گرفتند و امام علیه السلام به سوی دشمن بیرون آمد و آنها را به سکوت دعوت کرد، اما خاموش نشدند خطاب به آنها فرمود: وای بر شما! شما را چه زیان که به من گوش دهید و گفتار مرا، که به راه راستان فرا می‌خوانم بشنوید... همه شما از من نافرمانی می‌کنید و به سخنان من گوش نمی‌دهید؛ زیرا شکمهایتان از حرام پر شده و بر دل‌هایتان مهر [غفلت] خورده است.

بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱

۷. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ قَالَ: مَنْ فَحِشَ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ بَرَكَتَهُ رِزْقَهُ وَ وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ أَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ.

و اما فرمود: هر کس به برادر مسلمان خود دشنام دهد خدا برکت از روزی او بردارد، و او را بخودش واگذارد، و زندگیش را تباہ سازد. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۲، ص ۳۲۵

۸. رَوَى حَمَّادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ لَهُ: ... يَا عَلِيُّ! لَا فَفَّرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (... ای علی! فقری، سخت‌تر از جهل نیست. ثروتی، سودمندتر از عقل نیست.) [ترجمه صفاخواه]

من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۲

۹. در اولین نقشه الگوی پیشرفت اسلامی با نگاهی فقهی و غیراقتباسی از الگوهای معیوب و ناکارآمد غربی به بیش از ۱۰۰ مسئله در حوزه‌های مختلف معیشتی، تربیتی، پیش‌گیری از جرم، قانون‌گذاری، سیاسی، معرفت‌شناسی، پولی و مالی، کشاورزی، طب، شاخص‌های ارزیابی جامعه، محرومیت‌زدائی، مدیریت شهری، برنامه‌ریزی، بودجه، ساخت‌یابی، الگوی تخصیص تکنولوژی، الگوی مطالعات تاریخی، الگوی جدید نگرش‌های نظامی، الگوی تنظیم و تحلیل خبر و... پاسخ گفته ایم.

آدرس مطلب و خود نقشه راه در پایگاه اطلاع‌رسانی نقشه راه: [yon.ir/nrodi](http://yon.ir/nrodi)

۱۰. برای مشاهده برخی از واکنش‌های مراجع تقلید و مجتهدین به نظام بانکی ربوی ر.ک [yon.ir/kswEn](http://yon.ir/kswEn) در پایگاه رسمی خبرگذاری تسنیم.

۱/۱/۱/۲. نگاه به شغل به تفاوت این نگاه را با نگاه‌های منطق صوری و سایر دستگاه‌های معرفت‌شناسی ببینید! منطق صوری عنوان یکی از تکیه‌گاه‌های اطلاعاتی انسان به جای اصل تناقض؛ یکی از تفاوت‌های دستگاه معرفت‌شناسی با منطق صوری

تفاوت این نگاه را با نگاه‌های منطق صوری و سایر دستگاه‌های معرفت‌شناسی ببینید! منطق صوری اما القضا یا را با یک تعریف، اصل تناقض می‌داند<sup>۱۱</sup> و می‌گوید که اگر اصل تناقض را تبیین و بحث نکنید، تکیه‌گاه همه بداهت‌ها از بین می‌رود. بنده الآن با آن تعریف مناقشه‌ای ندارم، گرچه آن هم از دیدگاه ما قابل خدشه است؛ به نظر ما اما القضا یا اصل تناقض نیست بلکه اصل تغایر است<sup>۱۲</sup> - که آن را سر جای خودش بحث می‌کنیم - ولی می‌خواهم اینجا عرض کنم که یکی از تکیه‌گاه‌های اطلاعاتی انسان‌ها، مسئله شغل است؛ یعنی به نوعی تکیه‌گاه و مادر تحلیل‌ها و قضایا محسوب می‌شود. البته به معنای منطق صوری نیست. کافی است شما به عنوان عالم دین و متکفل بخشی از هدایت، سازماندهی حوزه مشاغل را رها کنید این کار منشأ پیدایش صدها تحلیل و نگرش غلط در انسان‌ها خواهد شد. لذا از حوزه شغل می‌توان نگرش‌ها را مدیریت کرد.

۱/۱/۲. زیرساخت تربیت و ترکیه؛ یکی دیگر از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت

یکی دیگر از مواردی که بسیار کمک می‌کند تا نگرش‌های غلط افراد را مدیریت کنید، مسئله داشتن تربیت و ترکیه است. همان‌طور که مکرر عرض کردم، انسان یک وعاء پیچیده است یک ظرف ذوابعد پیچیده است. بخشی از وجود انسان واقعیتی است که انبیاء از آن به «نفس اماره» تعبیر کرده‌اند. این نفس اماره، «لَا مَازَةَ بِالسُّوءِ»<sup>۱۳</sup> است یعنی دائماً طلب بد دارد. این بخشی از واقعیت انسان‌هاست. اگر این امارگی نفس، کنترل و ترکیه نشود بر روی مجموعه تحلیل‌های انسان تأثیر می‌گذارد. همان‌گونه که عرض کردم «نفس» مرکز تقاضاهای سوء است و در وجود همه انسان‌ها وجود دارد. اگر این اهواء نفسانی مدیریت نشود، به نوعی منشأ سازماندهی از اطلاعات می‌شود؛ زیرا هر فعل سوئی را که می‌خواهید انجام دهید یا به سمت هر اماره‌ای که می‌خواهید حرکت داشته باشید باید در رابطه با آن اطلاعات هم کسب کنید.

۱/۱/۲/۱. مدیریت اطلاعات و فکر افراد در پی حرکت به سمت سوء؛ دلیلی بر اثرگذار بودن ترکیه در نظام نگرش‌ها

وقتی انسان تصمیم می‌گیرد به سمت رذیله‌ای حرکت کند، حول حرکت به سمت این رذیله، مجموعه‌ای از اطلاعات، ساماندهی می‌شود؛ لذا وقتی با بعضی افراد صحبت می‌کنید مشاهده خواهید کرد که سرشار از شیطنت و مکر و حيله و تحلیل‌ها و اطلاعات مرتبط با نفس اماره هستند درحالی‌که اگر نفس اماره ترکیه شود، اساساً بعضی‌ها - به تعبیر رایج - آن قدر مثبت و پاک هستند که از اولیات آن شرارت‌ها هم خبر ندارند.

انسانی که ترکیه شود، وعاء فکر او از مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و اطلاعات خالی می‌شود؛ آن هم تحلیل‌ها و اطلاعاتی که به درد تحقق هوا و خواسته‌های نفس اماره می‌خورند که این خود به معنای

۱۱. ر.ک پاورقی ۷ جلسه یک.

۱۲. برای مشاهده اجمالی از این بحث می‌توان به گزارشی از دوران پژوهش به آدرس [von.ir/taqayor](http://von.ir/taqayor) در پایگاه اطلاع رسانی نقشه راه رجوع کرد.

۱۳. وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِلَّا النَّفْسَ لَأَمَّارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ / یوسف، آیه ۵۳

من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است. [ترجمه انصاریان]

آزادسازی ظرفیت‌های وجود انسان است. البته می‌توانید بدون تزکیه هم وارد شوید و حوزه نگرش‌ها و تحلیل‌های انسان را مدیریت کنید در این حالت شاید تحلیل را از طریق سمع و بصر وارد وجود طرف کنید ولی آن تحلیل وارد یک حوزه آلوده می‌شود و همان آلودگی باعث می‌شود مثلاً مسئله به فراموشی سپرده شود. وقتی فردی پر از شهوت است، عقل او چگونه کار کند؟ اصلاً تمام وعاء وجودی فرد را شهوت فراگرفته است؛ پس اساساً عقل از کار می‌افتد. این‌ها مفاد بسیاری از روایات ماست که در موقع بروز شهوت، سر عقل بریده و از میدان به در می‌شود<sup>۱۴</sup> بنابراین اگر می‌خواهید نگرش‌ها را اصلاح کنید تا انسان‌ها درست تصمیم بگیرند و فکر کنند، باید بروید به سمت اینکه تزکیه را به عنوان زیرساخت هدایت و اصلاح نگرش بپذیرید.

بنابراین سایر زیرساخت‌ها هم به همین معنا مؤثرند اما بنده از شرح تفصیلی آن‌ها صرف نظر می‌کنم. همه این زیرساخت‌های نه‌گانه؛ مسئله معرفت‌الامام، مسئله پیشگیری از جرم، مسئله نظم اجتماعی، مسئله بیان، مسئله شاخصه‌های ارزیابی و مسئله نفی سبیل؛ همه این‌ها برای هدایت و اصلاح نگرش‌ها، زیرساخت هستند. ما فکر می‌کنیم علوم مرتبط با هدایت از تصویر و تفسیر شما از نحوه تصرف در نظام نگرش‌ها تبعیت می‌کند. تصرفی که ما از روایات استظهار کردیم نه بخش دارد؛ بنابراین طبقه‌بندی علوم ما هم نه بخش دارد. ما این علوم را برای انسان‌ها اصلی می‌دانیم و این‌ها را سرفصل طبقه‌بندی علوم می‌دانیم، یعنی برای مثال علم مربوط به شغل، علم مربوط به تزکیه را اصل می‌دانیم.

۱/۱/۳. زیرساخت امام و مسئول؛ یکی دیگر از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت

یا علم مربوط به انتخاب امام و مسئول را اصل می‌دانیم. مردم دائماً در حوزه‌های مختلف مسئول و امام انتخاب می‌کنند و خدا نکند یک امامی، امام نار باشد و امام نور نباشد؛ در این صورت زندگی همه انسان‌ها به چالش کشیده می‌شود. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأُمَّةَ الْمُضَلُّونَ»<sup>۱۵</sup> وقتی یک امامی اهل گمراهی باشد، بیشترین ضرر را به امت و جامعه می‌زند. بنابراین

۱۴. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) : الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانٌ وَ مُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ مَزِينُ الشَّهْوَةِ الْهُوَى، وَ التَّفَسُّرُ مِتَنَازَعَةٌ بَيْنَهُمَا فَاتَّيَمَّا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: «عقل و شهوت هر دو مخالف یکدیگرند، یاری‌دهنده عقل علم اوست و آرایش‌دهنده شهوت هوا و هوس، و نفس در این میان مورد نزاع این دو است و هر کدام غلبه کرد نفس در طرف او خواهد بود.»

غرالحکم و دررالکلم، ص ۱۱۹

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) : لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَةٍ.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: «نیست عقلی با شهوتی.» [ترجمه آقا جمال‌الدین خوانساری]

غرالحکم و دررالکلم، ص ۷۷۰

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) : ... يَا هِشَامُ مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ يَطُولُ أَمَلُهُ وَ مَخَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَ أَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ وَ مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ ...

حضرت موسی بن جعفر (ع) به هشام می‌فرمایند: «... هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد به ویرانی عقلش کمک کرده است: آن که پرتو فکرش را با آرزوی درازش تاریک کند و آن که شگفتیهای حکمتش را به گفتاری پیوده اش نابود کند و آن که پرتو اندرز گرفتن خود را به خواهشهای نفسش خاموش نماید (هر که چنین کند) گویا هوس خویش را بر ویرانی عقلش کمک داده و کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباہ ساخته است.» [ترجمه شاهرودی]

الکافی، ج ۱، ص ۱۷

۱۵. قَالَ النَّبِيُّ (ص) : إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأُمَّةَ الْمُضَلُّونَ.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «بیش از هر چیز بر امت خود از پیشوایان گمراه‌کننده بیم دارم.»

باید علوم مربوط به انتخاب امام و مسئول بحث شود؛ این خیلی مسئله مهمی است که حضرت فرمود: «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»<sup>۱۶</sup> در اسلام آن چنان که به مسئله ولایت و مسئولیت و امارت تأکید شده به چیز دیگری تأکید نشده است. البته امامت به معنای عام و به معنای خاص دارای بحث است؛ درون خود علوم مربوط به امامت و ولایت و امارت دسته‌بندی وجود دارد.

۱/۲. طبقه‌بندی دیگر علوم مثلاً ما جامعه‌شناسی را در یکی از زیر فصل‌های امام‌شناسی بحث می‌کنیم؛ چون امام، اداره‌کننده جامعه است، آنجا جامعه‌شناسی را بحث می‌کنیم. من البته دوازده جلسه در حوزه علمیة کرج که کتاب آن هم منتشر شده<sup>۱۷</sup> بحث کردم که امام چگونه جامعه‌سازی می‌کند و جامعه‌سازی امام را با ساخت دوسویۀ گیدنز<sup>۱۸</sup> مقایسه کردم. گیدنز<sup>۱۹</sup> تصویری از پیدایش جامعه دارد؛ در آن بحث‌ها نشان دادم که چقدر ساخت‌یابی گیدنز نسبت به ساخت‌یابی امام تنزل یافته است.<sup>۲۰</sup> در درون این‌ها، سرفصل‌هایی پیدا می‌شود، ولی طبقه‌بندی [کلی علوم، همین‌نُه زیرساخت هدایت] است.

یا مثلاً برخی می‌گویند که ریاضی و علوم متصرف دیگر را - که قبل از مدرنیته هم بوده‌اند - کجا طبقه‌بندی می‌کنید؟ [پاسخ این است که] بخش قابل توجهی از این‌ها در مکاسب و شغل طبقه‌بندی می‌شود. خود اصل شغل برای ما سرفصل اصلی است و «نه تصرف در طبیعت»؛ یعنی می‌خواهیم معیشت انسان‌ها را سازماندهی کنیم، حالا می‌گویند که معماری هم از امور مرتبط با معیشت است؛ پس ما این علوم را آنجا طبقه‌بندی می‌کنیم. یا اگر بگویند علمی در حوزه معماری نیاز است، - مثلاً در همین اصفهان ریاضیات پیچیده‌ای در حوزه معماری بوده است - [پس ما آن‌ها را ذیل معماری طبقه‌بندی می‌کنیم]؛ «اقدام به شیء، اقدام به لوازم شیء است» پس وقتی ما وارد حوزه معماری می‌شویم،

نهج الفصاحه، ص ۲۷۱ / مشابه: الأمالی، ص ۵۱۲

۱۶. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ الرُّيَادِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَشِيَ الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسِي عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «سازمان شده است اسلام بر پنج چیز: بر نماز و زکاة و روزه و حج و ولایت، و برای چیزی فریاد نشده چنانچه برای ولایت.» [ترجمه کمره‌ای]

الکافی، ج ۲، ص ۱۸ و به سند دیگر ص ۲۱

۱۷. سی‌امین دوره از دانشنامه‌الگوی پیشرفت اسلامی، ارائه شده در جمع کارشناسان الگوی پیشرفت اسلامی، کرج مدرسه علمیة امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۸. ساختارها: قواعد و منابع یا مجموعه‌های روابط دگرگون ساز، سازمان یافته به عنوان ویژگی‌های نظام‌های اجتماعی. نظام‌ها: روابط بازتولید شده در بین کنشگران یا جماعت‌ها، سازمان یافته به عنوان رویه‌های اجتماعی منظم. ساخت‌یابی: شرایط حاکم بر استمرار یا دگرذیسی ساختارها و بنابراین بازتولید نظام‌های اجتماعی.

ساخت جامعه (آنتونی گیدنز)، ص ۵۴

در این باره می‌توان به فصل دوم کتاب چکیده آثار گیدنز، ویراستار فیلیپ کسل هم رجوع کرد.

۱۹. آنتونی گیدنز (متولد ۱۸ ژانویه ۱۹۳۸، لندن، انگلستان) مشاور سیاسی و استاد انگلیسی است که به عنوان یک جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز اجتماعی تربیت یافته است. ... وی یکی از مشاوران با نفوذ تونی بلر (نخست وزیر انگلستان) بود که درکی از «راه سوم» (برنامه‌ای سیاسی که به دوگانگی سیاسی مرسوم چپ و راست محدود نمی‌شد [و راهی برای جمع بین این دو نظر دارد]) داشت که زیربنای دولت حزب کارگری تونی بلر محسوب می‌شد. ... از کتب او می‌توان «جامعه‌شناسی» [کتاب تدریس اصلی حاضر] و «اروپا در عصر جهانی» را نام برد.

آدرس مطلب در دانشنامه بریتانیکا: [yon.ir/Giddens](http://yon.ir/Giddens)

او را امروزه یکی از پیشگامان جامعه‌شناسی، مخصوصاً به دلیل نظریه ساختاربنندی جامعه مدرن، می‌دانند.

۲۰. ر. ک. جلسه سوم از دوره «ماهو الجامعه (تعریف جامعه و روال جامعه‌سازی از منظر الگوی پیشرفت اسلامی)»، سی‌امین دوره از دانشنامه‌الگوی پیشرفت اسلامی.



ریاضیات خاص آن را هم می‌پذیریم ولی اینطور نیست که ریاضی را علوم پایه بدانیم بلکه شغل و مکاسب را علوم پایه می‌دانیم. انسان‌ها به سازماندهی معیشت نیاز دارند لذا تصرف در طبیعت را هم به اندازه سازماندهی معیشت -طبق قاعده- می‌پذیریم.

فقه‌المکاسبی که ما بحث کردیم خودش نه سرفصل مباحثاتی دارد و هرکدام از این سرفصل‌ها مباحثی درون خود دارند. بعضی از چیزهایی که به نظر شما سرشاخه اصلی علم است، آنجا طبقه‌بندی می‌شود. مثلاً [از ما می‌پرسند که] «شما نمی‌خواهید درباره نحوه پیدایش جامعه بحث کنید؟ این موضوع بالأخره یک سرفصلی است»؛ [ما هم جواب می‌دهیم] ما ذیل جامعه‌سازی امام، یعنی اینکه چگونه جامعه ساخته می‌شود و نقش امام -حالا چه امام نار چه امام نور- در پیدایش

جامعه چیست را بحث کردیم. مهم این است که منطق طبقه‌بندی ما، منطق تصرف در طبیعت نیست بلکه منطق آن، اصلاح نگرش‌های انسان و هدایت انسان است که آن ملاک اصلی است. چون برای ما خیلی روشن است که دنبال چه هستیم؛ تبعاً لانبیاء (با پیروی از انبیاء) مهم‌ترین مسئله راه‌دایت و ضلالت جامعه می‌دانیم. چون کافی است نگرش آدم‌ها غلط شود، در این صورت هزاران تصمیم ذیل این نگرش غلط اتفاق می‌افتد و دیگر شما به عنوان حاکم نمی‌توانید بر سر هر تصمیم حضور پیدا کنید و بگویید بکن، نکن یا انجام بده، انجام نده. حالا [فرقی نمی‌کند که] انجام بده یا انجام نده را به سبک دیکتاتورهای سابق انجام دهید و یا به سبک جامعه و قانون مدنی و وضع قانون انجام دهید.

مجالس قانون‌گذاری مبتنی بر تعریف مدرن از قانون هم نوعی دیکتاتوری هستند؛ زیرا برای افعال مردم با وضع قانون، تکلیف می‌کنند؛ یعنی در واقع نمی‌توانند نظام نگرش‌ها را اصلاح کنند، درحالی‌که آنچه در افواه عمومی به اسم قوانین اسلام یا به تعبیر صحیح احکام اسلام وجود دارد، چارچوب‌های نگرش‌ساز هستند نه چارچوب‌های مدیریت‌کننده رفتار افراد. شما همین که بتوانید نگرش‌های افراد را اصلاح کنید تصمیمات افراد ذیل نظام نگرش‌های افراد سازماندهی می‌شود. پس به جای تمرکز -حالا چه تمرکزهای قانون‌محور به معنای مدنی و چه تمرکز دیکتاتوری- برای کنترل افراد، ما بر کنترل هدایت و تصحیح نگرش‌ها تمرکز داریم. اگر بتوانیم ارتقاء نگرشی درست کنیم، معنای آن، سازماندهی همه رفتارهای انسانی است. لذا به دلیل اینکه این مسئله برای ما یک مسئله عمده‌ای است، طبقه‌بندی علوم را تابع این مسئله مهم بحث کرده‌ایم. درواقع این نه سرفصل علمی، میلیون‌ها تصمیم را در جامعه سازماندهی و برهم‌افزا کرده و در یک جهت قرار می‌دهد. یک نکته فنی دیگر عرض کنم؛ این مباحث جزو فقه نظامات ماست؛ یعنی پایه‌های نظم اجتماعی ما این نه مورد هستند.

۱/۳. عدم امکان اعمال هرگونه جبر برای مقابله با تصمیمات غلط؛ ضرورتی در اصل قراردادن هدایت

## ۲. فهم محفوف به زندگی و انحلالی مسئله توحید و ربوبیت الهی؛ به وسیله مناسک هدایت به جای پرداختن

### انتزاعی به آن

یک سؤال خوبی که مطرح می‌شود این است که شما کجا مسئله ربوبیت خدا را بحث می‌کنید؟ زیرا در هیچ‌کدام از این موارد که بحث توحید نبود درحالی که بنابر اصل اولیه، ظاهراً باید اولین شاخه علم را توحید قرار دهیم و بگوییم که باید به عنوان یک درس و بحث، توحید مورد آموزش قرار گیرد. اما چرا ما در اینجا توحید - یا سایر مباحثاتی که مربوط به ربوبیت الهی است - را نگذاشتیم؟ ما هیچ‌کدام از این‌ها را وارد سرفصل اصلی طبقه‌بندی علم نکرده‌ایم. اما چرا این کار را نکردیم؟ علت این است که از دل هرکدام از این مباحثاتی که در این نُه بخش داریم راهی به سمت فقه‌التقدیر و شرح ربوبیت - به صورت انحلالی - باز می‌شود؛ یعنی اینطور نیست که لازم باشد به صورت انتزاعی راجع به توحید بحث کنیم بلکه می‌توانیم وقتی مناسک این نُه بخش را بحث کردیم به صورت انحلالی - باز تأکید می‌کنم نه حتی به صورت انضمامی - در مورد توحید بحث کنیم؛ یعنی وقتی خود مناسک را بحث می‌کنیم، ربوبیت الهی را هم نشان می‌دهیم.

یک مثال بزنم: شروع بحث ما از معرفة النفس است - به عنوان یک سرفصل علمی - یعنی از تزکیه است. آن طرف روایت دارد: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۲۱</sup> یعنی طریق عرفان رب، از عرفان نفس می‌گذرد. یا مثلاً وقتی در مورد شغل بحث می‌کنیم، ظاهراً شغل روی زمین است [و امری دنیایی به نظر می‌آید]؛ اما مسئله ربوبیت را می‌توان از مجموعه احکامی که در مورد شغل است، متولد کرد؛ مثلاً وقتی به مسئله زکات می‌رسید، اگر زکات مربوط به طلا و نقره مسکوک یا در مورد سایر اقسام باشد، نیاز به یک احتسابی دارد تا فرد به زکات اقدام کند؛ یعنی اگر ربوبیت الهی و تأثیرش بر مسئله رزق را نبیند، زمینه آماده‌سازی درونی برای پرداخت زکات یا پرداخت سایر حقوق شرعی‌ای که در مال انسان است، در او آماده نمی‌شود. حول هرکدام از آن احکامی که بحث می‌کنیم - گرچه ظاهرش مربوط به شغل است - عالم آخرت و ربوبیت را هم بحث می‌کنیم. این نکته مهمی است.

۲/۱. ضد درونی‌سازی بودن بنا بر این ما در مباحثات، مخالف متکلمین فعلی هستیم که ابتدای امر از اثبات خدا شروع کرده و اثبات شروع توحید از مباحث انتزاعی در مقابل بحث از توحید در مسیر زندگی خدا را به صورت نظری بحث می‌کنند. به نظر ما از ابتدای کار، دعوت به ربوبیت از خود توحید منجر به درونی‌سازی توحید نمی‌شود؛ یعنی توحید را باید محفوف به زندگی بحث کرد یعنی هم ابتدائیت توحید در مباحثات و هم انتزاعیت و استدلالی بودن محض و ذهنی بودن آن محل بحث و خدشه است. ما

۲۱. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «هر که خود را شناخت پروردگارش را شناخته است پس بر تو باد از علم و دانش به آنچه که جز با آن عمل و کار صحیح و درست نیست، و آن اخلاص و پاکدلی است.»

نمی‌گوییم شبهه ذهنی کسی که شبهه دارد را جواب ندهید ولی می‌گوییم خدا را در عالم ذهن اثبات نکنیم بلکه خدا را در مسیر زندگی اثبات کنیم.

۲/۲. آیه ۳۹ سوره یوسف :  
نمونه‌ای از بیان توحید و ربوبیت الهی، محفوف به زندگی

به خاطر بیاورید آن استدلالی که از زبان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در روزهای اول بحث کردم؛ «یا صاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»<sup>۲۲</sup> این یک گزاره اثبات توحید است منتها گزاره‌ای که در آن این شرایطی که ما بحث می‌کنیم، وجود دارد؛ یعنی از مشکلات زندگی و حل مشکلات مردم به سمت اثبات توحید رفته است. یعنی دنیایی پر از طواغیت است پس حضرت برای اینکه ربوبیت و توحید را جا بیندازند، آثار «أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ» را در ذهن همراهان زندانی خود با آثار ربوبیت واحد مقایسه می‌کند. این هم یک نوع استدلال است ولی استدلالی که سطح درونی‌سازی آن - به اصطلاح ریکیک - خیلی بالاتر و قابل درک‌تر است. این نحوه استدلال در قرآن، فراوان است که در آن در مورد ربوبیت الهی بحث شده است.

پس ما - به اصطلاح خودمان - به فقه‌التقدیر یا اثبات ربوبیت واحد و مسئله توحید می‌پردازیم ولی از دل زندگی به این مسئله پرداخته می‌شود؛ از دل شغل، نفی سبیل و امامت به این می‌پردازیم و به آن سمت می‌رویم. وقتی ابواب فقهی این‌ها بحث شود و دوستان بررسی کنند، مشاهده می‌کنید که در ده‌ها مورد و در هر باب فقهی به سمت این رفتیم که مسئله توحید و ربوبیت را نشان دهیم؛ البته نه به صورت انتزاعی و آن شکلی که آقایان در کلام بحث می‌کنند، چون آن را متناسب با هدایت نمی‌دانیم بلکه آن را متناسب با رفع شبهه در بعضی از افراد می‌دانیم. به خاطر اینکه بعضی شبهه کرده‌اند و مسائلی را مطرح کرده‌اند، باید جواب آن‌ها را داد.

۲/۳. بحث از خلقت در ابواب فقه‌هدایت؛ دسته‌ای دیگر از مباحث غیرانتزاعی برای فهم توحید

غیر از مسئله ربوبیت الهی به مسئله خَلْق هم در همین ابواب می‌رسیم. یکی از مسائل مهمی که خدای متعال راجع به آن در قرآن کریم وارد بحث شده ویژگی‌های خلقت است. زمان خلق چه بوده است؟ در چند مرحله خلق کرده است؟ این بحث‌ها هم برای اِشْعَار به عظمت الهی خیلی مهم است. در ادامه بحث ربوبیت به این هم می‌پردازیم؛ چون بین کیفیت ربوبیت الهی و کیفیت خلقش یک تناسبی است؛ بنابراین ممکن است یکدفعه وسط بحث شغل هم یک لایه عرفان را بحث کنید و هم یک لایه کیهان‌شناسی - به تعبیر امروزی‌ها - و ویژگی‌های خلقت را محل بحث قرار دهید. البته کیهان‌شناسی فقط خلقت در آسمان‌ها را بحث می‌کند اما مراد ما خلقت در همه سطوح است. مثلاً راجع به خلق انسان آیات و روایات بسیاری داریم که ویژگی‌های خلقت انسان در آن بحث شده است.<sup>۲۳</sup> آن‌ها هم خیلی کمک می‌کند که انسان حقارت خودش را در دستگاه الهی متوجه شود و میل

۲۲. یا صاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ / یوسف، ۳۹

ای دو بار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟ [انصاریان]

۲۳. وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عَلَقَةً عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا

آخِرَ فَنَبِّئْكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ / مومنون، ۱۲-۱۴

به سجده در او به وجود بیاید. لذا به آنها هم در ادامه بحث ربوبیت می‌پردازیم. [این بحث‌ها] اصلاً لازمه بحث ربوبیت است و بحث ربوبیت را استدلالی می‌کند. عرض بنده در اینجا تمام است.

پس سؤال را یک بار دیگر تکرار می‌کنم: شما می‌پرسید که طبقه‌بندی علوم در فقه‌العلم چگونه است؟ می‌گوییم که ساختار علم از ساختار تصرف در نظام نگرش‌ها تبعیت می‌کند؛ هر چقدر در مورد ساختار نظام نگرش‌ها با همدیگر تفصیلی‌تر به تفاهم برسیم، سرنوشت طبقه‌بندی علوم هم مشخص‌تر می‌شود. حالا اگر این بحث را از محضر تان استفاده کرده و گفتگو کنیم، در روزهای آینده دو سرفصل مهم دیگر را هم بحث می‌کنیم؛ یکی این است که روش آموزش و انتقال مفاهیم و علوم متناسب با هدایت، با این روش‌های انتقال مرسوم و مدرسه‌ای ما چه تفاوتی دارد؟ این را باید بحث کنیم و در نهایت اینکه معلم و مدرسه‌ای که می‌خواهد علوم متناسب با هدایت را تدریس کند، با مدرسه‌های فعلی چه تفاوتی دارد؟

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده‌ای از گل آفریدیم، \* سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم. \* آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

## پرسش و پاسخ

یکی از حضار (۱): اولین نتیجه‌ای که می‌توان از فرمایشات شما گرفت، این است که حوزه‌های ما نباید سکولار باشند در صورتی که حتی متأسفانه نحوه پرداختن ما به دین زمینه توسعه سکولار شده است.

### ۱. لزوم ارتقاء دید حوزه‌های علمیه در زمینه گسترش دین با ارائه برنامه جایگزین به حوزه

حجت‌الاسلام کشوری: بله همین‌طور است؛ در این نگاه، سکولاریسم متصور نمی‌شود؛ یعنی اگر شما می‌خواهید توحید را راه بیندازید، باید بازار را سازماندهی کنید. بازار هم یک امر بیّن در زندگی است.

دیروز داشتم گزارش‌های مربوط به تحولات معدنی ایران را نگاه می‌کردم که به نظرم آمد [در حوزه معدن] نوعی از سبک زندگی را تصور کردند؛ یعنی نقشه تحول معدن در دو دهه آینده، از تأمین آن نوع سبک زندگی تبعیت می‌کند؛ یعنی همه چیز همین‌گونه است که در آن سبک زندگی اصل است، حتی نقشه معدن هم از سبک زندگی تبعیت می‌کند. متأسفانه عقلانیت حوزه، روی این مباحثه نمی‌کند؛ یعنی می‌گوید: «من متکفل سبک زندگی هستم»، این را می‌گوید ولی نمی‌تواند لوازم این را بحث کند بلکه فقط سبک زندگی را مباحثه نظری می‌کند. مثلاً یک داستانی از فلان رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف می‌کند بعد می‌گوید مردم بروند و عمل کنند. درحالی‌که مهم‌ترین کار امیرالمؤمنین علیه السلام هم در دوره‌ای که خانه‌نشین بودند و هم در دوره‌ای که حکومت داشتند، ساماندهی مشاغل بود؛ یعنی احیای موات (زمین مرده) می‌کردند، نخلستان‌ها را آباد می‌کردند و کشاورزی را رونق می‌دادند. ولی کیست که امیرالمؤمنین علیه السلام را به یک مدیریت شغلی برجسته بشناسد؟ یا مثلاً حضرت در آن سرزمین خشک با قنات‌ها به طور جدی مدیریت آب را انجام دادند.<sup>۲۴</sup> به نظرم این‌ها زیرساخت هدایت بوده

۲۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ عَطِيَّةَ الْحَدَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: قَسَمَ نَبِيُّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْفِيهِ فَأَصَابَ عَلِيًّا عليه السلام أَرْضًا فَاخْتَفَرَ فِيهَا عَيْنًا فَخَرَجَ مَاءٌ يُبْعُ فِي السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ عُثْقِ الْبَعِيرِ فَسَمَّاهَا يُبْعُ فَجَاءَ الْبَشِيرُ يُبَشِّرُ فَقَالَ عليه السلام بَشِّرِ الْوَارِثَ هِيَ صَدَقَةٌ بَشَّةٌ بَثَلًا فِي حَجِيجِ بَيْتِ اللَّهِ وَ عَابِرِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُبَاعُ وَ لَا تُوهَبُ وَ لَا تُورَثُ فَمَنْ بَاعَهَا أَوْ وَهَبَهَا فَعَلَيْهِ «لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا.

ایوب بن عطیه حداء گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر خدا صلى الله عليه وآله (فین) «غنیمت جنگی) را تقسیم نمود و یک قطعه زمین نصیب امیر مؤمنان علی علیه السلام شد. حضرت در آن زمین قناتی حفر نمود. در این هنگام آبی از قنات خارج شد که مانند گردن شتر در آسمان فواره می‌زد. حضرت آن را «نبیع» نامید. در این هنگام شخصی آمد و به حضرت تبریک و بشارت گفت. «حضرت فرمود: «به وارث (کسانی که منعم می‌برند) بشارت بده. این، وقفی کامل و بدون بازگشت است در راه حاجیان خانه خدا و مسافران راه خدا؛ نه فروخته می‌شود و نه هبه می‌گردد و نه به ارث برده می‌شود. پس هرکس آن را بفروشد یا هبه کند، لعنت خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر او باد! خداوند هیچ توبه و جایگزینی از او قبول نکند!»

الکافی، ج ۷، ص ۵۴

العدة عن البرقي عن شريف بن سابق عن الفضل بن أبي قرعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يضرب بالمر ويستخرج الأرضين. امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «امیرالمؤمنین بیل می‌زد و نعمت‌های نهفته در دل زمین را استخراج می‌کرد.»

الکافی، جلد ۵، ص ۷۴

است؛ یعنی [علت اینکه] همان موقع تصرف اجتماعی امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل آن طراحی‌های خطرناک سقیفه دوام آورد، سوار بودن به همین مسائل بود. یا مثلاً قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را ما فقط به عنوان داستان بحث می‌کنیم اما یک بخش برجسته از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام مدیریت حوزه پیشگیری از جرم و قضا و قضاوت ایشان بوده است؛<sup>۲۵</sup> این یکی از زیرساخت‌های هدایت است؛ شما به عنوان حاکم اگر نتوانید مسئله جرم را مدیریت کنید، اصلاً نمی‌توانید حکومت کنید.

بله فرمایش شما کاملاً متین است؛ نحوه پرداختن ما به دین منشأ توسعه سکولاریسم شده است؛ یعنی الآن همه مؤمنین فکر می‌کنند مثلاً برای نماز و روزه باید به مسجد بیایند و برای شغل به دانشگاه اصفهان و برای طب به دانشگاه علوم پزشکی بروند. یک چنین تلقی دارند.

یکی از حضار (۲): ما هم فقط یکسری قصه در مورد اهل بیت علیهم السلام می‌گوییم.

حجت الاسلام کشوری: بله، این‌ها هم در حد قصه باقی مانده است. این‌ها همه از اعتراضات مرحوم امام عظیم‌الشان به حوزه بود؛ حوزه باید بعد از انقلاب، خود را جلو می‌برد. حالا ما هم برای اینکه نمی‌خواهیم با حوزه دعوا کنیم، خودمان یک مدرسه اقامه درست کردیم تا دعوی ما با حوزه سر جای خودش باقی باشد. در مدرسه‌مان این نگاهی که توضیح دادم را تدریس و تدارس و گفتگو و بحث می‌کنیم. حتماً هم پر از عیب، اشکال و نقص است و حتماً این دیدگاه تکامل‌پذیر است؛ ولی جهت‌گیری آن از این جهت‌گیری که الآن در حوزه است، درست‌تر است؛ جهت‌گیری فعلی حوزه، ندیدن

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَقِيَ رَجُلًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ تَحْتَهُ وَسُقٍ مِنْ تَوَى فَقَالَ لَهُ مَا هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ تَحْتَكَ فَقَالَ مِائَةٌ أَلْفٍ عَدِّي إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَفَرَسَهُ فَلَمْ يَفَادِرْ مِنْهُ تَوَاةً وَاحِدَةً.

امام باقر علیه السلام فرمود: «روزی مردی، امیرمؤمنان علی علیه السلام را سوار بر شتری که باری از هسته خرما بر آن بود، دید که عبور می‌کرد، پرسید: «ای ابوالحسن علیه السلام این بار چیست؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: «اگر خدا بخواهد صد هزار درخت خرما.» او آن‌ها را در زمینی کاشت همه آن‌ها به صورت درخت درآمد و حتی يك دانه از هسته آن‌ها تباه نشد و به این ترتیب حضرت يك نخلستان خرماي صد هزار درختی را پدیدار نمودند.»

الكافي، ج ۵، ص ۷۵

۲۵. برای نمونه می‌توان به این دو روایت شریف در کتاب نهج البلاغه اشاره کرد:

عنه علیه السلام - في عهدِهِ إِلَى مَالِكِ الْأَشْتَرِ - ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِيَارًا ... ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ ، وَابْعَثِ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ ؛ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي الشَّرِّ لَأَمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ ، وَالزَّفَقِ بِالزَّعِيَّةِ ، وَتَحَقُّظِ مِنَ الْأَعْوَانِ ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أُخْبَاؤُ عُيُونِكَ ، اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا ، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَدْلَةِ ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التَّهْمَةِ .

امام علی علیه السلام - در سفارش نامه اش به مالک اشتر - : آن گاه ، در امر کارگزارانت بنگر و آنان را با آزمودن ، به کار گیر ... و رفتار آنان را واری کن . دیده بانانی صداقت پیشه و وفادار به سویشان گسیل دار ؛ چرا که واری پنهانی ، آنان را به امانتداری و ملایمت با شهروندان وا دارد ؛ و خود را از کارگزارانت واپای . اگر یکی از آنها دست به خیانتی زد و گزارش دیده بانان تو بر آن خیانت ، هم داستان بود ، بدین گواه ، بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و از کاری که کرده است ، بازخواست نما . پس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را در گردنش بیاویز . [ترجمه ری‌شهری]

نهج البلاغه، نامه ۵۷

الإمام علي علیه السلام - من كتابهِ إِلَى زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ - : إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسْمًا صَادِقًا ، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا ، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ لِقِيلِ الْوُفْرِ ، تَقِيلُ الظَّهْرَ ، صَنِيلَ الْأَمْرِ . وَالسَّلَامُ .

امام علی علیه السلام - از نامه اش به زیاد بن ابیه - : به خدا سوگند یاد می‌کنم ، سوگندی راستین ، که اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده ای ، کم یا زیاد ، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندک مال کند ، و بار هزینة عیال بر دوش سنگینی کند و خوار و پریشان حال شوی . والسلام! [ترجمه ری‌شهری]

نهج البلاغه، نامه ۲۰

زیرساخت‌های اصلی هدایت و اکتفا به بیان نظری هدایت است. قطعاً از نظر ما این عقلانیت قابل دفاع نیست.

یکی از حضار (۱): این واژه «اقامه» که به کار بردید [صوت مفهوم نیست].

**حجت‌الاسلام کشوری:** عرض می‌کنم حوزه در بحث نظری ید طولایی (سابقه طولانی و مباحث زیادی) دارد؛ مثلاً دو هزار جلسه تفسیر می‌گذارد ولی مغازه کنار مدرسه‌اش از چارچوب‌های سازمان بین‌المللی کار<sup>۲۶</sup> و بیانیه فیلادلفیا<sup>۲۷</sup> و مانند این‌ها تبعیت می‌کند. این مشکل حوزه ماست. منتها تشخیص من این است که به جای حمله کردن به حوزه، ابتدا نگاه متفاوت را متولد کنیم تا مقایسه ایجاد شود. در خود حوزه هم من دعوا را به این معنایی که آقایان در حال حاضر مدیریت می‌کنند به مصلحت نمی‌بینم. مثلاً دعوا راه بیندازیم که حوزه سکولار است؛ بله می‌دانیم که حوزه سکولار است اما شما که سکولاریسم را قبول ندارید و سکولاریسم پنهان حوزه را می‌بینید چه پیشنهاد می‌کنید؟ باید این را محل بحث قرار داد. مثلاً می‌شود فصوص<sup>۲۸</sup> و اسفار<sup>۲۹</sup> و این‌ها را هم نقد نظری کرد ولی بالأخره ما عقلانیت می‌خواهیم یا خیر؟ یک تحلیل عقلی جایگزین می‌خواهیم یا خیر؟ آن را بده؛ آن وقت خود اسفار کم کم از حیز مباحثات خارج شده و یک نگاه دیگری به آن می‌شود. این روش شاید در مقابله و تعامل با حوزه‌های علمیه بهتر باشد.

یکی از حضار (۲): مطرح شدن این مباحث تخصصی در کف جامعه، آثار بسیار بدی دارد؛ یعنی اگر حوزوی‌ها بخواهند مدام ایراد بگیرند بد است. لذا راه آن همین نظریه‌سازی و ایده‌پردازی در داخل خود حوزه است. کشیده شدن این مباحث به کف جامعه کار خوبی نیست.

**حجت‌الاسلام کشوری:** توجه کنید دو بحث است؛ یک بحث ابواب فقهی است که به نظر می‌آید باید این‌ها را در حوزه و با اهلش بررسی کرد. یک بحث دیگر هم دادن راه حل برای مشکلات مردم است که این کار باید در میان مردم مطرح شود. چه شما بدانید یا ندانید - چه توجه داشته باشید یا

۱/۱. لزوم ارائه بحث‌های فقهی  
تتها درون حوزه و راه حل‌های  
اجتماعی در میان عموم مردم

۲۶. سازمان بین‌المللی کار (International Labour Organization) یکی از موسسات تخصصی زیر مجموعه سازمان ملل که به امور شغل و شاغلان می‌پردازد.  
۲۷. سازمان ILO (سازمان بین‌المللی کار) سال ۱۹۴۴ در کنفرانس بین‌المللی کار، بیانیه‌ای را تحت عنوان بیانیه فیلادلفیا تصویب نمود. این بیانیه به انضمام اساسنامه سازمان در حال حاضر منشور سازمان بین‌المللی کار را تشکیل می‌دهد.

متن بیانیه فیلادلفیا از پایگاه رسمی سازمان کار جهانی: [yon.ir/philadelph](http://yon.ir/philadelph)

۲۸. کتاب فصوص الحکم نوشته‌ی ابي عبد الله محيي الدين محمد بن علي بن العربي (معروف به ابن عربي) در باب نظری است و نام آن از کتاب فصوص الحکم ابونصر فارابی گرفته شده است.

برگرفته از: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ذيل «۹۳۰: فصوص الحکم»، ج ۱۶، ص ۲۳۵

این کتاب به منزله اولین و جدی‌ترین کتاب در باب عرفان نظری است.

۲۹. الأسفار الأربعة یا الحکمة المتعالیة، کتاب اصلی فلسفه حکمت متعالیه، نوشته ملاصدرا محمد بن ابراهیم شیرازی است. کتاب حاوی چهار سفر است: ۱- مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ ۲- بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ ۳- مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ ۴- بِالْخَلْقِ فِي الْحَقِّ.

برگرفته از: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ذيل «۲۴۰: الأسفار الأربعة»، ج ۲، ص ۵۹

نداشته باشید - همین الان مردم درگیر نظام آموزش و پرورش و مشکلات آن هستند و طبقه‌ای از خود مدیران و معلمان، این نظام آموزشی را ناکارآمد می‌دانند. لذا شما به عنوان حوزه باید ورود پیدا کنید و بگویید که باید نظام آموزش و پرورش مثلاً فلان شکل باشد. مثلاً در همین مباحثاتی که شب‌ها داریم<sup>۳۰</sup>، بحث تقریباً شکل گرفته است؛ ما می‌گوییم تربیت به معنای افزایش ظرفیت است نه به معنای فعلیت بخشیدن به ظرفیت‌های موجود. این یک نگاهی است که ما آن را با یک زبان عمومی‌تر مطرح می‌کنیم. این فرآورده آن حوزه [مطلوبی که ما ساخته‌ایم] است؛ چراکه ناظر به یک مشکلی است.

۱/۱/۱. ترویج قواعد صحیح بنده دیشب در مورد نحوه انعقاد نطفه و اثر آن در افزایش ظرفیت‌های روحی و ذهنی و فکری افراد بحث می‌کردم؛ خوب این یک بحثی است که مردم به آن محتاج‌اند و جزء بی‌انضباط‌ترین مسائل مردم همین انعقاد نطفه است، درحالی‌که پیامبران انضباط‌های زمانی و مکانی و روحی و دیگر انضباط‌های مختلفی را پیشنهاد کرده‌اند. مسئله انعقاد نطفه هم تازه خشت اول است؛ یعنی وقتی درست اتفاق نمی‌افتد، حتی چهره ظاهری فرزندان هم تغییر می‌کند. مثلاً در بعضی از روایات امام علیه السلام فرمود: «قبل از انعقاد نطفه فلان غذا را مصرف کنید، فلان کار را کنید تا چهره فرزند شما باز شود»<sup>۳۱</sup> و در نتیجه اقبال به او زیاد می‌شود؛ یعنی کمک می‌کند که کارش در جامعه راحت‌تر حل شود و روابط انسانی‌اش تنظیم شود. اتفاقاً این‌ها جزء علوم است که باید به مردم گفت ولی دیگر نمی‌توان مبانی نظری را بحث کرد؛ چون شما تنها یک فرصت منبر یا یک فرصت صداوسیما دارید، پس باید فقط بگویید که نظام آموزش و پرورش به دنبال ارتقاء ظرفیت انسان در بخش جسم و روح و فکرش نیست و اصلاً این را فهم نمی‌کند و این کار را تربیت نمی‌داند، بلکه تنها دنبال به فعلیت درآوردن ظرفیت‌های فعلی است. وقتی شما کلاً ده هزار تومان پول دارید اگر این را به فعلیت دریاورید چه می‌شود مگر؟! اصلاً به فعلیت درمی‌آید یا خیر؟! بعضی از ظرفیت‌های انسانی را به هیچ‌وجه نمی‌توان به فعلیت درآورد بلکه فقط باید با آن‌ها مدارا کرد. درحالی‌که اگر صد میلیارد پول داشته باشید می‌توانید زندگی یک جمعیتی را مدیریت و آباد کنید؛ یعنی می‌خواهم بگویم که اصلاً بعضی از ظرفیت‌های اولیه قابلیت به فعلیت درآوردن ندارد. لذا قرآن می‌فرماید وقتی به این‌ها می‌رسید، سلام کنید و عبور کنید.<sup>۳۲</sup> به ما فرموده‌اند وقتی به این‌ها

۳۰. ر.ک پاورقی ۵۴ جلسه چهار.

۳۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عُمَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ شُرْحَبِيلِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمَرْأَةِ الْحَامِلِ تَأْكُلُ السَّفْرَجَلُ فَإِنَّ الْوَلَدَ يَكُونُ أَطْيَبَ رِيحاً وَأَضْفَى لَوْناً.

شرح‌بیل بن مسلم گوید که حضرتش فرمود: «بر زن باردار است که «به» بخورد؛ زیرا فرزند خوش‌بوتر و خوش‌رنگ‌تر خواهد بود.»

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَنَظَرَ إِلَى غُلَامٍ جَمِيلٍ يُتَبَغَّى أَنْ يَكُونَ أَبُو هَذَا الْغُلَامِ أَكَلَ السَّفْرَجَلِ.

محمد بن مسلم گوید امام صادق علیه السلام به پسر زیبایی نگاه کرد و فرمود: «پدر این پسر «به» میل کرده است.»

الکافی، ج ۶، ص ۲۲

۳۲. وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا / فرقان، ۶۳

و بندگان رحمان کسانی‌اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می‌روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می‌دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت‌آمیز می‌گویند.

[ترجمه انصاریان]

و الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا / سوره مبارکه فرقان، آیه ۷۲



رسیدید با آن‌ها مدارا کنید.<sup>۳۳</sup> با آن‌ها مدارا کنید به این معناست که به این زودی‌ها نمی‌توانند در مسیر صحیح قرار گیرند؛ این قدر ظلمات فوق ظلمات در وجودشان تزریق شده که نمی‌توان چنین کاری کرد. بنابراین تنها باید آن قدری که مربوط به مشکل است را مطرح کرد. ما صد عدد از این مشکلات را انتخاب کردیم - البته خیلی بیشتر از این‌هاست ولی حدس ما این است که بیش از این نمی‌توانیم به آن بپردازیم - و راجع به آن‌ها بحث می‌کنیم. پس چهره بیرونی «مدرسه اقامه» برای مردم، حل مسئله و دادن راه حل برای حکومت و جامعه است و چهره درونی آن همین فقه نظامات است که در موردش بحث می‌کنیم.

یکی از حضار (۳): در مورد طبقه‌بندی علوم که فرمودید دو، سه سؤال دارم؛ معمول این است که دسته‌بندی علوم به شیوه سنتی بر اساس موضوع است. تقسیم‌بندی شما هم یا موضوع است یا غایت و یا روش. سؤال من این است که تقسیم‌بندی شما در کدام یک از این تقسیم‌بندی‌ها قرار می‌گیرد؟ چون عنوان‌ها را - حداقل در همین نگاه ظاهری که فرمودید - نباید در کنار یکدیگر قرار داد. شاید تزکیه و تربیت عنوان مهمی باشد ولی شاید اگر آن را کنار پیشگیری از جرم بگذاریم کسی بگوید این در عرض او و قسم آن نیست. یک چیز دیگری که در تقسیم‌بندی‌های رایج وجود دارد - اگر بخواهیم از نیازهای واقع شروع کنیم - این است که مثلاً یک عنوان و واقعه را به چندین موضوع اساسی تر تجزیه می‌کنند، اصطلاحاً reduce می‌کنند، سپس آن‌ها را موضوع خود قرار می‌دهند. مثلاً در «نظم اجتماعی»، ابتدا باید در مورد اجتماع صحبت کنم که اجتماع چیست و بعد در یک جای دیگری در مورد نظم صحبت کنیم؛ آن وقت این یک عنوانی می‌شود که برآیند آن دو موضوع است. بنابراین نظم اجتماعی یک علم اصیل نیست. علاوه بر اینکه شما فرمودید معرفة الإمام چندین عنوان درون آن است یک همچنین مشکلاتی در این تفسیر به نظر می‌رسد.

## ۲. استظهار و در عین حال لبی بودن تقسیم‌بندی نه‌گانه زیرساخت‌های هدایت؛ راه حلی برای کشف ارتباط

### میان امور

حجت‌الاسلام کشوری: همین‌گونه است؛ مشکل بشر عدم قدرت در کشف رابطه‌ها یا برقراری رابطه‌های غلط میان امور است. عقل این خاصیت را دارد که می‌تواند تحلیل کند. تحلیل یعنی بررسی ارتباط میان دو امر. همان‌طور که می‌فرمایید ممکن است فردی یک بحثی را مطرح کند که

و آنان که در مجلس غنا و دروغ‌پردازی و امور باطل حاضر نمی‌شوند، و هنگامی که برگفتار و کردار لغو می‌گذرند، با بزرگواری و متانت می‌گذرند. [ترجمه انصاریان]  
 ۳۳. قال علی عليه السلام: ... يَا كُمَّيلُ فِي كُلِّ صِنْفٍ قَوْمٌ أَرْزَعُ مِنْ قَوْمٍ فَإِنَّكَ وَ مُنَاطِرَةُ الْحَبِيبِ مِنْهُمْ وَ إِِنْ أَسْمَعُوكَ وَ أَحْتَمِلُ وَ كُنْ مِنَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» ...

امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمودند: «... ای کمیل، در هر گروه، جماعتی برتر از جماعت دیگرند، مبادا با فرومایگان آنان درافتی، و اگر ناسزایت گفتند تحمل کن، و از شمار کسانی باش که خدا در باره‌شان فرمود: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» یعنی: «و چون نادانان ایشان را مخاطب سازند گویند سلامی (به خداحافظی دوری گزینند).» [ترجمه جعفری]

جامعه‌شناسی را به عنوان یک محور مورد بحث قرار می‌دهم و از اینجا شروع می‌کنم اما ما اینجا می‌گوییم که خیر؛ بلکه مسئله امامت را محور قرار می‌دهیم. این تحلیل است که شما بحث می‌کنید. راه مفرّ از برقراری نسبت‌های غلط چیست؟ این را باید چگونه بحث کرد؟ دوباره اینجا اصل حاکم ما به کار می‌آید؛ می‌گوییم آن فردی که بر عالم اشراف دارد، روابط را هم درست‌تر تحلیل می‌کند. لذا این عناوینی که می‌بینید، به عنوان سرفصل در روایات وجود دارد؛ مثلاً می‌بینید امام به صورت مفصل وارد قضا و برخورد با جرم شده است و اتفاقاً از قضا و جرم که بحث می‌کند به بعضی از امور ارتباط زده است؛ یعنی این را محل اصلی قرار داده‌اند [و دیگر امور را ذیل آن آورده‌اند].<sup>۳۴</sup> پس این کاری که ما کردیم استظهاری است؛ یعنی ما نیامده‌ایم تحلیل عقلی pure (محض) انجام دهیم که بگوییم این را از اینجا شروع می‌کنیم و به آنجا می‌رسیم. ولی می‌توان برای اینکه اهمیت تقسیم‌بندی و زیرساخت‌گذاری امام واضح شود، خودش را محل بحث قرار داد و مقایسه کرد. مثلاً در همان بحث امام گفتیم جامعه حقیقتی ندارد بلکه حقیقت جامعه آن کسی است که جامعه را جامع می‌کند؛ یعنی امام. یعنی شما یک ایده‌ای برای نیازهای مردم می‌دهید، مثلاً مردم از طرفی در حوزه استارت‌آپ‌ها و شغل، نیازی دارند و در این راستا شما یک ایده می‌دهید، ایده شما به پذیرش آن‌ها می‌رسد؛ سپس شما جامعه یا صنف استارت‌آپ‌ها می‌شوید. این جامعه از کجا به وجود آمد؟ یک ایده برتر امامت کرد و بقیه - حتی با حک و اصلاح - اصل آن ایده را پذیرفتند و جامع شدند؛ پس امام در پیدایش جامعه اصل است. بنابراین از امامت شروع می‌کنیم؛ در حقیقت مفهوم جامعه، زائیده مفهوم امامت است.

این تحلیل‌های عقلی را می‌توان در روایات پیدا کرد؛ اصطلاحاً می‌توان از سیر استدلال امام فهمید چه چیزی تابع چه چیز دیگر و چه چیزی میوه چه چیز دیگری است. مثلاً در روایت دارد که: «الْأَعْمَالُ ثَمَارُ النَّيَّاتِ»<sup>۳۵</sup> ممکن است فردی اینجا بحث کند ما از عمل شروع کنیم یا از نیت؟ بالأخره عمل و نیت محفوف‌اند - در فلسفه این بحث‌ها زیاد است - آن وقت حضرت می‌فرماید اعمال، میوه نیت‌اند؛ یعنی نیت اصل است. پس عمل بر اساس نیت و شاکله زائیده می‌شود. اتفاقاً این بحث مدنظر روایات است. من عرض کردم که روایات گزاره‌های عقلی‌اند. اتفاقاً گاهی اوقات مقایسه هم شده است؛ مثلاً گفته شده اول به این موضوع و سپس به آن موضوع توجه کنید - همانند روایتی که عرض کردم - برای چه حضرت وارد بحث شده است که «الْأَعْمَالُ ثَمَارُ النَّيَّاتِ»؟ چرا دارد این را بحث می‌کند؟ پیداست بعضی‌ها وقتی

۳۴. برای نمونه می‌توان به روایتی در باب اثر حدّ شرعی بر برکت اشاره کرد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّ يَقَامُ فِي الْأَرْضِ أَرْكَبِي فِيهَا مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ أَيَّامَهَا.

سدیر گوید: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: تبرکات حدی که در روی زمین اقامه شود، از چهل شبانه روز باران رحمت بهتر و پاک‌تر است.

الکافی، ج ۷، ص ۱۷۴

۳۵. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَعْمَالُ ثَمَارُ النَّيَّاتِ.

امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «عمل‌ها میوه‌های نیت‌ها و قصد‌هاست.» [ترجمه آقا جمال‌الدین خوانساری]

غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۸

خواستند انسان را مدیریت کنند، از اصلاح عمل او شروع می‌کردند. حضرت با این روایت و این گزاره عقلی می‌گویند خیر؛ اگر شما مدیریت شاکله داشته باشید اعمال هم درست می‌شود. در واقع این روایت بیان دیگری از این آیه است؛ «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»<sup>۳۶</sup> یعنی «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى نَيْتِهِ»<sup>۳۷</sup> یعنی نیت اصل است. همان‌طور که عرض کردم این موارد را حضرات در روایات بیان کردند و ما فقط باید آن‌ها را بیرون بیاوریم.

لذا در مورد اینکه چرا هر یک از این‌ها موضوع اصلی قرار گرفتند، بنده آمادگی بحث دارم؛ مثلاً در مورد اینکه چرا مسئله عبرت را اصل قرار داده و بعد درون آن ده‌ها دسته بحث قرار دادیم. اگر سؤال شما معلوم باشد، اینگونه نیست که جواب برای من مبهم باشد. گرچه استظهاری است، ولی یادتان باشد که همیشه وقتی می‌گویم استظهاری است، یعنی گزاره ثبوتی است؛ یعنی اگر معلوم نشده باشد، اصلاً در طریق استنباط از آن استفاده نمی‌کنم؛ چون بعداً نمی‌توانم از آن دفاع کنم. البته موارد معدودی هستند که حضرت فرمود اگر نفهمیدید انکار نکنید بلکه به تبع آن چیزهایی که از ما فهمیدید احتمال دهید که در این هم یک سری است.<sup>۳۸</sup> اما همه موارد اینگونه نیست؛ یعنی نقطه شروع و ختم و سیر استدلال از نقطه شروع به نقطه ختم در آن‌ها معلوم است. خصوصاً اگر شما خانواده روایت تشکیل دهید یعنی اگر

۳۶. قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُكْبُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا / اسراء، آیه ۸۴

بگو: هرکس بر پایه خلق و خوی و عادت‌های اکتسابی خود عمل می‌کند، پس پروردگارتان به کسی که راه یافته‌تر است، داناتر است. [ترجمه انصاریان]

۳۷. عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُتَقَرِّبِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَ إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ تَبَوَّأُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى «فُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» قَالَ عَلِيُّ بْنُ يَتِيهِ.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اهل دوزخ از این رو در دوزخ جاودان باشند که نیت داشتند اگر در دنیا جاودان باشند همیشه نافرمانی خدا کنند و اهل بهشت از این رو در بهشت جاودان باشند که نیت داشتند اگر در دنیا باقی بمانند همیشه اطاعت خدا کنند، پس این دسته و آن دسته به سبب نیت خویش جاودانی شدند، سپس قول خدای تعالی را تلاوت نمود: «بگو هر کس طبق طریقه خویش عمل می‌کند» و فرمود: یعنی طبق نیت خویش.» [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۲، ص ۸۵

۳۸. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْمَلُهُمْ بِحَدِيثِنَا وَ إِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالاً وَ أَمَقَّتَهُمْ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يَنْسَبُ إِلَيْنَا وَ يَرَوِي عَنَّا فَلَمْ يَعْقِلْهُ وَ لَمْ يَقْبَلْهُ فَلَيْتَهُ إِشْمَازُ مِنْهُ وَ جَحْدَهُ وَ كَفَرَ بِمَنْ دَانَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ إِلَيْنَا سَنَدٌ أَسْنَدٌ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجاً مِنْ وَلائِنَا.

از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا سوگند! همانا محبوب‌ترین اصحاب من، با تقواترین و فقیه‌ترین ایشانند و نسبت به احادیث ما پنهان‌دارترین ایشانند؛ و بدترین و مبعوض‌ترین اصحاب نزد من، کسی است که هرگاه حدیثی را بشنود که به ما نسبت دهند و از ما روایت کنند، در باره آن ننویسد و آن را نپذیرد و از آن بدش آید و انکارش کند. و هر کسی هم به آن معتقد باشد بدگویی و تکفیرش می‌کند، در صورتی که او هیچ نمی‌داند که چه بسا از ما صادر شده باشد و او به سبب انکارش از ولایت ما خارج گردد.

بصائرالدرجات، ص ۵۳۷ و مشابه: الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّيْطِ [السَّمْطِ] قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكَ فَيُخْبِرُنَا عَنْكَ بِالْعَظِيمِ مِنَ الْأَمْرِ فَيَضِيقُ بِذَلِكَ ضِدُورَنَا حَتَّى نَكْذِبُهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَيْسَ عَنِّي يُحَدِّثُكُمْ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَقُولُ لِللَّيْلِ إِنَّهُ نَهَارٌ وَ لِلنَّهَارِ إِنَّهُ لَيْلٌ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ لَأَقَالَ فَقَالَ رَدَّهُ إِلَيْنَا فَإِنَّكَ إِنْ كَذَّبْتَ فَإِنَّمَا تَكْذِبُنَا.

سفیان بن سمط گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، مردی از جانب شما که او را به دورغ‌گویی می‌شناسیم پیش ما می‌آید و حدیثی برای ما می‌گوید که ما آن را زشت و ناپسند می‌شماریم (چه کنیم)؟ حضرت فرمود: «آیا می‌گوید: شب روز است و روز شب؟» گفتن: نه (تا این حد). فرمود: «پس اگر برای تو گفت که من آن را گفته‌ام پس آن (حدیث ما) را تکذیب نکن (و دروغ ندان) که بی‌تردید مرا تکذیب نموده‌ای.» [زکی زاده زرنانی]

بصائرالدرجات، ص ۵۳۷ و مختصرالبصائر، ص ۲۳۳

این روایات را کنار یکدیگر بگذارید می‌توانید از این مجموعه روایاتی که احراز صدور آن‌ها از ناحیه امام قطعی شده است این مشکلات فکری را حل کنید.

یکی از حضار (۳): الان یک سؤال برایم پیش آمده است؛ این توضیحی که دادید و این را که فرمودید خیلی جالب است؛ چون در موضوعات فقهی هم می‌توانیم این کار را کنیم. یک برداشت رایجی هست که اگر مناط احکام را به صورت آشکار نداشته باشیم و قیاس، منصوص العله باشد یا مناط ما در روایات آمده باشد، ما می‌توانیم اینجا تنقیح مناط و الغاء خصوصیت کنیم و از آن قاعده و حکم کلی در بیاوریم. شما در این موضوعات فقهی هم به این قائل هستید؟ موضوعاتی است که امام آن را صریحاً نگفته یا حداقل احکام فقهی غیر از آن حکم کلی است؛ یعنی بیشتر به احکام فقهی جزئی پرداخته‌اند و حکم کلی را استنباط نکردند. می‌توان به این اعتقاد داشت، چون الان دیدگاه رایج فقهی این نظر را می‌پذیرد.

### ۳. تنقیح مناط نقطه شروع و نقطه ختم بحث؛ منظور از تنقیح مناط در فقه‌البیان

حجت‌الاسلام کشوری: ببینید دو بحث است که فقط به همدیگر شباهت دارند؛ در دیدگاه فعلی شما می‌گویید که در چه صورت ما می‌توانیم تنقیح مناط<sup>۳۹</sup> کنیم؟ همان‌طور که فرمودید در صورتی که منصوص العله<sup>۴۰</sup> باشد و الاً ممکن است به قیاس یا بعضی از بلاهای دیگر مبتلا شوید. ولی آنجا تنقیح مناط را برای چه می‌خواهند؟ برای اینکه مثلاً مناط را به سایر حوزه‌هایی که در روایت بحث نشده است، تعمیم دهند. مثال معروف تنقیح مناط این است که شما می‌گویید به دلیل مسکر بودن، شراب حرام است بنابراین مسکر بودن را مناط می‌گیرید. حتی در حشیش یا در بعضی از مواردی که در نص نیامده هم به دلیل مسکر بودن، نجس و حرام می‌دانید این یک بحث است. یک بحث دیگر آن است که ما در فقه‌البیان مطرح کردیم - بحث ما در فقه‌البیان کشف مناط نیست - می‌گوییم روایتی که حضرت بحث کرده است، یک نقطه شروع و یک نقطه ختم دارد؛ یعنی حضرت روی یک موضوعی ایستادند و بحث کردند. شما همین را تنقیح کنید منتها اینجا تنقیح به معنای تنقیح مناط نیست بلکه تنقیح نقطه شروع بحث است. اینجا بحث‌ها کاربردی‌تر است.

۳۹. تنقیح مناط یعنی منقح کردن و پاک کردن ملاک و علت حکم، سپس تعمیم دادن آن. به دیگر سخن تنقیح مناط یعنی تعیین علت حکم. اگر در کلام شارع تصریح به حکمی شده باشد، بدون آنکه متعرض علت آن شده باشند، برای دستیابی به «علت» (جهت قیاس کردن) می‌گویند باید به «سیر و تقسیم» متوسل شد. سیر یعنی آزمایش، و تقسیم یعنی مجتهد اوصاف متعددی را که احتمال می‌دهد، یکی از آنها «علت» حکم در «اصل» باشد، انتخاب می‌کند، و هر وصف را در برابر حکم اصل می‌گیرد، و می‌سجد تا ببیند آیا تناسبی بین آن وصف و حکم اصل وجود دارد یا خیر؟ هر وصفی که شایستگی علیت را نداشته باشد، از گردونه خارج تا منتهی به وصفی گردد، که چنین شایستگی را پیدا کند. قیاسی که علت آن از راه «سیر و تقسیم» به دست آید تنقیح مناط نام دارد. تنقیح مناط ممکن است قطعی و یا ظنی باشد.

فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص ۱۵۸

۴۰. علت منصوص، مقابل علت مستنبط (علت مستنبط) علتی را گویند که شارع به صراحت یا به دلالت ایما (اشاره و تشبیه) آن را بیان کرده است. از آن به «منصوص العلة» نیز تعبیر کرده‌اند. از این عنوان در اصول فقه، مبحث قیاس سخن گفته‌اند.

فرهنگ فقه فارسی، ج ۵، ص ۴۴۹

یکی از حضار (۳): احتمالاً فقها با نگاه‌های رایج بیشتر در مقابل این موضع بگیرند.

حجت‌الاسلام کشوری: خیر؛ کارکردهای آن، کشف مناط و تعمیم حکم نیست بلکه کارکردهای آن، تحریک فکر یا تنقیح نقطه شروع بحث است. مثلاً شما اثبات می‌کنید که امام در این روایت، نقطه شروع را متناسب با فطرت دیده است. همین‌که شما این را تنقیح کنید، کمک می‌کند که بتوانید تحریک فکر بیشتری انجام دهید؛ چون تناسب با فطرت دیده شده است. اصلاً کارکرد آن در این بحث فقهی ما، استنباط حکم نیست که فقها به ما اشکال کنند، بلکه تحریک فکر است.

۳/۱. تنقیح مناط نقطه شروع و نقطه ختم بحث در آیه ۳۹ سوره یوسف؛ نمونه‌ای از تنقیح مناط در فقه‌البیان

مثلاً در همان آیه‌ای که همواره مبنا قرار دادم، شما [می‌توانید بر اساس آن] تنقیح نقطه شروع بحث کنید. یعنی آیه «أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ» را می‌شکافید؛ مثلاً می‌گویید ۳۶۰ بت در دوره نبی اکرم بوده است<sup>۴۱</sup> - حالا نمی‌دانم در دوره حضرت یوسف علیه السلام بیشتر یا کمتر بوده است باید بحث تاریخی شود. فرضاً همین ۳۰۰ بت وجود داشته است - پس ۳۰۰ نوع مناسک وجود داشته، پس ۳۰۰ معبد وجود داشته، پس ۳۰۰ دسته کاهن وجود داشته است که همه این‌ها برای مردم تعیین تکلیف می‌کردند و هر کدام «متفرّق» بودند و به تعبیر حضرت وحدت نداشتند. پس زندگی بسیار سختی شده بود. مانند همین زندگی مدرنیته که در حال حاضر ما در کشور ۱۰۸ مرکز قانون‌گذاری داریم و هر اداره و سازمانی یک آیین‌نامه‌ای برای مردم طراحی کرده است. بعد مردم می‌بینند در تله‌ای از مقررات و قوانین‌اند در نتیجه به سمت پارتی‌بازی و رشوه می‌روند. یعنی به لحاظ روانی زندگی در دنیای جاهلیت مدرن خیلی سخت بوده و مانند زندگی در دوران حضرت یوسف علیه السلام است. آن‌ها به اسم نظم این کار را می‌کردند و این‌ها هم به اسم نظم این کار را می‌کنند. بعد هم می‌گویند هرکس این قانون‌ها را رعایت نکرد مجازات زندان را برایش در نظر بگیرد. آن‌ها هم همین کار را می‌کردند. حالا شما در زندان‌ها بروید و از همین تنقیح مناط استفاده کنید [خنده حضار] و بگویید «یا صاحبی السّجنِ أربابٌ متفرّقونَ خیرٌ أمّ اللّهُ الواحدُ القهارُ». توجه کنید که اگر نقطه شروع را منقح کنید خواهید توانست همین الان از آن برای تحریک فکر استفاده کنید. الان هم همین‌طور است؛ در حال حاضر مجموعه قوانین و مقررات در جامعه خیلی زیاد است؛ مثلاً شهرداری‌ها مظهر سردوانیدن مردم‌اند و هرچند وقت یک بار قوانین و مقرراتی می‌گذارند. بعضی اوقات می‌بینید قانون و مقرراتش اصلاً نافی حقوق مشروع مردم است.

۴۱. قَالَ الرَّضَا علیه السلام: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثِمِائَةً وَ سِتِّينَ صَنَمًا فَلَمَّا جَاءَهُمْ ص بِالِدَعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِحْلَاصِ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ عَظُمَ...

امام رضا علیه السلام فرمودند: «از نظر مشرکین مکه، کسی گناهکارتر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود، زیرا آنان قبل از بعثت، سیصد و شصت بت را می‌پرستیدند و آنگاه که آن حضرت ایشان را به (کلمه مبارکه) «لا اله الا الله» دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمد.» [ترجمه غفراری و مستفید]

یکی از حضار(۱): تازه این خوب است؛ بعضی وقت‌ها هم می‌بینید که در یک بازه کوتاه بیست-سی قانون عوض می‌شود!

حجت‌الاسلام کشوری: پس دیدید تنقیح مناط به درد خورد. حالا اگر همین را بر سر منبر بگویید همه مردم با شما مانند همراهی «یا صاحِبِ السِّجْنِ» در زندان همراه می‌شوند. همه مردم هم در سجن قوانین و مقررات کنونی هستند به همین دلیل همه با شما همکاری می‌کنند؛ یعنی اگر نقطه شروع را تنقیح کنید، می‌توانید تحریک فکر داشته باشید. آن وقت مردم می‌گویند که جواب مشکل ما را حضرت یوسف علیه السلام در چند هزار سال پیش بحث کرده است. برای همین است که قرآن این داستان را نقل کرده است؛ چون این مشکلی نیست که فقط اختصاص به زمان حضرت یوسف علیه السلام داشته باشد؛ اصلاً مشکل اصلی خدا با طواغیت این است که طواغیت همه آیین‌نامه‌های مختلف را برای زندگی می‌دهند و زندگی را سخت می‌کنند.

حال این فقط در مورد این آیه نیست بلکه معتقدیم اگر شما بتوانید نقطه شروع همه آیات و روایات را تنقیح کنید، همین الآن هم به درد می‌خورد. در فقه‌البیان - خصوصاً در باب دوم یعنی بیان مبتنی بر تأمل - چگونگی تنقیح را بحث کردیم. پس ببینید یک تشابهی فقط در کلمه «تنقیح» است؛ در فقه رایج، تنقیح مناط را فقط برای حکم بحث می‌کنند، اما ما تنقیح نقطه شروع و تنقیح نقطه ختم را برای تحریک فکر بحث می‌کنیم.

#### ۴. توجه به ظرفیت افراد و مخاطب بر اساس آن؛ الگوی صحیح توجه به زمان و مکان در امر هدایت

یکی از حضار(۳): در موارد فقهی - فقه به معنای فعلی - برای مثال حکمی مانند زکات، آیا طبق بیان شما اگر روایات را کنار هم قرار داده و لسان روایات را ببینم و تحلیل کنیم، می‌توانیم بگوییم که امروز موارد زکات چیز دیگری هم هست؟

حجت‌الاسلام کشوری: خیر.

یکی از حضار(۳): منظورم از تنقیح مناط این است که در فقه به اصطلاح امروزی آیا اینگونه تنقیح مناط کردن در مورد احکام فقهی امکان‌پذیر است؟ حالا ممکن است روی مثال بنده نکته داشته باشید ولی می‌خواهم بگویم آیا طبق سیستمی که شما فرمودید آیا ممکن است در موارد احکام فقهی اینچنین حرفی بزنیم؟

حجت‌الاسلام کشوری: ببینید - این بحث را البته پارسال در فقه‌البیان هم مطرح کردیم - ما فکر می‌کنیم احکام ناظر به فطرت اند و فطرت هم تنها چیزی است که در ادوار مختلف تاریخ تحت شرایط مختلف تغییر پیدا نمی‌کند؛ یعنی اصل اولیة اعتقادی - کلامی است؛ بنابراین زمان و مکان نمی‌تواند

۴/۱. ناظر به فطرت بودن احکام؛ دلیلی بر غیرقابل تغییر بودن آنها در طول زمان

موضوعات مرتبط با فطرت را تغییر دهد. البته زمان و مکان می‌تواند موجب به فراموشی سپرده شدن یک موضوع مورد نیاز برای فطرت شود. پس این نوع نگاه، سطح تعبد ما را به فقه زیاد می‌کند؛ چون به معنایی که بعضی تنوریزه می‌کنند ما معتقد نیستیم.

حتی به معنای مباحثاتی که در حلقات<sup>۴۲</sup> هست یا مثلاً اینکه مرحوم آقای صدر، «منطقه الفراغ»<sup>۴۳</sup> ۴/۲. اصل قرار دادن شرایط را در اختیار حاکم قرار می‌دهد معتقد نیستیم. علت اصلی وجود منطقه الفراغ این است که شرایط مکانی و زمانی را اصل قرار داده است، حتی به همین هم معترض می‌شویم. منتها اینجا یک سؤالی به وجود می‌آید که پس بالآخره مسئله زمان و مکان در تفقه را چگونه حل می‌کنید؟ ما در فقه‌اللیان بحث کرده‌ایم که زمان و مکان در تفقه، زمان و مکان در نظام مقایسه است؛ بنابراین منجر به تبدیل موضوع احکام و حکم به هیچ عنوان نخواهد شد. اگر اجازه دهید آن زمان و مکان در نظام مقایسه را یک وقت تفصیلی دیگری بحث کنم. ولی به نظرم می‌آید اتفاقاً [اصل قراردادن زمان و مکان] جلوی روشنفکری در تفقه را می‌گیرد. من معتقدم که به هر حال چون مسئله زمان و مکان - که خودش یک امر مهمی است - درست تحلیل نشده، باعث شده است که مثلاً مرحوم آقای صدر، یک جاهایی حکم کند که ما نیاز به منطقه الفراغ داریم، حتی بعضی‌ها مبانی دیگری را بحث کرده‌اند اما تقریباً همه این نگاه‌ها بر اساس فقه هدایت دچار چالش جدی می‌شود. البته نه به معنای اینکه ما زمان و مکان را رعایت نمی‌کنیم بلکه زمان و مکان را در نظام مقایسه بحث کردیم. سایر نسبت‌ها را هم در بیان مبتنی بر ظرفیت بحث کرده‌ایم. بنابراین اگر ظرفیت ایمانی را با ظرفیت کفر، مورد تخاطب قرار می‌دهید، باید از دو دسته روایت استفاده کنید؛ دسته آیات و روایاتی که با ظرفیت مؤمن صحبت کرده برای اهل ایمان است و آن‌ها را نمی‌توانید برای کافر استفاده کنید.

مثلاً آیه «یا صاحبی السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» که خواندم برای ظرفیت عمومی است و بخش یبأ لِلنَّاسِ است. اما در قرآن می‌بینید که بعضی جاهای دیگر عبارت «یا أَيُّهَا النَّاسُ» نیست بلکه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است؛ یعنی مخاطب وارد وادی ایمان شده است. لذا فقه‌اللیان به شما می‌گوید که حق ندارید خطاب مربوط به «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را در مورد «یا أَيُّهَا النَّاسُ» به کار ببرید؛ یعنی قرآن در لفظ خود به وضوح به شما گفته است که این دو خطاب برای دو دسته ظرفیت است. این انتظام‌ها و نظم‌ها هم در گزینش روایات ایجاد می‌شود؛ مثلاً شما به جایی رفته‌اید که اصل دین و پیامبر هم برای آن‌ها به چالش کشیده شده است، اگر در مورد نماز شروع به صحبت کنید، معلوم است این تخاطب منجر به هدایت نمی‌شود. مثلاً الآن در این شرایط اقتصادی فلان عالم گفته است که راجع به اعتقادات صحبت کنید و راجع به مسائل سیاسی صحبت نکنید؛ اما

۴۲. کتاب «حلقات» یا «دروس فی علم الاصول» نوشته شهید سیدمحمدباقر صدر است، این کتاب علم اصول را در سه سطح مبتدی، متوسط و پیشرفته آموزش می‌دهد.

۴۳. نظریه شهید صدر: منطقه الفراغ به معنای قلمروی از دین است که حکم شرعی معینی ندارد. بر طبق نظریه منطقه الفراغ، دین به حاکم اسلامی اجازه داده است تا در برخی مسائل اجتماعی، با در نظر گرفتن ضوابطی و باتوجه به نیازهای هر زمان، حکم و قانون وضع کند.

این کار خلاف شرایط زمانی و مکانی است. اتفاقاً شما باید به این مردم یک راه حل اقتصادی ارائه دهید و بگویید ما چگونه از این بحران اقتصادی عبور کنیم. این‌ها همه آن قواعدی است که به ما کمک می‌کند متناسب - چه تناسب زمانی و مکانی چه تناسب ظرفیتی - صحبت کنیم؛ یعنی این تناسب در تخاطب را در نه قسمت بحث کرده‌ایم.

حتی وقتی دو انسان در یک ظرفیت دارید الزاماً نقطه شروع را نباید یکسان قرار دهید؛ چون ممکن است او در ماه‌های گذشته روی آن نقطه شروع تأمل کرده و بحث را طی کرده باشد ولی نفر دیگر هنوز آن نقطه شروع را مباحثه نکرده باشد. در مجموع به همین خاطر گفته‌اند فقیه باید زنده باشد؛ برای اینکه همه این‌ها را تطبیق دهد. توجه کنید که چه عقلانیت پیچیده‌ای است که ما در فقه‌البیان مطرح کرده‌ایم؛ درست است می‌گوییم استظهار است ولی نشان دادیم بر هندسه ظاهر دین یک ریاضیات پیچیده‌ای حاکم است؛ درحالی‌که مشهور این است که رجوع به ظهور اصلاً ضد عقل است و آن را به عنوان ظاهرگرایی با چالش روبرو می‌کنند. خب با فقه‌البیان تفاوت‌ها به تدریج واضح می‌شود که الزامی ندارد [استظهار، شما را از عقل دور کند] حتی وابسته هم هست؛ یعنی اگر می‌خواهید عقلی برخورد کنید باید به ظهور تمسک کنید.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم



### نظام سؤالات

۱. ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت چیست؟
۲. بحث توحید و ربوبیت الهی در زیرساخت‌های نُه‌گانه هدایت (علوم تأثیرگذار بر هدایت) چه جایگاهی دارند؟
۳. راه مقابله با حوزه سکولار چیست؟
۴. مبنای طبقه‌بندی و اولویت‌بندی زیرساخت‌های نُه‌گانه هدایت چیست؟
۵. تفاوت تنقیح مناط نقطه شروع و ختم در فقه‌البیان با تنقیح مناط حکم در فقه رایج چیست؟
۶. شرایط زمانی و مکانی در فقه هدایت چه جایگاهی دارد؟

## فهرست

۱. نحوه تصرف در نظام نگرش‌ها (هدایت)؛ مبنای ساختار علوم تأثیرگذار بر مسئله هدایت ..... ۱۸۷
- ۱/۱. وجود نه زیرساخت برای تصرف در نظام نگرش‌ها (هدایت) و در نتیجه نه ساختار علم مؤثر بر هدایت ..... ۱۸۸
- ۱/۱/۱. زیرساخت معیشت و کسب؛ یکی از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۸۸
- ۱/۱/۱/۱. تأثیر عمیق شغل بر زندگی و تفکر افراد؛ دلیلی بر ضرورت پرداخت به شغل برای ایجاد نگرش صحیح ..... ۱۸۹
- ۱/۱/۱/۲. نگاه به شغل به عنوان یکی از تکیه‌گاه‌های اطلاعاتی انسان به جای اصل تناقض؛ یکی از تفاوت‌های دستگاه معرفت‌شناسی با منطق صوری ..... ۱۹۰
- ۱/۱/۲. زیرساخت تربیت و تزکیه؛ یکی دیگر از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۹۰
- ۱/۱/۲/۱. مدیریت اطلاعات و فکر افراد در پی حرکت به سمت سوء؛ دلیلی بر اثرگذار بودن تزکیه در نظام نگرش‌ها ..... ۱۹۰
- ۱/۱/۳. زیرساخت امام و مسنول؛ یکی دیگر از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۹۱
- ۱/۲. طبقه‌بندی دیگر علوم مورد نیاز بشر ذیل علوم نه‌گانه مؤثر بر هدایت؛ به دلیل تغییر در نگاه به علوم پایه ..... ۱۹۲
- ۱/۳. عدم امکان اعمال هرگونه جبر برای مقابله با تصمیمات غلط؛ ضرورتی در اصل قرارداد هدایت ..... ۱۹۳
۲. فهم محفوف به زندگی و انحلالی مسئله توحید و ربوبیت الهی؛ به وسیله مناسب هدایت به جای پرداختن انتزاعی به آن ..... ۱۹۴
- ۲/۱. ضد درونی‌سازی بودن شروع توحید از مباحث انتزاعی در مقابل بحث از توحید در مسیر زندگی ..... ۱۹۴
- ۲/۲. آیه ۳۹ سوره یوسف؛ نمونه‌ای از بیان توحید و ربوبیت الهی، محفوف به زندگی ..... ۱۹۵
- ۲/۳. بحث از خلقت در ابواب فقه هدایت؛ دسته‌ای دیگر از مباحث غیرانتزاعی برای فهم توحید ..... ۱۹۵
- پرسش و پاسخ ..... ۱۹۷
۱. لزوم ارتقاء دید حوزه‌های علمیه در زمینه گسترش دین با ارائه برنامه جایگزین به حوزه ..... ۱۹۷
- ۱/۱. لزوم ارائه بحث‌های فقهی تنها درون حوزه و راه‌حل‌های اجتماعی در میان عموم مردم ..... ۱۹۹
- ۱/۱/۱. ترویج قواعد صحیح انعقاد نطفه در میان عموم مردم؛ نمونه‌ای از راه‌حل‌های اجتماعی حوزه علمیه ..... ۲۰۰
۲. استظهار و در عین حال لبی بودن تقسیم‌بندی نه‌گانه زیرساخت‌های هدایت؛ راه حلی برای کشف ارتباط میان امور ... ۲۰۲
۳. تنقیح مناط نقطه شروع و نقطه ختم بحث؛ منظور از تنقیح مناط در فقه‌البیان ..... ۲۰۴
- ۳/۱. تنقیح مناط نقطه شروع و نقطه ختم بحث در آیه ۳۹ سوره یوسف؛ نمونه‌ای از تنقیح مناط در فقه‌البیان ..... ۲۰۵
۴. توجه به ظرفیت افراد و مخاطب بر اساس آن؛ الگوی صحیح توجه به زمان و مکان در امر هدایت ..... ۲۰۶
- ۴/۱. ناظر به فطرت بودن احکام؛ دلیلی بر غیرقابل‌تغییر بودن آن‌ها در طول زمان ..... ۲۰۶

٤/٢. اصل قرار دادن شرایط زمانی و مکانی؛ اشکال اصلی نظریه «منطقه الفراغ» شهید صدر ..... ٢٠٧

نظام سوالات ..... ٢٠٩



## جلسه ششم

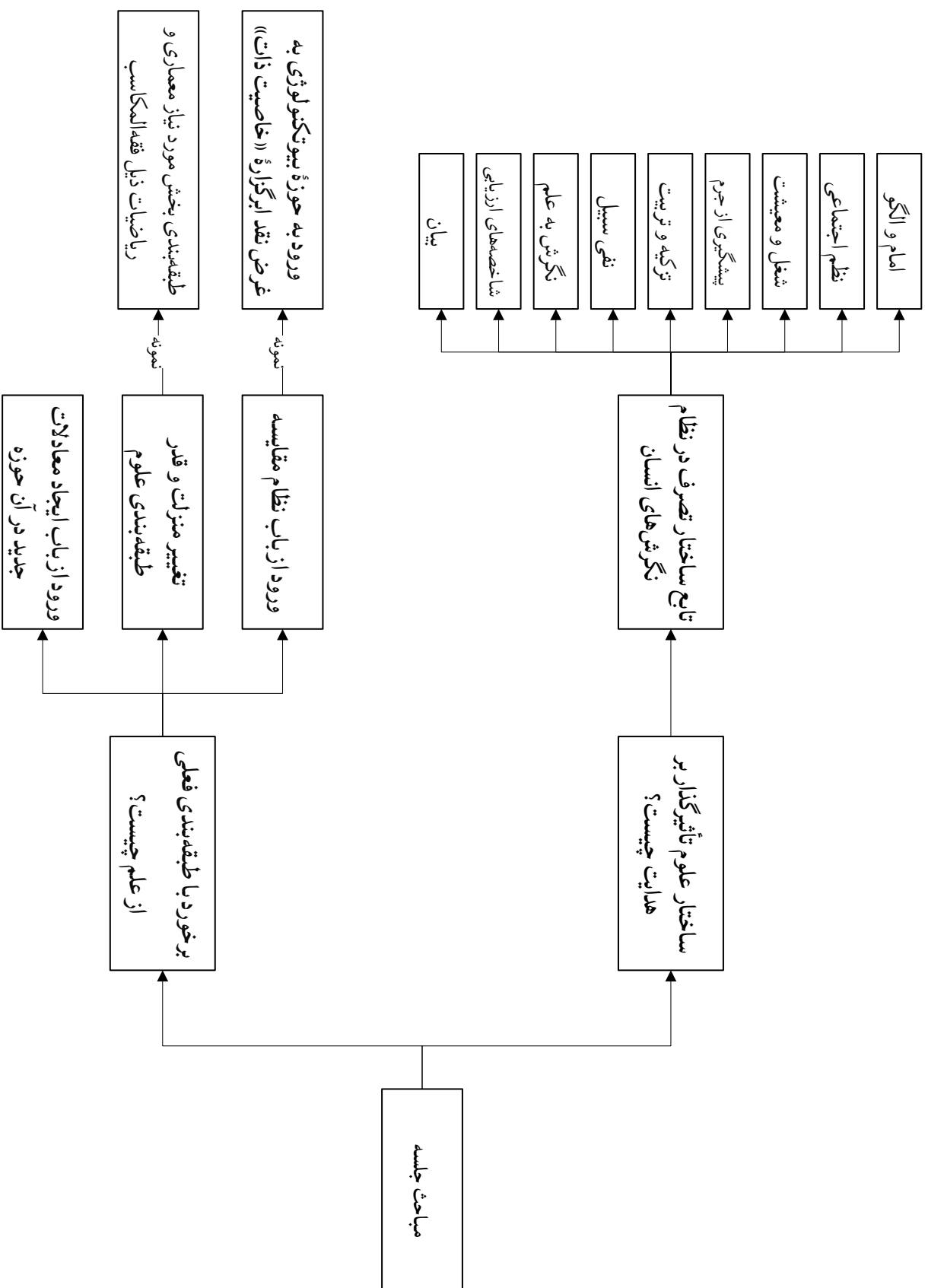
### سوالات جلسه

نحوه برخورد با طبقه‌بندی موجود از علم چیست و این طبقه‌بندی در فقه‌العلم چه جایگاهی دارد؟  
سطوح سه‌گانه فقه‌هدایت (فقه نظامات، فقه‌التقدیر و فقه‌الخلق) چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟  
زمان و مکان در تفقه ذیل کدام بخش از فقه نظامات مورد بحث واقع می‌شود؟

### عنوان جلسه

«ایجاد نظام مقایسه»، «تغییر منزلت و طبقه‌بندی» و «ایجاد معادلات جدید»؛ سه مواجهه فقه‌العلم در برخورد با طبقه‌بندی رایج از علوم

# فقه العلم (جلسه ششم)



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱. مقدمه جلسه قبل: تبعیت ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت از ساختار تصرف در نگرش‌های انسان  
دیروز عرض کردم که ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت، از ساختار تصرف در نگرش‌های انسان  
تبعیت می‌کند؛ یعنی بسته به اینکه شما تصرف در نگرش‌های انسان را چگونه تعریف کنید و چه  
موضوعاتی را در تغییر نگرش‌های انسان دخیل بدانید، ساختار علوم هم از این ساختار تصرف  
تبعیت می‌کند؛

۱/۱. نه زیرساخت هدایت؛  
ساختار علوم تأثیرگذار بر  
هدایت

چون ما، در فقه هدایت نه موضوع متصرف در نظام نگرش‌های انسان را از آیات و  
روایات استنباط کردیم، بنابراین پیشنهادمان برای ساختار علوم مؤثر بر هدایت هم این  
است که حول نه موضوع بحث شود. عناوین آن موضوعات را بنده به صورت مکرر در جلسات  
مختلف اعلام کردم. باب اول علمی، باب شغل است. شغل مهم‌ترین بایی است که ما باید راجع  
به آن با انسان‌ها گفت‌وگو کنیم. باب دوم علم، باب سوم امام یا مسئولیت، باب چهارم  
پیشگیری از جرم یا عبرت، باب پنجم شاخصه‌های ارزیابی، باب ششم تربیت، باب هفتم  
بیان، باب هشتم نفی سییل و باب نهم نظم یا قانون است. این‌ها نه ساختار اصلی علم را  
تشکیل می‌دهند.

یکی از حضار (۱): فکر کنم چون نسبتش را می‌خواهیم با علم بگوییم، باب علم را دیگر  
نمی‌خواهد جداگانه بیاوریم.

حجت‌الاسلام کشوری: نه در باب خود علم - که یک عنوانی به نام فقه‌العلم گذاشتیم - در مورد  
معرفت، پیدایش معرفت، ماهیت علم و... بحث می‌کنیم. یک مجموعه عناوینی ذیل این بحث

هست که مثلاً الآن بخشی از آن در منطق و فلسفه و امثالهم بحث می‌شود. آن‌ها را در اینجا - البته با نقد محتوایی معرفت‌شناسی فلسفه و منطق - اینجا بحث می‌کنیم.

## ۲. «ایجاد نظام مقایسه»، «تغییر منزلت و طبقه‌بندی» و «ایجاد معادلات جدید»؛ سه مواجهه فقه‌العلم در برخورد با طبقه‌بندی رایج از علوم

حالا اینجا دو سؤال مهم به وجود می‌آید؛ یکی اینکه عناوین مطرح در علوم موجود را چه کار می‌کنیم؟ مثلاً ما، در طبقه‌بندی بیکنی با علوم پایه، علوم تجربی و علوم انسانی روبه‌رو هستیم. الآن ما این طبقه‌بندی را چه کار می‌کنیم؟

۲/۱. طبقه‌بندی معماری و ریاضیات مورد نیاز در باب «فقه‌المکاسب»

دیروز اجمالاً عرض کردم به استلزام این ابواب نه‌گانه، بعضی از این عناوین با قید تغییر معادلات ذیل همین عناوین، جاگذاری می‌شوند؛ مثلاً اگر ما الآن با علم معماری روبه‌رو هستیم، این علم در نظام مشاغل ما طبقه‌بندی می‌شود. ما در شغل یک بحثی داریم به نام طبقه‌بندی مشاغل - همان باب اول فقه‌المکاسب ماست - آنجا در مورد مشاغل مختلف صحبت می‌کنیم. آن وقت شما می‌گویید مثلاً در معماری، ریاضی هم نیاز داریم؛ پس به همان اندازه‌ای که ما برای مسئله معماری، ریاضیات لازم داریم، در معماری بحث می‌شود. یا اگر برای سایر ابواب هم ریاضی لازم باشد، ذیل آن ابواب بحث می‌شود؛ به استلزام آن ابواب اصلی از علوم دیگر بحث می‌شود. بنابراین طبقه‌بندی ما اینگونه است که مثلاً ما به نظم اجتماعی، بیان، شغل و همان عناوینی که عرض کردم نیاز داریم و این‌ها طبقه‌بندی اصلی ما هستند. پس ما دیگر نمی‌گوییم طبقه‌بندی ما ریاضی است، نه [این‌طور نیست؛ بلکه] ما به شغل احتیاج داریم. ما برای اداره زندگی مردم، به مدیریت مسئله شغل نیاز داریم، پس عنوان اصلی، مسئله شغل است. حالا ممکن است شما بگویید: «نظام مشاغل یک اختصاصاتی دارد.» [ما جواب می‌دهیم]: «خب در همان مکاسب‌مان آن را بحث می‌کنیم.» پس دقت کنید؛ خیلی با مکاسب جناب شیخ<sup>۱</sup> فرق می‌کند. مکاسب جناب شیخ، احکام مربوط به شغل را بحث کرده است. مثلاً بحث کرده است که بیع عذر<sup>۲</sup> حرام است. یا بحث کرده که مثلاً کیفیت عَزْر<sup>۳</sup> چگونه است. یا انواع معاملات و ماهیت خود بیع (مثلاً شروط آن و غیره) را بحث کرده است. اما بحث ما این‌طور نیست. مکاسب ما واقعاً به مدیریت مشاغل ورود پیدا می‌کند و آنجا وارد بحث می‌شویم.

۲/۲. دستور دین به نظام مقایسه؛ علت مواجهه با حرف‌های بدعت‌آمیز مطرح در علوم موجود

یک بحث دیگری این است که در علوم موجود یک سری حرف‌های بدعت‌آمیز گسترش یافته هم مطرح شده است؛ ما از باب اینکه فقیه دستور به نظام مقایسه دارد<sup>۴</sup> - یعنی دستور دارد به اینکه

۱. ر.ک پاورقی ۱۶ جلسه یک.

۲. معامله شیء نجس.

۳. عَزْر در معامله یعنی آنکه در مبادله کالایی مشتری فریب بخورد.

۴. برای نمونه می‌توان به روایت زیر اشاره کرد:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جُمُهورِ الْعَمِّيِّ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. رسول خدا ﷺ فرمود: زمانی که در امت بدعت‌ها هویدا گشت بر عالم است که علم خویش را آشکار کند، هر که نکند لعنت خدا بر او باد. [مصطفوی]



متناسب با هر باب علمی که داریم بدعت و غی را به چالش بکشد- با آن حرف بدعت‌آمیز در مقام نظام مقایسه قرار می‌گیریم.

در سال‌های اخیر که ما وارد بحث شدیم، چند بار این معنا تکرار شده است؛ مثلاً یکی از آن‌ها بحث بیوتکنولوژی<sup>۵</sup> بود. بیوتکنولوژی مبتنی بر یک ابرگزاره شکل گرفته است؛ آن هم عبارت از این است که «ژن بیان‌کننده خاصیت است.»<sup>۶</sup> خیلی روی این تأکید می‌کنند که «ژن بیان‌کننده خاصیت است.» بعد آنجا ما در مباحثات گفتیم از نظر فقهی این گزاره، گزاره غلطی است؛ چون به ژن هم ذیل یک قواعدی خاصیت اعطا می‌شود. حتی اگر شما چهارچوب تعریف چیزی به اسم سلول و ژن را بپذیرید و اینجا مناقشه نکنید، ژن هم مخلوق است؛ یعنی این طور نیست که به طور ذاتی، دارای خاصیتی باشد بلکه خاصیت به او اعطا می‌شود.

لذا در آنجا سؤال پرسیدیم که آیا اعطای خاصیت به ژن، مثل اعطای خاصیت به هر موجود دیگری - البته بنابر بیوتکنولوژی تمام خاصیت‌های همه موجودات، از طریق ژن بیان می‌شود - ذیل قواعدی اتفاق می‌افتد یا خیر؟ قواعد بالادستی دارد یا خیر؟

خب اگر شما گفتید در دستگاه ربوبی ذیل قواعدی خاصیت به ژن اعطا می‌شود، پس معنایش این می‌شود که اگر ما قواعد بالادستی اعطای خاصیت را شناسایی کنیم و مدیریت کنیم، با موجودات با خاصیت بالاتری در دور بعدی سال «قدری» روبه‌رو هستیم - چون اعطا سالانه رخ می‌دهد<sup>۷</sup> - پس می‌توانیم به جای انتقال ژن - که به آن تراریخته می‌گویند - یا حذف ژن، برویم روی آن قواعد بالادستی اعطای ژن تمرکز کنیم؛ بنابراین مثلاً در مورد سال «قدری» بهتر در حوزه کشاورزی، شما با یک موجود بابرکت‌تری - به تعبیر

۵. بیوتکنولوژی یعنی استفاده از زیست‌شناسی برای حل مشکلات محصولات و ساختن محصولات جدید. برجسته‌ترین حوزه بیوتکنولوژی تولید پروتئین‌های درمانی و سایر داروها از طریق مهندسی ژنتیک است.

آدرس مطلب در دانشنامه بریتانیکا: [yon.ir/biotechn](http://yon.ir/biotechn)

۶. genes dictate the inherent properties of a species.

ژن‌ها خواص ذاتی یک گونه را دیکته می‌کنند.

آدرس مطلب از کتاب An Introduction to Genetic Analysis چاپ هشتم، ص ۲ نوشته Richard C. Susan R. Wessler، Anthony J.F. Griffiths

Jeffrey H. Miller، David T. Suzuki، William M. Gelbart، Lewontin

۷. إِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ التَّضَرِّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ وَالْكَتَبَةُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا - فَيَكْتُبُونَ مَا يَكُونُ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ - فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَعْدِمَ أَوْ يُؤَخِّرَ - أَوْ يَنْقُصَ شَيْئاً أَوْ يَزِيدَهُ - أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَمْحُوَ مَا يَشَاءُ - ثُمَّ أُثْبِتَ الَّذِي أَرَادَ، قُلْتُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ مُثَبَّتٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ بَعْدَهُ - قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ - ثُمَّ يُخْبِرُ اللَّهُ أَيْضاً مَا يَشَاءُ تَبَارَكَ اللَّهُ وَتَعَالَى.

تفسیر القمی - به نقل از عبد الله بن مسکان - امام صادق عليه السلام فرمود: هر گاه شب قدر شد، فرشتگان و روح و نویسندگان، به آسمان دنیا فرود می‌آیند و هر چه را از حکم (قضای) خدای - تبارک و تعالی - در این سال رخ می‌دهد، می‌نویسند. پس، خداوند، هر گاه اراده کند که چیزی را مقدم یا مؤخر بدارد، یا بکاهد یا بیفزاید، فرمان می‌دهد که آنچه را می‌خواهد، محو کنند. سپس آنچه را می‌خواهد، ثبت می‌نماید. گفتیم: هر چیزی نزد او به اندازه [در معنی] در کتابش ثبت شده است؟ فرمود: بله. گفتیم: پس، چه چیزی پس از آن خواهد بود؟ فرمود: «سبحان الله! سپس خداوند - تبارک و تعالی -، هر چه را بخواهد، باز هم ایجاد می‌کند.

تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶

روایات - روبه‌رو هستید.<sup>۸</sup> خب می‌توانیم این را در دستور کار قرار دهیم؛ یعنی به جای انتقال ژن یا حذف ژن برای بهینه کردن کیفیت، می‌رویم به سمت این‌که قواعد حاکم بر اعطای خاصیت را بحث کنیم. حرف درست از نظر دستگاه پیامبران این است.

۲/۲/۱/۱/۱. حکم زکات: بعد آنجا بحث کردیم که مثلاً زکات یک قاعده بالادستی است؛ وقتی کسی زکات مالش را می‌دهد، خدای متعال این را مبنای تکامل قدر در سال آینده قرار می‌دهد؛ فلذا برکت حوزه کشاورزی اش افزایش پیدا می‌کند و می‌تواند از مصادیق برکت، حذف آفت‌ها باشد. به‌رحال در این زمینه بحث‌های تفصیلی کردیم. پس توجه کنید که این بحث در فقه‌التقدیر است؛ در کدام بخش؟ در بخش مکاسب. وقتی در مورد شغل تحقیق می‌کنید، یک مسئله‌ای را اهل‌بیت در شغل مطرح کردند به اسم برکت، مانند برکت در مال، برکت در کشاورزی و... این عنوان برکت زیاد تکرار شده است؛ پس ما شروع به درایه در آن‌ها کردیم و آن را با تعریف پایه بیوتکنولوژی مقایسه کردیم. بیوتکنولوژی هم به اصطلاح به دنبال این است که کیفیت را ارتقا دهد، منتها می‌گوید: «موجودات عالم دودسته‌اند؛ موجودات با خاصیت، موجودات کم خاصیت، پس من انتقال ژن از موجودات با خاصیت به موجودات کم خاصیت را مدیریت می‌کنم.» البته این، یکی از راه‌حل‌هاست و به عنوان مثال در گذشته «به‌گزینی»<sup>۹</sup> را در دستور کار داشتند که غیر تراریخته کردن است. این‌ها مدل‌های مختلف بشر برای اینکه به یک موجود باکیفیت بالاتر دست پیدا کند، است. ما هم آمدم به بهانه بیوتکنولوژی، در باب روایات برکت درایه کردیم و زنده‌اش کردیم. پس آمدم به مسئله بیوتکنولوژی در مکاسب پرداختیم. حالا اگر صدسال آینده یک طلبه‌ای بخواهد بیاید در مکاسب بحث کند، ممکن است بیوتکنولوژی نباشد؛ خب به‌صورت طبیعی به این نمی‌پردازد.

۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَعَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِذَا ظَهَرَ الرَّثَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ وَإِذَا طُفِفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيرَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالتَّقْصِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الرَّزْقِ وَالتَّمَارِ وَالتَّمْعَادِ كَلَّهَا وَإِذَا جَاؤُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالعُدْوَانِ وَإِذَا تَقَضُوا العَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ عَدُوَّهُمْ وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جَعَلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنَ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ شِرَارَهُمْ فَبَدَعُوا خِيَارَهُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ.

و نیز حضرت باقر عليه السلام فرمود: که در کتاب رسول خدا صلى الله عليه وآله یافتیم (نوشته بود): هر گاه پس از من زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد، و هر گاه از پیمان‌ها و ترازو کم شود، خداوند آنان را بقحطی و کمی (خوار و بار و سایر وسائل زندگی) مأخوذ دارد، و هر گاه از دادن زکاة دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه‌ها و معادن همه آنها (از آنان) دریغ کند، و هر گاه در احکام بناحق حکم کنند همکاری در ستم و عدوان کنند (و بستم همدیگر دچار شوند) و چون پیمان‌شکنی کنند خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط کند، و چون قطع رحم کنند خداوند اموال (و ثروتها) را در دست اشرار قرار دهد، و چون امر معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من ننمایند خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۲، ص ۳۷۴

۹. قَالَ عَلِيُّ عليه السلام ... يَا كُمْبِيلُ! الْبِرْكَةُ فِي مَالٍ مَنْ آتَى الزَّكَاةَ وَ وَاَسَى الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصَلَ الْأَقْرَبِينَ...

امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمود: «... برکت در مال کسی است که زکات بپردازد، به مؤمنان مدد و یاری رساند و به خویشاوندان کمک نماید...»

تحف العقول، ص ۱۷۲

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَعَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ... وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الرَّزْقِ وَ التَّمَارِ وَ التَّمْعَادِ كُلَّهَا...

امام باقر عليه السلام فرمود: «در کتاب رسول خدا یافتیم... و هر گاه از دادن زکاة دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه‌ها و معادن همه آنها (از آنان) دریغ کند...» [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۴، ص ۱۲۰

۱۰. به‌گزینی؛ استفاده از نژادهای مقاوم موجودات و تلاش در جهت گسترش این نژادها به وسیله شناسایی ارقام و ژنوتیپ‌های متحمل شرایط سخت.

۲/۲/۲. تولید شدن برخی از مباحث علم اصول توسط علما به غرض نظام مقایسه با جریانات باطل عصر خود؛ علت وجود عناوینی غیر دخیل در استنباط فقهی

همین جا داخل پراتز یک اشکالی به مباحثات آقای اکبرنژاد<sup>۱۱</sup> در اصول مطرح کنم. آقای اکبرنژاد که همه صدای رسا و شیوای ایشان را در اصول شنیده‌ایم، می‌فرماید در اصول چیزی به نام زوائد اصول وجود دارد و این زوائد اصول در اجتهاد فایده عملی ندارد.<sup>۱۲</sup> به نظر ما بسیاری از چیزهایی که ایشان می‌فرمایند زوائد اصول است، قبلاً فقها و اصولیون از باب نظام مقایسه به آن پرداخته‌اند؛ یعنی چه؟ یعنی در دوره‌ای که مثلاً آخوند<sup>۱۳</sup> و شیخ انصاری داشتند بحث می‌کردند، در آنجا یک حرف غلطی مطرح بوده است و شیوع هم داشته است، و اگر مرحوم شیخ و یا مرحوم آخوند و مثلاً مرحوم شیخ طوسی<sup>۱۴</sup> - که این معنا در زمان شیخ طوسی بسیار پر رنگ‌تر است - به آن پاسخ نمی‌دادند؛ به این معنا بوده که دستگاه علمی تشیع قدرت مدیریت تئوری‌ها و حرف‌های غلط دیگران را نداشته و - به اصطلاح ریک - هژمونی شیعه به چالش کشیده می‌شده است. لذا آن فقیه پرچم‌دار، آن طلبه‌ای که به میدان می‌آمده از باب نقد حرف غلط، آن حرف‌ها را نقد کرده است. پس در دوره خودش نظام مقایسه بوده است، ولی الآن دیگر آن حرف باطل وجود ندارد. بنابراین دقیق‌تر است که اینگونه بحث‌ها در «تاریخ نظام مقایسه» طبقه بندی شوند و اسمش را زوائد اصول نگذاریم. به جهت اینکه طلبه متوجه شود یکی از تکالیف اصلی طلبه بیان در فضای نظام مقایسه است و برود تاریخ آن را مطالعه کند. همین الآن هم فایده دارد منتها نه از باب دخالت در استنباط بلکه از باب بررسی تاریخ نظام مقایسه و آشنا کردن طلبه‌ها با فعل نظام مقایسه. ما در فقه‌البیان بحث کرده‌ایم که همیشه بیان باید در فضای نظام مقایسه باشد.<sup>۱۵</sup>

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «إِنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ»<sup>۱۶</sup> حضرت فرمودند که: «شما قطعاً رشد را فهم نمی‌کنید تا وضعیت کسی که رشد را ترک کرده

۱۱. حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی اکبرنژاد، رئیس موسسه فقهت و تمدن سلامی و از منتقدین جدی حوزه علمیه فعلی در حیطه‌های مختلف است.

۱۲. در کتاب «زوائد الاصول» حجت‌الاسلام اکبرنژاد در مورد خود کتاب نوشته شده است: «کتاب حاضر [زوائد الاصول] نیز برای پیراستن اصول فقه از مباحث زائدی است که نقشی در مقام فهم دین ندارند و فقط مانند غل و زنجیرهایی به پای اصول بسته شده‌اند.»

زوائد الاصول، ص ۱۸

۱۳. ر.ک پاورقی ۱۷ جلسه یک.

۱۴. ر.ک پاورقی ۲۳ جلسه یک.

۱۵. در این باره می‌توان به جلسه ششم کتاب «فقه‌البیان»، سی و سومین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی رجوع کرد.

۱۶. أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام [و زَوَاهَا غَيْرُهُ بَعِيرٍ هَذَا الْإِسْنَادُ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ خَطَبَ بِذِي قَارٍ] فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَشَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: ... وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِبَيِّنَاتِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَقْضَى وَ لَنْ تَمَسُّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ وَ لَنْ تَلَوْا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفَهُ وَ لَنْ تَعْرِفُوا الضَّلَالََةَ حَتَّى تَعْرِفُوا الْهُدَى وَ لَنْ تَعْرِفُوا التَّقْوَى حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَعَدَى فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَ التَّكْلِيفَ وَ رَأَيْتُمْ الْفُرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَ التَّحْرِيفَ لِكِتَابِهِ وَ رَأَيْتُمْ كَيْفَ هَدَى اللَّهُ مَنْ هَدَى فَلَا يُجْهَلِكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ عِلْمَ الْفَرَّانِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ فَعَلَّمَ بِالْعِلْمِ جَهْلَهُ وَ بَصَرَ بِهِ عَمَاءَهُ وَ سَمِعَ بِهِ صَمَمَهُ وَ أَدْرَكَ بِهِ عِلْمَ مَا فَاتَ وَ حَيِيَ بِهِ بَعْدَ إِذْ مَاتَ ...

محمد بن حسین از اجداد خود از امیر مؤمنان عليه السلام روایت کند که این خطبه را ایراد فرمود - و دیگران بسند دیگری روایت کرده‌اند که آن را در ذی قار (که جایی ما بین کوفه و واسط بوده) ایراد کرد - که پس از حمد و ثنای پروردگار - فرمود: ... و بدانید که شما رشد (یعنی راه درست و حق) را نمی‌شناسید مگر پس از آنکه تارک و رهاکننده آن را بشناسید و بتوانید بعهد و پیمان کتاب چنگ زیند جز آنکه پیمان شکن قرآن را بشناسید، و بتوانید بدان تمسک جویند مگر آنکه پشت پا زن بقرآن را بشناسید، و بتوانید قرآن را آن طور که باید بخوانید مگر آنکه تحریف‌کننده (و تغییر دهنده) آن را بشناسید و گمراهی را نشناسید تا وقتی که هدایت را بشناسید، و تقوی و پرهیزکاری را نشناسید تا وقتی که

بفهمید.» اگر وضعیت بد کسی که رشد را ترک کرده بفهمید، آن وقت قدر و حکم رشد را می‌فهمید. فهم انسان در فضای مقایسه واقع می‌شود. نمونه این روایات «روشی» در آیات و روایات ما کم نیستند. این روایتی که من خواندم مثل روایت استصحاب<sup>۱۷</sup> است؛ روایت روشی است. بنابراین طلبه‌ای هم که می‌خواهد رشد را در جامعه جا بیاندازد، باید در فضای مقایسه جا بیاندازد. بنابراین حرف جناب آقای اکبرنژاد دقیق نیست. واقعاً این‌ها زوائد الاصول نیستند. این‌ها مباحثات مرحوم آخوند و مرحوم شیخ هستند که در فضای نظام مقایسه گفته شده است.

من خصوصاً در رابطه با شیخ الطائفه، جناب شیخ طوسی، عرض می‌کنم؛ موقعی که ایشان حوزه نجف را راه انداختند - مثل اکنون که ما در دوران آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در محاصره یهود و سازمان ملل و طراحی‌های جهانی هستیم - مرحوم شیخ الطائفه در محاصره اهل تسنن و مجموعه شبهاتی که به شیعه وارد می‌کردند، بود. لذا ایشان وارد به چالش کشیدن فهرست‌های فقهی و اصولی اهل تسنن شد تا اثبات کند که دستگاه فقهی و اصولی شیعه دستگاه قوی‌ای است.<sup>۱۸</sup> بله، الآن ممکن است دیگر آن شبهات نباشد و حتی ممکن است بگویید مرحوم شیخ طوسی در برخی از بحث‌ها از اصول اهل تسنن متأثر شد. ولی در مجموع توانست داستان را مدیریت بکند. من این‌ها را و اینکه باید آن تأثیرها را هم زدود، می‌پذیرم. ولی عرضم این است که نیاید مقام فعل شریف نظام مقایسه را با لفظ زوائد الاصول در ذهن طلبه‌ها تنزل دهید. بنابراین وقتی در مقام تدریس بحث می‌کنیم، می‌توانیم این را دخیل در استنباط فعلی ندانیم. این حرف درستی است. این بخش حرف آقای اکبرنژاد در بعضی از موارد حرف فنی به نظر می‌رسد. ولی ایشان باید به این قسمت هم توجه دهند که این‌ها جزء تاریخ نظام مقایسه است. اصلاً عالمی که این مباحثات را ندارد، نمی‌تواند موازنه را به نفع تشیع برقرار کند. بنابراین در هر دوره‌ای بافت نظام مقایسه با دوره دیگر متفاوت می‌شود.

۲/۲/۲/۱. تولید مباحث  
اصولی در برابر اهل سنت  
توسط شیخ طوسی؛ نمونه‌ای از  
نظام مقایسه علمای شیعه

متجاوز (از حق و حدود خدا) را نشناسید. و چون اینها را شناختید بدعتها و زورگوئیها را خواهید شناخت، و افترای بر خدا و رسولش و تحریف (و تغییر آیات) قرآن او را خواهید دید، و می‌بینید که خداوند هدایت یافتگان را چگونه هدایت کرده، مبدا کسانی که (معارف کتاب و سنت) را نمیدانند شما را بنادانی و (گمراهی) اندازند، چون که برستی علم قرآن را نداند که چیست جز آن کس که طعم آن را چشیده باشد، و بوسیله علم آن نادانی خود را بدانانی و کوریش را به بینائی و کوریش را بشنوائی مبدل سازد و کارهای نیک خود را در نزد خدای عزه ذکرة ثبت کرده و کارهای بد را محو و نابود کرده است، و بمقام رضوان (و خوشنودی) خدای تبارک و تعالی نائل گشته... [ترجمه رسولي محلاتي] کافی، جلد ۸، ص ۳۸۶ تا ۳۹۰ و مشابه: نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۲۰۵ / غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۵۴

برای مشاهده پیوست رجالی مرتبط با این روایت ر.ک پیوست رجالی شماره سه در انتهای کتاب.

۱۷. احادیث متعددی در باب استصحاب آمده است که برای نمونه به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

و بهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن حماد عن حريز عن زرارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِمَا لِي الرَّجُلُ يَتَّامُ وَ هُوَ عَلَيَّ وَضُوءٌ أَتُوجِبُ الْحَفَقَةَ وَ الْحَفَقَاتَانِ عَلَيْهِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ قَدْ تَتَّامُ الْعَيْنُ وَ لَا يَتَّامُ الْقَلْبُ وَ الْأُذُنُ فَإِذَا تَامَتِ الْعَيْنُ وَ الْأُذُنُ وَ الْقَلْبُ فَقَدْ وَجَبَ الْوُضُوءُ قُلْتُ فَإِنِ حَرَكْتُ إِلَى جَنْبِهِ شَيْءٌ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ قَالَ لَا حَتَّى يَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ قَدْ تَامَ حَتَّى يَجِيءَ مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ بَيِّنٌ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وَضُوءِهِ وَ لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالسَّكِّ وَ لَكِنْ يَنْقُضُهُ يَبْقِينِ أَمْرًا.

زراره گفت: به او (امام صادق علیه السلام) گفتم: «شخصی می‌خواهد در حالی که وضو داشته‌است، آیا یک چرت و دو چرت وضو [دوباره] را بر او ایجاب می‌کند؟ فرمود: ای زراره! گاهی چشم می‌خواهد ولی قلب و گوش به خواب نمی‌رود؛ پس اگر چشم و گوش و قلب به خواب رفت، همانا وضو [دوباره] واجب می‌شود. گفتم: [حتی] اگر در کنار آن شخص [در حالی که خواب است] چیزی حرکت داده شود ولی او به آن آگاه نگردد؟ فرمود: نه! تا اینکه یقین کند که او قطعاً خوابیده است و از این امر نشانه‌ای آشکار باید و گرفته او بر یقین خود از وضویش [باقی] است و یقین را شک ناقص نمی‌گرداند بلکه بر یقین به وسیله یقین دیگری نقص وارد می‌شود.»

تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸

۱۸. ر.ک پیوست شماره یک جلسه یک.

مثلاً در این دوره من همیشه به دوستان طلبه عرض کرده‌ام و گفته‌ام که بیوتکنولوژی یکی از ضلالت‌های دوره معاصر است. شما نمی‌توانید از آن بگذرید. باید مواظب آن باشید چراکه پیش‌فرض‌های غلط، برنامه‌های غلط، نقشه‌های غلط مبتنی بر حوزه بیوتکنولوژی در حال طراحی است. می‌خواهند بر اساس مفاهیم بیوتکنولوژی حدود ۳۰ حوزه را تصرف کنند؛<sup>۱۹</sup> یکی از آن‌ها، حوزه کشاورزی است که عرض کردیم. بنابراین بحث دوم هم واضح شد. درست است که طبقه‌بندی ما نه بخش دارد؛ ولی از باب نظام مقایسه به علوم موجود هم می‌پردازد. به علوم موجود از باب نقد پیش‌فرض‌های حاکم بر این علوم می‌پردازد.

مثلاً در بخش طبقه‌بندی مشاغل وقتی طب را در مکاسب و مشاغل‌مان بحث می‌کنیم، یکی از حرف‌های غلط همین متابولیسم<sup>۲۰</sup> است. حرف اصلی پزشکی موجود -مثلاً مجموعه طب «هاریسون»<sup>۲۱</sup> و سایر کتب مرجع در حوزه پزشکی، این است که واحد اولیه انسان سلول است.<sup>۲۲</sup> حالا این مسئله همراه با بحث‌هایی است که در رابطه با سلول مطرح می‌شود که بحث‌های مفصلی هم هست. حرف اصلی هم در سلول این است که سلول سوخت‌وساز دارد. در آن یک سوخت‌وساز و یا به تعبیر رکیک خودشان متابولیسمی در جریان است. خب! سپس همه چیز را با متابولیسم می‌سنجند و وارد بحث می‌شوند.

[مثلاً] دیدید که این اطباء مدرن می‌گویند روزی ۸ لیوان آب بخورید.<sup>۲۳</sup> می‌گوییم برای چه؟ می‌گویند برای اینکه آب برای متابولیسم مفید است. در حالی که در تعالیم اهل بیت ما هست که آب بدن را مرداب می‌کند. تا می‌توانید آب نخورید مگر که تشنه شوید.<sup>۲۴</sup> و اصل بر این است که

۲/۲/۳/۱. توصیه مضرّ پزشکی مدرن به نوشیدن زیاد آب: از جمله مصادیق تحلیل مبتنی بر متابولیسم

۱۹. برای مشاهده برخی حوزه‌های مورد تصرف بیوتکنولوژی ر.ک پیوست شماره یک.

۲۰. متابولیسم (Metabolism) عبارت است از فرآیندهای شیمیایی که در تمام و یا بخشی از پیکره موجودات زنده روی می‌دهد.

فرهنگ زیست‌شناسی، ص ۶۱۹

۲۱. کتاب اصول طب داخلی هاریسون، کتابی در زمینه بیماری‌های داخلی است و فشرده‌ای از جدیدترین یافته‌ها را ارائه می‌دهد. چاپ اول این کتاب در سال ۱۹۵۰م منتشر شد و اکنون ویرایش بیستم آن در دسترس است. این کتاب به نام ویراستار ارشد ۵ ویرایش اول نام‌گذاری شده است.

۲۲. واحد زنده پایه بدن سلول است و هر اندام مجموعه‌ای از سلول‌های متعدد مختلفی است که توسط تشکیلات نگاه‌دارنده بین سلولی در کنار هم نگاه‌داری می‌شوند.

فیزیولوژی پزشکی (تجدید نظر دوازدهم)، گایتون و هال، ترجمه فرخ شادان، ج ۱، ص ۲

۲۳. You are constantly losing water from your body, primarily via urine and sweat. To prevent dehydration, you need to drink adequate amounts of water. There are many different opinions on how much water you should be drinking every day. Health authorities commonly recommend eight ۸-ounce glasses, which equals about ۲liters, or half a gallon. This is called the ۸x۸rule and is very easy to remember. However, some health gurus believe that you need to sip on water constantly throughout the day, even when you're not thirsty.

شما به طور مداوم آب را از بدن خود از طریق ادرار و عرق از دست می‌دهید. برای جلوگیری از کمبود آب بدن باید مقدار کافی آب بنوشید. نظرات مختلفی در مورد این که چقدر آب باید هر روز مصرف کنید وجود دارد. مقامات بهداشتی عموماً هشت لیوان ۸ گرم را توصیه می‌کنند که برابر با حدود ۲ لیتر یا نیم گالن است. این قانون ۸x۸ نامیده می‌شود و به راحتی می‌توان آن را به یاد داشت با این حال، برخی از متخصصان سلامت بر این باورند که شما نیاز به نوشیدن مداوم آب در طول روز، حتی زمانی که تشنه نیستید، نیاز دارید. آدرس مطلب در پایگاه رسمی Healthline: [yon.ir/eightwater](http://yon.ir/eightwater)

۲۴. عَنْهُ عَنْ مُنْصَوْرِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنِ الْحَلْبِيِّ رَقَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ هُوَ يُوصِي رَجُلًا فَقَالَ أَقْبَلْ مِنْ شَرْبِ الْمَاءِ فَإِنَّهُ يَمُدُّ كُلَّ دَاوٍ وَ اجْتَنِبِ الدَّوَاءَ مَا اِحْتَمَلَ بَدَنُكَ الدَّاءَ.

امام صادق عليه السلام: کمتر آب بنوش؛ چرا که هر دردی را به سوی خود می‌کشد. از درمان نیز تا هنگامی که بدنت تاب دارد، بپرهیز.

المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۱ و مشابه: الکافی، ج ۶، ص ۳۸۲

آب، کمتر به بدن اضافه شود. آقایان می‌گویند چون متابولیسم اصل است، آب این مقدار باید مصرف شود.

۲/۲/۳/۲. فقر تحلیلی درباره آثار نشسته یا ایستاده نوشیدن آب؛ از جمله مصادیق ضعف تحلیل مبتنی بر متابولیسم

یا مثلاً شما می‌گویید که آب را نشسته بخورید یا ایستاده بخورید.<sup>۲۵</sup> در زمان‌های مختلف یک شرایطی را برای آب بحث می‌کنید. این دیگر با متابولیسم تعریف نمی‌شود. یا حداقل این است که این‌ها تحلیلش نکرده‌اند. یا مثلاً همه غذاها را از لحاظ فیبر<sup>۲۶</sup> و از لحاظ ریز مغذی و درشت مغذی<sup>۲۷</sup> و مجموعه‌ای از این‌ها می‌سنجند. بعد می‌گویم برای چه شما مثلاً خیار و سیب را اینگونه طبقه‌بندی می‌کنید؟ می‌گویند چون که خیار حاوی ویتامین هست و ویتامین‌ها جزء ریز مغذی‌ها است و ریز مغذی‌ها در متابولیسم نقش اساسی دارند؛ یعنی مبنای پایه متابولیسم است، همه چیز بر اساس این سنجیده می‌شود. میزان مصرف غذا بر اساس این سنجیده می‌شود. کیفیت غذا بر اساس این سنجیده می‌شود. حالا به علم اول - علم روایات - برگردیم، آیا همه بدن متابولیسم است؟ شما وقتی دارید راجع به انسان صحبت می‌کنید، سلول در انسان اصل است؟ با اندک توجهی معلوم می‌شود که این طور نیست.

۲/۲/۳/۳. اصالت قلب (به عنوان مرکز هدایت)، نفس، خون [و مزاج] در مسئله سلامت؛ نظریه جایگزین محوریت سلول در سلامت

آن چیزی که در وجود انسان اصل است، قلب انسان است<sup>۲۸</sup>، قلب به معنای مرکز هدایت<sup>۲۹</sup>؛ آن باید ابتدا مدیریت شود. نفس هم در انسان وجود دارد، این هم باید مدیریت شود. نفس اماره<sup>۳۰</sup>، این هم یک بخش مهم از وجود انسان‌ها است. غیر از آن خون هم بنابر روایت اهل بیت مسئله

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّلَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا يَشْرَبُ أَحَدُكُمْ الْمَاءَ حَتَّى يَشْتَهِيَهُ فَإِذَا اشْتَهَاهُ فَلْيُعَلِّمْ مِنْهُ. امام صادق علیه السلام: کسی از شما آب نخورد تا اینکه اشتهای آن را داشته باشد. وقتی هم اشتها یافت کم آب خورد.

المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۱

۲۵. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شُرْبُ الْمَاءِ مِنْ قِيَامٍ بِالنَّهَارِ يُمَرِّئُ الطَّعَامَ وَ شُرْبُ الْمَاءِ مِنْ قِيَامٍ بِاللَّيْلِ يُورِثُ الْمَاءَ الْأَضْفَرَ. محمد بن احمد بن ابو محمود در روایت مرفوعه‌ای گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آشامیدن آب در روز و در حالت ایستاده، غذا را گوارا می‌کند و نوشیدن آب در حالت ایستاده در شب، زردآب می‌آورد.

الکافی، ج ۶، ص ۳۸۳

۲۶. فیبر غذایی، به مواد غذایی گفته می‌شود که توسط روده کوچک انسانی قابل هضم نیستند و فقط توسط روده بزرگ قابل هضم هستند. ... غلات سبوس دار، سبزیجات، آجیل و میوه‌ها همه منابع خوبی برای فیبر هستند.

آدرس مطلب در دانشنامه بریتانیکا: [yon.ir/Fiber](http://yon.ir/Fiber)

۲۷. ر. ک پاورقی ۷۶ جلسه سه.

۲۸. الْخِصَالُ الْخَلِيلُ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ السَّرَّاجِ عَنْ قُتَيْبَةَ عَنْ زُسَيْدِ بْنِ سَعْدِ الْبَصْرِيِّ عَنْ سَرَّاجِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ وَإِذَا خَبِثَ الْقَلْبُ خَبِثَ الْجَسَدُ. رسول خدا فرمود: هرگاه قلب انسان پاک شود، بدنش نیز پاک می‌گردد و هرگاه قلبش ناپاک شود، بدنش نیز ناپاک می‌گردد.

الخصال، ج ۱، ص ۱۸

أَخْبَرَنِي الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الدِّبْلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يَقُولُ سَمِعْتُ التَّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْإِنْسَانِ مُضَعَّةٌ إِذَا هِيَ سَلِمَتْ وَ صَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ فَإِذَا سَقَمَتْ سَقَمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَ فَسَدَ وَ هِيَ الْقَلْبُ. رسول خدا فرمود: در انسان پاره گوشتی است که اگر آن سالم و درست باشد، سایر بدن به وسیله آن سالم می‌شود و هرگاه آن بیمار شود، سایر بدن بیمار و تباه می‌گردد. آن پاره گوشت قلب است.

الخصال، ج ۱، ص ۳۱

۲۹. مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ / تعابن، ۱۱

هیچ مصیبتی جز به فرمان خدا نرسد. و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را [به حقایق] راهنمایی می‌کند؛ و خدا به همه چیز داناست. [ترجمه انصاریان]

۳۰. وَمَا أَزْرَى نَفْسِي إِلَّا النَّفْسُ لَأَمَارَةَ السُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ / یوسف، آیه ۵۳

من خود را از گناه تیره نمی‌کنم؛ زیرا نفس طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگرم رحم کند؛ زیرا پروردگرم بسیار آمرزنده و مهربان است. [ترجمه انصاریان]

مهمی است.<sup>۳۱</sup> شما باید مواظبت بر خون هم داشته باشید. حالا ما می‌گوییم که بخش جسم را موقتاً بحث نمی‌کنیم که آیا سلول است؟ متابولیسم است؟ فعلاً همین جا نرمش قهرمانانه می‌کنیم و خودمان را نگه می‌داریم.

پس فعلاً حداقل بدن چهار تا بخش دارد.<sup>۳۲</sup> بنابراین وقتی داریم راجع به تغذیه و مواظبت از انسان بحث می‌کنیم، باید اثر تغذیه بر این چهار بخش را بحث کنیم؛ مثلاً شما باید به عنوان متخصص طب اسلامی الگوی تغذیه تقویت کننده قلب داشته باشید.

دیشب<sup>۳۳</sup> عرض کردم برخی از غذاها و بعضی از موجودات در عالم، ذیل یک اسم خلق شده‌اند که ریب را از بین می‌برد.<sup>۳۴</sup> شما اگر دائم آن غذاها را مصرف کنید، ریب ندارید. می‌دانید که ریب و شک منشأ به چالش کشیده شدن فؤاد است. یعنی اصلاً آدم دیگر نمی‌تواند تصمیمی بگیرد. تبدیل می‌شود به موجودی که نمی‌تواند نه در شرایط آرام و نه در شرایط سخت تصمیم بگیرد. آن وقت شما تصور کنید که یک فرمانده نظامی هستید، پدر یک خانواده هستید و نمی‌توانید اطرافیان خودتان را معطل کنید و باید پخته و سریع تصمیم بگیرید. ریب ضد همه این‌هاست. این‌ها همه واقعیاتی هستند که با آن مواجهیم؛ اگر به درون هر انسانی رجوع کنید - حتی اگر اسم آن را ریب نگذارد - بالأخره این واقعیت را به شما می‌گوید که من بعضی اوقات متزلزل هستم؛ نمی‌توانم تصمیم بگیرم. خوب حالا یک بخشی از عوامل مؤثر بر ریب غذاست. مثلاً همین اسطوخودوس که در مورد آن بحث می‌کنند - که مصرف اندکی از آن به نحو جوشیدنی بهتر از عرقیاتش است - به شدت در برطرف کردن ریب مؤثر است. خوب این ذیل یک اسمی خلق شده که مصرفش یک چنین خاصیتی را دارد. یا مثلاً خاصیت سیب که در روایات بحث شده، تقویت قلب است،<sup>۳۵</sup> خاصیت

۲/۲/۳/۳/۱. برطرف ساختن ریب و شک در تصمیم‌گیری؛ نمونه‌ای از آثار الگوی تغذیه اسلامی

۳۱. وَ مِنْ سُؤَالِ الرَّزْدِیِّ الَّذِی سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مَسَائِلَ كَثِیرَةٍ أَنَّهُ قَالَ: ... قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنِ الرُّوحِ أَعْيَزَ الدَّمِ؟ قَالَ ﷺ نَعَمْ الرُّوحُ عَلَى مَا وَصَفْتُ لَكَ مَادَّتُهَا مِنَ الدَّمِ وَ مِنَ الدَّمِ رَطْبُوتُهُ الْجِسْمِ وَ صَفَاءُ اللَّوْنِ وَ حُسْنُ الصَّوْتِ وَ كَثْرَةُ الصَّحْكِ فَإِذَا جَمَدَ الدَّمُ فَارَقَ الرُّوحُ أَلْبَدْنَ. ...

و از جمله پرسشهای زیادی که فرد زندیق از امام صادق علیه السلام نمود یکی این بود که: ... پرسید: بفرمایید آیا روح جز همان خون است؟ فرمود: آری، روح همان طور که برایت گفتم ماده‌اش از خون است، و خون مایه رطوبت جسم و صفای رنگ و نیکویی صوت و زیادی خنده است، پس چون خون خشک شود روح از بدن فارغ و جدا می‌گردد.

الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۶ و مشابه: بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۳

برای نمونه‌ای از احادیث الگوی تغذیه مبتنی بر خون هم می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي حَفْصِ الْأَجْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْحَسِّ فَإِنَّهُ يُصْفِي الدَّمِ. امام صادق علیه السلام فرمود: «بر شما باد به خوردن کاهو که خون را صاف می‌کند.»

الکافی، ج ۶، ص ۳۶۷

۳۲. منظور از این چهاربخش: ۱- قلب ۲- نفس ۳- خون ۴- مزاج است.

۳۳. اشاره به جلسه ششم «آموزش و پرورش آینده»، سی و پنجمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی که در دهه اول محرم سال ۱۳۹۷ در شهر اصفهان برگزار شد.

۳۴. برای مشاهده برخی روایات که دلالت بر خلق الهی ذیل اسماء را دارد ر.ک پیوست شماره

۳۵. [طب الأئمة عليهم السلام]، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَمْرٍو السَّكْسَكِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَيُّوبَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْفُحَّاحِ مَا دَاوُوا مَرَضَاهُمْ إِلَّا بِهِ أَلَا وَ إِنَّهُ أَسْرَعُ شَيْءٍ مَنفَعَةً لِلْفُؤَادِ خَاصَّةً وَ إِنَّهُ نَصُوحُهُ.

در طب: به سندش تا امام ششم علیه السلام که اگر مردم اثر سیب را میدانستند بیمارانشان را جز با آن درمان نمی‌کردند هلا که آن سودمندتر از هر چیز است زودتر به ویژه برای دل و پاک کن آنست. [ترجمه کمره‌ای]

بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۷۵

انار تقویت قلب است،<sup>۳۶</sup> خاصیت به تقویت قلب است.<sup>۳۷</sup> خب پس اینها یک الگوی تغذیه دیگر است. چه کسی گفته است تزکیه فقط از طریق وعظ و اندرز و نصیحت و نماز شب و اینها به دست می‌آید؟ بخشی از تزکیه از طریق تغییر الگوی تغذیه رخ می‌دهد. اگر شما مثلاً به تعبیر رایج نفس کلفتی دارید و می‌خواهید برآن پیروز شوید، بخشی از راه‌های مؤثر تغییر الگوی تغذیه شماست. اگر شما بعضی از غذاها را مرتباً در دستور کار قرار دهید، نفستان در حالت رکود قرار می‌گیرد و بهتر می‌توانید مدیریتش کنید.<sup>۳۸</sup> اینها همه جزو علوم اهل بیت است و آن را در مکاسب بحث می‌کنیم، سپس انعکاس آن در تزکیه را بحث می‌کنیم. بنابراین متخصص تغذیه که در تلویزیون می‌آید، دیگر اثر غذا را تنها بر تقویت استخوان، اثر غذا را بر مثلاً متابولیسم بحث نمی‌کند. این بحث‌ها در آینده محل مناقشه قرار می‌گیرد. یا مثلاً غذاهایی مثل شیر و عسل، این غذاهای جامعی که ما داریم، همه ابعاد بدن را متصرف هستند<sup>۳۹</sup> و راجع به اینها باید بحث شود. بنابراین درست است که ما طبقه‌بندی جدید ارائه می‌دهیم، ولی این کار به این معنا نیست که مفاهیم غلط علوم موجود را نقد نمی‌کنیم.

۳۶. حَدَّثَنَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الْبَقِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ زَائِدٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَةَ مِائَةٍ بَابٍ مِمَّا يُضَلِّحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاةٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... كُلُوا الزُّمَانِ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ دَبَاغٌ لِلْمَعْدَةِ وَ فِي كُلِّ حَبَّةٍ مِنَ الزُّمَانِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الْمَعْدَةِ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ وَ إِتَارَةٌ لِلنَّفْسِ وَ تُفْرَضُ وَ سَوَاسُ الشَّيْطَانِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ...

محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش از جدش نقل می‌کند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در یک مجلس چهار صد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می‌کند به یارانش آموخت: فرمود: ... انار را با پیه آن بخورید که معده را دباغی می‌کند و دانه‌ای از انار که در معده جای می‌گیرد تا چهل شب مایه زندگی دل و روشنی بخش جان و امانی از بیماری وسوسه شیطان است. [ترجمه جعفری]

الخصال، ج ۲، ص ۶۱۰

۳۷. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ عَمِّهِ حَمْرَةَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ لِيَجْعَلَ يَا جَعْفَرُ كُلَّ السَّفَرِ جَلَّ فَإِنَّهُ يُقْوِي الْقَلْبَ وَ يُسَجِّعُ الْجَبَانَ.

حمزه بن بریع گوید: امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ به جعفر فرمود: ای جعفر! به بخور! به بخور! زیرا قلب را نیرومند و ترسو را شجاع می‌کند.

الکافی، ج ۶، ص ۳۵۷ و مشابه: المحاسن، ج ۲، ص ۵۴۹ / مکارم الاخلاق، ص ۱۷۱

۳۸

۳۹. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ لَا دَاءَ فِيهِ يُقَلُّ الْبَلْغَمَ وَ يَجْلُو الْقَلْبَ.

از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ: عسل داروی هر بیماری است، و در خود آن هیچ بیماری وجود ندارد، بلغم را کم میکند و قلب را جلا می‌دهد. [ترجمه میرباقری]

مکارم الاخلاق، ص ۱۶۶

عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَوَاهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِذَا أُخِذَتْهُ مِنْ شَهِيدِهِ.

امام کاظم علیه السلام: عسل، درمان هر دردی است، آن گاه که آن را از کندو بگیرد.

المحاسن، ج ۲، ص ۴۹۹

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ يُجْزِي مَكَانَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ غَيْرُ اللَّبَنِ.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: چیزی جای غذا و آب را نگیرد جز شیر.

بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۵

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الْبَقِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ زَائِدٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَةَ مِائَةٍ بَابٍ مِمَّا يُضَلِّحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاةٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... حَسُوا اللَّبَنَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ ...

محمد بن مسلم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدر بزرگوارش از جدش نقل می‌کند که امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در یک مجلس چهار صد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می‌کند به یارانش آموخت: فرمود: ... نوشیدن تدریجی شیر هر دردی را درمان است، به جز مرگ ...

الخصال، ج ۲، ص ۶۱۰



حرف آخرم در این بخش این است که علوم موجود یک موضوعاتی دارند که خود موضوعات فارغ از معادلاتی که حول آن موضوع مطرح شده است، یک موضوع واقعی است. مثلاً ما یک موضوعی را به اسم روانشناسی داریم - حالا شاید من با لفظش موافق نباشم و بگویم ما روان نداریم و در عوض روح داریم ولی به هر حال یک موضوع واقعی است - و بخشی از واقعیت‌های عالم مسئله روح و روان انسان‌ها هستند. خب ما اولاً در مورد این موضوعاتی که در علوم موجود واقعی هستند، چند ملاحظه داریم: اولین سؤالمان این است که آیا این موضوع خودش موضوع محوری است یا نه زیرشاخه یک موضوع اصلی است؟ این سؤال را می‌پرسیم.

مثلاً در مورد روانشناسی که الآن دارم بحث می‌کنم، این زیرشاخه ترکیه و تربیت ماست. ترکیه عنوان اصلی است و یک بخشی از آن مسئله بررسی ظرفیت‌های روحی و روانی افراد است. پس اولین سؤال این است که وقتی به علوم موجود می‌رسید، موضوع بعضی از این علوم، موضوع حقیقی است. ولی ممکن است ما در طبقه‌بندی اصلی به آن منزلت محوری ندهیم و به آن یک منزلت فرعی ذیل بحث‌های فرعی خودمان بدهیم. این یک بحث بود. یک بحث دیگر هم اینکه معادلات حول آن ممکن است معادلات غلطی باشد. پس ما باید یک معادلات دیگری را حول آن بحث کنیم. مثلاً شما که حرف‌های داروین<sup>۴۰</sup> را نمی‌پذیرید. شما که در نهایت مثلاً نگاه متابولیسمی و سلولی به بشر را نمی‌پذیرید که بعد بیایید آن‌ها را بحث کنید. یا شما نمی‌پذیرید که مثلاً سیستم عصبی<sup>۴۱</sup> را اصل در تحلیل قرار بدهید. ده‌ها معادله را به عنوان معادله اصلی نمی‌پذیرید. خب پس معادلاتش را هم متحول می‌کنید. ولی در آن موضوع با طبقه‌بندی جدید معادلات جدیدی می‌دهیم. بنابراین در این‌ها ساختار اصلی که داریم، ممکن است شما در سرفصل‌های درونی‌اش، روانشناسی را هم پیدا کنید.

یا مثلاً همیشه ما بحث کردیم که اکنون مسئله پیدایش جامعه و جامعه‌شناسی خود یک سرفصل علمی است تحت عنوان رشته جامعه‌شناسی. ما جامعه‌شناسی و جامعه‌سازی را فعل امام می‌دانیم و جزو سرفصل‌های درونی امام‌شناسی است. آنجا بحث می‌کنیم که وقتی راجع به مقام امام صحبت می‌شود - حالا یا امام معصوم و یا امام نار - مشخص می‌شود که آن‌ها مهارت‌های جامعه‌سازی دارند. بحث می‌کنیم که مثلاً امام معصوم علیه السلام چه طور جامعه‌سازی می‌کند؟ این بحث را در یک سرفصل درونی توضیح می‌دهیم.<sup>۴۲</sup> خب علتش چیست؟ علتش این

۴۰. چارلز رابرت داروین (متولد ۱۲ فوریه ۱۸۰۹، انگلستان - درگذشت ۱۹ آوریل ۱۸۸۲، انگلستان) طبیعت‌شناس انگلیسی است که نظریه علمی (scientific) «تکامل» آن با «انتخاب طبیعی» پایه و اساس مطالعات «تکاملی» مدرن شد. ... داروین با بیان اینکه حیوانات و انسان‌ها یک جد مشترک دارند، جامعه دینی را شوکه کرد.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دانشنامه بریتانیکا: [yon.ir/Darwin](http://yon.ir/Darwin)

۴۱. سیستم عصبی، گروهی متشکل از سلول‌هایی است که برای هدایت محرک‌های الکتروشیمیایی از گیرنده‌های حسی از طریق یک شبکه به محلی که در آن واکنش رخ می‌دهد، تخصص دارد.

آدرس مطلب در پایگاه رسمی دانشنامه بریتانیکا: [yon.ir/nervous](http://yon.ir/nervous)

۴۲. در این مورد می‌توان به کتاب «ماهو الجمعه»، سی‌امین دوره از دانشنامه‌الگوی پیشرفت اسلامی رجوع کرد.

۲/۳/۱. طبقه‌بندی «معادلات مربوط به روان‌شناسی» ذیل باب «تربیت و ترکیه»؛ نمونه‌ای از تصحیح منزلت موضوعات علوم فعلی

۲/۳/۲. طبقه‌بندی «جامعه‌شناسی و جامعه‌سازی» ذیل باب «معرفة الامام»؛ نمونه‌ای دیگر از تصحیح منزلت موضوعات علوم فعلی

است که در نگاه پوزیتویستی<sup>۴۳</sup> و نگاه بیکنی<sup>۴۴</sup> بعضی اوقات منزلت‌های فرعی نسبت به منزلت‌های اصلی ارتقا پیدا کرده است. ببینید همه انحراف این نیست که معادله غلط دهید. بعضی اوقات انحراف این است که «قدر» چیزی را بزرگ‌تر از آن چیزی که هست، قرار دهید. چون عالم بر مبنای تقدیر شکل گرفته است، پوزیتویست‌ها بعضی اوقات اشتباه می‌کنند. یک امر را از یک منزلت فرعی به منزلت اصلی تبدیل می‌کنند. لذا باید در مقام علم هم توجه داشته باشید که ارزش این علم چقدر است. در روایات ما این بحث شده است؛ مثلاً بحث شده است: «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُوَدِّي بِالْوَلَايَةِ»<sup>۴۵</sup> می‌فرماید در اسلام هیچ چیز به اندازه مسئله ولایت و امامت مهم نیست. خب ما از این روایت متوجه می‌شویم که مسئله ولایت و امامت یک شاخه اصلی علم است.

یا مثلاً می‌فرماید: «اگر کسب شما حرام شد، نه جزء از ده جزء عبادت را فهم نمی‌کنید»<sup>۴۶</sup> از این روایت می‌فهمیم که مسئله شغل و کسب یکی از ابواب عظیم علمی در اسلام است. ببینید روایاتی هستند که منزلت علم را بحث کردند؛ یعنی وزن آن رشته علمی را بحث کردند. مثلاً می‌فرماید: «اگر یک حد اجرا شود، اثرش برای مردم از ۶۰ روز باران بیشتر است.»<sup>۴۷</sup> پیداست علم پیشگیری از جرم و اجرای حدود و قضا خیلی مسئله مهمی است و این را نمی‌توانید با ریاضی و فیزیک برابر بدانید.

معنای حدود هم مبتنی بر تقدیر فهم می‌شود؛ در روایت هست «خدا برای هر چیزی حدی قرار داده است و برای عبورکنندگان از آن حد، حدی قرار داده است.»<sup>۴۸</sup>؛ حد دوم یعنی تشبیه و حد اول یعنی اندازه. یعنی یکی از آن چیزهایی که ما موظفیم رعایت کنیم، اندازه‌های خداست و اگر رعایت نکنیم، دچار مشکل می‌شویم. خدای متعال برای کسانی که اندازه‌ها را رعایت نمی‌کنند، حد قرار داده است. خب این خیلی مسئله مهمی است. یعنی به آدم‌ها بگویند که توجه کنند عالم مبتنی بر تقدیر است. از شاخه‌های علمی بسیار مهم علم القضا - همین علم حدود و تعزیرات و پیشگیری از جرم و عبرت - است. این‌ها مسائل مهمی هستند. در دنیای مدرن به ما می‌گویند که ریاضی علم

۴۳. ر.ک پاورقی ۲۲ جلسه دو.

۴۴. ر.ک پاورقی ۳ جلسه یک.

۴۵. ر.ک پاورقی ۱۶ جلسه پنج.

۴۶. وَ قَالَ ﷺ: الْعِبَادَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ.

عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن در طلب روزی حلال است. [ترجمه اسماعیل تبار]

بحار الانوار، جلد ۱۰۰، ص ۹

۴۷. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَيْعٍ عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: حَدُّ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ أَرْكَى فِيهَا مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ أَيَّامَهَا.

سدیر گوید: امام باقر ﷺ فرمود: برکات حدی که در روی زمین اقامه شود، از چهل شبانه روز باران رحمت بهتر و پاک‌تر است.

الکافی، ج ۷، ص ۱۷۴

۴۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُثَنَّرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ وَبَّيْتَهُ لِرَسُولِهِ ﷺ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يُدَلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرمود: خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت جز آنکه آن را در قرآنش فروفرستاد و برای رسولش بیان فرمود و برای هر چیز اندازه و مرزی قرار داد و برای رهنمایی آن رهبری گماشت و برای کسی که از آن مرز تجاوز کند کیفری قرار داد. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۵۹

اصلی است و محاسبات را اصلی می‌کنند. بنابراین این سه ملاحظه را هم می‌خواستم در تکمیل بحث دیروز عرض کنم.

بنابراین ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت در مجموع نه شاخه علمی هستند. البته این طبقه‌بندی، طبقه‌بندی فقهی است که دیروز آن را عرض کردم. ممکن است شما استظهار فقهی ما را به چالش بکشید و بعداً این را به ده شاخه علمی تبدیل کنید؛ چون بحث فقهی است ما مشکلی نداریم. در مجموع ما به سه شکل به علوم موجود می‌پردازیم؛ یکی از آن‌ها باب نظام مقایسه است. یکی دیگر از باب تغییر منزلت است؛ یعنی گاهی اوقات به منزلت‌ها در موضوعات علمی که کارکردشان مورد قبول ماست می‌پردازیم. یکی دیگر هم از باب ایجاد معادلات جدید در آن حوزه است. در این سه حوزه به آن می‌پردازیم. إن شاء الله اگر شما بحثی نداشته باشید، فردا بحث را به سمت روش آموزش و انتقال علوم می‌برم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

### پرسش و پاسخ

یکی از حضار (۱): در حقیقت یک مثلثی بیان شد که فقه تقدیر بالادستی است. بعد فقه هدایت که زیرساخت‌های آن، نه مورد است و بعد از آن بحث انعکاس این مطالب است. در حقیقت آیا این سه به این صورت بود که بحث بالادستی که بسیار به آن ارجاع می‌دهید «تقدیر» باشد، آن چیزی که مرکز بحث است «هدایت» باشد و بعد آن چیزی که در ارتباط و تضارب این بحث می‌شود انعکاس آن‌ها است. آیا به همین صورت است؟

#### ۱. سه سطح فقه نظامات فقه‌التقدیر و فقه‌الخلق؛ سه سطح وابسته به یکدیگر در فقه هدایت

حجت‌الاسلام کشوری: توجه کنید فقه هدایت شامل همه آن‌ها می‌شود. فقه هدایت سه سطح است: سطح اول فقه نظامات است؛ یعنی همین‌تُه سرفصل. بعد در درون هر کدام از این‌تُه سرفصل بحث به فقه‌التقدیر ختم می‌شود؛ یعنی سعی می‌کنیم به شغل و علم نگاه سکولار و پوزیتیویستی نداشته باشیم و نگاهی که ربوبیت الهی را لحاظ کرده باشد، داشته باشیم یا اصطلاحاً فقه‌التقدیر داشته باشیم. ببینید مثلاً ما الآن در فقه‌العلم داریم مباحثه می‌کنیم، بعد در باب روایات روش انتقال که می‌رسیم، حضرات فرمودند: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ اللَّهُ عَلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»<sup>۴۹</sup> می‌گوید اگر کسی به آنچه که می‌داند عمل کند، «عَلِمَهُ اللَّهُ عَلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» یعنی خدا تقدیرش را عوض می‌کند و به او علم می‌دهد. ببینید این روایت فقه‌التقدیر است اما در واقع همه فکر می‌کنند که کثرت تدریس و تدارس و مباحثه و کتاب خواندن و حاشیه دیدن علم را زیاد می‌کند. اهل بیت می‌فرمایند نگاه سکولار نداشته باشید چون علم جزء رزق است<sup>۵۰</sup>. البته مباحثه کنید، بنویسید، تضارب کنید ولی همه‌اش این نیست. به سمت این بروید که عمل هم کنید. پس ببینید این روایت «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ» فقه‌التقدیر می‌شود. یعنی یک جاهایی ربوبیت الهی را در علم می‌بینیم.

حالا مثلاً داخل شغل برویم، خب در فقه چه گفته‌اند؟ می‌گوید: «وقتی مجلس معامله تمام شد، دیگر در معامله خیاری نیست.»<sup>۵۱</sup> کسی نمی‌تواند معامله را فسخ کند. مگر اینکه بعداً احرار شود مثلاً اصل معامله مخدوش بوده است؛ بنابراین معامله بعد از ترک مجلس معامله محترم است. بنابر فقه رایج این طور است. منتها [وقتی از این فقه] بالاتر می‌آییم، در روایات باب اقاله وجود دارد که «اگر کسی اقاله در معامله را بپذیرد اقاله الله یوم القیامة»<sup>۵۲</sup> یعنی دوباره به جایی می‌رسیم که باب

۴۹. وَ قَالَ [الامام الباقر] ع: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

[امام باقر ع] فرمود: هر کس عمل کند به آنچه می‌داند خدا می‌آموزدش آنچه نمی‌داند. [ترجمه خسروی]

بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸ و مشابه: التوحید، ص ۴۱۶

۵۰. ر.ک پاورقی ۷۲ جلسه یک.

۵۱. الأول: خيار المجلس فإذا حصل الإيجاب والقبول، انعقد البيع، ولكل من المتبايعين خيار الفسخ ما دام في المجلس.

خيار المجلس: پس هنگامی که کسی درخواست عقد معامله کند و دیگری بپذیرد، بیع رخ منعقد شده است و برای هر کدام از دو خریدار و مشتری خيار فسخ معامله تا زمانی که در مجلس باشند.

شرايع الاسلام، ج ۲، ص ۲۷۶

۵۲. أَحْمَدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ زَيْدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْرَةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَيُّمَا عَبْدٍ أَلْفَأَلُ مُسْلِمًا فِي بَيْعِ أَقَالَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَشْرَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ابو حمزه گوید: امام صادق ع فرمود: هر بنده‌ای که جنس را از مسلمان پس بگیرد، خداوند تعالی در روز قیامت لغزش و گناه او را پس می‌گیرد.

الكافي، ج ۵، ص ۱۵۳

تقدیر و ربوبیت الهی را در معاملات بحث کرده است. ببینید همیشه دو سطح وجود دارد: یک سطح حقوق در شرایط عادی را بحث می کند؛ یک بحث هم آن را به مسئله ربوبیت وصل می کند. در همه ابواب همین گونه است.

یکی از حضار (۱): پس شرایط عادی در بخش نظامات است.

حجت الاسلام کشوری: نه خود بخش نظامات دو بخش است. درون بحث نظامات هر دو سطح بحث وجود دارد.

یکی از حضار (۱): شما تقدیر را مستقلاً بحث می کنید؟

۱/۱. بحث از تقدیر الهی در ضمن فقه نظامات؛ راهکار جانداختن مسئله تقدیر به شکل واقعی

حجت الاسلام کشوری: نه این غلط است؛ ربوبیت الهی در زندگی جریان دارد و به عنوان یک امر مستقل نیست. مثلاً شما که «شب قدر» برایتان یک چیزی تقدیر شده است به دلیل این است که در حوزه شغل تان انصاف به خرج دادید. این انصاف را خداوند در تقدیر امسال ملاحظه کرده است. یا مثلاً معلم خوبی بودید، وقت گذاشتید و در هدایت آدمها حوصله به خرج دادید، [پس خداوند در تقدیر امسال تان ملاحظه کرده است]. مثلاً نقل می کنند مرحوم آیت الله بروجردی قبل از اینکه به قم بیایند، در فصل زمستان در بروجرد، داشتند از مسجد به منزل شان می رفتند که سه رعب در آن برف شدید منطقه بروجرد یک پیرزنی حاج آقا را نگهداشته بود و داشت از ایشان سؤال و جواب می کرد. ایشان همانند بعضی از مسئولینی که ما الان داریم، نگفتند کار دارم. ایستاد و به خوبی سؤالاتش را جواب داد و حوصله به خرج داد. یک فردی در اوج فقاهاست با یک پیرزن با سؤالات عادی، مدارا کرد. گاهی اوقات این کارها را انجام می دهید، خداوند رزقتان را عوض می کند. اینها در همه حوزهها همین گونه است. بعد از فقه تقدیر که کم کم برای فردی توجه به ربوبیت اصل شد، توجه به کیفیت خلق هم در ذهن او شکل می گیرد.

۱/۲. بحث از خلق الهی در ذیل فقه الخلق؛ روشی دیگر برای جانداختن مسئله تقدیر و ربوبیت الهی

یک روایاتی هم داریم که وارد فقه الخلق یا فقه تکوین شده است. در آن روایات خداوند خلقتش را توضیح داده است؛ مثلاً «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»<sup>۵۳</sup> یا مثلاً «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»<sup>۵۴</sup> اینها که مستقیماً در مورد تقدیر نیستند بلکه در حال بحث در مورد ویژگیهای خلقت هستند، اما به لازم ذهن انسان به تقدیر کشیده می شود. مثلاً حدیث شریف کساء<sup>۵۵</sup> جزء همین احادیث است و بعضی از روایاتی که ما در این حوزه داریم مانند اینکه قلم چیست و عرش چیست، [جزو

۵۳. وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَالْعَقْلَ وَالْمَعْرِفَةَ الْخَيْرِ.

و از جابر که رسول خدا ﷺ فرمود: نخست چیزی که خدا آفرید نور من بود، و نور علی را از آن برگشود، سپس آفرید عرش و لوح و خورشید و روشنی روز و نور دیدهها و خرد و شناسایی را [ترجمه کمره ای]

بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۱۷۰ و مشابه: بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷ / بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴ / بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۲

۵۴. وَ فِي حَدِيثِ أَنَّهُ ﷺ قَالَ: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ.

رسول خدا ﷺ: اول چیزی که خدا آفرید عقل بود.

بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷ و مشابه: بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۱۲ / بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۹ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۵

۵۵. برای مشاهده حدیث کساء مشهور رک پیوست شماره سه.

همین دسته اند]. ببینید بالأخره تقدیر در عرش اتفاق می افتد.<sup>۵۶</sup> بعد شما یک بحث فقهی انجام می دهید و می گوید که عرش ابزار ربوبیت الهی است. از عرش اول در آسمان اول شروع می شود و «كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»<sup>۵۷</sup> تا آب هم می آید. و تا «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَانِ»<sup>۵۸</sup> هم می آید. یعنی مفهوم روایات باب عرش را جمع می کنید و می بینید که مثلاً آب عرش خداست؛ قلب مؤمن عرش خداست، یک عرش هم در آسمان اول داریم، یک عرش هم در آسمان چهارم داریم<sup>۵۹</sup>؛ یعنی آنجایی که ربوبیت الهی تبلور پیدا می کند.

خب این ها ویژگی های خلقت است ولی با ربوبیت هم مرتبط است. مثلاً اگر خواستید تصمیمات خدا را هضم کنید، مواظب قلبتان باشید.<sup>۶۰</sup> به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند که شما چگونه به این مقام رسیدید؟ فرمود: «وَكُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ قَلْبِي» هر کتابی دستم رسید، نخواندم، گوشم را به دست هر سخنرانی ندادم. هایدگر<sup>۶۱</sup> و گادامر<sup>۶۲</sup> و هگل<sup>۶۳</sup> و کانت<sup>۶۴</sup> و این ها را وارد قلبم نکردم.

۵۶. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ - حَلَّ ذِكْرَهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ - خَلَقَ الْأَرْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ لِتَدْبِيرِ الْأُمُورِ .  
امام علی علیه السلام: خداوند - که یادش بر شکوه و نام هایش پاک باد - زمین را پیش از آسمان آفرید . سپس برای تدبیر کارها بر عرش قرار گرفت .

تفسیر العتاشی، ج ۲، ص ۱۲۰

۵۷. وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنَبِّئَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لِيُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لِكَيْفَ قُلْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَهُ سَخِرَ مُبِينٌ / هود، ۷

و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [که زیربنای حیات است] قرار داشت، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید؟ و اگر بگوی: [ای مردم!] شما یقیناً پس از مرگ برانگیخته می شوید، بی تردید کافران می گویند: این سخنان جز جادویی آشکار نیست. [ترجمه انصاریان]

۵۸. زُي: أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ .  
قلب مؤمن عرش الهی است.

بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹

۵۹. زُويْنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: ... أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَبْنِي فِي الْأَرْضِ بَيْتًا لِيَطُوفَ بِهِ مَنْ أَصَابَ ذَنْبًا مِنْ وُلْدِ آدَمَ علیه السلام كَمَا طَافَتِ الْمَلَائِكَةُ بِعَرْشِهِ؛ فَبَرَضِي عَنْهُمْ كَمَا رَضِيَ عَنِ الْمَلَائِكَةِ ، فَبَنُوا مَكَانَ الْبَيْتِ بَيْتًا زُفِعَ زَمَانُ الطُّوفَانِ ، فَهُوَ فِي السَّمَاءِ الزَّابِعَةِ ، يَلْجُءُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا ، وَعَلَى أَسَاسِهِ وَضَعَ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام الْبَيْتَ .

امام باقر علیه السلام: خداوند فرشتگان را فرمان داد که در زمین برای او خانه ای بسازند، تا هر که از فرزندان آدم گناه کند، بر گرد آن طواف نماید - آن گونه که فرشتگان عرش خدا را طواف می کنند - تا از آنان خشنود شود، همچنان که از فرشتگان راضی شد. پس در محل کعبه، خانه ای ساختند که زمان طوفان بالا برده شد، که اکنون در آسمان چهارم است، هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد آن طواف می کنند و هرگز به سوی آن بر نمی گردند. حضرت ابراهیم هم بر پایه همان، کعبه را بنا نهاد.

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۹۱

۶۰. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعَبٌ مُسْتَضَعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مَقْرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فَلَا تَنْتَهُ قُلُوبِكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ وَ مَا اشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبِكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَزِدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدَّثَ أَحَدَكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنِّكَازُ هُوَ الْكُفْرُ .  
امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حدیث آل محمد صعب و مستضعب است، جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را بایمان آزموده، بدان ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشما رسید و در برابر آن آرامش دل یافتید و آن را آشنا دیدید، بپذیرید. و هر حدیثی را که دلنشان از آن رمید و ناآشنایش دیدید، آن را بخدا و پیغمبر و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رد کنید، همانا هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد، برایش بازگو کند، و او بگوید بخدا این چنین نیست، بخدا این چنین نیست، و انکار مساوی کفر است. [ترجمه مصطفوی]

الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱

۶۱. ر.ک پاورقی ۲ جلسه چهار.

۶۲. ر.ک پاورقی ۵۱ جلسه چهار.

۶۳. جورج ویلهلم فردریش هگل، (متولد ۲۷ اوت ۱۷۷۰، آلمان، درگذشت ۱۴ نوامبر ۱۸۳۱، آلمان)، فیلسوف آلمانی است که طرح دیالکتیک را تدوین کرده است. این طرح بر تکامل تاریخ و تکامل ایده ها از تز به آنتی تز و پس از آن به سنتز تاکید میکند.

آدرس مطلب در دانشنامه بریتانیکا: von.ir/Hegel

وقتی این‌ها را وارد قلب می‌کنی - می‌فهمم یک چیزهایی متوجه می‌شوی - ولی تحلیل عرش از تو گرفته می‌شود. آن دقت‌هایی که به لقمان و ذوالقرنین دادند، آن‌ها را [به شما] نمی‌دهند. مگر اینکه از باب نظام مقایسه وارد شوید. قرآن فرمود: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۶۵</sup> مواظب باشید چه می‌خورید! این‌ها اینگونه نیست که بگویند تأثیر ندارد.

مثلاً شما اگر هگل بخوانید، وارد فضای «ربط» می‌شوید. آن وقت شما باید «ربط» را تحلیل کنید و «ربط» برای شما یک عالمی ایجاد می‌کند. وارد فضای «وجود» می‌شوید یک تحلیلی برای شما ایجاد می‌کند. در حالی که اگر وارد فضای تقدیر شوید به تبع انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام یک تحلیل دیگری برای شما ایجاد می‌شود، اختیار با خودت است. ولی اگر می‌خواهی باید خود را از آن بحث‌ها تزیه کنید. بعضی از انسان‌ها این کار را می‌کنند، بعضی هم وسط عمرشان توبه می‌کنند و این کار را می‌کنند. بعضی‌ها هم هیچ وقت این کار را نمی‌کنند. مثلاً یک طرف امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در مورد روابط انسانی صحبت می‌کند و طرف دیگر فلاسفه جدید آلمانی که بعضی از آن‌ها در ایران هم رفت‌وآمد دارند، در مورد روابط انسانی صحبت می‌کنند. [امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و فلاسفه جدید آلمانی] روابط انسانی را دو گونه تحلیل می‌کنند؛ یکی تقدیر را در روابط انسانی می‌بینند [و دیگری نه]. بنده به دوستان فلاسفه همیشه این اشکال را کردم؛ می‌گویم چرا شما نقش تقدیر را در روابط انسانی نمی‌بینید و اصلاً این را بحث نمی‌کنید؟ اگر کسی تقدیر را نبیند، نمی‌تواند روابط انسانی را تحلیل کند، به بلای تحلیل‌های ناقص مبتلا می‌شود.

این آیه‌ای که محضرتان خواندم را جدی بگیرید. حضرت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام ذیل آیه شریفه «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۶۶</sup> فرمود: «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟» بعد فرمود: «(إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) این عدم برابری را اولوالباب می‌فهمند. بعد شرح دادند، فرمودند: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، فقط ما اهل بیت هستیم.» پس ما این شأن را برای اهل بیت به رسمیت بشناسیم. «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مخالفین، ما هستند. إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، شیعیان ما هستند. [اگر] به شیعیان ما یک ساعت وقت بدهی، برتری تحلیل اهل بیت نسبت به دیگران را جا می‌اندازند.»<sup>۶۷</sup> نفرمود «(إِنَّمَا يَعْلَمُ أُولُو الْأَلْبَابِ) بلکه فرمود «(إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)؛

۶۵. امانوئل کانت، (متولد ۲۲ آوریل ۱۷۲۴، کنیگسبرگ، درگذشت ۱۲ فوریه ۱۸۰۴، کنیگسبرگ)، فیلسوف آلمانی که کار اصولی و نظام‌مند را در معرفت‌شناسی، اخلاق و زیبایی‌شناسی انجام داده است که بر تمام فلسفه‌های بعدی، به ویژه مکاتب مختلف کانتی و ایدئالیسم تأثیر گذاشت.

آدرس مطلب در دانشنامه بریتانیکا: [yon.ir/Kant](http://yon.ir/Kant)

۶۶. فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ / عبس، ۲۴

پس انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد. [ترجمه انصاریان]

۶۷. أَمَّنْ هُوَ فَايَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ فَايَمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ / زمر، ۹

[آیا چنین انسان کفران‌کننده‌ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است، از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می‌شوند. [ترجمه انصاریان]

۶۷. عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّمَا تَحُورُ «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» وَ «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» عَدُوْنَا وَ شِعْبَتْنَا «أُولُو الْأَلْبَابِ».

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام راجع بقول خدای عز و جل (۹ - سوره ۳۹) «آیا کسانی که دانند با کسانی که ندانند یکسانند، تنها خردمندان بیاد میگیرند» فرمود: ما هستیم کسانی که میدانند و آنها که نمیدانند دشمنان مایند و شیعیان ما خردمندانند. [ترجمه مصطوی]

یعنی در فضای نظام مقایسه برای شما اثبات می‌کنند که این تحلیل چه قدر از آن تحلیل دیگر برتر است. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ» یعنی نسبت به این مسئله تذکر ایجاد می‌کند.

۱/۳. برقراری نسبت و ایجاد ارتباط میان ابواب مختلف فقه نظامات؛ معنای انعکاس در فقه هدایت بنابراین فقه‌هدایت سه لایه شد: یک لایه فقه نظامات است؛ درون فقه نظامات هم فقه تقدیر است؛ فقه تقدیر هم به فقه خلق یا فقه تکوین ختم می‌شود. آن باب انعکاس که فرمودید، در فقه هدایت معنای اینگونه است - نسبت بین تزکیه و شغل چیست؟ این‌ها فقه انعکاس است. اهل بیت وارد فقه انعکاس هم شدند؛ ولی عرض کردم فقه انعکاس مباحثات بین رشته‌ای است که به آن هم در حاشیة بحث‌ها می‌پردازیم. بنابراین ما نظامات جدا از هم نداریم. مثلاً شما بگویید شغل بریده از تزکیه است؛ تزکیه بریده از علم است؛ این‌ها بریده از نظم اجتماعی است. نه این‌ها با هم منعکس‌اند. مثل پنچ تیر چراغ برق است که شب‌ها روشن می‌شوند، این‌ها مستقل‌اند اما از بالا که می‌بینید نور این‌ها در هم منعکس می‌شود و یک مجموعه واحد به نظر می‌رسد. در فقه هم همین‌گونه است. یک بخشی از فقه، فقه انعکاس است.

یکی از حضار (۲): [صوت مفهوم نیست].

## ۲. نظام مقایسه (باب چهارم فقه‌البیان)؛ متکفل ارائه راهکاری برای مسئله زمان و مکان در تفقه

حجت‌الاسلام کشوری: بله این بحث زمان و مکان در تفقه که امام مطرح کردند<sup>۶۸</sup>، ما در باب چهارم فقه‌البیان - باب بیان مبتنی بر نظام مقایسه - به آن یک شرحی دادیم؛ یعنی در زمان‌های مختلف و مکان‌های مختلف بدعت‌ها متفاوت‌اند، بنابراین بافت نظام مقایسه تابع مقابله با غی و بدعت‌های مختلف تغییر پیدا می‌کند. سعی کردیم معنای زمان و مکان تفقه را تفصیلاً بحث کنیم. مثلاً الآن در زمان ما حوزه بیوتکنولوژی یک حوزه بسیار خطرناک است و در مباحثات مجزایی به آن پرداختیم. بیوتکنولوژی پر از پیش‌فرض‌های بدعت‌آمیز و ضد دین است. تعاریف غلط و ناقص مبنا قرار گرفته است. مثلاً این‌ها نقشه خلق آدم هم دارند،<sup>۶۹</sup> پشت این‌ها انگیزه‌های آن افرادی است

الکافی، ج ۱، ص ۲۱۲ و مشابه: المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹

۶۸. امام خمینی علیه السلام: اما در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد.

صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۷۳ / ۳ / ۱۲ / ۱۳۶۷، پیام (منشور روحانیت)

۶۹. برای نمونه می‌توان به این گزارش از تلاش برای این امر اشاره کرد:

Hiroshi Ishiguro: The Man Who Made a Copy of Himself.

Hiroshi Ishiguro, a roboticist at Osaka University, in Japan, has, as you might expect, built many robots. But his latest aren't run-of-the-mill automatons. Ishiguro's recent creations look like normal people. One is an android version of a middle-aged family man—himself.

هیروشی ایشیگورو: مردی که یک کپی از خود ساخت.

هیروشی ایشیگورو، روبات‌ساز در دانشگاه اوزاکا ژاپن است. همانطور که ممکن است انتظار داشته باشید، وی روبات‌های زیادی ساخته است. اما آخرین ماشین‌های خودکار او معمولی نیستند. ابداعات اخیر ایشیگورو مانند افراد عادی به نظر می‌رسد و آن یک نسخه آندروید از یک مرد خانواده میانسال است؛ یعنی خودش.

آدرس مطلب از مجله خبری سازمان ieee: [yon.ir/ishiguro](http://yon.ir/ishiguro)



که می خواهند ادعای خدایی کنند. می گویند یک اندرویدی بسازیم و روح انسان را بر روی آن نصب کنیم. بنابراین جاودانگی به وجود می آید. این حرف‌ها را دوستان ما منتشر کردند. به صراحت مقالات فارسی آن هست. می گویند علت مرگ ناکارآمدی‌های جسم است، ما بعداً یک اندروید می‌سازیم و بعد روح انسان را روی آن نصب می‌کنیم. نوعی جاودانگی به وجود می‌آید؛ یعنی مفهوم اجل را به چالش کشیده‌اند. ما اجل موقت داریم، اجل قطعی داریم؛ این‌ها جزئی از تقدیر است.<sup>۷۰</sup> یعنی جزئی از تقدیر، تقدیر در زمان است. این مسائل را مطرح می‌کنند و مثال هم می‌زنند و می‌گویند چه‌طور بعضی بیماری‌ها انسان را از بین می‌برد و الآن کنترل شدند؛ این را مثال قرار می‌دهند و می‌خواهند در مورد مسئله اجل حرف بزنند. حالا در دوران معاصر ضلالت‌ها بسیار است و خیلی ضلالت‌های جدی‌ای است که ۱۰۰ سال پیش نبوده‌اند. مثلاً در زمان شیخ انصاری نبوده است. این بحث‌ها حتی زمان مرحوم امام علیه السلام هم در ایران این قدر گسترش پیدا نکرده بود. این‌ها را باید بحث کرد و نقد کرد. زمان و مکان، این معنا را پیدا می‌کند.

یکی از حضار (۲): ما با یک فرصت‌های طلایی‌ای مواجهیم. مثلاً محرم؛ امام یک جمله معروفی دارند که محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه‌داشته است. حالا ما برای این نگه‌داشتن و حمل این پرچم چه کار می‌کنیم؟ [صوت واضح نیست] من بحثم این است که اگر امام حسین علیه السلام امروز بودند که هستند، چه می‌کردند؟ وقتی سخنرانان و مداحان ما فقط نشستند و دعا به جان رهبری می‌کنند، دیگر از بقیه چه توقعی داریم؟ [صوت واضح نیست] آن سخنرانی که در هیئت نشسته است باید نقش خودش را در تربیت نسل خوب ایفا کند. هیئت‌های ما آنقدر سکولار شده است که سخنرانی‌هایش هیچ ربطی به مخاطبین ندارد. فضای مجازی جوان‌های ما را قتل عام می‌کند و ... کسی نیست که به این روحانیت بگوید شما در چه جامعه‌ای زندگی می‌کنید؟ یکی بیاید بگوید در چه جامعه‌ای زندگی می‌کنیم و واقعیت جامعه چیست؛ این یک مطلب که زمان‌شناسی دقیق است. ثانیاً مبانی دین را در دست داشته باشد. اینطور وضع ما خیلی بهتر از این است. مگر پیامبر نفرمود صلاح و فساد امت من در گرو دو قشر است؟ آن وقت پیام با این شاخصه همه چیز را بسنجیم. در این صورت مبتنی بر این تشخیص می‌توانیم درمانی هم ارائه کنیم. [صوت واضح نیست].

۷۰. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مَمْتَرُونَ / انعام، ۲

اوست که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد، و اجل حتمی و ثابت نزد اوست، [شگفتنا! که] باز شما [با این همه دلایل آشکار در یکتایی و ربوبیت و خالقیت او] شک می‌کنید. [ترجمه انصاریان]

مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَىٰ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ زُرَّارَةَ عَنِ خُمْرَانَ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - قَضَىٰ أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ قَالَ هُمَا أَجَلَانِ أَجَلٌ مَّخْتُومٌ وَ أَجَلٌ مَوْثُوقٌ.

الکافی - به نقل از حرمان - : از او - امام باقر علیه السلام - درباره این سخن خداوند عز و جل پرسیدم : مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت ، و اجل حتمی نزد اوست . فرمود : آن ، دو اجل است : یکی اجل حتمی و دیگری اجل معلق .

### ۳. مدیریت هیئات با انتخاب موضوعات مشخص مؤثر بر زندگی افراد برای سخنرانی‌ها؛ راهکار ایجاد هیئات انقلابی و غیرسکولار

حجت‌الاسلام کشوری: ببینید من یک جمله بگویم و بعد خارج از جلسه بحث کنیم. در بحث‌های هیئات ما باید هیئتمان به یک موضوع مشخص از نیازهای مردم بپردازد؛ یعنی شاید اصلاح کار از اینجا شروع شود که شما با مسئولین هیئات و طلبه‌ها صحبت کنید، بگویید مثلاً دهه‌ی محرم موضوع را مسئله‌ی معیشت مردم قرار دهید. بعد آیات و روایاتی را بیاورد و راجع به معیشت صحبت کند. یک هیئت دیگری مثلاً درباره‌ی مسئله‌ی نفی سبیل بپردازد. هیئات را باید موضوعی کرد تا کار مدیریت شود. ولی الآن بحث ما در طبقه‌بندی علوم است. اجازه دهید بحث را جمع کنیم.

یکی از حضار (۲): [صوت مفهوم نیست].

حجت‌الاسلام کشوری: الآن به آن می‌پردازیم که باید از کجا شروع کرد و چه کار کرد؛ مثلاً وقتی آقای کلباسی با بنده تماس گرفتند و لطف کردند تا بنده خدمتشان برسم، به ایشان عرض کردم که مثلاً در تبلیغات موضوع را برجسته کنید. این خیلی مسئله‌ی مهمی است. پنجاه درصد قضیه این است که شما در تبلیغات موضوع را اعلام کنید؛ مثلاً ما می‌خواهیم به آموزش و پرورش آینده بپردازیم، خوب حتماً صدها نفری که در اصفهان این موضوع برایشان مهم است، وقتشان را تنظیم می‌کنند و می‌آیند.<sup>۷۱</sup> برای این باید یک طراحی اتفاق بیافتد و برای سایر هیئات هم همینطور باشد. حرف شما درست است؛ تنها دعا کردن به جان رهبری مشکلات را حل نمی‌کند. این یک اقدام بسیار حداقلی است. شاید اگر در دوره‌ی شاه بودیم و این کار را می‌کردیم خیلی به چشم می‌آمد اما الآن هیئت‌رزمندگان باید ده شب را قرار دهد و یک موضوعی را به‌خوبی پردازش کند و برای مردم جا بیاندازد. یکی از مسائلی که مردم به آن مبتلا هستند را بحث کند. من اینجا با انتقاد شما همراهم اما می‌گویم اجازه دهید این بحث قبلی تمام شود. دوستان اگر در باب طبقه‌بندی علم بحثی ندارند [به این بحث بپردازیم].

یکی از حضار (۳): یک سؤال این بحث بیوتکنولوژی که فرمودید، خوب آن‌ها هم به یک توفیقاتی رسیدند؛ مثلاً الآن متأسفانه دارند بحث روح مصنوعی را پیگیری می‌کنند. اگر قرار باشد این مسائل - مثل هوش مصنوعی که الآن محقق شده است و الآن یک نمونه‌ی کوچکش همین دوربین‌های کنترل ترافیک است - اگر بتوانند روح مصنوعی را هم محقق کنند، می‌خواهم بگویم به یک توفیقاتی می‌رسند. حالا ممکن است توفیقاتشان ضلالت‌گونه باشد ولی به هر حال به یک توفیقاتی می‌رسند؛ مثلاً همان بحث سلول و متابولیسمی که مطرح کردید، مثلاً در بحث طب جدید ما بحث هورمون‌ها را داریم. بحثی که روی روحيات ما، روی اخلاق ما و کردار ما اثرگذار هم هست. در حالی که شاید در طب قدیم اصلاً از هورمون بحثی نشده است. از این دو مثالی که شما فرمودید و بنده عرض

۷۱. البته در اینجا برای نشست آموزش و پرورش آینده این اتفاق دیر افتاد.

کردم، می‌خواهم بگویم که آیا می‌توان در طبقه‌بندی علوم از بعضی - نه همه - دستاوردهای علوم جدید هم بهره برد؟ نه اینکه آن‌ها را مبنا بگذاریم. ولی به نظر حقیر شاید بتوانند کمک کنند.

#### ۴. عدم امکان ساخت روح مصنوعی به دلیل غیر قابل افزایش بودن تعداد ارواح مبتنی بر روایات

حجت الاسلام کشوری: ببینید در مورد فرمایش اولتان که فرمودید روح مصنوعی [می‌خواهند بسازند]، این مسئله امکان ندارد؛ چون ارواح انسان‌ها معدود هستند، یعنی شمرده شده‌اند. در روایات باب اول کافی دارد،<sup>۷۲</sup> از اولی که خلق شروع نشده بود ...

یکی از حضار (۳): ببخشید وسط حرفتان الان مقدماتش را فراهم کردند. سال گذشته به صورت محرمانه مغز مصنوعی را رونمایی کردند.

حجت الاسلام کشوری: نه صبر کنید. من الان آن‌ها را توضیح می‌دهم که چه هستند. این که شما یک موجود ذی‌شعور که دارای درک باشد - مثل همین حالتی که همه ما انسان‌ها داریم -، دارای قلب باشد. مثلاً در مورد روح در روایت فرمودند که «قلب عقول». وجود اصلی عقل در قلب است. بعد خود عقل هم جنودی دارد<sup>۷۳</sup>؛ مثلاً صبر را بفهمد، خشم را بفهمد و مهابت را بفهمد. این چنین چیزی امکان نخواهد داشت. آن چیزی که خداوند متعال خلق کرده است، بنابر روایات معلوم است. دارد دوره خلقتشان طی می‌شود و به این عالم منتقل می‌شوند. در اصلاص مختلف بحث جسمی‌شان است و ماه چهارم هم روح دمیده می‌شود.<sup>۷۴</sup> پس ببینید ما یک ماهیتی به اسم قلب داریم و قلب هم صبر است. تا الان من یک جمله در بحث‌های این‌ها ندیدم که بگویند ما می‌خواهیم صبر ایجاد کنیم... [صوت قطع شده است]

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۷۲. برای مشاهده روایتی که دلالت بر این می‌کند که ارواح ابناء بشر از قبل تولد خلق شده است و تعداد معدود و مشخصی است ر.ک پیوست شماره هفت جلسه یک و همچنین این روایت شریف:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا وَاللَّهِ أَجْبَنُكَ وَ أَتَوَلَّكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع كَذَّبْتَ قَالَ بَلَى وَ اللَّهُ إِنِّي أَجْبَنُكَ وَ أَتَوَلَّكَ فَكَرَّرَ ثَلَاثًا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع كَذَّبْتَ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْدَانِ بِالْقِيَامِ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمَجِبَ لَنَا فَوَلَّى اللَّهُ مَا رَأَيْتَ رُوْحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ فَأَيْنَ كُنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَمْ يَرِاجِعْهُ.

امام صادق عليه السلام فرمود: مردی خدمت امیر المؤمنین عليه السلام آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود، بر آن حضرت سلام کرد و گفت: بخدا من ولایت و محبت تو را دارم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دروغ گویی، گفت: چرا، بخدا من محبت و دوستی تو را دارم و تا سه بار تکرار کرد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ گویی، تو چنان که گویی نیستی، همانا خدا روحهای مردم را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و سپس دوستان ما را بما عرضه کرد، بخدا که من روح ترا در میان آنها ندیدم، پس تو کجا بودی؟ آنگاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت. [ترجمه مصطفوی]

بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۲

۷۳. برای مشاهده پیوست حدیث جنود عقل و جهل ر.ک پیوست شماره دو جلسه دو.

۷۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءَ عليه السلام يَقُولُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ الثُّظْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّجَمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عِلْقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ مِزْجَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِذَا كَمَلَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ بَعَثَ اللَّهُ مَلَكَ يَنْزِلُ فِي قُلُوبِ الْبَشَرِ مَا تَخْلُقُ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى فَيُؤَمِّرَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ شَقِيئًا أَوْ سَعِيدًا فَيُؤَمِّرَانِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا أَجَلُهُ وَ مَا رِزْقُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ حَالِهِ وَ عَدَدٍ مِنْ ذَلِكَ أَشْيَاءٌ وَ يَكْتُبَانِ الْمِيثَاقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَإِذَا أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُ الْأَجَلَ بَعَثَ اللَّهُ مَلَكَ فَرَجَرَهُ رَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَ قَدْ نَسِيَ الْمِيثَاقَ فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْجَهْمِ فَقُلْتُ لَهُ أَ فَيَجُوزُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ فَيَحْوِلَ الْأُنْثَى ذَكَرًا وَ الذَّكَرُ أَنْثَى فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

حسن بن جهم گوید: از امام رضا عليه السلام شنیدم که فرمود: نطفه در رحم چهل روز می‌ماند، بعد از چهل روز علقه می‌شود، پس از چهل روز مضعه می‌شود، وقتی چهار ماهه شد، دو فرشته می‌آیند، پس عرض می‌کنند: پروردگارا مرد شود یا زن؟ پس خداوند فرمان می‌دهد، عرض می‌کنند: شقی است یا سعید؟ پس فرمان می‌رسد. عرض می‌کنند: چیست اجلش و رزقش و امور دیگر و همه را بین دو چشمانش می‌نویسند. پس چون مدتش به پایان می‌رسد، فرشته‌ای می‌آید و او را زجر می‌دهد و کودک به دنیا می‌آید. حسن بن جهم پرسید: آیا می‌توان از خداوند خواست که پسر، دختر شود و دختر پسر شود؟ حضرت فرمود: خداوند آنچه بخواهد، انجام می‌دهد.

الکافی، ج ۶، ص ۱۳

## پیوست

### پیوست شماره یک: برخی حوزه‌های مورد تصرف بیوتکنولوژی

بنا بر مطلبی از دپارتمان بیوتکنولوژی دانشگاه lonestar، بیوتکنولوژی، کاربرد و نقش‌های زیادی در علوم و زمینه‌های تحقیقاتی مختلف دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. کشاورزی و مهندسی سیستم‌های زیستی ۱/۱. فرایندهای زیستی ۱/۲. مهندسی محیط زیست ۱/۳. مهندسی تغذیه و ...
۲. مطالعات مربوط به کشاورزی ۲/۱. اخلاق زیستی ۲/۲. کشاورزی ۲/۳. موقعیت یابی جهانی ۲/۴. علوم محیط زیستی ۲/۵. تکنولوژی تغذیه ۲/۶. تولید محصولات کشاورزی ۲/۷. آموزش و توسعه فعالیت‌ها در این حوزه
۳. زراعت ۱/۳. دستکاری میکروارگانیسم‌های خاک ۲/۳. دستکاری میکروارگانیسم‌های دانه گیاهان
۴. علوم حیوانات (تولید حیوانات و محصولات فرآوری شده از آنها) ۱/۴. ارائه خدمات مقرون به صرفه اقتصادی مبتنی بر نیاز مشتری ۲/۴. سلامتی حیوان و محیط ۳/۴. نگهداری و حفاظت از منابع ۴/۴. داروهای دامپزشکی
۵. بیوشیمی، بیوفیزیک و زیست‌شناسی مولکولی ۱/۵. فهم فرایندهای زندگی با اصول فیزیک و شیمی
۶. زیست‌شناسی ۱/۶. مطالعات مربوط به حیوانات، گیاهان، اکولوژی، فیزیولوژی، ژنتیک و سیر تکامل
۷. گیاه‌شناسی ۱/۷. مطالعات مربوط به گیاه، اجزا و کارد هر کدام و ارتباط آنها با یکدیگر
۸. مهندسی شیمی ۱/۸. تولید مواد جدید با استفاده از روش‌های شیمیایی،
۹. شیمی ۱/۹. (یافتن راه حل برای) گرمایش جهانی ۲/۹. (یافتن راه حل برای) کاهش لایه اوزون ۳/۹. (یافتن راه حل برای) باران اسیدی ۴/۹. یافتن درمان برای بیماری‌ها ۵/۹. سنتز مواد جدید
۱۰. اقتصاد ۱/۱۰. ارائه موضوعات و پیامدهای فن آوری‌های جدید در صنعت
۱۱. مهندسی برق و کامپیوتر ۱/۱۱. به کار بستن نظریات و تکنولوژی‌هایی جهت ارتقای سیستم و وسایل الکترونیکی و کامپیوتری جامعه
۱۲. علوم تغذیه و خوراک انسان ۱/۱۲. نگهداری، (ارتقای) کیفیت و سلامتی غذا
۱۳. جنگلداری ۱/۱۳. نحوه ی انتخاب و رشد درختان با زن غالب جهت افزایش و تقویت ویژگی‌های مطلوب و ارتقای مقاومت حشرات
۱۴. ژنتیک ۱/۱۴. مطالعات مربوط به جانورشناسی و ژنتیک
۱۵. باغبانی ۱/۱۵. یادگیری ارتقاء استفاده خلاقانه از گیاهان برای بهبود جامعه
۱۶. فلسفه و مطالعات مذاهب ۱/۱۶. اخلاق بیوتکنولوژی ۲/۱۶. فلسفه بیوتکنولوژی ۳/۱۶. فلسفه علم ۴/۱۶. فلسفه زیست‌شناسی
۱۷. پاتولوژی (آسیب‌شناسی) گیاهی ۱/۱۷. ارتقای مزه و ایمنی گیاه ۲/۱۷. تقویت گیاه برای زندگی در زمین
۱۸. علوم سیاسی ۱/۱۸. مطالعات مربوط به سیاست عمومی ۲/۱۸. مطالعات مربوط به مدیریت عمومی
۱۹. جامعه‌شناسی ۱/۱۹. مطالعات مربوط به گروه‌ها، انجمن‌ها و جوامع مختلف

پیوست شماره دو: برخی روایات دال بر خلق الهی ذیل اسماء

عَلَيْهِ مِنْ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَسْمَاءَ بِالْحُرُوفِ غَيْرِ مُتَّصَوِّتٍ، وَبِاللَّفْظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ، وَبِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ، وَبِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مُؤَصَّوْفٍ، وَبِاللُّوْنِ غَيْرِ مُصْبُوعٍ، مُنْفِيٍّ عَنْهُ الْأَقْطَارِ، مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ، مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ كُلِّ مَتَوَهِّمٍ، مُسْتَبَرٌّ غَيْرُ مَسْتَوْرٍ؛ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً نَامَةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعًا، لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخَرِ؛ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ، لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا، وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِدًا وَهُوَ الْإِسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْرُوعُ؛ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي ظَهَرَتْ؛ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ وَتَبَارَكَ وَتُبَارِكُ، وَ سَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَرْبَعَةَ أَوْ كَانِ، فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ رُكْنًا، ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ اسْمًا فَعَلًا مُنْسُوبًا إِلَيْهَا؛ فَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ، الْخَالِقُ، الْبَارِئُ، الْمُصَوِّرُ، الْحَيُّ الْقَيُّومُ، لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ، الْعَلِيمُ، الْخَبِيرُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْحَكِيمُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، الْبَارِئُ، الْمُنْشِئُ، الْبَدِيعُ، الرَّفِيعُ، الْجَلِيلُ، الْكَرِيمُ، الرَّازِقُ، الْمُحْيِي، الْمُمْمِيتُ، الْبَاعِثُ، الْوَارِثُ، فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَمَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تَبِيحَ ثَلَاثٌ مِائَةٍ وَسِتِّينَ اسْمًا، فَهِيَ نِسْبَةٌ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ، وَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ أَوْ كَانُ؛ وَ حُجِبَ الْإِسْمُ الْوَاحِدُ الْمَكْنُونُ الْمَخْرُوعُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى».

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد، به لفظ ادا نشود تن و کالبد ندارد، به تشبیه موصوف نشود، به رنگی آمیخته نیست، ابعاد و اضلاع ندارد، حدود و اطراف از او دور گشته، حس توهم کننده به او دست نیابد، نهانست بی پرده، خدای آن را یک کلمه تمام قرار داد دارای چهار جزء مقارن که هیچ یک پیش از دیگری نیست، سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند هویدا ساخت و یک اسم آن را نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزونست، و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان «الله» تبارک و تعالی است، و خدای سبحان برای هر اسمی از این اسماء چهار رکن مسخر فرمود که جمعا ۱۲ رکن می شود، سپس در برابر هر رکنی ۳۰ اسم که به آنها منسوبند آفرید که آنها، رحمان رحیم، ملک، قدوس، خالق بارئ و مصور، حی قیوم، بی جرت و خواب و علیم، خبیر. سمیع، بصیر حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیمن، منشی، بدیع رفیع جلیل، کریم، رزاق: زنده کننده، میراننده، باعث، وارث، میباشد، این اسماء با اسماء حسنی تا ۳۶۰ اسم کامل شود فروع این سه اسم می باشند و آن سه ارکانند و آن یک اسم مکنون مخزون به سبب این اسماء سه گانه پنهان شده، اینست معنی قول خداوند (۱۱۰ سوره ۱۷) بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید نامهای نیکو از اوست.

الكافي، ج ۱، ص ۱۱۲ و مشابه: التوحيد، ص ۱۹۰

در اینجا «خلق» یا به معنای فعل آفریدن خدای متعال است و یا منظور جميع مخلوقات است؛ در فرض اول این حرف استظهار می شود که آفرینش خدای متعال به وسیله اسماء الهی شکل گرفته است. در فرض دوم هم این استظهار می شود که نیازهای مخلوقات (اعم از نیازهای مادی، معنوی، وجودی و غیره) به وسیله اسماء الهی برطرف می شود.

پیوست شماره سه: حدیث کساء مشهور

رأيت بخط الشيخ الجليل السيد هاشم، عن شيخه السيد ماجد البحراني عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثاني، عن شيخه المقدس الأردبيلي، عن شيخه علي بن عبد العالي الكركي، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري عن الشيخ أحمد بن فهد الحلبي، عن الشيخ علي بن الخازن الحائري، عن الشيخ ضياء الدين علي بن الشهيد الأول، عن أبيه، عن فخر المحققين، عن شيخه العلامة الحلبي، عن شيخه المحقق، عن شيخه ابن نما الحلبي، عن شيخه محمد بن إدريس الحلبي، عن ابن حمزة الطوسي صاحب «ثاقب المناقب» عن الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسي صاحب «الاحتجاج» عن شيخه الجليل الحسن بن محمد ابن الحسن الطوسي، عن أبيه شيخ الطائفة، عن شيخه المفيد، عن شيخه ابن قولويه القمي، عن شيخه الكليني، عن علي بن إبراهيم، [عن أبيه إبراهيم] بن هاشم عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرنطي، عن قاسم بن يحيى الجلاء الكوفي، عن أبي بصير، عن أبان بن تغلب البكري، عن جابر بن يزيد الجعفي؛ عن جابر بن عبد الله الأنصاري، عن فاطمة الزهراء عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله قال سمعت فاطمة أنها قالت دخل علي أبي رسول الله في بعض الأيام فقال السلام عليك يا فاطمة فقلت عليك السلام قال أتى أحد في بدني ضعفا فقلت له أعيدك بالله يا أبتاه من الضعف فقال يا فاطمة آيتيني بالكساء اليماني فغطيني به فآيتته بالكساء

الیمانی فَطَعَيْتُهُ بِهِ وَصِرْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهِ وَإِذَا وَجَّهَهُ يَتَلَاؤُ كَأَنَّهُ الْبُدْرُ فِي لَيْلِهِ تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بَوَّأَدِي الْحَسَنِ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاءُ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا فُرَّةَ عَيْنِي وَنَمْرَةَ فُوَادِي فَقَالَ يَا أُمَاءُ إِنِّي أَشْتَمُ عِنْدَكَ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ إِنَّ جَدَّكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا صَاحِبَ حَوْضِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بَوَّأَدِي الْحُسَيْنِ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاءُ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا فُرَّةَ عَيْنِي وَنَمْرَةَ فُوَادِي فَقَالَ لِي يَا أُمَاءُ إِنِّي أَشْتَمُ عِنْدَكَ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ نَعَمْ إِنَّ جَدَّكَ وَأَخَاكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَدَنَى الْحُسَيْنُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنِ اخْتَارَهُ اللَّهُ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا شَافِعَ أُمَّتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُمَا تَحْتَ الْكِسَاءِ فَأَقْبَلَ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي أَشْتَمُ عِنْدَكَ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ كَأَنَّهَا رَائِحَةُ أَخِي وَابْنِ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ هَا هُوَ مَعَ وَلَدَيْكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَ لَهُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَحْيَى يَا وَصِيَّيَّ وَخَلِيفَتِي وَصَاحِبَ لَوَائِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ عَلِيٌّ تَحْتَ الْكِسَاءِ ثُمَّ أَتَيْتُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَنَاءَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا بِنْتِي وَيَا بَضْعَتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلْتُ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَلَمَّا اكْتَمَلْنَا جَمِيعاً تَحْتَ الْكِسَاءِ أَخَذَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ بِطَرْفِي الْكِسَاءِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي وَحَامَتِي لِحَمِيمٍ لِحَمِيٍّ وَدَمُهُمْ دَمِي يُؤَلِّمُنِي مَا يُؤَلِّمُهُمْ وَيَحْزِنُنِي مَا يَحْزِنُهُمْ أَنَا حَزْبٌ لِمَنْ حَارِبُهُمْ وَسَلَامٌ لِمَنْ سَأَلَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَمُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ أَنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَرَحْمَتَكَ وَعُفْرَاتِكَ وَرِضْوَانِكَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ وَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَأَنكِتِي وَيَا سَكَانَ سَمَوَاتِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً وَلَا قَمراً مُنِيراً وَلَا شَمْساً مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَاً يَدُورُ وَلَا بَحْراً يَجْرِي وَلَا فَلَكَاً يَسْرَى إِلَّا فِي مَحَبَّتِهِ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةَ الَّذِينَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ التُّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ هُمْ فَاطِمَةُ وَأَبُوهَا وَيَعْلَاهَا وَبَنُوهَا فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ لِأَكُونَ مَعَهُمْ سَادِساً فَقَالَ اللَّهُ نَعَمْ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَهَبَطَ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَيُخْصِّكَ بِالنَّبِيَّةِ وَالْأَكْرَامَ وَيَقُولُ لَكَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً وَلَا قَمراً مُنِيراً وَلَا شَمْساً مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَاً يَدُورُ وَلَا بَحْراً يَجْرِي وَلَا فَلَكَاً يَسْرَى إِلَّا لِأَجْلِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَقَدْ آذَنُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكُمْ فَهَلْ تَأْذُنُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِينُ وَحِي اللَّهِ إِنَّهُ نَعَمْ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ جِبْرَائِيلُ مَعَنَا تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ لِأَبِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ يَقُولُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِيِّ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَقَالَ عَلِيُّ لِأَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا لِيَجْلُوسِنَا هَذَا تَحْتَ الْكِسَاءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً وَاصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَحِيّاً مَا ذُكِرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شَيْعَتِنَا وَمُحِبِّينَا إِلَّا وَتَزَلَّتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَاسْتَعْفَرَتْ لَهُمْ إِلَى أَنْ يَتَفَرَّقُوا فَقَالَ عَلِيُّ إِذَا وَاللَّهِ فُزْنَا وَفَارَزْنَا شَيْعَتَنَا وَرَبَّ الْكَعْبَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ثَانِيّاً يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً وَاصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَحِيّاً مَا ذُكِرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شَيْعَتِنَا وَمُحِبِّينَا وَفِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا وَفَرَّجَ اللَّهُ هَمَّهُمْ وَلَا مَعْمُومٌ إِلَّا وَكَشَفَ اللَّهُ عَمَّهُمْ وَلَا طَالِبٌ حَاجَهُ إِلَّا وَقَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ فَقَالَ عَلِيُّ إِذَا وَاللَّهِ فُزْنَا وَشِعْدْنَا وَكَذَلِكَ شَيْعَتُنَا فَازُوا وَشِعْدُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ.

از فاطمه زهرا سلام الله عليها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، جابر گوید شنیدم از فاطمه زهرا که فرمود: وارد شد بر من پدرم رسول خدا در بعضی از روزها و فرمود: سلام بر تو ای فاطمه در پاسخش گفتم: بر تو باد سلام فرمود: من در بدنم سستی و ضعفی درک می کنم ، گفتم: پناه می دهم تو را به خدا ای پدرجان از سستی و ضعف فرمود: ای فاطمه بیایور برایم کساء یمانی را و مرا بدان بیوشان من کساء یمانی را برایش آوردم و او را بدان پوشاندم و هم چنان بدو می نگرستم و در آن حال چهره اش می درخشید همانند ماه شب چهارده پس ساعتی نگذشت که دیدم فرزندم حسن وارد شد و گفتم سلام بر تو ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای نور دیده ام و میوه دلم گفتم: مادرجان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می کنم گویا بوی جدم رسول خدا است گفتم: آری همانا جد تو در زیر کساء است پس حسن بطرف کساء رفت و گفتم: سلام بر تو ای جد بزرگوار ای رسول خدا آیا به من اذن می دهی که وارد شوم با تو در زیر کساء؟ فرمود: بر تو باد سلام ای فرزندم و ای صاحب حوض من اذنت دادم پس حسن با آن جناب بیزیر کساء رفت ساعتی نگذشت که فرزندم حسین وارد شد و گفتم: سلام بر تو ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای فرزند من و ای نور دیده ام و میوه دلم فرمود: مادر جان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می کنم گویا بوی جدم رسول خدا (ص) است گفتم آری همانا جد تو و برادرت در زیر کساء هستند حسین نزدیک کساء رفته گفتم: سلام بر تو ای جد بزرگوار، سلام بر تو ای کسی که خدا او را برگزید آیا به من اذن می دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء فرمود: و بر تو باد سلام ای فرزندم و ای شفاعت کننده امم به تو اذن دادم پس او نیز با آن دو در زیر کساء وارد شد در این هنگام ابوالحسن علی بن ابیطالب وارد شد و فرمود سلام بر تو ای دختر رسول خدا گفتم: و بر تو باد سلام ای ابا الحسن و ای امیر مؤمنان

فرمود: ای فاطمه من بوی خوشی نزد تو استشمام می کنم گویا بوی برادرم و پسر عموم رسول خدا است؟ گفتم: آری این او است که با دو فرزندت در زیر کساء هستند پس علی نیز بطرف کساء رفت و گفت سلام بر تو ای رسول خدا آیا اذن می دهی که من نیز با شما در زیر کساء باشم رسول خدا به او فرمود: و بر تو باد سلام ای برادر من و ای وصی و خلیفه و پرچمدار من به تو اذن دادم پس علی نیز وارد در زیر کساء شد، در این هنگام من نیز بطرف کساء رفتم و عرض کردم سلام بر تو ای پدرجان ای رسول خدا آیا به من هم اذن می دهی که با شما در زیر کساء باشم؟ فرمود: و بر تو باد سلام ای دخترم و ای پاره تنم به تو هم اذن دادم، پس من نیز به زیر کساء رفتم، و چون همگی در زیر کساء جمع شدیم پدرم رسول خدا دو طرف کساء را گرفت و با دست راست بسوی آسمان اشاره کرد و فرمود: خدایا اینانند خاندان من و خواص و نزدیکانم گوشه‌شان گوشت من و خونشان خون من است می آزارد مرا هرچه ایشان را بیازارد و به اندوه می اندازد مرا هرچه ایشان را به اندوه در آورد من در جنگم با هر که با ایشان بجنگد و در صلحم با هر که با ایشان در صلح است و دشمنم با هر کس که با ایشان دشمنی کند و دوستم با هر کس که ایشان را دوست دارد اینان از منند و من ایشانم پس بفرست دروهای خود و برکنهایت و مهرت و آمرزشت و خوشنودیت را بر من و بر ایشان و دور کن از ایشان پلیدی را و پاکیزه شان کن بخوبی پس خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهایم براستی که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر بخاطر دوستی این پنج تن اینان که در زیر کساینده پس جبرئیل امین عرض کرد: پروردگارا کیانند در زیر کساء؟ خدای عزوجل فرمود: آنان خاندان نبوت و کان رسانند: آنان فاطمه است و پدرش و شوهر و دو فرزندش جبرئیل عرض کرد: پروردگارا آیا به من هم اذن می دهی که به زمین فرود آیم تا ششمین آنها باشم خدا فرمود: آری به تو اذن دادم پس جبرئیل امین به زمین آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، (پروردگار) علیّ اعلیّ سلامت می رساند و تو را به توحیت و اکرام مخصوص داشته و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر برای خاطر شما و محبت و دوستی شما و به من نیز اذن داده است که با شما در زیر کساء باشم پس آیا تو هم ای رسول خدا اذن می دهی؟ رسول خدا (ص) فرمود و بر تو باد سلام ای امین وحی خدا آری به تو هم اذن دادم پس جبرئیل با ما وارد در زیر کساء شد و به پدرم گفت: همانا خداوند بسوی شما وحی کرده و می فرماید: ((حقیقت این است که خدا می خواهد پلیدی (و ناپاکی) را از شما خاندان ببرد و پاکیزه کند شما را پاکیزگی کامل)) علی علیه السلام به پدرم گفت: ای رسول خدا به من بگو این جلوس (و نشستن) ما در زیر کساء چه فضیلتی (و چه شرافتی) نزد خدا دارد؟ پیغمبر (ص) فرمود: سوگند بدان خدائی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت و به رسالت و نجات دادن (خلق) برگزید که ذکر نشود این خبر (و سرگذشت) ما در انجمن و محفلی از محافل مردم زمین که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند جز آنکه نازل شود بر ایشان رحمت (حق) و فرا گیرند ایشان را فرشتگان و برای آنها آموزش خواهند تا آنگاه که از دور هم پراکنده شوند، علی (که این فضیلت را شنید) فرمود: با این ترتیب به خدا سوگند ما رستگار شدیم و سوگند به پروردگار کعبه که شیعیان ما نیز رستگار شدند، دوباره پیغمبر فرمود: ای علی سوگند بدانکه مرا بحق به نبوت برانگیخت و به رسالت و نجات دادن (خلق) برگزید ذکر نشود این خبر (و سرگذشت) ما در انجمن و محفلی از محافل مردم زمین که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند و در میان آنها اندوهناکی باشد جز آنکه خدا اندوهش را برطرف کند و نه غمناکی جز آنکه خدا غمش را بگشاید و نه حاجتخواهی باشد جز آنکه خدا حاجتش را برآورد، علی گفت: بدین ترتیب به خدا سوگند ما کامیاب و سعادت‌مند شدیم و هم چنین سوگند به پروردگار کعبه که شیعیان ما نیز رستگار شدند.

### نظام سوالات

۱. نحوه برخورد با طبقه‌بندی موجود از علم چیست و این طبقه‌بندی در فقه‌العلم چه جایگاهی دارد؟

۱/۱. نحوه برخورد با علومی که باعث گسترش بدعت و ضلالت هستند، چیست؟

۱/۲. نحوه برخورد با موضوعات علمی که واقعی هستند و در جواب به نیازهای انسان وجود دارند، چیست؟

۱/۳. نحوه برخورد با بخشی از علوم که هنوز به معادلات مورد نیاز نرسیده است چیست؟

۲. سطوح سه‌گانه فقه‌هدایت (فقه نظامات، فقه‌التقدیر و فقه‌الخلق) چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟

۲/۱. روش جانداختن مفهوم تقدیر در زندگی انسان‌ها چیست؟

۳. زمان و مکان در تفقه ذیل کدام بخش از فقه نظامات مورد بحث واقع می‌شود؟



## فهرست

۱. مقدمه جلسه قبل: تبعیت ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت از ساختار تصرف در نگرش‌های انسان ..... ۲۱۵
- ۱/۱. نه زیرساخت هدایت؛ ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت ..... ۲۱۵
۲. «ایجاد نظام مقایسه»، «تغییر منزلت و طبقه‌بندی» و «ایجاد معادلات جدید»؛ سه مواجهه فقه‌العلم در برخورد با طبقه‌بندی رایج از علوم ..... ۲۱۶
- ۲/۱. طبقه‌بندی معماری و ریاضیات مورد نیاز در باب «فقه‌المکاسب» ..... ۲۱۶
- ۲/۲. دستور دین به نظام مقایسه؛ علت مواجهه با حرف‌های بدعت‌آمیز مطرح در علوم موجود ..... ۲۱۶
- ۲/۲/۱. بحث از بیوتکنولوژی؛ به دلیل ایجاد نظام مقایسه در گزاره «خاصیت ذاتی ژن» در بیوتکنولوژی ..... ۲۱۷
- ۲/۲/۱/۱. اعطای خاصیت به تمامی مخلوقات از طریق تقدیر؛ دلیلی بر نفی خاصیت ذاتی ژن ..... ۲۱۷
- ۲/۲/۱/۱/۱. حکم زکات؛ یکی از قواعد بالادستی تقدیر در حوزه ارتقای برکت و خاصیت مواد ..... ۲۱۸
- ۲/۲/۲. تولید شدن برخی از مباحث علم اصول توسط علما به غرض نظام مقایسه با جریان‌ها باطل عصر خود؛ علت وجود عناوینی غیر دخیل در استنباط فقهی ..... ۲۱۹
- ۲/۲/۲/۱. تولید مباحث اصولی در برابر اهل سنت توسط شیخ طوسی؛ نمونه‌ای از نظام مقایسه علمای شیعه ..... ۲۲۰
- ۲/۲/۳. نظام مقایسه بین مبانی طبّی اسلام و پزشکی مبتنی بر پیش‌فرض «متابولیسم» ارائه جایگزین در محوریت سلامت ..... ۲۲۱
- ۲/۲/۳/۱. توصیه مضرّ پزشکی مدرن به نوشیدن زیاد آب؛ از جمله مصادیق تحلیل مبتنی بر متابولیسم ..... ۲۲۱
- ۲/۲/۳/۲. فقر تحلیلی درباره آثار نشسته یا ایستاده نوشیدن آب؛ از جمله مصادیق ضعف تحلیل مبتنی بر متابولیسم ..... ۲۲۲
- ۲/۲/۳/۳. اصالت قلب (به عنوان مرکز هدایت)، نفس، خون [و مزاج] در مسئله سلامت؛ نظریه جایگزین محوریت سلول در سلامت ..... ۲۲۲
- ۲/۲/۳/۳/۱. برطرف ساختن ریب و شک در تصمیم‌گیری؛ نمونه‌ای از آثار الگوی تغذیه اسلامی ..... ۲۲۳
- ۲/۳. لزوم بحث از امور واقعی علوم موجود و تصحیح منزلت و قدر آن‌ها؛ روش پرداخت به برخی موضوعات روز ..... ۲۲۵
- ۲/۳/۱. طبقه‌بندی «معادلات مربوط به روان‌شناسی» ذیل باب «تریب و ترکیه»؛ نمونه‌ای از تصحیح منزلت موضوعات علوم فعلی ..... ۲۲۵
- ۲/۳/۲. طبقه‌بندی «جامعه‌شناسی و جامعه‌سازی» ذیل باب «معرفة‌الامام»؛ نمونه‌ای دیگر از تصحیح منزلت موضوعات علوم فعلی ..... ۲۲۵
- پرسش و پاسخ ..... ۲۲۸
۱. سه سطح فقه نظامات فقه‌التقدیر و فقه‌الخلق؛ سه سطح وابسته به یکدیگر در فقه هدایت ..... ۲۲۸

- ۱/۱. بحث از تقدیر الهی در ضمن فقه نظامات؛ راهکار جانداختن مسئله تقدیر به شکل واقعی ..... ۲۲۹
- ۱/۲. بحث از خلق الهی در ذیل فقه الخلق؛ روشی دیگر برای جانداختن مسئله تقدیر و ربوبیت الهی ..... ۲۲۹
- ۱/۳. برقراری نسبت و ایجاد ارتباط میان ابواب مختلف فقه نظامات؛ معنای انعکاس در فقه هدایت ..... ۲۳۲
۲. نظام مقایسه (باب چهارم فقه البیان)؛ متکفل ارائه راهکاری برای مسئله زمان و مکان در تفقه ..... ۲۳۲
۳. مدیریت هیئات با انتخاب موضوعات مشخص مؤثر بر زندگی افراد برای سخنرانی‌ها؛ راهکار ایجاد هیئات انقلابی و غیرسکولار ..... ۲۳۴
۴. عدم امکان ساخت روح مصنوعی به دلیل غیرقابل افزایش بودن تعداد ارواح مبتنی بر روایات ..... ۲۳۵
- پیوست ..... ۲۳۶
- نظام سؤالات ..... ۲۴۰

## پیوست‌های رجالی

### ۱- پیوست رجالی یک؛ روایت شریف «الْعِلْمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»

شرح سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری نسبت به احادیث بر اساس دو مبنای مشهور و تکاملی

#### الف) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری بر مبنای تکاملی

##### سؤال اول: مصدر حدیث چیست؟

اولین نکته‌ای که در مورد حدیث فوق و به طوری کلی در بررسی احادیث باید مورد بحث قرار گیرد، مصدری است که حدیث در آن مصدر روایت و ذکر شده است؛ معنای مصدر نیز قدیمی‌ترین منبع حدیثی است که روایت شریف در آن ضبط شده است. قدیمی‌ترین منبع حدیثی که روایت شریف در آن ضبط گردیده است، کتاب «عُزْرَ الْحَكْمِ وَ دُزْرَ الْكَلِمِ» تألیف مرحوم عبدالواحد آمدی تیمیمی است که در قرن پنجم هجری قمری نگاشته شده است. این روایت شریف در کتاب «عیون‌الحکم و المواعظ» تألیف لیشی واسطی (قرن ششم) هم نقل شده است.

##### سؤال دوم: جایگاه سند در اتکای به اشراف چیست؟

در سؤال دوم در مورد یک حدیث باید به طور کلی به تبیین جایگاه سند در اتکا به اشراف بحث کرد؛ در واقع باید مشخص کرد که سند چه نقشی در رساندن علم متکی به اشراف - حدیث معصوم علیه السلام - به ما دارد؟ در واقع در این بخش تعریف جدیدی از سند ارائه می‌گردد که محور آن، مسئله هدایت ابناء بشر توسط معصوم علیه السلام است و سند به عنوان یکی از ابزارهای معصوم علیه السلام برای مدیریت امر هدایت در عالم تعریف می‌شود، نه به عنوان ابزاری که ما برای رسیدن به معصوم علیه السلام از آن استفاده می‌کنیم.

برای درک نکته فوق باید دقت کرد که معصوم علیه السلام - که حدیث از او صادر می‌شود - در تمام شئون و حالات خود مترصد امر هدایت جامعه بوده و در حال جریان دادن امر بسیار مهم هدایت در جامعه است. حال امام معصوم علیه السلام برای جریان دادن هدایت در جامعه از ساختارها و راه‌های مختلفی استفاده می‌کند که یکی از این ساختارها، جاری کردن هدایت در جامعه از طریق یک فرد مؤمن است که در واقع این فرد مؤمن، همان سند است. در واقع سند یک روایت، ابزاری برای رسیدن ما به معصوم علیه السلام نیست؛ بلکه سند، فرد مؤمنی است که معصوم علیه السلام از آن برای جاری کردن هدایت در جامعه و هدایت انسان‌ها بهره می‌برد و در حقیقت بزرگترین لطف و رحمتی که شامل حال یک فرد مؤمن می‌شود نیز همین موضوع است که خدای متعال و معصوم علیه السلام او را به عنوان یار خود قرار داده و امر خود را از طریق او در جامعه جاری و ساری کنند، بزرگ‌ترین نعمتی که خدای متعال به یک فرد می‌دهد لزوماً داخل کردن او در بهشت نیست، بلکه بزرگترین نعمت برای یک فرد مؤمن قرار گرفتن او در طریق هدایت و رساندن هدایت از طریق او به جامعه است. بنابراین سند یعنی فرد مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام یکی از راه‌هایی است که معصوم علیه السلام از طریق آن، علم مبتنی بر اشراف خود را در جامعه جریان داده و جامعه را هدایت می‌کند.

##### سؤال سوم: ساختار اتکا به اشراف به صورت استظهاری چیست؟

نکته‌ای که در سؤال سوم باید مورد دقت قرار گیرد این است که معصوم علیه السلام به عنوان مدیر هدایت در عالم، امر هدایت را تنها از طریق سند - فرد مؤمن انتخاب‌شده - در عالم جریان نمی‌دهد، بلکه ساختارهای دیگری نیز وجود دارد که افراد جامعه در زمان غیبت معصوم علیه السلام نیز می‌توانند از آن طریق هدایت را دریافت نموده و در جامعه جریان دهند، زیرا معصوم علیه السلام همواره حی و زنده بوده و مجری امر هدایت در عالم است و این امر را با ساختارهای مختلفی در جامعه جریان می‌دهد که سند یکی از آنهاست. در ادامه به بررسی استظهاری چند مورد از ساختارها و راه‌های اتکا به

اشراف -ساختارهایی که معصوم علیه السلام امر هدایت را در جامعه جاری می‌کند - می‌پردازیم. ضمناً هرگز خروجی ساختار اتکا به اشراف نباید با استظهار از آیات و روایات در تعارض باشد.

الف) زیارت: یکی از راه‌هایی که افراد می‌توانند از طریق آن امر هدایت و علم مبتنی بر اشراف را از معصوم علیه السلام تلقی کنند، زیارت معصومین علیهم السلام است که به دلیل زنده بودن همیشگی معصومین علیهم السلام، زیارت منحصر به حضور و ظهور امام نمی‌باشد، بلکه می‌توان از طریق زیارت قبور ائمه نیز به علم مبتنی بر اشراف دست یافت و هدایت را از معصوم علیه السلام تلقی نموده و توفیق حضور در طریق هدایت و یاری امام معصوم علیه السلام را به دست آورد. دلیل استظهاری این مطلب نیز روایت شریف امام حسین علیه السلام است که می‌فرماید: «مَنْ أَتَانَا لَمْ يَغْدَمْ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ؛ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ قَضِيَّةٌ عَادِلَةٌ وَ أَحَا مُسْتَفَادٌ وَ مَجَالِسَةُ الْعُلَمَاءِ»؛ هر کس به نزد ما آید هیچ یک از این چهار خصلت را از دست نمی‌دهد ۱. نشانه‌های محکم و استوار (که همان علم است) می‌شنود ۲. از قضاوتی عادلانه برخوردار می‌گردد ۳. با برادری سودمند و پرفایده روبرو خواهد شد ۴. اجر و پاداش مصاحبت و هم‌نشینی با علما و دانشمندان را خواهد برد.

بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۹۵

ب) نیت: امر دومی که تأثیر بسیار زیادی در قرار گرفتن انسان به عنوان مجرای هدایت دارد، نیتی است که انسان‌ها در فؤاد و قلب خود دارند. در واقع نیت اصلی‌ترین مسئله‌ای است که موجب توفیق نصرت امام علیه السلام می‌گردد؛ اگر فرد شبانه روز نیت نصرت امام علیه السلام را داشته باشد و واقعاً شوق به این کار را در سینه داشته باشد، امام معصوم علیه السلام او را مجرای هدایت قرار داده و از طریق او هدایت را در جامعه جریان می‌دهد. اما اگر فرد در بی نصرت امام علیه السلام باشد، حتی اگر قرآن نیز بخواند، لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ قرآن خواندن نیز نه تنها به هدایت او نمی‌افزاید بلکه موجب گمراهی بیشتر او می‌گردد.

اهمیت مسئله نیت در توفیق نصرت امام علیه السلام را می‌توان از روایت شریف امام صادق علیه السلام به دست آورد که فرمودند: «عَلَى بُنِّ إِتْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: ... قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلْتِهِ يَعْني عَلَى نِيَّتِهِ»

کافی ج ۲ ص ۱۶

ج) سند روایت: یکی دیگر از ساختارهای اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام، مسئله سند روایت است که در سؤال دوم از همین پیوست سند به مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام برای جریان امر هدایت در جامعه تعریف گردید.

اهمیت سند روایت در اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام نیز از طریق روایت امام صادق علیه السلام استظهار می‌گردد: «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام أَعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا عِنْدَنَا عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ عَنَا وَ فَهْمِهِمْ مِنَّا»؛ منزلت شیعیان نزد ما را به قدر روایاتی که از ما روایت می‌کنند و فهمی که از ما دارند بشناسید. در این روایت این نکته بیان شده است که منزلت و قدر هر فرد نزد امام علیه السلام، به میزان روایاتی است که از امام نقل می‌کند و فهمی است که از امام دارد؛ یعنی فرد هر قدر منزلت بالاتری داشته باشد امام علیه السلام بیشتر از او در مسئله مدیریت هدایت استفاده می‌کند و قدر و منزلت بیشتری نزد امام علیه السلام دارد و روایات بیشتری را از امام علیه السلام نقل می‌کند.

غیبت نعمانی، ص ۲۲

د) عمل به علم: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، عمل به علم است؛ هر فرد به میزان عملی که به علم خود دارد، علم بیشتری را از معصوم علیه السلام دریافت می‌کند و از این راه در طریق مدیریت هدایت توسط معصوم علیه السلام قرار می‌گیرد. نقش عمل به علم در اتکا به اشراف نیز از روایت «قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمًا مَا لَمْ يَعْلَمْ» استفاده می‌گردد؛ هر کس به چیزی که می‌داند عمل کند خداوند علم آنچه را که نمی‌داند به او می‌دهد. بنابراین از طریق عمل به علم نیز می‌توان مجرای علم مبتنی بر اشراف قرار گرفت.

بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۲۸

ه) زهد: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، زهد ورزیدن در دنیا است که به موجب مستظهر روایت شریف: «...الْهَيْثُمُ بْنُ وَقِيدٍ الْحَرَبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَانْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ غُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» [۸] این معنا استفاده می‌گردد که با زهد ورزیدن، حکمت بر انسان نازل شده و عیوب دنیا و امراض و دواهای آن روشن می‌گردد؛ یعنی همان متکی شدن به علم مشرف که موجب هدایت است. «وَقَالَ [امیرالمؤمنین علیه السلام] مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَجْزَعْ مِنْ دُلْهَا وَلَمْ يُنَافِسْ فِي عَزَّهَا هَدَاهُ اللَّهُ بِغَيْرِ هِدَايَةٍ مِنْ مَخْلُوقٍ وَعَلَّمَهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ وَ أَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَأَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ» [۲] این روایت هم به صراحت می‌فرماید که زهد در دنیا موجب هدایت و تعلیم شخص است آن هم بدون واسطه و مستقیماً از طرف خدای متعال.

[۸] الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸

[۲] تحف العقول، ص ۲۲۳

### سؤال چهارم: فرایند هدایت مرتبط با این روایت چیست؟

چهارمین سؤالی که در مورد حدیث فوق مطرح می‌باشد این است که این روایت کدام فرایند مرتبط با هدایت را تشریح می‌کند؟ برای پاسخ به این سؤال مقدماتاً باید به این نکته دقت کرد که هر کلامی که از معصوم علیه السلام صادر می‌شود به غرض ایجاد هدایت در جامعه بوده و یک یا چند بُعد از ابعاد هدایت را مورد بحث قرار می‌دهد، زیرا معصوم علیه السلام هدفی جز هدایت جامعه ندارد و تمام سخنان او نیز به همین غرض صادر می‌شود. پس باید نقش حدیث فوق را در فرایند هدایت مشخص کرد و بیان نمود که حدیث فوق کدام بُعد از ابعاد مختلف هدایت را بیان می‌دارد. فرایند هدایت مرتبط با این روایت علم است. قطعاً برای تمام بشر واضح است که هر حرکت و فرایندی، نیاز به دانش‌ها و معرفت‌هایی دارد که این دانش‌ها موجب راهنمایی انسان در آن مسیرها به هدف مطلوب است.

### سؤال پنجم: این روایت دقیقاً چه نقشی در فرایند هدایت مرتبط با خود دارد؟

روایت «الْعِلْمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» در مقام «تحلیل» مسئله علم و نمایان کردن غایت و هدف علم است. در هر موضوعی، هنگامی که امر حاکم و هدف آن موضوع تغییر می‌کند، تحلیل و نگاه به آن موضوع هم تغییر می‌یابد و مسیر آن عوض می‌شود؛ در اینجا هم هنگامی که هدف مسئله علم و امر حاکم بر آن مشخص شود، قطعاً مسیر آن تغییر کرده و قطعاً از نگرش‌های «پوزیتیویستی» (قراردادن «تصرف در طبیعت» به عنوان غایت علم) و «کشف واقع» (قراردادن «طبقه‌بندی اشیاء» به عنوان غایت علم) بسیار متفاوت‌تر به علم می‌پردازد.

### ب) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدور بر مبنای مشهور

در صورت پاسخ به سؤالات شش‌گانه زیر می‌توان به موثوق‌الصدور بودن روایت بر اساس این مبنا، اطمینان پیدا کرد.

#### سؤال اول – مصدر روایت چیست؟

این حدیث شریف در مصدر حدیثی غررالحکم و دررالکلم (ص ۸۵) ذکر شده است و در کتاب عیون‌الحکم و المواعظ (ص ۴۹) هم آورده شده است.

#### سؤال دوم – آیا حدیث مسند است؟ اگر آری، به ترتیب سلسله سند را نوشته و اتصال طبقات روات را از حیث امکان

#### ارتباط بین آنها بحث کنید.

این روایت شریف همانطور که ذکر شد در کتاب غررالحکم (قرن ۵) از امیرمؤمنان به طور مرسل نقل شده است.

#### سؤال سوم – روایت از لحاظ اتصال و منزلت راویان دچار چه نوع مشکلاتی است؟ آیا با قرآنی می‌توان ضعف سند را

#### جبران نمود؟ اگر در موردی قرائن اطمینان آور وجود داشته باشد، آن را ذکر نمایید.

این روایت از نظر اتصال راویان مرسل است و مرحوم آمدی تمیمی هیچ سندی برای آن ذکر نکرده است و تنها متن احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام را گردآوری کرده است.

### سؤال چهارم - نوع قرینه جابر ضعف را بحث کنید و حیث قرینه بودن آن را آشکار نمایید.

یکی از راه‌ها برای جبران ضعف سندی ارجاع روایت به دیگر روایات و آیات قرآن است تا مؤیداتی بر معنای یافت شود. در مورد این روایت می‌توان به این آیات و روایات مشابه اشاره کرد:

۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ رضی الله عنه قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَلَوْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ عَمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: ... قَالَ [الامام الرضا علیه السلام]: ... إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَيِّمَةَ عليهم السلام يُوفِّقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحُكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمٍ أَهْلِ زَمَانِهِمْ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي طَالُوتَ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَيِّمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْجَعَ قَلْبَهُ بِتَابِعِ الْحِكْمَةِ وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَامًا فَلَمْ يَعْجِ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا يَجِدُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ آمَنَ الْخَطَايَا وَ الرِّزْلَ وَ الْعِنَارَ يُخْضُهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ ...

عبد العزیز بن مسلم گوید: ... [امام رضا علیه السلام] فرمود: ... خداوند انبیاء و ائمه -صلوات الله علیهم- را توفیق می‌دهد و از علم و حکمت مخزون خود علمی به آنان می‌دهد که به دیگران نداده و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است، خداوند می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (آیا آنکه خود، هدایت‌کننده مردم به سوی حق است شایسته‌تر است که از او تبعیت کنند یا آنکه تا راهنمایی‌اش نکنند هدایت نمی‌یابد، چه می‌شود شما را؟ چگونه حکم می‌کنید؟-یونس: ۳۵) و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (هر آن کس را که حکمت دهند، خیر کثیری بدست آورده است-بقره: ۲۶۹) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (خداوند او را بر شما برگزید و به علاوه، به او افزونی در علم و قدرت جسمانی اعطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می‌کند، و خداوند غنی، توانمند و داناست-بقره: ۲۴۷) و نیز به پیامبرش می‌فرماید: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (فضل خدا بر تو عظیم است-نساء: ۱۱۳) و نیز در مورد ائمه از اهل بیت خاندان و نسلش می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا\* فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» (آیا به مردم-بخاطر فضلی که خداوند به آنان داده است- حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم، پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنم (برای آنان) کافی است-نساء: ۵۴-۵۵). و هر گاه خداوند، بنده‌ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می‌فرماید، و در قلبش چشمه‌های جوشان حکمت قرار می‌دهد، و علم را کاملاً به او الهام می‌فرماید، و بعد از آن از هیچ پاسخی در نمی‌ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی‌شود. او معصوم است و مؤید، خداوند او را توفیق می‌دهد و در راستی و درستی پا برجا و محکم نگه می‌دارد. از خطای لغزش و سقوط در امان است، خداوند فقط او را این گونه قرار داده است تا حجت خدا باشد بر بندگانش و گواه او باشد بر خلقش ... [ترجمه مستفید و غفاری]

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ص ۲۱۶

- طبق این روایت شریف امام معصوم آن شخصی است که «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» می‌کند و طبق همین روایت تفاوتی که باعث شده است تا امام معصوم هدایتگر به حق باشد و دیگران نه، داشتن علمی است که دیگران بدون وجود امام معصوم از آن محرم هستند؛ پس می‌توان ادعا کرد که این علم امام است که نقش پررنگی در مسئله هدایت بازی می‌کند که این همان متن روایت شریف کتاب غررالحکم است.

۲- [امیرالمؤمنین (علیه السلام): إِنَّ الْعِلْمَ يَهْدِي وَ يُرْشِدُ وَ يُنْجِي وَ إِنَّ الْجَهْلَ يُغْوِي وَ يُضِلُّ وَ يُرْدِي.

غررالاحکم، ص ۲۴۲

كَمَا إِنَّ الْعِلْمَ يَهْدِي الْمَرْءَ وَ يُنْجِيهِ كَذَلِكَ الْجَهْلُ يُضِلُّهُ وَ يُرْدِيهِ.

غررالاحکم، ص ۵۳۵

الْعِلْمُ أَفْضَلُ هِدَايَةٍ.

غررالاحکم، ص ۴۹

الْعِلْمُ أَشْرَفُ هِدَايَةٍ.

غررالاحکم، ص ۵۶

- این تعابیر روایات بالا به صراحت علم را عامل هدایت می‌داند.

الْفِكْرُ يَهْدِي إِلَى التُّشْدِ.

غررالاحکم، ص ۴۳

الْفِكْرُ يَهْدِي إِلَى التَّرْشَادِ.

غررالاحکم، ص ۴۱

فِكْرُكَ يَهْدِيكَ إِلَى التَّرْشَادِ وَ يَحْدُوكَ إِلَى إِصْلَاحِ الْمَعَادِ.

غررالاحکم، ص ۴۸۲

الْعِلْمُ يُنْجِدُ الْفِكْرَ. (دانش فکر را روشن می‌کند)

غررالاحکم، ص ۴۸

- در تعابیر روایات بالا اولاً این به دست می‌آید که فکر هدایتگر است و با آخرین روایت این مشخص می‌شود که خود فکر هم با علم روشن می‌شود.

الْعَقْلُ يَهْدِي وَ يُنْجِي وَ الْجَهْلُ يُغْوِي وَ يُرْدِي.

غررالاحکم، ص ۱۲۴

الْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ فَمَنْ عَلِمَ عَقِلَ.

غررالاحکم، ص ۹۲

الْعِلْمُ عُنْوَانُ الْعَقْلِ. (علم نشانه عقل است.)

غررالاحکم، ص ۴۸

الْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ.

غررالاحکم، ص ۴۸

الْعَقْلُ أَضَلُّ الْعِلْمِ وَ دَاعِيَةُ الْفَهْمِ.

غررالاحکم، ص ۱۰۸

- طبق روایت اول این به دست می‌آید که عقل هدایتگر است و طبق روایات دیگر فهمیده می‌شود که علم هم نتیجه عقل است. در مجموع با تتبع در روایات بسیاری می‌توان این معنا را به دست آورد که علم هدایتگر به سمت حق است و خود این تکرار معنا قرینه‌ای است بر جبران ضعف سندی روایت شریف.

### سؤال پنجم - آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از این قرائن تصحیح کرد؟

روایت از نظر سند قابل دفاع نیست اما از حیث محتوا و تشابه معنایی آن با روایات دیگر به طور کامل می‌توان به آن اعتماد کرد و با قرائن بالا از مرسل بودن آن دفاع کرد.

### سؤال ششم - آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از قرینه «ایفای نقش در فرآیند هدایت» نیز تصحیح کرد؟

موضوع فرایند هدایت و امور مرتبط با آن و تحلیل مسئله علم، از جمله دو موضوعی هستند که این روایت به آن‌ها می‌پردازد و این روایت حکم مبنایی برای آن‌ها دارد؛ فلذا بدون داشتن روایاتی و آیاتی در باب اینکه فرایند هدایت به چه موضوعاتی وابسته است (زیرساخت‌های هدایت) و اینکه امر حاکم و غایت علم چیست، قطعاً بحث‌های بعدی که بر این مبنا بار می‌شود دچار چالش شده و به سمت انتخاب غایت و امر حاکم‌های غلطی مانند «تصرف در طبیعت» (پوزیتویسم) و «طبقه‌بندی اشیاء» (کشف واقع) کشیده می‌شود.



## ۲- پیوست رجالی دو؛ روایت شریف «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»

شرح سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری نسبت به احادیث بر اساس دو مبنای مشهور و تکاملی

### الف) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری بر مبنای تکاملی

#### سؤال اول: مصدر حدیث چیست؟

اولین نکته‌ای که در مورد حدیث فوق و به طوری کلی در بررسی احادیث باید مورد بحث قرار گیرد، مصدری است که حدیث در آن مصدر روایت و ذکر شده است؛ معنای مصدر نیز قدیمی‌ترین منبع حدیثی است که روایت شریف در آن ضبط شده است.

با تتبع در کتب حدیثی و روایی مشخص گردید که حدیث شریف در کتاب تحف العقول به طریق مرسل از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و در کتاب الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام از آن حضرت نقل شده است؛ این دو روایت از این دو مصدر را هم مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده است

#### سؤال دوم: جایگاه سند در اتکای به اشراف چیست؟

در سؤال دوم در مورد یک حدیث باید به طور کلی به تبیین جایگاه سند در اتکا به اشراف بحث کرد؛ در واقع باید مشخص کرد که سند، چه نقشی در رساندن علم متکی به اشراف - حدیث معصوم علیه السلام - به ما دارد؟ در واقع در این بخش تعریف جدیدی از سند ارائه می‌گردد که محور آن، مسئله هدایت ابناء بشر توسط معصوم علیه السلام است و سند به عنوان یکی از ابزارهای معصوم علیه السلام برای مدیریت امر هدایت در عالم تعریف می‌شود، نه به عنوان ابزاری که ما برای رسیدن به معصوم علیه السلام از آن استفاده می‌کنیم.

برای درک نکته فوق باید دقت کرد که معصوم علیه السلام - که حدیث از او صادر می‌شود - در تمام شئون و حالات خود مترصد امر هدایت جامعه بوده و در حال جریان دادن امر بسیار مهم هدایت در جامعه است. حال امام معصوم علیه السلام برای جریان دادن هدایت در جامعه از ساختارها و راه‌های مختلفی استفاده می‌کند که یکی از این ساختارها، جاری کردن هدایت در جامعه از طریق یک فرد مؤمن است که در واقع این فرد مؤمن، همان سند هدایت در جامعه و هدایت انسان‌ها بهره می‌برد و در حقیقت بزرگترین لطف و رحمتی که شامل حال یک فرد مؤمن می‌شود نیز همین موضوع است که خدای متعال و معصوم علیه السلام او را به عنوان یار خود قرار داده و امر خود را از طریق او در جامعه جاری و ساری کنند؛ بنابراین سند - یعنی فرد مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام - یکی از راه‌هایی است که معصوم علیه السلام از طریق آن، علم مبتنی بر اشراف خود را در جامعه جریان داده و جامعه را هدایت می‌کند.

#### سؤال سوم: ساختار اتکا به اشراف به صورت استظهاری چیست؟

نکته‌ای که در سؤال سوم باید مورد دقت قرار گیرد این است که معصوم علیه السلام به عنوان مدیر هدایت در عالم، امر هدایت را تنها از طریق سند - فرد مؤمن انتخاب شده - در عالم جریان نمی‌دهد، بلکه ساختارهای دیگری نیز وجود دارد که افراد جامعه در زمان غیبت معصوم علیه السلام نیز می‌توانند از آن طریق هدایت را دریافت نموده و در جامعه جریان دهند، زیرا معصوم علیه السلام همواره حی و زنده بوده و مجری امر هدایت در عالم است و این امر را با ساختارهای مختلفی در جامعه جریان می‌دهد که سند یکی از آن‌هاست. در ادامه به بررسی استظهاری چند مورد از ساختارها و راه‌های اتکا به اشراف - ساختارهایی که معصوم علیه السلام امر هدایت را در جامعه جاری می‌کند - می‌پردازیم. ضمناً هرگز خروجی ساختار اتکا به اشراف نباید با استظهار از آیات و روایات در تعارض باشد.

الف) زیارت: یکی از راه‌هایی که افراد می‌توانند از طریق آن امر هدایت و علم مبتنی بر اشراف را از معصوم علیه السلام تلقی کنند، زیارت معصومین علیهم السلام است که به دلیل زنده بودن همیشگی معصومین علیهم السلام، زیارت منحصر به حضور و ظهور امام نمی‌باشد، بلکه می‌توان از طریق زیارت قبور ائمه نیز به علم مبتنی بر اشراف دست یافت و هدایت را از معصوم علیه السلام تلقی نموده و توفیق حضور در طریق هدایت و یاری امام معصوم علیه السلام را به دست آورد. دلیل استظهاری این مطلب نیز روایت شریف امام حسین علیه السلام است که می‌فرماید: «مَنْ آتَانَا لَمْ يَغْدَمْ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ قَضِيَّةٌ عَادِلَةٌ وَ أَحَا مُسْتَفَادًا وَ مُجَالَسَةَ الْعُلَمَاءِ»؛ هر کس به نزد ما آید هیچ یک از این چهار خصلت را از دست نمی‌دهد. ۱. نشانه‌های محکم و استوار (که همان علم است) می‌شنود. ۲. از قضاوتی عادلانه برخوردار می‌گردد. ۳. با برادری سودمند و پرفایده روبرو خواهد شد. ۴. اجر و پاداش مصاحبت و هم‌نشینی با علما و دانشمندان را خواهد برد.

بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۹۵

ب) نیت: امر دومی که تأثیر بسیار زیادی در قرار گرفتن انسان به عنوان مجرای هدایت دارد، نیتی است که انسان‌ها در فؤاد و قلب خود دارند. در واقع نیت اصلی‌ترین مسئله‌ای است که موجب توفیق نصرت امام علیه السلام می‌گردد؛ اگر فرد شبانه روز نیت نصرت امام علیه السلام را داشته باشد و واقعاً شوق به این کار را در سینه داشته باشد، امام معصوم علیه السلام او را مجرای هدایت قرار داده و از طریق او هدایت را در جامعه جریان می‌دهد. اما اگر فرد در بی نصرت امام علیه السلام نباشد، حتی اگر قرآن نیز بخواند، لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ قرآن خواندن نیز نتها به هدایت او نمی‌افزاید بلکه موجب گمراهی بیشتر او می‌گردد.

اهمیت مسئله نیت در توفیق نصرت امام علیه السلام را می‌توان از روایت شریف امام صادق علیه السلام به دست آورد که فرمودند: «عَلَى بُنِّ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: ... قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلْتِهِ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ»

کافی ج ۲ ص ۱۶

ج) سند روایت: یکی دیگر از ساختارهای اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام، مسئله سند روایت است که در سؤال دوم از همین پیوست سند به مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام برای جریان امر هدایت در جامعه تعریف گردید.

اهمیت سند روایت در اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام نیز از طریق روایت امام صادق علیه السلام استظهار می‌گردد: «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام أَعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا عِنْدَنَا عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا وَ فَهْمِهِمْ مِنَّا»؛ منزلت شیعیان نزد ما را به قدر روایاتی که از ما روایت می‌کنند و فهمی که از ما دارند بشناسید. در این روایت این نکته بیان شده است که منزلت و قدر هر فرد نزد امام علیه السلام، به میزان روایاتی است که از امام نقل می‌کند و فهمی است که از امام دارد؛ یعنی فرد هر قدر منزلت بالاتری داشته باشد امام علیه السلام بیشتر از او در مسئله مدیریت هدایت استفاده می‌کند و قدر و منزلت بیشتری نزد امام علیه السلام دارد و روایات بیشتری را از امام علیه السلام نقل می‌کند.

غیبت نعمانی، ص ۲۲

د) عمل به علم: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، عمل به علم است؛ هر فرد به میزان عملی که به علم خود دارد، علم بیشتری را از معصوم علیه السلام دریافت می‌کند و از این راه در طریق مدیریت هدایت توسط معصوم علیه السلام قرار می‌گیرد. نقش عمل به علم در اتکا به اشراف نیز از روایت «قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمًا مَا لَمْ يَعْلَمْ» استفاده می‌گردد؛ هر کس به چیزی که می‌داند عمل کند خداوند علم آنچه را که نمی‌داند به او می‌دهد. بنابراین از طریق عمل به علم نیز می‌توان مجرای علم مبتنی بر اشراف قرار گرفت.

بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۲۸

ه) زهد: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، زهد ورزیدن در دنیا است که به موجب مستظهر روایت شریف: «... الْهَيْبَةُ بَيْنَ وَاقِدِ الْحَرِيرِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَّتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ غُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» [۱] این معنا استفاده می‌گردد که با زهد ورزیدن، حکمت بر انسان نازل شده و عیوب دنیا و امراض و دواهای آن روشن می‌گردد؛ یعنی

همان متکی شدن به علم مشرف که موجب هدایت است. «و قَالَ [امیرالمؤمنین علیه السلام] مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ يَجْرَعْ مِنْ دُلْهَا وَ لَمْ يُنَافِسْ فِي عَزِّهَا هَذَا اللَّهُ يَغَيِّرُ هِدَايَةَ مَنْ مَخْلُوقٍ وَ عِلْمَهُ يَغَيِّرُ تَعْلِيمٍ وَ أُثْبِتَ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَ أَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ» [۲] این روایت هم به صراحت می‌فرماید که زهد در دنیا موجب هدایت و تعلیم شخص است آن هم بدون واسطه و مستقیماً از طرف خدای متعال.

[۱] الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸

[۲] تحف العقول، ص ۲۲۳

### سؤال چهارم: فرایند هدایت مرتبط با این روایت چیست؟

چهارمین سؤالی که در مورد حدیث فوق مطرح می‌باشد این است که این روایت کدام فرایند مرتبط با هدایت را تشریح می‌کند؟ برای پاسخ به این سؤال مقدماتاً باید به این نکته دقت کرد که هر کلامی که از معصوم علیه السلام صادر می‌شود به غرض ایجاد هدایت در جامعه بوده و یک یا چند بُعد از ابعاد هدایت را مورد بحث قرار می‌دهد، زیرا معصوم علیه السلام هدفی جز هدایت جامعه ندارد و تمام سخنان او نیز به همین غرض صادر می‌شود. پس باید نقش حدیث فوق را در فرایند هدایت مشخص کرد و بیان نمود که حدیث فوق کدام بُعد از ابعاد مختلف هدایت را بیان می‌دارد.

همواره شیعه «فقه» و «تفقه» را ابزاری برای رسیدن به علوم اهل بیت علیهم السلام می‌داند [۱] و طبق استظهار بسیاری از روایات، مؤمنین باید در هر زمان -چه غیبت و چه حضور حجت الله علیه السلام- به عروة الوثقی اهل بیت علیهم السلام خود را وصل نموده و در راه سعادت و رضایت الهی پیش روند [۲] و هر لحظه با جهاد فی سبیل الله در پی احیاء آن علوم و محقق کردن محتوای آن علوم باشند. [۳] برای مشاهده روایاتی مؤید بر این مطلب باید اشاره کرد به:

۱- تفقه یعنی اتصال به علوم اهل بیت علیهم السلام: ... عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هَذَا فَقَالَ يَا وَيْحَكَ وَ هَلْ رَأَيْتَ فِيهَا قَطُّ إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهَ الرَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاهِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

با توجه به حدیث، شریف فقیه دلالت بر هرکس نمی‌کند و تنها دلالت بر شخصی دارد که چند ویژگی خاص داشته باشد که یکی از آن‌ها و شاید اصلی‌ترین آن‌ها، تمسک به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است که از طریق علم آن حضرت و اوصیاء بر حشش به دست ما رسیده است. در نتیجه فقیه کسی است که متصل به علوم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد.

۲- تمسک به اهل بیت علیهم السلام چه در حضور ایشان و چه در غیبت ایشان: ... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامَ هُدًى وَ لَا عِلْمًا يُرَى وَ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِذَا وَقَعَ هَذَا لَيْلًا [در بعضی نسخ: بلاء] فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ أَمَا أَنْتَ فَلَا تُدْرِكُهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَنْصَحَ لَكُمْ الْأَمْرُ.

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۴۹ / الغيبة للنعماني، ص ۱۵۹ / الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۱۲۷

با توجه به این روایت شریف، هنگامی که مانند حال حاضر، مؤمنین از حضور امام هدی علیه السلام به عنوان مرکز علم متکی به پایگاه اشراف محروم شدند، وظیفه آنان این است که به آنچه در دستانشان از علوم معصوم باقی است، چنگ زنند و خود را از بلایای آخرالزمان نجات دهند.

۳- لزوم احیاء علم اهل بیت علیهم السلام توسط مؤمنین: ... عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قَالَ نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ عَدُوْنَا الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَ شِيعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ.

المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹

طبق این حدیث در تفسیر آیه ۹ سوره زمر بیان شده است که تنها شیعیان هستند که فهم می‌کنند مأخذ علم کجاست و آن را تذکر می‌گیرند؛ پس برای شناساندن امام معصوم، آنان همواره سعی می‌کنند تا به دیگران بفهمانند که علم حقیقی کجاست.

... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمَرْوَزِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَخْتَارُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۴

در این حدیث شریف سخن از حفظ روایات معصومین آمده است که ممکن است به ذهن، این معنا را تبادر کند که منظور از حفظ یعنی به یاد داشتن؛ اما به قرینه آنکه می‌فرماید احادیثی را حفظ کند که اَمّت به آن‌ها در امر دین خود نیاز دارند، این به دست می‌آید که باید آن احادیث منشأ علم آن اَمّت شده و ناظر به نیاز آن‌ها باشد تا بتواند مشکلاتشان را حل کند.

... رَجِمَ اللَّهُ أَمْرًا أَحْيَا أَمْرًا فَحَيْلٌ وَ مَا أَحْيَاءُ أَمْرِكُمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ تَذَكَّرُونَهُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ الدِّينِ وَ اللُّبِّ ...

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۶۳

... عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرًا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ رُوِيَ لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُقْبِلُ بُوْجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ ع صَدَقَ جَدِّي ع أ فَتَدْرِي مِنَ السُّفَهَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ ع هُمْ فَصَاصُ مُخَالِفِينَا أ وَ تَدْرِي مِنَ الْعُلَمَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ ع الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبَ مَوَدَّتَهُمْ ثُمَّ قَالَ أ وَ تَدْرِي مَا مَعْنَى قَوْلِهِ أَوْ يُقْبِلُ بُوْجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ ع يَعْنِي وَ اللّٰهُ بِذَلِكَ ادَّعَاءَ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۸

طبق این دو روایت و مضامین مشابه آن‌ها، بر مؤمنین واجب است که احیاء امر اهل بیت علیهم السلام کنند و استظهاراً از همین روایات برداشت می‌شود که احیاء علوم اهل بیت علیهم السلام نمی‌شود مگر با ترویج و احیاء علوم آن‌ها.

- در نتیجه گیری کلی این به دست می‌آید که مسئله تفقه اگر مهم‌ترین بخش هدایت نباشد، حداقل یکی از ارکان اصلی آن است؛ زیرا ما به عنوان زمینه‌ساز هدایت، باید ابتدائاً هدایت را که منحصر در معصوم علیهم السلام است را بفهمیم که نام آن «تفقه» است و به موجب آن امر امامان معصوم علیهم السلام احیاء شده و هدایت در میان مردم فریه می‌شود.

### سؤال پنجم: این روایت دقیقاً چه نقشی در فرایند هدایت مرتبط با خود دارد؟

پس از آنکه در سؤال چهارم مشخص شد که هدایت با «تفقه» فهم می‌شود و «تفقه» ابزار اصلی ما برای اتکا به پایگاه اشراف است، این نتیجه حاصل می‌شود که باید «تفقه» بعد از مقام «ثبت»، «تحلیل» نیز شود (یعنی چیستی و حکم آن مشخص شود) و با استفاده از تعریف آن، شاخصه‌ای برای ارزیابی به دست آید تا همواره مشخص کند که آیا ما در مسیر «تفقه» - به عنوان وظیفه خود - قرار داریم یا خیر.

در اینجا روایت شریف «فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ» دقیقاً در مقام بیان «تحلیل» از قاعده مکث در موضوع «تفقه» است و با شاخص قرار دادن «بصیرت‌افزایی» محک مناسبی به ما داده است؛ یعنی در این زمانه که فقه رایج دچار کم‌رنگی و کم‌اثری در نگرش‌سازی افراد شده است، این حدیث شریف ریشه درد را مشخص کرده است و دوی آن را هم تجویز کرده است که آن لزوم ارتقاء فقه «معدّر و منجز» (فقه ناظر به صرف بیان حکم شارع) به فقه «هدایت» یا به عبارتی فقه نگرش‌ساز آن هم از طریق بصیرت‌افزایی است.

### ب) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدور بر مبنای مشهور

در صورت پاسخ به سؤالات شش‌گانه زیر می‌توان به موثوق‌الصدور بودن روایت بر اساس این مبنای اطمینان پیدا کرد.

#### سؤال اول - مصدر روایت چیست؟

حدیث شریف در کتاب تحف العقول به طریق مرسل از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و در کتاب الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام از آن حضرت نقل شده است؛ این دو روایت از این دو مصدر را هم مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده است.

### سؤال دوم – آیا حدیث مسند است؟ اگر آری، به ترتیب سلسله سند را نوشته و اتصال طبقات روایات را از حیث امکان ارتباط بین آنها بحث کنید.

همانطور که گفته شد حدیث در تحف العقول به صورت مرسل نقل شده است و کتاب الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام هم اگر نسبت خود کتاب به معصوم پذیرفته شود که حدیث مسند است و متصل و الا آن هم اعتبار سندی ندارد از آن جهت که مرسل است.

### سؤال سوم – روایت از لحاظ اتصال و منزلت راویان دچار چه نوع مشکلاتی است؟ آیا با قرائنی می توان ضعف سند را جبران نمود؟ اگر در موردی قرائن اطمینان آور وجود داشته باشد، آن را ذکر نمایید.

کتاب تحف العقول حدیث را مرسل نقل کرده است و با وجود آنکه بسیاری از علمای شیعه بدان کتاب اعتماد کرده و حتی براساس آن فتوا نیز داده اند، اما طبق نظر مشهور حدیث را ضعیف می دانند. کتاب الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام هم معرکه آراء است در اینکه نسبت کتاب به معصوم علیه السلام است یا خیر و اکثر قائل به منسوب نبودن بدون واسطه آن کتاب به حضرت شدند؛ البته در این بین بعضی بزرگان مانند: محمد تقی مجلسی و پسر علامه اش، محمود فاضل کاشانی، سید علی طباطبایی معروف به صاحب ریاض، محمد بن علی طباطبایی صاحب مفاتیح الاصول، محدث بحرانی، ملا احمد نراقی و وحید بهبهانی؛ بر این کتاب اعتماد کردند و از روایات آن با وجود اینکه برخی از سلسله سندهای آنها حذف شده و مرسل هستند، در استنباط احکام شرعی استفاده کرده اند. [۱] و در این باره مرحوم علامه مجلسی رحمته الله می فرماید:

و کتاب فقه الرضا علیه السلام أخبرني به السيد الفاضل المحدث القاضي أمير حسين طاب ثراه ما ورد أصفهان قال قد اتفق في بعض سني مجاورتي بيت الله الحرام أن أتاني جماعة من أهل قم حاجين و كان معهم كتاب قديم يوافق تاريخه عصر الرضا صلوات الله عليه و سمعت الوالد رحمه الله أنه قال سمعت السيد يقول كان عليه خطه صلوات الله عليه و كان عليه إجازات جماعة كثيرة من الفضلاء و قال السيد حصل لي العلم بتلك القرائن أنه تأليف الإمام ع فأخذت الكتاب و كتبه و صححته فأخذ والدي قدس الله روحه هذا الكتاب من السيد و استنسخه و صححه و أكثر عباراته موافق لما يذكره الصدوق أبو جعفر بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه من غير سند و ما يذكره والده في رسالته إليه و كثير من الأحكام التي ذكرها أصحابنا و لا يعلم مستندها مذكورة فيه كما ستعرف في أبواب العبادات. [۲]

که این سخن او دلالت بر اعتماد فراوان ایشان به این کتاب دارد؛ اما اشکالات بسیاری هم علماً مخصوصاً متأخرین آنها بدان وارد کرده اند که بر مبنای مشهور قابل تأمل است. [۳]

در جمع بندی باید گفت که صرف اعتماد به کتاب تحف العقول، ضعف سندی آن را بر مبنای مشهور جبران نمی کند و پذیرش کتاب الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، مسئله ای بسیار سخت و پیچیده است که قیل و قال بر سر آن، حصول اعتماد برای رجالیون مشهور را کاهش می دهد؛ فلذا نمی توان قرینه ای اطمینان آور برای آن ذکر کرد مگر پذیرش قول بعضی علما (مانند مجلسین، ملا احمد نراقی و ...) بر منسوب بودن کتاب به حضرت رضا علیه السلام.

[۱]. پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

[۲]. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱.

[۳]. پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۰۵ و ۴۰۶.

### سؤال چهارم – نوع قرینه جابر ضعف را بحث کنید و حیث قرینه بودن آن را آشکار نمایید.

همان‌طور که گفته شد اعتماد برخی علما بر مرسلات تحف العقول و منسوب بودن کتاب الفقه به حضرت رضا علیه السلام می‌تواند تا حدی قرینۀ جابر ضعف سند باشد؛ اما حیث دیگری که در جابر ضعف بودن ما را یاری می‌رساند متن خود حدیث شریف است که معمولاً در پژوهش‌های رجالی از آن غفلت می‌شود.

در اینجا باید گفت که علاوه بر آن مطالبی که در مبنای رجالی تکاملی گفته شد، بد نیست تا نگاهی به کامل احادیث نقل شده در تحف العقول و الفقه بیان‌دازیم و خود متن را بدن توجه به سند آن بررسی کنیم:

تحف العقول: وَ قَالَ [الامام الكاظم علیه السلام] اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ غُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِفَقْرٍ وَ لَا بِطُولِ عُمُرٍ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ يَخِلْ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ يَحْرِصُ اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حَظًّا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يَتِلَمُّ الْمُرُوءَةَ وَ مَا لَا سَرَفَ فِيهِ وَ اسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فَإِنَّهُ زَوِي لَيْسَ مِمَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ.

وَ قَالَ [الامام الكاظم علیه السلام] تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرَّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكُوكَبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

الفقه: سَلُوا رَبَّكُمْ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ أَرْوِي عَنِ الْعَالِمِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّهُ الْمَلِكُ الْخَفِيُّ إِذَا حَضَرَتْ لَمْ يُؤَبِّهْ بِهَا وَ إِنْ غَابَتْ عُرِفَ فَضْلُهَا وَ اجْتَهِدُوا أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ مِنْهُ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ الثَّقَاتِ وَ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ غُيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ وَ بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْفَقْرِ وَ لَا بِطُولِ الْعُمُرِ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ يَخِلْ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ حَرَصَ اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حَظًّا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَمْ يَتِلَمُّ الْمُرُوءَةَ وَ لَا سَرَفَ فِيهِ وَ اسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فَإِنَّهُ تَزْوِي لَيْسَ مِمَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَرْوِي مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ مَا يُحِطُّ أَكْثَرَ مِمَّا يَصِيبُ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ حَاصُ الْمَرْءِ بِالْمَرْتَبَةِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكُوكَبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.

طبق بررسی متن کامل این دو حدیث و مشاهده شباهت بسیار زیاد حدیث الفقه با دو حدیث کنار هم تحف العقول، دو حالت قابل فرض است:

۱- آنکه قول بعضی بر جعلی بودن کتاب الفقه را بپذیریم؛ در این صورت باید قول دیگر آنان مبنی بر اینکه کتاب الفقه متعلق به زمان متأخرین محدثین است و در زمانی مانند زمان شیخ صدوق وجود نداشته را پذیرفت که استدلال آن‌ها بر این مطلب ذکر نشدن نامی از این کتاب در عیون أخبار الرضا علیه السلام مرحوم صدوق است؛ نتیجه این حرف آن است که بگوییم یا دست‌جاعلی در کار بوده است و یا شخصی از روایان حدیث کتاب را نقل کرده و به اشتباه منسوب به حضرت رضا علیه السلام شده است؛ در هر دو حالت باید نتیجه گرفت که آن دو یا از کتاب تحف العقول نقل کرده‌اند زیرا ابن شعبه حرانی از معاصران صدوق و شیوخ شیخ مفید است، که در این حالت باز اعتبار مرسل بازگشت به اعتبار کتاب تحف می‌کند و با آنکه از طریقی غیر کتاب تحف با حدیث برخورد کرده‌اند که به اعتبار حدیث می‌افزاید.

۲- آنکه قدمت کتاب به دوران متقدمین را بپذیریم و قائل به مخفی بودن کتاب در دست شیعیان شویم به طوریکه یا به شخصی مانند مرحوم صدوق نرسیده است و یا او هم آن را کتمان کرده است. حال دو فرض موجود است؛ یا ابن شعبه حرانی کتاب را داشته و از آن طریق حدیث را نقل کرده است که مؤیدی محکم بر صحت حدیث است و یا قائل شویم که او از طریق دیگر نقل کرده است که بر اعتبار آن می‌افزاید.

و جدای از تمام این مباحث، این نکته قابل توجه است که متن این دو فقره حدیث به دلیل مضامینی که دارند، محرکی برای جعل شدن نیستند و تا حدود بسیار زیادی می‌توان از ساختار و اسلوب متن دو حدیث و بیان مضامینی که در امر هدایت مؤثر است، به صحت آن دو پی برد.

به عنوان آخرین قرینه جابر ضعف می‌توان تمسک به احادیثی با مضمون مشابه گشت که علاوه بر آیه «نفر» مؤیدی بر معنای مدلول حدیث باشند: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي كَلَامٍ لَهُ حَظَبَ بِهِ عَلَى الْمُنْبِرِ أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَيْقِظُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةَ أَزْوَماً عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَيِّرِ فِي جَهْلِهِ وَكِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِسٌ لَا تَرْتَابُوا فَتَشْكُوا وَلَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا وَلَا تَرْحَسُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدْهِنُوا وَلَا تُدْهِنُوا فِي الْحَقِّ فَتَحْسُرُوا وَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا وَمِنَ الْفِقْهِ أَنْ لَا تُعْتَرُوا وَإِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ وَأَعَشَّكُمْ لِنَفْسِهِ أَغْصَاكُمْ لِرَبِّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ يَأْمَنُ وَيَسْتَبْشِرُ وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ يَخْبُ وَيَنْدَمُ.

- روایت شریفه دلالت دارد بر آنکه لازمه فقه آن است که انسان فریب نخورد یا به عبارتی ابزار تشخیص حق از باطلی داشته باشد که همان فرقانی است که در «فان الفقه مفتاح البصيرة» به آن اشاره شده بود.

شیخ مفید، ص ۲۰۶ نقل از کافی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۹ / به سند دیگر: الامالی / الکافی، ج ۱، ص ۴۵

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا فَقَالَ إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ فَمَنْ فَقَهُ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ وَ مَا أَحَدٌ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَّا يَسَّ مِنْ فِقْهِهِ.

- روایت شریفه دلالت دارد بر اینکه حکمت یا همان حکم‌های استدلالی (که بخشی از آن‌ها عهده دار «ثبت» احکام هستند) همان معرفت و تفقه است.

تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱ / نقل از عیاشی: بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۵

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا بَا دَرٍّ لَا يَفْقَهُ الرَّجُلُ كُلَّ الْفِقْهِ حَتَّى يَرَى النَّاسَ أَمْثَالَ الْأَبَاعِرِ فَلَا يَحْفَلُ بِوُجُودِهِمْ وَ لَا يَعْزِيهِ ذَلِكَ كَمَا لَا يَعْزِيهِ وَجُودُ بَعِيرٍ عِنْدَهُ ثُمَّ يَرْجِعُ هُوَ إِلَى نَفْسِهِ فَيَكُونُ أَكْبَرَ حَاقِرٍ لَهَا.

- روایت شریفه دلالت دارد بر اینکه نهایت و تمام فقه آن است که نگرش شخص تغییر کند و شاخصی برای او شود که چه چیز مهم است و چه چیز غیر مهم که این معنا با درک «معدّر و منجز» از فقه قابل جمع نیست و لازمه آن بصیرت افزا بودن فقه است.

عده الداعی و نجاح الساعی، ج ۲، ص ۲۱۸ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۵

وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَقْلُ ذَلِيلُ الْخَيْرِ وَ الْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي وَ الْفِقْهُ وَ عَاءُ الْعَمَلِ وَ الدُّنْيَا سُوقُ الْآخِرَةِ وَ النَّفْسُ تَاجِرَةٌ وَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ رَأْسُ الْمَالِ وَ الْمَكْسَبُ الْجَنَّةُ وَ الْخُسْرَانُ النَّارُ هَذَا وَ اللَّهُ التَّجَارَةُ الَّتِي لَا تَبُورُ وَ الْبِضَاعَةُ الَّتِي لَا تَحْسُرُ.

- در روایت شریفه بیان شده است که فقه ظرف عمل است؛ یعنی باید فقه ابزاری باشد که نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد را تغییر دهد که این همان افزایش بصیرت و قدرت تشخیص حق از باطل است.

إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۵۹

### سؤال پنجم - آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از این قرائن تصحیح کرد؟

طبق آنچه در سؤال چهارم بیان شد، حدیث شریف را می‌توان به دو جهت سندی و محتوایی (غیر آنچه که در مبنای تکاملی گفته شد) بررسی کرد که ادله سندی بر مبنای مشهور حصول اطمینان نمی‌کرد ولو آنکه مؤیدات خوبی برای آن بود.

اما بررسی محتوایی با نگاه به متن کامل حدیث و از آن مهم‌تر احادیثی که با حدیث «فان الفقه مفتاح البصيرة» قرابت معنایی دارند، به حد کامل حصول اطمینان می‌کند و گویی که وجود معنای «بصیرت افزایی» و «نگرش‌سازی» آن هم بر تصمیم افراد در روایات شریفه فراوان است و به گوشه اندکی از آنان اشاره شد؛ و البته باید توجه داشت پشتوانه قوی‌تر این روایت نص صریح آیه «نفر» و انداز را نتیجه تفقه دانستن است.

**سؤال ششم - آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از قرینه «ایفای نقش در فرآیند هدایت» نیز تصحیح کرد؟**

تفقه به عنوان ابزار اتصال به علوم اهل بیت علیهم‌السلام یکی از اصلی‌ترین موضوعات مورد بحث در فرایند هدایت است؛ زیرا به موجب آن به ساختار و چگونگی هدایت پی برده می‌شود؛ این علم به چگونگی هدایت با علوم ناقص بشری هرگز قابل فهم نیست و لابد از آن است که در فهم آن رجوع به علم متکی به پایگاه اشراف یعنی معصومین علیهم‌السلام شود تا درک صحیح از آن به دست آید.

این حدیث شریف و دیگر احادیث هم‌خانواده او در مقام تحلیل مسئله فقه به اصلی‌ترین کاربرد آن یعنی «نگرش‌سازی» و «تحریک فکر» اشاره کرده‌اند و این مسئله عمیق از آنکه توسط جاهلین جعل شده باشد و هیچ ارتباطی با علوم آل محمد علیهم‌السلام نداشته باشد، دور است و با توجه به محتوا هم محرک جعل آن نیز کاهش می‌یابد.



### ۳- پیوست رجالی سه؛ روایت شریف «و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه»

شرح سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری نسبت به احادیث بر اساس دو مبنای مشهور و تکاملی

#### الف) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری بر مبنای تکاملی

##### سؤال اول: مصدر حدیث چیست؟

اولین نکته ای که در مورد حدیث فوق و به طوری کلی در بررسی احادیث باید مورد بحث قرار گیرد، مصدری است که حدیث در آن مصدر روایت و ذکر شده است؛ معنای مصدر نیز قدیمی ترین منبع حدیثی است که روایت شریف در آن ضبط شده است. با تتبع در کتب حدیثی و روایی مشخص گردید که فقره فوق، بخشی از یکی از خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه ایراد شده است و ثقة الاسلام کلینی رحمته الله در بخش روضه ی کتاب شریف کافی (ج، ۸، ص ۳۸۶) این روایت را با سلسله سند متصل ذکر و ضبط کرده است.

##### سؤال دوم: جایگاه سند در اتکای به اشراف چیست؟

در سؤال دوم در مورد یک حدیث باید به طور کلی به تبیین جایگاه سند در اتکا به اشراف بحث کرد؛ در واقع باید مشخص کرد که سند چه نقشی در رساندن علم متکی به اشراف - حدیث معصوم علیه السلام - به ما دارد؟ در واقع در این بخش تعریف جدیدی از سند ارائه می گردد که محور آن، مسئله هدایت انبیا بشر توسط معصوم علیه السلام است و سند به عنوان یکی از ابزارهای معصوم علیه السلام برای مدیریت امر هدایت در عالم تعریف می شود، نه به عنوان ابزاری که ما برای رسیدن به معصوم علیه السلام از آن استفاده می کنیم.

برای درک نکته فوق باید دقت کرد که معصوم علیه السلام - که حدیث از او صادر می شود - در تمام شئون و حالات خود مترصد امر هدایت جامعه بوده و در حال جریان دادن امر بسیار مهم هدایت در جامعه است. حال امام معصوم علیه السلام برای جریان دادن هدایت در جامعه از ساختارها و راه های مختلفی استفاده می کند که یکی از این ساختارها، جاری کردن هدایت در جامعه از طریق یک فرد مؤمن است که در واقع این فرد مؤمن، همان سند هدایت در جامعه و هدایت انسان ها بهره می برد و در حقیقت بزرگترین لطف و رحمتی که شامل حال یک فرد مؤمن می شود نیز همین موضوع است که خدای متعال و معصوم علیه السلام او را به عنوان یار خود قرار داده و امر خود را از طریق او در جامعه جاری و ساری کنند، بزرگترین نعمتی که خدای متعال به یک فرد می دهد لزوماً داخل کردن او در بهشت نیست، بلکه بزرگترین نعمت برای یک فرد مؤمن قرار گرفتن او در طریق هدایت و رساندن هدایت از طریق او به جامعه است. بنابراین سند یعنی فرد مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام یکی از راه هایی است که معصوم علیه السلام از طریق آن، علم مبتنی بر اشراف خود را در جامعه جریان داده و جامعه را هدایت می کند.

### سؤال سوم: ساختار اتکا به اشراف به صورت استظهاری چیست؟

نکته‌ای که در سؤال سوم باید مورد دقت قرار گیرد این است که معصوم علیه السلام به عنوان مدیر هدایت در عالم، امر هدایت را تنها از طریق سند-فرد مؤمن انتخاب شده- در عالم جریان نمی‌دهد، بلکه ساختارهای دیگری نیز وجود دارد که افراد جامعه در زمان غیبت معصوم علیه السلام نیز می‌توانند از آن طریق هدایت را دریافت نموده و در جامعه جریان دهند، زیرا معصوم علیه السلام همواره حی و زنده بوده و مجری امر هدایت در عالم است و این امر را با ساختارهای مختلفی در جامعه جریان می‌دهد که سند یکی از آنهاست. در ادامه به بررسی استظهاری چند مورد از ساختارها و راه‌های اتکا به اشراف-ساختارهایی که معصوم علیه السلام امر هدایت را در جامعه جاری می‌کند- می‌پردازیم. ضمناً هرگز خروجی ساختار اتکا به اشراف نباید با استظهار از آیات و روایات در تعارض باشد.

**الف) زیارت:** یکی از راه‌هایی که افراد می‌توانند از طریق آن امر هدایت و علم مبتنی بر اشراف را از معصوم علیه السلام تلقی کنند، زیارت معصومین علیهم السلام است که به دلیل زنده بودن همیشگی معصومین علیهم السلام، زیارت منحصر به حضور و ظهور امام نمی‌باشد، بلکه می‌توان از طریق زیارت قبور ائمه نیز به علم مبتنی بر اشراف دست یافت و هدایت را از معصوم علیه السلام تلقی نموده و توفیق حضور در طریق هدایت و یاری امام معصوم علیه السلام را به دست آورد. دلیل استظهاری این مطلب نیز روایت شریف امام حسین علیه السلام است که می‌فرماید: «مَنْ أَتَانَا لَمْ يَغْدَمْ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ قَضِيَّةٌ عَادِلَةٌ وَ أَحَا مُسْتَفَادًا وَ مُجَالَسَةٌ الْعُلَمَاءِ»؛ هر کس به نزد ما آید هیچ یک از این چهار خصلت را از دست نمی‌دهد ۱. نشانه‌های محکم و استوار (که همان علم است) می‌شود ۲. از قضاوتی عادلانه برخوردار می‌گردد ۳. با برادری سودمند و پرفایده روبرو خواهد شد ۴. اجر و پاداش مصاحبت و هم‌نشینی با علما و دانشمندان را خواهد برد.

بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۹۵

**ب) نیت:** امر دومی که تأثیر بسیار زیادی در قرار گرفتن انسان به عنوان مجرای هدایت دارد، نیتی است که انسان‌ها در فؤاد و قلب خود دارند. در واقع نیت اصلی‌ترین مسئله‌ای است که موجب توفیق نصرت امام علیه السلام می‌گردد؛ اگر فرد شبانه روز نیت نصرت امام علیه السلام را داشته باشد و واقعاً شوق به این کار را در سینه داشته باشد، امام معصوم علیه السلام او را مجرای هدایت قرار داده و از طریق او هدایت را در جامعه جریان می‌دهد. اما اگر فرد در بی نصرت امام علیه السلام نباشد، حتی اگر قرآن نیز بخواند، لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ قرآن خواندن نیز نه تنها به هدایت او نمی‌افزاید بلکه موجب گمراهی بیشتر او می‌گردد.

اهمیت مسئله نیت در توفیق نصرت امام علیه السلام را می‌توان از روایت شریف امام صادق علیه السلام به دست آورد که فرمودند: «عَلَى بِنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: ... قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ»

کافی ج ۲ ص ۱۶

**ج) سند روایت:** یکی دیگر از ساختارهای اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام، مسئله سند روایت است که در سؤال دوم از همین پیوست سند به مؤمن انتخاب شده توسط معصوم علیه السلام برای جریان امر هدایت در جامعه تعریف گردید.

اهمیت سند روایت در اتکا به اشراف و گسترش هدایت در جامعه توسط معصوم علیه السلام نیز از طریق روایت امام صادق علیه السلام استظهار می‌گردد: «قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام اَعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا عِنْدَنَا عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا وَ فَهْمِهِمْ مِنَّا»؛ منزلت شیعیان نزد ما را به قدر روایاتی که از ما روایت می‌کنند و فهمی که از ما دارند بشناسید. در این روایت این نکته بیان شده است که منزلت و قدر هر فرد نزد امام علیه السلام، به میزان روایاتی است که از امام نقل می‌کند و فهمی است که از امام دارد؛ یعنی فرد هر قدر منزلت بالاتری داشته باشد امام علیه السلام بیشتر از او در مسئله مدیریت هدایت استفاده می‌کند و قدر و منزلت بیشتری نزد امام علیه السلام دارد و روایات بیشتری را از امام علیه السلام نقل می‌کند.

غیبت نعمانی، ص ۲۲

د) عمل به علم: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، عمل به علم است؛ هر فرد به میزان عملی که به علم خود دارد، علم بیشتری را از معصوم علیه السلام دریافت می‌کند و از این راه در طریق مدیریت هدایت توسط معصوم علیه السلام قرار می‌گیرد. نقش عمل به علم در اتکا به اشراف نیز از روایت «قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» استفاده می‌گردد؛ هرکس به چیزی که می‌داند عمل کند خداوند علم آنچه را که نمی‌داند به او می‌دهد. بنابراین از طریق عمل به علم نیز می‌توان مجرای علم مبتنی بر اشراف قرار گرفت.

بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۲۸

ه) زهد: از دیگر ساختارهای اتکا به اشراف، زهد ورزیدن در دنیا است که به موجب مستظهر روایت شریف: «...الْهَيْبَةُ بِنِ وَاقِدِ الْحَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَانْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ غُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» [۱] این معنا استفاده می‌گردد که با زهد ورزیدن، حکمت بر انسان نازل شده و عیوب دنیا و امراض و دواهای آن روشن می‌گردد؛ یعنی همان متکی شدن به علم مشرف که موجب هدایت است. «وَقَالَ [امیرالمؤمنین علیه السلام] مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ يَجْرَعْ مِنْ دَلَّهَا وَ لَمْ يُتَافَسْ فِي عَزَّهَا هَدَاهُ اللَّهُ بِغَيْرِ هِدَايَةٍ مِنْ مَخْلُوقٍ وَ عِلْمُهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ وَ أَثَبَتَ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَ أَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ» [۲] این روایت هم به صراحت می‌فرماید که زهد در دنیا موجب هدایت و تعلیم شخص است آن هم بدون واسطه و مستقیماً از طرف خدای متعال.

[۱] الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸

[۲] تحف العقول، ص ۲۲۳

### سؤال چهارم: فرایند هدایت مرتبط با این روایت چیست؟

چهارمین سؤالی که در مورد حدیث فوق مطرح می‌باشد این است که این روایت کدام فرایند مرتبط با هدایت را تشریح می‌کند؟ برای پاسخ به این سؤال مقدمتاً باید به این نکته دقت کرد که هر کلامی که از معصوم علیه السلام صادر می‌شود به غرض ایجاد هدایت در جامعه بوده و یک یا چند بُعد از ابعاد هدایت را مورد بحث قرار می‌دهد، زیرا معصوم علیه السلام هدفی جز هدایت جامعه ندارد و تمام سخنان او نیز به همین غرض صادر می‌شود. پس باید نقش حدیث فوق را در فرایند هدایت مشخص کرد و بیان نمود که حدیث فوق کدام بُعد از ابعاد مختلف هدایت را بیان می‌دارد.

برای اینکه نقش این حدیث در فرایند هدایت مشخص گردد، مقدمتاً باید دقت کرد که همواره برای تبیین مسئله رشد از غی و هدایت انسان‌ها به سمت رشد، تنها نباید به تبیین رشد اکتفا نمود؛ بلکه باید به سمت مقایسه رشد و غی حرکت کرد تا مشخص گردد که رشد تعریف شده توسط دین، در مقابل کدام غی قرار دارد. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره ۲۵۶) این آیه شریفه بیان می‌دارد که هیچ اکراهی در دین نیست، زیرا رشد از غی تبیین شده است و وقتی رشد از غی تبیین گردید دیگر نیازی به اکراه وجود ندارد و افراد با اختیار خود به سمت رشدش حرکت می‌کنند.

از طرفی در روایت شریفه آمده است

«قَالَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ بَيْتِي أُمَّيَّةٌ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ - وَ لَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشَّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ»

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا بنی امیه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد گذاردند و تعلیم شرک را آزاد نگذاشتند، زیرا اگر مردم را بر آن وادار میکردند آن را نمی‌پذیرفتند. [ترجمه مصطفوی]

کافی، ج ۲، ص ۴۱۷

بنابراین دو دلیل، برای خشکاندن ریشه های غی و غلط در جامعه فعلی نیز باید به سمت نظام مقایسه میان رشد و غی حرکت کرد و در حال حاضر نیز کشور ایران با پدیده خطرناک و بدعتی هولناک به نام هجوم اسناد بین‌المللی مواجه است و هفده سند بین‌المللی و اهداف فرعی مرتبط با آنها در عرصه اجرایی کشور حضور داشته و جولان می‌دهند. اما باید دقت نمود که مهم‌ترین کاری که این اسناد و روند اجرای این اسناد انجام می‌دهند این است که ذهنیت مسئولین را تغییر داده و برای آنها ذهنیت‌سازی می‌کنند. از همین رو شیوه مقابله با این اسناد نیز باید از همین منظر وارد شده و به دنبال اصلاح و بازسازی ذهنیت مسئولین بر اساس مفاهیم دینی و اسلامی باشند و آنها را به سمت رشد حرکت دهد و همانطور که بیان شد از منظر روایات و با بررسی آیات و روایات و مربوط به مقایسه رشد و غی، مهم‌ترین رکن برای تغییر ذهنیت مسئولین مقایسه فکر صحیح و غلط

می‌باشد و در فرایند اصلاح نگرش‌ها و ذهنیت افراد، اکتفا کردن به تبیین مسئله رشد و عدم مقایسه آن با غی و باطل، تأثیری زیادی در تغییر اذهان نخواهد داشت. بنابراین برای مقابله با اسناد خطرناک بین‌المللی نباید صرفاً به تبیین رشد اکتفا کنیم، بلکه باید میان نظریات رشید دینی و نظریات منحط اسناد بین‌المللی نظام مقایسه تشکیل دهیم تا ذهنیت مسئولین بر اساس مفاهیم دینی اصلاح گردد.

### سؤال پنجم: این روایت دقیقاً چه نقشی در فرایند هدایت مرتبط با خود دارد؟

پس از اینکه در سؤال چهارم مشخص گردید، فرایند نظام مقایسه یکی از ارکان اصلی هدایت اذهان جامعه به سمت رشد است باید دقت نمود که روایت و عالموا نیز در مقام بیان همین نکته بسیار مهم قرار دارد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت بیان می‌دارند که برای شناخت رشد و فواید آن، نباید صرفاً به بیان رشد اکتفا کرد، بلکه باید وضعیت کسانی که رشد را ترک کرده اند بررسی کنیم. نکته مهم این است که روایت شریف نمرود فقط به تبیین غی و معایب آن پردازید بلکه باید وضعیت عینی کسانی که رشد را ترک کرده و به سمت غی حرکت کردند را بررسی کنیم. از همین روایت شریف می‌توان برای ارتقا الگوی نگهداری از نظام در شورای نگهبان نیز استفاده کرد؛ شورای نگهبان باید وضعیت کشورهای که به اجرای اسناد بین‌المللی پرداخته‌اند را به صورت گزارش‌های رسمی و مکتوب منتشر کند و بدبختی و ضلالتی که به آن مبتلا شده‌اند را تشریح کند تا از طریق این نظام مقایسه، ذهنیت افراد نسبت به کارآمدی این اسناد تغییر پیدا کند و به سمت رشد حرکت کرده و هدایت شوند.

### ب) سؤالات مرتبط با احراز وثوق صدوری بر مبنای مشهور

در صورت پاسخ به سؤالات شش‌گانه زیر می‌توان به موثوق‌الصدور بودن روایت بر اساس این مبنا، اطمینان پیدا کرد.

#### سؤال اول - مصدر روایت چیست؟

این حدیث شریف در دو مصدر حدیثی ذکر شده است.

الف. اصول کافی [چاپ اسلامی: ج ۸ ص ۳۸۶؛ چاپ دارالحدیث: ج ۱۵ ص ۸۴۵]؛

ب. نهج البلاغه (ص ۲۰۵)

#### سؤال دوم - آیا حدیث مسند است؟ اگر آری، به ترتیب سلسله سند را نوشته و اتصال طبقات روات را از حیث امکان

#### ارتباط بین آنها بحث کنید.

روایت موجود در کتاب اصول کافی با دو نقل «مسند» و «مرسل» و در کتاب نهج البلاغه به صورت «مرسل» روایت شده است.

در سلسله سند روایت مسند کافی بین نسخه‌های گوناگون این کتاب، اختلاف وجود دارد.

نسخه ۱: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ.

نسخه ۲: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، بِنِ سَعِيدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ.

نسخه ۳: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ.

اما بنا بر نظر تحقیق هر سه سند، محرف بوده و سند صحیح: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ سَعِيدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ...» است؛ برای اثبات این ادعا باید

گفت «احمد بن محمد بن سعید بن عقده» شیخ کلینی بوده و هموست که کتاب‌های «المنذر بن محمد بن المنذر بن سعید بن أبي الجهم

القبوسی» را روایت کرده است. برای مثال ر.ک «نجاشی صص ۱۱، ۱۵، ۴۷، ۱۷۹، ۲۰۷، ۴۱۸»

بررسی روات:

#### ۱- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ سَعِيدِ بْنِ عَقْدَةَ:

نجاشی: هذا رجل جليل في أصحاب الحديث مشهور بالحفظ والحكايات تختلف عنه في الحفظ وعظمه و كان كوفيا زيدا جاروديا على ذلك

حتى مات و ذكره أصحابنا لاختلاطه بهم و مداخلته إياهم و عظم محله و ثقته و أماته.

شیخ طوسی: امره في الثقة و الجلالة و عظم الحفظ أشهر من أن يذكر و كان زیدیا جارودیا و علی ذلك مات و إنما ذكرناه في جملة أصحابنا لكثرة رواياته عنهم و خلطته بهم و تصنیفه لهم.

فهرست الطوسی رحمته ص ۶۹

شیخ طوسی: جلیل القدر عظیم المنزلة.

رجال الطوسی رحمته ص ۴۰۹

## ۲- المنذر بن محمد القابوسی

النجاشی: ثقة من أصحابنا من بیت جلیل.

رجال النجاشی ص ۴۱۸

## ۳- أبیه (محمد بن المنذر بن سعید القابوسی)

مهمل؛ البته ممکن است از عبارت نجاشی که پسر وی را از «بیت جلیل» معرفی می‌کند، به حداقل صداقت بل وثاقت وی نیز پی‌برد.

## ۴- جدّه (المنذر بن سعید القابوسی)

مهمل؛ البته ممکن است در صورت وجود این بخش در اصل سند بگویم این راوی مانند راوی قبل به دلیل مدح عامی که برای خاندان «ابی الجهم» شده است، صادق است؛ از کسانی که از عبارت «نجاشی» این «مدح عام» را استظهار کرده‌اند؛ ظاهراً می‌توان به سید بحر العلوم رحمته اشاره نمود.

رجال السید بحر العلوم (الفوائد الرجالية)، ج ۱ ص ۲۷۵

از طرف دیگر با توجه به دو روایت صدوق رحمته در «أمالی» همین روایت در «معانی الاخبار» نیز ظاهراً با همین سند آمده] و «عیون أخبار الرضا علیه السلام» با سندهایی که در پایین آمده، به این نتیجه ممکن است برسیم که این عنوان «جده» تحریف به اضافه باشد؛ چرا که در این دو سند، بین «المنذر بن محمد» و «محمد بن الحسین» واسطه‌ای نیست.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرَانَ الثَّقَافِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ...»

الأمالی للصدوق رحمته ص ۳۶۳ / معانی الاخبار ص ۳۲۱

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرِ مَنصُورٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ...

عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۶۱

## ۵- محمد بن الحسین (الأصغر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام)

شیخ طوسی: محمد بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب أبو عبد الله أسند عنه مدني نزل الكوفة مات سنة إحدى و ثمانين و مائة و له سبع و ستون سنة.

رجال الطوسی - اصحاب ابی عبد الله علیه السلام ص ۲۷۶

بعضی رجالیون «اسند عنه» را لفظ توثیق دانسته‌اند [۱] و بعضی نیز آن را دال بر قوت و مدحی ضعیف و بعضی نیز معنای آن را مبهم دانسته‌اند و حداقل دال بر عدم ضعف وی و قابل اعتماد بودن است ظاهراً. از طرفی یکی از راه‌های توثیق بر اساس روایات، «قدر مرویات راوی» است که

شامل تعداد و منزلت موضوع روایت می‌شود [۲]؛ از جمله احادیث منقول از جناب «محمد بن الحسین» حدیث غدیر خم و احادیث معرفتی عمیقی است. [۳][۴][۵] این نیز قرینه‌ای جدی برای توثیق ایشان است.

[۱] مستدرک الوسائل ج ۱۹ ص ۸۷

[۳] تخريج الأحادیث و الآثار الواقعة في تفسير الكشاف ج ۲ ص ۲۳۸

[۴] رسالة الذهبي في طرق حديث من كنت مولاه فعلي، مولاه؛ ص ۶۳، ۶۴

[۵] تفسير القمی ج ۲ ص ۳۳۴ / تفسير فرات کوفی صص ۵۰، ۴۳۶ / کافی ج ۶ ص ۲۷۲؛ ج ۸ ص ۲۲۱ / الغيبة للنعمانی صص ۴۲ / کامل الزیارات ص

۵۸ / فضل زیارة الحسین عليه السلام صص ۳۱، ۳۳، ۲۸

## ۶- الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام

شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی: «كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَرِعًا فَاضِلًا وَرَوَى حَدِيثًا كَثِيرًا عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَمَّتُهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَأَخِيهِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام»

این دو بزرگوار علاوه بر این اظهار نظر رجالی، دو نقل نیز از اصحاب روایت می‌فرماید که دلالت بر «مستجاب الدعوة بودن» و «شدت خوف ایشان از خدای متعال» دارد.

الارشاد ج ۲ ص ۱۷۴ / كشف الغمة في معرفة الأئمة ص ۱۳۱

## ۷- جدّه (امام علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام)

### ۸- آبیّه (الحسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام)

ظاهراً با توجه به قرائن تاریخی این سلسله سند و امکان نقل روایت طبقات این سند از یکدیگر، می‌توان گفت بین سلسله سند، افتادگی وجود نداشته و سند «متصل» است.

## سؤال سوم- روایت از لحاظ اتصال و منزلت راویان دچار چه نوع مشکلاتی است؟ آیا با قرائنی می‌توان ضعف سند را جبران نمود؟ اگر در موردی قرائن اطمینان آور وجود داشته باشد، آن را ذکر نمایید.

روایت شریف از لحاظ اتصال یا ارسال، «متصل» و از لحاظ توثیقات رجالی در تمامی طبقات جز «محمد بن المنذر بن سعید القابوسی» و «المنذر بن سعید القابوسی» به طور قطعی «ثقه» هستند و باید این دو مورد را هم [در صورتی که به وجود «المنذر بن سعید» در سند روایت حکم کنیم] بر اساس «مدح عام نجاشی نسبت به خاندان ابی‌الجهم» ممدوح و موثق بدانیم. در این صورت ضعف سندی در روایت نخواهیم داشت.

## سؤال چهارم- نوع قرینه جابر ضعف را بحث کنید و حیث قرینه بودن آن را آشکار نمایید.

نقل حدیث در دو کتاب عظیم‌المنزلة مثل کافی و نهج‌البلاغه از قرائت جابر ضعف سند است. با توجه به شهرت عظیم کتاب نهج‌البلاغه و دقت کم‌نظیر شیخ کلینی رحمته الله علیه در نقل احادیث در کافی به نحوی که بعضی از بزرگان مانند میرزای نائینی رحمته الله علیه مناقشه در اسناد آن را کار افراد ناتوان دانسته‌اند (منقول از آیت‌الله خویی رحمته الله علیه)؛ یعنی بر حجیت تمام احادیث کافی معتقد بوده‌اند؛ می‌توان نقل این حدیث در این دو منبع را قرینه‌ای برای اطمینان به صدور آن از جانب معصوم دانست.

میرزای نائینی: فإن المناقشة في اخبار الكتب الأربعة لا سيما الكافي منها بعد كونها متلقاة بالقبول بين الأصحاب ساقطة من أصلها.

مناقشه در روایات کتب اربعه مخصوصاً کتاب کافی، با وجود اینکه این کتب در نزد اصحاب مورد قبول واقع شده است، از اصل اشتباه است.

اجود التقريرات ج ۲ ص ۲۵۸؛ (تقریرات آیت الله خویی از درس اصول میرزای نائینی)

همان مضمون در: معجم رجال الحديث ج ۱ ص ۸۷

### سؤال پنجم – آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از این قرائن تصحیح کرد؟

اگر کسی استدلال بر وثاقت «محمد بن المنذر بن سعید القابوسی» و «المنذر بن سعید القابوسی» را نیز نپذیرد، باز می‌توان نقل حدیث شریف را در «نهج البلاغة» و «کافی» به دو طریق، به عنوان قرینه منجبر ضعف سند محسوب نمود.

### سؤال ششم – آیا این حدیث را می‌توان با استفاده از قرینه «ایفای نقش در فرآیند هدایت» نیز تصحیح کرد؟

فرایند نظام مقایسه یکی از ارکان اصلی هدایت اذهان جامعه به سمت رشد است باید دقت نمود؛ که روایت شریف نیز در مقام بیان همین نکته بسیار مهم است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت بیان می‌دارند که برای شناخت رشد و فواید آن، نباید صرفاً به بیان رشد اکتفا کرد، بلکه باید وضعیت کسانی که رشد را ترک کرده اند بررسی کنیم. نکته مهم این است که روایت شریف نفرمود فقط به تبیین غی و معایب آن پردازید بلکه باید وضعیت عینی کسانی که رشد را ترک کرده و به سمت غی حرکت کردند را بررسی کنیم. از همین روایت شریف می‌توان برای ارتقا الگوی نگرهبانی از نظام در شورای نگرهبان نیز استفاده کرد؛ شورای نگرهبان باید وضعیت کشورهایی که به اجرای اسناد بین المللی پرداخته‌اند را به صورت گزارش‌های رسمی و مکتوب منتشر کند و بدبختی و ضلالتی که به آن مبتلا شده‌اند را تشریح کند تا از طریق این نظام مقایسه، ذهنیت افراد نسبت به کارآمدی این اسناد تغییر پیدا کند و به سمت رشد حرکت کرده و هدایت شوند. این نوع استفاده از روایت که در واقع به توضیح اصل نظام مقایسه کمک می‌کند و در توضیح فرآیند هدایت، نقش ایفا می‌کند؛ به دلیل از بین رفتن داعی جعل و ... معتبر و قابل استفاده است.





# شناسنامه محتوایی

فقه‌العلم: جلد یک

## نظام سؤالات اصلی

این نوشتار در پی پاسخگویی به ۴ سؤال اصلی برآمده است.

## نظام سؤالات فرعی

این نوشتار در پی پاسخگویی به ۳۱ سؤال فرعی برآمده است.

## نظام اصطلاحات

نظام اصطلاحات الگوی پیشرفت در این جلسه ۱۶۴ عدد و نظام اصطلاحات دیگران ۱۲۴ عدد می‌باشد.

## نظام محصولات

نوشتار حاضر با ۵ محصول از شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی ارتباط علمی دارد.

## نظام ارجاعات

۴۰۳ ارجاع به ۱۲۰ مرجع کتبی، نظام ارجاعات این جزوه را شامل می‌شود.



# فقه العلم

شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی / شهریورماه ۱۳۹۸

پایگاه اطلاع‌رسانی نقشه‌راه [nro-di.blog.ir](http://nro-di.blog.ir)



## نظام سوالات جلد یک

۱. مقدمه ورود به مباحث فقه العلم چیست؟
  - ۱/۱. قواعد مباحثه فقه العلم چیست؟
  - ۱/۲. جانمایی فقه العلم در مباحثات فقه هدایت چیست؟
    - ۱/۲/۱. منظور از «فقه» در مباحثات فقه هدایت چیست؟
    - ۱/۳. تفاوت اولیه فقه العلم با فلسفه و فقه موجود چیست؟
      - ۱/۳/۱. آیا فلسفه توانایی تحریک فکر مبتنی بر ظرفیت‌های مختلف مخاطب را دارد؟
      - ۱/۳/۲. بنابر استظهار از آیات و روایات، چند سطح و ظرفیت فکری وجود دارد؟
      - ۱/۳/۳. نقطه شروع و ختم کلام مبتنی بر آیات و روایات باید چه ویژگی داشته باشند؟
      - ۱/۳/۴. آیا می‌توان عقل را از نقل (کلام اهل بیت علیهم‌السلام) تفکیک کرد؟
۲. هدف و غرض از علم چه باید باشد؟
  - ۲/۱. معنای «هدایت» چیست؟
    - ۲/۱/۱. آیا تصرف در قلوب (هدایت) منحصر در بحث‌های نظری است؟
    - ۲/۱/۲. آیا برای هدایت افراد باید تصمیمات آنان را تغییر داد یا نگرش‌های آنان را؟
    - ۲/۱/۳. چگونه بدون اجبار و ورود به تصمیمات از باطل و تصمیم غلط جلوگیری کنیم؟
      - ۲/۱/۳/۱. آیا مقابله با باطل و تصمیم غلط الزامی در امرونهی جبری دارد؟
      - ۲/۱/۳/۲. ساختارهای بیانی و غیربیانی‌ای که از تصمیمات غلط به صورت غیرجبری جلوگیری می‌کند چیست؟
  - ۲/۲. چه دستگاه علمی توانایی هدایت فطرت پیچیده انسان را دارد؟
    - ۲/۲/۱. آیا با آزمون و خطا و تجربه می‌توان بر فطرت پیچیده انسان اشراف یافت و برای آن برنامه‌ریزی کرد؟
  - ۲/۳. اقامه احکام اسلام به معنای اجرای مورد به مورد احکام است یا اجرای نظام‌مند و به هم پیوسته؟
    - ۲/۳/۱. آیا در مثال‌های «نگاه غیرشغلی به طبابت»، «پخت نان در خانه» و «مدیریت غیرمتمرکز» می‌توان این احکام را جزئی اقامه کرد؟
    - ۲/۳/۲. تفاوت تبلیغ رایج در حوزه عملیه با اقامه دین چیست؟
    - ۲/۳/۳. لازمه اقامه نظام مشاغل اسلام چیست؟
      - ۲/۳/۳/۱. زمان مشاغل، چه تأثیری بر نهاد خانواده دارد؟
      - ۲/۳/۳/۲. ابزار مبادله اسلامی چگونه از مدیریت ارزش کالا توسط سرمایه‌داران جلوگیری می‌کند؟
      - ۲/۳/۳/۳. عقود شرعی اسلام در شغل، چگونه از حقوق افراد محافظت می‌کند؟

۲/۳/۳/۴. در اسلام سرمایه در بنگاه‌های سرمایه‌داری جمع می‌شود یا به گونه‌ای دیگر؟

۲/۴. آیا هدایت در زندگی انسان نقش پررنگی دارد؟

۲/۵. آیا علم برای هدایت زیرساخت حساب می‌شود و در آن اثرگذار است؟

۲/۶. آیا علوم «متصرف در طبیعت» و علوم «کاشف از واقع (طبقه‌بندی اشیاء در مفاهیم کلی)» توانایی ایجاد علم متناسب با هدایت را دارند؟

۳. ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت چیست؟

۳/۱. بحث توحید و ربوبیت الهی در زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت (علوم تأثیرگذار بر هدایت) چه جایگاهی دارند؟

۳/۲. نحوه برخورد با طبقه‌بندی موجود از علم چیست و این طبقه‌بندی در فقه‌العلم چه جایگاهی دارد؟

۳/۲/۱. نحوه برخورد با علومی که باعث گسترش بدعت و ضلالت هستند، چیست؟

۳/۲/۲. نحوه برخورد با موضوعات علمی که واقعی هستند و در جواب به نیازهای انسان وجود دارند، چیست؟

۳/۲/۳. نحوه برخورد با بخشی از علوم که هنوز به معادلات مورد نیاز نرسیده است چیست؟

پایه، شرح و رکن برخی سؤالات مطرح در فقه‌العلم

آیا فلسفه توانایی تحریک فکر مبتنی بر ظرفیت‌های مختلف مخاطب را دارد؟	متن سوال	۱/۳/۱
وجود ظرفیت‌های مختلف فکری در افراد	پایه سوال	
عدم توجه فلاسفه به مسئله ظرفیت	شرح سوال	
ناکارآمدی فلسفه در تحریک فکر افراد	رکن سوال	
هدف و غرض از علم چه باید باشد؟	متن سوال	۲
لزوم قرار دادن هدف و غرض برای هر امری از جمله مسئله «علم»	پایه سوال	
عدم کارآمدی نظریه کشف و پوزیتویسم در بهبود دنیا و آخرت	شرح سوال	
هدایت؛ هدف و غرض اصلی در مسئله علم	رکن سوال	
معنای «هدایت» چیست؟	متن سوال	۲/۱
توجه به اهمیت بسیار بالای هدایت در بهبود تمام تصمیمات	پایه سوال	
عدم التزام بهبود تصمیمات افراد با مقابله جبری با تصمیم	شرح سوال	
تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد	رکن سوال	
چه دستگاه علمی توانایی هدایت فطرت پیچیده انسان را دارد؟	متن سوال	۲/۲
پذیرش پیچیده‌گی فطرت و کرامت انسان	پایه سوال	
مضر بودن روش‌های «اندراج صغری در کبری» و «آزمون خطا» برای هدایت انسان	شرح سوال	
لزوم نگاه فقهی برای تولید معادلات هدایت انسان	رکن سوال	
اقامه احکام اسلام به معنای اجرای مورد به مورد احکام است یا اجرای نظام‌مند و به هم پیوسته؟	متن سوال	۲/۳
اقامه احکام اسلام؛ وظیفه فقها و علما	پایه سوال	
نظام‌مند بودن و وابستگی شدید احکام در کنار زیرساخت برخی برای برخی دیگر	شرح سوال	
پردازش نظام‌مند و همه‌جانبه؛ تفاوت اصلی بین اقامه احکام و تبلیغ رایج در حوزه علمیه	رکن سوال	
آیا هدایت در زندگی انسان نقش پررنگی دارد؟	متن	۲/۴

	سوال	
	پایه سوال	لزوم بررسی موضوعات اثرگذار بر زندگی انسان
	شرح سوال	...
	رکن سوال	معرفی هدایت به عنوان مهم‌ترین موضوع اثرگذار بر زندگی انسان
۲/۵	متن سوال	آیا علم برای هدایت زیرساخت حساب می‌شود و در آن اثرگذار است؟
	پایه سوال	منزلت یافتن تمام امور با بقاری نسبت با مسئله هدایت
	شرح سوال	لزوم نیاز به علم در هر تحریک فکری
	رکن سوال	معرفی علم به عنوان یکی از زیرساخت‌های اصلی هدایت
۲/۶	متن سوال	آیا علوم «متصرف در طبیعت» و علوم «کاشف از واقع (طبقه‌بندی اشیاء در مفاهیم کلی)» توانایی ایجاد علم متناسب با هدایت را دارند؟
	پایه سوال	لزوم بررسی و سنجش هر علم با مسئله زیرساخت بودن برای هدایت
	شرح سوال	نقص دستگاه پوزیتیویسم و فلسفه یونانی در تحلیل فطرت و ساخت معدلات غیرجزئی و کاربردی برای آن
	رکن سوال	لزوم ایجاد دستگاه علمی متفاوت با پوزیتیویسم و فلسفه یونانی برای تولید معادلات متناسب با هدایت
۳	متن سوال	ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت چیست؟
	پایه سوال	قرارگرفتن هدایت به عنوان هدف و غرض اصلی علم
	شرح سوال	لزوم تبعیت ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت از ساختار تصرف در نظام نگرش‌های افراد
	رکن سوال	نه زیرساخت هدایت؛ ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت
۳/۱	متن سوال	بحث توحید و ربوبیت الهی در زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت (علوم تأثیرگذار بر هدایت) چه جایگاهی دارند؟
	پایه سوال	لزوم بحث از مسئله توحید و ربوبیت الهی در محوریت تمام موضوعات
	شرح سوال	لزوم بحث از توحید و ربوبیت الهی ب شکل درونی‌سازی و واقعی در مسیر زندگی
	رکن سوال	محفوظ به زندگی و انحلالی بحث کردن از توحید و ربوبیت الهی در ذیل هرکدام از نه زیرساخت هدایت
۳/۲	متن سوال	نحوه برخورد با طبقه‌بندی موجود از علم چیست و این طبقه‌بندی در فقه‌العلم چه جایگاهی دارد؟
	پایه سوال	لزوم طراحی نقشه و تصمیمی برای نحوه برخورد با علوم فعلی
	شرح سوال	اثر نظام مقایسه در تغییر ذهنیت

پرداختن به علوم فعلی ذیل «نظام مقایسه»، «اصلاح منزلت و طبقه‌بندی» و «تولید معادلات جدید»؛ سه روش برخورد با این علوم فعلی	رکن سوال	
نحوه برخورد با علوم که باعث گسترش بدعت و ضلالت هستند، چیست؟	متن سوال	۳/۲/۱
لزوم برخورد با بدعت‌ها و ضلالت‌ها در علوم فعلی	پایه سوال	
نظام مقایسه؛ وظیفه هر عالم در مقابله با بدعت‌ها و مقدم بودن شناخت «ترک‌کننده رشد» بر خود «رشد»	شرح سوال	
ورود از باب نظام مقایسه با بدعت‌ها و ضلالت‌های عصر حاضر در علوم مختلف	رکن سوال	
نحوه برخورد با موضوعات علمی که واقعی هستند و در جواب به نیازهای انسان وجود دارند، چیست؟	متن سوال	۳/۲/۲
وجود برخی موضوعات واقعی و مورد نیاز در زندگی در علوم فعلی	پایه سوال	
اهمیت بالای منزلت و «قدر» مشخصی که خدای متعال تعیین کرده است در تمام امور این عالم از جمله طبقه‌بندی علوم	شرح سوال	
تصحیح منزلت و «قدر» علوم مورد نیاز فعلی در طبقه‌بندی جدید	رکن سوال	
نحوه برخورد با بخشی از علوم که هنوز به معادلات مورد نیاز نرسیده است چیست؟	متن سوال	۳/۲/۳
نبود برخی معادلات مورد نیاز هدایت در علوم فعلی	پایه سوال	
ناتوانی دستگاه علمی موجود در درک معادلات فقهی مورد نیاز هدایت	شرح سوال	
تولید معادلات فقهی جدید مورد نیاز هدایت در طبقه‌بندی جدید از علم	رکن سوال	

نظام اصطلاحات جلد یک

نظام اصطلاحات دیگران	نظام اصطلاحات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
<p>پوزیتویسم - تعریف بیکنی از علم - علم حضوری و حصولی - فلسفه - منطق - تصرف در طبیعت - ام القضا یا - اصل تقاض - ایستمولوژی (Epistemology): معرفت شناسی) - سه منبع شناخت وحی، عقل و شهود - اصول فقه - بناء عقلا - معذر و منجر - درس خارج - موضوع شناسی - عرف - فقه اهل تسنن - مکتب رجالی آیت الله خویی - مکتب فقهی شیخ طوسی - فقه اهل تسنن - روایت مرفوع - روایات متواتر - خبر واحد - طبقات روایت - شهود - جامعه شناسی - مکتب قم - مکتب سامرا - بناء عقلا - عرفان - عرفان نظری - فقه اکبر - شکل اول - قیاس منطقی - تردد بین امکان و وجوب - برهان صدیقین - مجرد - آنالیز - الهیات بالمعنی الاخص و الاعم - اصالت وجود - فلسفه اسکندرانی - منطق ارسطویی - شکل سوم - مکانیک - مدرنیته - منطق سیستمی - منطق صوری - صغری و کبری - حدوسط - صورت و ماده استدلال - حکم ارشادی - آیین نامه - مرکز قانون گذاری - جامع معقول و منقول - ارتسام - نقیضان و ضدان - کلبه های الکترونیکی - دولت الکترونیکی - حسن و قبح عقلی - فلسفه علم - حلقه وین - نظریات کوهن - نگاه های پارادایمی - نگاه های نسبیته - تکنولوژی - علوم تجربی - WHO - تبلیغ رایج - آموزش و پرورش - فلسفه اسکندرانی - مفهوم کلی - رئوس ثمانیه - قانون - نظم مدنی - آلودگی هوا - آلودگی صوتی - نگه دارنده - اینترنت - استارت آپ - پول اعتباری - تورم - مبادله اعتباری - ارزش افزوده - امنیت سرمایه - سیب سلامت - سرمایه داری - بخش خصوصی - علوم عقلی و نقلی - تراریخته - متابولیسم - ریزمغزی - زندگی آپارتمانی - صغری و کبری - اندراج - نگاه های دیگر - سوفسطایی گری - عالم طبیعت - معناگرایی - ساختارگرایی - علوم تجربی (Science) - حصر عقلی - معاملات بانکی - ساخت یابی گیدنز - قانون مدنی - وضع قانون - دیکتاتوری - کیهان شناسی - سکولار - سازمان بین المللی کار - بیانیه فیلادلفیا - صداوسیما - تقیح مناط حکم - منطقه الفراغ - زواندال اصول - فیبر - ریز مغزی و درشت مغزی - اندروید - ویتامین - روانشناسی - بیوتکنولوژی - ژن - سلول - تراریخته - په گزینی</p>	<p>الگوی پیشرفت اسلامی - فقه هدایت - فقه نظامات - فقه التقدير - فقه الخلق - نقشه راه الگوی پیشرفت اسلامی - هدایت - تصرف - نظام نگرش ها - انتخاب امام و الگو - پردازش شغل - نظم اجتماعی - پیشگیری از جرم - بیان - تزکیه و تربیت - شاخصه های ارزیابی - نفسی سبیل - نگرش به علم - فقه العلم - فقه المکاسب - فقه الفرقان - مراحل تعلیم و تعلم - استظهار - استنباط - مراحل پنجگانه کارشناسی - حسن الاستماع - تضارب - کتابت - نظام مقایسه - حسن السؤال - هدایت - فقه حکومت - نظامات اجتماعی - فقه - جامعه سازی - علم صحیح و غیر صحیح - علم نافع و غیر نافع - هدایت جامعه - تنظیم روابط انسانی - آیات و روایات - کتب روایی - حجت - فحص و تتبع در دلایل - شارع - تفقه - بصیرت - احکام - وحی - صلاة - نوآوری ساختاری - کتاب و سنت - آخر الزمان - مرجعیت امام - دوره فقهی - تبویب فقه - نص - اطمینان صدور - نص - رشد و غی - بصیرت - نیت - حکیم - قلب - انصاف - قاعده مکث - فقه البیان - بیان مبتنی بر تأمل - تحریک فکر - تقدیر - رزق - درونی سازی - قدر عقول - هرم رزق - مرحله تأمل - مرحله تعقل - مرحله تدبیر - مرحله تجرب - مرحله تفقه - مکمل دلالت - نقطه شروع و ختم - ربوبیت الهی - درایه - معرفت شناسی استظهاری - لسان عربی - مبین - وعاء فکر - تبیین و تبیین - بنیات - نظام سازی - امر به معروف و نهی از منکر - رجم - أحسن القصص - فطرت - معادلات هدایت - حجیت - پایگاه اشراف - مناسک - قانون اساسی - ولی فقیه - عصمت - طهارت - ضال - حق و باطل - حجاب - تبیع فقهی - طبقه بندی مشاغل - شارع - رشد فکری - طب - حفظ الصحه - تبرعی - اقامه - نهاد خانواده - جمهوری اسلامی - پول حقیقی - غرر در معامله - تراضی - احتکار - عقود شغلی - عقد شرکت - وقف - کرامت انسان - درایه - صله رحم - سود ارتباطی - عشیره - توأسی - مدیریت شهری - محله محور - انعقاد نطفه - ریب - عضین - ادبیات وحی - شریعت - تقیه - احتکار - عرش - حیات - مدرسه اقامه - تکیه گاه مدرسه اقامه - بیت المعمور - قلم - لوح - معیشت - کسب - سحت - توسعه و ضیق رزق - ربا - اصل تغایر - نفس اماره - هوای نفسانی - معرفه الامام - امام نار و امام نور - ولایت - معرفه النفس - حقوق شرعی - لب - علم القضا - انعکاس فقه - بدعت - دستگاہ ربوبی - سال قدری - بیع عذرہ</p>



## نظام ارجاعات جلد يك

### الف) ارجاعات پژوهشی

١. قرآن كريم / ٥٠ بار  
ترجمه شيخ حسين انصاريان
٢. نهج البلاغه / ١٢ بار  
شريف الرضي، محمد بن حسين (٤٠٦ ق)، محقق: صالح، صبحي، قم: هجرت (١٤١٤ ق)
٣. الكافي / ٤٦ بار  
كليني، محمد بن يعقوب (٣٢٩ ق)، تهران: دار الكتب الإسلامية (١٤٠٧ ق)
٤. تهذيب الاحكام / ٢ بار  
طوسي، محمد بن حسن (٤٦٠يا٤٦٠ ق)، تهران: دار الكتب الإسلامية (١٣٦٤ ش)
٥. من لا يحضره الفقيه / ٨ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، قم: دفتر انتشارات اسلامي (١٤١٣ ق)
٦. المحاسن / ٩ بار  
برقي، احمد بن محمد بن خالد (٢٧٤ ق يا ٢٨٠ ق)، قم: انتشارات دار الكتب الإسلامية (١٣٧١ هـ ش)
٧. إختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) / ٢ بار  
كشي، محمد بن عمر بن عبدالعزيز (حدود ٣٤٠)، تلخيص: طوسي، محمد بن حسن (٤٦٠يا٤٦٠ ق)، قم: مؤسسه آل البيت (١٤٠٤ ق)
٨. تفسير قمي / ٤ بار  
قمي، علي بن ابراهيم (متوفى قرن ٣)، قم: دار الكتب (١٤٠٤ ق)
٩. عيون اخبار الرضا (عليه السلام) / ٨ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، تهران: جهان (١٣٧٨ ش)
١٠. علل الشرائع / ١ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، قم: كتابفروشي داوري (١٣٨٥ ش)
١١. الخصال / ٤ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، تهران: علميه اسلاميه
١٢. التوحيد / ٢ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، قم: نسيم كوثر (١٣٨٩ ش)
١٣. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال / ١ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، قم: دار الشريف الرضي للنشر (١٤٠٦ ق)
١٤. معاني الخبر / ٣ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، قم: دفتر انتشارات اسلامي (١٤٠٣ ق)
١٥. كمال الدين و تمام النعمة / ٤ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، تهران: اسلاميه (١٣٩٥ ق)
١٦. الأمالي للصدوق / ١ بار  
ابن بابويه، محمد بن علي (٣٨١ ق)، تهران: كتابچي (١٣٧٦ ش)
١٧. امالي (للطوسي) / ٣ بار

- طوسی، محمد بن حسن (۴۶۶ یا ۴۶۷ ق)، قم: دارالتقافه (۱۴۱۴ ق)
۱۸. الاختصاص / ۳ بار
- مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ ق)، قم: المؤتمر العالمي لالفة الشيخ المفید (۱۴۱۳ ق)
۱۹. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد / ۱ بار
- مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ ق)، قم: کنگره شیخ مفید (۱۴۱۳ ق)
۲۰. الغيبة (للنعمانی) / ۲ بار
- ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۳۶۰ ق)، تهران: نشر صدوق (۱۳۹۷ ق)
۲۱. التفسیر (عیاشی) / ۲ بار
- عیاشی، محمد بن مسعود، تهران: مكتبة العلمية الاسلامية (۱۳۸۰ ش)
۲۲. الإمامة والتبصرة من الحيرة / ۱ بار
- ابن بابویه، علی بن حسین (۳۲۹ ق)، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف (۱۴۰۴ ق)
۲۳. بصائر الدرجات / ۳ بار
- صفار، محمد بن حسن (۲۹۰ ق)، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي (۱۴۰۴ ق)
۲۴. مختصر البصائر / ۱ بار
- حلی، حسن بن سلیمان (قرن ۸)، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم مؤسسة النشر الإسلامي (۱۴۲۱ ق)
۲۵. الاحتجاج على اهل اللجاج / ۳ بار
- طبرسی، احمد بن علی (قرن ۶ ق)، مشهد: نشر المرتضی (۱۴۰۳)
۲۶. النوادر (لراوندي) / ۱ بار
- راوندي، فضل الله بن علی (۵۷۰ ق)، تهران: فرهنگ اسلامي كوشانپور (۱۳۷۶ ش)
۲۷. الزهد / ۱ بار
- كوفي اهوازي، حسين بن سعيد (۳۰۰ ق)، قم: المطبعة العلمية (۱۳۹۹ ق)
۲۸. تفسير فوات كوفي / ۲ بار
- كوفي، فوات بن ابراهيم (۳۰۷ ق)، تهران: مؤسسة الطبع و النشر (۱۴۱۰ ق)
۲۹. كامل الزيارات / ۱ بار
- ابن قولويه، جعفر بن محمد (۳۶۷ ق)، نجف اشرف: دار المرتضوية (۱۳۵۶ ق)
۳۰. فضل زيارة الحسين / ۳ بار
- شجری، محمد بن علی (۳۶۷ - ۴۴۵ ق)، ایران-قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) (۱۴۰۳)
۳۱. تحف العقول / ۱۰ بار
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (قرن ۴ ق)، قم: جامعه مدرسین (۱۴۰۴ ق)
۳۲. مكارم الاخلاق / ۳ بار
- طبرسی، حسن بن فضل (۵۴۸ ق)، قم: الشريف الرضي (۱۳۷۰ ش)
۳۳. الوافي / ۱ بار
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۰۵۹ ق)، اصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي عليه السلام (۱۴۰۶ ق)
۳۴. وسائل الشيعه / ۲ بار
- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۱۰۴ ق)، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام (۱۴۰۹ ق)
۳۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / ۲ بار
- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۳۲۰ ق)، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام (۱۴۰۸ ق)

٣٦. بحار الانوار / ٣٦ بار  
مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى (١١١٠ ق)، بيروت: دار إحياء التراث العربي (١٤٠٣ ق)
٣٧. عدة الداعي / ١ بار  
ابن فهد حلي، احمد بن محمد (٨٤١ ق)، قم: دار الكتب الإسلامي (١٤٠٧ ق)
٣٨. ارشاد القلوب / ١ بار  
ديلمي، حسن بن محمد (٨٤١ ق)، قم: الشريف الرضي (١٤١٢ ش)
٣٩. نور الثقلين / ١ بار  
حويزي، عبدعلى بن جمعه (١١١٢ ق)، قم: اسماعيليان (١٤١٥ ق)
٤٠. كنز الفوائد / ٢ بار  
كراجكي، محمد بن على (٤٤٩ ق)، قم: دار الذخائر (١٤١٠ ق)
٤١. دعائم الاسلام / ٢ بار  
ابن حيون، نعمان بن محمد، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام
٤٢. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام) / ٢ بار  
ورام، مسعود بن عيسى (٥٨٧يا ٦٠٥ ق)، بيروت: دار صعب
٤٣. ميزان الحكمه / ١ بار  
محمدي ري شهري، محمد، دار الحديث (١٣٩٣ ش)
٤٤. المواعظ العديده / ١ بار  
مشكيني اردبيلي، على (قرن ١١)، قم: دار الحديث (١٣٩٢ ش)
٤٥. الخرائج و الجرائح / ١ بار  
قطب راوندي، سعيد بن هبة الله (٥٥٧يا ٥٧٣ ق)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عجل) (١٤٠٩ ق)
٤٦. غرر الحكم / ٣٤ بار  
آمدی، عبدالواحد بن محمد (٥٥٠ ق)، قم: دار الكتاب الإسلامي (١٤١٠ ق)
٤٧. عيون الحكم و مواعظ / ١ بار  
ليشي واسطي، على بن محمد (قرن ٦ ق)، قم: موسسه علمي فرهنگي دار الحديث (١٣٧٦ ش)
٤٨. عوالي اللتالي / ١ بار  
ابن ابى جمهور، محمد بن زين الدين (قرن ١٠ ق)، قم: موسسه سيدالشهدا
٤٩. مصباح الشريعة / ١ بار  
منسوب جعفر بن محمد (عجل) (١٤٨ ق)، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات (١٩٨٠ م)
٥٠. الفقه المنسوب الى الامام الرضا (عجل) / ١ بار  
منسوب على بن موسى (عجل) (٢٠٣ ق)، قم: مؤسسة آل البيت (١٤٠٦ ق)
٥١. ديوان منسوب به امير المؤمنين (عجل) / ١ بار
٥٢. منية المرید / ١ بار  
شهيد ثاني، زين الدين بن على (٩٦٦ ق)، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم (١٤٢٧ ق)
٥٣. نهج الفصاحه / ٢ بار  
پاينده، ابوالقاسم (١٣٦٣ ق)، تهران: دنياى دانش (١٣٨٢ ق)
٥٤. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد / ١ بار  
ابن أبى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله (٦٥٦ ق)، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي (١٤٠٤ ق)

۵۵. دوره مبانی نظری / ۱ بار  
دهمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی
۵۶. دوره مدیریت شهری / ۲ بار  
پانزدهمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی
۵۷. دوره فقه‌البیان / ۱ بار  
سی‌وسومین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی
۵۸. دوره گزارش راهبردی / ۱ بار  
بیست‌وپنجمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی
۵۹. دوره آموزش و پرورش آینده / ۱ بار  
سی‌وپنجمین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی
۶۰. دوره ماهو الجامعه / ۱ بار  
سی‌امین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی
۶۱. پایگاه اطلاع‌رسانی نقشه راه / ۲ بار

## ب) ارجاعات پرورشی

۱. الذریعة الی تصانیف / ۳ بار  
منزوی تهرانی، محمدمحسن (آقابزرگ تهرانی) (۱۳۸۹ق)، قم: اسماعیلیان (۱۴۰۸ق)
۲. ریحانة الادب / ۷ بار  
مدرس تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۳ق)، کتابفروشی خیام (۱۳۶۹ش)
۳. دائرة المعارف اسلامی / ۱ بار
۴. رجال النجاشی / ۸ بار  
نجاشی، احمد بن علی (۴۵۰ق)، قم: مؤسسة النشر الاسلامی (۱۳۶۵ش)
۵. فهرست الطوسی / ۱ بار  
طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ق)، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی (۱۴۲۰ق)
۶. رجال الطوسی / ۲ بار  
طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ق)، قم: مؤسسة النشر الاسلامی (۱۳۷۳ش)
۷. رجال السید بحر العلوم (الفوائد الرجالية) / ۱ بار  
بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضی (۱۲۱۲ق)، ایران- تهران: مکتبه الصادق (۱۳۶۳ش)
۸. اجود التقريرات / ۱ بار
۹. تقریرات درس آیت‌الله خویی از درس اصول آیت‌الله نائینی
۱۰. نگاهی به دریا: مقالات و مباحثی در تراجم، کتاب‌شناسی، رجال، حدیث، تاریخ، فقه و اصول / ۱ بار  
مددی، سید احمد، کتاب‌شناسی شیعه (۱۳۹۳ش)
۱۱. صحیفه امام خمینی / ۱ بار
۱۲. زندگی‌نامه آیت‌الله بروجردی / ۱ بار  
واعظ خراسانی، محمد
۱۳. در محضر آیت‌الله بهجت / ۱ بار  
رخشاد، محمدحسین، مؤسسه فرهنگی سما

۱۴. شرائع الاسلام / ۱ بار  
محقق حلی، جعفر بن الحسن، تهران: استقلال (۱۴۰۹ق)
۱۵. جواهرالکلام / ۱ بار  
نجفی، محمدحسن (۱۲۶۶ق)، بیروت: دار احیاء التراث العربی (۱۳۶۲ش)
۱۶. کتاب چهل حدیث / ۱ بار  
خمینی، روح‌الله (۱۴۰۹ق)، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۸۰ش)
۱۷. زوائد الاصول / ۱ بار  
اکبرنژاد، محمدتقی
۱۸. مهذب الاحکام / ۱ بار  
سبزواری، سیدعبدالاعلی، قم: دارالتفسیر
۱۹. انوار الهدایة فی التعلیقہ علی الکفایہ / ۱ بار  
خمینی، روح‌الله (۱۴۰۹ق)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۴۲۷ق)
۲۰. فرهنگ فقه فارسی / ۱ بار  
هاشمی شاهرودی، سید محمود، مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی
۲۱. فرهنگنامه اصول فقه / ۱ بار  
مرکز اطلاعات و منابع اسلامی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (۱۳۸۹ش)
۲۲. فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول / ۱ بار  
ولایی، عیسی، تهران: نشر نی (۱۳۸۷ش)
۲۳. بحوث فی علم الاصول / ۱ بار  
هاشمی شاهرودی، سید محمود، قم: مرکز الغدیر (۱۴۱۷ق)
۲۴. تقریرات درس خارج اصول شهید صدر / ۱ بار  
شهابی، محمود
۲۵. اقتصاد ما / ۱ بار  
صدر، محمدباقر، مترجم: ژرفا، سید ابوالقاسم
۲۶. فقه و جامعه / ۲ بار  
ربانی، محمدباقر، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (۱۳۹۶ش)
۲۷. پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا / ۲ بار  
قرشی، باقر شریف، مترجم صالحی، محمد؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه (۱۳۸۲ش)
۲۸. تاثیر پذیری فقه شیعه از اهل سنت / ۱ بار
۲۹. کشف المراد (شرح تجرید الاعتقاد) / ۱ بار  
نصیرالدین طوسی، ابوالحسن محمد بن محمد، شرح: علامه حلی، حسن بن یوسف، هرمس (۱۳۹۰ش)
۳۰. مجموعه الرسائل تسعة / ۱ بار  
صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۰۵۰ق)، قم: مکتبه المصطفوی (۱۳۰۲ق)
۳۱. مجموعه رسائل فلسفی / ۱ بار  
صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۰۵۰ق)، تهران: حکمت (۱۴۲۰ق)

۳۲. مقالات فلسفی / ۲ بار  
مطهری، مرتضی (۱۳۵۸ش)، صدرا (۱۳۸۹ش)
۳۳. نگرشی در فلسفه و عرفان / ۱ بار  
صافی گلپایگانی، لطف‌الله، دلیل‌ما (۱۳۹۷ش)
۳۴. اصول فلسفه و روش رئالیسم / ۲ بار  
طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۰ش)، با مقدمه و پاورقی استاد مطهری، صدرا (۱۳۹۰ش) صدرا ۱۳۹۰
۳۵. المنطق / ۵ بار  
مظفر، محمدرضا، مؤسسه نشر اسلامی
۳۶. نهاية الحكمة / ۲ بار  
طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۰ش)، مؤسسه نشر آثار اسلامی
۳۷. بداية الحكمة / ۲ بار  
طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۰ش)، مؤسسه نشر آثار اسلامی
۳۸. منشور معنویت / ۱ بار
۳۹. جوادی آملی، عبدالله، تهران: مشعر (۱۳۹۵ش)
۴۰. حیق مختوم: شرح حکمت متعالیه / ۱ بار  
جوادی آملی، عبدالله، تحقیق و تنظیم: پارسانیا، حمید، قم: اسراء (۱۳۹۵ش)
۴۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية / ۱ بار  
اصفهانى، محمدحسین، قم: مؤسسه آل‌البيت (۱۴۱۴ق)
۴۲. منطق صوری / ۱ بار  
خوانساری،
۴۳. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله صانعی / ۱ بار
۴۴. روزنامه شرق / ۱ بار
۴۵. خبرگزاری تسنیم / ۱ بار
۴۶. بیانیه فیلادلفیا / ۱ بار
۴۷. دائرة المعارف بریتانیکا / ۱۲ بار
۴۸. کتاب *An Introduction to Genetic Anal* / ۱ بار  
دیوید سوزوکی و دیگران
۴۹. کتاب فرهنگ زیست‌شناسی / ۱ بار
۵۰. فیزیولوژی پزشکی / ۱ بار  
گایتون و هالف ترجمه فرخ شادان
۵۱. کتاب سیاه کمونیسیم / ۱ بار  
کورتوا، استفان و دیگران، مترجم: فریدی عراقی، عبدالحمید وزارت امور خارجه (۱۳۸۱ش)
۵۲. کتاب موج سوم / ۱ بار  
آل‌وین تافلر، مترجم: شهیندخت خوارزمی، نشر نو (۱۳۹۷ش)

۵۳. نوارغنون / ۱ بار  
بیکن، فرانسیس، مترجم: محمود صناعی، جامی (۱۳۹۷ش)
۵۴. ساخت جامعه / ۱ بار  
گیدنز، آنتونی
۵۵. پایگاه دانشگاه lonestar / ۱ بار
۵۶. مجله خبری سازمان iee / ۱ بار
۵۷. پایگاه رسمی دانشگاه آکسفورد / ۱ بار
۵۸. پایگاه رسمی دانشگاه استنفورد / ۱ بار
۵۹. پایگاه Healthline / ۱ بار





# نظام محصولات مرتبط

جلد یک

این دوره ضمن پرداخت اجمالی به نه زیرساخت هدایت و شرح برخی از آنها، به زیرساخت معرفه‌الامام توجه ویژه‌ای می‌کند و تمام آنها را به این زیرساخت بازمی‌گرداند.



معرفه‌الامام؛  
تبیین جایگاه معرفه‌الامام  
در اداره جامعه  
۳۲/۴/۱



این دوره با محور قراردادن مفهوم هدایت به شرح مدیریت تحولات می‌پردازد و الگوی اداره جامعه اسلامی را بر محور هدایت تحلیل می‌کند.



هدایت نظامات ذهنی؛  
ریشه مدیریت اسلامی تحولات (مبانی نظری)  
۱۰/۴/۱



این دوره موضوع جامعه‌سازی و مفهوم جامعه را ذیل مفهوم امام و الگو طبقه‌بندی کرده و سپس به شرح آن می‌پردازد. در این دوره نظام مقایسه‌ای با نظریات جامعه‌شناسی رایج انجام می‌دهد.



ماهو الجامعه؛ تعریف جامعه و روال جامعه  
سازی با زاویه دید الگوی پیشرفت اسلامی  
۳۰/۴/۱



این دوره در مقام تشریح ۵ قاعده از قواعد ۹ گانه بیان است که یکی از آنها بیان مبتنی بر نظام مقایسه است و در آن مفهوم نظام مقایسه و قواعد آن، به بحث گذاشته شده است.



فقه‌البيان؛  
روش اصولی حاکم بر اولین نقشه  
الگوی پیشرفت اسلامی  
۳۳/۴/۲





## فهرست مطالب جلد یک

### جلسه یک

۱. تقدم حسن الاستماع بر تضارب در مراحل یادگیری علم؛ مقدمه ورود به بحث فقه العلم ..... ۳
۲. فقه العلم یکی از ابواب نهگانه فقه نظامات؛ جانمایی فقه العلم در فقه هدایت ..... ۴
- ۲/۱. فهم عمیق از علم بحث شده در آیات و روایات؛ معنای عنوان مباحثات ..... ۶
- ۲/۱/۱. لزوم بحث در منابع فقه و لوازم آن، قبل از ورود به موضوع مباحثه ..... ۶
- ۲/۲. اعم بودن معنای استظهاری از فقه نسبت به معنای ارتكازی موجود از آن ..... ۷
- ۲/۲/۱. مبتلا شدن حوزه به تکرار مباحث گذشته بدون دقت در آنها؛ دلیل عدم بازخوانی دوباره فقه با منابع اولیه ..... ۸
- ۲/۲/۲. وجود دوره‌های فقهی متفاوت در تاریخ تطور فقه شیعی و لزوم توجه به تفاوت‌های آنها؛ راهی برای طرح سؤالات جدید .. ۱۰
- ۲/۳. لزوم نگاه جدی و بلندمدت به تعلیم ..... ۱۲
- ۲/۳/۱. حسن الاستماع؛ یکی از قواعد تعلیم در روایات ..... ۱۳
- ۲/۲/۳. غلبه مباحث فلسفه، یکی از دلایل نگاه حداقلی به فقه ..... ۱۴
- ۲/۲/۳/۱. تلاش صادقانه اما اشتباه فلاسفه و عرفا برای پوشاندن خلأهای فقه موجود ..... ۱۵
- ۲/۲/۳/۲. غیر فقهی بودن چارچوب‌های کلی فلسفه؛ تفاوت اصلی آن با فقه متکامل ..... ۱۹
- ۲/۲/۳/۳. ایجاد تفاوت در کارکرد و روش کسب علوم مختلف؛ نتیجه تفاوت هدف علوم مختلف ..... ۲۵
۳. منجر شدن بیان به تحریک فکر؛ قاعده بیان مبتنی بر روایات و یکی از خلأهای بحثی موجود در فلسفه ..... ۲۸
- ۳/۱. عدم توانایی فلسفه در درک ظرفیت انسان‌ها؛ اشکال بزرگ فلسفه ..... ۲۸
- ۳/۱/۱. عدم توانایی فلسفه بر شناخت قدر و قواعد تقدیر؛ در نتیجه عدم درک تفصیلی از ظرفیت افراد ..... ۲۹
- ۳/۲. وجود پنج ظرفیت عقلی از تأمل تا تفقه بنا بر استظهار از آیات و روایات؛ مبنای تحریک فکر در فقه هدایت ..... ۳۱
- ۳/۲/۱. سطوح پنج‌گانه تفکر؛ دسته‌ای از قواعد صوری تخاطب مانند قواعد قیاس منطقی ..... ۳۵
- ۳/۲/۲. فهم تفصیلی و غیر اجمالی از ظرفیت فکری؛ تفاوت اصلی فهم عقلایی ظرفیت با فهم فقهی از ظرفیت ..... ۳۹
- ۳/۳. وجود نقطه شروع و پایان مبتنی بر فطرت افراد در بیان حضرت یوسف در زندان ..... ۴۰
- ۳/۴. عدم تفکیک عقل از نقل در کلام اهل بیت علیهم‌السلام ..... ۴۱

پیوست‌ها.....	۴۴
نظام سؤالات .....	۷۲

## جلسه دو

۱. معنای هدایت: تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد .....	۷۷
۱/۱. توضیح عبارت «تصرف»: کلمه تصرف؛ اعم از بحث‌های نظری و کارهای غیر نظری .....	۷۸
۱/۱/۱. آیات پیامبری که صدسال به مرگ رفت و سپس زنده شد؛ نمونه‌ای از استظهار کلمه «تبیین» و «تبیّن» در موارد غیر بیانی ۷۹	
۱/۱/۲. آیات روشن شدن عداوت آزر برای ابراهیم <small>علیه السلام</small> ؛ نمونه‌ای دیگر از استظهار کلمه «تبیین» و «تبیّن» در موارد غیر بیانی ... ۸۰	
۱/۱/۳. استعمال کلمه «الْبَيِّنَات» در معجزات غیر نظری؛ نمونه‌ای دیگر از استظهار کلمه «تبیین» و «تبیّن» در موارد غیر بیانی ۸۰	
۱/۲. توضیح عبارت «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد»: لزوم تصرف در نظام نگرش‌های فرد به جای تصرف در تصمیمات ۸۱	
۱/۲/۱. گسترش اصطکاک در جامعه؛ اصلی‌ترین ضرر تصرف در سطح تصمیمات افراد به جای تصرف در سطح نگرش‌های افراد ۸۱	
۱/۲/۲. افق زندگی انسان؛ اولین مورد از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد» .....	۸۱
۱/۲/۳. بازخوانی گذشته‌ها و عبرت‌ها؛ دومین مورد از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد» .....	۸۲
۱/۳. توضیح عبارت «تصمیم‌گیری فرد»: احترام به تصمیم فرد؛ مستظهر از نگاه قرآنی .....	۸۳
۲. عدم اشراف ابناء بشر بر فطرت پیچیده انسان؛ علت نیاز به علم فقهی برای هدایت این موجود پیچیده .....	۸۳
۲/۱. عدم امکان آزمون و خطای علمی درمورد انسان؛ به دلیل جایگاه رفیع انسان و غیرقابل جبران بودن ضررهای وارد بر او . ۸۴	
۲/۲. «پیچیدگی وجود انسان»، «جایگاه رفیع انسان» و «حَسَن بودن اتکا به اشراف»؛ سه پایه استدلال در ضرورت نگاه فقهی به علم (ضرورت مباحثات فقه‌العلم) .....	۸۶
پرسش و پاسخ .....	۸۸
۱. تصرف الهی، تصرف امام و تصرف فقیه؛ مراتب سه گانه هدایت .....	۸۸
۱/۱. واقعه عاشورا؛ نمونه‌ای از هدایت امام معصوم .....	۸۸
۲. مجموعه‌ای از مفاهیم به هم پیوسته؛ معنای نظام در تعالیم دینی .....	۸۹
۲/۱. حب اهل بیت؛ نظام و وصل کننده مفاهیم دینی .....	۸۹
۲/۱/۱. حبّ و بغض؛ اساس هرگونه پذیرش، حرکت و جامعه‌سازی از جمله تفقه در دین برای یافتن نظام گزاره‌های آن .....	۸۹

- ۲/۲. بریده ندیدن نگرش‌های فرد از یکدیگر؛ معنای نظام در تعریف هدایت ..... ۹۰
- ۲/۲/۱. تغییر اولویت تغییر در نظام نگرشی؛ براساس شرایط متفاوت هر شخص ..... ۹۱
۳. لحاظ شرایط هر فرد برای تصرف در نظام نگرشی او؛ تفاوت عمده میان تحریک فکر انبیاء و تحریک فکر منطق و فلسفه ۹۱
- ۳/۱/۱. جانداختن مقام ربوبی الهی در برآورده سازی نیاز انسان‌ها؛ نمونه‌ای از تحریک فکر از طریق حکم صدقات واجب و مستحب ..... ۹۲
- ۳/۱. تحریک فکر از طریق پرداخت صدقات واجب و مستحب؛ نمونه‌ای از تحریک فکر احکام پیامبران ..... ۹۲
- پیوست‌ها ..... ۹۴
- نظام سؤالات ..... ۹۷

### جلسه سه

۱. مقدمه جلسه گذشته: هدف بودن هدایت فطرت پیچیده انسان در علم و عدم امکان اشراف پوزیتیویستی؛ علت نیاز به علم فقهی ..... ۱۰۳
- ۱/۱. هدایت انسان؛ هدف اصلی از علم در مباحثات فقه‌العلم ..... ۱۰۴
- ۱/۱/۱. تعریف هدف علم به عنوان «کشف واقع» (نظریه منطق اسکندرانی)؛ نظریه رقیب فقه‌العلم ..... ۱۰۵
- ۱/۲. فایده‌رسانی به «هدایت انسان» و نه صرف داشتن کارکردهای دیگر؛ ملاک مفید یا غیر مفید بودن علم ..... ۱۰۶
۲. تصرف در زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت؛ راه جلوگیری بدون اجبار از تصمیمات غلط ..... ۱۰۶
- ۲/۱. عدم الزام مقابله با باطل با امر و نهی به صورت جبری ..... ۱۰۶
- ۲/۱/۱. به چالش کشیدن نگرش‌های باطل به عوض برخورد جبری؛ یگانه راه هدایت و مقابله با باطل ..... ۱۰۶
- ۲/۲. وجود نه‌ساختار بیانی و غیربیانی برای تصرف در نگرش‌ها و روابط انسانی (زیرساخت‌های هدایت) ..... ۱۰۶
- ۲/۲/۱. مواظبت بر مسئله انتخاب امام و الگو؛ اولین زیرساخت هدایت ..... ۱۰۷
- ۲/۲/۲. مدیریت شغل؛ دومین زیرساخت هدایت ..... ۱۰۷
- ۲/۲/۳. نظم اجتماعی؛ سومین زیرساخت هدایت ..... ۱۰۷
- ۲/۲/۴. «پیشگیری از جرم»، «بیان»، «ترکیه و تربیت»، «شاخص‌های ارزیابی»؛ موارد دیگری از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۰۸
- ۲/۲/۱. علم به شاخصه‌های شغل مناسب؛ از جمله علوم فقهی مورد نیازمند به غرض هدایت انسان ..... ۱۰۸
- ۲/۲/۱/۱. مدح شغل‌های کشاورزی، دامداری و خیاطی و ذم شغل‌های معلمی و طبابت؛ بخشی از مدیریت طبقات مشاغل در زیرساخت شغل ..... ۱۰۹

۳. ضرورت اقامه همه‌جانبه احکام برای تحقق صحیح جزء به جزء آنها به دلیل نظام‌مند بودن احکام ..... ۱۱۰
- ۳/۱. رعایت حفظ‌الصحه اسلام و در نتیجه کاهش میزان رجوع به طبیب؛ نمونه‌ای از وحدت میان نظام احکام اسلام ..... ۱۱۰
- ۳/۲. رفع بسیاری از مشکلات با رعایت نظام مدیریت شهری محله‌محور اسلام؛ نمونه‌ای دیگر از وحدت میان نظام احکام اسلام ..... ۱۱۰
- ۳/۲/۱. از بین رفتن تصادف‌های رانندگی و به تبع بی‌نیازی از بسیاری از جراحی‌های پزشکی؛ آثاری از مدیریت شهری اسلامی ..... ۱۱۱
- ۳/۲/۲. کاهش سفرهای درون‌شهری و به تبع آن بیماری‌های ناشی از آلودگی‌های هوایی و صوتی با جایگزین کردن مدیریت شهری اسلامی محله‌محور ..... ۱۱۱
- ۳/۳. حکمت‌های عمیق نهی از خرید نان از بیرون و دستور به پختن آن در خانه؛ نمونه‌ای دیگر از وحدت میان نظام احکام اسلام ..... ۱۱۱
- ۳/۱/۳/۱. آسیب‌زا بودن خوردن نان پخته‌شده از آرد کهنه و دارای مواد افزودنی در نانوائی‌ها ..... ۱۱۲
- ۳/۴/۱. انتخاب بهتر همسر و سهولت در پخت‌پز در خانه؛ اثراتی از زندگی در قالب محیط خانوادگی و همسایگی ..... ۱۱۳
- ۳/۴. زندگی در قالب محیط بزرگ خانوادگی و همسایگی؛ نمونه‌ای دیگر از وحدت میان نظام احکام اسلام ..... ۱۱۳
- ۳/۵. نگاه جزئی و موردی یا نگاه کلی و نظام‌مند؛ تفاوت اصلی تبلیغ رایج اسلام با اقامه همه‌جانبه اسلام ..... ۱۱۳
- ۳/۵/۱. لزوم مدیریت شدن شغل در فضای غیرمتمرکز به دلیل محرک فکر دانستن شغل ..... ۱۱۴
۴. توضیح اجمالی نظام مشاغل از دیدگاه اسلام؛ نمایشی از نظام‌مند بودن احکام اسلامی ..... ۱۱۵
- ۴/۱. بحث از زمان شغل؛ یکی از ملاحظات شغلی به دلیل تأثیر زیاد آن بر خانواده ..... ۱۱۶
- ۴/۲. لزوم مالیت داشتن ابزار مبادله؛ یکی دیگر از ملاحظات شغلی به دلیل غیرممکن شدن مدیریت گسترده ارزش کالا توسط سرمایه‌داران ..... ۱۱۶
- ۴/۲/۱. جاری شدن احکام مدیریت زکات بر بازار؛ یکی از ثمرات مالیت یافتن ابزار مبادله ..... ۱۱۷
- ۴/۳. رعایت عقود شرعی در مبادلات؛ یکی دیگر از ملاحظات شغلی به دلیل رعایت حقوق افراد ..... ۱۱۸
- ۴/۳/۱. عقد شرکت؛ عامل جلوگیری‌کننده از اختیار بی‌حد سرمایه‌داران برای گسترش مظالم ..... ۱۱۸
- ۴/۳/۲. رعایت نشدن «نفع کارگران» و «ایجاد بستر احتکار کالا» و «لحاظ نشدن سلامت محصول تولید شده»؛ سه اشکال اساسی به نظام مشاغل موجود ..... ۱۱۹
- ۴/۴. جلوگیری از ایجاد بنگاه‌های بزرگ تولیدی حول سرمایه‌داران؛ لازمه حتمی اجرای احکام اسلامی در حوزه نظام مشاغل ..... ۱۱۹
- پرسش و پاسخ ..... ۱۲۲
۱. اثبات وجود نه دسته ملاحظه در بیان آیات و روایات؛ نتیجه مباحث فقهایلیان ..... ۱۲۳

۲. سود ارتباطی، مبنای اسلام در جامعه سازی و در مقابل سود اقتصادی مبنای تمدن غرب ..... ۱۲۴

۲/۱. «الزام زندگی انسان‌ها در قالب جمعی» و «لزوم ایجاد زندگی جمعی مبتنی بر تعارف»؛ دو پایه استدلال بر حسن زندگی در قالب

رجم و قبيله ..... ۱۲۶

۲/۲. لزوم بازتعریف اساسی در مفهوم خانواده و قبيله؛ برای اجرای نظریه سود ارتباطی ..... ۱۲۸

۲/۳. هماهنگی تمام امور بر مبنای سود اقتصادی یا بر مبنای سود ارتباطی و خانواده؛ یکی از تفاوت‌های اسلام با مدرنیته ..... ۱۲۸

۲/۴. لزوم نظام مقایسه بین سود اقتصادی و سود ارتباطی؛ گامی اساسی برای جاناندازی نظریه سود ارتباطی ..... ۱۳۰

۲/۱/۱. قراردادان نیازهای زندگی مردم به عنوان نقطه شروع تفاهم در نظام مقایسه ..... ۱۳۲

۳. الگوی پیشرفت اسلامی؛ متکفل تنظیم روابط انسانی و به تبع آن همه موضوعات مرتبط با آن ..... ۱۳۳

۳/۱. تاثیر غذا در امر هدایت؛ علت ورود الگوی اسلامی پیشرفت به مسئله تراریخته‌ها ..... ۱۳۳

۳/۱/۱. وجود سه دسته متصرف اصلی در طبیعت و تاثیر آن‌ها در غذا ..... ۱۳۴

۳/۱/۱. لزوم تحلیل مسئله سلامت بر محور قلب به جای محور متابولیسم؛ به دلیل تاثیر بسیار قلب در هدایت ..... ۱۳۸

نظام سؤالات ..... ۱۴۱

#### جلسه چهار

۱. اهمیت و ضرورت بسیار بالای مسئله هدایت در زندگی؛ پایه اول استدلال بر ضرورت قراردادان مسئله هدایت به عنوان هدف علم

..... ۱۴۷

۱/۱. نگاه بیکنی و کشف واقع؛ دو نظریه مورد اشکال در فلسفه علم به دلیل عدم توجه به مسئله هدایت و در نتیجه هدف گذاری اشتباه در

مسئله علم ..... ۱۴۷

۱/۱/۱. نزع خصویت شخصیه از شیء (ساخت مفهوم کلی) و طبقه بندی آن در ذیل یک مفهوم کلی دیگر؛ خلاصه‌ای از فرایند حصول

علم در نظریه کشف ..... ۱۴۸

۱/۱/۲. عدم کارایی نظریه کشف واقع (نظریه طبقه بندی اشیاء) در تصرف بر طبیعت و زندگی کردن واقعی؛ آفت اصلی این نظریه در

غرض هدایت ..... ۱۴۸

۲. تاثیر علم در هدایت؛ پایه دوم استدلال بر ضرورت قراردادان مسئله هدایت به عنوان هدف علم ..... ۱۴۹

۳. عدم کارایی «علوم متصرف در طبیعت» و «علوم کاشف از واقع (طبقه بندی کننده)» در زیرساخت گذاری و لجستیک کردن

هدایت ..... ۱۵۰

- ۳/۱. بحث از روش آموزش و انتقال علوم متناسب با هدایت؛ سرفصل بعدی مباحثات فقه‌العلم به دلیل تفاوت‌های اساسی این روش با روش‌های دیگر ..... ۱۵۰
- پرسش و پاسخ ..... ۱۵۲
۱. پاسخ‌گویی به شبهات (خصوصاً شبهات سوفسطایی)؛ غرض اصلی ایجاد منطق و متفاوت بودن پاسخ به شبهه با ایجاد هدایت ..... ۱۵۲
- ۱/۱. نبود التزام قطعی میان پاسخ به شبهه و ایجاد هدایت در افراد؛ دلیل ضد‌هدایت خواندن منطق ..... ۱۵۳
- ۱/۲. «حق»؛ موضوع اصلی هدایت و گستردگی مفهوم حق فراتر از دایره پاسخ به شبهات ..... ۱۵۳
- ۱/۲/۱. لزوم بحث از موضع امور؛ یکی از شروط توصیف حق از امور ..... ۱۵۵
- ۱/۲/۲. ناتوانی منطق در کشف موضع امور؛ مثالی بر ناکارآمدی منطق در ایجاد هدایت نسبت به حق ..... ۱۵۶
۲. در دست خدای متعال بودن اتمام حجّت و رسیدن به حقیقت؛ نظری در برابر ادعای منطقیون و فلاسفه بر روش دستیابی به حقیقت ..... ۱۵۷
- ۲/۱. توصیف هوایی که به درون شش می‌رود؛ مثالی با تسامح از غیرکاربردی بودن مباحث منطق ..... ۱۵۹
- ۲/۲. ورود تفصیلی به حوزه معرفت‌شناسی؛ به دلیل نقد نظرات باطل در این حوزه و نه توضیح از چگونگی درک هدایت خدای متعال ..... ۱۵۹
۳. قلب به معنای حقیقت اصلی وجود انسان؛ ابزار اصلی زندگی و محوریت آن در توصیف عالم ..... ۱۶۰
- ۳/۱. قعود اصلی‌ترین عامل از بین رفتن درک و فهم؛ نمونه‌ای از مناسک متفاوت و مبتنی بر قلب قرآن در روش آموزش و انتقال علوم ..... ۱۶۱
- ۳/۲. ارائه حقیقت به تمام قلوب توسط خدای متعال و سپس پذیرش یا انکار آن توسط انسان؛ فهم صحیح از روش رسیدن به حقیقت ..... ۱۶۱
۴. حاکم بودن هدایت بر مسئله علم؛ موضوع بسیار جدی و مقدمه‌ای برای ورود به مسئله علم ..... ۱۶۴
۵. حاکم شدن نگاه بیکنی به علم و لزوم ایجاد نظام مقایسه با آن در سطح گفتمانی؛ راه از بین بردن آن ضلالت و گسترش نگاه فقهی به علم در فضای غیرجبری ..... ۱۶۷
۶. ماهیت علم غیر نافع و تعبیر اطلاق علم بر آنها در قرآن؛ موضوعی برای مباحثه در باب علم ..... ۱۶۹
- ۶/۱. اعطای سطحی از علم به قصد اتمام حجت به تمام انسان‌ها؛ تحلیلی از تعبیر علم در مورد اهل ضلال در لسان قرآن ..... ۱۶۹
۷. طبقات ربوبیت و تقدیر الهی؛ احتمالی برای تحلیل مسئله ظاهر و باطن در لسان دین ..... ۱۷۱
- ۷/۱. حرکت «شاء» و «تقدیر» الهی در آسمان‌های مختلف یا همان طبقات ربوبیت الهی ..... ۱۷۲



پیوست..... ۱۷۶.....

نظام سوالات ..... ۱۸۰.....

### جلسه پنج

۱. نحوه تصرف در نظام نگرش‌ها (هدایت)؛ مبنای ساختار علوم تأثیرگذار بر مسئله هدایت ..... ۱۸۷.....

۱/۱. وجود نه زیرساخت برای تصرف در نظام نگرش‌ها (هدایت) و در نتیجه نه ساختار علم مؤثر بر هدایت ..... ۱۸۸.....

۱/۱/۱. زیرساخت معیشت و کسب؛ یکی از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۸۸.....

۱/۱/۱/۱. تأثیر عمیق شغل بر زندگی و تفکر افراد؛ دلیلی بر ضرورت پرداخت به شغل برای ایجاد نگرش صحیح ..... ۱۸۹.....

۱/۱/۱/۲. نگاه به شغل به عنوان یکی از تکیه‌گاه‌های اطلاعاتی انسان به‌جای اصل تناقض؛ یکی از تفاوت‌های دستگاه معرفت‌شناسی با

منطق صوری ..... ۱۹۰.....

۱/۱/۲. زیرساخت تربیت و تزکیه؛ یکی دیگر از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۹۰.....

۱/۱/۲/۱. مدیریت اطلاعات و فکر افراد در پی حرکت به سمت سوء؛ دلیلی بر اثرگذار بودن تزکیه در نظام نگرش‌ها ..... ۱۹۰.....

۱/۱/۳. زیرساخت امام و مسئول؛ یکی دیگر از زیرساخت‌های نه‌گانه هدایت ..... ۱۹۱.....

۱/۲. طبقه‌بندی دیگر علوم مورد نیاز بشر ذیل علوم نه‌گانه مؤثر بر هدایت؛ به دلیل تغییر در نگاه به علوم پایه ..... ۱۹۲.....

۱/۳. عدم امکان هرگونه جبر برای مقابله با تصمیمات غلط؛ ضرورتی در اصل قرارداد هدایت ..... ۱۹۳.....

۲. فهم محفوف به زندگی و انحلالی مسئله توحید و ربوبیت الهی؛ به وسیله مناسب هدایت به‌جای پرداختن انتزاعی به آن ..... ۱۹۴.....

۲/۱. ضد درونی‌سازی بودن شروع توحید از مباحث انتزاعی در مقابل بحث از توحید در مسیر زندگی ..... ۱۹۴.....

۲/۲. آیه ۳۹ سوره یوسف ؛ نمونه‌ای از بیان توحید و ربوبیت الهی، محفوف به زندگی ..... ۱۹۵.....

۲/۳. بحث از خلقت در ابواب فقه‌هدایت؛ دسته‌ای دیگر از مباحث غیرانتزاعی برای فهم توحید ..... ۱۹۵.....

پرسش و پاسخ ..... ۱۹۷.....

۱. لزوم ارتقاء دید حوزه‌های علمیه در زمینه گسترش دین با ارائه برنامه جایگزین به حوزه ..... ۱۹۷.....

۱/۱. لزوم ارائه بحث‌های فقهی تنها درون حوزه و راه‌حل‌های اجتماعی در میان عموم مردم ..... ۱۹۹.....

۱/۱/۱. ترویج قواعد صحیح انعقاد نطفه در میان عموم مردم؛ نمونه‌ای از راه‌حل‌های اجتماعی حوزه علمیه ..... ۲۰۰.....

۲. استظهار و در عین حال لبی بودن تقسیم‌بندی نه‌گانه زیرساخت‌های هدایت؛ راه حلی برای کشف ارتباط میان امور ... ۲۰۲.....

۳. تقیح مناط نقطه شروع و نقطه ختم بحث؛ منظور از تقیح مناط در فقه‌البیان ..... ۲۰۴.....

۳/۱. تقیح مناط نقطه شروع و نقطه ختم بحث در آیه ۳۹ سوره یوسف ؛ نمونه‌ای از تقیح مناط در فقه‌البیان ..... ۲۰۵.....

۴. توجه به ظرفیت افراد و مخاطب بر اساس آن؛ الگوی صحیح توجه به زمان و مکان در امر هدایت ..... ۲۰۶
- ۴/۱. ناظر به فطرت بودن احکام؛ دلیلی بر غیرقابل تغییر بودن آن‌ها در طول زمان ..... ۲۰۶
- ۴/۲. اصل قرار دادن شرایط زمانی و مکانی؛ اشکال اصلی نظریه «منطقه الفراغ» شهید صدر ..... ۲۰۷
- نظام سؤالات ..... ۲۰۹
- جلسه شش**
۱. مقدمه جلسه قبل: تبعیت ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت از ساختار تصرف در نگرش‌های انسان ..... ۲۱۵
- ۱/۱. نه زیرساخت هدایت؛ ساختار علوم تأثیرگذار بر هدایت ..... ۲۱۵
۲. «ایجاد نظام مقایسه»، «تغییر منزلت و طبقه‌بندی» و «ایجاد معادلات جدید»؛ سه مواجهه فقه‌العلم در برخورد با طبقه‌بندی رایج از علوم ..... ۲۱۶
- ۲/۱. طبقه‌بندی معماری و ریاضیات مورد نیاز در باب «فقه‌المکاسب» ..... ۲۱۶
- ۲/۲. دستور دین به نظام مقایسه؛ علت مواجهه با حرف‌های بدعت‌آمیز مطرح در علوم موجود ..... ۲۱۶
- ۲/۲/۱. بحث از بیوتکنولوژی؛ به دلیل ایجاد نظام مقایسه در گزاره «خاصیت ذاتی ژن» در بیوتکنولوژی ..... ۲۱۷
- ۲/۲/۱/۱. اعطای خاصیت به تمامی مخلوقات از طریق تقدیر؛ دلیلی بر نفی خاصیت ذاتی ژن ..... ۲۱۷
- ۲/۲/۱/۱/۱. حکم زکات؛ یکی از قواعد بالادستی تقدیر در حوزه ارتقای برکت و خاصیت مواد ..... ۲۱۸
- ۲/۲/۲. تولید شدن برخی از مباحث علم اصول توسط علما به غرض نظام مقایسه با جریانات باطل عصر خود؛ علت وجود عناوینی غیر دخیل در استنباط فقهی ..... ۲۱۹
- ۲/۲/۲/۱. تولید مباحث اصولی در برابر اهل سنت توسط شیخ طوسی؛ نمونه‌ای از نظام مقایسه علمای شیعه ..... ۲۲۰
- ۲/۲/۳. نظام مقایسه بین مبانی طبّی اسلام و پزشکی مبتنی بر پیش‌فرض «متابولیسم» ارائه جایگزین در محوریت سلامت ..... ۲۲۱
- ۲/۲/۳/۱. توصیه مضرّ پزشکی مدرن به نوشیدن زیاد آب؛ از جمله مصادیق تحلیل مبتنی بر متابولیسم ..... ۲۲۱
- ۲/۲/۳/۲. فقر تحلیلی درباره آثار نشسته یا ایستاده نوشیدن آب؛ از جمله مصادیق ضعف تحلیل مبتنی بر متابولیسم ..... ۲۲۲
- ۲/۲/۳/۳. اصالت قلب (به عنوان مرکز هدایت)، نفس، خون [و مزاج] در مسئله سلامت؛ نظریه جایگزین محوریت سلول در سلامت ..... ۲۲۲
- ۲/۲/۳/۳/۱. برطرف ساختن ریب و شک در تصمیم‌گیری؛ نمونه‌ای از آثار الگوی تغذیه اسلامی ..... ۲۲۳
- ۲/۳. لزوم بحث از امور واقعی علوم موجود و تصحیح منزلت و قدر آن‌ها؛ روش پرداخت به برخی موضوعات روز ..... ۲۲۵

۲/۳/۱. طبقه‌بندی «معادلات مربوط به روان‌شناسی» ذیل باب «تربیت و تزکیه»؛ نمونه‌ای از تصحیح منزلت موضوعات علوم فعلی	۲۲۵.....
۲/۳/۲. طبقه‌بندی «جامعه‌شناسی و جامعه‌سازی» ذیل باب «معرفه‌الامام»؛ نمونه‌ای دیگر از تصحیح منزلت موضوعات علوم فعلی	۲۲۵.....
پرسش و پاسخ	۲۲۸.....
۱. سه سطح فقه نظامات فقه‌التقدیر و فقه‌الخلق؛ سه سطح وابسته به یکدیگر در فقه هدایت	۲۲۸.....
۱/۱. بحث از تقدیر الهی در ضمن فقه نظامات؛ راهکار جانداختن مسئله تقدیر به شکل واقعی	۲۲۹.....
۱/۲. بحث از خلق الهی در ذیل فقه‌الخلق؛ روشی دیگر برای جانداختن مسئله تقدیر و ربوبیت الهی	۲۲۹.....
۱/۳. برقراری نسبت و ایجاد ارتباط میان ابواب مختلف فقه نظامات؛ معنای انعکاس در فقه هدایت	۲۳۲.....
۲. نظام مقایسه (باب چهارم فقه‌البیان)؛ متکفل ارائه راهکاری برای مسئله زمان و مکان در تفقه	۲۳۲.....
۳. مدیریت هیئات با انتخاب موضوعات مشخص مؤثر بر زندگی افراد برای سخنرانی‌ها؛ راهکار ایجاد هیئات انقلابی و غیرسکولار	۲۳۴.....
۴. عدم امکان ساخت روح مصنوعی به دلیل غیرقابل افزایش بودن تعداد ارواح مبتنی بر روایات	۲۳۵.....
پیوست	۲۳۶.....
نظام سؤالات	۲۴۰.....
پیوست‌های رجالی	۲۴۳.....
پیوست رجالی یک؛ روایت شریف «أَلْعَلَّمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»	۲۴۳.....
پیوست رجالی دو؛ روایت شریف «تَقَفَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِئَةَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ»	۲۴۹.....
پیوست رجالی سه؛ روایت شریف «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ»	۲۵۷.....
شناسنامه محتوایی	۲۶۵.....
نظام سؤالات	۲۶۷.....
نظام اصطلاحات	۲۷۲.....
نظام ارجاعات	۲۷۳.....
نظام محصولات مرتبط	۲۸۱.....





# انتشارات الگوی پیشرفت اسلامی

(محصولات مرتبط با اولین نقشه الگوی پیشرفت اسلامی \*)

۳ 

## پیشخوان

اظهار نظر کارشناسی برای آماده سازی اذهان مخاطبین قبل از حضور در یک نشست تخصصی

از تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۹۷ تا تاریخ ۲۶ مردادماه، ۱۹ پیشخوان در موضوعات: الگوی جدید نگرانی از نظام، محصولات تراریخته، دوران تحلیل، چگونگی فقرزایی بانک مرکزی، مدرسه اقامه، مدیریت شهری، نظریه وثوق صدوری تکاملی، فقه البیان، نظریه تعرف، فقه العلم، آموزش و پرورش آینده، معایب بخش سلامت سند توسعه پایدار، فقه آینده، تبیین الگوی پیشرفت ۵۰ سال آینده انقلاب اسلامی و تبیین مرحله تعقل از مراحل تفکر به انتشار رسیده است.

۲ 

## جزوه تولد نظریه

تقریر ارائه شده توسط پژوهشگران بررسی کننده نظریه در نشست تخصصی دایره پژوهش

از تاریخ ۱۰ مهرماه ۱۳۹۷ تا تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۹۸، ۷ جزوه تولد نظریه در موضوعات: وثوق صدوری تکاملی و الگوی طراحی و اجرای عملیات در جنگ نرم به انتشار رسیده است.

۱ 

## نمودار پژوهشی

تبیین ساختار نظریه توسط نظریه پرداز

از تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۹۷ تا تاریخ ۲۶ مردادماه ۱۳۹۸، ۲۷ نمودار پژوهشی در موضوعات: دور جدید گفتگوهای ملی حول الگوی پیشرفت اسلامی، ارکان نمونه سازی، مدیریت ارتباطات، تدوین، شاخصه های ارزیابی، اصول ساختمان سازی، فقه المکاسب، عوامل حیات و امام جمعه تراز انقلاب اسلامی، روابط بین الملل، مدیریت مشاغل دریایی، تحلیل ساختار حیات بر مبنای تفکر مدرن، ماهیت علم و ... به انتشار رسیده است.

۶ 

## پیاده فوری

متن پیاده فوری نشست های تخصصی، دوره های مباحثاتی و جلسات ارتباطی برای خبررسانی سریع و مدیریت شایعات


از تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۹۷ تا تاریخ ۲۶ مردادماه ۱۳۹۸، ۵۵ پیاده فوری در قالب ۲۳ عنوان با موضوعات: فقه آینده، الگوی ساخت نظامات اسلامی، پیشگیری ساختاری از بیماری، نقد بخش سلامت سند توسعه پایدار، نقش گستگی روابط انسانی در افول آمریکا، مرحله تعقل در مراحل پنج گانه فکر، آموزش و پرورش آینده، فقه العلم، مدرسه اقامه، نگاهی به آرمان های پیشرفت ایران در پنج دهه اخیر، تفاوت الگوی توسعه غربی و پیشرفت اسلامی، وثوق صدوری تکاملی، چگونگی فقرزایی توسط بانک مرکزی، الگوی جدید نگرانی از نظام، محصولات تراریخته، مدرسه اقامه، آموزش و پرورش آینده و فقه العلم و ... به انتشار رسیده است.

۵ 

## گزارش راهبردی

بررسی مکتوب آثار یک تصمیم حکومتی زیرساخت های هدایت بر اساس یک نظریه بخشی الگوی پیشرفت اسلامی

تا تاریخ ۲۳ دی ۱۳۹۸ تدوین ۱۳ گزارش راهبردی در موضوعات فقه البیان، فقه العلم، آموزش و پرورش آینده، نقد فرهنگ سازی (مبانی نظری) روش تدبیر (گزارش راهبردی) و به انتشار خواهد رسید.

۴ 

## دوره مباحثاتی

تشریح تفصیلی نظریات بخشی الگوی پیشرفت اسلامی، همراه با نظام سوالات، نظام اصطلاحات و نظام ارجاعات بحث به صورت مجزا

از تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۹۷ تا تاریخ ۲۶ مردادماه ۱۳۹۸، ۲ دوره مباحثاتی در موضوعات آموزش و پرورش آینده و گزارش راهبردی به انتشار رسید و ۶ دوره مباحثاتی در موضوعات فقه البیان، فقه العلم، الگوی تولید خبر، پیشگیری ساختاری از بیماری، محرومیت زدایی (تعرف)، تحول در فقه و اصول به زودی به انتشار خواهد رسید.

۹ 

## آلبوم جلسات

گزارش تصویری برخی از نشست های الگوی پیشرفت اسلامی

به زودی در نمایشگاه محصولات الگوی پیشرفت اسلامی، آلبوم جلسات به نمایش گذاشته خواهد شد.

۸ 

## گزارش جلسات ارتباطی

گزارش مکتوب از جلسات با صاحب نظران و مدیران کشور

گزارش مباحثه با دکتر محمد احمدی نژاد و حجج اسلام صدوق و تبریزیان و اکبر نژاد و ... به زودی منتشر خواهد شد.

۷ 

## راهنمای کارشناسان

گزارش مکتوب از جلسات داخلی با کارشناسان الگوی پیشرفت اسلامی برای مباحثه نقشه ها و تصمیمات شورا

از تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۹۷ تا تاریخ ۲۶ مردادماه ۱۳۹۸، چند ده جلسه در موضوعات اخبار و الزامات دوران پردازش و الزامات کمیته های تخصصی شورای راهبردی برگزار شده که به زودی گزارش مکتوبی از بعضی از آنها در نمایشگاه محصولات الگوی پیشرفت اسلامی رونمایی می شود.